

هو

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی / چندین سخن نغز که گفتی که شنودی

ور باد نبودی که سر زلف ربودی / رخساره معشوق بعاشق که نمودی

هر گاه اجازه جناب حاج سپهر فرمودند کاشانه خود بود در تصرف به



هو المالک

۱۳۴۵ شوال المعظم

این مجلد کتاب [illegible] در روز دوشنبه بیست و ششم شهر شوال المعظم

در دار الخلافه طهران حضرت [illegible] از علمای زبدة الاعاظم آقای

میرزا احمد [illegible] وزیر [illegible] در بازار [illegible] معروف

به [illegible] ابتیاع [illegible] معقول و

[illegible] غره شهر رمضان ۱۳۴۵ [illegible]

[illegible] عزم زیارت عتبات عالیات و کربلا و نجف

و کاظمین و سامره [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] میرزا احمد [illegible]

در حالت [illegible] ۱۳۴۵

[illegible] محفوظ [illegible]

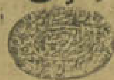
[illegible] صلوات الله و سلامه علیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی یکشنبه [illegible] شهر رمضان المبارک

[illegible] ۱۳۴۶



بسم الله الرحمن الرحیم

چون واهب مواهب بی‌غایت علت کلمه که مبدع مخترعات و مخترع مبدعات است در جامع قوانین فرایند فواید مبانی معانی یعنی کلام مجید که منبع است بر اصطلاحات مثالث و مثانی در ترتیب ترکیب سبع المثانی تعلیم فرموده است که صدر کتاب مبادی خطاب از آداب کتاب آنست که ابتدا بتقدیم غره تحمید و افتتاح بتقریر مراسم تمجید نمایند و بمتابعت آن اشارت صاحب لولاک و شیرین سرای و ما ارسلناک که پسته شکربار او انا املح در دیار نبوت و بلاد فصاحت انداخت و رایت هدایت بر قمع غوایت و عناد افراخته است منقبت آنکه کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر باز باب سخن آرایی و کتاب فصاحت نمایی واجب میشود که در مبادی تقریرات و اوایل تحریرات از ذکر مبین و تمسک بحبل متین حمد حضرت واجب الوجود واهب المن والجود که جلایل ذات و جمایل صفات او از تضایل انداد و تماثیل اضداد منزه است و از تکلف تصرف اوهام تعین و تعین ارقام اقلام مقدس نمودن چه استنشاء ثمرات عوارف معارف و استفتاح مقدمات معارف و استمطار و اقطار امطار سحاب تحقیق دقایق و تدقیق حقایق بر آن موقوف تواند بود لاجرم بلبل بیان در چمن توحید بزبان تمجید چنین میسراید که اجناس شکر حاتواع سپاس منجاوز از اساس قیاس هر سخن شناس نثار بارگاه صمدیت و سرادقات احدیت پروردگاری که سفینه سکینه بمعرفت صمایت کمال و سمات جلال او در بحر امال معالی بمعاونت بسم الله مجریها و ان ملاح تقدیر اوست و اشراق انوار تحصیل مفتاح بنان در شرح کشف و بیان هر مفصل و مجمل از مشرق اضائت و تنویر نعمای آلای حضرت او منجاوز از آنکه منطقه بقریر دم و عنبر قلم حصر حصر و کم شکر شمه از آن احاطت توانند کرد یا تقریر هیچ مصور و مصور و بحر تحریر هر محرر کرد **شعر** عجزت فی وصف نعمائه فقصرت عن شکر آلائه سوسن زبان در چمن دهان بقوت نطق که سبب تکریم بنی آدم و غنچه بیان بر غرفه دماغ بقدرت فکر که مایه تحصیل تفضیل بر

اهل عالم است در کلزار بدایع صنایع او عندلیب وار این ابیات کر اثبات میرود انشا و انشاد میکند فانظر فی نبات الارض فانظر لی آثار ما صنع الملیک عیون من لجین ناظرات کان جفونها ذهب سبیک علی قصب الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریک خطیب تقدیر او در مقصوره ایجاد بر منبر اختراع خطبه ازدواج آبای علوی و امهات سفلی خوانده تا مو الید ثلثه را از کتم عدم بحیز وجود آورده حکیم حکمت بالغه او بخصوصیت عقل و قوت نطق نوع انسان را از جمیع مخلوقات برگزیده بر جمیع مخلوقات واسطه ظهور ایشان آفریده و قوت ذاکره و مدرکه بغوص در بحار کلام قدیم مدارک حقایق آن موجب تعظیم مراتب انسانی ساخته و لوای عز و علای ایشان در میادین سخنوری که جولانگاه براق خاطر برق وش و خنگ همایون خنگ خداوندان طفادارگار دعاوی نطق است افراخته تا بتحقیق با منعوت الفاظ او ایشان این ندا میکند **بیت** تو از دو کیتی برآورده‌اند بچندین میانجی بپرورده‌اند نخستین فطرت پسین شمار توئی خویشتن را ببازی مدار شوق و ذوق عرفان کمال ذات او بر روح دل منتبا از ذیال جلال با شوایب اختلال آلودگی شده تا لذات کشف اسرار تحقیقات حاصل دوا ولیل والنهار وا طوار دسته و جهان برح ارواح طالبان که مروح اسواق اشواق اند میکرم **بیت** گر عشق نبودی و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتی که شنودی سلطان مطاع فرمان او چندین هزار نقطه نبوت و ادوار دایره وجود بر ارشاد خلایق و تهذیب حقایق گماشته و افضال و اکرام ایشان اعلام نفی و کفر و هدی بر افراشته تا بمتابعت ایشان کثر خلایق روی از بیابان گمراهی برکاشته و راه جاده شریعت و صراط مستقیم دین الهی برداشته اند و از ایشان خلاصه کونات و نقاوه موجودات با آنکه گوی انا افصح من نطق بالضاد در میدان فصاحت از همگنان در ربوده در شرح کمال صفات ذات خویش بقصور اعتراف نموده و فرموده که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک هر چند ذروه قدر جمیع صحابه آن مسند نشین عالم اصطفا از آن رتبه رفیع و وسیع است که بایصال و ارسال صلات صلوات رتبتی پذیرد بحکم آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بر زبان جان میباید گذرانید بلکه از درون دل و جان بزبان میباید رسانید که تحف طرف تحیات نجیات صافیات که معاطب شمایم آن سر بستان عنایت از لیث نثار روضه مقدسه و تربت مطهره مطیبه محمدیه نموده تو و حدیقه رسالت و نور حدیقه جلالت که عکس نگین خاتم خاتمیت او ثبوت نبوت است ثبق القمر انگشت عظمت و جلال کرده اند تا چون باشارت قل انما انا بشر مثلکم بوحی الی زبان بر گشاده جهانیان و لکن رسول الله و خاتم النبیین در شهر پیغمبری در بست و فصاحت آیات بینات نمود سلطان معدلت مظهر عدالت گشت سلموا یا قوم بل صلوا علی صدر الامین مصطفی ما جاء الا رحمة للعالمین و بر آل مکرم و اصحاب محترم که کسوت خلعت خلافت ایشان بجمیع انسان بحکم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی معلم است و اصحاب

اوکرت شرف خبر خیر امتی مشرف شد صلی الله علیه وآله واتباعه واحبابه واشیاعه وسلم تسلیما کثیرا اما بعد مسوّد
الله اوراق این اطباق ومزین ظروف این حروف اضعف عباد الله واحوجهم الی رحمة حمد الله بن ابی بکر
بن حمد الله المستوفی القزوینی بصّره الله بعیوب نفسه وجعل یومه خیرا من امسه بحکم آنکه بیت فرزندها
کنند بهمه حال کنهاد خویش حاذیه دید از عنفوان شباب مستطاب نوایر اشتغال او بمتابعت کار آبا
واجداد یعنی شیوه عمل سیّکی اشتغال میداشت وهمکی قصد ونیت او صرف وای طویت بر ملازمت جناب
اعظم مراحل کابر وزرا میکماشت اذا کنت لا بد مشربا فمن اعظم البحر فاشرب صورت منصب الجین داشته
وخط شمس لا تخفی بکل مکان فرو نکذاشته چینکاه از نبوغ غربت طواف اقطار واکناف امصار معنی الشمس تغاب
السماء غریبه بالخط اورسانید ودر اطراف بلاد فارغ از طرف قلاد میکشت وزمانی با دل خسته بشکسته بسته
بونیع بخود را نعیبی را حل شکلی میکرد یا سیلگاهی بساط انبساط نشاط بحصول مطلوب ومقصود در حرم شام وکاهی
میکستراند بتخصیص در خطه تبریز وبغداد واصفهان وشیراز حماها الله تعالی مع سایر البلاد عن الملکوتهما که هر یک
بحقیقت نسخه خلد برین ونزهت نکارخانه چین بل بهشت روی زمین ومجمع اکابر ممالک ودین ومسکن اهل
یقین است کاه زلیخا وار دست از آستین هوا وهوس برآورده بوصل یوسف مراد ومقصود عزیز مصر کام
وآرزو دوشت تعلق اصور تحصول موصول میشد وکاه یعقوب صفت پای بحر فنا کاهی مرد عام غربت
وعطلت کشیده بفرقت احبا بین دلو نوح فیق بو کنعان بیت الاحزان نبوده وبیمار آمده ابلهان معنوی عجایب
متواری میکشت کاه بر تلال وشواهق طور مقاصد ما آمانی تجلی کشف رموز ومسایل بسبیل ید بیضا موسوی
امور دینوی مینمود کاه بوطر الطلاب در علاقه به بیان حل مشکلات جامع اصول طریقی دم عیسوی در احیاء علوم
میکشود یعنی از صحبت یاران شناسی همچه تمامتر بیافت ودر حصول افادت استفادت میشتافت واکثر
اوقات بمطالعه کتب حکایات مینمود وبر کلیات اغراض آن واقف شده حل خفاوی رموز واشارات قانون
شفا وحل تبیان ذخیره نجات بسود وشعف بمطالعه میفرمود بیت زما العجب علم عدد سن تفصیل کرد باشد
نفل نسانو الحالی زمان شعر وستایش وحکایات که خاطر او بود مرغ ملالی تا نسخه صور الاقالیم تصنیف ابی زید احمد بن
سهل البلخی وکتاب التبیان تألیف احمد بن عبد الله ومسالک الممالک تألیف ابی القاسم عبد الله بن خرداذبه وکتاب
وجهان نامه تألیف در نظر آمده بر کیفیت صور ومعانی آن التفاتی افتاد هر یکرا بصورت هر جزیبا
ترا آراسته وپیراسته یافت الفاظ آن از معانی پاکتر ومعانی آن الفاظ زکتر سخنی ورعنا حبیب چه ماه معین
وفرینی در لطافت چون خلد برین چون ایام جوانی دلکشا وچون آب زندگانی جانفزا بلند ورونق بازار
فلک شکسته وپیرایه از آب برده اما چون بعربی ساخته اکثر اهل عجم را از آن زیاده حظی نبود وصف

تکوین کاینات

تکوین کاینات وایجاد موجودات وخلقت مخلوقات علوی وسفلی وشرح ربع مسکون وکیفیت صور الیه تکمیل
وجود انسان ووصف صورت ومعنی ایشان وشرح چکونکی ایران وذکر تاریخ عمارات بلاد وولایات آن وخصوصیات
ارتفاعات وطبایع واشکال وعادات سکان هر دیار ومخارج انهار وعیون وآبار وحیثیت بحار وقفار وجبال
وشمال وکیفیت معادن وکمیت مسافت وغرایب طرق وتقریب عجایب وتحقیق غرایب آن بتمام از هیچ یک معلوم
نمیشد مصنوع از بعضی مصادر حاصل میامد واز آن نیز بعضی قاصر بود ویاران ودوستداران درخواست نمودند که
چون بر احوال اکثر ایران واقفی اگر این اوصاف بزبان پارسی مجموع جمع رود ومجلسی انس اصحاب را شمع شود وچون بتمام
کتابت آید همکنان را از آن فرح افزاید وترا یادکاری نیکو نامداری باشد کفتیم کر طبع وفق نیست از هزار یکی
از بسیار اندکی کافیست مصرع دو خانه اکر است یک حرف بس است با وجود فصاحت وعبارات بلاغت شعار
نامداران تصانیف محیط الفاظ نابکار وکفتار ناهموار خود را عرض کردن از ملامت وقباحت باشد لطف فرمایند و
و فا لکیفا منتهی بر منتهی تکلیف منمایند دیده بکار این ضعیف پوشیده در سواد او نکوشید که کفته اند بیت زبان بریده بکنجی نشسته
صمّ بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم باری ان از اینمعنی استماع هیچ تامتر نموده وبر سمع وصمت بالخره عظیم
واین در شکفتی فرمودند که توالتبیان بهانه نفقنع این التماس پذیرفتی واین کتابرا کفتی واین نافه خوشبوی را شکافتی
جانکویا فتنی است اکرچه بمعنی صورت زمان عمر از آن عزیزتر است که در امثال چنین مهمات صرف شاید که در دفع بیجا
وبعد از منفعت ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون تعالی اکر کسی را زمان عمر وفا کند وتوفیق رفیق کردد که از عهد آدم تا انقراض عالم
طریق عبادت سپرد ویکسر موی از جاده شریعت نکذرد هنوز حق نعمت از صد هزاران نعم که حق تعالی به بنده او ارزانی فرموده
نکذارده باشد چنانکه در کلام مجید میآید وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها بلکه حقیقی یکجزو از صد هزار جزو حق خدای تعالی
قیام ننموده وبصورت معنی کفتار ناسزای هرزه درای حیات خود را با نجم غات دلکشا ومبدعات
جانفزا جلوه دادن چنانکه در سبب نظم کتاب ظفرنامه عذر خواسته ام عقل رخصت نمیدهد که بیهوده زبین در سخن
کستریم همی تیره خیره بکردان برم بد بینی فروغ رخ مهر وماه چراغ زن پیوه آدم براه کر بوس ولذا دادم کیا تجفر بدیا
برم قطره فرو شم بمر فرخ بهره دار اما بنا بکفتار شیخ سعدی شیرازی که کفته چو خشم آوری با کسی در ستیز کر از وی
کریزت بود یا کریز کنون چون شمار چنین است کام نهادم در این کار فرخنده کام وبقدر الوسع الطاقه بحکم
بعضی عادة اهل الفاقه در آن شروع نمودم وبعضی که در آن کتب مسطور بود ودیکر کتابها چون طبقات ناصری تألیف
ابی عبد الله وکتاب الواقدی وعجایب المخلوقات تألیف مولانا زکریا بن محمد بن محمود کوفی قزوینی وآثار البلاد هم بتألیف
محمد سلجوقی او وفارس نامه بتألیف ابن البلخی که مستوفی فارس بود در زمان سلطان محمود ولی دیار کرمان بتألیف
للعضد خواجه ناصر الدین منشی کرمانی وعجایب البحر تألیف مولانا علی بن عیسی الحرانی وآثار الباقیه تألیف بود

محمد بن احمد بیرونی خوارزمی منجم وکتاب التفهیم فی التنجیم هم تالیف او وکتاب ارشاد در ذکر فن هیئت تالیف
امام جلیل حافظ خلیل قرینه ونوح رسالة الملکشاهی در وصف دیار سلطان ملکشاه سلجوقی در نظر آورده بود
در تاریخ اصفهان تالیف عبد الرحمن بن محمد بن اسحق الاصفهانی ورسالة البحریه فی الکاینات العنصریه تالیف
شیخ عمر سهلان ساوجی وعجایب الاخبار تالیف وتحفة الغرایب تالیف وصور الکواکب تالیف
شیخ ابو الحسین صوفی مهدی عضد الدوله دیلمی وتاریخ مغرب تالیف واخلاق ناصری تالیف استاد
الحکما خواجه نصیر الدین طوسی وتنسخ نامه ایلخانی هم تالیف او ودیگر کتب تفسیر وفقه واصول کلام وغیر آن
که هر یک بوقت حاجت میآمد مسطور بود واکثر برای العین مشاهده نموده وچیزی که از روایت معتمد القول شنوده
بقدر الحصول بالایجاز والاختصار در سلک کتابت کشیده وآنرا نزهة القلوب نام نهاد امید بفضل
وکرم بزرگان ارباب فضایل که این کتاب بنظر شریفشان مشرف خواهد شد که دروی محاسن بنمایند بعین الرضا ملاحظه
فرمایند واگر بخطا وزللی وقوف یابند بحکم اذا احسستم من اخوانکم فتورا وخطل البلاغة والبیان فلا ترتب یفهمی ان یفضی
علی مقدار ایقاع الزمان انواع الزمان نفحانا برکثرت وقوع حوادث روزگار غدار وتراکم خسارات وزحمات بیشمار
که در آن گاه وفات سلطان ابو سعید بهادر خان انار الله برهانه در واقع میشود شمارند نه از غفلت بضاعت
انکار نمایند بیت زانکه اندر حکمت ومنطق معانی وبیان در نجوم وطب وفقه وشعر واخبار کلام گر فرو شان ازهمسری آن نیستیم
کم هم نیم قد تمت ما شیوه سپهر سبز فام وبزرگی فرموده بر مواخذات خورده نگیرند بلکه بشرف اصلاح مشرف
کردانند وبدعای خیر مدد فرستند بیت مکر کرم یا کشان کرم کار بخشند گناهان این خیره
کار انشاء الله تعالی وحده اکنون بحکم عنوان الکتاب یدل علی ما فی ضمنه در فهرست کتاب
بصورت سیاقت شروع کنیم والله الموفق باتمامه وعلیه التوکل بفضله واکرامه والمطلوب الی
الله عز وجل ان یعصمنا من الخطاء والزلل فی القول والعمل انه المقتدر السداد والمیسر للرشاد وصلی الله
علی خیر العباد امین یا رب العالمین فهرست الکتاب بنیان سخن بر فاتحه وسه مقاله وخاتمه نهاده
شد فاتحه وآن مشتملست بر مقدمه ودیباجه وسه مقاله مقدمه در ذکر ترتیب انواع افلاک ونجوم
وعناصر وما یتعلق بذلک من الاثار العلویه والسفلیه دیباجه در ذکر ربع مسکون وشرح طول و
عرض عالم بوقلمون وصفت اقالیم سبعه واطراف آن مقالات مقاله اول در ذکر تکوین موالید
ثلاثه معادن ونبات وحیوان وآن بر سه مرتبه است مرتبه اول در ذکر معدنیات وآن سه
جنس است جنس اول در ذکر فلزات کانی وعملی جنس ثانی در ذکر احجار وآن سه پایه است سه پایه اعلی
جلی وکانی سه پایه اوسط کانی مجرم سه پایه ادنی حیوانی کانی وحیوانی عملی جنس ثالث در ذکر ادهان
مسلیات جامدنسبت ما جون فاعن ضیلة الکلام ما قل ودل بیشرا بیتان فیه صفه دست ودعا
قوانی بد تکرار ادمیا نگاه مبدح

مرتبه دوم

مرتبه
دوم در ذکر نباتات وان بر دو شکل است

شکل دوم	شکل اول
در ذکر بخور و انواع اغذیه وادویه ومشمومات و سایره	در ذکر اشجار مثمره وآزاد

مرتبه
سیوم در ذکر حیوانات وان بر سه نوع است بری وبحری وهوایی

نوع ثانی	نوع اول
در ذکر حیوانات بحری ماکول وممنوع	در ذکر حیوانات بری وان بر پنج وجه است

وجه دوم	وجه اول
وحشی	اهلی

وجه چهارم	وجه سیوم
ما یشتبه بعض اعضا ئهم بالانسان	سوام وهوام وما یتعلق بهما

وجه
پنجم سباع

نوع ثالث
در ذکر حیوانات هوایی مستانس ومستوحش

مقاله
دوم در ذکر انسان وان بر دو کونه است مکمل الصورت والمعنی وتفاوت الحرکت والهیات

مکمل الصورة
والمعنی وازیشان بعد از وصف ایجاد وجود چهار نظر یاد کنیم

نظر
اول در شرح اعضای انسان وتفصیل قوای ایشان وفواید آن وان سه صفت است

صفت
اول در شرح اعضای انسان مفردات ومرکبات

مرکبات	مفردات
بعضی ظاهری اند وبعضی باطنی	وهی اثنی عشر صورة من العظام والغضروف والرباط والعصب والعضله واللحم والشحم والشرایین مع الجداول والشرب والعشاء والمخ والجلد

ظاهریه

راس بدن

وما علیها من الاذن والعین والانف والشفتین والفم والاسنان واللسان والقال والشعر والحاجب واللحیه والهدب

وما یتعلق من العنق والصدر والید والکف والبطن والظهر والجنب والغایط والفرج والرجل والکعب والظفر

باطنه

من الدماغ والریه والقلب والکبد والمراره والطحال والمعده والامعاء والکلیه والمثانه والات التوالید

صفت

دوم در ذکر قوای انسان ظاهری و باطنی

ظاهریه

پنج قواست باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه

باطنیه

همچنین بر پنج صورت است و هریک بر چهار صفت

قوی

اول

الحاذمه والجاذبه والماسکه والهاضمه والدافعه

قوی

دوم

المخدومه من الغاذیه والنامیه والمولولة والمصدرة

قوی

سیوم

المدرکه من الحاسه والخیال والفکر والحافظه

قوی

چهارم

المحرکه من الشهوانیه والغضبیه والفاعلیه والرحمیه

قوی

پنجم

العقلیه من الفارقه والممیزة والمحصله والمحققه

صفت

سیم در ذکر فواید اعضاء و جوارح انسانی و ان مشتملست بر سه نظر

نظر

اول

در ذکر اخلاق فضایل و رذایل

نظر

دوم

در ذکر صفات و اثار نفوس

نظر

سیوم

در عشق اولا و طلب مولا کر کمال نفس انسانیت و مظهر مقصود یزدانی

متفاوت

الهیات والحرکة

مقاله

سیم در صفت بلاد و ولایت و بقاع و ان چهار قسم است قسم اول در ذکر حرمین شریفین

قسم

دوم در شرح احوال ایران و ان مبنی است بر مطلع و مقصدی و مخلص و مختم

مطلع

در شرح تقسیم طول و عرض و اقاصی و قبله بلاد ایران زمین

مقصد

در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی اب و هوا و بناء عمارات و صفت ساکنان هر ولایت و ان مشتملست بر بیست باب

باب

اول در ذکر بلاد عراق عرب

باب

دوم در ذکر ولایت عراق عجم

باب

سیم در ذکر مواضع اذربایجان

باب

چهارم

در ذکر دیار اران و مغانات

باب

پنجم

در ذکر بقاع شروان و گشتاسفی

باب

ششم

در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان

باب

هفتم

در ذکر مسالک روم

باب

هشتم

در ذکر مواضع ارمن و اخلاط

باب

نهم

در ذکر دیار بکر

باب

دهم

در ذکر بقاع کردستان

باب

یازدهم

در ذکر بلاد خوزستان

باب

دوازدهم

در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس

باب

سیزدهم

در ذکر ولایت شبانکاره

باب

چاردهم

در ذکر دیار کرمان و مکران و هرمز

باب

پانزدهم

در ذکر بقاع مفازه مابین کرمان و قهستان

باب

شانزدهم

در ذکر بلاد قهستان و نیمروز

باب

هفتدهم

در ذکر ارباع مملکت خراسان

باب

هیجدهم

در تفصیل ولایت مازندران

باب

نوزدهم

در ذکر دیار قومس و طبرستان

باب

بیستم

در ذکر بقاع جیلانات

مختصر

درصفت طرق وانهار وعیون وابحار وبحیرات وجبال ومعادن واین پنج فصل است

فصل فصل فصل

اول در ذکر کمیت مسافت منازل وفراسخ عراق

دوم در شرح جبال

سیم در ذکر معادن

فصل فصل

چهارم درصفت مخارج انهار وعیون

پنجم در ذکر بحار وبحیرات

مختصر

قسم

در ذکر عجایبی که در ایران زمین است

قسم

ثالث ورابع

قسم قسم

ثالث در ذکر بلادی که اگرچه از ایران زمین نیست اما احکام ایران ساخته اند بچهار طرف ایران

رابع در ذکر عمارات عالیه مشهوره که در دیگر ولایات ربع مسکونست واز معظمات ابنیه است

خاتمه

در ذکر عجایبی که در سایر ولایات ربع مسکونست در بر وبحر بیرون از انچه در ایران زمین است وذکر آن از پیش رفته است

فاتحه

وان مخصرست بر مقدمه ودیباچه

مقدمه

در ذکر ترتیب ابداع افلاک وانجم وعناصر وما یتعلق بذلک من الاکوان العلویه والسفلیه

ایها السامع وفقك الله سمعك للقبول بدانکه بدلایل نقلی بعضی تنزیلات از حضرت عزت جلت قدرته وعلت کلمته واخبار انبیا علیهم السلم وبراهین عقلی باقوال حکمای متقدم ومتاخر اعلی الله درجاتهم بتحقیقت بی هیچ شکی وریبی محقق ومبرهن

یقین است که ذات واجب الوجود تعالی وتقدس فرد وقدیم است وازچون وچرا وابتدا وانتها وزوال وفنا وتغییر وهوای جسم وجان وجا ومکان وخویش وپیوند وزن وفرزند وشبیه ونظیر ومشیر ووزیر وشریک وانباز ویار ودمساز وسبب والت سهو وغفلت وسنه وخواب وارام وشتاب وهرچه ازین اقسام در تصور وعبارات توان اورد منزه ومبراست وبحکم حدیث تفکروا فی الآء الله ولا تتفکروا فی ذات الله فکر در چکونکی ذاتش جایز نیست شعر یقین دان که هرگز نیاید بدید بوهم اندر انکس که وهم افرید وماسوی الله مخلوقات وافریده اوست چون خواست از نیست هست کرد وچون خواهد از هست نیست کرداند ودرین برا وهیچ اعتراضی نبود یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید ومخلوقات را ادراک توان کرد یا نه انچه درک توان کرد بمعنی ویخلق ما لا تعلمون در شرح ان شروع نکردن مستحب تراست بیت شروع در غرضی کان باخری نرسد • هزار بار نکردن بهاست ناکردن • وهرچه از ادراک توان کرد وحقیقت ان شرح شاید داد یا قوة باصره برؤیت ان محس کرد یا نه انچه مد بصر بان نمیرسد عرش وکرسی [illegible] وازان جن [illegible] وانچه مد بصر بدرک ان محس میشود وعقلا از صور وتشان توانند داد آسمانست ونجوم وثوابت وسیاره وحرکات وادوار وطلوع وغروب وافلاک وانجم وحدوث غیوم وامطار وثلوج ورعود وبروق وصواعق وشهب وعواصف ورياح وکره ارض از جبال وسهال وبحار وقفار وعیون ومعادن وابار ونبات وحیوان وانسان وانچه بدینها ماند وشعب اقسام صفات وحیات ظاهری وباطنی ان مالانهایتست وهریک ازین موجودات تا ذره از ذرات از حکمتی شامل وقدرتی کامل خالی نیست بلکه هریک دلیلی ساطع وبرهانی قاطع است بر وحدانیت خالق وقدرت صانع ان تنزهت الائه وتقدست کبریاؤه بیت ولله فی کل تحریکة • وتسکینة ابدا شاهد • وفی کل شیء له ایة • تدل علی انه واحد • حق سبحانه وتعالی از کمال قدرت خالقیت وغایت حکمت صانعیت در ابتدای افرینش اجسام عالم را بر دو قسم افرید یکی انکه از جسمهای دیگر ترکیب

ان تنزهت آلائه وتقدست کبریاؤه

ندارد وانرا بسیط خوانند وان بانزده کونه است یکی انکه با هیچ بسیط دیکر امیزش نکیرد وطبع ندارد وان افلاک وانجم است دوم انکه امیزش پذیرد وطبع دارد وان عناصر است قسم دوم انکه از بسایط تهی ترکیب دارد وانرا مرکب خوانند وان موالید ثلثه کانی اند ونباتی وحیوانی وازامتزاج عناصر متولد میشود و افلاک وعناصر را شکل تدویر داده است که بهترین اشکالست وازاینجا کفته اند که افضل الاشکال وهو المستدیر وافلاک نه و عناصر اربعه در میان هدیکر موضوع است همچون زرده در میان سپیده وچون پیاز تو بر توست انچه جرمش لطیف تر بالاتر وانچه کثیف تر زیر تر و نشیب تر تا زهر کره خاکست که از همه کران تراست وافلاک بکواکب ونجوم مزین است و در کلام مجید ذکران بسیار امده که اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّیَاطِینِ وَاِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِزِینَةٍ الْکَوَاکِبِ وازنجوم انچه برصدها و زیجها در امده حصران یکهزار وبیست ونه ستاره است وازان هفت سیارات اند چنانکه مبارک شاه غوری در مدخل اورده شعر با ثبت امدست وهزار هفت ازایشان کواکب سیار . وازسیارات افتاب وماه را نیرین خوانند افتاب را نیر اعظم وپادشاه کواکب دانند وان عظیم النور والجرم است وماه را نیر اصغر خوانند وپنج ستاره دیکر را متحیره خوانند جهت انکه در وقوف بسبب رجعت واستقامت متحیر می نمایند وعرب ایشا را خنس وکنس خوانند وباقی را ثوابت خوانند وبعضی را اسامی مشهور است ودر کلام مجید ذکر شمس وقمر صریحا بسیار امده اما در دیکر جایها مجملا بکواکب ونجوم امده واجرام کواکب سیار وثوابت همه کرهی اند بموجب رصد حکیم بطلیموس چنانکه در کتاب مجسطی اورده واقوال اکابر که حکمای که پیش ازو وبعد ازو بوده اند از همه بزرکتر افتابست وان چند صد وشصت وشش بار ودو دانکه وطسوجی کره زمین است پس پانزده ستاره ثابته که در قدر اولند وبزرکترین ایشان شعرای یمانی است وان چند نود وهشت بار ودانکی کره زمین است پس مشتری وان چند بار هشتاد ودو بار ودانکی ونیم کره زمین است پس زحل

وان

وآن چند هفتاد ونه بار ونیم کره زمین است پس دیکر ستارکان ثابته مرصوده و بعضی ازیشان انکه بر جانب جنوبی شکل حوت جنوبیست وآن چند شانزده بار کره زمین است پس زهره وان چند جزوی از سی وشش جزو کره زمین است پس قمر وان بخشی از سی ونه بخش و ربعی از کره زمین است وبعضی کفته اند از بیست ونه قسم وربع قسمی ست واز زهره کوچکتر عطارد وآن چند قسمی از صد وسی قسم کره زمین است وبعضی کفته اند از دو هزار وسیصد جزوی است وکروهی کویند که از بیست ودو هزار بخش بخشیست الغرض بالاتفاق از سیارات وثوابت مرصوده هیچ ازان کوچکتر نیست وبهمه قولی نور افتاب ذاتیست وازان قمر مستعار واز افتاب اقتباس میکند در نور کواکب متحیره وثوابت اختلافست اما اکثر حکما برانند که ایشان را نیز ذاتیست وکفته اند که اکر مستعار بودی بایستی که در قرب وبعد از افتاب چون ماه زاید نور وناقص نور در نظر امدندی واکر نیز این قسم در علویات بنودی زهره و عطارد را که سفلی افتابند البته چنین بایستی بود بدین دلیل روشن است که نور ایشان نیز ذاتیست وسیارات سبعه هر یک بر فلکی از اول تا هفتم مثبت اند فلک اول محل قمر است وانرا بفارسی ماه وبترکی آی وبمغولی سارا ومغلی قنقش وبعبری ساد وبخطایی بویه و بهندی چند خوانند قطر جرمش بقول ابو ریحان ۳۰۲۹۰ سیصد وسی ونه فرسنک و نیم بر قیاس این قطر چنانکه ارسمیدس حکیم کفته که دور دایره چند سه بار و سبعی از قطرش باشد دور جرمش دو هزار وده فرسنک باشد بعد اعتدالش از زمین بقول ابو ریحان ۳۶۲۹۰ سی وشش هزار ودویست ونود و پنج فرسنک بود بدین دلیل دور فلکش ۲۲۶۲۹۰ دویست وبیست وشش هزار ودویست ونود وپنج فرسنک باشد مرفوعش ام ن باشد وچون حرکت قمر در بیست وهفت شبانروز وکسری دور میکند سیر معتدل یکشبانروزش سیزده درجه وچهار دقیقه وچهارده ثانیه کفته اند واین فراسنخ تقریبا هشت هزار وچهارصد فرسنک بود مرفوعش حم واکرچه قمر را سریع السیر خوانند سرعت سیر او در قطع مسافت فراسنخ از ان نیز رو ترند وکیت فراسنخ سیر هر یک متعاقب خواهد امد بهمان این تقریب است اما چون افلاک ایشان بزرکتر است هر چند مسافت بفراسنخ بیشتر میبرند چون بحسب درجات ودقایق تفاوت میباشد ایشان را بطی السیر مینماید وسطری فلک قمر ۳۳۱۲۲ سی وسه هزار وصد وبیست ودو فرسنک کفته اند مرفوعش لب کب باشد فلک دوم

بزرکتر

نوری

مقام عطارد است از بفارسی تیر و بترکی ... و بهندی و بخطایی و برومی هارس و بعبری
کمان خوانند و قطر جرمش بقول ابوریحان ۱۴۰ صد و چهل و پنج فرسنگ است و ربع و دو
جرمش ۴۰۶ چهارصد و پنجاه و شش فرسنگ و نیم بعد اعتدالش از زمین ۶۹۴۱۷ شصت
و نه هزار و چهارصد و هفده فرسنگ شمارند بحساب این بعد و در فلکش ۴۳۸۶۳
۴ چهارصد و سی و شش هزار و سیصد و سی و هشت فرسنگ شود مرفوعش ب ا ب ح
چون سیر وسط عطارد در شبانروزی یک درجه و پنجاه و هشت دقیقه است بدین
حساب ازین فرسنگ تقریبا دو هزار و صد و بیست و سه فرسنگ بود فوقش ... و از افلاک
سیارات هیچ ازین اندک حرکت ترنیست و سطح این فلک ۱۴۲۴ صد و چهار هزار و
دویست و چهل فرسنگ مرفوعش ... باشد **فلک سیم** طربگاه زهره است و او را بفارسی
ناهید و بترکی ... و بمغولی حلبان و برومی افرودیطی و بعبری نطا و بهندی و بخطایی خوانند
قطر جرمش بقول ابوریحان ۲۴۲ ششصد و چهل و دو فرسنگ و نیم و دو جرمش ۲۱۹
دو هزار و نوزده فرسنگ است بعد اعتدالش از زمین ۱۸۳۶۰۷ صد و هشتاد و سه
هزار و ششصد و پنجاه و هفت فرسنگ گفته اند مرفوعش ماند و بشمار این بعد دور
فلکش ۱۱۰۵۴۲ هزار هزار و صد و پنجاه و چهار هزار و چهارصد و ده فرسنگ باشد
مرفوعش ... و چون سیر وسط زهره در شبانروزی مانند آفتاب پنجاه و نه
دقیقه و کسری نهاده اند بدین دلیل ۳۱۹۸ سه هزار و صد و نود و هشت فرسنگ
باشد مرفوعش ... و سطح این فلک ۱۱۸۰۹۸۲ هزار هزار و هشتاد هزار و نهصد
و هشتاد و دو فرسنگ است مرفوعش ... باشد **فلک چهارم** وسط سماوات
سبعه است و در افلاک بمثابه دل در بدن است تختگاه شمس شد که پادشاه کواکب است
و از بفارسی آفتاب و مهر و خورشید و بترکی کون و بمغولی ناران و برومی ایلیوس و
بعبری حماد و بهندی سور و بخطایی زیتون خوانند قطر جرمش بقول ابوریحان ۱۱۹۳۶
یازده هزار و نهصد و سی و شش فرسنگ بود بدین حساب و دور جرمش ۳۴۹۲۳ چهل
هزار و نهصد و سی فرسنگ باشد و بعد اعتدالش از زمین ۱۲۰۴۶۴۹ هزار هزار و
دویست هزار و پنجاه و چهار هزار و ششصد و سی و نه فرسنگ گیرند مرفوعش ...
و چون سیر معتدل آفتاب در شبانروزی ... پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و ... ثالثه

نهاده اند

نهاده اند ازین فرسنگها ۲۱۰۹۳ بیست و یک هزار و پانصد و نود و سه فرسنگ بود مرفوعش
۵۸۶ و نیک مانند است عدد فرسنگ سیر شمس بنفس کشیدن آدمی که در هر نفسی تقریبا فرسنگی
میرود و سطح این فلک ۱۴۸۴۲۱ هزار هزار و چهارصد و هشت هزار و چهارصد و
بیست و یک فرسنگ است مرفوعش ... باشد **فلک پنجم** نشستگاه مریخ است از بفا
رسی بهرام و بترکی ... و برومی ارش و بعبری ... خوانند قطر جرمش بقول ابوریحان ... یکهزار و
پانصد و پنجاه و دو فرسنگ و عشری بود و دور جرمش ۵۰۰۰ پنجاه هزار و پانصد و هفتاد
فرسنگ باشد بعد اعتدالش از زمین ۲۶۶۳ دو بار هزار هزار و ششصد و شصت و
سه هزار و سیصد و شصت و یک فرسنگ باشد مرفوعش ... بنا برین بعد بعد
دور فلکش ۱۶۷۱۱۲۶ شانزده بار هزار هزار و هفتصد و چهل و یک هزار و صد و بیست و شش
فرسنگ باشد مرفوعش ... و چون سیر وسط مریخ در شبانروزی سی و یک دقیقه
نهاده اند بدین حساب ۲۳۳۱۶ بیست و سه هزار و سیصد و شانزده فرسنگ بود مرفوعش
... و از افلاک سیارات هیچ ازین تیزحرکت تر نیست و فلک ثوابت هیچ کوکبی از آن تیزتر نه
و سطح این فلک ۷۲۵۶۳۸۲ هفت بار هزار هزار و دویست و پنجاه و شش هزار و سیصد
و هشتاد و دو فرسنگ بود مرفوعش ... باشد **فلک ششم** دیوان مشتری است از بفارسی
برجیس و بترکی ... و برومی زوش و بعبری ... مردم خوانند قطر جرمش بقول ابوریحان ۱۰۸۸۱ نه هزار و
هشتصد و هشتاد و یک فرسنگ و عشری بود و دور جرمش ۳۱۰۵۴ سی و یک هزار و پنجاه و چهار
فرسنگ بود و بعد اعتدالش از زمین ۹۹۱۹۴۴۳ نه بار هزار هزار و نهصد و نود هزار و
چهارصد و چهل و سه فرسنگ باشد مرفوعش ... درین قیاس دور فلکش ۲۹۲
۲۳۵۲۵ شصت و دو بار هزار هزار و سیصد و پنجاه و سه هزار و پانصد و سی و پنج
فرسنگ بود مرفوعش ... و چون سیر وسط مشتری هر شبانروزی پنج دقیقه نهاده اند
ازین فرسنگ ۱۸۸۹۵ هیجده هزار و هشتصد و نود و پنج فرسنگ باشد مرفوعش ...
سطح این فلک ۴۷۹۸۰۹ هفت بار هزار هزار و نهصد و چهار هزار و هشتصد و
نود و هشت فرسنگ بود مرفوعش ... باشد **فلک هفتم** ایوان زحل است و از
بفارسی کیوان و برومی ... و بعبری ... و بخطایی ... و بهندی ... خوانند قطر جرمش
بقول ابوریحان ۹۸۷۲ نه هزار و هشتصد و هفتاد و دو فرسنگ و دو خمس و دور جرمش

هیفده

۰۳۹۰۳ سی هزار و سیصد و نود و پنج فرسنگ و بعد اعتدالثور از زمین ۱۷۹۱۴۲۴
بار هزار هزار و نهصد و چهارده هزار و دویست و چهل یک فرسنگ شمارند مرفوعش اکب
نوی یاو بدین حساب دور فلکش ۱۱۲۶۳۷۹ صد و دوازده بار هزار هزار و ششصد و
سه هزار و هفتصد و نود و هفت فرسنگ باشد مرفوعش ی با ج بسط و چون سیر وسط
زحل هر شبانروزی ده دقیقه گفته اند از این فراسخ ۲۲۰۴۲ ده هزار و چهارصد و بیست و دو
فرسنگ و نیم بود مرفوعش ب م ب و سطبری این فلک ۲۴۱۲۷۶۰ و دوازده بار هزار هزار
و چهارصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و نه فرسنگ بود مرفوعش ید کو یط کو **فلک هشتم**
مقر ثوابت است و دیگران رفته که مرصودات ایشان یکهزار و بیست و دو است اما
ابوالحسین صوفی یکهزار و بیست و سه ستاره میشمارد و شرحش متعاقب خواهد آمد و بزرگی
و خوردی ایشان را بشش مرتبه نهاده است و هر مرتبه نسبه با یه کبیر و وسط و صغیر
و عظم نیز گویند و اهل نجوم از اثر قسم خوانند بوتیره انچه در قدر اول و دوم بود و پانزده
ستاره که در قدر اولند تمامت حکما متفقند و در دیگر اقدار اختلافست و در این کتاب ذکر اقدار
در همین محل سبره مجمل از قول ابوریحان و در بسیار جاها از قول ابوالحسین صوفی و صاحب صور
الکواکب مینویسیم و عدد کواکب هر قدری در شرح اشکال که بصورت سیاقت بعد از این خواهد آمد
انشاء الله تعالی و از کواکب ثوابت انچه بعید مسافت با آنکه باضعاف از جرم زمین بزرگترند سخت
کوچک مینمایند و بیک حال در نظر نمی آیند و برصدها در نتوانسته اند آورد و بسیاری خرد و
نامرئی اند حصرشان خدا تعالی داند اهل نجوم ایشان را کواکب خفیه خوانند و سها از ایشانست و از
اسباب انکه اهل شرع احکام نجومی را معتبر ندانند و منجمان را بحکم حدیث کذب المنجمون برب الکعبه دروغ
ظن انکارند یکی انکه لاشک حق سبحانه و تعالی کواکب خفیه را بعبث نیافریده باشد و ایشان را نیز تاثیری
بود و چون

اجرام

بیجد حصرند

بیجد و حصر اند و در همه بروج و درجات و دقایق فلک البروج ثبت شده ممکن که در بعضی بود
تاثیرشان بر تاثیر کواکب مرصوده غالب شود و ان امور بر خلاف تصرف منجمان واقع گردد
و از ان کذب لازم می اید و بمعنی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا گراید تا حقیقت صورت و معنی
لا یعلم الغیب الا هو از ان محقق و مبرهن شود و انچه بعضی کواکب مرصوده و خفیه بشکل ستاره در
نظر اید هیچ از ان ستاره نیست بلکه انجره دخانیست که در دو هنیتی بوده و از حرارت فلک
اثیر مشتعل شده و روشن مینماید و بعد کواکب ثوابت از زمین ۲۲۴۷۱۲ بیست و دو بار
هزار هزار و سیصد و سی و دو هزار و دویست و دوازده فرسنگ مرفوعش ام ع یح لب و
اگرچه نسبت اجرام کواکب سیاره با زمین از قول بطلمیوس با حسب قطرشان با قول ابوریحان اندک تفاوتی
در میان هست اما چون در اکثر کتب استادان این فن بر این صورت مرقوم بود بجهة
تصحیح تغیر در ان شرط ادب ندیدم و هم بدان نقل در قید کتابت کشیدم و سطبری این فلک
را و جای چون فلک نهم هیچ کوکب نیست رصد نتوانستند کرد و بر بالای فلک هشتم که
مماس فلک نهم بود ما بین قطرین قطبین دایره توهم کرده اند که حرکت ذاتی نداشته باشد و
جز بحرکت فلک نهم حرکت نپذیرد و با فلک تمر رسانیده اند و ان را خط منطقة البروج خوانند و این
خط بدوازده برج منقسم است و اسامی بروج را ابونصر فراهی در این دو بیت گفته **بیت**
برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر ٭ جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت ٭ چون حمل چون
ثور چون جوزا و سرطان و اسد ٭ سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت ٭ و
هر برجی سی درجه مرقوم است و هر درجه شصت دقیقه و هر دقیقه شصت ثانیه و
هر ثانیه شصت ثالثه و تا عاشره قیاس کرده اند اما در تقاویم موالید را فروتر از ثانیه بکار نکنند
و مسافت ثانیه بر فلک البروج بقول ابوریحان بفراسخ زمین صد و نه فرسنگ و ثلث و خمس
و دقیقه را باشد ۶۵۴۲ شش هزار و پانصد و چهل و دو فرسنگ درجه را بود ۳۹۵۲۳
سیصد و نود و دو هزار و پانصد و بیست و سه فرسنگ و برجی باشد ۱۱۷۷۶ یازده بار
هزار هزار و هفتصد و هفتاد و پنج هزار و ششصد فرسنگ و تمامت دوازده برج که
در فلک البروج بود ۱۴۰۷۷۲ صد و چهل بار هزار هزار و هفتصد و هفت هزار و
دویست فرسنگ باشد مرفوعش س ح م ک خ لاشک فلک البروج از این خط منطقة
البروج بدو قسم منقسم شود یکی را نصف شمالی و دیگری را نصف جنوبی گویند و نجوم ثوابت را

ارسطاطالیس حکیم و بعضی گویند ادریس پیغمبر ع بر چهل و هشت هیأت توهم کرده اند

و هر یکی را باسمی موسوم کردانیده تا معرفت کواکب و صورت اشکال و اعداد و مقدار و کان

و اطوال و عروض و محل ایشان به بروج که در کتب نجومی مسطور است از انها حاصل شود

و انچه ازین کتب اکنون معتبر میدارند و عمل میکنند زیج حکیم برخس است که در سنه احدی

و ستمائه اسکندری موافق ست و ستین و مائه بخت النصری کرده و ازان زمان تا

اکنون که تالیف این کتابست و سنه الف و احدی و خمسین و ستمائه اسکندریست

یکهزار و چهار و صد و هشتاد و نه سال است و زیج حکیم مالاوس است که بعد ازان بیست

و چهل و چهار سال در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بخت النصری موافق سنه عشر و

اربعمائه اسکندری ساخته و کتاب مجسطی که حکیم بطلیموس بعد از چهل و یکسال در سنه ست

و ثمانین و ثمانمائه بخت النصری موافق احدی و ستین و اربعمائه اسکندری بعهد سلطنت

شاپور ذوالاکتاف پرداخته و اگرچه بنیاد هم بر قول حکمای ما تقدم نهاده اما در ان تغیر داد

هندوی داده و از کتب زمان اسلامی تصانیف ابو معشر بلخی در عهد هارون الرشید و زیج

مامون که بعد از مجسطی بششصد و هفتاد و یکسال در سنه الف و اثنی و ثلثون مائه ا

اسکندری موافق خمس و ماتین هجری در سنه تسع و ثمانین و مائه یزدجردی حکیم محمد بن

جابر سای حرانی باتفاق حکما خالد مروزی و یحیی ساح و علی عیسی اصطرلابی و غیرهم ساخته

و مصنفات کوشیار جیلی و ماشاء الله مصری که بعد ازان کرده اند و کتاب صور الکواکب که بعد

از زیج مامون بصد و چهل و چهار سال در سنه الف و ست و سبعین و مائتین اسکندری

موافق سنه اربع و خمسین و ثلثمائه هجری و سنه ثلاث و ثلثین و ثلثمائه یزدجردی حکیم

عبدالرحمن بن عمر المعروف بابی الحسین صوفی بفرمان عضدالدوله دیلمی پرداخته و زیج حاکمی

بمصر و زیج ابن اعلم به بغداد که در سنه الف و ست و عشرین و ثلثمائه اسکندری و قانون

مسعودی که بعد از صور الکواکب بشصت و پنجسال در سنه الف و احدی و اربعین و

ثلثمائه اسکندری مطابق سنه احدی و عشرین و اربعمائه هجری و سنه ثمان و سبعین و

ثلثمائه یزدجردی حکیم ابوریحان محمد بن احمد هارونی خوارزمی بجهت سلطان محمود غزنوی

ساخته و زیج شاهی که بعد از او بصد و سه سال در سنه الف و اربع و اربعین و اربعمائه

اسکندری موافق سنه سبع و عشرین و خمسمائه هجری و احدی و خمس و مائه یزدجردی

حکیم حسام

حکیم حسام الدین سالار باتفاق حکیم اوحدالدین انوری و زاهد عبدالرحمن خازنی ساخته

و زیج علائی که بعد ازان به بیست و هشت سال در سنه الف و اثنی و سبعین و اربعمائه اسکندری

موافق سنه ست و خمسین و خمسمائه هجری و سنه تسع و عشرین و خمسمائه یزدجردی

حکیم فریدالدین ابوالحسین علی بن عبدالکریم باکوئی کرده و زیج خانی که پس ازان بصد و چهار

سال در سنه الف و ست و سبعین و خمسمائه اسکندری موافق سنه ثلث و ستین و

ستمائه هجری و سنه ثلث و ثلثین و ستمائه یزدجردی استاد الحکما المتاخرین خواجه نصیر

الملة و الدین طوسی علیه الرحمة و الغفران بفرمان هلاکوخان بن اباقاخان باتفاق مؤید

الدین عرضی و فخرالدین مراغه و فخرالدین خلاطی و نجم الدین دبیران قزوینی کرده و از زمان

تا اکنون هفتاد و نه سال شمسیست و زیج اودوا که محیی الدین مغربی هم در ان زمان ساخته و

اندک اشکالی که در زیج خانی بوده حل کرده و علی هذا القیاس کتب استادان در فن نجوم بسیار

است و ذکر تمامت ملالت فزاید و در این کتاب انچه از نقل کتب مذکوره از صور و اشکال

و اعداد و اقدار و اطوال و عروض و اسامی ثوابت در کتاب بود از الثوابت مشروح کرده ام

شمه بر سبیل سیاقت یاد کنیم و هذا شرحه ذکر صور و حصر و اقدار کواکب ثوابت که بر فلک

البروج ثبت اند و بر صد ها و در زیجها در آمده از نقل کتب استادان علم نجوم از چهل و هشت شکل

کواکب بقول شیخ ابوریحان سوی الصغیره ۲ ۲ ۱۰۰۰ او بقول ابوالحسین مع الصغیره ۳ ۲ ۱۰۰۰

فی القدر الاول بالاتفاق ۱۵ فی القدر الثانی ۴۵ فی القدر الثالث ۲۰۵ فی القدر الرابع ۴۷۴ فی

القدر الخامس ۲۰ فی القدر السادس ۶۴ سایره فی صورهم بقول ابوریحان ۹۰۷

بقول ابوالحسین ۱۰۴ ۹ فی الاول ۴ فی الثانی ۳۴ فی الثالث ۱۹۵ فی الرابع ۳۸۱ فی الخامس

فی السادس ۸۷ سحابی ۸۲۴ حوالیهم بقول ابوریحان سوی الصغیره ۵ ۱۰۰۰ او بقول ابوالحسین

مع الصغیره فی الاول فی الثانی فی الثالث ۳ فی الرابع ۴ فی الخامس ۴۲ فی السادس فی

صور البروج الاثنی عشر شکلا سحاب سایر صغیره سایر بقول ابوریحان سوی الصغیره ۳۴۶

و بقول ابوالحسین مع الصغیره ۳۴۷ فی الاولی فی الثانی ۲۹ فی الثالث ۶۰ فی الرابع ۱۳۲ فی

الخامس ۱۰۰۰ فی السادس ۳ فی صورهم بالاتفاق ۳۴۹ فی حوالیهم فی الثالث فی الرابع

فی الخامس فی السادس بقول ابوریحان سوی الصغیره و بقول ابوالحسین مع الصغیره فی

الثالث فی الرابع فی الخامس ۲۰۹ فی السادس ۱۴ شکل حمل بر صورت کوسفند شاخدار

خفته که با پس نگرانست چنانکه دهن به پشت خود رسانیده بود فی الثالث ۴ فی الرابع
ه فی الخامس ۹ ع فی السادس شکل نود بر صفت نیمه بالای کاواست تا ناف بریده و سر باز
کرداینده و دهان بجای زخم رسانیده فی الاول فی الثالث ع فی الرابع ۲ فی الخامس ع فی السادس
ع فی صورت حوالی الحمل فی صورت ۲ ع فی حوالی الثور فی الثالث ۲ فی الرابع ۴ فی الثالث و هو الی
فی الرابع فی الخامس ۳ فی الاول فی الثالث ع فی الرابع ع فی الخامس ع فی السادس بر پاسته کوکب
منها فی سایر الاشکال کوکبان بر سادس و هر نحو الثریا فی الرابع وسط الثریا سایره ۲ دبران فی الاول
سایره ۷ ع فی الخامس فی الرابع فی السادس فی الثالث ع فی الخامس ۸ شکل براهین بر صفت
دو کوکب در پیچم هر یک دست تا بازو در گردن یکدیگر نهاده اکنون این شکل را جوزا خوانند
فی الثانی ۳ فی الثالث ۷ فی الرابع فی الخامس ع صورة فی الثانی راس التوام ۴ فی الثالث ۹ فی الرابع
۸ فی الخامس فی حوالیه شکل سرطان چون نامش هیأت خرچنگ است ۳ فی الرابع فی الخامس ۴ فی
السادس فی صورت فی حوالیه فی الرابع ۷ فی الخامس فی السادس فی الرابع ۲ فی الخامس حماران
الرابع ه سایره متعلقه فی السادس سحاب سایره فی الرابع ه فی الخامس شکل اسد چون نامش شیر
ایستاده است بقول ابوریحان سوی الصغیره ۳۲ و بقول ابو الحسین مع الصغیره ۳ فی الاول ۲
فی الثانی ۲ فی الثالث ع فی الخامس فی السادس ۴ سایره ۲ صورت فی حوالیه بما فیه الصغیره بما
فی قلب الاسد فی الثانی ۲ فی الثالث ع فی الرابع فی الخامس ۴ فی الرابع ۸ فی الخامس ۴ فی السادس
ه فی الصغیره ۲ سایره ۲ شکل عذرا صورت زنی جوانست با دو بال بر دامن فرو هشته اکنون
این برج را سنبله خوانند فی الاول فی الثانی ع فی الثالث ۹ فی الرابع فی الخامس فی السادس ۲۴
صورت حوالیه فی الاول فی الثالث ۷ فی الرابع ع فی الخامس ۴ فی السادس ۲ فی الخامس فی السادس
ع سایره ۹ شکل میزان چون نامش صورت ترازو است و شکل مردی بر وی فرو هشته اند تا
دارنده ترازو بود ۸ فی الثالث فی الرابع ۴ فی الخامس ۴ فی السادس ۲ صورت فی الثانی ۲ فی الثانی ۲
الثالث فی الرابع ۴ فی الخامس ۴ فی حوالیه فی الثالث فی الرابع ه فی الخامس فی السادس زبانا
جنوبی و شمالی ابوریحان از قدر دوم ابو الحسین از قدر سیم شکل عقرب چون نامش کژدم است
۲۴ فی الثانی فی الثالث ۳ فی الرابع ه فی الخامس ۴ فی السادس فی صورت فی الثانی و هو العقرب
فی الثالث جبهة العقرب فی الرابع فی الخامس ع فی حوالیه فی الرابع فی الخامس ۲ فی السادس ع
ابوریحان تا فی الثوابت از قدر سیم گرفته و ابو الحسین از قدر چهارم شکل رامی صورت دایره است که

سر تهی بشکل

سر تهی بشکل مردی بود تا ناف و تیر کمان بدست و عصابه بسته این شکل را اکنون قوس گویند کواکب آن
در نفس صورت تنده فی الثانی ۲ فی الثالث ۸ فی الرابع ۳ فی الخامس ۸ فی السادس ۳ شکل جدی بر صفت نیمه
پس بز نقاله و نیمه پیرا ماهی است کواکب در نفس صورت تنده فی الثالث ۴ فی الرابع ۱ فی الخامس فی السادس ۲
شکل الدجاجه مانند بطی است گردن دراز کرده و هر دو پر گشاده انوا طایر نیز خوانند کواکب در صورت
و دلو انده ۲ فی الثانی ۲ فی الثالث ه فی الرابع فی الخامس ۲ فی السادس فی صورت فی الثانی فی الثالث ۷
فی الرابع ا و هو ذنب الدجاجه منقار الدجاجه حوالیه قدر الرابع ۲ فی الخامس فی السادس شکل ذات الکرسی
مانند زنیست که بر تختی نشسته چون نشسته را اتفاق نیز خوانند کواکب در حمل و ثور و نیز در نفس صورت
بالاتفاق ۳ فی الثالث ۴ فی الرابع ۷ فی الخامس فی السادس ۳ کف الخضیب صدر ذات الکرسی است جمعی
انرا کوهان نیز خوانند شکل برسیاوش و هو حامل راس الغول مردیست بپا ایستاده و سر غول در دست
از دست آویخته کواکب در ثور بالاتفاق ۹ فی الثانی ۲ فی الثالث ه فی الرابع ه فی الخامس ع فی الرابع
ا فی صورت فی الثانی ۲ فی الثالث ه فی الرابع ه فی الخامس ۳ فی السادس ع فی حوالیه فی الخامس فی السادس
ا فی حوالیه فی الخامس فی السادس شکل ممسک الاعنه مانند مردی پیاده بدستی عنان که فرو بسته
تا زیانه کواکب در جوزا است در نفس صورت بالاتفاق ۱۴ فی الاول او هو عیوق فی الثانی ۱
ذی الاعناق فی الثالث فی الرابع ع فی الخامس ۲ فی السادس ۴ شکل مار یعنی مردی پیاده ایستاده
ماری که شکلش بعد ازین خواهد آمد بهر دو دست گرفته و مار دم بر آورده چنانکه از سر مرد در
گذشته کواکب در عقرب و قوس بالاتفاق ۲۹ فی صورت فی الثالث ع راس الجوزا فی الرابع
و سایره ۲۴ فی الخامس ۹ فی حوالیه قدر الرابع شکل عقاب چون نامش آلهاست کواکب در
جدی بالاتفاق ه فی الثانی فی الثالث فی الرابع فی الخامس ۲ فی السادس ۴ فی صورت
فی الثانی و هو نسر الطایر فی الثالث ۳ فی الرابع فی الخامس فی السادس ۴ فی حوالیه فی الثالث ۳ فی الرابع
فی الخامس شکل السهم انوا الکلیل نیز خوانند تیری با پر و پیکانست کواکب در جدی بند در
نفس صورت بالاتفاق ه فی الرابع فی الخامس ۳ فی السادس شکل دلفین مانند ماهی عریض کواکب
در دلو اند در نفس صورت بالاتفاق ۸ فی الثالث ۲ فی الرابع فی الخامس ع شکل فرس الاعظم
مانند نیمه بالای اسبست با دو بر اما پایها ندارد کواکب در دلو و حوت اند در نفس صورت بالاتفاق
۲ فی الثالث فی الرابع فی الخامس شکل قطعة الفرس مانند سر کرده اسبست کواکب در دلو اند
در نفس صورت بالاتفاق ع فی الرابع فی الخامس ۲ فی السادس ۱ شکل مثلث مانند نامش است

كواكبش در حمل‌اند در نفس صورت بالاتفاق ع في الثالث ٢ في الرابع ا في الخامس شكل مرأة المسلسلة
مانند زنی بپا ایستاده و دستش بزنجیر کواکبش در حمل‌اند در نفس صورت بالاتفاق ٢٣ في الثاني
ا وهو جنب المسلسلة في الثالث في الرابع ا رحل المسلسلة في الخامس ا سايره ١٤ اشكال الجنوبي و
هي خمس عشر شكلا بقول ابوريحان ٤١٠ ٣١ وبقول ابو الحسين ٣١٣ في الاول ٧ في الثاني ١٢ في الثالث
٣٤ في الرابع ١٤١ في الخامس ٧٢ في السادس ١ في صورهم بقول ابوريحان ٩٤ وبقول ابو الحسين
٩٥ في الاول ٧ في الثاني ٢ في الثالث ٧٥ في الرابع ١٢١ في الخامس ٧ في السادس ا في صورهم
بقول ابوريحان ٩٦ وبقول ابو الحسين بحاب سايره ١١٥ ١٩ في الاول ١ في الثاني ٢ في الثالث
٧٥ في الرابع ١٢ في الخامس ٧ في السادس سايره ١ في حواليهم في الثاني ٥ في الثالث ٥ في الرابع
١ في الخامس ٧ شكل قيطس جانوريست دريائی سر گرد و دو دستش مانند شيه و دنبالش مانند
مرغ كواكبش در حوت و حمل و ثورند در نفس صورت بالاتفاق ٢٢ في الثالث ٩ في الرابع
و في الخامس ٢ في السادس ٢ شكل جبار مانند مردیست بپا ایستاده و یک زانو و نیمه سر بسته
كواكبش در ثور و جوزا اند در نفس صورت بالاتفاق ٣٨ في الاول ٢ رجل الجوزا منكب
الايمن منكب الايسر منطقه في الثاني ٢ في الثالث ٨ في الرابع ١٣ في الخامس في السادس ع ابن الجبار
سحابی شكل ساكب الماء صورت مردیست كه آب از دست خود بپای خود می‌ریزد و اكنون
بدان مشهور است ٥ ع في الاول ا في الثالث في الرابع ١ ٢ في الخامس ١٣ في السادس ٤ في صورت
وهو حوت الجنوبي في الاول ٤ في الثالث ٧ في الرابع ٨ في الخامس ٢ في السادس ع حواليه في الرابع
٣ شكل عكس صورت دو ماهی است كه ميانشان بريسمانی برهم بسته‌اند و اكنون اين شكل حوت
مشهور بود في الثالث ٢ في الرابع ٢٠ في الخامس في السادس ٤ في حواليه بعد الرابع ٤ صورت
سايرالتماثيل من الاطراف الشمالية والجنوبية بقول ابوريحان ٧ ٤ و بقول ابو الحسين ٤٧٤ في
الاول ا في الثاني ٢٩ في الثالث ٣٤ في الرابع ١٩٣ في الخامس ١٥٣ في السادس ٤ ع في
صورهم في الاول ا في الثاني ٢ في الثالث ١ في الرابع ٤٢ في الخامس ٩ في السادس ٢ في حواليهم
في الاول ا في الثاني ٢ في الثالث ا في الرابع ٢٤ في الخامس ٩ في السادس ١٣ اشكال الشمالية و
هي عشرون شكلا بالاتفاق في الاول ٣ في الثاني ١٧ في الثالث ٨ في الرابع ١٥٤ في الخامس ٨
في السادس ٢٨ سحابی ٤ سايره ا في صورهم في الاول ٢ في الثاني ١٧ في الثالث ٧ في الرابع
٢٨ ١ في الخامس ٧٤ في السادس ٢٨ سحابی سايره ٤ في حواليهم في الاول في الثاني في الثالث

١٣ في الخامس ٤ في السادس ٢ شكل دب الاصغر خرسی كوچک است بپای ايستاده و دنبال
كشيده و انرا بنات النعش صغری خوانند و او نزديک‌ترين شكليست بقطب شمالی كواكبش در
جوزا و سرطان و اسد اند بالاتفاق ٨ شكل دب الاكبر خرسی بزرگ بپای ايستاده و دنبال
او را بنات النعش خوانند كواكبش در سرطان و اسد و سنبله اند بالاتفاق في الثاني في الثالث
٢ في الرابع ٤ في الخامس في الثاني ٣ في الثالث ١٢ في الرابع ٨ في الخامس ٨ في السادس ٣ في
صورت في الثاني ا في الثالث في الرابع في الخامس في حواليه في الثالث في الرابع ٧ في الخامس ٥
في السادس ٣ في صورت في الثاني ٧ في الثالث ٥ في الرابع ٨ في الخامس ع في حواليه في الرابع ١ شكل
اژدهاييست سه پيچ بگرد قطب شمالی درآمده كواكبش در نفس صورتند و در تمامت
بروج هستند بالاتفاق ٣١ في الثالث ٩ في الرابع ٨ في الخامس ١٢ في السادس ٢ شكل قيفاوس
صورت مرديست بيک پای زانو زده و هر دو دست دراز كرده كواكبش در حوت و
حمل‌اند بالاتفاق ١٣ في الثالث في الرابع ٧ في الخامس ٤ في السادس ١ في صورت في الثالث في
الرابع ٧ في الخامس في السادس في حواليه في الرابع في الخامس شكل عوا انرا حارس و فقا نيز
گويند و معنی آن حرو شنده بود مانند مرديست بپای ايستاده و دست دراز كرده كواكبش
در سنبله و ميزان‌اند بالاتفاق ٢٣ في الاول ا في الثالث ٣ في الرابع في الخامس ٩ في صورت في
الثاني في الرابع في الخامس ٢ حواليه في الاول وهو سماك الرامح شكل الجاثي على ركبتيه مانند مردی
زانو زده است و كواكبش در ميزان و عقرب و قوس‌اند بالاتفاق ٢٩ في صورت ٢٨ في الثالث
في الرابع ٥ في الخامس في السادس ٢١ في حواليه في الرابع شكل اكليل شمالی انرا فكه نيز خوانند و
عوام كاسه يتيمان گويند مانند تاجيست بر دست علی ركبتيه كواكبش در ميزان و عقرب‌اند
بالاتفاق ٨ في الثاني ا في الرابع ٤ في الخامس حاله في السادس او هو نير الفكة شكل شلياق در بعضی
جاها انرا مانند چنگ رومی سازند و در بعضی مانند سلحفاة و انرا كشف نيز خوانند كواكبش در
جدی‌اند در نفس صورت بالاتفاق ١٣ في الاول ا في الثالث ٣ في الرابع ٥ في الخامس ا شكل نهر جوزا
پيچ بر پيچ است كواكبش در حمل و ثور و جوزا است در نفس صورت بالاتفاق ٣٤ في الاول
ا في الثالث ٣ في الرابع ٤ في الخامس ٤ شكل ارنب چون نام خرگوشی است و كواكبش در
جوزا اند در نفس صورت بالاتفاق ١٢ في الثالث ٢ في الرابع ٤ في الخامس ٤ شكل كلب الاكبر چون
نام سگ بزرگيست كواكبش در جوزا و سرطان‌اند بالاتفاق ٢٩ في الاول ا في الثاني ا حالی

فی الثالث یا فی الرابع یا فی الخامس ۲۹ فی صورت فی الاول کو وهو شعراء یمانی فی الثالث ه فی الرابع
مه فی الخامس ع فی حوالیه ا فی الثانی فی الثالث مه فی الرابع ۳ فی الخامس ع شکل کلب الاصغر مانند
نامش سک کوچک است کواکب در سرطان اند در نفس صورت بالاتفاق ۲ فی الاول و هو شعرا
الشامی فی الرابع ا شکل المجره ماری سیاه دراز و باریک است کواکب در سرطان و اسد و سنبله اند
در نفس صورت بالاتفاق ۲۸ فی الاول فی الثالث مه فی الرابع ۸ فی الخامس فی السادس ع شکل
سفینه مانند نامش کشتی است یا ده مجره کواکب در سرطان و اسد و سنبله اند در نفس صورت
بالاتفاق ح م فی الاول ا فی الثانی مه فی الثالث فی الرابع ۱۲ فی الخامس فی السادس و هو سهیل شکل شاطیه
چون نامش ا است کواکب در سنبله اند در نفس صورت بالاتفاق یا فی الرابع ع فی الخامس ا
شکل غراب چون نامش کلاغ است کواکب در سنبله اند در نفس صورت بالاتفاق یا فی الثالث
ه فی الرابع فی الخامس و هو جناح الغراب شکل سبع صورت شیر است و مردی دست های او گرفته
و از زمین برداشته کواکب در عقرب اند در نفس صورت بقول بوریحان ۱۷ و بقول ابوالحسین ۱۸
فی الثالث ۳ فی الرابع ه فی الخامس ۹ فی السادس ۱ ابوالحسین دو ستاره یازدهم این شکل شمارد و بیست
و درین شکل هیجده ستاره میگوید و بعض این دو ستاره سه ستاره صغیره در جمله دو عدد
ثوابت یکهزار و بیست و سه میگوید شکل قنطورس صورت مردیست تا کمرگاه و بعد از آن اسپ
بی سر به شیوه رخ کواکب در میزان و عقرب اند بقول بوریحان و بقول ابوالحسین ع ۳ فی الاول که هو
رجل قنطورس فی الثانی ع فی الثالث ۱۷ فی الرابع ا فی الخامس ۱۲ شکل مجمره چون نامش است کواکب
در قوس اند در نفس صورت بالاتفاق ۷ فی الرابع مه فی الخامس فی السادس شکل حوت الجنوبی
چون نامش ماهی است کواکب در جدی و دلو اند بالاتفاق ۱۷ فی الثالث ۱۹ فی الرابع یا فی الخامس
فی السادس شکل اکلیل الجنوبی چون نامش مانند تاجیست کواکب در قوس اند در نفس صورت
بالاتفاق ۱۲ فی الرابع ه فی الخامس ۹ فی السادس ۳ بعضی حکما برآنند که ازین ثوابت که شرح داده
شد پانزده که در قدر اولند و پنج از آنکه در قدر دوم اند و پنج سحابی در سعادت و نحوست
بخشیدن اثری عظیم دارند و بعضی برآنکه پانزده که در قدر اولند و آن پنج که در قدر دوم اند
و پنج سحابی و ده دیگر از قدر سیم و چهارم این خاصیت دارند و گروهی برآنکه هر کوکب
نامدار و مشهور است درین اقسام اثری عظیم دارد و اسامی بروج و اطوال در سال
اربعین و سبعمائه هجری که تالیف این کتاب است و عروض و اقدار مشاهیر کواکب چنانکه دو

کتاب نوداد

کتاب نوداد الثوابت آورده ام درین جدول نهاده ام بصورتی که هر سه قول از آن روشن است و
آن وصف هفتاد و پنج کوکب است بقول ابوالحسین پانزده از قدر اول و ده از قدر دوم و بیست و دو
از قدر سیم و هفت از قدر چهارم و از آن یکی سحابیست و پنج از قدر پنجم و چهار از قدر ششم و
چهار سحابی اند و از این مجموع چهل و نه شمالی و بیست و شش جنوبی و درین جدول ثبت شد
وبالله العصمة والتوفیق و بقول حکیم بطلمیوس و بعضی حکما فلک البروج را که این کواکب بر و ثبت
اند سیریست که به صد سال شمسی یک درجه بر توالی البروج قطع کند چنانکه هر دور شش ماله
بمسافت که قریبا یازده مرسنک بود که در سی و شش هزار سال شمسی دوری باشد و آن را
دور اعظم خوانند و بقول خواجه نصیر الدین طوسی و جمعی حکمای متاخرین به هفتاد سال شمسی درجه
قطع نماید چنانکه در بیست و پنج هزار و دویست سال دوری بود و بقول ابومعشر بلخی و ابوالحسین
صوفی و ابوریحان و اکثر حکمای متاخرین به شصت و شش سال شمسی درجه میرود چنانکه
در بیست و سه هزار و هفتصد و شصت سال دوری بود ابو معشر از او درکتب صغیر میخواند
و در کتاب الوف میگوید که دور اعظم در سیصد و شصت هزار سال شمسی قمر و سیارات
و ثوابت بهمان درجه و دقیقه برج رسند و در وقت خلقت بوده اند و آن دلیل بر تبدیل
جمیع احوال بود و در میان آن دور که نیمه است اتفاق طوفان بود والعلم عند الله فلک
نهم از نجوم خالیست و آن را بدین سبب فلک اطلس خوانند جمعی گفته اند که این نام بدین سبب
اطلاق رفته که سخت تیز رو است و سرعت حرکت دیگر نماند و جهت آنکه تمامت افلاک
در اندرون او نید او را فلک الافلاک گویند و بدان سبب که از همه بزرگتر است فلک اعظم
خوانند و آنکه به تیزی گردانست حرخ اعظم گویند و هر گرد نده مستوی را از دو قطب ساکن
گزیر نبود بر آن فلک ما بین قطبین دایره توهم کرده اند و تا زمین رسانیده اند آن را خط معدل
النهار گویند و گردش آن فلک بر راستی آن دایره بود و برابر آن دایره بر زمین خط استوا
باشد چنان گردش دولابی راست نماید و هر دو قطب شمالی و جنوبی بر طرف افق بود و
چندانکه باقالیم بسوی شمال میرود نمودن آن گردش حمایلی گردد و قطب شمالی مرتفع شود
تا چون آنجا رسد که قطب شمالی بسمت الرأس بود آن گردش رحوی نماید و بطرف جنوب خط
استوا اگرچه از غلبه آب خشکی و سکون نیست همین صورت باشد و قطب جنوبی مرتفع
گردد تا بسمت الرأس رسد و در نیمه تحتانی همین اشکال بود و بر تر از فلک نهم بعضی از

حکما نوی سکرانه کفته اند وکه هو جسمی ازمبده و بی حرکت و هندوان انرا برهما نید خوانند و کویند
نحرکت بحرکت نا مکملست محرکت نخستین جنبیده نشاید چه اکر جنبیده بودان نیز متحرك بودو
بعضی کفته اند که انرا جسم دانستن خطاست وارسطاطالیس کوید نه جسم است ونه تهی
متشرعان انرا الامکان کویند وبحقیقت از حقیقت کیفیت ان وما وراش جز خدا تعالی اکاه
نیست وعقل را دران مدخل محالست وهر فلکی که بتاوه موسوم است دوازده دو او
چند فلك دیکر است وهر یك باسمی موسوم مثل افلاك تداویر معدل المسیر وخارج المرکز
ومایل وممثل وغیران ورجعت و وقوف واستقامت کواکب متحیره بسبب دو و فلك تدویر
است وجوزهرها جهت انکه افلاك مایل وممثل هر کوکب در دو موضع مقابل بمقابل یکدیکر اند
وبدین سبب دو عقده پیدا میشود وان عقدها را جوزهر کویند وجوزهر فلك قمر بعضی
جوزهرهای کواکب متحیره بشیوه فلك اطلس بخلاف توالی فلك البروج حرکت کند وعقدها
انرا انکه بطرف شمالست عقده الشمال کویند ومجاز الشمال نیز کویند وان راس است و
بجانب جنوبست عقده الجنوب ومجاز الجنوب نیز کویند وان ذنب است ودر تقاویم
ایشانرا اعتبار کنند جهت انکه زود سیرست وکسوف افتاب وخسوف ماه بدان متعلق
است وسیرش را در هیجده سال وهفت ماه ونه روز دوری کفته اند به بعضی اقوال
اندکی کم وبیش میباشد واز عقدها راس سعد است ونیك کرم در دو نزی وبه درجه جوزا
شرف دارد ودر مقابلان در قوس هبوط کند ودلیلست بر فزونی همه چیزها وذنب در
همه حال برضد راسست وجوزهرهای کواکب متحیره راسیر بشیوه افلاك سیارات سبعه و
فلك البروج بر توالی البروج جست وبطی الحرکه اند بدین سبب در تقاویم ایشانرا اعتبار
نکنند ودرین تاریخ که سنه اربعین وسبعمائه هجریست غره محرم روز جمعه موافق
بیست وچهارم ماه سنه ثمان وثلثین خانی ودوم النیخ ای سنه ست وثلثین و
مائه از جلوس چنکیز خان وبیست وچهارم تیرماه سنه احدی وستین ومائتین
جلالی ملکی وبیستم مهرماه سنه ست وسبعمائه یزدجردی فارسی ونهم تموز سنه
الف واحدی وخمسین وستمائه اسکندری سریانی واس ان جوزهرها بقول ابوریحان
و زیج خانی ودر محل تقاویم کواکب سیاره بموجب زیج خانی باقلیم رابع بر موجب است در حمل
ح بط بقول بهفت درجه ونه دقیقه جوزهرش بحوت بقول ابوریحان الحرکه درجه و ست

وهشت دقیقه وبزیج خانی ها ا ا ا درجه ویك دقیقه ویك ثانیه مشتری ا کح باشد ببرج بیست
درجه وهشت دقیقه جوزهرش بقول ابوریحان الح بیکدرجه وبیست وسه دقیقه وبزیج خانی
ط لد نه درجه وسی وچهار ثانیه مریخ را صح طح د بجدی بر هشت درجه وچهار دقیقه جوز
هرش بعقرب بقول ابوریحان ک ی سیزده درجه وسیزده دقیقه وبزیج خانی ه ز ه ب پانزده
درجه وپنجاه وپنج دقیقه ودو ثانیه شمس ح ی لد بسرطان بر بیست وسه درجه وبیست و
پنج دقیقه وسیر افتاب چنانکه در کلام مجید امده والشمس تجری لمستقر لها پیوسته بر منطقه
البروج است وهرکز ازان تجاوز نمیکند وبفلك مایل محتاج نمیشود لاجرم جوزهرش نیست
زهره ب ط مه بجوزا بر نه درجه وپانزده دقیقه جوزهرش بسنبله بقول ابوریحان ا ط ح
ببیست نه درجه وبیست سه دقیقه وبزیج خانی ط ه ب نوزده درجه وپنج دقیقه ودو ثانیه
ء نط باشد هیفده درجه ونوزده دقیقه جوزهرش بقول ابوریحان بجدی ح ی ب بر بیست
وهشت درجه وبیست وسه دقیقه وبزیج خانی بدلو ب ب وده درجه وسی ودو دقیقه
ودو ثانیه ر ه ح باشد بپانزده درجه وبیست وهشت دقیقه جوزهرش بجدی ا لط
اله بر بیست نه درجه وبیست وچهار دقیقه وجرم افلاك کفته شد که جسمی بسیطست
با هیچ چیز ها امیزش نکیرد ومتحیره ومتحرکست وخلو وخرق دران متصور نیست واز
طبایع کرمی وخشکی وسردی وتری نری ومادکی ودرونزی وشبی وامثال ان مستغنی است
وانکه کواکب وبروج را باین اقسام منسوب کنند نسبتی مستعار است وتاثیرشان در عالم
سفلی برین معانی دلیلست وهر فلکی را امکانی وسیری مقدر ومعین است که هرکز بیك
سر موی ازان تجاوز نکند وسیر دوری دارد وافلاك سبعه در مدت زمان ومکان و
قطب مخالف هم اند فلك نهم را هر شبانروزی یکدور است وقریب قسمی از سیصد و
شصت قسم دور فلکی یعنی مقدار سیر یکروزه افتاب بر دوری زیادت باشد ومقدار
شبانروزی بقول هندوان شصت کهری است هر کهری شصت حسنه و هر حسنه مقدار
شش بار عدل از نفس کشیدن ادمی چنانکه دو شبانروزی بیست ویکهزار وششصد نفس
کشیدن شود بقول یونانیان بیست وچهار ساعت هر ساعتی شصت دقیقه بدین حساب
هر دقیقه مقدار پانزده بار عدل از نفس کشیدن ادمی وبقول جهودان ساعتی چهل وپنج حلق
بشمارند وحلق را دو بهره کرده هریك را مقدار ده بار از نفس کشیدن ادمی دانسته اند

وبواسطهٔ حرکت فلک نهم هشت فلک گردانند رون وبنید با او دوار شدند بعضی بر عکس
سیر خویش وعناصر بخصیص کره خاک ساکن گشت وان سیر از شرقی بغربست انرا حرکت نخستین
خوانند وغربی نیز گویند وسیر افلاک سبعه از غرب بشرقی است هر یک را سیری مخالف
دیگرها انرا حرکت دویم خوانند وشرقی نیز گویند وسیر فلک هشتم هم بر شیوه افلاک سبعه
از غرب بشرقست وقطبش با قطب فلک چهارم که مکان شمس است مساوی وشرح مدت
سیر هر یک از این هشت فلک بتفصیل رفت واین سیر را سیر توالی البروج خوانند از دوور
فلک لازم اید که روشنی افتاب همیشه بر یک نیمه کرهٔ زمین تافته باشد چنانکه از یک جانب
روشنی اغاز دارد و دیگر جانب تاریکی افزاید و هر کرا از این حال بکره دو کم و بیش شود دبر روی
ربع مسکون که پیدا وگاه پنهان بود که ان عبارت از روز و شب است و بمذهب منجمان
روز بر شب سابق است و هفته وماه وسال بران حساب کنند وانرا مخالفت سیر سیارات
وسبق روز بر شب کلام مجید خبر میدهد که لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل
سابق النهار وکل فی فلک یسبحون وباصطلاح متشرعان اهل اسلام شب بر روز سابق
است اکنون حساب ماه وسال که مشهور ترند بر سبیل اجمال بر دو باب یاد کنیم و
برخی از وقایع تاریخ دران درج کردانیم ومن الله العصمة والتوفیق وعلیه التکلان باب
اول در تواریخی که ایرانیان بران عمل میکنند وان شش تاریخ است الاسلامیة العربیة
ماه وسال اسلامی عرب قمریست وکردان بگردش تیر زیرا که در هر سال شمسی یازده
شبانروزی تفاوت است و همه ماهها در همه فصول باشند و بیشتر متشرعان گویند که دران
هیچ سنت و کبیسه نیست اما چون هر سالش سیصد و پنجاه و چهار شبانروزی میباشد منجمان
کبیسه انرا بحساب امر وسط گیرند واسامی ماهها اینست المحرم ٢ صفر ٣ ربیع الاول ٤ ربیع الاخره
٥ جمادی الاول ٦ جمادی الاخر ٧ رجب ٨ شعبان ٩ رمضان ١٠ شوال ١١ ذی قعده ١٢ ذی الحجة واز این
ماهها چهار حرامند ذی قعده ٢ ذی حجه ٣ محرم ٤ رجب چنانکه کلام مجید ازان خبر میدهد که
ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم وقال
النبی ص ان الزمان استدار کهیئته یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ثلثة سرد وواحد فرد
سه سرد چون حلقهای زره در هم ذیقعده وذی حجة ومحرم است وواحد فرد رجب است ودر
احادیث نبوی ص امده که الرجب شهر الله وشعبان شهری ورمضان شهر امتی واول ماه را

اتفاق
حکم برویت اهله باشد اغلب ماهی سی و یک و بیست و نه شبانروزی افتد و باشد که دو سه
ماه پیاپی سی یا بیست و نه بود واین تاریخ را هجری خوانند وازهجرت رسول ص از مکه بمدینه
منسوبست ودر هفدهم سال خلافت وضع کرده اند واکنون شمار سالهاش گفته شد که امیرالمومنین
در هفتصد و چهل است اولین سال هجرت را از غره محرم بمذهب متشرعان دوشنبه و
بقول منجمان پنجشنبه بوده وتاریخ هجری از زمان مشهور است وایام متبرکه ان هفتم محرم
تکلیم موسی ست با حق تعالی و بدین سبب کلیم لقب یافت ونهم تاسوعاست وصوم انرا
فضیلتی تمام است صاحب حادی گوید که صوم عرفه وتاسوعا وعاشورا وسته شوال
وایام البیض والاثنین والخمیس فضیلتشان بر حسب مراتب این ترتیب است ودهم محرم عاشوراست
وان روز فضیلتها است که در وی توبه ادم وداود علیهما السلم وعروج ادریس وعیسی علیهما السلام با
اسمان قرار کشتی نوح بر کوه جودی وولادت ونبوت وخلاص ابراهیم علیه السلام از اتش نمرود و
نجات موسی از دریا با بنی اسرائیل ومعاودت سلیمان با ملک وصحت ایوب از مرض وخروج یونس ایوب
از بطن حوت وغیر ذلک درین روز بوده است وقتل امیرالمومنین حسین علیه السلام مشهور
است ودر اولین عاشورا که رسول ص بمدینه هجرت فرموده ان صوم فرض شد ودر سال
دوم بفرضیت رمضان منسوخ گشت وسیزدهم محرم وصول اصحاب الفیلست بمکه بعزم
تخریب خانه کعبه وهفدهم هلاک ایشانست بطیور ابابیل وسوره مبارکه الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل شاهد انست ودر دوازدهم ربیع الاول مولود ومبعث
ومنام واسایش وهجرت ورحلت رسول ص در بیست و یکم جمادی الاخرا اغاز صوم شده
است وان ماه تمام ماه توبه خوانند وشب غره رجب رابه گویند وشب جمعه اولین رجب را
چنانکه پنجشنبه نیز رجب بوده رغائب است ودر پانزدهم رجب استفتاح است وشب
بیست و هفتم رجب معراج رسول الله ص است وشب پانزدهم شعبان برات است نقلست
که دران شب طاعت کردن برات خلاصی دهد از اتش دوزخ وروز بیست و چهارم
رمضان نزول قرانست وظهور رسالت حضرت مصطفی ص بوحی واز شبهای طاق
ده اخرین رمضان یک شب قدر است واکثر علما وفقها بر بیست و هفتم اتفاق دارند حجت
انکه حروف لیلة القدر نه است ودر سوره انا انزلناه فی لیلة القدر که بر جلالت ان شب
دلیلست سه بار این لفظ مکرر شده است که بیست و هفت باشد وروز غره شوال

عید فطر است وصوم سته که بعد از عید تمام کنند مزد یکسال صوم است یکی به ده کی بند و بیست
سیم ذی قعده اوردن بیت المعمور است از بهشت و بزمین کعبه نهادن وادم ع را حج
کردن ان امر فرمودن و دهه اول ذی حجه ایام حرام است وهشتم ان روز ترویه و نهم روز عرفه
ودهم عید قربان کردن سنگ انداختن یافتن ویازدهم ودوازدهم وسیزدهم ایام تشریق وانرا ایام
معدودات خوانند ودرین سه روز و در دو عید صوم حرام است وهیجدهم ذی حجه عید
غدیر است ودرین روز بحکم رسالت پناه همه اصحاب با هم برادری کردند وحضرت رسالت
پناه علی بن ابی طالب را برادر و وصی خود گردانید بحکم حدیث یا علی انت منی بمنزلة هرون
من موسی و در بیست و چهارم ذی حجه مباهله است که رسول صلی الله علیه و اله با آل عبا و
اهل کتاب بمعارضت وسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم همه ماهها ایام البیض است و از بهر آنها که وبا ذدهم
مبتدعان نهاده اند دوازدهم ربیع الاول را روافض قتل عمر گویند وانرو زرا شکم دران
عمری گویند وهفدهم ربیع الاول قتل عمر سعد است که سر لشکر مخالفان امام حسین علیه السلام
بود اکنون از وقایع بزرگ که از عهد رسول تا اکنون ظاهر شده ودر کتاب کبیر شرح کرده ام
شمه بر سبیل ایجاز و اجمال یاد کنیم بروایتی پیش از ولادت و بروایتی در رضاعت عبدالله
بن عبدالمطلب پدر انحضرت درگذشت اما بعهد قول اول و اندیشه بوقت ولادتش طاق
کسری بشکست و اتش کده فارس که از عهد کیومرث فروزان بود بمرد و بحیره ساوه خشک
شد ودر کعبه بتان بروی در افتادند و از کعبه اوازی آمد که زمان طهارت رسید و از
رسول صلی الله علیه و اله نوری تابان شد که ستارگان فلک را پنهان کرد و کوشکهای
شام را مادرش بروشنائی آن بدید و اینهمه مبشرات بود و انسال اثنی و ثمانین و ثمانمائه
اسکندری و اولین سال عام الفیل و چهلم سال از پادشاهی کسری انوشیروان عادل بود و
حدیث ولدت فی زمن الملک العادل مصدق این تقریر است در سه سالگی انحضرت
انجا که متولد شده و در پنج سالگی حالت انشراح بوده و سوره الم نشرح لک صدرک شاهد
این تقریر است و کاهن عرب از انحضرت بشارت رسالت داد و در شش سالگی با مادرش
آمنه بنت وهب بمدینه رفت و در هفت سالگی بوقت مراجعت در ده ابوا مادرش
رحلت کرد دایه اش ام ایمن اورا بمکه پیش جدش عبدالمطلب رسانید و عثمان عفان درین سال اسمها برکة
متولد شد و در هشت سالگی انحضرت جدش عبدالمطلب درگذشت عمش ابوطالب

انحضرت را

عمش ابوطالب ودر پناه او بود و دوازده سالگیش بشام می بود و بنجم بطور راهب کبیر از او بشارت
انحضرت را بمکه رسانید و در پانزده سالگی خرج خود از عم برداشت و از کسب خود خوردی رسالت داد
و در بیست سالگی با اعمام خود بحرب الفجار رفت و در کوه ابوقبیس بر بنی غیلان ظفر
یافتند و در بیست و یکسالگی عمر بن الخطاب متولد شد و در بیست و دو سالگی جهت
انکه در راستی و امانت مبالغه نمودی بمحمد امین لقب یافت و در بیست و چهار سالگی
باتفاق میسره غلام خدیجه بنت خویلد بتجارت شام رفت و سود بسیار یافت
و بحیرا راهب از انحضرت بشارت رسالت داد و در بیست و پنج سالگی خدیجه بنت
خویلد را در نکاح او در آورد و بیست و پنج سال با او بود و با وجود او هیچ زن دیگر نخواست
و خدیجه دران وقت چهل ساله بود و در سی سالگی انحضرت امیرالمومنین علی ع در
اندرون خانه کعبه متولد شد و غیر از او هیچکس را دران خانه تولد نبوده است و در
سی و پنج سالگی قریش خانه کعبه عمارت کردند و انحضرت در انکار بود و حجر الاسود
را بدست مبارک خود برکن عراقی نشاند بعد از آن دختر مهینش زینب را جفت
ابی العاص بن ربیع از بنی عبدمناف کردانید و در چهل سالگی بنبوت و وحی مشرف
شد و انسال احدی و اربعین عام واحدی و عشرین وتسعمائه اسکندری نود دهم
سال از پادشاهی خسرو پرویز بود از ربیع الاول تا رمضان مدت شش ماه ظهور
اوایل رسالت بوده نهفت و منام و تخییل و تکلم اشیاء و امثال آن و در رابع عشرین
رمضان بکوه حرا وقت چاشت ظاهر شدن جبرئیل ع بود بر مصطفی ع و نزول پنج
ایه از اول سوره اقرا باسم ربک الذی خلق و کلام مجید از تعیین کردن صوم دران
نشان میدهد که شهر رمضان الذی انزل فیه القران و نزول کتب سمائی همه در رمضان
بوده صحف در غره رمضان توریه در سادس زبور در ثانی عشر انجیل در ثامن عشر
قران در رابع عشرین نازل شده است و در ماه شوال رجوم شیاطین بود و موقوف
شدن تعریض انکار رسالت در سال دوم از وحی ولادت فاطمه بنت رسول الله
بود او ماده نسل سیادت و دیگر فرزندان رسول از خدیجه بیش از وحی آمدند و از
ایشان نسل نماند در سال سیم از وحی اظهار دعوت عام بود در کار دین اسلام و
در سال چهارم جفا کردن عتبه ملعون بود بر رسول و اعاده غلبه کفار با ایذا رسانیدن
مسلمانان و الزام قریش دامادان رسول را به تطلیق دختران و عتبه بن ابی لهب رقیه را

پیش از دخول طلاق داد رسول در حقش فرمود اللهم سلط علیه کلبا من کلابك اورا
شیر بدرید رسول ص رقیه را بعثمان داد و در سال پنجم از وحی بماه رجب بعضی از صحابه
بحکم رسول بحبشه هجرت کردند هم درین سال کفار قریش از رسول و مسلمانان و بنی هاشم
جدایی کردند تا هشت ماه با ایشان معامله و مکالمه و پیوند نکردند و در سال ششم
معجزه شق قمر بود و در سال هفتم و در سال نهم پیشتر قبایل عرب مسلمان شدند و
در سال نهم ماه ذی قعده وفات ابوطالب عم رسول ص بود و آنحضرت آن سال را عام الحزن
خواندند در سال یازدهم از وحی عایشه بنت ابی بکر را در نکاح آورد اما با خود گرفت پس
بطایف رفت و بعد از دو ماه و ده روز بمکه مراجعت نمود و درین سال اسلام گروهی
جن بود و در سوره که هیه قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن شاهد است و رسول ص از نیها
مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قریشی در مکه رفت و بحصار شعب محصن شد و
هم دران سال بماه رجب در شب بیست و هفتم معراج بود و فرض گشتن صلوة خمسه و
در سال دوازدهم دعوت اهل مدینه بود و در سال سیزدهم هجرت حضرت رسول بود
از مکه بمدینه آغاز تاریخ هجری از آنسال است و در سنه احدی هجری بماه رمضان
چهار فرض شد نماز برین ترتیب که اکنون مقرر گشت و در ذی حجه این سال عایشه
را با خود گرفت اما تا دو سال حجة کودکی با وی دخول نکرد و در سنه هجری زفاف
فاطمه بنت رسول الله بود با امیر المومنین ع و غزای ابوا و ذات العشیره و
بدر الاول و بطن النخله بود و بماه شعبان فرض گشتن صوم رمضان مقرر شد و
قبله بکعبه و بماه رمضان غزای بدر الکبری بود و درین غزا سپاه فرشته بیاری اسلام آمدند
و ابوجهل و صنادید قریش کشته شدند و هم درین سال رقیه بنت رسول ص بمدینه
درگذشت رسول ص بعوض او ام کلثوم را بعثمان داد و بعد از ان غزای کدر و بنی
قینقاع و سویق بود و بماه ذی حجه این سال قربان فرمان شد و حرب ذی قار میان
عرب و عجم واقع شد و ظفر عرب را بود ببرکت نام رسول که در حرب یاد میکردند و
رسول بنور نبوت از آن جنگ خبر داده فرموده که انتصف العرب من العجم و در سنه
ثلث هجری غزای الامر غطفان بوده و قتل کعب ابن اشرف یهودی و تحریم شرب خمر و لعب قمار و ولادت
امام حسن ع بود و در ماه رمضان حفصه بنت عمر را بنکاح آورد و در ماه شوال

حرب احد واقع شد و دندان مبارك آنحضرت شهید شد و روی مجروح گشت و عم او
حمزه رضوان الله علیه شهادت یافت هم درین سال خمس بر رسول مباح گشت و در سنه
اربع هجری ولادت امام حسین علیه السلم بود و غزای حمیه جماعه و بنی النضیر و بدر الموعد و ذات
الرقاع بود و در وصلوة خوف کرد و ام سلمه بنت امیه را در نکاح آورد و ام المساکین زینب
بنت خزیمه را نیز در نکاح آورد و بعد از دو ماه که با رسول ص بود درگذشت و در سنه
خمس هجری بماه محرم زینب بنت جحش را با خود گرفت بنکاحی که خدا تعالی میان ایشان کرده
بود و بماه ربیع الاول غزای دومة الجندل بود و بماه شوال حرب خندق بود و مبارزت
امیر المومنین علی ع دران جنگ و کشتن عمرو عبدود و عتبه و تدبیر نعیم بن مسعود تفرقه در میان
لشکر کفار دران جنگ مشهور است و بماه ذی قعده غزای بنی قریظه بود و در سنه ست
هجری غزای بنی لحیان و بنی قرده و بنی المصطلق واقع شد و بماه رمضان جویریه بنت حارث را
بنکاح در آورد و بذی قعده امر حج کردن بود و صلح حدیبیه با مکیان و از انجا بیعة الرضوان نیز
خواندند دعوت پادشاهان بدین اسلام بود و نجاشی پادشاه حبشه رمله بنت ابی سفیان را
بنکاح او در پیش رسول ص فرستاد و آنحضرت بهمان نکاح با او دخول کرد هم درین سال صلوة
استسقا فرمود و چون بدعای آنحضرت باران دیگر بسیار آمد گفتند اللهم حوالینا ولا علینا بدین
سبب باران در شهر مدینه نبارید و در سنه سبع هجری بماه محرم فتح خیبر بود و مبارزتهای
حضرت امیر المومنین علی ع دران جنگ مشهور است و بعد از ان فدك و وادی القری مسلم شد
و رسول را در ظاهر فدك زهر دادند و موثر نشد هم درین سال صفیه بنت حی بن اخطب الخیبری
را در نکاح آورد و ام کلثوم بنت رسول درگذشت و جهت حضرت منبری ساختند و عمره
القضا کرد و میمونه بنت حارث را بنکاح آورد و در سنه ثمان هجری غزای اعراب بادیه
و در جمادی الاول غزای موته شام و در رمضان فتح مکه بود بی حرب و بشوال غزای حنین
بود و سپاه فرشته بیاری مسلمانان آمدند و بعد از ان غزوات طایف و بنی هوازن بود
قبایل اعراب بود و وفات زینب بنت رسول و مولود ابراهیم بن رسول الله بود و دختر
خلیفه کلبی در نکاح رسول در آمد و هم بعهد آنحضرت درگذشت و در سنه تسع هجری
نزول آیات حجاب زنان از مردان و غزای تبوك بود و تخریب مسجد ضرار و فرض گشتن
حج بر مسلمانان و منع کفار از ان و تعیین مناسك ان و عالیه بنت ظبیان و بروایتی عزیه بنت

دیدان در نکاح رسول آمد و بعد از مدتی مطلقه شد و فاطمه بنت اسد را در نکاح او در آورد و بعد از
مدتی رسول او را بر زهرات دنیا و صحبت مصطفی مخیر کرد اینها او دنیا را اختیار و از رسول
جدا شد و بدین سبب چنان بینوا شد که بقوت یکروزه محتاج شد و در سنه عشر هجری
فرض کردن ادای زکوة بود بر متمولان مسلمانان و تعیین حکم زکوة و وفات ابراهیم بن
رسول الله و گذاردن حجة الوداع و در سنه احدی عشر هجری ظهور مسیلمه کذاب و
اسود عیسی و طلحه اسدی بود بدعوت نبوت بدروغ و بماه ربیع الاول رحلت رسول ابتداء
و خلافت خلفاء راشدین بود و ایشان پنج خلیفه بودند مدت خلافتشان سی سال و
درین معنی از رسول مرویست که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تکون ملکا عضوضا و
بعد از رسول در هنگام خلافت ابوبکر تمامت مرتدان که بسبب وفات آنحضرت از دین
برگشته بودند ببیعت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بادین آمدند و غزای موته شام اتفاق
افتاد و بماه رمضان فاطمه بنت رسول الله در گذشت و علای حضرمی بقوت اسلام
با لشکر در بحر عمان راند سوار و پیاده را آب تا زانو بیش نبود یکروزه راه بشهر دارین رفت
و ایشان با سلام در آوردند و در سنه اثنی عشر هجری ظهور دعوت سجاح موصلیه بود
بنبوت کردن و فساد کردن با مسیلمه کذاب و فتح بلاد یمن و غزای یمامه و قتل مسیلمه
کذاب و استخلاص بعضی عراق عرب ببیعت خالد ولید و علی و غم عبد المسیح دو مثقال
زهر هلاهل بخورد و هیچ مضرت نیافت و در سنه ثلث عشر هجری غزای یرموک بود
و فتح بعضی از بلاد شام و در جمادی الاخر وفات ابی بکر بود او سه سال و سه ماه و
هفت روز خلافت کرد بعد از او عمر بن الخطاب خلیفه شد و فتح اکثر بلاد شام بود و در سنه
اربع عشر غزای قادسیه و استخلاص بلاد سواد که حکام اکنون اعمال بغداد خوانند و
در سنه خمس عشر فتح تمامت عراق عرب بود و یزدجرد شهریار از آنجا بخراسان گریخت
و آن ملک در حوزه اسلام آمد و عمر آنرا بر مسلمانان وقف فرمود و خراج معین
کرد و در سنه سبع عشر فتوح ولایت دیار بکر و ربیعه بود و در سنه ثمان عشر وفات
ابوعبیده جراح بود در شام بوبای طاعون و در سنه تسع عشر فتوح ولایات آذربایجان
و اران و ارمن و بعضی از خوزستان و برخی از فارس بود و بعد از آن وفات سوده
بنت ربیعه هم حرم آنحضرت و آغاز امارت معاویه بن ابی سفیان و در سنه عشرین

وفات زینب بنت جحش حرم رسول الله بود و بعد از آن وفات سوده بنت ربیعه هم
حرم آنحضرت و فتوح اسکندریه و مصر و بحرین و بقیه ولایات یمن و در سنه احدی
و عشرین غزای نهاوند و فتوح بعضی ولایات عراق عجم و قومس بود و فتح بعضی از مازندران
و تتمه فارس و کرمان و مکران و سیستان و خراسان و انهزام یزدجرد شهریار بفرغانه
ترکستان و در سنه ثلث و عشرین بماه ذی الحجه قتل عمر بن الخطاب بود و او مدت ده سال
و شش ماه خلافت کرد و در عهد او کارها باتفاق فرمودی شد و در سنه اربع و عشرین وفات
حفصه بنت عمر حرم رسول الله بود و در سنه خمس و عشرین نصب امرای اهوی بود و فتوح ولایات
افریقیه و بربر و اندلس و در سنه ست و عشرین ظفر سپاه اسلام بود بر لشکر روم
ببیعت عبد الله زبیر و در سنه سبع و عشرین فتوح بعضی ولایات مغرب بود و در
سنه ثمان و عشرین فتوح از ولایت روم بود و هم درین سال در روایات کلام الله اختلاف
افتاد چنانکه هر کس به نوعی دیگر میخواندند و عثمان باتفاق امیر المؤمنین علی و دیگر صحابه
قرآن بدین صورت که اکنون در مصاحف مسطور است جمع کرد و در سنه ثلثین
تسع و عشرین از ابیاض فرمود و دیگر نسخها را باطل کرد و در سنه ثلثین رویت بعضی از اهل
خراسان بود جهه مراجعت یزدجرد شهریار از فرغانه بخراسان و افتادن انگشتری رسول
در دست عثمان در چاه اریس و ناپیدا شدن و در سنه احدی و ثلثین فتوح تتمه ولایات
مازندران بود و در سنه اثنی و ثلثین قتل یزدجرد شهریار و زوال دولت اکاسره و
وفات عبد الرحمن عوف عاشر العشره و عباس بن عبد المطلب عم رسول و حضرت قصه عمدان
ببین که عرب آنرا چون کعبه معزز داشتندی فاشرب هنیئا علیک التاج مرتفعا فی راس
غمدان دارا منک محلالا و در سنه ثلث و ثلثین غوغای عام بود بر عثمان و شکایت آن
ببیعت حضرت امیر المؤمنین علی سبوء تدبیر مروان حکم و حصار کردن خانه بر عثمان
و بماه ذی الحجه قتل عثمان بود و او دوازده سال یازده روز کم خلافت کرد و در سنه
ست و ثلثین بماه جمادی الاول حرب جمل بود ببصره میان امیر المؤمنین علی و عایشه و
طلحه و زبیر و زیاده از ده هزار کس دران جنگ کشته شدند و هم دران سال صفیه
بنت اخطب خیبری حرم رسول در گذشت بمدینه و از ذی قعده این سال تصدروف
جنگ صفین بود میان امیر المؤمنین علی و معاویه بود حیلهای عمرو عاص و حکم

حکمین و قایم شدن فتنه و اغاز جنگ طرفین مشهور است و نود جنگ میان ایشان اتفاق
افتاده و زیاده از هفتاد هزار مسلمان دران جنگ کشته شدند و در سنه تسع و ثلثین حرب
خوارج نهروان بود و در سنه ثمان و ثلثین وفات میمونه حضرت رسول ص بود بمدینه و در
سنه تسع و ثلثین استیلای معویه بود بر بعضی از ولایات عراق عرب و دیار بکر و حجاز و در سنه
اربعین بماه رمضان قتل امیر المؤمنین علی ع بود در کوفه و انحضرت چهار سال و نه ماه
امامت کرد بعوث ولایت و از برای او افتاب بعد از انکه فرو رفته بود بجای عصر اورد ند تا
نمازش قضا نشود و در سنه احدی و اربعین جلوس حضرت امام حسن ع بود بر مسند خلافت و شش ماه
خلافت کرد و درین وقت سی سال خلافت تمام شد بعد از ان اغاز حکومت و رواج تغلب و
تسلط بنی امیه بود و اول ایشان معویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بود و مدت نود و یکسال
ان حکومت را داشتند و چهارده کس حکم کردند و در سنه اربع و اربعین وفات رمله بنت ابی سفیان
در گذشت و در سنه خمس و اربعین بطلان ابینا اسکندر بود بمکه بکیان و سهو و حرص عمرو
عاص و در سنه تسع و اربعین شهید شدن امام حسن ع بود بمدینه و در سنه احدی
و خمسین وفات خوله بنت حارث حرم رسول الله ص بود و در سنه ثمان و خمسین وفات
عایشه بود و در سنه تسع و خمسین وفات ام سلمه حرم حضرت رسول ص بود بمدینه و در
سنه احدی و ستین بعاشورا قتل امام حسین مظلوم ع و واقعه اهل بیت بکربلا و خرابی مدینه
و قتل اکثر صحابه بحکم یزید بن معاویه علیه اللعنة والهاویه و در سنه اثنی و ستین مختار بن ابو عبیده
ثقفی بر کوفه و اکثر عراق عرب مستولی شد و طالب خون امام حسین ع گشت و سه سال حاکم
بود و در سنه اربع و ستین اغاز حکومت عبد الله زبیر بود بمکه و جنگ لشکر یزید با او چنانکه
مسجد و حرم بسنگ منجنیق خراب شد و جامه کعبه از اتش نفط انداز ان بسوخت بعد از
مراجعت ایشان عبد الله زبیر در مدینه و دیگر ولایات حجاز و یثرب و یمن و بعضی عراق عجم
و خراسان دست یافت و هشت سال دران حکومت بماند و در سنه خمس و ستین
در بصره و شام وبای عظیم و طاعون بود چنانکه مردم بتجهیز و تکفین نمیرسیدند و در عراق عرب
خوارق زنادقه بود و ایشان در اول طالب خون امام حسین ع بودند بعد از ان طالب ملک
شدند و در سنه ست و ستین قتل عمر سعد لعین بود و شمر ذی الجوشن و اکثر قاتلان امام
حسین ع بسعی مختار ابو عبیده ثقفی و اغاز دولت مهلب بن ابی صفره تا قریب چهل سال امارت

در تسلط حاکم عراق و دیار بکر بود

اوراوپیرنش

سبع و ستین قتل عبید الله زیاد بود بسعی مختار و در رمضان سال

اوراو پیرنش را بود و در سنه مذکور مختار ثقفی در جنگ مصعب زبیر کشته شد و
مصعب بجای او حاکم شد و در سنه ثمان و ستین ظهور ناصبیان زنادقه بود و در سنه
سبعین قتل مصعب زبیر بود در جنگ مروانیان و ان ملکها در تصرف مروان امد و
در سنه اثنی و سبعین حرب حجاج ثقفی بود با عبد الله زبیر در مکه معظمه و در ان سال بدان
کس حج نرفت و در سنه ثلث و سبعین تخریب خانه کعبه بود بسنگ منجنیق بسعی حجاج
بن یوسف و انجام کار عبد الله زبیر و در سنه خمس و سبعین حجاج بن یوسف بر ملک ایران
امارت یافت و دقیقه از جور و ظلم فرو نگذاشت مدت بیست سال اهل ایران را معذب
میداشت و در سنه ست و سبعین در دیار عرب زر و نقره بعیار ده هفت مسکوک کردند
و نام رسول ص بدان نگاشتند و پیش از ان در عرب این رسم نبود و در هیچ دیار نام خدای تعالی
بر درم نگاشتندی و صورت ان با سامی پادشاهان بودی و در سنه اثنی و ثمانین خروج ابن
اشعث بود بر حجاج و دو سال با هم در محاربه بودند و زیاده از دویست هزار مسلمان دران
جنگ کشته شدند و در سنه خمس و ثمانین وزیر عبد الحمید بن یحیی فارسی که دستور عبد الملک
مروان و افضل فضلای دهر بود صورت رقوم و سیاقت و جمعها و من ذلک و حشو و بارز و
دیگر صنایع این علم که اکنون محاسبان بدان عمل میکنند وضع کرد و قتیبة بن مسلم در خراسان
امارت یافت و ده سال دران سرزمین حکومت کرد و در سنه اربع و تسعین بماه
ذی الحجه شهید شدن امام معصوم علی بن الحسین علیهما السلام بود در مدینه و در سنه خمس
و تسعین فوت حجاج بن یوسف و خلاص شدن مسلمانان بود از جور او و در سنه تسع و
تسعین اغاز دولت وزارت برامکه بود و اول ایشان جعفر بلخی از تخم گودرز دستور اردشیر
بابکان و او زر و نقره تمام عیار مسکوک کرد و زر جعفری بدو منسوب بود سال وزارت
دران خاندان بود و از ایشان پنج کس وزارت کردند جهان کرم و کریم جهان بودند و در
سنه مائه اغاز دعوت بنی عباس بود بخفیه و در سنه احدی و مائه رفع لعن از اهل بیت
شد بسعی عمر عبد العزیز و در سنه ثلث و مائه زوال دولت بنی مهلب و در سنه خمس و مائه
وفات ابو البشر کعب بن عمرو انصاری بود و او اخرین میت تمامت صحابه است و بهای
حضرت رسول ص عمر دراز یافت و در سنه اربع و عشر و مائه غیلان دمشقی واضع مذهب
قدریه را هشام مروانی در دمشق صلب کرد و در سنه خمس عشر و مائه لشکر دشت خزر بولایت

ادان وادربایجان مدند وخرابی عظیم کردند ولشکر اسلام بانتقام رفت وایشانرا مقهور کردانید
وان مملکت بنی اسلام درامد ودر سنه سبع وعشر ومائه بماه رجب شهادت امام محمد
علی الباقر علیه السلام بود بمدینه ودر سنه احدی وعشرین ومائه خروج حضرت امام زین العابدین
بود ودر سنه ثلث وعشرین ومائه ظهور دولت بنی عباس بود بخراسان بسعی ابو مسلم صاحب
الدعوت ودر سنه اثنی وثلثین ومائه بماه ربیع الاول ظهور دولت بنی عباس بود بعراق عرب
وتمامت ایشان اولشان ابو العباس سفاح عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس سی و
هفت خلیفه مدت پانصد وبیست وچهار سال خلافت کردند هم درین سال زوال بنی
امیه بود بایران ودر سنه سبع وثلثین ومائه قتل ابو مسلم مروزی صاحب دعوه بود و
در سنه تسع وثلثین ومائه محاودت دولت بنی امیه بود در اندلس ومدت هفتاد
وپنج سال ایشان دولت بودند اولشان عبد الله بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان
بود وسیزده کس حکم کردند در سنه اربع واربعین ومائه امام زاده اسمعیل بن امام
جعفر صادق ع به بهشت چهار فرسنگی مدینه متوفی شد وحضرت امام اورا بدوش مردم بمدینه برد
وبخاک سپرد اما اسمعیلیان که شیعه سبعه اند مسلم ندارند وگویند بعد از امام جعفر در
حیات بود وامامت اورا بود نه امام موسی کاظم را ودر سنه ثمان واربعین ومائه بماه
رجب شهید شدن امام معصوم جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بود بمدینه ودر سنه
احدی وخمسین ومائه وفات ابو حنیفه کوفی بود ببغداد ودر سنه ست وستین ومائه
استیصال الحکم بن هاشم برقعی سازنده ماه نخشب بود که دعوی خدائی کرد ودر سنه سبعین
ومائه ابتدای دولت بنی فاطمه بود ببعضی اندلس وسیصد وده سال این دولت داشتند اولشان
عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام بود هم درین سال
قتل ابن المقنع وجمعی از زنادقه بمدینه ودر سنه ثلث وثمانین ومائه ابتدای دولت طاهر
ذو الیمینین بود پنجاه وپنج سال امارت دران خاندان بماند وهفت کس حکم کردند ودر سنه
ثلث ومائتین بماه شوال شهادت امام علی الرضا علیه السلام بطوس ودر سنه اربع ومائتین
وفات شافعی بود بمصر وبعد ازین علوم اوایل چون حکمت ومجسطی وریاضی ونجوم واقلیدس
وهندسه وفلسفه وطب ورمل وتاریخ وغیران بفرمان مامون الرشید از زبان عبری و
سریانی بعربی ترجمه کردند ودر سنه عشرین ومائتین قتل بابک خرم دین علیه ما علیه مزدکی
ع که بعضی قرآن افترا میکردند ودر سنه خمس وسبعین ومائه ظاهر گردید
مشهد امیر المومنین علی مرتضی ع بود که پیش هارون رشید ... پنهان از
خوف بنی امیه میداشتند ودر سنه سبع وسبعین ومائه بود ودر سنه
وفات امام مالک بن انس الحجی بود بمدینه ع

بود ودر سنه اربع وعشرین ومائتین قتل مازیار طبری مجدد مذهب مجوس ایشان بود
وقوم او وا سرخ جامگان خوانند ودر سنه اربع وثلثین ومائتین بحکم متوکل عباسی اهل
ادیان دیگر را غیار دوختند پیش ازان ودر سنه ست وثلثین ومائتین بحکم متوکل قبر امام حسین
علیه السلام را خراب کردند ومردم را از زیارت کردن ان ومجاور شدن منع کردند لیکن
میسر نشد اب دران زمین بستند تا ان قبر بکلی خراب وناچیز کردد واب حیرت اورد وبر
بالای یکدیگر بایستاد وزمین قبر خشک ماند بدین سبب انرا مشهد حایری خوانند ودر سنه
خمسین ومائتین اغاز دولت الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری بود بر مملکت عراق عجم ومازندران
سی وهفت سال او وبرادرش وبعضی ازین ممالک حاکم بودند ودر سنه ثلث وخمسین و
مائتین زوال دولت بنی طاهر ذو الیمینین بود وابتدای پادشاهی بنی لیث صفار ان اکثر ایران
سی وپنج سال علو داشتند وسه کس حکم کردند بعد ازان به سلطنت قانع شدند وقلاعات
در تحت ایشانست ونسل ایشانرا بالخلیدی رسانند که بعهد موسی باز ملوک جرابر وقلاع
بجهند بوده اند ودر سنه اربع وخمسین ومائتین بماه رجب شهادت امام علی النقی علیه السلام
بود بسامره ودر سنه خمس وخمسین ومائتین اول دولت علوی بود ببصره وخروج غلامان بر
خواجگان خود وقرب پانزده سال بصره در تصرف او بود ودر سنه ستین ومائتین بماه
ربیع الاول شهادت امام عالم حسن عسکری علیه السلام بود بسامره ودر سنه اربع وستین
ومائتین بماه رمضان غیبت امام هادی محمد المهدی خاتم ائمة المعصومین رضوان
الله علیهم اجمعین بود بسامره ودر سنه سبع وثمانین ومائتین اخر کار بنی لیث صفار و
اول دولت سامانیان بود بایران مقدمهم اسمعیل بن احمد بن اسد سامان از نسل بهرام
چوبین صد وبیست سال وپنج ماه این دولت بماندند ونه کس حکم کردند ودر سنه ثمان و
ثمانین ومائتین زوال دولت باقریان بود بمازندران وطبرستان ودر سنه اربع وتسعین
ومائتین قلع کعبه قرمطی بود ودر سنه ست وتسعین ومائتین ظهور دولت اسمعیلیان
بمصر ومغرب بود وایشان بنی فاطمه اند ودر سنه اثنی وثلثمائه بمغرب بنی اغلب غالب
شدند ونام خلافت یافتند وجهة تقویة دولت خود این حدیث راکه علی راس ثلثمائه
تطلع الشمس من مغربها شهرت دادند ودویست وشصت سال در ان ممالک خلافت
داشتند اولشان محمد بن الرضی عبد الله بن قاسم ابو الزکی احمد بن الوصی محمد بن اسمعیل

امام جعفر الصادق علیه السلام چهارده کس حکم کردند و در عشر وثلثمائه بعهد مقتدر خلیفه
وزیرش ابو علی محمد بن علی المعروف بابن مقله خط نسخ وضع کرد هم بعهد او در سنه سبع
وعشر وثلثمائه ابو سعید جنابی وجمعی قرامطه در مکه معظمه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم
کردند وقتل عام نمودند وحجر الاسود را نیز ببردند وبدان خواری کردند ودر سنه احدی
وعشرین وثلثمائه ابتدای دولت دیالمه وال بویه بود واکثر ایشان واولشان عماد الدوله
علی بن بویه از نسل بهرام گور صد وبیست وهفت سال دران دولت بماندند وهفده
کس حکم کردند ووشمگیر بن زیار در طبرستان ومازندران حکومت یافتند وزیاده
از صد سال انجا حاکم بودند وهفت کس حکم کردند ودر سنه تسع وثلثین وثلثمائه
قرامطه حجر الاسود را بکوفه آوردند بوکلای مطیع خلیفه سی هزار دینار عوض گرفتند
وخلیفه انرا بمکه فرستاد ودر رکن عراقی نشاندند ودر سنه خمس وستین وثلثمائه مرغی
بزرگتر از فیلی از بحر عمان برامد وبر سر پشته نشست وروی بمشرق کرد وسه نوبت
بزبان فصیح گفت قد قرب وتا سه روز میآمد ومیگفت هم درین سال از قوم مغولان
الان قوا نام زنی از قبیله قنقرات بعد از مدتی که شوهرش مرده بود بزعم او از روشنی
که از سر خرگاه درامد بگلوی او فرو شد حامله گشت بیك شکم سه پسر آورد کهتری
نهم پدر چنگیز خانست وهم درین سال سلاجقه از ترکستان بما وراء النهر امدند
در سنه تسعین وثلثمائه زوال دولت سامانیان وابتدای دولت غزنویان بود و
صد وپنجاه وپنج سال دران دولت بودند وچهارده کس حکم کردند ودر سنه تسع وتسعین
وثلثمائه اغاز تغلب بنی کلاب بود بامارت شام ودر سنه اربعمائه تخریب بتخانهای
هندوستان بود بسعی سلطان محمود غازی واوردن بتی که هزار هزار مثقال طلا
بود ودیگر بتان از طلا ونقره بعد از انکه کذا در جهات صرف کردند ودر سنه
تسع واربعمائه فتح دیگر ولایات هند وفتوح بود هم بسعی او ودر سنه احدی عشر و
اربعمائه بحکم حاکم فاطمی در مدینه خفیه نقب بروضه رسول میزدند تا ابی بکر وعمر را از
انجا بیرون اورند دران ایام در مدینه تغیر هوا وظهور علامات عظیم بود چنانکه اهل
مدینه همه ترسیده دران باب کوشیدند ودر حضرت رسول گریختند وتا الحال معلوم
نکرده بود ونقابان را بقتل رسانیدند وان حفره ننباشتند علامات ساکن نشد ودر

سنه ست وعشر

سنه ست وعشرین واربعمائه سلاجقه از ما وراء النهر بخراسان امدند ودر سنه عشرین واربعمائه
شیخ ابو علی سینا صورت عقد حساب نهاد ومحاسبان از مهره شماری ودیگر منصوبهاء بحو
تخت فرنگی ما مثال ان خلاص داد ودر سنه اربع وعشرین واربعمائه زوال دولت بنی امیه در اندلس
امیة بود
ودر سنه تسع وعشرین واربعمائه اغاز دولت سلاجقه بود بایران اولشان طغرل بیك بن
میکائیل بن سلجوق صد وشصت ویکسال در وسط ایران حکم کردند وچهارده پادشاه بودند
ودر سنه ثلث وثلثین واربعمائه اول دولت قاوردیان سلجوقی بود بکرمان صد وپنجاه
سال دران حکومت بماندند وپانزده کس حکم کردند ودر سنه ثمان واربعین واربعمائه زوال
دولت ال بویه بود ودر سنه خمس وخمسین واربعمائه جهت ماجرای وزیر نظام الملك و
حسن صباح در صورت محاسبات ارقام در اوراق نهادند ودر سنه ثمانین واربعمائه
اغاز دولت سلاجقه روم بود اولشان داود بن سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق
دویست وبیست سال در آنملك حاکم بودند چهارده کس سلطنت یافتند هم درین سال
زوال الحکام بنی فاطمه بود در اندلس ودر سنه احدی وثمانین واربعمائه اغاز حکومت
اتابکان دیار بکر وشام بود اول ایشان نجم الدوله اقسنقر سلغر بیك از حواشی سلطان
ملکشاه سلجوقی قریب صد وهشتاد سال حکومت کردند ونه حاکم بودند هم در انسال
سلطان ملکشاه حواشی خود را پادشاهی ولایات داد وسالها ان بلاد در تصرف ایشان
واولاد ایشان بود وسلاطین ماردین هنوز از نسل ایشانند ودر سنه ثلث وثمانین واربعمائه
صعود حسن صباح بود بر قلعه الموت واغاز دولت اسماعیلیه در ایران صد وهفتاد
سال دران دعوت علو داشتند وهشت کس حکومت کردند ودر سنه تسع وتسعین
واربعمائه فرنگیان بیت المقدس را از تصرف مسلمانان بیرون اوردند وازهفتاد هزار
مسلمان را شهید کردند ونود ونه سال در تصرف ایشان بماندند ودر سنه خمسمائه
قوم اتابکان لر بزرگ بود از جبل اسماق شام بایران وایشانرا بدین سبب ملك الغرب
خوانند ودر سنه اربع وخمسمائه قلع احمد عطاس وملاحده اصفهان بود وتخریب
قلاع ایشان بسعی سلطان محمد سلجوقی ودر سنه ست وخمسمائه تخریب بتخانهای
هندوستان بود بسعی سلطان محمد ملکو ونقل کردن معتبر بتان انجا را باصفهان ودر
استانه مدرسه سلطانیه افکندند وان بت را هنوز ... بر در مدرسه ... باز

بگریزند بغر وخت وتقویت اسلام بر آن خواری کرده ودر سنه اثنی وعشرین وخمسمائه
اغاز دولت کورخان قراختای بود بولایت بلاساغون ودیار ایغور ومدت نود و
نه سال پادشاهی اجداد ان تخمه بماند ودو کس حکم کردند ودر سنه اثنی وثلثین وخمسمائه حرب
مسلمانان بود باکفار قراخطای بر دشت خطوان سمرقند وشکست مسلمانان ودر سنه
ثلث واربعین وخمسمائه اول دولت اتابکان سلغری فارس بود ومقدم ایشان سنقر بن
مودود بن زنگی بن اقسنقر است از نسل سلغر از تخمه تاق خان بن اغوزخان صد و بیست
سال این دولت داشتند یازده اتابک حکم کردند ودر سنه خمس واربعین وخمسمائه زوال
دولت غزنویان واغاز سلطنت غوریان بود واول ایشان علاء الدوله حسن بن حسین بن
سام از نسل سوری پادشاه غور وایشان پنج پادشاه بودند مدت شصت وچهار سال
دران سلطنت بماندند ودر سنه ثمان واربعین وخمسمائه واقعه غز و غزو خراسان ودر سنه
تسع واربعین وخمسمائه ولادت چنگیزخان بود بخلافت مکتفی خلیفه وسلطنت سلطان
سنجر سلجوقی ودر سنه خمسین وخمسمائه اغاز دولت اتابکان لر بزرگ بود واول ایشان
ابوطاهر محمد بن علی بن ابوالحسن فضلوی وتا غایة صد ونود سال است که دراند دولت اند
ونه کس نام اتابکی یافتند ودر سنه ست وخمسین وخمسمائه زوال دولت اسمعیلیان بود
مصر ومغرب وابتدای سلطنت ال ایوب قریب صد ونود سال دران دولت بماندند واول
ایشان ملک صلاح الدین یوسف بن ایوب صاحب حمص وچهار تن حکم کردند ودر سنه تسع
وخمسین وخمسمائه بماه رمضان ظهور دولت واباحت ملاحده اسمعیلیان بود بسعی
کوده کیا حسن بن محمد بن بزرگ امید رودباری که ملاحده او را علی ذکره السلام خوانند واز
نسل نزار بن مستنصر فاطمی مغرب دانند وامر ونواهی شرع محمدی را بکلی مرتفع کردند وان روز
را عید القیام گفتند وتاریخ را از ان داشتند وهجری را منسوخ پنداشتند ودر سنه احدی
وسبعین وخمسمائه ال ایوب ملک شام از تصرف اتابک سیف الدین غازی بن
مودود بن زنگی اقسنقری بیرون بردند واز انوقت باز با مصر است ودر سنه ثمانین
وخمسمائه اول دولت اتابکان لر کوچک بود واول ایشان شجاع الدین خورشید صد و بیست
سال حکم راندند ویازده کس اتابکی کردند ودر سنه احدی وثمانین وخمسمائه بماه رجب
کواکب سبعه سیاره در سیم درجه میزان بیکدقیقه جمع شدند واین اول قرانی بود در هوائی

مثلثه

باقران جمیع کواکب منجمان حکم کردند که در تمامت ربع مسکون از سبب طوفان باد اثر اباداني
نماند بلکه کوهها خراب شود ومردم در زیر زمین حجرها وخفرها کردند تا از طوفان باد پناه باشند
چون هنگام قران رسید وقت رفع محصول بود در اعتدال خریفی نقاقا چندان باد نبود که
غله پاک کنند ودر ان سال ازبی بادی غلها تمام پاک نشد ودر روز حکم چراغی بر سر مناری
بردند باد نبود که انرا بکشد وتا شب بسوخت ودرین صورت حدیث من صدق منجما
فقد کذب بما انزل الله علی محمد ظهور هرچه تمامتر یافت بزرگی درین معنی گفته شعر گفت انوری
که از سبب بادهای سخت ** ویران شود عمارت وکهسار نیز هم ** در روز حکم او نوزیدست
هیچ باد ** یا مرسل الریاح تو دانی نه انوری ** ودر سنه ثلث وثمانین وخمسمائه زوال
دولت قادردیان کرمان بود ودر سنه خمس وثمانین وخمسمائه ال ایوب بیت المقدس
را از تصرف فرنگیان بیرون اوردند وعجوزه اسلام کرفتند واز فرنگیان قتلی عظیم کردند
ودر سنه تسعین وخمسمائه ظهور دولت چنگیزخان بود علی ملک مغول واسم پادشاهی
یافت قهر اونک خان کرایت ودر سنه ثلث وستمائه بر طایانک خان نایمان ظفر
یافت ولقب چنگیزخانی براو اطلاق رفت ودر سنه خمس وستمائه بر التان خان
پادشاه خطای دست یافت واورا براند اخت واملاک را بتصرف اورده پادشاه
عظیم الشان شده ودر سنه تسع وستمائه زوال دولت غوریان بود وابتدای
حکومت سفهسالار کرت در ملک هرات وتا غایت در تصرف تخمه اوست ودر
سنه اثنی عشر وستمائه زوال دولت کورخان قراختای بود بسعی کوشلک بن طایانک
خان نایمانی ومحمد سلطان خوارزمشاه وهم درین سال چنگیزخان با خوارزمشاه عهد
وپیمان کرده وراه تجار بکشود ودر سنه ثلث وعشر وستمائه وصول تجار چنگیزخان بود
بابترار ووقوع قتل ایشان بفرمان خوارزمشاه وتدبیر غایرخان حاکم انجا ودر سنه
خمس وعشر وستمائه خروج لشکر چنگیزخان بود بکین تجار بفتح ممالک ایران وتوران ودر
اثنا الکا شغر وختن ولایت واغنرو در تصرف بود ودر سنه ست وعشر وستمائه بلاد
ماوراء النهر را ودر سنه سبع عشر وستمائه دیگر ولایات ایران زمین را بگرفتند
وچندین هزار تومان ادمی بیگناه کشته شد ودر جهان خرابی رفت که هرگز نرفته بود
ودر جهان اگر تا هزار سال هیچ افت نرسد با نحال نیاید که اول بود وبحقیقت این دو

بیت سخت مناسب این احوال است شعر بر کیب پیاله را که در هم پیوست ؛ بشکستن
آن روا نمیدارد دست ؛ چندین سر و پای نازنین از سر و دست ؛ از بهر که پیوست و بکین
که شکست ؛ و در سنه احدی و عشرین و ستمائه اول دولت سلاطین قراختای بود
بکرمان که در هم براق حاجب بن قیتمور از امرای کورخان هشتاد و چهار سال املاک
داشتند و نه کس حکومت کردند و در سنه ثمان و عشرین و ستمائه زوال خوارزمشاهیان
بود بسعی مغول و بجای ایشان امرای مغول حاکم شدند و بیست و پنج سال الحکم کردند و
چهار کس نام امارت یافتند و در سنه ثلث و خمسین و ستمائه وصول هلاکو خان بن
تولی خان بن چنگیزخان بود با یران و در سنه اربع و خمسین و ستمائه زوال دولت
اسمعیلیان ایران و قلع و قمع ایشان بود بسعی هلاکو خان و تدبیر قاضی قزوین و در سنه
ست و خمسین و ستمائه زوال دولت اتابکان دیاربکر بود بدست لشکر هلاکو خان
و در سنه احدی و سبعین و ستمائه خروج باراق صاحب بدعت بود بنجارا و قلع او
بسعی حکام انجا و در سنه خمس و سبعین و ستمائه ظهور دولت و فتنه ملاحده بود
با لموت و قلع ایشان بسعی لشکر مغول و در سنه اربع و تسعین و ستمائه اسلام غازان
خان بن ارغون خان و اکثر قوم مغول بود با یران بسعی امیر شهید نوروز غازی رحمة
الله علیه و تخریب بتخانها و کلیساها در تمامت ایران زمین و بدین برکت سعدالدین در
الوس دشت قبچاق اوزبک خان بن توسی خان بن چنگیزخان مسلمان شد
و اکثر قوم انجا در اسلام امدند و بدین تبعیت پس از آن در ملک قاان یعنی خطای و
ختن و چین و ماچین آیند قاان از نسل قبلا قاان بن تولی بن چنگیزخان مسلمان
شد و قوم او تبع او کشتند و در هر چهار الوس قوم مغول دین اسلام اشکارا شد
معنی الفضل للمتقدم صورت حال غازان خان شد و در سنه تسع و تسعین و
ستمائه زوال دولت سلاجقه روم بود و در سنه ست و سبعمائه زوال
دولت سلاطین قراختای بود بکرمان و در سنه ست و عشر و سبعمائه غلوی رفضه
بود و افکندن نام صحابه از خطبه بطلان آن بسبب فوت الجایتو سلطان و اما
که سنه اربعین و سبعمائه هجری پنجم سال است که در ملک ایران جهة وفات پادشاه
سعید ابوسعید انار الله برهانه غلوی فتنه و اشوب است و رعیت بیچاره که نهان
مسلمان شدند و قوم او تبع

شکنجه وجوب زیرا که امرای دولت هر کس هوایی دارند و ارکان مملکت هر یک انا و لا غیری کویان
شده و از جهان مرد خود را جویان امده لا جرم بسبب این کار فتنه بالا گرفته است و اهل
جهان ترک متاع و کالا کرده اند نه ضیاع و سکان بلاد در اقرار مقر است و نه اکرم و ضیاع
ضیاع را بجا اقرار میسر اکثر اهل ایران از کثرت ظلم حکام بجان امده اند و تمامت ملک جهان
از علم امن حاجیان و ویران شده کار حکومت بجایی رسیده که صورتش از معنی غوغا بود و
پادشه انده سر کشیده است چه در این پنجسال هفت پادشاه و در وسط این ملک جا
کشتند بخلاف انچه از اطراف ولایات به تغلب مستولی شدند اکنون سه پادشاه در
ملک جهای سلطنت اند قوم جهانیان و امرای اذربایجان و کرجستان سلیمان خان
شاهزاده نوجوان هلاکو خان را سلطنت برداشتند و امیر شیخ حسن جلایر و امرای دیاربکر
و بغداد جهان تیمور خان بن جوجی منا و را سلطنت بر کنیده اند و هر سه در طلب این
ملک در کاپو بند اما از قطع کار و دفع دشمن یکسو رفته اند زیرا که هر کدام از ایشان که
کثرت مخالف معلوم میکنند پا پیش نمی نهند و جنگ کمتر اتفاق میافتد و در این امد و شد
لشکرها ولایت و رعیت پایمال میکردند تا اکثر تا اینجا است از ذرع باز میمانند و تبدل
احوال بمرتبه ایست که در هر جمعه خطبه بنام حاکمی میبا بخوانند بلک در یک جمعه از دو خطبه
سخن میبایدراند و بهیچ حکم قرار وعدی نمی نماید بیت مگر ز لطف دری که بکار بکشاید ؛
کلاب یمنی باز روی کار اید ؛ جهان ز ظلم چو پیری امید میدادم ؛ که عدل راستی باز روی
بنماید ؛ چنانکه صیقلی را دزنگ زنگ ستم ؛ ز روی ایینه روزکار بزداید ؛ و حکام طرف
نشین ایران که حکومت بارث دارند بمار دین ملک صلاح الدین یوسف بن نجم الدین منصود
بن مظفر و بملک فارس و شبانکاره و بعضی از عراق عجم ملک جلال الدین مسعود شاه بن
محمود شاه اینجو و بملک سیستان و هرموز و قیس و بحرین و دیگر جزایر ملک قطب الدین و
بملک لرستان اتابک جمال الدین افراسیاب بن نصیر الدین احمد که امسال بر جای برادر اتابک
شد و بملک هرات و غور ملک حسین بن غیاث الدین کرت و از امرای الجهان میرو امیر
غور و قومس که اکثر این محن و کثرت این فتن از ایشانست مردم سیر انجا و بیزار از ایشان
اند هر چند این پادشاهان را با ایشان در کار حکومت حالیا نزاع نیست اما هیچیک از این
نزعات و تشویشات بصلاح نیست بلکه خرابی بسیار بملک پادشاهی هر یک راه میبابد

ورعیت بیچاره از تحکمات بر نمی تابد و از ایشان هیچ یک تن بر مخالفت و مطاوعت کلی یکی از این
سه پادشاه اقدام نمیتواند نمود بیت نماند امید بهبودی درین حال مگر یزدان خود این
ملک دائم ببخشاید بدین مشتی مساکین ز لطف خود نهد بر ریش مرهم که نیک و بد
جواید سوی غایت فکیف به دگرگونه شود والله اعلم و از پادشاهی قوم مغول که در حوالی
ایران اند در ملک اینده قاان بن قبلا قاان بن تولی بن جنگیز خان و در ملک ترلدمه
شیرین خان بن جغتای بن جنگیز خان و در الوس دشت قبچاق اوزبک خان بن طغرلجه
بن طوقای بن باتو بن جوجی بن جنگیز خان پادشاه هند و عجب آنکه بزمان ما قبل پادشاه
ممکن پادشاه این دیار ان خواقین پیوسته طالب این ملک بودندی و لشکرهاشان اکثر
اوقات بدینجانب تردد نمودندی و اکنون درچنین خلو و حصر هیچ یک از ایشان را داعیه طلب
این ملک نیست و این دلیلی روشنست که شوکت جهانگیری و دولت جهانداری بتقدیر
کردگار است نه بضعف و قوت شهریار و کثرت و قلت لشکر چه روایت قل اللهم [illegible]
الملک برهان این تقریر است و از پادشاهان دیگر قبایل در هند و سند سلطان علاء الدین
محمد شاه سلطنت دارد در بذل و عطا درجه عالی کرده و در فسحت ملک از پادشاهان پیشین
در گذشته و در ملک یمن سلطان یمن حاکمست و در ملک عرب بادیه نشین ابن عیسی بن
مهنا امارت دارد و در ملک مصر و شام ملک ناصر الدین قلاد بن جبل و چند سال است که
پادشاهست و در ملک ارمینیه تکفور حاکمست و در ان ملکها نیز از اقتضای زمان کثرت
آشوب و فتنه است حق سبحانه تعالی نظر رحمت فرموده در جمیع بلاد امن و امان و ایمنی کلی
کرامت کرد انه بمنه وجوده الاسکندرانیه این تاریخ شمسی است و کبیسه دارد که
در سال چهارم یک روز کبیسه را بر ماه شباط افزایند و بیست و نه روز کنند و دیگر ماهها سی
و هشت باشند و اسامی ماهها و عدد شان اینست ١ تشرین الاول ٢ تشرین الاخر ٣ کانون الاول ٤
کانون الاخر ٥ شباط ٦ اذار ٧ نیسان ٨ ایار ٩ حزیران ١٠ تموز ١١ اب ١٢ ایلول و این تاریخ را سلوقس ملک
انطاکیه که معاصر اسکندر بود نهاد اما باسکندری معروف شده و تجربه درین ماهها ایام معروفست
بزعم ترسایان بیست و پنجم کانون الاول میلاد عیسی است در ده ناصره الجلیل از قراء اردن شکم
که او را بیت المقدس گویند ترسایان را بدین سبب نصاری خوانند و ان سال ثلث و ثلثین و ماتین
اسکندری بود موافق سنه ثمان و ستین و ستمائه بخت النصری و در ششم کانون الاخر

یحیی بن زکریا

یحیی بن زکریا عیسی بن مریم را در اب اردن تعمید کرده یعنی شست هما نروز حضرت روح القدس بشکل کبوتری
بعیسی رسید و ترسایان انرا دنح خوانند و دوازدهم کانون الاخر تا سیزدهم مهر روز که دوشنبه
بود اول صوم دمولت بود و ان سه روز است و سه هفته یعنی صوم بزرگ ایشان و از دوم
شباط تا هشتم اذار روز که دوشنبه بود اول صوم بزرگ ایشان باشد و مدت صوم ایشان هفت
هفته است که چهل و هشت شبانروز باشد ذیل که اخرش شنبه بود و عید فطر ایشان اکثر در دهم
میان نیسان اتفاق افتد و جز شنبه اخرین هر شنبه و یکشنبه که بود صایم باشند و درین هفت
هفته از خوردن حیوان محترز باشند و اخرین یکشنبه این صوم را معابن گویند و گویند که
درین روز مسیح بر ماده خری که در دنبال نشسته از مصر به بیت المقدس امد و دعوت
دین کرد و علمای یهود را نکوهش کرد و ایشان بر وی کینه گرفتند و در جمعه که در پی ان بود ایشوع
مهتر جهودان که حقتعالی شکل عیسی برو افکند صلب کردند انرا جمعه الصلب خوانند و یک
شنبه که بعد از ان بود یکشنبه نو گویند و پنجشنبه که روز فطرشان باشد سلاقا گویند که
عیسی ع درانروز باسمان رفت و پنجاهم روز از فطرشان که هم یکشنبه بود پنطیقسطی خوانند و گویند بنطیقسطی
که درین روز روح القدس بحواریان فرود امد و ایشان را بدعوت دین عیسی ع رهنما شد و
در مصنفات ابوریحان منجم امده که ترسایان را شبی است که انرا اشوش خوانند در ان شب
مرد و زن در مجمعی جمع شوند و چراغ را گل کنند هر مرد هر زن که بدست افتد با او مباشرت کنند مبار یکی
ما ازین فعل بیزاریم و عیسویان ازین خبر انکار دارند و بزعم منجمان در سیزدهم اذار افتاب باول
نقطه حمل رسد و در غره نیسان شرف افتاب بود بر نوزده درجه حمل و در نوزدهم تموز
که افتاب بر سه درجه اسد بود اول گرماء باحور باشد و از طلوع شعرای یمانی تا اول
باحور یک هفته است اهل روم انرا هر چه در ان هفته واقع شود بر ماه دلیل کنند و از تشرین
الاول تا نیسان نیکی و بدی و تنگی و فراخی سال را از ان دانند و در هفتم ماه اب که افتاب
بر پنج درجه سنبله بود حرارت هوا بشکند و هوای خنک حرکت کند و عرب در معنی
گفته اذا ما مضی من اب عشرون لیله اتاک نسیم البرد من کل جانب و در هفتم
شباط که افتاب بر بیست و شش درجه دلو بود جمره اول باشد که انرا جمره الماء گویند یعنی
اب از زمین اهنگ بالا کند و در چهاردهم شباط جمره دوم باشد که انرا جمره الارض
گویند یعنی زمین از گرما در جوش اید و در بیست و یکم شباط جمره سیم باشد که انرا جمره

الاشجار کویند یعنی درختان در حرکت نشو و نما ایند و این بسبب هوای معتدل است چه
در کرمسیرها زود تر و در سردسیرها دیر تر از این اتفاق افتد و در بیست ششم شباط اول برد العجوز
است کویند قوم عاد در ان سرما هلاک شدند و از ایشان جز پیر زنی نماند که بر ایشان نوحه
کردی و نعمت را بدان زن باز خواندند عرب کویند عجز السنه مشتق است که بسال باز کونه افتاده است
و این روایت درست تر مینماید زیرا که در غایت برد العجوز هفته مینهند و صرصر قوم عاد
هشت روز و هفت شب بود و کلام مجید از عدد ش خبر میدهد که سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة
ایام حسوما و از اهل نجوم یعقوب کندی و غیره کویند تغیر هوا در ان ایام باشد جهة انکه افتاب
بتربیع اوج خود میرسد و اکنون شمار سالهای این تاریخ یکهزار و ششصد و پنجاه و یکسال است
مرقومش للا الا الغوریة الکبیری نام ماهها ابغوران و ترکان هم قمریست و اول ماه از حالت اجتماع کیرند
بهر سال یکسال را سیزده شمارند تا با شمسی تعدیل شود و ان سال را سوم خوانند و دوازده سال
شماری کویند و اسامی سالها اینست ١ اکلو ٢ اوصله ٣ پارس ٤ طوشقان ٥ لو ٦ سیلان ٧ یونت
٨ قوی ٩ سجین ١٠ داوق ١١ ایت ١٢ طنقوز و این اسامی را خواجه نصیر الدین طوسی نظم کرده تا نیکو
از من بیتکی تا حفظ کرده شود تا نام سال ترک بر ترتیب اکر داری هوس موش و کاو و یوز و خرکوش
اژدها و مار و اسب و کوسفند و بوزنه مرغ و سک خوکست و بس و پنج شمارکه شصت سال بود
دوری خوانند و بعبارت ایشان دن کویند چون سه دن که انی اسانک دن و جونک دن
و خادن بکذرد باز حساب از سر کیرند و اسامی ماههاش اینست ١ ارام ای ٢ اکندای ٣ اوجونجای
٤ توزتنجای ٥ بنجای ٦ ایجای ٧ بینجای ٨ سکیزای ٩ طوقیجای ١٠ اونیجای ١١ ایزنجای ١٢ اصفاط
ای و ایشان ماهها را بعضی سی و بعضی بیست و نه شمارند و امسال که سال توشقان است چهارم
سال از شمار دویم از دوره جونک دن و صد و سی ششم سال از جلوس جنکیز خان الجلالیة الملکیة
تاریخ شمسی است و بسلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی منسوبست نام ماههاش
مانند نام ماه فارسیان است و ابتدای سالش رسیدن افتاب باول نقطه حمل و شمار
سالهاش اکنون دویست و شصت و یکسال است هر سالش سیصد و شصت و پنج شبانروز
تقریبا الخانیة الغازانیة این تاریخ هم شمسی است و بغازان خان مغول منسوبست اول سالش
رسیدن افتاب باول نقطه حمل و نام ماهها ندارد و سبب وضعش تا در همه ملک ایران حساب
مربوط تاریخ باشد چه پیش از این سالها هر کروهی بتاریخی دیکر بودی چون هجری و یزدجردی و

شمسی

طوشقان

اسکندری و امثال ان اغاز وضعش روز پنجشنبه ثلث و عشر رجب سنه احدی مطه و اکنون
از این تاریخ سی و هفتم سالست و تواریخی که مشهور است که در این ملک بدان عمل کنند و هم
ملک بچندین روز پیش از ان بوده اول جلالی ملکی ١٢٩١٨ هشتاد و یکهزار و چهارصد و نود
یکروز پیش از خانی بوده مرقومش الا باشند دویم فارسی یزدجردی ٣١٧٦٣ صد و شصت
و سه هزار و صد و هفتاد و سه روز پیش از جلالی بوده مرقومش مطکح باشند و مقدار
٢٤٤٦٢٤ دویست و چهل و چهار هزار و ششصد و بیست و چهار روز پیش از خانی بوده مرقومش
اد باشند سیم هجری بمقدار ٣٦٢٤ سه هزار و ششصد و بیست و چهار روز پیش از فارسی
بوده مرقومش یح لد باشند و مقدار ٦٧٩٧ اصد و شصت و شش هزار و هفتصد و نود و هفت
روز پیش از جلالی بوده مرقومش باطه باشند و مقدار ٢٤٧٢٤٧ دویست چهل و شش هزار
و دویست و چهل و هشت روز پیش از خانی بوده مرقومش لح د باشند چهارم اسکندری بمقدار
٤٣ سیصد و چهل هزار و هفتصد روز پیش از هجری بوده مرقومش الدح ک باشند و بمقدار
٣٤٣٢٤ سیصد و چهل هزار و سیصد و بیست و چهار روز پیش از فارسی بوده مرقومش
الا ه یح ب باشند و بمقدار ٥٠٧٤٩٧ پانصد و هفت هزار و چهار صد نود و هفت روز پیش
از جلالی بوده مرقومش ک لح باشند و بمقدار ٥٧٧٤٤ پانصد و هفتاد و هفت هزار و چهارصد
و هشتاد و هشت هزار و چهارصد و هشت روز پیش از خانی بوده مرقومش سح لح باشند
الفارسیة الیزدجردیة این تاریخ کردانست یکروش کران زیرا که فارسیان را پیش از ظهور اسلام تاریخ
جلوس پادشاه وقت میبوده و بهر جلوس مجدد میکرده اند چون یزدجرد اخر ملوک فرس است تاریخ
او در میان ایشان باند و در ان سال غره فروردین روز سه شنبه بوده است و اوایل تا بستان ماههاش
همه سی و هر یکماه سی روز است و خمسه مسترقه را در اخر ابانماه بدان افزایند و هرچه در
ان روزها واقع شود تنکی و فراخی و نیکی و بدی سال از ان باز دانند و منجمان خمسه مسترقه را در
اخر اسفندارمذ ماه که اخر سال است افزایند و فارسیان کبیسه را پیش از ظهور اسلام بصد و بیست
سال یکسال را سیزده ماه کرفتند و کبیسه بدان راست کرده اند تا با شمسی موافق افتادی و این
سال را بهترک خواندندی اما در زمان اسلام دیکر کبیسه بکار نداشتند و تا ریخشان کردان شد
و اسامی ماههاشان اینست ١ فروردین ٢ اردی بهشت ٣ خرداد ٤ تیر ٥ مرداد ٦ شهریور ٧ ماه مهر
٨ ابان ٩ اذر ١٠ دی ١١ بهمن ١٢ اسفندارمذ و فارسیان هفته نمیدارند در روزها اسامی نهاده اند

بنام خدای تعالی و فرشتگان وانرا تسبیح شمارند و شرح آن اینست اورمزد ۱ بهمن ۲ اردی بهشت ۳
شهریور ۴ اسفندارمذ ۵ خرداد ۶ مرداد ۷ دی باذر ۸ آذر ۹ آبان ۱۰ خور ۱۱ ماه ۱۲ تیر ۱۳ گوش ۱۴ دی بمهر ۱۵
مهر ۱۶ سروش ۱۷ رشن ۱۸ فروردین ۱۹ بهرام ۲۰ رام ۲۱ باد ۲۲ دی بدین ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵
ماه شاد ۲۶ آسمان ۲۷ مهراسفند ۲۹ انیران ۳۰ و هر روز از این نامها که هم نام ماهی بود ایشانرا جشنی
بود و آن از ماه یازده روز است و چون هم نام آن ماه بود جشنی بزرگ باشد و شمار جشنها
که ایشان معتبر است غره فروردین نوروز است آنرا نوروز کبری خوانند و جماعتی از مزدکیان
که خود را در میان اسلام پنهان کرده اند در آن شب زن و مرد در مجمعی جمع شوند و بعد از زمزمه
که رسم ایشان است در غاله بسته در میانه افکنند و زخم زنند و چراغ بکشند و بتاریکی هر کرا گیرند
هر مرد هر زن که در دست افتد با او مباشرت کنند و آن منیها را جمع کنند و مخمر مایه سالیانه
سازند و آن قوم را نوان خوانند ایشان این معنی را پنهان دارند جز با هم جنس خود پیوند
نکنند و چهار روز بعد از غره فروردین هم جشنها اند پنجم و ششم فروردین بود جشن بزرگ
خوانند و سیزدهم این ماه جشن تیرگان است گویند در این روز آرش تیری از طبرستان بطخارستان
افکند و حکایت مشهور است و شانزدهم مهرماه جشن مهرگان است در این روز فریدون
بر ضحاک فیروز شد و حکام را بر رعیت مهر افتاد پنج روز آخر آبان ماه جشن پوردگان است
خمسه مسترقه بر آن افزایند ده روز شود و غره آذرماه جشن کوسه نشین است و در آن وقت
نزدیک بهار بود دوم بهمن ماه جشن بهمنجنه است و دهم جشن سده و از عهد جمشید
باز است و پنج روز آخر اسفندارماه آنرا مردگیران خوانند که زنان از مردان آرزو خواهند مرد گیران
دیگر جشنها بمرتبه از اینها فروتر است و معتقد فارسیان و بعضی گویند باختیار امام جعفر
صادق علیه السلام در هر ماه هفت روز که سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و
بیست چهارم و بیست پنجم است هیچ کار نشاید کرد چنانکه گفته اند بیت در همه پارسی
بود هفت روز ؛ در همه کار تارک و دلسوز ؛ سیم و پنجم است و سیزدهم ؛ شانزده بیست و
چار و بیست و یکم ؛ چارم و هشتم از برای سفر ؛ بیبود هم نکاح را مضطر ؛ دگر ایام ده همه
کاری ؛ نیست در هیچ روی بیزاری ؛ و اسامی خمسه مسترقه اینست اهنود ۱ اشتود ۲ اسفنتمد ۳
وهشت ۴ دشتوش ۵ و هر سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز میباشد و شمار سالهاش
اکنون هفتصد و هشت است بعضی فارسیان آغاز تاریخ را از هلاکت یزدجرد گیرند و آن

بیست سال بعد

و آن فرمان تاریخ یمن

بیست سال بعد از این تاریخ است باب دوم در تواریخی که در ایران بران عمل نیست الجاهلیة
العربیه این تاریخ چنان بوده است که شمار سالهای عرب در جاهلیت بکارها بزرگ و وقایع
معتبر بودی که در میان ایشان واقع شدی و در آخر بقضیه ابرهه صالح بود که بویران کردن خانه
کعبه آمده و بطیور ابابیل هلاک شد و شرح القضیه را در کلام مجید در سوره الم تر کیف فعل ربک
باصحاب الفیل خبر میدهد و عرب آن سال را عام الفیل خوانند و تاریخ از آن گرفتند و آن سال ولادت
رسول صلعم بود و شمار ماهها شان هم قمری بوده و اول ماه حکم برؤیه اهله داشتند و بهر سه سال یکبار
سیزده ماه گرفتندی و آنرا النسی خواندندی یعنی فراموش کرده شده و غرضشان از اینمعنی آنکه موسم حج همیشه
بیک هنگام بودی و ایشانرا از تجارت باز نداشتی و آن گروه را که از جهة این شمار نگاه
داشته بودندی قلامس گفتندی و ایشان در خطبه افعال عرب را بر عرب عرض کردندی و اگر
ماه مکرم را نامهای حرام افتادی یکی را از آن در خطبه حلال گردانیدندی و اسامی ماهها شان اینست
موتمر ۱ ناجر ۲ خوان ۳ وبصان ۴ حنین ۵ ربی ۶ اصم ۷ عادل ۸ فاض ۹ ایعل ۱۰ آدرمه ۱۱
برک ۱۲ و این تاریخ در نهم سال هجرت بنزول سوره برائة منسوخ شد اکنون بدان عمل نیست
الخطائیه شمار سال و ماه اهل خطا بر شیوه ایغور که دوازده سال شماری گیرند و هر
شمار را یک دن گویند و چون سه دن بگذرد و باز حساب از سر گیرند و بزعم ایشان
چنانکه خواجه نصیر الدین طوسی در زیج ایلخانی آورده که از هبوط حضرت آدم ع تا جلوس چنگیز خان
بیست و هشت هزار و هشتصد دون تمام که هزار هزار و هفتصد و سی و یک هزار و دویست
سال گذشته است الخوارزمیه این تاریخ چنانست که بخوارزمشاه احمد بن محمد بن عراق بن منصور
منسوبست اول آن رسیدن آفتاب به نیم شب و بنیادش بر تاریخ سریانی اسکندر و سبب
وضعش جهة معرفة هنگام کشت و روز حصاد تا تغییر نپذیرد و از اختراع آن تا اکنون
صد و هفتاد سال است الرومیه این تاریخ چنانست و رومیانرا تواریخ بسیار است
اما معتبرترین اعظم آن که اول قیاصره است و معاصر عیسی ع و این تاریخ بروایتی از جلوس
اوست و بروایتی از بنیاد رومیان دین ترسایی با هم عهد او و این روایت درست تر
و سالشان مانند سریانی است و شمسی نزدیک اولش با غره کانون الاخر موافق می
افتد و در ماه دوم که آنرا فبراوریوس گویند کبیسه کنند و آن ماه موافق شباط است
و اسامی ماهها و عدد روزهاشان اینست ۱ هورلوس ۲ فیراونوس ۳ مارطیوس

٤ افرتلون ٥ مايوس ٦ نوسوس ٧ يوليوس ٨ اوعطوس ٩ سطمبريوس ١٠ اوقطمبريوس
روزكار وسال ايشان سرياني واسكندري ويهودي بني اسرائيل وهندي جهة انكه بهر چند سال
يكروز كبيسه كنند همه سالها يكقرار نباشند عدد سالهاي رومي اغطسي بقول ابوريحان
اكنون يكهزار وسيصد وشصت ونه سالست الغربية (السغدية) ايشان مغان ماوراء النهرند تاريخ
شان چنان سي وسيصد وخمسه مسترقه در اخر سال افزايند وانماه را سي روز شمارند وانرا
نيز كبيسه نيست واول سالشان موافق ششم فروردين ماه فارسيست واسامي ماههاش
چنين است ١ ابونه ٢ خوجوس ٣ نيسن ٤ شبال ٥ اشناخنداء ٦ مرخجيدين ٧ فغكان ٨ ابانج ٩ فنوغ
١٠ مسافوغ ١١ وسمد ١٢ احشوم وهر سالشان مانند فارسي سيصد وشصت شبانروز است
القبطية البخت النصرية اين تاريخ اصطلاحي كرده اند وخمسه مسترقه در اخر سال افزايند
وانرا ابوعامين خوانند وبعضي ماه كوچك كويند وكبيسه ندارد وسالهاشان مانند فارسي
سيصد وشصت وپنج روز است بدين سبب حكماي ما تقدم بناي ارصاد وزيجات اكثر
برين تاريخ نهاده اند بطليموس ارصاد سيارات هم بدين تاريخ كرده است واز ان ثوابت
بر تاريخ انطنجس ملك روم كه معاصر او بوده وشهور سال قبطيان با اول ماه فارسي موافق
افتد واسامي ماههاش اينست ١ توت ٢ فاوى ٣ اتور ٤ كيهك ٥ طوبى ٦ امشير ٧ فامنوت ٨
فرموتي ٩ ماخون ١٠ اماوني ١١ اصفى ١٢ ماسوري واكنون شمار سالهاش بقول ابوريحان
دو هزار وهشتاد وشش سالست المعتضدية اين تاريخ چنانست وبنا نزد هم خليفه
بني عباس المعتضد بالله احمد بن الموفق منسوبست وحساب بر ماههاي اسكندري
اولش رسيدن افتاب تا اوج در يازدهم حزيران ووضعش در سنه الف وسبع وماتين اسكندري
وسبب وضعش جهة اساني اداي خراج بر رعيت كه ارتفاعات رسيده باشد واز ان زمان
تا اكنون چهارصد وچهل وچهار سالست الهندية اين تاريخ نيز چنانست وايشانرا
تواريخ بسيار است انچه مشهور است از هلاك پادشاه ايشان سكالام كه سخت
ظالم بود وهلاك او ايشانرا فتوحي هرچه تمامتر بوده ايشانرا نيز ماههاي اصطلاحيست
وسي سي روز است وچون پنج سال بگذرد در سال ششم را سيزده شمرند وكبيسه در انماه كنند
تا با شمسي راست شود وانرا اوپاسه خوانند واسامي ماههاش اينست ١ اصر ٢ سبناك
٣ جيرت ٤ اشاره ٥ شراين ٦ اسوج ٧ بهادربت ٨ كارمك ٩ سكيز ١٠ نوس ١١ ماكه

١٢ ماكى

١٢ ماكى واكنون عدد سالهاي اين تاريخ بزعم ايشان چنانكه در تصانيف ابوريحان منجم امد
كه از عهد ادم تا ظهور دولت مصطفوي صد وهفتاد وسه الف وهفت هزار وصد و
پنجاه سال چنانكه هر الفي ده هزار گيرند وبديگر قول صد هزار شمرند اليهودية البني اسرائيلية
اين تاريخ چنانست واغازش خروج بني اسرائيل است بهجرت از مصر وهلاك فرعون وان
در اوايل فصل بهار واواسط ماه نيسن بوده است وماههاي ايشان بوده است وماههاي
ايشان نيز قمريست واولش از حالت اجتماع گيرند وهر سه سال يكسال را كبيسه كنند و
سيزده ماه گيرند وانرا عبور خوانند يعني سبتن بسيزدهم ماه وان در ماه ازار بود ودر
ان سال ازار دو شود يعني بر ايشان فرض است بنص توريه كه سال وماه هر دو طبيعي دارند
نه اصطلاحي وماههاشان اول سي ودويم بيست ونه بود برين ترتيب تا اخر وبا ماههاي
عرب بسيار موافق افتد مگر كه گاه يكروز تفاوت كند جهة انكه پيش ايشان جايز نيست كه اول
سال يكشنبه وچهارشنبه وادينه بود واين تفاوت در ماههاي مرحشوان يا كسليو بود گاه بود
هر دو را سي وگاه بود هر دو را بيست ونه شبانروز شمرند واسامي ماههاش اينست ١ تشرين
٢ مرحشوان ٣ كسليو ٤ طبيث ٥ شبوط ٦ اذار ٧ نيسن ٨ ايار ٩ سيوان ١٠ تموز ١١ اب ١٢ ايلول
ودرين تاريخ از زمان متبركه چنانكه موسي بن ميمون كه اعلم علماي ايشان بوده ودر كتاب المحدودات
اورده روز غره التشرين جشني بزرگست وانرا رش شوله خوانند يعني سر سال وروز مخلف
ايشان اين روز را اسمعيل پيغمبر ذبيح شد ودهم التشرين را كبور خوانند وصوم فرض مطلق ان
روز است ومقدارش بيست وپنج ساعت است واولش پيش از غروب نهم وتاركش
واجب القتل بود وديگر صومهاي ايشان امر نيست ونه فرض مطلق ونشايد كه اين روز كبور
يكشنبه يا سه شنبه يا ادينه بود وانيا نزدهم تشرين تا هفت روز عيد مظله است كه
بر سايه درختان نشينند وجامهاي گرانمايه پوشند ودر اخرين روز كه بيست يكم التشرين
باشد انرا عرابا خوانند وبيست وچهارم التشرين عيد شمسيست واز بيست وپنجم
كسليو تا هشت روز عيد حنكه است ودر شبهاي او چراغ افروزند در شب اول يكي ودر
دويم دو تا تا بهشت رسانند ودويم طوبيث صوم موت هرون پيغمبر بود وان از
صومهاي مخترعست وروز هفتم اغاز صوم موت موسي ع است وچهاردهم ادار
پوري خوانند وهامون سوز نيز گويند ودر پانزدهم نيز عيد است كه انرا فتح خطبه گويند

وانروز از ادای ایشانست از بندگی قبطیان بهجرت کردن از مصر و یکهفته در ان عید باشند و
ان هفته را فطیر خوران گویند و شاید که در ان هفته فطیر خورند و اخر ان هفته را کبس خوانند
و ان چون حجی باشد ایشانرا جهة انکه فرعون درین روز غرق شد و ششم سیوان را عنصره
خوانند و انرا نیز چون حجی دانند زیرا که توریة درین روز از حق تعالی بموسی رسید و نهم و
صوم بخت النصر است و تخریب بیت المقدس و غیره الوا صوم اربعین موسی است و این
صوم سنتی است و شمار سالها این تاریخ بزعم ایشان تا خراب کردن بخت النصر بیت المقدس
را دو هزار و هشتاد و شش سال و تا ساختن سلیمان ع انرا دو هزار و پانصد و هشتاد و سه
سال و تا غرق شدن فرعون و خلاصی ایشان از بندگی دو هزار و هشتصد و پنجسال و بخط دیگر
در تاریخ امده تا غرق فرعون و خلاصی ایشان دو هزار و ششصد و پنجاه و یکسال است و
تا زمان اتش ابراهیم ع بزعم ایشان سه هزار و سیصد و چهل سال و تا زمان طوفان نوح ع
چهار هزار و چهارصد سال و تا هبوط ادم ع شش هزار و ششصد و هشتاد و پنجسال است چهار و سه
این تاریخ انچه در اینجا در خور بود اکنون بشرح تمام اثار علوی مشغول شدیم چون افتاب
و ماه بیک درجه برجی برسند انرا اجتماع خوانند و بطلیموس در مجسطی اتصال گوید و ماه را در ان حال گویند
که در محاق است و بعضی سرار نیز گویند و چون از شعاع افتاب بیرون اید و رویت دهد
انرا هلال گویند و در رویت اختلاف بسیار است و بسبب بلاد و اوقات متفاوت باشد
از دو درجه تا دوازده درجه بعد بعدست زیرا که چون ماه را عرض شمالی بود بعد کمتر دیده شود
اما چون عرض جنوبی باشد جهة انکه در جنوب بخار بیشتر است بعد زیادت باید تا رویت
میسر شود و بعضی گویند حضرت امیر المؤمنین علی ع و امام جعفر صادق ع کم از سه درجه بعد دیده اند
این بنور ولایت تواند بود و چون ماه در مقابل راست افتاب افتد انرا استقبال خوانند
و امتلا نیز گویند و ماه در ان حال بدر باشد اگر اجتماع در عقده راس یا ذنب اتفاق افتد بمقدار
انکه ماه در مد نظر حایل رویت جرم افتاب تواند بود افتاب بی نور نماید انرا کسوف خوانند
و بعد افتاب و ماه از ان عقدها منصرفا از راس و متصلا بذنب تا کم از شانزده درجه
بود کسوف میسر شود و اگر استقبال در ان عقدها باشد بمقداری که سایه زمین در اقتباس کردن
ماه نور از افتاب در مد نظر حایل جرم ماه باشد بی نور نماید انرا خسوف گویند و تا عرض ماه
از ان عقدها متصل و منصرف کم از دوازده درجه بود خسوف صورت نه بندد و اغلب

گرفتن و انجلای

گرفتن و انجلای افتاب از طرف غربی جرمش بوده و از ان ماه از طرف شرقی و گاه اندکی شمال
و جنوب نیز باشد و اگر کسوف و خسوف فوق الارض بود تاثیرش بیشتر از انکه تحت الارض
باشد و کسوف بیش از نصف النهار و پیش از اجتماع بود و هم بعد از نصف النهار و پس از اجتماع بود
و هم بعد از نصف النهار و پیش از اجتماع بود و همچنین بوزنیرین کواکب متحیره و ثابته اگر بر
قمر افتد بپوشاند و رسیدن بدان عقدها محتاج نشود در همه قبلها واقع شود اما مردم
ازان غافل باشند و انرا زیاده اعتباری ننهند و نور افتاب همه کواکب متحیره و ثابته را بپوشاند
و ایشان و قمر هر کنار و اند تواند بپوشانید زیرا که انرا نایدالنور و پادشاه همه کواکب است چون
ماه روشنی از نور او اقتباس میکند و شکل کروی دارد و روی او از افتاب پیوسته یک
نیمه روشن و دیگر نیمه تاریک تواند بود تا در مقابل افتاب بود نیمه روشن بتمام در نظر
ما باشد بدر نماید اما چون از قرب و بعد در انحراف افتد از نیمه روشن بعضی مرئی باشد
و بعضی نه لاجرم نایدنبود و ناقص نور در نظر اید تا هلال شود و بعد اجتماع نامرئی گردد
و کواکب متحیره چون با همدیگر یا قمر بیکدیگر جزو دقیقه برجی برسند انرا مقارنه گویند اما اگر
متحیره را با افتاب این اتفاق افتد انرا احتراق ان کوکب گویند و احتراق را در اتصال قوت
بیشتر از انصراف بود و چون ما بین کواکب با افتاب پانزده دقیقه درجه بود صمیم خوانند و کوکب
را در ان حال قوتی و نیکو نهند و احتراق کواکب علویه یعنی زحل و مشتری و مریخ در میان
استقامت بود بر ذروه فلک تدویر شان باشد تا علویین شش درجه و مریخ ده درجه
از افتاب دور شوند از حکم احتراق بیرون نیایند زحل و مشتری را تا بعد از افتاب تا
پانزده درجه و مریخ را هشتده درجه نباشد تحت الشعاع باشند بعد از ان این اسم از ایشان
نیفتد و در حد تشریق اینهد و از ان سفلیین تا بعد شان از افتاب کم از هفت درجه بود
محترق باشند و تا دوازده درجه تحت الشعاع اگاه بحد تشریق و تغریب رسند و بسبب زیادتی
عرض زهره گاه باشد که در مقارنه باشند اما احتراق و تحت الشعاع و تشریق و تغریب
نبود و از قرانات کواکب از ان علوی یعنی زحل و مشتری معتبر دارند و ان بهر بیست سال شمسی
یکنوبت باشد و بر نهم برج قران که هم از ان مثلثه بوده باشد انرا قران صغری خوانند و
چون در مدت دویست و چهل سال در مثلثه دوازده نوبت قران کنند سیزدهم جهة
انکه در هر قران چند درجه و دقیقه در محل پیشین بیشتر شده باشد در مثلثه دیگر قران افتد

از اقران وسطی خوانند و انتقال الممر نیز گویند و چون در چهار مثلثه دوری کند و آن در مدت
نهصد و شصت سال شمسی تمام میشود باز در حمل آغاز قران کنند آنرا قران کبری گویند و قران
نحسین یعنی زحل و مریخ هم معتبر دارند بو تیره آنکه در برج سرطان باشد و آن بهر سی سال یك
نوبت بود و با صطلاح در سیر زمان آنرا دوری گویند و قران بزرك نیز خوانند و از کواکب
سبعه چون دو کوکب مقدار صد و هشتاد درجه که نیمه فلك است از هم دور شوند مقابله
خوانند و مقابله متحیره علوی با آفتاب در میان رجعت بود و در حضیض فلك تدویر شان
و چون صد و بیست درجه که ثلث فلك است از هم دور باشند تثلیث خوانند و چون نود
درجه که ربع فلك است از هم دور گردند تربیع گویند و چون شصت درجه که سدس
فلك است از هم دور باشند تسدیس گویند اما متحیره سفلی را با آفتاب هیچ از اینها نبود
جهة آنکه بعد زهره از آفتاب زیاده از چهل و هفت درجه و بعد عطارد از آفتاب بیشتر از
بیست و هفت درجه متصور نیست تا چون بدین مرتبه یا نزدیك بدین رسد باز راجع
شود یا مستقیم که هر دو قمر چون بنوزدهم درجه میزان رسد که هبوط آفتابست یا نیمه درجه
عقرب که هبوط قمر است چون آن درجات حد مریخ است و قریب بشرف زحل بسبب
این سخنها قمر در طریقه محترقه بود و آفتاب و ماه جهة آنکه پیوسته مستقیم السیر اند و
هرگز راجع نشوند هر یك را دو خانه است افلاك را از اول برج اسد تا آخر جدی نصف
شمسی خوانند و برج اولین آن که آن اسد است خانه آفتابست و از اول دلو تا آخر سرطان
نصف قمری خوانند و برج آخرین آن که سرطانست خانه قمر است و بر ترتیب یکی ازین
نصف و یکی از آن نصف خانه کوکبیست از متحیره چنانکه سنبله و جوزا خانه عطارد است
و میزان و ثور خانهای زهره و عقرب و حمل خانهای مریخ و قوس و حوت خانهای
مشتری و جدی و دلو خانهای زحل و این خانهای منسوب بدین کواکب بحسب
رباطات ایشان کرده اند که هر یك را از آفتاب زیاده ازین بعد ممکن نیست و چون
قمر با دو کوکب که خانهای ایشان در برابر هم بود بنظری از یکی منصرف و بدیگری متصل
کردد آنرا فتح الباب خوانند مثلا چون اتصالش با آفتاب و زحل باشد فتح الباب برف
و باران امید بود و اتصالش با زهره و مریخ فتح الباب نمك و باران و سیل و
رعد و برق و صاعقه بود و اتصالش با عطارد و مشتری فتح الباب بادها باشد

وچون دایره

و چون دایره معدل النهار مخالف دایره منطقة البروج است لاشك این دو دایره در دو موضع
در مقابل هم تقاطع کنند و میان ایشان در دو طرف دو فاصله ماند آن فاصله را میل خوانند
یکطرف را میل شمالی و دیگر را جنوبی گویند و موضع تقاطع این دو دایره را نقطتین اعتدال
خوانند و آن در اول حمل و میزانست و عبارت اعتدال ربیعی و خریفی رسیدن آفتاب بدان
نقطها است زیرا که چون آفتاب را پیوسته مسیر بر دایره منطقة البروج است در آن
نقطها با دایره معدل النهار نیز موافق افتد لاجرم زمان اعتدال میباشد و دایره افلاك مایل
کواکب متحیره همچنین مخالف دایره منطقة البروج است هر یك بحدی معین آنرا عرض گویند
صورت بیشترین میل و بزرگترین بر نیموجب است که درین جدولی که خواهد مد نهاده شد و
هر دو برج را که مدارشان با یکدیگر یکجا است بود یکی از آن مدارها بشمال و دیگری بجنوب باشد
ایشانرا متفق بالقوة خوانند و مطلع نیز گویند و ساعات روز هر یکی از آن دو برج دیگر
باشد و مطالع هر دو در همه اقالیم باشد و آن چون حمل و حوت و ثور و دلو و باقی برین قیاس
و هر دو برج که مدارشان یکی بود بشمال یا بجنوب ایشانرا متفق الطریقه خوانند و زمانی نیز گویند
ساعات روز و شب هر دو با هم راست بود اما در هر دو صورت درجات بازگونه یکدیگر را موافق
افتد چنین که اول درجه حمل تا آخر درجه سیوم حوت و آخر درجه سیوم قوس تا اول درجه جدی افقی
تواند بود و بعد آن بایکدیگر از دو نقطه سرطان یا جدی مساوی باشد و همچنان
این که در ثور را ناظر خوانند و شکلش برینموجب است که درین دایره است و
فلك قمر به بیست و هشت قسم منقسمست و آنرا منازل قمر گویند هر روز
در منزلی بود و در کلام مجید از آن خبر میدهد که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم در آن منازل نصفی شمالی و نصفی جنوبی بیست نصف الشمالی چهارده منزل
است در شش برج مسافتش بمقدار صد و هشتاد درجه این نیمه دور بیست یکی
ربیعی دوم صیفی ربع الربیعه هفت منزل است در سه برج مسافتش نود
درجه شرطین تسعه نجم بجست نشانش دو کوکب روشن که بر سر حمل اند مسافتش
مر با کواز اول حمل تا دوازده درجه و پنجاه و یك دقیقه و بیست و شش ثانیه
بطین سعد است نشانش سه کوکب که بر شکم حمل اند مسافتش ما الست
زاسیت و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و دو ثانیه برج حمل رسد ثریا بود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	٤٤	٤٤	اکہ لہ	اع لہ
قمر	٤٥	٤٥	اک لہ	اع لہ
	و ـ	ه ه	الو لو	الو م
مشتری	ـ ه	ـ ع	اله م	اله مع
مریخ	وهل	د د	الو نو	د ـ
زهره	وا ـ	وا ـ	الط ز	الط ر
عطارد	د د	د ه	الو م	الو م

معروفست وبعضی انرا باده نیز کویند شش ستاره است وبر کوهان ثوراست وسعداست
مسافتش بر برج چهار درجه وهیفده دقیقه وهشت ثانیه از برج حمل وتمامی ح لد ح هشت
درجه وسی وچهار دقیقه وهشده ثانیه از برج ثوراست دبران نحس است ونشانش یک
کوکب سرخ فام که بر چشم ثوراست مسافتش ماهی له [illegible] بیست ویک درجه وبیست وپنج دقیقه
وچهل وچهار ثانیه برج ثور رسد هقعه سعدی ممزوج است نشانش سه کوکب خورد مانند
دیک پایه که بر سر جوزا است مسافتش ح له [illegible] هشت درجه وسی وچهار دقیقه وشانزده
ثانیه تقبه ثور وتمامی [illegible] چهار درجه وهیفده دقیقه وده ثانیه از برج جوزا است هنعه سعد
است نشانش دو کوکب خورد بپای توامین مسافتش با برج له هیفده درجه وهشت دقیقه
وسی وپنج ثانیه جوزا رسد ذراع سعد است نشانش دو کوکب روشن که بر سر توامین ماند
مسافتش [illegible] تا نود دوازده درجه وپنجاه ویک دقیقه وسی وشش ثانیه تا اخر برج جوزا رسد
ربع الصیفیه هفت منزلست در سه برج مسافتش مقدار نود درجه بیره بنحس ممزوج است
نشانش دو کوکب حماران در برج سرطان مسافتش [illegible] از اول سرطان تا دوازده درجه
ویک دقیقه وبیست شش ثانیه رسد طرفه نحس است نشانش دو کوکب پیش چشم اسد مسافتش بنجاه
ا با له [illegible] بیست وپنج درجه وچهل ودو دقیقه وپنجاه دو ثانیه برج سرطان رسد جبهه
بنحس ممزوج است نشانش چهار کوکب روشن که انرا قلب الاسد خوانند مسافتش بر برج چهار
درجه وهیفده دقیقه وهشت ثانیه تقبه سرطان وح له [illegible] هشت درجه وسی وچهار دقیقه
هیژده ثانیه از برج اسد زبره انرا خراس نیز خوانند سعد است نشانه او دو کوکب
روشن بر اسد مسافتش ماهی [illegible] بیست ویک درجه وبیست وپنج دقیقه وچهل وچهار ثانیه
برج اسد رسد صرفه سعدی ممزوج است نشانش کوکبی روشن که بر دم شیر است مسافتش
ح له تو هشت درجه وسی وچهار دقیقه وشانزده ثانیه بقیه اسد [illegible] چهار درجه
وهیفده دقیقه وده ثانیه از برج سنبله عوا بنحس ممزوجست نشانش چهار کوکب در
[illegible] بنات النعش [illegible] کویند سکانند که [illegible] واو بانک میکنند مسافتش تا برج له هیفده درجه
وهشت دقیقه وسی وپنج ثانیه سنبله رسد سماک نحس است نشانش سماک الاعزل
وان کوکبیست مشهور وازحساب سنبله مسافتش تا اخر برج سنبله رسد نصف الجنوبیه
چهارده منزلست در شش برج مسافتش صد وهشتاد درجه واین نیمه دو بحث
نیز

یکی خرنفی

یکی خرنفی ودیکری شتوی ربع الخریفیه هفت منزلست در سه برج ومسافتش نود درجه
عقد سعد است نشانش دو کوکب خورد که بر دامن میزانست مسافتش [illegible] از اول
میزان تا دوازده درجه وپنجاه ویک دقیقه وبیست وشش ثانیه رسد زبانا بنحس ممزوج
است نشانش دو کوکب بر سر عقرب بند مسافتش [illegible] بیست وپنج درجه وچهل
ودو دقیقه وپنجاه دو ثانیه برج میزان رسد اکلیل نحس است نشانش سه کوکب روشن
که بر جبهه عقرب بند مسافتش [illegible] چهار درجه وهیفده دقیقه وبیست وهشت ثانیه
بقیه میزان [illegible] هشت درجه وچهار دقیقه وهشده ثانیه از برج عقرب قلب سعد
است نشانش کوکبی سرخ روشن که انرا قلب العقرب خوانند مسافتش [illegible] بیست و
یک درجه وبیست ونه دقیقه وچهل وچهار ثانیه عقرب رسد شوله بنحس ممزوج است نشانش
دو کوکب روشن که بر نیش کژدمند مسافتش ح لد [illegible] هشت درجه وسی وچهار دقیقه
وده ثانیه از برج قوس ست نعایم سعد است نشانش هشت کوکب از جمله [illegible]
بهر چهار از نعایم صادر وچهار از نعایم وارد خوانند مسافتش با برج له هیفده درجه و
دقیقه وسی وپنج ثانیه برج قوس رسد بلده نحس است نشانش جای بر اسمان که از کواکب
خالیست وان کواکب که در حد او بند قلاده خوانند مسافتش [illegible] تا اخر برج
قوس رسد ربع الشتویه هفت منزلست در سه برج مسافتش نود درجه ذابح سعد
ممزوج است نشانش دو کوکب که بر سر جدی بند مسافتش [illegible] از اول جدی تا دوازده
درجه وپنجاه ویک دقیقه وبیست وشش ثانیه بلع بنحس ممزوج است نشانش سه کوکب
خورد بر دم جدی مسافتش [illegible] چهار درجه وهیفده دقیقه وهشت ثانیه بقیه
جدی وح لد [illegible] هشت درجه وسی وچهار دقیقه وهیجده ثانیه از برج دلو اخبیه سعد
است نشانش چهار کوکب که بر دست راست ساکب الماء اند مسافتش [illegible] بیست
ویک درجه وبیست وپنج دقیقه وچهل وچهار ثانیه برج دلو رسد مقدم سعد است نشانش
دو کوکب روشن که از جمله فرس الاعظم است مسافتش ح لد تو هشت درجه وسی وچهار
دقیقه وشانزده بقیه دلو [illegible] چهار درجه وهیفده دقیقه وده ثانیه از برج حوت
است موخر سعد است نشانش دو کوکب روشن از جمله فرس الاعظم مسافتش تا برج
له هیفده درجه وهشت دقیقه وسی وپنج ثانیه برج حوت رسد رشا سعد است

المنسوبات / الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سعد ونحس	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	نیر اعظم سعد و نحس	سعد اصغر	سعد ممتزج	سعد
نسبت طبایع کواکب	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر باعتدال	سرد و تر باعتدال	سرد و تر غالب
نسبت نری و مادگی	نر خنثی	نر	نر	نر	ماده	ممتزج	ماده
نسبت روزی و شبی	روزی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی ممتزج	شبی
حکم شعاع و اجرام ایشان	نه درجه	نه درجه	هشت درجه	پانزده درجه	هفت درجه	هفت درجه	دوازده درجه
فرح دادن	در دوازدهم	در یازدهم	در ششم	در نهم	در پنجم	در طالع	در سیم
شرح دادن	در ششم	در پنجم	در نهم	در یازدهم	در چهارم	در دهم	در نهم
رباطات کواکب	بعد شمس	قمب ٤	ع ٤	[illegible]	مو ٤	[illegible]	[illegible]
مدت رجعت بزرک	دالع و	ده الک	[illegible]	خالی	انه کا	٤ الرک	خالی
مدت رجعت کوچک	دع مب	والعا	او کح	خالی	ارکح	٤ کاد	خالی
مدت استقامت	ح امب	ط ط د	٤٤ کح	خالی	رخ و	وه	خالی
مدت دور فلک تدویر	امامب	١١ اه	ساح	خالی	اد ه	٤ حاله	٤٤ الوکح
مدت دور افلاک	الطدبه	بمه ه	اے لو	سه کالد	ایضا	ایضا	٤٤ لو د ع
تعلق ایام ولیالی	ددک	ره اب	ددل ه	دال ه	دول ه	ددل ا	ط ه سل و
دلیل برام مردم	جهودان	ترسایان	ترکستان	پادشاهان	مسلمانان	اهل جدال	اهل دین غالب
دلیل بر زمان عمر مردم	پیرے	کهولت	مردی رسیده	آغاز جوانی	نزمانی	کودکی	طفلی
دلیل بر فلزات	سرب	سرب و قلعی	آهن و مس	زر طلا	زیبق	خارصینی	نقره
دلیل بر الوان	سیاه	سبز	سرخ	زرد	ازرق	ورنک	سفید
دلیل بر جواهر	مرجان و سنک	الماس زرنیخ	شکرود سعد	یاقوت و لاجورد	زمرد و بلور	فیروزه و کهربا	لولو و بلور دوع
سیر یومی کواکب	٤٤ ح	٤٤ د ه	٤٤ عد	٤٤ سا	٤ ١ ح	٤ ١ اه	٤ ه م و
سیر عظمت کواکب	٢٥٥	٤٢٩	٢٨٤	١٤٩١	١١٥١	٤٨٠	٢٠ ٥

بوی

نشانش کوکبی روشن که و بر مرابع المسلسله است مسافتش ب ما الوتا اخر برج حوت رسد اکنون ذکر حالات که ببروج و کواکب نسبت کرده اند اگرچه بر سبیل مجاز و مستعار است تا تاثیرشان در عالم سفلی دلیلست بران نه آنکه حقیقی و ذاتی ایشانست بجدولی یاد کنیم وهذا شرحه والله المستعان

المنسوبات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
نسبت با عناصر	آتش	خاک	باد	آب	آتش	خاک	باد	آب	آتش	خاک	باد	آبی	
نسبت مذکر و مونث	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	
نسبت لیل و نهار	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	
نسبت با طبایع	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	
نسبت با احوال	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	
نسبت با جهات	شمال	شمال	شمال	شمال	شمال	شمال	جنوب	جنوب	جنوب	جنوب	جنوب	جنوب	
معوج و مستقیم الطلوع	معوج	معوج	معوج	مستقیم	مستقیم	مستقیم	مستقیم	مستقیم	مستقیم	معوج	معوج	معوج	
قلیل و کثیر المطالع	قلیل	قلیل	وسط	کثیر	کثیر	کثیر	کثیر	کثیر	کثیر	وسط	قلیل	قلیل	
ساعات طالع بالتقریب	ا	ال	ب	[illegible]	ب ک	ب	ب	ب ک	ب ک	ب ک	ال	ا ک	ه
نسبت با اشخاص	ا م	الحصا	م م	حیوان ای	ب س	ا م	ادم و ما	ادم	م ع	عقرب	م م	حیوان آبی	
نسبت کیفیت اعضا	صحیح الاعضا	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح الاعضا	ناقص	صحیح	صحیح	٦
نسبت کوتاه آواز	نیم آواز	نیم آواز	با آواز	خاموش	نیم آواز	با آواز	بی آواز	خاموش	با آواز	بی آواز	با آواز	خاموش	٩
نسبت شهوت	شهوانی	عفیف	وسط	شهوانی	عفیف	متوسط	شهوانی	عفیف	متوسط	شهوانی	عفیف	وسط	٩
نسبت فرزند	وسط	عقیم متوسط	کثیر الولد	کثیر الولد	عقیم	عقیم متوسط	وسط الولد	کثیر الولد	وسط	عقیم متوسط	وسط الولد	کثیر	٦
دلیل بر اطراف	و الطرف	دیبل	و الطرف	السلطان	جزایر	جرجیز	جرجان	جرجان	الزاق	المعزز	المعزز	ارتفال	٦
دلالت بر ریاح	صبا	جنوب	دبور	شمال	صبا	جنوب	دبور	شمال	صبا	جنوب	دبور	شمال	
دلیل بر اندام	سر	گردن	کتفها	سینه	دل	شکم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زانو	ساق	سر و پا	٥
دلالت بر صنایع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٨
دلالت بر سکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
دلالت بر قلوب	ابی رب		ام	دع	اولم	زبی			طعی				
دلالت بر جواهر					[illegible]			ابحر				و و	

نشان نشکوکبی روشن که و بر صراره المسلسل است مسافتش ب ما الونا اخر برج حوت
رسد اکنون ذکر حالات که ببروج وکواکب نسبت کرده اند اگرچه بر سبیل مجاز و مستعار
است تا تاثیرشان در عالم سفلی دلیلست بران نه آنکه حقیقی و ذاتی ایشانست بجدول
یاد کنیم وهذا شرحه والله المستعان

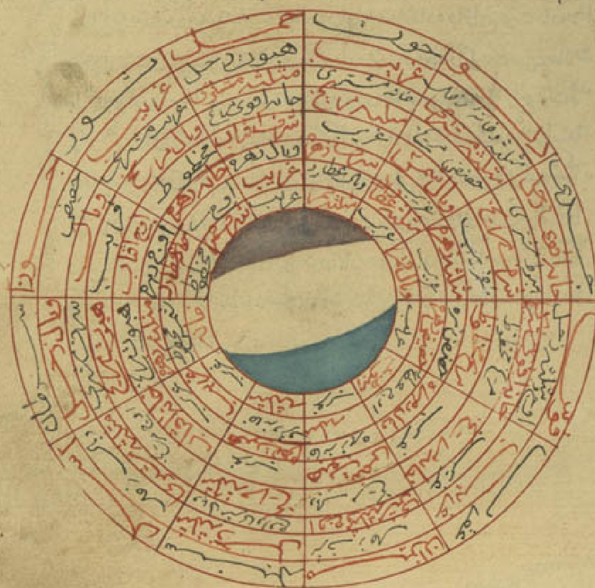
المنسوبات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
نسبت با عناصر	آتشی	خاکی	بادی	آبی	آتشی	خاکی	بادی	آبی	آتشی	خاکی	بادی	آبی
نسبت مذکر و مؤنث	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده
نسبت لیل و نهار	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی
نسبت با طبایع	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر	گرم و خشک	سرد و خشک	گرم و تر	سرد و تر
نسبت با احوال	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین	منقلب	ثابت	ذوجسدین

و اوجات کواکب اگرچه در دایره مسطور قبل خواهد آمد اما چون بشرح محتاج است گفته میگردد اوج لفظی هندیست بمعنی بلندی و حضیض لفظی عربیست بمعنی
پستی بموجب زیج خاقانی در این تاریخ [illegible] اوجات کواکب [illegible] زحل را در قوس
[illegible] مشتری را در سنبله [illegible] مریخ را در [illegible]
[illegible] و آفتاب را در جوزا [illegible] زهره را
در جوزا [illegible] و عطارد را در عقرب [illegible] و مرکز تدویر قمر
دایما در اجتماع و استقبال در اوج بود و در تربیع با آفتاب در حضیض و عطارد در مقابله اوج مانند دیگر سیارات حضیض نیست بلکه اوجی دیگر
است فروتر از اوج تحت در بعد [illegible] و حضیض او تقریبا بر تثلیث اوج اوست و حقیقت این معنی از علم هیئات معلوم میشود و منسوبات

کواکب با بروج در این دایره ثبت
میشود و این نسبت حقیقی است
نه مجازی و الله
اعلم

المنسوبات / الکواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
سعد و نحس	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	از شعاع نحس و از نظر سعد	سعد اصغر	سعد ممزوج	سعد
نسبت طبایع کواکب	سرد و خشک مفرط	گرم و تر معتدل	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر معتدل	سرد و خشک معتدل	سرد و تر غالب
نسبت نری و مادگی	نر	نر	نر	نر	ماده	ممتزج	ماده
نسبت روزی و شبی	روزی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی و شبی	شبی
حکم شعاع و اجرام ایشان	نه درجه	نه درجه	هشت درجه	پانزده درجه	هفت درجه	هفت درجه	دوازده درجه
فرح دادن	در دوازدهم	در یازدهم	در ششم	در نهم	در پنجم	در طالع	در سیم
ترح دادن	در ششم	در پنجم	در یازدهم	در سیم	در دوازدهم	در دهم	در نهم
رباطات کواکب	بعد شمس	[illegible]	ع ٤	[illegible]	مو ٤	[illegible]	[illegible]
مدت رجعت بزرگ	دالف و	ده الف	[illegible]	خالی	اله عا	٤ الرکا	خالی
مدت رجعت کوچک	دع مب	و الف	او کح	خالی	ا ر کح	٤ کاد	خالی
مدت استقامت	ح اب	ط ط د	٤٤ کح	خالی	سح ق	حره	همیشه
مدت دور فلک تدویر	ا ما مب	۱۱ ح	ساح	خالی	ا د ه	٤ ح اکه	٤٤ الرکح
مدت دور افلاک	الطد له	یب ه	اے لو	سنه کامل	ایضا	ایضا	٤ لو د ع
تعلق ایام و لیالی	ددک	ره اب	ددل ه	دال ه	دول ه	ددل ا	دمسل و
دلیل بر اقسام مردم	جهودان	ترسایان	ترکان	پادشاهان	مسلمانان	اهل جدال	اهل دین غالب
دلیل بر زمان عمر مردم	پیری	کهولت	بمردی رسیدن	آغاز جوانی	جوانی	کودکی	طفلی
دلیل بر فلزات	سرب	سرب قلعی	آهن مس	زر طلا	زیبق	خارصینی	نقره
دلیل بر الوان	سیاه	سبز	سرخ	زرد	ازرق	دو رنگ	سفید
دلیل بر جواهر	مروارید [illegible]	الماس [illegible]	[illegible]	یاقوت و لاجورد	زمرد [illegible]	فیروزه [illegible]	لولو و بلور [illegible]
سیر یومی کواکب	٤٤ ح	٤٤ ه	٤٤ عد	٤٤ ما	١٤ ح	١٤ انه	٤ مه و
سیر عظمت کواکب	٢٦٥	٤٢٩	٢٨٤	١٤٩١	١١٥١	٤٨٠	٥ ٣٠

از علم هیئات معلوم میشود که منسوبات کواکب با بروج که درین دایره ثبت میشود حقیقی است نه مجازی



و

مسوء آخر

۳

وارباب حدود بقول ماشاء الله مصری و دیگر علمای مصر که اکنون بدان عمل میکنند بر این نحو جبت
کرد درین جدول ثبت شده و نیرین را در حدود نصیبی نیست چه افتاب را بر طلع مریخ و
ماه را بر طلع زهره نهاده اند و اصحاب وجوه چنانکه اکنون بران عمل میکنند ابتدا از
حمل و مریخ کرده اند و هر ده درجه کوکبی را داده اند و شکلش بدینوجبست و دیگر علما نوعی
دیگر گفته اند اما بدانها عمل نیست و متداول برین صورتست والله اعلم و مطالع بروج که
در جدول ما قبل یاد کرده شد که در اکثر ایران هر یک را بچه قدر زمان طلوع بوده چنانچه در
این بیت درج کرده اند **بیت** خاک و مال وجب وسب و بعد ازین لح سبل دعبک قبک و
جب دال و خاک یقین بودن مر افتاب را در بروج چنانکه درین بیت ثبت است گفته اند ۱۱ امل
بیت لاو لالب لاو لا لا اشش مه است للکط و کط لل شهور کوته است و ارباب مثلثات
در روز و شب بدینوجبست که مصرح کرده اند تشیل و تقریح و انکه چون فلک البروج مقدار ان عنه
سی درجه که برجی باشد طالع شود در هر اقلیمی از خط معدل النهار چه قدر طلوع کرده شیخ
ابوریحان درین جدول اقالیم نهاده و قوتهای کواکب را در حال عبارتی ترتیب داده و برپنج
مرتبه نهاده انجنانکه هر کوکب را خانه اش پنج قوت دهد و شرف چهار قوت و حد قوت
و مثلثه دو قوت و وجه یک قوت و بطلیموس اول حد را نهاده و او را پنج قوت داده و خانه را
را چهار قوت و شرف را سه قوت و مثلثه را دو قوت و وجه را یکی چون درین حالات
باشد این قوتها مضاعف شود یعنی اگر مولودی بطالع حمل باشد مریخ از انپنج قوت دهد
و اگر مریخ در حمل باشد ازده قوت دهد و کواکب علوی را قوت در شرف بیشتر باشد و
سفلی را در غرب و کواکب روز که بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و کواکب شب که
بشب فوق الارض و بروز تحت الارض باشند قوت بیشتر دهند و از اجلب کواکب خواندند
و وزیر فضل بن سهل الملقب بذوالریاستین فارسی خداوند خانه را سی قوت داده است
و خداوند نوبت را هم چندان و خداوند شرف را بیست قوت و خداوند وجه را ده قوت
و خداوند حد را پنج قوت

وخداوند مثلثه را

مقدم

۱

یعنی اگر مولودی بطالع حمل باشد مریخ از انپنج قوه دهد و کواکب علوی را قوه در شرق
بیشتر باشد و کواکب سفلی را در غرب و کواکب روز چون بروز فوق الارض و بشب تحت الارض
و کواکب شب بشب فوق الارض و بروز تحت الارض باشد قوت بیشتر دهد و از اجلب کواکب خوانند
وزیر فضل بن سهل الملقب بذوالریاستین فارسی خداوند خانه را سی قوت داده است و خداوند
نوبت را هم چندان و خداوند شرف را بیست قوت خداوند وجه را ده قوت و خداوند حد را پنج
قوت و خداوند ساعت را چهار قوت و نیم و خداوند مثلثه را سه قوت و نیم و کواکب را غیر این
قوتهاست نامشهور نیست و دیگر بحسب مواليد متفاوت بود و قوت اوج را جهت انکه مخالفش متغیرا
و درین باب نیاورده اند و همچنین کواکب را در مقابل این قوتها ضعفهاست هم بر این قیاس چون
وبال و هبوط و غیر ان و تا حق تعالی این کواکب و افلاک را آفریده هرگز نافرمانی نکرده اند چنانکه در کلام
مجید میاید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و فروتر از افلاک عناصرند و ایشان
جرمی بسیطند که هم با هم آمیزش کنند و هم طبیعت دارند و از ایشان اول عنصر آتش است و نسبت
با مجاورت افلاک آنرا نیز فلک اثیر خوانند و بعضی گفته اند فلک اثیر فلک علیحده است فارق میان
افلاک و عناصر و این روایت را حکما ضعیف نهاده اند و فلک آتش سوزنده حرکت کننده است
و هوا در جوف اوست و وزنده و دمنده است و این صورت قرار طبیعت ایشانست آتش و هوا
جهت لطافت جرم مرکز بالا یافتند و خاک و آب بسبب گرانی جثه مرکز زیر برگزیدند
حرکت افلاک بمقدار آتش بطرف قطبین خردتر کرد و میانش بزرگتر گردانید چنانکه جوف
مقعر او است بر شکل بیضه باشد و هر دو مانند یک کره گشته از روی زمین تا فلک اثیر که
مسافت کره هوا باشد تا آنجا که آتش بیشتر است و هوا کمتر یعنی ما بین قطبین بقول حکیم ابو نصر
قمی صاحب المدخل بعضد الدوله دیلمی شانزده اسطارست هر اسطاری چهار صد باع
و چهار صد باع بود هر باعی چهار صد ذراع هر باعی بیست و چهار ذراع ۱۵۳۰۰۰
و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد ذراع باشد و بحسب فراسخ سی و ازده فرسنگ و دو میل و یکهزار
و ششصد ذراع بود و بقول دیگر حکما هیجده فرسنگ گفته اند و قوه آفتاب بر زمین همچنانست

شکل چهارم

اقالیم ربع مسکون	حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان
خط استوا	الو ی	الط لا	لب ی	لب ی	الط لا	الر ی
وسط اقلیم اول	الد ک	الو ی	٧	لح و	الملب مد	لا ک
وسط اقلیم ثانی	لب لو	الد لح	الط ل	لد نب	لد نب	لح م
وسط اقلیم ثالث	کی	الد مه	الط مه	لد لح	له لو	لد مو
وسط اقلیم رابع	لط کا	الب ی	الط نو	له د	لو غ	لو اله
وسط اقلیم خامس	ولب	ما ک	الطالط	نخ له	لالا لح	لح ه
وسط اقلیم سادس	مه مه	لط نب	الح ع	لو لد	لط نر	لط مد
وسط اقلیم سابع	مد ک	الح ع	الر نو	الر مه	ما اله	ما ک

وخداوند ساعت را چهار قوت و نیم و خداوند مثلثه را سه قوت و نیم و کواکب را بخلاف
این قوتها ست فاما مشهور اینست و دیگرها بحسب موالید متفاوت بود و قوت اوج را
جهة انکه مجلس متغیر است و درین باب نیاورده اند و همچنین کواکب را در مقابل این قوتها
ضعفها ست هم برین قیاس چون وبال و هبوط و غیر ان و تا حق تعالی افلاک و کواکب را
افرید هرگز نا فرمانی نکرده اند چنانکه در کلام مجید میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یؤمرون و فروتر از افلاک عناصر اند و ایشان چهار بسیط اند که با هم امیزش کنند و
طبیعت هم دارند و از ایشان اول اتش است و به نسبت مجاورت با افلاک ان را نیز
فلک اثیر خوانند بعضی گفته اند فلک اثیر علیحده است فارق میان افلاک و عناصر و
این روایت را حکما ضعیف نهاده اند و فلک اثیر که عبارت از کره اتش است سوزنده
حرکت کننده است و هوا در جوف او ست رونده و دمنده است و اب در جوف
هوا است رونده و تر کننده است و خاک در جوف او ست ساکن و ارمیده است
و این صورت قرار طبیعت ایشان ست و اتش و هوا جهة لطافت جرم مرکز بالا
افتد و اب و خاک بسبب گرانی مرکز زیر گزیده است و حرکت افلاک اندازه اتش
بطرف قطبین فروتر گردد و میانش بزرگتر گردانید چنانکه جوف او که محل هوا است به
شکل هلیله باشد و هر دو ما شد یک کره گشتند از روی زمین تا فلک اثیر که مسافت
کره هوا باشد انجا که اتش بیشتر است هوا کمتر یعنی ما بین قطبین بقول حکیم ابو نصر [illegible]

شکل اول

وی ع	ه	ه ج	د ح	وی	و د	و ل	و ح	د ی	س ی	د د	مس
س ه	مد د	س ی	ی ه	ما ه	و د	ما ه	و ه	و ه	مد ی	ی ه	و
ک د	الو ی	و ط	لط د	لط ل	ع ی	کا ی	لط و	ما د	الد ه	ک ی	لط د
س	ی	الو	الو	اله د	الد ع	الح ه	الد ی	الو ل	الو ل	اله ع	الح ه
د ل	ل ع	ل ل	ل ع	ل ع	ل ل	ل ع	ل ل	ل ع	ل ع	ل ل	ل ل

شکل دوم

ی ح	ی د	ی ی	ی ه	ی ل	ی س	ی د	ی ع	ی ی	ی ی	ی ی	ی ل
ک س	ک د	ک ع	ک د	ک ی	ک ه	ک ل	ک د	ک د	ک ع	ک د	ک ی
ل ه	ل ل	ل س	ل د	ل ع	ل د	ل ی	ل ه	ل ل	ل س	ل د	ل ی

شکل سیم

الاوتاد	ادی	وتد	هوی	[illegible]
بالنهار	مع ل	م ه	ل ی	ه
باللیل	س ل	م ه د	ل ی ی	ح

المدخل بعهد عضد الدوله دیلمی شانزده امطار است هر امطاری چهار صد باغ که شش هزار و
وچهار صد باغ باشد هر باغی بیست وچهار ذراع که ۱۵۰۳۶ صد و پنجاه و سه هزار و ششصد
ذراع باشد و تجسب فراسنج دوازده فرسنگ و دو میل و یکهزار و ششصد ذراع بود و
بقول دیگر حکما هشتده فرسنگ گفته اند و قوت افتاب با اب و زمین همچنین عملی کرده و ان دو
را یک کره خوانند و در هر یک از عناصر چهار طبع مضمرست اتش را طبیعت گرم و خشک
است و ابرا سرد و تر و هوا را گرم و تر و خاک را سرد و خشک بدین سبب هر یک را با دو
موافق و با هم مخالف باشند و چون نبات و حیوان و انسان را سکون بر روی زمین و خاک
خشک تواند بود حکمت ازلی چنان اقتضا کرد که دایره منطقة البروج که سیر افتاب بر وست
مخالف دایره معدل النهار و مرکز زمین باشد تا افتاب در یک طرف افتد و قوت جاذبه
ان ابرا بجود کشد و بعضی از زمین خشک شود و را مکاه نبات و حیوان و انسان گردد
وانا ین مرا لازم اید که اب بجوانب خشک در امده بود و قوم عرب انرا دریای محیط خوانند
و عجم دریای بزرگ گویند و یونانیان بحر اوقیانوس گویند و اطرافش بر سواحل بدان موضع که نزدیک
باشد باز خوانند و اختلاف اسامی دریاها از انست و زمین خشک شده را ربع مسکون
خوانند و بر انجا بسبب این حرکات بلندی و پستی پیدا شد بر وجه جبال و انهار شد و چون
بسبب تری عالی نشیب شد لازم امد که بلندیها از میان فرا شته بود عبارت جبال از انست
و چون خط مسیر افتاب مخالف خط معدل النهار است و قرب و بعد افتاب از خط معدل النهار
فصول اربعه لازم اید که گرمی و سردی و اعتدال هوا و درازی و کوتاهی روز و شب از انجا بظهور پیوست
چنانکه بهنگام اعتدال ربیعی و خریفی بر خط استوا از سیصد و شصت درجه افق یک نیمه
قوس جنوبی مشرق و مغرب افتاب بود و یک نیمه قوس شمالی در انقلاب تابستان که افتاب در
اول نقطه سرطان بود ٢ الوب دویست و بیست و هفت درجه و ده دقیقه قوس جنوبی
مشرق و مغرب افتاب بود و الف ل صد و سی و دو درجه و پنجاه دقیقه قوس شمالی بود و
در انقلاب زمستان که افتاب در اول نقطه جدی باشد بر عکس اینصورت باشد و جنوبی کم و
شمالی بسیار و انرا سعت مشرق خوانند و اقالیم چنانکه از خط استوا دور تر گردد و این سعت
مشرق زیاده شود لاجرم انجا که قطب شمالی که بنات النعش در حوالی انست سمت الراس
باشد و در هنگام کوتاهی روز اول رسیدن افتاب بنقطه اول حمل شش ماه شب بود و

روز و چون

روز و چون افتاب باعتدال ربیعی رسد و بالای کره انجا روز باشد و شب و ارتفاع افتاب
می افزاید تا چون باول نقطه سرطان رسد که غایت درازی روز است انجا که ارتفاع بیست و سه
درجه و سی و پنج دقیقه که میل بزرگست ارتفاع افتاب بود انجا فلک را دولابی باشد
یعنی بر شیوه اسیا گرد و بدین سبب چون افتاب بلند نتواند شد قوت گرمی نمیدهد بلکه
اکثر اوقات انجا شب بود و بنابرین ان زمین را ظلمات خوانند و در ان نبات نروید و حیوان
سکون نتواند کرد و در طرف قطب جنوبی که سهیل در قرب او ثابت است بر عکس اینصورت همچنین
شش ماه شب و شش ماه روز بود و از غایت غلبه اب سکون میسر نه از اختلاف عناصر انقلاب
هوا خشک و تر کره سفلی اب بخار میدهد و طبیعت گرمی که در ان مضمرست میل بمرکز میکند
اگر در هنیت درو نبود بمرکز میرسد و اتش صرف میشود و اگر در و هنیتی هست اتش در و می
افتد و مشتعل میشود اگر ماده اتش از زمین گسسته نباشد شهب و ذوات الاذناب نماید و رجوم
شیاطین بدین مانند است و کلام مجید از ان خبر میدهد که و لقد زینا السماء الدنیا بمصا
بیح و جعلناها رجوما للشیاطین و ابخره دخانی و مائی در ان یکسان بود اگر هوا گرم بود تحلیل
کنند و اگر هوا معتدل باشد مدد بقوت مائیت شود و اگر سرد و کثیف کند و کثافت و
ثقالت زیاده کرده اند و سردی و تری و ثقالت انرا باز کرده ابر باشد و اگر کثافت اندک
بود و ماده ارضی با ان نباشد و اگر گرم بود کم باشد ابر سفید نماید و اگر کثافت بسیار بود
یا ماده ارضی بسیار بود ابر تیره و سیاه نماید و سبب باران کی از کثرت و قوت مائیت ان ابخره
بود اگر هوا معتدل بود باران باشد و اگر سرد بود بعد از انکه مد مراجعت با هم جمع شود
فسرده و ژاله شود اگر از و بزمین اندکی بود هم بر ان شکل که فسرده بود بزمین اید و اگر مسافت
بسیار بود حرارت حرکت اضلاع ان فسرده را بگدازاند و سردی هوا ان گداخته را در
حوالیش فسرانده گرد شود و اگر هوا سخت سرد باشد ان ابخره که باز گشته بود و میل بزمین
کرده مثل ان که بسیار بهم جمع شود فسرده برف شود و بزرگی و کوچکی قطرات از کثرت
و قلت اجتماع ابخره بود و اگر در ان ابخره قوت ثقالت و مایه سخت غالب بود بدان
سبب نیک متصاعد شد شبنم باشد و در هوای سرد کثرت شبنم برفک نمک نماید و بعضی
حکما گفته اند که از ممکنات گرمی انکه ابخره متصاعد شود از برودت هوا سرد گرم دو اب
شود و فرو چکد و این اقسام ظاهر شود و از مواصلت ان ابخره با هوا در اتش بسبب غلبه

قوت انجره که هوا را در مراجعت بشکافد رعد و برق پیدا شود اگرچه اول وقوع رعد باشد پس
وقوع برق اما چون مد بصر فی الحال باشیا منعکس میکردد و برفتن زمان محتاج میشود و استماع
صوت بقطع مسافت متعلق است اول وقوع برق بود پس از آن رعد شنوند و اگر آن انجره
دخانی که در مراجعت میغ را بشکافد کثیف و غلیظ بود چون بزمین آید صاعقه باشد و بهر چیز رسد
بسوزاند بمرتبه که اگر با آهن رسد بگدازاند و اگر بدریا رسد در میان آب جانوران بسوزاند
و باشد که از آن جرمی مانند آهن از هوا فرو افتد و هیچ آلتی بر وی کار نکند و از او هیچ نتوان ساخت
و اگر خواهند بگدازند گداخته شود و دودی بکنند تا ناچیز شود و لیکن اگر انجره در حوالیش بود …
انجره در میانش بود الماس خوانند چون درین انجره متصاعده قوت مائیت غالب بود …
باشد هر یک چون آینه خورد بود که لون توانند نمود و هیأت نه چون در طلوع آفتاب
انجره خود عکس بر طرف مقابل آفتاب زند قوس قزح نماید و آنکه بچند لون متلون باشد
سببش کثرت و قلت انجره و قرب و بعد آن از شعاع آفتاب باشد و در هر جا انجار …
و شعاع کمتر رنگش بسته نماید چون کراثی و ارغوانی و هر جا انجار کمتر و شعاع بیشتر بود رنگش گشوده
باشد چون سرخ و زرد و چون از این انجره در حوالی ماه بود جز دوی آن مانع رویت قرص ماه
نتواند شد و در حوالیش از عکس شعاع ماه رویت لون دهد هاله نماید مانند سبزی و روشن
کرد که تمام بود و گاه جهة کثرت انجره دو کرد بعضی از منجره پیدا شود و آنکه ظهور قوس قزح
ها سبب وقوع بارندگی است که تا آن انجره را مائیت غالب نبود این اشکال نتواند
نمود و چون مائیت غالب بود بارندگی لازم آید و اجزای این بخارات در زمین بماند و مجال
بیرون آمدن ندارد از کثرت اجتماع قوت کند زلزله باشد که زمین را بلرزاند و چون قوت
بخار سخت غلبه بود شاید که باز گونه کند و بدین سبب است که در کوهستان که زمین سخت
تر و منافذ بیرون آمدن کمتر است زلزله بیشتر باشد و کوهی بزلزله خراب یا پاره پاره از و بکسلد
و بزمین فرو آید که در این انجره بوده باشد و از زمین بعادتی چنان شود و من این حال را
معاینه دیدم که در تبریز طاق بزرگ مسجد وزیر خواجه علیشاه در چاه انداب بیفتاده
زمین سرخاب نیز چنان شد و مسافت میان ایشان زیاده از دو هزار گز بود و در صورت
مجره که فارسیان آن را کاهکشان و هندوان راه بهشت خوانند اکثر حکما بر آنکه ستارگان
بسیار از کواکب خفیه سحابیه که بر صدها در بنا مده بدان صورت افتاده اند یعنی بر خطی

کا از قوس قزح مجری دور و روشنی ایشان با هم مجتمع گشته بشکل مجره می نمایند و ارسطاطالیس گوید
انجره دخانی با نور ان ستارگان جمع شده آن شکل می نماید مانند هاله و خرمنگاه و قومی برآنکه
نور آفتاب بر محیط محدب تابد عکس آن بر هوا میزند شکل مجره پیدا میشود و این باطل است و در
کلفی که بر روی ماه است گفته اند افلاک را چون علویند آبا و عناصر
چون سفلیند امهات خوانند قومی گویند آبا و امهات افلاک و عناصر با هم امتزاج پذیرفت
روح نامیه نام یافت و موالید ثلثه از آن بظهور پیوست و جهة تکمیل آفرینش بوجود
انسان مشرف شد فتبارک الله احسن الخالقین و هر چه در ابدان خلایق سبکی است قوت
جاذبه آتش و هوا او را بجانب علیا میکشد و آنچه گرانی است قوت جاذبه آب و خاک
بسوی سفلی میکشد و بسبب این دو جاذبه خلایق را بر روی زمین قرار و سکون است و
از هبوب ریاح روح روح میشود و بسبب هبوب ریاح آنکه انجره دخانی متصاعد شود
و بفلک زمهریر رسد صورت حرارت آن انجره را بشکنند و مایل مرکز سفلی گردانند
تحریکش سبب هبوب ریاح گردد و بادها چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور
حکمای یونان شمال را کرسا و جنوب را هسی گفته اند و مهب صبا را قبول و بعضی ازین بادها
را که با هم جمع شوند نکبا خوانند و مهاب ریاح به نسبت رویت از قبه الارض که وسط خط
استوا است مهب شمال از مطلع بنات النعش است تا مغرب اعتدال آفتاب و مهب
جنوب را از مطلع سهیل تا مشرق اعتدال آفتاب و مهب صبا از مطلع بنات النعش است
تا مشرق اعتدال آفتاب و مهب دبور از مطلع سهیل است تا مغرب اعتدال آفتاب
و طبیعت باد شمال جهة آنکه در آن طرف کوهها و برفها بسیار است و از آفتاب سرد
و خشک است خاصیتش تقویه دماغ و ابدان و نیکوی لون و صفای حواس و غلبه شهوت و
زیادتی توالد ذکور و طبیعت باد جنوب جهة آنکه در آن طرف قرب آفتاب و زیادتی دریا
ها است گرم و تر است خاصیتش سستی بدن و کسالت تن و گرانی گوش و غشاوه بصر
و سیاهی لون و کندی قوت حواس و کمی شهوت و زیادتی توالد اناث و طبیعت باد صبا معتدل است
بسردی و تری مایل زمان هبوبش از سحرگاه تا آفتاب بلند شدن خاصیتش خواب آورد
و در مریض و امید صحت بخشد و چهره نیکو گرداند و طبیعت باد دبور معتدل است بگرمی و خشکی
مایل زمان هبوبش از وقت غروب تا پاره از شب بگذرد و خاصیتش مخالف باد صبا

وازین بادها پشت جنوب بارندگی ار دو چون این چهار باد با بعضی از آن در وزیدن
بهم رسند حرکت هر یک مانع جستن دیگری شود بهم بر امیزند و بر شکل ستاوه نماید
عرب انرا ذوذبه و عجم کرد باد خوانند و دیو نیز کویند و باشد که ابخره متصاعده در مراجعت
بجان شده همچنان بزمین اید و ذوذبه نماید و باشد که منفذ مهب یکی ازین ریاح بجان شده
همچنان حرکت کند و اکر چیزی در میان کرد باد افتد او را تا اینک بالا برد و چون بزمین اید تبا کرده
و باشد که او میده بزمین اید و اسیبی رسد و عناصر او بعضه هر یک دیکری شود چنانکه هوا کرمی
کرد و سست اتش کرد و بتری اب شود و اب بسبب توی هوا کرده و سردی خاک شود
با مر الله تعالی و ارادته و این اقسام مرئی و محسوس است و مشاهد و معاین فسبحان من رتب
هذا الترتیب العجیب و ابدع هذا الابداع الغریب در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض
اقالیم سبعه و اطراف آن در کتب حکما مسطور است و از کمان بیقین نزدیک که زمین ربع
مسکون سه طبقه است اول اقرب مرکز است و ارض صرف یعنی خاک تنها و هیچ با او
آمیخته نه و طبقه دویم طینی است یعنی کل با او طبقه سیم انکه از میان آن آب فرا نشسته و شعاع افتاب در
و موثر میتواند شد منکشف است و در و منافذ بزرگ و کوچک است چنانچه تواند بود که
زیر شهری یا دهی تمامی مجوف باشد و افتاب را در آن منافذ و اجواف نفوذ بوده و از بخارات
دخانی و دهنی و رطوبت مملو باشد و خلو در آن متصور نیست و ظاهر زمین شکل کروی
دارد و هر کوهی و مغاکی که عظیم تر است نسبت با جرم زمین چون کوهی بود که دو سه که قطرش
باشد بمقدار دانه کاورس نسبت بان کوه بوده باشد و لاشک از شکل کروی خارج نشود
و از زمین هر انجا که ادمی باشد سرش بسوی اسمان و پایش بزمین باشد و یک نیمه اسمان در
نظر باشد و ظاهر زمین مقسوم است بدو نیمه و فارق میان نصفین خط استوا است
که از مشرق بمغرب در برابر خط معدل النهار بر فلک و این مطول زمین است و عرضش
از حد قطب جنوبیست تا حد قطب شمالی و دور زمین را بوضع خط استوا که بر وسط قطبین است
بر مثال درجات فلک سیصد و شصت درجه قیاس کرده اند و درجه بقول بطلمیوس صاحب
مجسطی و بعضی حکمای اوایل بیست و نیم فرسنخ و بقول تبانی صاحب زیج ماموبی و بعضی حکما
بیست و دو فرسنگ و دو تسع و بقول ابوریحان و اکثر حکمای متاخرین هشتده فرسنخ و هشت
تسع و بمعه قول فرسنگی سه میل است و میلی بمسافت دو هزار کز فرسنخی شش هزار باشد و هزار

بقیه چهار اماج که فرسنگی بیست و چهار اماج بود و اماجی ده ذرعه که فرسنگی دویست و چهل ذرعه
و ذرعه پنجاه ذرع خلق نه که خیاطی که فرسنگی دوازده هزار ذراع باشد و ذراعی بیست و چهار انگشت
بهم بر نهاده که فرسنگی دویست و هشتاد و شش هزار انگشت باشد و انگشتی مقدار شش جو شکم
بر شکم نهاده که فرسنگی هزار هزار و هفتصد و بیست و هشت هزار جو باشد و هر جوی مقدار سطبری
هفت تار موی دم اسب که فرسنگی سیزده بار هزار هزار و دوازده هزار موی باشد تمامت
این دور بقول بطلمیوس بدین حساب نه هزار فرسنگ باشد که بیست و هفت هزار میل باشد
اکرچه در ذکر فرسنگها با یکی بموی رسانیده باشد اما چون بحسب اصطلاح در مسافت طرق خود
فرسنگ تو از میل اعتبار میکنند اینجا نیز متابعت اصطلاح نمود و بقول تبانی هشت هزار فرسنگ که بیست
و چهار هزار میل باشد بقول ابوریحان شش هزار و ششصد فرسنگ که بیست هزار چهارصد
میل باشد قطر این دور بقول ابوریحان بحکم انکه دایره که دورش سیصد و شصت درجه بود
قطرش صد و چهارده درجه و شش قسم از یازده قسم درجه باشد و درجه هشتده فرسنگ و
هشت تسع کرفته اند که دو هزار و صد و شصت و سه فرسنگ و دو میل است و در این کتاب
بنیاد فرسنگ بقول ابوریحان و موافقان او نهاده ایم و بر طرف شمال خط استوا اکثر زمین خشک است
و عبارت از آن ربع مسکون و بر طرف جنوب اندک خشکی و باقی غلبه اب و سنگ کرما است و — سرها د
در نیمه تحتانی بتمام غلبه اب است و سکون میسر نیست طول ربع مسکون نصف دور زمین تواند
بود و او نطول از جزایر خالدات بحر مغرب تا سموت ماجین و کنکوز مشرق و جزایر و فواق مقدار
این مسافت صد و هشتاد درجه است که بقول بطلمیوس چهار هزار و پانصد فرسنگ و بقول ابوریحان
سه هزار و چهارصد فرسنگ و عرض ربع مسکون ربع دور زمین باشد بوضع سمت القطبین و خط
استوا و آن از زمین کنکست که انرا قبه الارض خوانند و لا مکاه پیدا نیست و در انجا شب و روز
ساوی است تا کوه نیمه و جزایر ظلمات بحر بحار الاطیقون که انرا دریای دوانک نیز کویند و مقام ترکستان
است و این مسافت نود درجه است که بقول ابوریحان یکهزار و هفتصد فرسنگ و بقول بطلمیوس
دو هزار و دویست و پنجاه فرسنگ و بقول تبانی دو هزار فرسنگ و چندان که در عرض اقالیم از خط
استوا است دور شود ارتفاع قطب شمالی بر آن زمین ما بندان بعد باشد و بطرف جنوب
در خط استوا انداز عمارت نیست که او دیه ماجین و هند و جزایر البحر و جبال قمر است و بطرف شمال
ربع مسکون است و بعضی حکما برانند که از خط استوا تا سوکه شصت و شش درجه و بیست و نیم دقیقه

که تمام میل بزرگست باد انی و مردم نشین است و بهفت قسم منقسم و عبارت از اقالیم سبعه از ان
وله له بیست و پنج درجه و سی و پنج دقیقه جهت افراط سرما و نادیکی معمور و مسکون نیست و اکثر
حکما برآنکه شیخ ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که از جانب شمال خط استوا است سیط شده
دوازده درجه و سی و نه دقیقه از شدت گرما و غلبه آب زیادتی عمارت نیست و داخل اقالیم
از مشرق در آید و از خرایر و قواق و زاده که زمین زر خوانند و بر میان جزایر کله و سرندیب و دیوه
جنوب سراندیب و دریاها و جبال القمر بحر زنک گذشته بقابل النهر رسد و در بحر مغرب منتهی شود
نود و سی و هفت درجه و چهل و هشت دقیقه که بنا بر ابوریحان هفتصد و سی و سه فرسنگ و چهار
تسع باشد معمور و مسکون نیست و بهفت قسم مختلف منقسم و ان اقالیم سبعه است و وجه تسمیه این
موجبست اقالیم اول را از آن زحل خوانند بزحل تعلق دارد جهت آنکه مساحتش از همه اقلیمها بزرگتر است
همچنین فلک زحل از فلکها فرقتش بزرگتر است از مشرق جزایر و قواق در آید و بر بلاد چین و ما چین
و هند و رودها بر زد و ولایت چون خانجا و خانقو گذشته بحر هند رسد و جزیره سراندیب
و دیگر جزایر و رود به بحر هند بر بیده بولایت حضرموت و عدن و دیگر بلاد یمن و جزیره
عرب رسد و از بحر قلزم گذشته بولایت بربر و حبشه افتد و نیل مصر بسیار و در بحر زنک قطع کرده
بنه و معدن الذهب افتد و در بحر مغرب منتهی شود و طول عمارت این اقلیم نه صد و نصف
درجه که سه هزار و بیست و دو فرسنگ و دو تسع باشد و عرضش نوزده هفت درجه و چهل و هشت
دقیقه که چهل و هفت فرسنگ و چهار تسع بود و عرض آخر این اقلیم بیست و هفت درجه است
اقلیم ثانی را سوت گویند بقول فارسیان مشتری و بقول ابو معشر بلخی با آفتاب تعلق دارد و از مشرق در
آید و بر بلاد ما چین و هند و جبال و امر و دیار قنوج و دوس و منصوبه و نیابه بگذرد و بحر عمان
بریده بملک حبش و بر پیوندد و در ضلالت نیل گذشته بولایت صا و نوبه و افریقیه و بلاد مغرب
و عبد المؤمن افتد و در بحر مغرب منتهی شود طول عمارات این اقلیم نود و صد و پنجاه درجه که دو هزار
و هشتصد و سی و سه فرسنگ و دو تسع بود و عرضش هفت درجه و یک دقیقه که صد و بیست و دو
فرسنگ و چهار تسع باشد عرض آخر این اقلیم که بیست درجه و هشت دقیقه است اقلیم ثالث
را آذرخش خوانند فارسیان گویند بمریخ و ابو معشر گوید بعطارد متعلق است از مشرق در آید بر بلاد چین
و کشمیر و سند و قندهار و مکران و کابل بگذرد و بولایت افغانیان و زاولستان و سیستان و کرمان و
شبانکاره فارس و خوزستان و اصفهان و عراق عرب و شام و فلسطین و بیت المقدس و قلا

مصر و عمان و افریقیه و قیروان و طرابلس و طنجه رسد و در بحر مغرب منتهی شود طول عمارات
این اقالیم قسم صد و چهل درجه که دو هزار و ششصد و چهل و چهار فرسنگ و چهار تسع بود و عرض
و طرش درجه و نه دقیقه که صد و شانزده فرسنگ و تسع باشد و عرض آخرین این اقلیم لحرا سی و سه
درجه و سی و هفت دقیقه است اقلیم رابع بدرخش خطاب کنند فارسیان گویند با آفتاب
و ابو معشر گوید بمشتری تعلق دارد از مشرق در آید و بر بلاد چین و سیر و تبت و
خطای و ختن و صنعا و کشمیر و بدخشان و ماوراء النهر و خراسان و قهستان و
قومس و مازندران و جیلان و عراق عجم و کردستان و لرستان و آذربایجان و
ارمینه اکبر و بعضی از دیار بکر و روم و ارمینیه اصغر و دریای روم بریده بولایت
اندلس و اسیلیه رسد و در بحر مغرب در مجمع البحرین بخلیج زقاق منتهی شود
طول عمارات این اقلیم رک صد و بیست درجه که دو هزار و دویست و نصف
فرسنگ و شش تسع بود عرض یمن هشتده درجه و هیفده دقیقه که نود و نه فرسنگ و
هفت تسع باشد و عرض آخرین این اقلیم لحرا سی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقیقه اقلیم خامس
را ادر بوست بنا فلک زهره تعلق دارد از مشرق در آید و بولایت خطای و قراقرم و زنک
است و کاشغر و حاج و سنجاب و دیار یاجوج و بلا ساغون و بعضی از ماوراء النهر و بخارا
و سمرقند و اسروسنه و فرغانه و خوارزم و جرجانیه بگذرد و بحر خزر بریده بولایت اران
و شیروان و کرجستان و ارمنیه اکبر و بعضی از روم رسد و خلیج قسطنطنیه قطع کرده بولایت
فرنگ و طنطالا افتد و در بحر مغرب منتهی شود و طول عماراتش صد درجه که یکهزار
و هفتصد و هشت فرسنگ و تسع باشد عرضش چهار درجه و بیست و نه دقیقه که
هشتاد و چهار فرسنگ شش تسع باشد و عرض آخرین اقلیم مح که چهل و سه درجه و سی و بیست
دقیقه است اقلیم سادس را حروست خوانند فارسیان گویند بعطارد و ابو معشر
فاو تو کوید بمریخ تعلق دارد از مشرق در آید بر دیار یاجوج و ماجوج بگذرد و بولایت و کیمان
و قرخار و فرقیز و سقسین و بلغار و سلطانه و دشت خزر و الان و چرکس رسد و خلیج
اسکندریه بریده بولایت قسطنطنیه و بلاد فرنگ و معادن فضا افتد و در بحر مغرب منتهی
شود طول عمارات این اقلیم ف هشتاد درجه که یکهزار و پانصد یازده فرسنگ باشد و هفت
تسع بود و عرض آخرین این اقلیم مح چهل و هفت درجه و یازده دقیقه اقلیم سابع را حیسا

خوانند بقمر تعلق دارد و مسافتش از همه اقلیمها کمتر است چنانکه ولایت تمه از همه افلاک کوه حکیم از
شرق در آید و برد باد یاجوج و ماجوج گذشته بولایت کمال و یود و تغا اتراک و صحرا انشنا
و صقالبه رسد و بجز الا طیقون برید بولایت فرنک افتد و در بحر مغرب منتهی شود
و درین اقلیم عمارت کمتر است اکثر سکانش صحرانشینند طول عمادات این اقلیم شصت
درجه که یکهزار و صد و سی و سه فرسنگ و سه تسع بود و عرض ج دو درجه
دقیقه که شصت و یک فرسنگ و دو تسع بود و عرض ان اخرین این اقلیم نه پنجاه و درجه و
بیست و پنج دقیقه است و شانزده درجه که باقی شصت و شش درجه و بیست و پنج دقیقه
تمام میل برزگست و سیصد و دو فرسنگ و دو تسع باشد و در جزایر هیولی و دروفد که
بحر و بادانست منتهی شود و همیشه نور افتاب اثر میتواند کرد و نبات و حیوان سیاسند اما داخل
اقالیم نیست و اکثر اوقات انجا چنان باشند و بدین سبب انجا نیز ظلمات خوانند و حیوانات
اکثر سفید موی باشند و از معدنیات در انجا بلور بیشتر بود و در ینجا نیز که پیوسته اقالیم
است [illegible] بدیه و ستوده و یوره و السو و وانان گویند مردم اند یا دریا
تجار این ولایت معامله کنند بی انکه سخن گویند چه قماش در برابر هم نهند و دو قبول
بیع شری کرد و متاع ایشان اکثر کاغی بود لیکن بیست و سه درجه و سی و نه دقیقه بعد قوله
جهة بعد افتاب و افراط تاریکی و سرما معمور و مسکون نیست شیخ ابو ریحان در کتاب تفهیم
میگوید که حکمای متقدم اعتبار عرض اقالیم ازان کرده اند که بهنگام درازترین ایام عرض هر اقلیمی با
دیگری نیم ساعت تفاوت کند و کیت عرض اقالیم و درازترین روزها و سعت شرق و
سایه گاه تابستان و زمان درین جدول نهاده شد و عبدالله اوحدی گوید حکمای بر اند

اقالیم سبعه	عرض اقالیم		[illegible]		[illegible]		[illegible]	
	دقیقه	دقیقه	مع	ب	ما ۱۲۱	بو	عو	بر
اقلیم اول	٤	٤	کج	له	ب	٤	ـ	لط
خط استوا	ـب	لط	الد	مح	ب	مه	لا	الج
اقلیم دوم	سو	لط	الد	مب	کج	٤	٤	و
وسطش	ک	الو	الد	ل	کج	ل	٤	الط
اقلیم سوم	الد	ر	الو	ط	کج	له	ا	الح
وسطش	الو	لح	الو	مط	کج	مه	ب	لح
اقلیم چهارم	ل	لط	الح	ما	ند	٤	ب	ر
وسطش	لج	لب	الط	مه	ند	له	ک	لط
اقلیم پنجم	لو	الا	ل	مج	ند	ر	ک	لط
وسطش	لج	ند	لب	لو	نه	مه	ک	مج
اقلیم ششم	مج	ند	لج	لح	نه	٤	٥	له
وسطش	مح	الح	له	الد	نه	نه	٥	م
اقلیم هفتم	مد	الب	لو	مد	نه	ل		٥
وسطش	مر	نا	لو	٥	لو	مه	و	د
آخرش	مح	ند	لح	الط	لو	نه	و	د

که بطرف جنوب پیوسته دریا باز مینشیند زمین و خشکی می افزاید و در طرف شمال زمین خشک داخل در دریا میشود چنانکه در هر صد سال یکفرسنگ زمین ازین

ملک نقل

بدان نقل میشود و لا یزال بر ین صورت نیست و این ضعیف میگوید که این سخن را کابر حکما همین
معتبر جواب گفته و باطل کرده اند چه در مصنفات ایشان مسطور نیست لیکن بدان قایلند
که از ممکنات است که زمین خشک دریا گردد و زمین دریا خشک شود اما حکم آن بر ما
شاء الله بود و از نوادر باشد مثل طوفان و امثال آن و قطعا دایمی نباشد و سنت نیست
که اگر دایمی بودی این حرکت یا ابر بودی یا زمین را اگر ابر بودی بایستی خط منطقه
البروج نیز که مسیر افتاب است متغیر بودی تا وقت حاذیه افتاب چون سوی جنوب
مایل بودی ابر بدان سو نتوانستی کشید و زمین را دخشکی افزود چون چنین بودی
بایستی ارتفاع افتاب در بقاع نقصان پذیر بودی و اگر این حرکت زمین را بودی هم
این اقسام لازم امدی و در زمین متحرک سکون صورت نبستی و اگر این سخن را بنیاد
بودی بایستی سواحل دریاها بتخصیص در جانب جنوب و شمال تفاوت کردی و
مشاهده میرود که کمیت مسافت عمارت سواحل دریا از سالها عهد از باز که خبر داده اند
هیچ کم و بیش نمیشود و من ارتفاع افتاب در اول سرطان در موضع معین بطرز عادتی که
علامت کرده ام در پنجاه و چند سال احتیاط همه ساله بریکقرار بود و هیچ تفاوت نکرد و تمامت
ارصاد مصدق این تقریر اند والله اعلم بحقیقة الحال ذکر مساحت اقالیم سبعه که مجملا باید دانست
اگرچه بحار و مفاوات و جبال و دیگر خرابیها داخل تواند بود و بالحقیقه عشر عشیر از معشار
ان مزروع و معمور و بنا شده یاد کنیم چون دو جزو طول اقلیم اول سه هزار و بیست
و دو فرسنگ و دو تسع است و طول اقلیم سابع یکهزار و صد و سی و سه
فرسنگ و سه تسع که شمارش دو هزار و هفتاد و هفت فرسنگ و هفت
بود و در عرض هفتصد و سیزده فرسنگ و چهار تسع که عرض اقلیم سبعه است محدود دان
هزار هزار و چهار صد و هشتاد و دو هزار و سیصد و هفتاد و نه فرسنگ و ربع تسع باشد
و هر فرسنگی دو فرسنگی چهل هزار جریب میباشد هر جریبی شصت گز پس مجموع این
مسافت پنجاه نه هزار و دویست و پنج بار هزار هزار صد و شصت و چهار هزار و
چهار صد و چهل و چهار جریب و چهار تسع جریبی بود و چهار طرف ربع مسکون را نسبت
بالطبایع بروج و کواکب و فصول و ساعات ایام و لیالی بر ین موجب کرده اند طرف شرقی
هوایست گرم و تر بادش صبا است از فصول بهار و از بروج حمل و ثور و جوزا و از ساعات

اول و دویم و سیوم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و از کواکب بقول بطلیموس قمر و زهره
و بقول ابو ریحان مشتری و عطارد بدو منسوبست و انجا را اهل قوای طبیعی و هاضمه غالب
بود طرف جنوب اتشی است گرم و خشکست بادش جنوبست از فصول تابستان و از
بروج سرطان و اسد و سنبله و از ساعات چهارم و پنجم و ششم و شانزدهم و هفدهم و
هیجدهم و از کواکب افتاب و مریخ بدو منسوبند اهل انجا را قوای نفسانی و حیوانی
و جاذبه غالب بود طرف غرب خاکیست سرد و خشکست و بادش دبور و از فصول
خریف و از بروج میزان و عقرب و قوس و از ساعات هفتم و هشتم و نهم و نوزدهم و
بیستم و بیست و یکم و از کواکب زحل بدو منسوبست و اهل انجا را قوای ماسکه
غالب بود طرف شمال ابیست سرد و تراست بادش شمال از فصول زمستان و از
بروج جدی و دلو و حوت و از ساعات دهم و یازدهم و دوازدهم و بیست
و دویم و بیست و سیم و بیست چهارم و از کواکب بقول بطلیموس مشتری و عطارد
و بقول ابو ریحان قمر و زهره بدو منسوبست و اهل انجا را قوای دافعه غالب
والله اعلم **مقاله اول در ذکر تکوین موالید ثلثه** که معادن و نبات و حیوان است
اکابر حکمای ما تقدم و ما تاخر متفق اند که طرف لطایف بخره که از امهات
سفلی حاصل شود و در میان اب و خاک محتبس کردد و از کثرت احتباس
و اجتماع در ان غلظتی پیدا شود و بقوت تربیت علویات ممتزج شده
جسمی کردد و ان اجسام را یا نموی باشد یا نه اگر نمو ندارد معدنیات باشد
و اگر باشد یا قوت حس و حرکت دارد یا نه اگر ندارد نباتات باشد و اگر
دارد حیوان بود و جانوران را یا قوت نطق و درک اشیا باشد یا نه اگر نباشد حیوان
مجرد بود و اگر باشد انسان بود و اول مراتب معادن است که حدی با خاک و اب و
حدی با نبات دارد و اول ان گچ و نمکست و اخرش بسد و مرجان که نمو دارند و برگ و بار نه
مرتبه دویم نباتاتست که حدی با معادن و حدی با حیوان دارد و اولش خضرا الدمن است
که نمو دارد و برگ و بار نه و هر سال از نو روییدگی دارد و باندک زمانی ناچیز شود و اخرش
نخل است که تا لقاح نکنند بار ندهد و چون سرش ببرند بمیرد و مرتبه سیم حیوانیست حدی با
نبات دارد و حدی با انسان و اولش کرمیست که انرا حلزون خوانند در زیر سنگهای

نمناک بود

نمناک بود و از ادراک حواس ظاهر و باطن در ان سنگ چسبیده بود و اخرش بوزینه
است که بر هیات ادمی است و اسب و فیل که فهیم اند و گفته اند که اخر نوع نسناس است
که شکل و هیات ادمی دارد و نطق و عقل ندارد و مرتبه انسانی اعلای ان مراتب است
و حد کمال دارد و شرحش در مقاله دوم خواهد امد اما قول اهل شرع مخالف این قول
است و گویند اگرچه این معنی در صورت تکوین معدنیات و نباتات مسلم شاید داشت
در تکوین حیوان و انسان مسلم نیست زیرا که بدین دلیل لا یزال بایستی که بی واسطه
نر و ماده حیوان و انسان پیدا میشدی و نمیشود و این دلیل واضح و برهان لایحست
بر انکه مجموع کاینات و تمامت موجودات را بدید ارنده و افریننده ایست
که او را هیچ شریک و معاون متصور نیست و بهیچ سبب و الات محتاج نه و هر چیز
که خواهد از عدم بوجود اورد و چنانکه خواهد کند و چنان باید که او کند چنانکه گفته
اند **بیت** هر چیز که هست انچنان میباید • وان چیز که او چنان نمیباید نیست
تعالی الخالق عما یقول الظالمون علوا کبیرا • اکنون موالید ثلثه به مرتبه یاد کنیم
مرتبه اول در معدنیات و ان سه جنس است فلزات و احجار و ادهان و ان از جسمی متولد شود
که نمو ندارد و بخاری و دخانی باشد و در زمین محتبس کردد و بران زمان بسیار
گذرد و جسمی کردد و ان جسم یا قوی ترکیب باشد یا ضعیف ترکیب و ضعیف از و
کاری نیاید امتداد زمان باید که تا قوی ترکیب شود یا متطرق باشد یا نه اگر متطرق
باشد فلزات باشد و اگر نه یا نرم بود یا سخت اگر سخت بود احجار باشد و اگر نرم
بود ادهان باشد **جنس اول در ذکر فلزات** و ان هفت جوهر است **زر و نقره و مس
و قلعی و اهن و خارصینی** و سه جنس دیگر روی و برنج و هفت جوش اگرچه گدازنده اند اما
مصنوع اند نه کانی و بعضی زیبق را از فلزات شمارند و ان درست نیست زیرا که زیبق
اصل و مایه فلزاتست و انجا ب ادهان و فلزات سبعه از کبریت و زیبق حاصل
میشود و بکثرت صحبت و مداومت قوت عناصر اربعه اگر زمین ریگ ناک و کوهستان
بود و جرم کبریت و زیبق هر دو صافی و مساوی باشد و کبریت احمر بود و با هم اختلاط
تمام کنند چنانکه گرمی کبریت در زیبق و تری زیبق در کبریت موثر شود و حرارت
معدن هر دو را نضج مساوی دهد و سردی و خشکی بدان راه نیابد بطول زمان انرا

۲ مقال

و با خاک یکی مخلوط شود

ذر طلای جایر گرداند واین صفات چون حاصل بود واما کبریت سفید بود نقره گردد
واگر این صفات حاصل بود اما پیش انکه منعقد گردد نقره شود سرمای بدان رسد
خارصینی شود واگر زمین کانی صافی وگره بود و زیبق صافی باشد و کبریت مکدر بود
ودرو قوت محرقه باشد اورا بسوزاند مس شود واگر این صفات حاصل شد اما در
کبریت قوت سوزندگی نباشد قلعی گردد واگر این کبریت و زیبق هردو دوی باشند
وقوی ترکیب اهن شود واگر دوی باشد وضعیف ترکیب اسرب شود وگفتیم
که دوی وبرنج وهفت جوش مستعمل است وترکیب روی سرخ از مس واسربست
وترکیب روی سفید از مس وقلعی واسربست وعجب انکه درین هرسه جوهر نرمی
غالبست وبامیزش جوهر خشک بیرون می اید وترکیب سه یعنی برنج از مس وقلعی
است وبهترینش برنج دمشقی بود وان بزرنگ مانندست وبرمحک چهار دانک عیار
دارد وامتحانش جز بتوتیا نتوان کرد که بمجاورت توتیا سیاه شود واز هر فلزات بعد
از زر ونقره هیچ بهتر از برنج نیست وترکیب هفت جوش از زر ونقره وخارصینی
ومس وقلعی واسرب واهن است وازاین سبب هفت جوش خوانند که از هفت
فلز میسازند اما چون در ایران خارصینی معلوم است انرا از شش فلز دیگر سازند
بعضی انرا طالیقون خوانند وبعضی گویند طالیقون مس معلولست ودر تفاوت
وزن فلزات مستوی الحجم چنانکه گفته اند نظم نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه • زر لکن زیبق انگه اسرب دهن از زحل • فضه
نه اهن یکی مس وشبه سر صفر بهاه • اکنون از طبایع وخواص هر یک یاد کنیم الذهب
زر طلا را ترکان التون خوانند وان پاینده ترین جوهریست از فلزات دیگر کاناست
وباتش سوخته نگردد وبخاک دیریده نشود وبزرگ ترین نعمتی است که حق تعالی
ببندگان خود ارزانی داشته وسبب قضای حوایج جهانیان گردانیده ودر انبار
ان ونقره که این نیز سبب قضای مردم است منع فرموده قوله تعالی والذین یکنزون الذهب — حوایج
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم • وقال النبی صلی الله علیه
ای مال اذنب فلیس مکثر وشعرای عجم درین باب گفته اند شعر از عزیزی که سیم
وزر باشد • جایش اندر دل حجر باشد • پی زخم کلنگ واتش تیز • که ازان دیو برحذر

باشد • اورش ز سنگ خاره برون • تا از وخلق بهره ور باشد • در کف روسپی زنی
افتد که از ان سنگ سخت تر باشد • ودر مدح زر شعرا سخن بسیار است چنانکه گفته
اند شعر در گنج جهان گره کشا یا کر زر است • واندر ره عشق رهنما یا کر زر است • کر
مذهب اعتقاد فاسد نشدی • من فاش بگفتمی خدا یا کر زر است • ومنها قول الاخر
ای زر توئی که جامع لذاتی • مطلوب خلایق بهمه اوقاتی • بیشک توخدائی ولکن چه خدا
ستار عیوب وقاضی حاجاتی • بدانکه طبع زر گرم وسرد است بدرجه دوم وخاصیتش
تفریح دل وروشنی چشم وقوت مزاج دهد ودفع خفقان ورطوبات صرع وحزن کند
وبدهن گرفته بوی دهن خوش کند وزر اتش نادیده که خالص از کان بیرون اورند این
خواص بیشتر دارد الفضة سیم را گویند بعضی فارسیان نقره وترکان کمش خوانند
نزدیکترین جوهریست او نیز چون زر قاضی الحاجاتست ومنفعت او عام تر اما
زود زوال پذیرد وبادویه حاره سوخته کرده واز کشتن نهادن خاکستر شود
طبعش معتدلست ببردی وخشکی مایل خاصیتش قطع رطوبات کند واب بسته
کشاید وخفقان وبواسیر ببرد وتقویت دل دهد خبث الفضه قروح خارش جرب
را مفید بود الخارصینی معروف است لونش سیاهی که باسرخی زند طبعش گرم
خاصیتش لقوه را مفید بود وهر موی که بمقاش ببکنند وروغن برانجا مالند دیگر
منبت نشود النحاس مس را ترکان باخر ومغولان جس خوانند وبانواع است یکی سرخ
صافی دوم سرخی که ابزردی زند دیگر سرخ که با سیاهی زند طبعش گرم وخشک باشد
بدرجه دوم خاصیتش امراض چشم ودفع رفتن اشک وامدن خون از جرح ودفع
افزونی گوشت را مفید است مضرتش باکول ترشی وحلوات در انجا نخچین وخوردن
سبب وقوع امراض داء الفیل وسرطان وطحال وکبد وفساد مزاج باشد الرصاص
قلعی را فارسیان ارزیز خوانند وترکان قورقشون گویند چند صنف است بهترینش
سفید وزرد فام صافی دیرگداز بود طبعش سرد وتر بود بدرجه اول خاصیتش اماس
معده وخایه وپستان ومرض سرطان را سحوقش دفع کند وباخود داشتن از احتلام
متواتر امان دهد واز افت ایمن گرداند وطوقی از ان درتنه درخت کنند ثمره بسیار
دهد واز افت ایمن گرداند زنخ را جلا دهد وروشن گرداند وان سفیدابست که زنان

بکار دارند **الحدید** اهن را ترکان دمور خوانند کم قیمت و بسیار فایدست و هیچ
صنعت بی الت حدید نتوان کرد و چنانکه در قضای حوایج مدار جهان بزر و نقره است
حراست ملک و خرابی ملک در اهن است و حق تعالی فرموده وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ
شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ طبعش خشک است بدرجه چهارم خاصیتش ابی که اهن
بران سرد کنند سپرز بزرگ شده را و رطوبات رانیک بود و خبث الحدید سحق کرده
و بسرکه جوشانیده در گوش چکانند ریم کهنه بیرون اورد و بخار اهن تابض است
و رمادش خون حیض باز دارد **الاسرب** سرب را طبعش سرد و تراست بدرجه اول
خاصیتش نقره بدان پالوده والماس بدان شکسته کردد و ورق طلا جهت تسبیح
و نخ جز بسران قطع نتوان کرد و در امراض خنازیر و غدد و قروح مفیدست چون
روغن گل و گشنیز و رها وین ان بسایند و اب تازه ان بواسیر و اماس خایه را دفع کند
الطالیقون مفت جوش سرد و خشک است خاصیتش دانه از و نکریدن
انلقوه امان دهد و هر موی که بمقاش از ان برکنند دیکر منبت نشود و ان در خواص
بجای خار صینی است **الصفر** روی بود و گونه است سفید و سرخ است طبعش

جنس دوم در ذکر احجار وان از لطافت انجره متولد است که از امطار در جوف
زمین حاصل شده باشد محتبس گشته و سبب ان بدو نوع گفته اند **نوع اول**
انکه در مغاکی یا در کهفی محتبس شود و از اجزای ارضی هیچ با ان مختلط نباشد و
حرارت معدن و طول زمان در ان تاثیر کند از ثقل و صفایی بدید اید و غلیظ
میگردد تا بسته شود و بحسب طبایع معادن طباع ان مختلف باشد و بحسب
تاثیرات کواکب لونش مختلف بود و سیاه از زحل بود و سبز از مشتری و سرخ
از مریخ و زرد از افتاب و کبود از زهره و دو رنگ از عطارد و سفید از قمر **دوم**
انکه چون ان اب از زمین محتبس گردد و قوت اب و زمین مساوی باشد و حرارت
افتاب در ان موثر شود و طول زمان یابد منجمد گردد و حجری شود و تفاوت الوان
و طباع و خواص ان بحسب تفاوت معدن باشد و چندانکه اثر گرمی معدن در و
بیشتر بود حجر او صلب تر باشد اگر در زمین نرم و مجوف سهل الاخراج باشد جواهر
نفیسه متنوعه گردد و اختلاف ان بحسب اختلاف معدن بود و شرح هر یک علیحده

خواهد

خواهد امد و اگر در زمین سبخه یعنی شوره باشد انواع املاح و بوارق و شبوب
باشد و اگر در زمین عفص یعنی از خشکی طعم مازو دهد انواع زاجات دهد و اگر
در زمین ترابی باشد سنگ خارایی خار شود و در بعضی مواضع از قوت اب نیز
سنگ حاصل شود از جواهر انچه که باتش نسوزد و نگدازد و نشکند و باب حل
نشود انواع یواقیت است و انچه از اتش مضرت یابد اما باب خلل نپذیرد لعل و الماس
و زمرد و عقیق بود و انچه هم از اتش و هم از اب مضرت یابد فیروزه بود و انچه
در اب حل شود املاح و نوشادر و انچه مانند نبات است رویندگی کند بسد
و مرجان و انچه بوسیلت حیوان پیدا شود لؤلؤ و احجار حیوانات که وضعش
متعاقب خواهد امد و انچه در هوا بسته شود احجار صواعق و انچه بصنعت بسته
شود احجار عملی که خواهد امد و انچه باهم الفت دارند زر والماس و انچه باهم الفت
عظیم دارند چنانکه از هم شکیبا نباشد اهن و مقناطیس و انچه باهم مخالفت دارند
سنباذج و دیگر احجار و اسرب والماس و انچه قوت تنظیف دارد نوشادر که هر جوهری
بدان اندرنج مصفی گردد و ذکر احجار بسه پایه یاد کنیم اعلی و اوسط و ادنی **الاعلی**
جوهری که بخواص و قیمت مرتبه اعلی دارد بر دو صنف است **صنف اول** انچه
بوسیلت حیوان حاصل گردد **لؤلؤ** مروارید را ترکان اینجو خوانند و در بحری حاصل شود
که ابهای زلال و شیرین در و بسیار رود و چندانکه اب نیکوتر و بیشتر رود مروارید
نیکوتر شود بوقت بهار که دریا از اشوب ارام گیرد صدف که یونانی ازاراسطوروس
خوانند بر سر اب اید و باد عطوش که از عجم درخت ابستن کن خوانند رشاشات که از
بحر محیط که یونانیان ازابحرا وقیانوس خوانند بر دارد و ان جرم لزج باشد بغلظ زیبق
مانند قطرات باران بحلق صدف فرو ریزد و در درون صدف از ان همچنانکه رحم نطفه
را پرورش دهد تا لؤلؤ گرداند هر بامداد و شبانگاه صدف بر سر اب اید تا هوای شمال
لؤلؤ را تربیت دهد چندانکه ان اب لزج منعقد گردد و بعد از ان دیگر بیرون نیاید
و در زمین چسپد تا لؤلؤ پخته شود و چندانکه در حلق صدف از ان رشاشات
بیشتر بزرگتر و بعد که کمتر فرو رفته باشد مروارید نیکوتر بود و صفا و تکویر لؤلؤ بدان
صدف متعلق است اگر درونش تمام صافی بود لؤلؤ ابدار و غلطان بود و اگر

بحینی ملوث بود بدرنک وناهموار بود و مروارید چون بوزن دانکی رسد از احبه
کویند وچون بدو دانک رسد از او عیون خوانند وچون بنیم مثقال رسد از انجم
خوانند وچون بیکمثقال رسد از ادر کویند وانچه بازردی زند تبنی خوانند وانچه
با سرخی زند وردی کویند واغلب مرواریدهای بزرک تبنی و وردی باشد صافی
وحلو وغلطان نادر افتد واکر زمان بکذرد وصدف را صید نکنند لؤلؤ شکافته کردد
وصدف دیکر شود وطبیعت مروارید کرم است بدرجه اول وخشک بدوم خاصیتش
دفع خفقان وخوف وفزع وسودا کند وخون دل صافی کرداند وخون که از کلو بر
اید باز کرداند دارد واعصاب چشم را قوت دهد ونور بصر بیفزاید وبرص زایل کرداند
وامساک خون کند وریش اندام الو یافته باقرار اورد ودندان پاک کند **مادمهره** را عرب
حجر الحیه خوانند ودر بعضی زمانها بود شکلش مانند فندق بود بدرازی مایل ولونش
رمادی باشد وبران خطوط بود خاصیتش بر سر زخم مار کزیده نهند در وچسبد و
زهر از وبیرون اورد وچون در شیر افکنند زهر را با شیر دهد ودر انحال که شیر را
جذب کرده باشد لونش متغیر شود وچون ان زهر با شیر افکنند رنکش با قرار
اول اید وچون دران زخم زهر نماند دیکر در وینچسبد ودفع سنک مثانه را مفید
است واثر مارمهره در مار کزیده بیشتر از عقرب کزیده باشد واکرچه این دو حجر وانچه
بوسیلت حیوان حاصل میشود معدنی نیست اما چون در کتب استادان ماتقدم
ذکر اینها درین باب نوشته اند متابعت سلف کرده تحریر یافت ومار مهره حجر عزیز الوجود
است **صنف دوم احجاری که کانی مجردات** ازان سر جنس را بترتیب حروف تهجی یاد کنیم

الماس در تنسخ نامه ایلخانی کوید که بر چند نوع است یکی سفید وشفاف مانند
ابکینه که از فرعونی خوانند ودیکر انکه اندکی بزردی زند از اتبنی کویند سیم انکه
باکبودی زند از اسمانی خوانند چهارم انکه با سبزی زند از زمردی خوانند وکفته
که سرخ فام وسیاه نیز میباشد ودر عجایب المخلوقات میکوید که دره‌ای کوه سراندیب
بر روی زمین افتاده میباشد پاره های بزرک وکوچک اما در انجا از کثرت افاعی نمیتوان
رفت مردم کوشت پاره‌ها بحیله دران دره‌ها افکنند تا الماس دران چسبد بر دارند و
بدین سبب چندین تعدی ونعدی وباقلایی بیرون میاید وپاره‌های بزرک بیرون نمیتوان

و دیکر جواهر

اورد وکروهی کفته اند که این تقریب دور از عقل است که ان نیز چون دیکر احجار در اجواف
زمین متولد میشود وشکل الماس مثلث میباشد وهرچند بشکنند انقطاع ان
هم مثلث بود واز اجزء در میان سرب نتوان شکست وان سنک در صلابت
درجه بلند دارد چنانکه اهن را بر سر مثقب نهند تا دیکر احجار بدان سوراخ کنند طبع
الماس سرد وخشک بدرجه اول خواصش فنا دمعده را مفید بود وبا مصطکی یار
کرده بر احلیل نهند سنک مثانه خورد کرده بیرون اورد وبا خود داشتن از صاعقه
ایمنی دهد مضرتش اکر بر دندان زنند دندان بشکند وکار زهر کند والماس را قیمت
بدرجه اعلاست ویاقوت در قیمت نزدیکست ٤ **بیجادق** سنک سرخیست بیجادق
لونش بیاقوت نزدیک بود وانرا از یاقوت جز بدفع تشنکی نتوان شناخت که ان
خاصیت جز یاقوت را نیست ودر بجاده شرقی میباشد خاصیتش دانکی با طسوجی
ازان با خود داشتن دفع احتلام زده کند وانچه نیکش بود بقیمت با لعل مساوی باشد
دهنج از معدن مس متولد شود ابخره زمین وکبریت وزیبق چون از معدن متصاعد
شود قوت برودت هوا ازا منعقد کرداند ودهنج شود ولونش سبز است مانند پر
طاوس بچند لون دیکر بوده بهتر یخش فرنکیست خاصیتش صداع وکژدم کزیده وزنبور
کزیده را مفید است ودرد چشم وقروح ساکن کند تراشیده اش بر برص مالند برنک
اول اید حاملش را قوة باه بیفزاید وبا سرکه سحق کرده بر اکتحال اوجاع بصر را مفید است
ودکهادر بد بخواست روشناند ونور بصر بیفزاید بقیمت فروتر از فیروزه است **زمرد**
زبرجد نیز خوانند ومعدن ذر میباشد وبهتر یخش سبز شفاف صافی خواصش مقدار
سه جو سحق کرده بخورند دفع زهر قاتل کند وخون رفتن باز دارد ونظر در وادی را نور
چشم بیفزاید وافعی را کور کند وبا خود داشتن دفع صرع کند وشیاطین را بکریزاند
وقوت دل دهد ودر مفرحهای سرد مفید بود وچون زن عسیر الولاده بر ران
بندد زود فارغ شود ودر قیمت فروتر از لعلاست **عقیق** بر چند نوع است
سرخ ان که صفای لون بیشتر دارد به بود وان در ملک یمن بیشتر است خواصش
زنک دندان پاک کند وخون از حوالی دندان باز دارد وبوی زشت از دهن ببرد ونور
چشم بیفزاید ومزیل خفقان بود واز حضرت رسول صلی الله علیه واله مرویست

٤ زمرد واو را زبرجد نیز خوانند در معدن ذر میباشد وبهترین او سبز سیر شفاف باحقه ابدا وصافی خاصیتش مقدار سه جو سحق
کرده بخورند دفع زهر قاتل کند وخون رفتن باز دارد ونظر در وی کردن آدمی را نور بصر بیفزاید وافعی را کور کند وبا خود داشتن
دفع صرع کند وشیاطین را بکریزاند وقوت دل دهد ودر مفرحهای سرد مفید بود وچون زن عسیر الولاده بر ران بندد
زود خلاص یابد ودر قیمت فروتر از لعل است

که من تختم بعقیق لم یزل فی برکة وسرور وهم از آنحضرت نقل است که تختموا بالعقیق
فانه ینفی الفقر واز عیسی پیغمبر علیه السلام منقول است که انگشتری نقره و نگین عقیق
برو نوشته لا اله الا الله الملک الحق المبین و با خود دارد درویشی نیابد و من امتحان
کردم چنین بود عقیق بقیمت ازین احجار فروتر است **فیروزه** بهترینش نیشابوری
پیکانیست و فیروزه را روغن و چربیها مضر است خاصیتش در و نگریستن نور چشم
افزاید و در اکتحال مفید است اما شکوه پادشاهان کم کند بدین سبب زنان بیشتر
میدارند و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست ما افتقرت ید تختمت بفیروزج
و فیروزه بقیمت فروتر از زمرد است **لعل** در زمان ما تقدم ظاهر نبوده است بدین
سبب ذکرش در کتب متقدمین نیامده قریب بعهد اسلام در جبال معادن از زلزله
سخت پیدا شد و آن کوهها شکافته شده و معدن لعل ظاهر گشته و لعل بانواع است
سرخ و زرد و بیشتر سبز و بنفش نیز میباشد و بهترینش سرخ بدخشانی است خواصش
بیاقوت نزدیک است و قیمتش مابین زمرد و یاقوت است **یاقوت** بلغاری عذب کرد در معدنی
سخت بماند و حرارت آفتاب از آن نضج دهد غلیظ شود و صفا و ثقلی در وی پیدا گردد پس صلب
شود و لونش سفید بود پس سبز شفاف پر شعاع گردد از آن نیز بر پر طاوس تشبیه کنند
و اعیش خوانند پس بمرور زمان ازرق شود پس زرد شمسی پس نارنجی پس ارغوانی سرخ
صافی گفته اند در هزار سال اندکی برنگی شود چنانکه در هفت هزار سال درجه کمال یابد
حاملش از طاعون ایمن بود و در چشم مردم پر شکوه باشد و تشنگی کم کند و برا آنچه بود
باز دارد و در مفرحها تفریح دل دهد و در اکتحال نور بصر افزاید و صحت چشم دهد و در رنگها
قوت دل دهد و در وزن جواهر مستوی الحجم است خواجه نصیر الدین طوسی در تنسیخ نامه
از نقل شیخ ابوریحان آورده است که یک مثقال یاقوت سبز که ازرق آسمانگون نماید
بپنج دانگ و طسوج یاقوت سرخ نیکو پنج دانگ و طسوجی زمرد و چهار دانگ
و سه جو لاجورد و چهار دانگ کم جوی عقیق و بسد و چهار دانگ کم دو جو جزع و بلور
حجم داشته باشد و در قیمت یاقوت درجه اعلا داشته و دارد و از احجاری بهتر نیست
یشب بانواع است بهترینش سبزی که با سپاهی زند خاصیتش امراض معده را مفید است
و تشنگی بنشاند و دفع صاعقه کند و بر دشمن فیروزی دهد و یشب در قیمت با عقیق

و سه

برابری دارد

برابری دارد **الا وسط جواهری که بقیمت مرتبه وسط دارد** هم کائنست ازان مذکورند را اینجا یاد
کنیم **بسد و مرجان** روینده است اما برگ و ثمر ندارد و بسد بیخست و مرجان
شاخ و مرجان سرخ بود و بسد زرد و سرخ و سفید و سیاه میباشد و در مجمع
البحرین بیشتر میباشد و در خواص هر دو مساوی اند احتباس لطافت و امساک خون
کند و روشنی چشم بیفزاید و بول بسته بگشاید و رطوبات را مدد دهد و مصروع را
مفید بود و سپرز بزرگ شده و ریش امعا را صحت دهد مکلس آن عقد نسق کشد
بلور مانند آبگینه است اما آبگینه را شفافی از صنعتست و او را از معدن بهترینش
صدفی صعدی هندی بود و بیشتر از بلاد شمال و ملک فرنگ خیزد خاصیتش چون
با آفتاب گرم شود پنبه را بسوزاند و درد دندان را مفید است **جزع** بهترینش یمانی
است و وزنش به عقیق نزدیک است سفید و سیاه و سرخ و آمیخته بالوان
میباشد و بر و بعضی خطها کشیده بود و بسیار در آن نگریدن مردم را غم آورد
و خوابها پریشان نماید و بچگان را گریه آرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
صفتش فرموده است العقیق لنا و الجزع لاعدائنا **حجر اسفنجی** جسمی متخلخل بحریست
یعنی گویند که حیوانیست سنگ مثانه را زایل کند و آن سنگی عزیز الوجود است
حجر السم مانند سنگ جزع است اما نه جزع است در هر مجلسی که آن سنگ
بود اگر زهر حاضر کنند آن سنگ در حرکت آید تا حاملش واقف شود گویند سلیمان
بن عبد الملک مروانی روزی گفت مملکت من بعد از نبوت بچه چیز کمتر از سلیمان
بن داود است گفتند اگر چه فسحت ملک تو بیشتر از ملک اوست اما او را چون
آصف بن برخیا وزیری بود و ترا نیست سلیمان وزیری که فضایل آراسته باشد
میطلبید جعفر بلخی از نسل نوذر دستور اردشیر بابکان که تا ظهور دولت
تولیت آتشخانه بزرگ بدیشان تعلق داشته بوده و او بانواع فضایل متحلی و آراسته
شد او را با عزاز هر چه تمامتر از بلخ بدمشق بردند چون بخدمت سلیمان رسید
زهر در زیر نگین انگشتری داشت و سلیمان از حجر السم بر بازو بود در حرکت آمد از او
پرسید که چرا زهر همراه داری گفت تا اگر در کمر حرمت اثری بینم از آن بر مکم و بیحرمت
نشوم سلیمان او را برمک نام نهاد و آل برمک از نسل اویند و زر جعفری بدو

منسوب است حجر الماء اب بهره اگر زن حامله را چشم بران افتد استفراغ ایدش
و بچهاش زیان دود و اگر در دیگ جوشان افکند از جوشش باز ایستد حجر یرقان
سنگی خورد است از اوداشیان پرستو یابند بهوس تحصیل ان بچه پرستو را زرد
کرده اند تا پرستو بتصور انکه بچه را یرقان طاری شده بجهت دفع یرقان او ان سنگ
را بیاورد و در اشیان خود پیش ان بچه نهد مردم از ان بردارند و نظر درو کنند دفع
یرقان کند فاد زهر عربی معرب پادزهر خوانند بر چند نوع باشد زرد و اغبر و انکه بسبزی
سبزی زند و انکه بسفیدی زند و بهترینش زرد و اغبر است بوزن قیراطی از ان
مسحوق با مرود خوردن بعرقان زهر خلاص دهد و اگر عقارب و دیگر هوام گزیده
باشد چون این سنگ بران جراحت مالند خلاص شود کهربا بقولی صمغ درخت
جوز رومی است و مانند بصمغ سندروس و فارق میان ان کاه است و بقولی حجری
کانی بود و بعضی ازا بیجاده خوانند حاملش از ورم و خفقان و امدن خون و یرقان
ایمن باشد و بادها از معده و امعا باز دارد الادنی جواهر که بقیمت و خاصیت تر
ادنی دانند بر چهار گونه اند حیوانی و کانی و عملی اما الحیوانیه ازان ده جنس را یاد کنیم که معلوم
شده و هر یک در نوعی حیوان بنادر افتد و در همه حیوانات نباشد حجر البقر
البقر تتها و نکاو زن خوانند در زهره گاو میباشد بصمغ درخت ماند است اگر
چه در میان زهره است طعمش تلخ نباشد از ابا شهد انج و دندان اطفال صرع
دهند شفا یابد حجر الحمار در حوصله خر میباشد حاملش از احتلام ایمن بود و
اسهال باز دارد حجر الحمار مهره خر سفید و زرد و درشت میباشد و در پیش کردن
بعضی از خران باشد دفع زهرها کند و مسحوق قیمه دافع تب بود حجر الخطاف
در اشیان پرستو میباشد سفید و سرخ نیز بود سفیدش دفع صرع و سرخش
دفع ترسیدن در خواب کند حجر الدیک از احجر دجاج نیز خوانند و در قانصه
مرغ خانگی و خروس میباشد لونش اسمان گون باشد حاملش را دفع صرع و در
خواب ترسیدن کند و قوه باه و روشنی چشم دهد و دفع جنون را نیک است
حجر یتولد فی الانسان در مثانه ادمی بود و از مرضی حاصل شود مسحوق کرده با
سرکه اکتحال کنند سفیدی چشم را ببرد و اگر بخورد سنگ گرده خورد کرده بیرون

ادر

ادرد صدف جانوریست که مروارید از و حاصل شود بعضی جزوش گوشت است
و بعضی حجری همرنگ لولو ان حجر اوجاع مفاصل و نقرس و رعاف و گشتهای چشم
را مفیداست و مژه ریزیده را منبت گرداند و اگر پاره ازو در گلوی کودکی در اویزند دندان
بی الم برآید گوش کلوی جانور بحریست جهت مهره زدن و چیزها بکار اید و اما
الکانیه احجار کانی بیشمار است از مشهوراتش که در کتب مطالعه رفته صد و
سی و پنج حجر بر سبیل حروف نوشته میشود ازمیون سنگی سفید است مخطط
بازرق و در شکل مخمس باشد و چندانکه بشکنند پاره های او مخمس افتد بوم
پشت تر میباشد حامل ازمیون در نظر مردم مهیب نماید کحلش رمد را زایل
کند افرنجش در معدن زرنیخ بود مثقالی ازان بر پنجاه مثقال مس نهند سفید و
نرم شود و افرنجش را سحق کرده چون بر ورم پاشند درد بنشاند اقلیمیا ذهبی
و فضی میباشد ذهبی در معدن زر بود چون جوهر زر در بوته بگدازند و جواهر
دیگر که هم در ان معدن بوده باشد از زر جدا شود و جمع کرده از ا اقلیمیا
گویند لونش مانند ابگینه بود خشک است بدرجه سیم و بحرارت و برودت
معتدل رمد را مفیداست و بیاض العین را ببرد و نزول ابرا مانع شود و ریشها
را باصلاح ارد و اقلیمیای فضی نیز همبرین موجبست از معدن نقره حاصل شود
و همین طبع دارد و ریشها و جرب را مفیداست باهت سنگی سفید است
مانند مرقشیشاء فضی در عجایب المخلوقات گوید که چون نظر ادمی بران سنگ
افتد چندان بخندد که بمیرد و در مدینه نحاس دیوان بفرمان سلیمان علیه السلم
ازان سنگ ستونی ساخته اند تا بدین سبب بنی ادم بدانجا نتوانند عبور
کرد و مرغی سیاه است که از او فیر خوانند بمقدار گنجشکی چون بر این سنگ
نشیند این خاصیت مدتی ازان سنگ برود فسبحان من خلق الاشیاء بحکمته
و بعضی گفته اند که سنگ باهت جز در مدینة النحاس نیست و بادیة ان مدینه
بدان سبب دروازه بلند برآورده اند و در حوالی کوهی کشیده تا ان سنگ از
نظر مردم محجوب باشد و مضرتی نرساند و جنیان از ان سنگ لذتی عظیم است
والعلم عند الله بورق بوره مانند نمک بر چند نوع است بوره ارمنی بوره زرگر

بوره خبازان بوره زراوندی که بسرخی زند بوره کرمانی بوره مغربی والوان
بسیاراست وطبع همه کرم وخشک است بدرجه دوم جرب وبرص ودمل
واستسقا وبیاض العین زایل کند وازان بیرون بکار برند بهتر بود ازاندرون
تدمر سنکی سفیداست مانند رخام بر ساحل بحر اندلس میباشد وجای دیکر
نیست وزهر قاتل است که بوییدنش در حال ادمی را هلاک کند تنکار از جنس
نمک است وطعم بورق دارد وبر سواحل دریا باشد ومانند سبیکه زر
باشد ودندان از لغابت مفیداست ودر حال وجع بنشاند توتیا در عجایب
المخلوقات کوید از معدن نقره حاصل شود وبر شکل اقلیمیا وبالوان بود ودر بحر سواحل
نیز میباشد ودر تنسیخ نامه ایلخانی کوید که از معدن سرب است خیزد و
از بخار سرب متولد شود ودر دیکر کتب امده که ان علیحده معدنی است
طبعش سرد وخشک است بدرجه سیم بوی زشت از اندام ادمی زایل کند
وشخص مرطوب را مفید بود ومرض سرطان زایل کند جالب النوم سنکی سرخ
صاف است چنانکه در شب حوالی خود را روشنی دهد حاملش خواب بسیار
کند واکر در زیر بالین خفته نهند تا برندارند بیدار نشود جانی سنک
سرخ است از بلاد هند اورند واو را در نفط سیاه افکنند تا سرخی تمام از و
برود وازاد رس مانند همرنگ زر شود وان سنک فالج را مفید است جص
خاک رنگ امیز است که بقوت افتاب کچ شود ودر عمارات بکار برند طبعش
سرد وخشک است بدرجه سیم برکه اغشته بر فرق نهند رعاف باز دارد
حجر اسفر اکر الوان زرد بود حاملش صادق را از کاذب فرق کند واکر سرخ بود
کارهایش زود براید واکر اغبر بود یعنی برنک زمین کارساز مردم بود واکر
اسمان لون بود خوشدل بود واکر سبز بود نهالش زود براید وثمره نیکو دهد
واکر سیاه بود زهر بر وکار نکند حجر احمر اکر محکش سفید بود کار حاملش زود
براید واکر سیاه بود فصیح شود واکر زرد بود در چشم مردم شیرین کردد واکر اغبر
بود بر مراد فیروز شود واکر سبز بود سلاح بر وکار نکند حجر اقفر اکر محکش
سفید بود چون او را در کوی یا در پنبه پیچیده در حفره نهالی دفن کنند ان

نهال

نهال زود روید واکر سیاه بود حاملش بالدار شود واکر زرد بود قولش موافق
طبع مردم باشد واکر سرخ بود در نزد مردم کرامی بود واکر اغبر بود هر رنجوری را
که بدان تداوی کنند شفا یابد حجر ارمنی لاجوردی ورمانی میباشد چون بشویند
بعوض لاجورد در الوان بکار برند در زوال بود سودا را براند حجر اسمانی نجوی
اکر محکش سفید بود پیغمبر اید واکر سیاه بود کار حاملش ساخته شود واکر زرد
بود در جوی اب افکنند تا سرچشمه خشک شود واکر سرخ بود از حاملش خیر
نیاید واکر سبز بود رونده کی مزروعات دهد واین روایات از نقل عجایب
المخلوقات است حجر اسود اکر محکش سفید بود شر تیغ دفع زهر مار وکژدم کند
واکر زرد بود همه رنجها را مفید بود واکر سیاه بود مرادهاش زود براید واکر سبز
بود هوام او را نکزد حجر اصفر اکر محکش سفید بود شر تیغ دفع زهر مار و
کژدم کند واکر سفید بود هر ارزو که خواهد بیابد واکر سبز بود کارش زود بر
اید وجواب وسوال از مردم شیرین شود واکر سیاه بود بر نام هر کس که با خود
دارد ان کس از وی بکریزد حجر اغبر اکر محکش سفید بود با کحال در چشم
مردم شیرین شود واکر سیاه بود در چشم زنی که کشند البته ان زن از وی مجامعت
طلبد واکر زرد بود مردم بروشنا کویند واکر سرخ بود فراخ روزی شود واکر
سبز بود بر مردم کرامی بود حجر باه حاملش را از وی جماع شود ودر زیر زبان
داشتن دفع تشنکی کند واکر بشکند در میانش کردی باشد فعلش بقوت تر
بود وبمصر میباشد حجر بحر سنکی سیاه خشن است وباب فرو نرود وبر کنار
بحر میباشد از اجزای لطیف ارضی وبخاری متولد است حاملش از غرق النا
ایمن بود ونشانش ان است که در دیک جوشان افکنند از جوش باز ایستد
حجر بغض الخل سنکیست که دشمن سرکه است چندانکه او را در سرکه افکنند
بیرون افتد وبجهت عجایب مردم از ابتر دیند کان برند واین نقل از تنسیخ نامه
است حجر جبش غشاوه چشم پاک کند وریشها را بصحت اورد وهر جای حبش
میباشد حجر حصاه موج دریای مغرب از ان بساحل میافکند مانند چرخ
زنان است شربتی از ان بقدر ده حبه دفع سنگ مثانه کند بامر الله تعالی

حجر سج سنگی سیاه است واندکی با رمادی زند وبعضی بود که بر وی خطها باشد
چون مارگزیده برخود بندد شفا یابد و زهر از وی بیرون آورد از نقل تنسخ
نامهٔ ایلخانی حجر حبشی سنگی زرد رنگ است وچون با فتاب بساید سفیدی
دهد مانند شیر وطعمش نیز باشد و در اوجاع چشم مفید بود وگوشت افزونی
بر دارد از نقل تنسخ نامه حجر الدم از اجون بسایند برنگ خون نمای دهد و بعضی
گویند که عدسی بود برنگ سرخ یا ماشی و در اکتحال بکار دارند و ریشها وجراحتهای
کهنه را سود دارد و در تنسخ نامه گوید که داروی معروف است حجر حاشر
دفع بچه افکندن کند وچون سرکه بر وی پاشند دفع اورام حاره کند حجر زیت
سنگیست که چون آب بر وی ریزند از وی آتش مشتعل شود وچون دهن زیت بر وی
ریزند آتش فرو نشیند خاصیتش مار وکژدم ودیگر هوام از وی بگریزد حجر سامی
در کوه مغرب میباشد بهر سنگ که از و بران خطی کشند آن سنگ جدا شود
بی آنکه از وی او آید حجر شیاطین سنگ ابلیس است برنگ ودوزن مانند
یاقوت اما شفاف نیست چون بسایند هیچ رنگ زردی دهد وآنکه مکرر
کنند سرخ شود ومانند شنگرف جوهری از آن سنگ بر جهاز جزو نقره نهند چون
طلای سرخ شود حجر صرف سنگی سرخ است که بسیاهی زند درکرمان میباشد
سحق کرده بر سر مالند دفع خمار کند وبدین سبب از سنگ خمار نیز گویند مسحوق
آن مانند شنگرف است که کتابت را شاید حجر صنوبر با زعفران خلط کرده بر
یرقان مالند زایل شود حجر عاجی سنگ جراحت نیز خوانند رفتن خون باز دارد
حجر عسلی طعم خورت آن چون عسل شیرین است ولونش مانند شادنج
سفیدی چشم را ببرد وریشها را مفید است وخون آمدن را باز دارد حجر عقاب
مانند دانه خرمای هندیست در آشیان عقاب میباشد چون عقاب ماده را
خایه نهادن دشوار باشد جهت آسانی آن سنگ را بیاورد ودر آشیان نهد
از زن عسیر الولاده در او بندد در حال وضع حمل او بشود واگر در زیر زبان گیرد
در مباحثه بر خصم غالب آید واین سنگ در خواص حجر سهل الولاده است حجر
الفار سنگیست بر شکل موش هر جا بنهند موشان بر وی جمع شوند ومردم

بر ایشان غمز کنند وبکشند دفع صرع کند حجر تی بزمین مصر بود در عجایب المخلوقات
گوید چون بر دست گیرند قی آرد واگر فرو نهند بیم بود که چندان قی کنند که هلاک شود
۴ حجر مطر چند گونه است بزمین ترکستان میباشد چون از او در آب نهند ومقیم کرده آید
باد و باشد که برف بارد و بعضی گویند خاصیت او بران چشمه است که بان مخصوص است چون
از او بقاذورات ملوث کرده اند سرما و باد و نمکی بار دهد اگر استاد ماهر بود بر هر طرف که خواهد
باد و نمکی آرد بقدرت الله تعالی حجر الیهود مانند جوز کوچک است زیتونی مخطط که در وادی
میباشد بر سواحل دریاها بود در همه روزها متحرک است الا روز شنبه که آرام گیرد بدین
سبب از او یهودی گویند سنگ عفو کرده وعسر البول وسنگ گرده ومثانه وضعف
معده واسقاط شهوت را مفید است واگر چندی از آن در ظرف کنند بعد از چهل روز
عددش زیاده شود حجر حصاة الابلیس حاملش در چشم خلق موقر بود و دزد پیرامن
متاعش نگردد زاجات سبب تولدش بعضی گویند اجزای محرقه مائی وارضی با هم
اختلاط سخت کنند وقوت وحرارت آفتاب در آن موثر شود ومنبت ملحیت و
کبریتیت از آن پیدا شود واگر در معدنش قوت حدیدی غالب بود زاج سرخ وزرد
باشد واگر نحاسی بیشتر بود سبز باشد بعضی گویند زاج از زیبق مرده وکبریت متولد شود
ورنگش سرخ وزرد وسیاه بود وسفید وسبز قلقطار و قلقدیس است وزاج زرد معدن
میانش چون ضمغ پاک بود و پاکتر از آن باشد سرخ وسیاه زاج کفشگران ودیگر زان بود
وسفید راسوری خوانند در جبال الجیلان وطبرستان بیشتر بود مجموع زاجات جرب
ناصور وداء الفیل ودندان خوره را مفید بود واز دود دش موش ومگس بگریزد زجاج آبگینه
بانواع است واز سنگ آتش زنه حاصل شود وحجر مقلیا از سنگ آبگینه سازند ومینا
هم نوعی از آبگینه است جوهری کم رنج بسیار فایده است ودر حلب بهتر از همه جهان
سازند سابیده در طرفی کنند که در و شراب وآب بود هر دو را از هم جدا کنند اگر مسحوق
با شراب بخورند سنگ مثانه خورد کرده بیرون آرد زرنیخ زرد وسرخ واغبر میباشد با
اهک آمیزند حلق موی کند با روغن کل دفع بواسیر کند وبویش مگس را بگریزاند در الوان بکار
دارند واز سموم است زفتی سنگ سیاه رنگ است مانند زفت سحق کرده با روغن
کل آمیخته بر جذام مالند آب زرد از و منفجر شود وصحت دهد نغار کانی عملی را بندد

عرق والوان می سازند بهترینش مینای سبز است در حلب بنهر صیاغت
کنند وازآن ظرایف سازند واکثر

کوثت عملی است کانه از مجاورت مس پیدا شود گرم و خشک است بدرجه چهارم بهق و برص و بیاض العین و نواسیر و برداشتن گوشت مرده از جراحت را مفید است و پلک چشم را جلا دهد و سطبری کم گرداند در الوان بکار دارند **شنجرف** انرا شنجرف خوانند فارسیان سنگ خوانند کانی و عملی بود کانیش از کبریت و زیبق متولد شود گرم و خشک است بدرجه اعتدال جراحتها و ریشها را صحت دهد گوشت برویاند دندانرا از خوره باز دارد و دود الوان بکار برند از سموم است **شبنج** سنگ سخت سیاه است و براق و زود شکن در هند میباشد نظر در وی قوت بصر دهد و دفع نزول آب کند و نشانش آنکه تصور کند که منکوس دیدن چشم میبرد اگر سحق کرده اکتحال کنند زود تر اثر کند و اگر ببرد و او بر تصدع را ببرد **سنباذج** سنگی خشن است حکاکان سنگها صلب بدان سوراخ کنند سحق کرده بر ریشها کهن مانند صحت دهد بر دندان مالند پاک کند **شادنج** انرا حجر الدم و حجر الغاس نیز خوانند بعضی گویند حجر الدم جبلی است کانی و عملی میباشد نور چشم و سفیدی ان و زیادتی گوشت ریشها کم کردن و خون بینی باز بستن و نگاه داشتن و صحت چشم و عسر البول را مفید است **شب** بانواعست بهتر یمانیست و آن سفید بیت که بر بندی زنند و در آن حوضی باشد و در ولایت یمن کوهیست که آب از او فرو میچکد و بسته میگردد و شب سرد است بدرجه اول و خشک است بسیم رعاف و حیض باز دارد و معده را قوت دهد دندان جنبان سخت کند باد و دی سرکه بر ریشهای کهن مالند صحت دهد بغرغره درد دندان بنشاند و حمیات کهنه بود و با اینه قلعی دان قولنج اما دهد **طلق** بعضی انرا کوکب الارض خوانند بود و نوعست صافی البیاض غلیظ چشم دانان مرواریدسازند چنانچه بغلط نتوان شناخت دیگر سرخ رنگ نرم جسم و آن حجری شریف است حضرت امیر المؤمنین علی ع فرموده من حل الطلق استغنی عن الخلق انرا با مس و قلعی یار کنند نقره شود سرد است بدرجه اول و خشک است بسیم خوردنش قطعا جایز نیست اما از بیرون بکار داشتن باز گرفتن خون را مفید است **طین ارمنی** سرد است بدرجه اول و خشک است بسیم ریش امعا و رفتن خون از رحم و ریش دهن و سل را نیک است **لاجورد** مشهور است طبعش گرم بدرجه دویم و خشک است باول مالیخولیا را مفید است در الوان بهترین و بقیمت ترین رنگست مژه و ریزیده را انبوه کند دراسهال سوداوی نیکوترین ادویه باشد و بهترینش بدخشیست **حجر الفضه** سنگی سفید است نقره مانند ازان بقدر جو در با بوری نقره به نیم که مسافت نهند آن دم حا

لاقط الذهب سنگی زرد است بسیار زره اند تشناسنی چون زر سوهان برند و بر خاک بر آمیزند و آن سنگ در آن نهانی بمالند و ان براده‌ها را بجوید جذب کند تا در صحو جیب شره بجوید کند

بجوید کشد و از مغناطیسات ازان بقوت تر نیست مراد بیونانی سرطالیس گویند یعنی حجر الطیار زیرا چندانکه آفتاب فوق الارض بود طیران کند و چون تحت الارض بود فرو نشیند رنگش سیاه و سبز میباشد از لطایف بخار بحار در هوا منعقد میشود و در حد جنوبی باشد اگر بوقت بر داشتن آفتاب در حد جنوبی بود یعنی پاییز و زمستان طبعش گرم و تر بود و اگر در حد شمالی بود سرد و تر و حاملش را شیاطین متابعت نمایند و هر چه خواهد او را بیاموزند **مرقشیشا** بانواعست ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی تمامت اصناف را با کبریت خلط کرده سبود نا شنچون از دنبود اگر ببرد که اختر بهند از اخالص که اند شکلش و روشنی چشم بهق و برص را مفید است **مغناطیس** مشهور است طبعش سرد است بدرجه اول و خشک بسیوم چون بوی سیر و پیاز شنود قوت جاذبه‌اش باطل کردد و چون سرکه و با بخون تیس بشویند باز قرار اصل رود مجروح آهن و مسموم مسحوق مغناطیس با شیر بخورد و فعل زهر باطل کند و اگر مسحوقش بر جراحت پاشند همین عمل کند حاملش از وجع مفاصل و نقرس برهد عسر الولاده زود باز بخود و ذهن صافی کند و نسیان ببرد **ملح** نمک گرم است بدرجه دویم و خشک است بسیم از آبی متولد شود که با اجزای ارضی محترق یا بس مختلط باشد اگر اختلاطش قوی بود نمک تلخ بود و اگر باعتدال خوش طعم بود و قال النبی ص یا علی ابتدء بالملح واختم به فان فیه من سبعین داء نمک بانواعست بهترینش سنجربود چون بلور و انرا نمک ترکی خوانند تا نمک بسیار است در حقش گفته اند هو اربع ارابعة و مخلص ثلثه و صد بر اثنین و قایم بوحده تمامت احجار و فلزات بنمک صفا یابد و همه اغذیه بدان لذت گیرد و هر جا نمک نبود معیوب باشد حسن انسان نیز هر چه ملیح تر شاهد تر بود چنانکه از حضرت رسول ص پرسیدند که تو نیکوتری یا یوسف فرمود که انا املح خاصیتش گوشت فزونی قروح ببرد بار و غن ما زایل کند گرم کرده بضماد بادها بشکند جرب و قوبا و عرق النسا و استسقا را مفید بود **بوره** اهاک گرم و خشک است بدرجه چهارم در عمارات بکار برند حلق موی کند مایه صابون شود و بغمی سینه را بکرید اند **نوشادر** معروفست کانی و عملی باشند کانی را تولد مثل نمکست الا قوت ناری در وی بیشتر است از قوی ارضی و مایی باشد و با لوانست سفیدش گرم و خشک است بدرجه سیم خناق و بلغم و قولنج را مفید است چون حل کرده ابش در خانه پاشند هوام از انجا بگریزند اما الهوائیة لطایف هوا در هکاکی معین

بجز جبری مخصوص مینشیند و بسته میشود کزانکبین بفرمان قادر بیچون در هنگامی معین هوا بر برك
درخت کز می نشیند لزج و شیرین میگردد و کزانکبین خوانند در ولایت کردستان بیشتر میباشد
وچون بر درخت بلوط بنشیند از ان دوشاب کیرند در ولایت همدان بر درخت مینشیند بید
خاصیت ان بقوت تو است خارانکبین از خار اشتر حاصل میشود در ولایت خواف بسیار است
کرم و تر است بدرجه اول لك بعضی کویند هوائی است برخی کویند صمغ درخت است کرم
است بدرجه دویم و خشک است بسیوم جکر را نافع است و یرقان را مانع و صلابت را مضرو
دفع مضرتش مصطکی کند اما العلیه اجار علی بسیار است انچه مشهور است یاد کنیم اسفیداج
رماد قلعی و سرب است اکر بیشتر سوزانند برنج شود اسفیداج و مرهمها مفید است و انچه زنان
سازند رماد قلعی بود با زیبق یار کنند تا طراوت رخ بیفزاید خبث الحدید خبث الحدید نیز خوانند
بواسیر را سودمند است و ضعف معده و نواصیر و تغیر لون را دفع کند قلقطار از زاج سوخته حاصل
شود ناصور و بینی و رعاف را مفید است کرم کوش و شکم را بکشد چون در اب نهند و در
خانه پاشند موش و کیک و پشه را بکشد و اکر با کبریت و شونیز یار کنند قوتش بیشتر باشد
مرداسنك مرداسنك را بعضی مرتك خوانند از رصاص و اسرب میکیرند بر سه کونه
است سرخ و سفید و ذهبی بهترینش اصفهانی بود جراحت و دفع نمش عرق و کلف و اثار
سیاهی جرب و دفع حرارت بچکان را مفید است چون با روغن کل یار کنند تاثیرش بیشتر
بود شستهاش با کتحال نیکو است و استعمال مرداسنك از بیرون بهتر و خوردنش پسندیده
نیست جنس سیوم در ذکر دهان و انچه در اجواف زمین محتبس بود رطوبت بخارات
کرد در اجواف زمین باشد حرارت تابستان در معدن ان را لطیف و خفیف کرداند و نضج
دهد چون برودت هوای زمستان بدان رسد غلیظ و منجمد کردد و راجع شود در معدن قرار
کیرد حرارت معدن انرا تربیت دهد و صفا بخشد و نضج دهد تا پخته کردد و نوعی از دهان
شود و اختلاف بسبب اختلاف طبایع زمین معادن باشد اکر معدن کرم و خشک با افراط
شود کبریت بود و اکر خشکی فرو تر از کرمی رفته باشد نفت بود و اکر کرمی کمتر و خشکی بیشتر
بود عنبر شود و اکر کرمی و خشکی اندك و مساوی بود مومیایی کردد و اکر درین حال خشکی
کمتر بود لادن میشود و اکر معتدل بود به سردی و تری مایل زیبق بود اکنون شرح هریك
علیحده یاد کنیم نفت انچه تر بود کرم است بدرجه سیم و خشک بدویم و چون خشک باشد

بدرجه سیوم و هر دو جلا و تحلیل کند و نضج دهد و سفیدی ناخن ببرد و او صلب و خنازیر و
ریشهای بیخ کرفته را مفید بود و صلابت مقعد و رحم را دفع کند زیبق اجزای مائی و ارضی که
با هم اختلاط سخت کند از ان غشاوه قطرات بزاید حرارت معدن انرا نضج دهد و غلیظ کند
و طول زمان و خاصیت مائیت رنك سفید بدان بخشد افات و ادویه چاره بدان رسد انرا
زیبق کرداند طبعش سرد و تر است زیبق زهر موش و مار است امراض ردیه را مثل فالج
و ذهاب السمع و البصر و غشی و زردی جسم و رعشه اعضا و خشکی دماغ و جرب و قروح
را مفید است از دود ش هوام بکریزد زیبق باندرون رسانیدن خالی نیست و از بیرون
استعمال کنند نزدیك کوش نباید برد و اندام مالیدن سپش و کنه را بکشد عنبر در
معدنش اختلافست بروایتی چون دیکر دهان کانیست و بقولی سرکین کاو بحریست و
بقولی در جزایری که سنبل بسیار است نحل میخورد و عسل میکند موج دریا ان عسل را
بدریا میبرد و شیر بلعی او را جذب میشود و موش در اب اکر ز ما نی اندك ماند عنبر اشهب
بود و اکر بیشتر بود فستقی و اکر بسیار ماند ریکی باشد و بقولی هوائیست که در زمان معین
بر بحری مخصوص مینشیند عنبر میشود مانند کزانکبین و امثال ان و اما بهمه قولی در بحر است
در جزیره کوادم بجر هند بیشتر است طبع عنبر کرم است بدرجه اول و خشک بدویم و تقویت
دل و زیادتی جوهر روح دهد شربتش زیاده از دانکی نشود پیران و سرد مزاجان را مفید
بود ضررش بکافور دفع شود قیر معدنش در کوه بود و در صحرا با اب بیرون اید و تهی باز
نشیند و بسته شود جوهر بسیار فایده است در عمارات و مهمات بکار دارند طبعش کرم است
بدرجه اول و خشک بدویم امراض خنازیر و نقرس و عرق النسا و سعال و خناق را مفید است
کبریت اجزای ارضی و مائی چون با هم مختلط شوند و بعضی بر بعضی قوت او رند حرارت
انرا نضج تمام دهد مثل دهنی کردد و بر دخان که بدان رسد انرا منعقد کرده اند کوکرد شود
الوانش جهت حرارت وقت معدن بود انرا که حرارت با افراط بود سرخ باشد و انچه وسط
باشد زرد و انچه اندك بود سفید طبع کوکرد کرم و خشکست بدرجه چهارم خاصیت
ما یه بزرك اکسیر است و امراض بهق و جرب و برص و نقرس و زکام را مفید است مار و
کژدم و کیك را بکریزاند و تو پخ از درخت فرو ریزاند اکر زن حامله کوکرد بخور دهد بچه
بیفکند لادن معروفست و از مشمومات است طبعش کرم است بدرجه دویم و خشکست

معدن

باول فتح سده و درد گوش و پیچ موی و منبت آن مفید است موی را و از بن بدن نگاه دارد
و دود وی دافع زکام باشد **مومیائی** رطوبتی که در اجزای لطیف او حرارت و یبوست و دهنیت
غالب بود او تی که طبیعت از زمین یافته باشد چون از کثرت اجتماع صعود کند از زمین بیرون آید
دهنیت او در هوا بسته گردد چون موم شود و چون دهان منبت آنکاره این قوت منشاء آن است
ابدان با وخوانند و معموم آن خوانند اسم علم آن باشد طبعش گرم و خشک است بدرجه دویم و خاصیتش
ستنی و طلی و لقوه و صرع و صداع بارد و گرانی زبان و خناق و شکستگی اعضا و طحال و خفقان را
مفید است **نفط** نکو نیز هم بر صورت قیر است و با آب چشمه بیرون آید و از آب جدا شود سفید
و سیاه می باشد طبعش گرم و خشک است بدرجه دویم بیاض العین و نزول آب چشم را مفید است
فتیله نفط آلوده بمقعد برکسی نکه نم خورد که در مقعد بود هلاک کرده بیرون آرد **مرتبه دویم**
در نباتات وان اجسامی متولد است که او نمو باشد و قوت حس و حرکت نبود و در او اجزای مائی
و ارضی بیشتر باشد از تراکم اختلاط آن اجسام با همدیگر دانه پیدا شود دانه اگر قوی ترکیب بود
عروق و اعضا و اوراق پیدا کند درخت میشود که اگر چه هر سال اثمار و اوراق نو شود اما اغصان
و ساق و عروقش سالها برقرار بود و اگر آن دانه ضعیف باشد خود را بدین مرتبه نتواند رسانید نباتی
شود که اکثرش هر سال از نو رویند که کنند بتقدیر خدای عز وجل چنانکه در کلام مجید میفرماید که آیة
لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون وجعلنا فیها جنات من نخیل واعناب
وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا من ثمره وما عملته ایدیهم افلا یشکرون و تفصیل انواع نباتات و
فوایدان زیاده از آنست که در حیز کتاب گنجد آنچه مشهور است و در کتب شفا و منهاج و دو...
و کناش اخوین و عجایب المخلوقات و تقویم الصحه و اخبار رشیدی و دیگر کتب طب و فلاحت
دیده ایم بر دو شکل اشجار و نجوم یاد کنیم انشاء الله تعالی **شکل اول در ذکر اشجار** درخت بر دو صورتست
منقسم اذا دانکه ماده آن یا کثیر اللطافه بود یا قلیل اللطافه اگر کثیر اللطافه بود بعضی را اصل درخت
و بعضی در ثمره صرف شود و اگر قلیل اللطافه بود یا قوی الحرکه بود یا نه اگر نبود نجوم شود و اگر باشد
درخت شود اما قوت ثمره دادن نداشته باشد و در هر یک از درختها و صفت ها و محمد
مخزومی مذکور است و در هر صفتی چهار قوت موجود اما قوی جاذبی قوت جاذبه که آب را
از شیب زمین ببالای درخت رساند و قوت ماسکه که نم آن در شاخ نگاه دارد و قوتها هاضمه
که لطافت آن را جدا کند تا جزوی از اجزای درخت گردد و قوت دافعه که زواید آن بصمغ بیرون

اکنون اما قوای مخزومی قوت غاذیه که سبب طفو اجزای اصل درخت و اوراق و اثمار بود چون بدل
ما یتحلل طلبد و قوت مصوره که شکل هر یک نگاه دارد و قوت مولده که از آن بیرون او در وقت نامیه که
از آن نمو دهد و بزرگ گردد از آنچه برسانند و در این خلقت آثار عجیب و دلایل غریب بقدرت و حکمت
خالق حکیم تعالی و تقدس که بعضی از آن را در قلاع حصین میوه در تا آسیبی بآن نرسد و آن قلاع را لطیفه
میسازد تا محکم شود چون جوز و بادام و فستق و فندق و بان و حسک و امثال آنهم و چندین را بو...
میوه یافته با وجود غایت نازکی بقدرت از آسیب جمیع آنها نگاه میدارد و مغز لطیف را اندرون
استخوانی کثیف در وسط میوه میپرواند چون زردآلو و شفتالو و مانند آن و برخی را همین صورت
میدهد و بجای استخوان مغز در و مینهد چون سیب و امرود و امثال آنهم و بعضی را صفت استخوان
بی مغز میدهد چون خرما و قصب و زیتون و عناب و سپستان و سنجد و امثال آنهم و بعضی بی
استخوان و مغز در همین صورت می آفریند چون انجیر و کشمش و توت تا در همه صورت کمال لطافت
بظهور پیوسته باشد در کلام مجید از آن خبر میدهد ان الله فالق الحب والنوی یخرج الحی من
المیت ومخرج المیت من الحی ذلکم الله فانی تؤفکون و اشجار را قامت بلند داد تا هوای انوار بیشتر
و بهتر تواند کرد و آفتاب کمتر تواند مضرت رساند و عروق داد تا در زمین محکم بود و بقوت ...
از جای بر نیاید و اعضا آن فرید تا سبب کثرت اوراق و ثمره شود و اوراق تا ثمره در سایه آن بود
یابد و با اوراق عروقی پیدا کرد تا اد قوت بهمه جای تواند رسید و بعضی از بر بعضی تفضیل داد
تا این معاونت آن نمایان ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون اکنون تفصیل انواع اشجار که مشهوراند
بدو صفت صورتست مثمر و نامثمر و هر چه درختش نامیست بدان نام و آنچه بثمره معروفست بثمره
بر سبیل حروف یاد کنیم **صورت اول** در ذکر اشجار مثمره در کتب فلاحت گوید که شجره ثمره از
پیوند نیکو تر دهد چه اگر قوت پیوند مضاف قوت اصل درختست و پیوند را استخوان بر استخوان
و تخم بر تخم توان کرد **آس** مورد است بعضی عرب رند خوانند از مشمومات است طبعش سرد است
بدرجه اول و خشک است بدرجه دویم ورقش را سابیده بجای نوره روش دهد دفع کلف و بهق کند
و قوت دماغ دهد اگر با روغن خلط کنند موی برویاند ثمره اش دفع که دم کند همه احشای درونی
را مفید است تخمش بجز غره گرم دندان بکشد **آبنوس** معروفست عرب بهما سیم خوانند گرم و خشکست
بدرجه دویم ورقش سبز و شجره اش سفید است و نرم چون قطع کنند سیاه و سخت شود و چوبش
در عمارات و آلات بکار برند و از جوبها دیگر گرانی وزن تر است درختش گفته اند **بیت**

[illegible]

ابنوسیم در ته دریا نشینیم چون صدف / اخس نیم تا برسر ایم کف بوده همتای من // ابنوس سوختن
بوی خوش دهد چون در شراب افکنند بوی باده خوش کند چون با سحق کرده اکحال نمایند بیاض
العین و غشاوه ببرد و چون بر سفال آب نارسیده بسوزانند و دماغش نشسته و خشک کرده
اکتحال کنند دفع رمد کند و چون بخورند سنگ مثانه فرو دارد و درد شکم ببرد **بلیله** سرد
است بدرجه اول و خشک است بدرجه دوم معده را دباغت دهد و قوت صفرا و بلغم ازو ببرد
ترنج بوی خوش دارد اگر برگ کدو دفن کنند ثمره اش بسیار بود برنیارند و اگر گل کند و چون
امیخته در بن درختش ریزند ترنج بزرگ دهد طبع پوستش گرم و خشک است بدرجه اول
و گوشتش سرد و تر بدرجه اول و حماضه اش سرد و خشک است بدرجه دوم خاصیت پوستش
بوی دهن خوش کند رایحه سیر و پیاز ببرد افلاح را امان دهد چون در لباس نهند آفت
افلاح نگاه دارد و عصاره پوستش دفع زهر افعی کند بوسحق زایل کند پوستش قولنج و درد حماضه
اش روشنی چشم دهد دفع کلف و عرق النسا کند انداش را سحق کرده بر زخم کژدم کنند
فهند الم زایل کند در صره بستن ترنج ببار روی جیب بندد تا با او باشد با ریکید **اجاص** آلو با
نوع اصفهانی را که در دارویه بکار برند عرب اردک خوانند سرد و تر است بدرجه دوم اگر
نهالش بر هنگام آلوده غرس کنند در ثمره اش کرم نیفتد آلو تشنگی نشاند و حرارت نشاند شهوت
طعام فاسد کند و قی جوشانیده بغرغره مواد فاسده اخراج کند و آلو را در طرح بنشیرد
کنند و سرش بگل گیرند مدتی تازه بماند **انبرباریس** زرشک سرد و خشک است بدرجه دوم
حرارت نشاند جگر را قوت دهد مفتح بود تشنگی سکم ار دهیضه را ساکن کرم را نافع بود **هلیلج**
هلیله سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم زرد و سیاه میباشد و زرد بقوت کمتر است
تیزی صفرا بنشاند و معده را دباغت کند و سیاه با این افعال تحلیل اخلاط کند هلیله کابلی بهتر
است و هلیله اسهال آرد و این دلیل واضح است بر قدرت صانع که اگر اعمال الطبیعت بودی
بایستی هلیله قبض آوردی **بان** دو نوع است ثمره او از درختی کوتاه قد است و منبر را ثمره اش
مانند فستق است اما مثلث بود و خوشبوی باشد عرب او را حب البان خواند و در حوالی مکه دارد
گرم است بدرجه سیم و خشک بدرجه دوم برص و بهق و کلف و قروح و درد دندان و اخلاط لزج را
مفید است **بطم** بنشک را عرب حب الخضرا خوانند بشیر بود روی بود گرم و خشک است
بدرجه دوم تازه اش قوت باه دهد خشکی فالج و لقوه و زیادتی اشتهای طعام را مفید است
از حساب [illegible]

[illegible]

ادرار بول

ادرار بول کند صمغش را علک الانباط گویند بعضی گویند کندر است تحلیل جرب و قوبا و اخلاط
غلیظ کند بوی کنش موی دراز کند **بقم** معروف است ثمره اش مانند خرنوب بود در جزایر هند
بسیار است بیخش یکساعت زهر را دفع کند و چوبش در عمارات و الوان بکار دارند **بلادر** گرم
و خشک است بدرجه چهارم بقوت و تیزی بصر و بیماریهای سرد مفید است و نشف رطوبات چشم
کند **بلسان** معروف است جز در ده مطریه که از انواع مطریه است جای دیگر نمیباشد و در قش سبز
ماند و سفیدی زند دانه اش گرم و خشک است بدرجه سیم و چوبش فرو تر و روغن و ثمره و
چوبش خشک و عرق النسا و صرع و دوار و عسر البول و جنین و مشیمه را مفید بود قروح ما سده
و فالج زایل کند هوام را بگریزاند تقویت معده و جگر دهد دافع زهرها شود و روغنی که از ثمره اش
حاصل شود بقوت تر از آنکه از خویش گیرند و در وقت طلوع شعرای یمانی چوب اعضاش
سوراخ کنند و از و روغن گیرند و همتا بستان آن روغن دهد اما اندک باشد و درخت بلسان
در آن ملک و در دیگر مواضع نیز میباشد اما ثمره او روغن نمیدهد و گویند در ده مطریه
ابیست که آن را عین الشمس خوانند عیسی ع بدان آب غسل کرده است ببرکت آنحضرت این خاصیت
در آن آب پیدا شده و هر درخت بلسان که با آب دیگر رویده این خاصیت ندارد **بلوط**
درخت کوهیست و در آنجا مانند خرگوش است در حیوان و زغن و طیور سالی نه بوی
بر کش ما ور است کنند بدین سبب سحق کرده بر جراحت مار گزیده پاشند زهر بیرون
آورد و شفا یابد و ما دو چوبش بر موضع ملخ فشانند همه بگریزند ثمره بلوط سرد است
بدرجه اول و خشک بدرجه دوم قوت ماسکه را مدد دهد چون زن بخود گیرد را بستن شود و
ریشهای امعا را مفید بود حبت بلوط یعنی پوست اندرونی او را این افعال بقوت تر
باشد **تفاح** سرد و تر است بدرجه اول انواع بوی خوش است که دیگر میوها را از آن مرتبه نیست
اگر در حوالیش پیاز دشتی بکارند کرم در ثمره اش نیفتد اگر بگل سرخ بکارند یا در مغز پلشتان
ریزند رنگ سیب سرخ بود اگر از شراب کهن در بن درختش ریزند از آفات ایمن بود و
سیب خوشبوی تر باشد و در قش زهرها را مفید بوی سیب و گلش قوت معده و دماغ دهد
دفع سموم کند مداومت بر اکلش درد اعصاب آرد عصاره اش نفس را مفید بود سیب را
در برگ انجیر پیچند و در زمین نهند مدت دراز بر قرار بماند **تمر هندی** خرمای هند است
سرد است بدرجه دوم و خشک با اول صفرا بنشاند و تشنگی ببرد شکم نرم کند **تنبول** بعضی

هندوان توتا مول خوانند وان برك درختيست طعم شيرين دارد وتبر نقل مانند است توت
معده دهد كوشت بن دندان سخت كند توت مشهور است بسيار ترين انجار است بركش مايه
ابريشميست ثمره اش اگر شيرين بود فرصاد خوانند كرم وتر است چندانكه بود كه بهتر باشد واگر
ترش بود شامی كويند سرد وخشكست اگر در زير درخت توت پياز دشتی كارند توت ترش شيرين
بود برك توت شامی دافع امراض خنيجه وخناق بود عصاره اش دفع زهر هلاهل ومار كزيده
كند درد دندان بنشاند چون دست بتوت سياه ملون شود بتوت سفيد بشويند پاك
شود پوست توت با ترنجبين خلط كرده دندان بشويند از حب القرع پاك كند پوست توت
تياكست خر توت كرم وخشكست بدرجه دويم تازه اش بهتر از خشكست دفع اسهال را مفيد
است تين انجير كرم وتر است بدرجه اول بهترينش سرخ ووزيری بود انجير زود سريع الهضم باشد
نيم رسيده اش سرد وخشكست ودير كوار بود جوبش رتيلا كزيده را مفيد است دود چوبش
ثمر را مضر بود اما پشه بكريزاند رماد چوبش چون در باغ باشند كرمان ثمره اش وجود ها صلاح
ارد تن وا فزايد كند صرع وبهق را زايل كند جراحت بصحت ارد غشاوه چشم را ببرد از زهرها منع هد
شهوت طعام بفزايد احتباس بول زايل كند كزدم كزيده را مفيد بود برك كرده را ببرد در
نقرس سود دارد بادی از رسول مرويست كه من اراد برقنا قليلا فليا كل التين جوز كرم كه
كرم وخشكست چندانكه بزركتر باشد بهتر است تازه اش درد دندان را مفيد است اما درد
كلو ومعده وسينه را مضر بود جوز وادر بول كود لث عنب سبانو وزخيسانيد
ودع كنند بعد از آن خاكستر بران افشانند جوز برك تازك پوست ثمره دهد اگر مغزش
درست بيرون كيرند چنانچه هيچ خلل نيايد ودر ميان ركو يا كاغذ يا برك رز نهاده بكارند
ثمره بيك تنك پوست دهد درخت جوز بهيچ درخت جز فستق پيوند نكيرد ثمره اش طعم و
شكل هر دو داشته باشد اگر جوز را در روغن زيت افكنند زمان دراز متغير نكردد پوست
جوز سوختن ريزش موی وقروح را مفيد است روغن جوز در شيشه كنند وعروق درخت
جوز در بهار در ميان تو روغن بايد نهاد كه مانند آب بجود كنند در وقت پائيز كه آب درخت
بزمين آيد روغن بشيشه رود جهت خضاب بغايت نيكوست ورنكش زوال نپذيرد جوزبوا
كرم وخشكست بدرجه سيوم قابضست امراض بارده را مفيد است بوی دهن خوش كند
سنك مثانه واحتباس بول را مفيد است پوست بالائيش نيز بازاست شكوفه اش كرم

خشكست و

وخشكست بدرجه دويم قابض ولطيف است بادها تحليل كند بوی دهن خوش كند معده و
سپرز را قوت دهد چون با روغن بنفشه در بينی افكنند بادها بشكند شفتالو سرد وتر است
بدرجه دويم چندانكه جوشش سخت تر بود دير اكوار تر باشد برگش بوی نوره ببرد ثمره اش قوت
باه دهد بدين سبب نورسه به سفتالو تشبيه كرده اند مداومت بر اكلش تب آرد واخلاط
عفن را بكيرد عصاره مغزش قتل سپش كند غبيراء سرد وتر است بدرجه اول امساك در جوف
بطن بيرون برد اماس كلو بغير زايل كند يرقان ودرد جگر را نافع بود در اسهال قوت بكوي
دارد شكوفه هيچ درختی خوشبوی تر از شكوفه او نيست وحشي انار درخت غار نيز كويند ثمره او
غار است برك آن درخت ببرك مورد ماننداست ودر هر باغی كه اين درخت باشد هر آفت
كه در آن باغ باشد بر آن درخت جمع شود ودرختهای ديگر سالم مانند وروغنش فالج وصداع وبهق را
مفيد است حل كرده بر خود مالند مگس نگريزد چون با شراب بخورد كزدم نگزد در جامع
الحكايات كويد كه ثمره اين درخت دفع زهر قاتل كند وا كرم وخشكست بدرجه دويم ضيق ا
النفس را مفيد است روغنش در تحليل اقويست وكها بكشايد ودر عشر ببرد كزدم كزيده را نافع است
رمان انار شيرين كرم وتر است باعتدال وانار ترش سرد وخشكست بوقت تغرش ودر مغزش
ريزند انار شيرين دهد واكر سركه ريزند انار ترش دهد واكر مرقشيثای بحری از شاخش داو بزند
آفت بثمره آن نرسد واگر ميخی از قلعی سازند ودر شاخش زنند همين عمل كند زباد حمام با سفنجه
در بنش ريزند دانه سرخ دهد از دود چوب وپوستش حشرات بكريزد وهوا از دود جلنار صافی
انار شيرين قوت دل دهد وعطش تسكين دهد توانائی قوت دهد منع رفتن خون كند كلو وبدن را مفيد بود
انار ترش دفع صفرا كند وجگر كرم را قوت دهد وخون بنشاند ومنی بکاهد نقلست از ابن عباس
رضی الله عنه كه ما خلقت رمانا الا بقطرة الجنة وحضرت امير المومنين علی ع فرموده كه اذا
اكلتم رمانا فكلوا شحمها فانه دباغ المعده وما من حبة منها في جوف رجل الا انارت قلبه و
احرسته من وسوسة الشيطان اربعين يوما از كلان نوعی هست كه ثمره نيدهد خبيث
خوانند وتخم انار كوهی را حب القلقل خوانند وآن كرم است بدرجه دويم وتر باول منی بيفزايد
باه را قوت دهد وچون با كنجد مقشر وبا نبيد عسل بخورند بهتر بود اما معده وسپرز را
مضر بود انار كوهی را اصغال خوانند وآن كرم وتر است بدرجه اول بعضا را اعصاب
نقرس را مفيد است اقماع انار كوهی را انار منك كويند وآن كرم وخشكست بدرجه دويم

معده و جگر دهد نغال بر شکل سنجد است نارسیده اش ترش و رسیده اش شیرین طبعش سرد
و تر است مردم انرا خشک کنند اما تر آن با طبایع موافق تر باشد در بروع نیکو نباشد زیتون
معروفست و درختی مبارک و بسیار نافعست از ابن عباس مرویست که هذا الشجرة او الثمرة
اقسم الله تعالی بها فی القران چوب و روغن انرا دود نیست و آن درخت از دانه نروید بیخش
بکنند دم کژدم به دراویزند و در دنبشاند آب برکش در خانه باشند مگس بگریزد و بوکش سخن کنند خاصیت
بو بنیاد دهد با سرکه و آب نخوده امیزند در درد دندان بنشاند صمغش را اصطرک خوانند و آن کرم
تر است و بواسیر را دفع کند با نان امیخته موش خورد بمیرد مواد را نضج دهد زکام و نزله و کرمی
او از را ببرد خواب آرد و بعضی گفته اند اصطرک صمغ درختیست رومی ثمره اش کرم است بلعل
انلک خشکی دارد مقوی معده و قابض است برگ زیتون هندی را طالیسفر گویند کرم است
بدرجه اول و خشک بسیم معده را قوت دهد ریش امعا و رفتن خون شکم را نافع بود و روغنش
پوست را نرم کند و از سرمای بیرونی و سموم نگاه دارد قولنج که از آماه و خشکی بود ببرد روغنی
چشم و صلاع و سختی گوشت بن دندان نیکوست سفرجل به را آبی نیز گویند مسهی و موافق
افتاده است از مشمومات سرد است بدرجه اول و خشک بدوم از حضرت رسول صلعم مرویست
که ایک به شکست قدری بخورد و باقی جعفر طیار را داد و گفت کل فانه یصفی اللون و یحسن
الولد به را چون بکار دارند باید که کمتر از آن بود که تشکند خواص بسکی سرفه بنشاند قوت معده
دهد خمار دکم کند قی بنشاند اگر زن حامله بخوردن مداومت نماید فرزند نشخفیم شود و
خنبوی شود اگر شیر در پستان زن بسته شود به را بجل زنند و بر او نهند بگشاید به را
با هر میوه که در یکجا نهند آن میوه زیان رود و رب به قابض است اسهال و غشیان را مفید
است دانه خشونت قصبه ریه و سرفه را بنشاند سپستان معروفست سرد است بدرجه اول
و معتدل و ملین سینه و حلق و شکم را نافعست اخلاط سوداوی بر اندامها حکم را مفض است
سماق معروفست سرد بدرجه اول و خشک بسیوم درختی کوهیست هم درختی را انجوشن
از آن خوان نیست مجموع الوان باو و اقتش پیدا میشود ثمره اش تقویه معده دهد صفرا و از
امعا و احشا بنشاند اشتها بیفزاید ثمره و صمغش بواسیر را مفید است شاه بلوط معروفست
در ثمره اش تلخی کمتر از بلوط است طبعش کرم است بدرجه اول و خشک بسیوم دفع زهرها
و خون رفتن از شکم را مفید است صنوبر معروفست بعضی انرا درخت نوع خوانند و

صنوبر ثمر او ست بعضی گفته اند که نوع ثمره ایست بولایت روم و کرجستان بسیار بود در
چوب صنوبر دهنیتی هست که تازه اش نیز چون فتیله روغن بسوزد و ثمره اش مانند فستق است
انرا جلقوزه خوانند عرب انرا جلوز گویند از دود چوبش هوام بگریزد از تراشه اش کیک و پشه
بگریزد با سرکه غرغره کردن درد دندان ببرد برگش جراحت را مفید است ثمره اش اوجاع عصبی
و سرفه و استرخا و هر کرم را مفید است قوت باه دهد خصوصا با انجیر و جوز و خرما صمغش
ریشها با صلاح آرد عرعر انرا سرو کوهی خوانند ثمره اش را افراونه خوارس گویند مانند عرعر است
بلکه سیاه تر بوی خوش دارد انرا ابهل خوانند شرابش کرم و خشکست بدرجه سیم دفع کری گوش کند
و ادرار بول کند بچه بیفکند هم بخوردن و هم ببوی و دود هم بخور بکه فی حق این قطعه را منظوم کرده اند در
اینمعنی قطعه از ز دار و ندکرد ابهل صرف // سبوی خود اکر ببازی صاف // بچه مرده را و باد کرا
بی توقف برون کشد از ناف // چوبش در عمارات بکار برند عشر بعضی ثمره انرا خرمع خوانند از
نوعات سبع است کرم است بدرجه سیم و خشک بچهارم در ملاح عرب بود درد اوجاع
صعبه و ریش دهان بچکان و ضعف معا و احشا مفید است در عجایب المخلوقات گوید بزمان
جاهلیت در عرب هر که خانه بکمان بودی چون بسفر رفتی دو شاخ از آن بر هم ببافتی و برفتی
اگر بوقت مراجعت انرا بر هم پیچیده یافتی دلیل عفت عیال بودی اگر نه بعکس آن بودی عناب
معروفست بدرجه اول است بخشکی و تری معتدل برگش در بیرون اطفال بجای مورد بکار
برند در چشم را مفید است ثمره اش خون بنشاند و خدرا جلا دهد ظهیر الدین فاریابی بیت
جراهوای لب خون من بجوش آورد // اگر نشاندن خون از خواص عنابست // معده را مضر بود
عود معروفست و دو چوبش از مشمومات و غالیه است کرم و خشکست بدرجه دوم در خرابی هند
و چین میباشد بهترینش عود قماریست مشهور است و از آن مندلی است و نشانش آنکه آب
فرو رود و محل سوختن تا تمام شدن بوی بر یکحال دهد بوئیش تفریح قلب و تقویت جگر و حواس
و قوت اعصاب دهد فضلهای متعفن زایل کرده اند بادها بنشاند درد پهلو تسکین دهد
شراب عود بادها زایل کند ثمره اش هر بو خوانند مو نو و فوتره نیز گویند دانه اش خوشبوی است
کرم است بدرجه دوم بتری و خشکی معتدل است و از فلفل کمتر است بوی دهن خوش کند غبیرا
سنجد سرد است بدرجه اول و خشک بدوم هر چند فربه تر باشد خوشتر بود چوبش هر آب
صابر بود در دردهای حمام و آنچه در نم بود اغلب از آن سازند شاخش در خانه بیاویزند

مکسر وجع شود شکوفه‌اش زنان را آرزوی جماع آورد چنانکه حیا و عفت مانع او نشود و ثمره
اش کثرت بول و اسهال آرد مکر رکند به تنقل ستواد د **فستق** معروفست گرمست بدرجه اول
وخشک بدوم در تری چوبش از رود هیتی که در دست مشتعل شود ثمره اش قوت معده
دهد دفع زهر هوام کند قوت مثانه و باه و بصر دهد سعال بلغمی را زایل کند سده بکشاید
اثر بلا از چشم ببرد روغنش با کحال زردی چشم زایل کند دود پوست واستخوانش سپش بکشد **فلفل**
معروفست گرم وخشکست باول درجه چهارم و از کرمیش باید که پوسته درمیان آب بود ثمره
نارسیده اش دار فلفل و رسیده اش فلفل بود دار فلفل گرمست بدرجه سیم وخشک بدوم
امراض سرد و تر و بادها را نافع بود شبکوری با کحال بیره جور دن و طلا کردن دفع زهر هوام
کند و قوت باه دهد فلفل دفع بهق و خنازیر و ادرار بول کند تاریکی چشم دفع کند منی زیاده
کند هضم طعام کند اگر زن بعد از جماع بر گیرد آبستن نشود بیخ درختش را فلفلمویه گویند حقیقی
شاخش را باین نام خوانند نقرس و بادهای سرد را مفید بود **فندق** معروفست گرم وخشکست بدرجه
اول در عجایب المخلوقات گوید اگر چوب فندق را بر در کرده عقرب کشند از آن دایره بیرون نتواند
رفت ثمره اش قوت باه و دماغ دهد روغنش کودک ازرق چشم را با کحال سیاه چشم کرده اند
حاملش از نیش کژدم ایمن بود مجفف وسوده برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند بعسل خوردن
دفع سعال کهنه کند با شکر خوردن روشنی خاطر دهد **فوفل** ثمره اش سرد وخشکست بدرجه
دوم اوراق سخت شده او درد دندان را مفید است **قرنفل** شکوفه نارسیده درختیست
گرم وخشک بدرجه دوم ثمره اش مانند یاسمین است بوی دهن خوش کند نور چشم بفزاید
وغشاوه آن پاک کند دفع غثیان کند قوت دماغ ومعده و جگر دهد چشم را جلا بخشد بهترین
ادویه است **قصب السکر** نیشکر بود بمص نیکوتر بود دفع سعال و وجع الصدر را مفید است
ادرار بول کند صمغش روشنی چشم دهد پوست و چوبش دفع داء الثعلب کند و بر آنجا موی برویاند
دود شکوفه اش کرم از گوش بیرون آرد کژدم گزیده را مفید بود نبات معتدلست حلق را صاف
کند سعال ببرد و سینه را موافق بود دفع سودا کند قند خیاعتدال بیشتر از نبات دارد و خواص
مذکوره در قند بیشتر است بدین سبب استعمال بر نبات بیشتر کنند سکر نیش گرم و تر است بدرجه اول
شکم و بر و سینه را جلا دهد و ریح را [illegible] آنکه سکر سرخ تر گرمیش بیشتر باشد خانید نوعی از سکر گرم
است وخشک بدرجه دوم سده بکشاید و مزیل یرقان و مدر بول و حیض شود و تشنگی

[illegible]

بنشاند

بنشاند **کرم** رز پر نفع ترین درختانست و دراز بالا تر اما قوت قایم شدن ندارد و بر روی زمین
یا بر درخت رود ثمره اش انگور است پنجاه و چند نوع گفته اند اگر شاخهاش بشکافند چنانکه مغز
خلل نیاید و از چند لون پارها در هم بندند و غرس کنند هر خوشه رنگی بود اگر پاره نفط در بن
رز وبن ندند ثمره سفید سیاه شود و اگر سرکین در بن رز ریزند سرها دور وا نکند آبی که از وی چکد
دمعه الکرم خوانند قطره چند از آن با شراب ختم کنند مزیل سکر بود و دفع جرب کند دوا دو از
حیض را نکوست و روغنش دفع صداع حاره کند ثمره اش گرم و تر است بدرجه اول چندانکه
حبش بزرگتر و تخمش بیشتر آبناکتر بهتر باشد سریع الهضم بود اخلاط فاسد را باسهال
بیرون آرد تن فربه کند اشتهای طعام بیفزاید جمله قوت باه شود منی زیاده کند سنگ
گرده و مثانه پاره کرده بیرون آرد قی با وجرب را نافع بود در ز خود روی را این قوتها بیشتر
باشد انگور در میان جو بفند چنانکه بر سر شیر جو باشد مدتی دراز بماند مویزش گرم است
بدرجه دوم و تر باول دفع سم افعی کند چون با سرکه خورند قاطع علت بواسیر شود نقل است
که یکی از برای حضرت رسالت پناه مویز بهدیه آورد حضرت فرمود بسم الله نعم الطعام
الزبیب یشد العصب ویذهب الوصب ویطفی الغضب ویطیب النکهة ویذهب البلغم
ویصفی اللون دانه مویز درد شکم را نافع بود شراب انگوری را روح ثانی خوانند که اشتها افزاید
و غم کاهد دفع زهرها کند قوت باه دهد چنانکه گفته اند هرچه در ماهی سقنقور است
نصف آن در دماغ عصفور است وانچه زین هردو میشود حاصل در یکی جرعه آب انگور
است دوری از اخلاط فاسد نفع کند اما مداومت بر شربش خل هوشی و رعشه و زوال العقل
و بطلان باه و تاریکی چشم و سکته و صرع و مرگ مفاجات آرد در بسیارش مضرت اندک نیست
در اندکش منفعت بسیار است سرکه را حضرت رسول الله نعم الادام الخل خوانده و در حقش
فرموده بعیب علی شرفنا لدم بقطع سرد وخشکست بدرجه سیم جرب و حرق النار و صداع
حاره کند و نقرس و استسقا و دفع تشنگی و پاکی دندان را مفید است غوره اش سرد وخشکست
بدرجه سیم ماده صفرا را دفع کند و قبض کند اما اعصاب را زیان دارد و دوشابش گرم و تر است
تن را فربه کند چهره را سرخ گرداند بلغم بگدازد و پیران را موافق تر باشد **کمثری** امرود سرد وخشک
است بدرجه دوم ترش او را سردی بیشی باشد بانواع هست شکوفه اش قوت دماغ دهد
ثمره اش تشنگی بنشاند قوت معده دهد صفرا ساکن گرداند کثرت خوردنش قولنج آرد **لوز**

صمغش

[illegible]

بادام چون در عسل آغشته و نوع کنند ثمره اش خوب و شیرین باشد اگر در بول کودک نابالغ خیسانند دست سخت شود سیاهی هد شیرینش گرم و تر است بدرجه اول تن را فربه کند اندیشه را پاک کند اندامها را سعال شود روشنی چشم دهد و ادرار بول کند دافع قولنج باشد سده بگشاید تلخش گرم و خشک است بدرجه دوم با عسل دفع قولنج و جالب النوم و سعال کند پنج عدد از آن پیش از شروع در شرب خمر هفت در میان شرب خوردن دیر مستی آورد **لیمو** معروفست خواص ترنج دارد در دفع زهر افعی قوت آن ناید الوصفست **مازو** سرد است بدرجه دوم و خشک بسوم برمو با طلا کنند زایل کند دندان خورده و قروح فاسده و گوشت زاید را زایل کند پوست قوی کرداند ادرار را مفید است جوشش بمرو رهاب مثل آب نوش شود **مشمش** زرد آلو سرد و تر است بدرجه دوم با نواعست بخلاف دیگر میوه ها تخم و مغزش ها کولست برگش بجوشانند در درد دندان بمضمضه ثمره تازه اش تب آورد خشکش منع تب کند شکم را نرم کند سده بگشاید و صفرا کند در روغن مغزش گرم و خشکست بدرجه دوم دفع بواسیر کند بادها زایل کند **نارجیل** جوز هندی را بعضی زانج خوانند جهت آنکه در جزیره زانج بسیار است درختش مانند مقل است ثمره اش گرمست بدرجه دوم و تر باول تازه و کهنه اش دروغن پاک کند منی بیفزاید سوختنش خواب آورد روغنش بواسیر کهنه دفع کند **نارنج** معروفست فارسیان ابو نار نارنگ خوانند بوی خوش دارد اگر نرگس در زیر درخت نارنج زرع کنند ترشی نارنج بشیرینی بدل شود برگ نارنج بخورند بوی دهن خوش کند پوستش تقویت دل دهد تقویت دماغ کند ثمره اش خاصیت ترنج دهد روغنش دفع مو دوجه کند **نخل** درخت خرما مبارکست و جزو در بلاد اسلام نبود با آدمی نیک مانند است بطول و راستی قد و امتیاز ذکر و انثی و بوی طلع که بنطفه ماند و شکل طلع که بمشیمه ماند و لیف که بموی آدمی ماند و اگر ماده که نرش بیخ نخل بود بیش خواهد بود و اگر به هم نیکی عاشق شوند و اینهمه صفات انسانیت هر قسمی را اسمی موسوم چون آزاد و بربی و خارک و جیلان و حستوی و صحانی و عجوه و مختوم و غیران نقلست که از فواضل خمیره طینت آدم سرشته اند و حدیث حضرت نبوی صلعم این تقریر است که اکرموا عمتکم النخل فانها خلقت من بقیة طینة آدم درخت عجوه بعد از چهل سال ثمره دهد چنانکه آدمی بعد از چهل سال بکمال رسد اهل فلاحت انواع کشتانند نخل را با عرعر همنشینی و مجاورت نخل با عرعر سبب عدم ثمره نخل شود منع چوب بلوط در جوار نخل بزمین فرو برند ثمره نخل زیاده شود چوبش اگر دست نشان کنند

زود

زود بشکند اما اگر شق کنند و پستش برهم نهند سالیان بماند ثمره اش گرم است بدرجه دوم و تر باول لذیذترین میوه هاست خواص بسیار دارد منی زیاده کند تن فربه گرداند اندام نرم کند معده را تقویه دهد و از اخلاط پاک سازد با خیار و کاهو خوردن مفید تر است اما مداومت بر اکلش درد مثانه و تباهی دندان آورد و دوا زیب ایمن نباشد استه خرما سوخته بسرکه آغشته اکتحال کنند امراض چشم را مفید بود نخل همچون گرم بسیار فایده است و از وی انواع چیزها چون رطب و خرما و شراب و لیف و صمغ و سرکه و غیر آن حاصل شود **نسرین** نوعی بود از گل و از مشمومات صحرایی و بستانی میباشد و خار دارد گرم و لطیف است بستانیش گرم کوش بکشند در درد دندان و اوجاع رحم نشانند صحرایی را و صلیع بنشانند **جوزا دیقون** ثمره اش برنگ و طعم مانند فلفل است و بشکل عدس گرم و خشکست با خر درجه دوم بول و حیض را ادرار کند طبع را نرم کند فضلات صفراوی و سوداوی را براند برگش بوسوخته مرهم کنند شفا دهد بجوشاندن و ضماد کردن درد سرین و عرق النسا زایل کند **ورد** گل با لوان است و از مشمومات غالیه اش غنچه اش را عرب بوغوا و بسیار برگ را مضعف خوانند در دین ولایت بچهار رنگست سرخ انواع سپید خم گویند و دو رنگ را خوانند سفیده را دنیم و زرد را او غالی گویند در جزایر هم چنین بود نیز هر یکی هست نهالش به یکجا بیا ت نمیتوان آورد زیرا که خشک شود و برداشتن فایده نمیدهد اگر بوقت تغریس گل سرنهالش زرع کنند خوشبوی تر گردد طبع گل سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم دردمند و صلیع و غشی دفع کند نور چشم و قوت معده افزاید بوئیدن گرم و خشک مزاجان را عطسه آورد جعل و هوام بگریزند و بمیرند گلاب که در سر ها بریزد گل با مورد طلا کردن در ریشهای مقعد را مفید بود و این خواص گل سرخ است دیگرها را اعتباری نبود گل سرخ ثمره اسپیت عرب انما اکلیل الملک و فقاعیه زرد آلود خوانند سرد و خشکست تا بعضی صفرا بنشاند اما چون گلش بهتر از ثمره است نکذارند که ثمره شود **ورس** ثمره اش بکنجد ماند است گرم و خشکست بدرجه دوم در دوم باشد بعضی گویند از نخوست اما بهم قوت یکسال بکارند و چند سال ثمره دهد کلف و نمش را باصلاح آرد و اوجاع کلیه و مثانه را مفید است **وقواق** ثمره اش مانند سر آدمیست جزایر هم چنین باشد چون باد بر برگش وزد آواز و قواق اید با نبات جزیره را بلاد نام ما زخوانند **یاسمین** معروفست و نوعی از مشمومات بعضی از عرب

ازاسمنق خوانند کلش سفید و زرد و ارغوانی میباشد گرم و خشک است بدرجه سیم تازه و کهنه اش
کلف ببرد و صداع بلغمی بنشاند و لقوه و فالج و عرق النسا و عسر البول را مفید است **صورت دوم**
دزدگر انجدار مجرب شیره اگرچه بعضی را چون سرو و مانندان تخمی میباشد اما چون ثمره نیست که خورده را
شاید و در تداوی بکار میبرند انها را نیز از حیبا آزاد شمرند و سرو آزاد مشهور است و جوز السرو
ثمره اوست **اراک** از چوبش مسواک سازند گوشت بن دندان را سخت کند بوی دهن خوش
کند **ارغوان** مشهور است سرد است صفرا را حبس کند **ام غیلان** درخت بادیه است خارش
بسیار است بخورش بدن را خوشبوی کند و نشن نوره ببرد صمغش را صمغ عربی خوانند تیزی ادویه حاره را
بشکند سحج امعا را مفید است آواز را صاف کند معده را قوت دهد **انزروت** صمغ درختیست بر خار
که در جبال فارس و طبرستان میباشد گرم است بدرجه اول و خشک بدوم چون بشیر خر بپرورند مد
را نیک بود تا پرورده آن جراحات را التحام کند ماده بد از چشم دور کند خلط بلغمی براند ضماد کردن آن
از آزرها را نیکوست **بان** درختی کوتاه است شکوفه اش مانند عرق بید مشک طبعش سرد و تر است
بدرجه دوم قوت قلب دهد صفرا بنشاند تفریح خاطر کند **بطم** درخت بزرگ کوهیست در
جبال روم میباشد قطران از ان بگیرند و آن تمکیست که در آن درخت میباشد بعضی گفته اند
قطران روغن درخت شیرین است گرم و خشک بدرجه اول چهارم گوشت مرده را از بدن باز
دارد و بچه را در رحم بکشد و بیرون آرد چون در میان بنید در دندان گیرند درد بنشاند جراحات تازه را
مفید بود چوبش سبز کرم آغشته درد دندان را نیکوست صمغش سعال مزمن را زایل کند دماغ چوبش
بر داء الثعلب نهند موی برآرد بخور قطران قوت نور باصره دهد **جاوشیر** صمغ درختیست که بلند شود
ماقیا نام دارد گرم است بدرجه سیوم و خشک بدوم اوجاع رحم را که از سردی بود دفع کند اورام
صلب را تحلیل کند قولنج سرد را بکشاید خلط خام را اسهال کند عرق النسا و درد سرین و درد پهلو را
نافع باشد عسر البول را باز دارد **حاما** گرم و خشک بدرجه سیم معده و جگر را قوت دهد بادها
بشکند ضماد کردن تسکین آماس دهد و خواب آرد **خلاف** بید مشهور است بعضی عرب آنرا صفصاف
خوانند از بید نوعیست که آنرا خوشدار گویند خولنجان از و گیرند آن گرم و خشک است بادها بشکند
طعام هضم کند بوی دهن خوش کند عرق النسا را دفع کند جماع را سود دهد بخورش دردها دفع کند صداع
بنشاند برگ بید سرد و تر است بدرجه دوم قوت دماغ دهد ما [illegible] را دفع کند اگر بر سرش خوابانند
صداع ساکن گردانند نوعی دیگر از بید که آنرا مشک گویند در عمارات بکار برند **خیزران** چوبش بوجا [illegible]

است چوگان ازو سازند صمغش شیرخشت خاصیتش ترنجبین مانند است بلکه اقوی است **دار**
شیشعان درختی بزرگ بسیار خار است طبعش گرم و خشک بدرجه دوم در آن آب نهند که
در آن نهنک باشد نهنگان همه بوجع شوند امراض بینی و درد دندان و عسر البول و عسر الولادة
و ریشهای متعفن شده و تسکین بادها و معده و امعا را نیکوست اگر زن بخور کند بچه بیفتد
دودار قراوند و زد خوانند درختی بزرگست ثمره اش مانند تا ظرفی پر پشه بود تا رسیده اش
زخم را جلا دهد باسکه ضم کرده بجراحت نازک کرم اند جراحات فاسده با صلاح آرد استخوان شکسته
شده را درست کند استخوان سست شده را قوت دهد رسیده اش گرم و خشک بدرجه
دوم فالج و سکته و لقوه و سستی اعصاب و اماسها را مفید است **دلب** چنار بزرگترین درختها است
و دراز عمرترین در طول عمرش گفته اند ؛ آورده اند زیر چناری کدو بنی ؛ بر رست و بر دوید بر
بر وز بیست ؛ پرسید از چنار که تو چند ساله ؛ گفتا که هست سال من افزون تر از دویست ؛ گفتا
به بیست روز من از تو گذشته ام ؛ با من بگو کسالت تو از برای چیست ؛ دادش چنار پاسخ
خوبی کرد بگذر ؛ امروز با تو ام نه خصومت نه داوریست ؛ فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان
آنگه شود پدید که از ما دو مرد کیست ؛ طول زمان درخت چنار را بزرگ و رسیده کرده اند و آن
از پوست آب خورد بوی برگش عفونت هوا بخوشی بدل کند اند چنین هوا مرا بکشانند و دوش از
بوی آن قویست و رقش سبز که جوشانند درد دندان را مفید بود طبعش سرد و خشک بدرجه اول
زودیز آب برگش بول بسته بگشاید زهر هوام دفع کند عرق النسا ببرد حیض براند خون بسته
مثانه فرو آرد **ساج** معروفست چوبش در عمارات بکار برند آنرا بقای عظیم بود تا هزار سال
بماند زیرا که در عمارات کهنه بکار برده اند هنوز برقرار است اهل [illegible] تخمیس کشتی از ان سازند
سرو معروفست سوار و پیاده میباشد اگرچه آنرا آزاد گفته اند ثمره دارد مثل جوز آنرا جوز السرو
خوانند گرم است بدرجه اول و خشک بدوم قوت اعصاب دهد و باد فتق را مفید بود و دود چوبش
پشه بگریزاند برگش در شراب کند و بحبس البول دهند مفید بود و درد دندان بنشاند و بوی دهن
خوش کند آب برگش جراحات را صحت دهد و درخت سرو از قوت حرارت در زمستان نیز
سبز میباشد **سکبینج** صمغ درختیست گرم و خشک بدرجه دوم نشان آبله از چشم ببرد و قوت بصر
دهد و بادهای غلیظ بنشاند و رعشه بارد و صرع و فالج و سستی اندامها ببرد **سلم** درخت بادیه
است **سلیخه** پوست درختیست مثل دارچینی معده و جگر را قوت دهد و حیض براند و تیزی

بصر آورد سمره درخت بادیه است در اشعار عرب ذکرش بسیار آورده و عرب را مثل بود که چون
از ایشان چیزی پرسند که مستحق جواب نبود گویند خاصیت السمر سیاه داران صمغ درختی است گرم
بدرجه دوم و خشک بدرجه سیم حیض را از بسیاری رفتن باز دارد و بر رویدن موی بود شمشاد
معروفست چوبش بعمارات در کار آرند بتخصیص شانه از آن میسازند صمغ در هیچ نامه گوید
درختی است و در ادویه بکار دارند خون از گلو برآمدن و اسهال رفتن را هیچ دارو به از وی نیست
و رعاف و جراحات دمی را و ورم را مفید است و با خود داشتن دفع چشم بد کند صندل معروفست
و از مشمومات بعضی فارسیان چندل خوانند بزمین هند میباشد چوبش سرخ و سفید بود بهترینش
سپیدی که بزردی زند طبعش سرد و خشک است بدرجه دوم بگلاب سحق کرده دفع صداع
و خفقان و حمیات کند و معده را قوت دهد و آفات را بنشاند طاغ درخت بادیه است ذکرش
در اشعار بسیار آید طرخون در صور الاقالیم گوید بجبال فرغانه میباشد طرفا گز است سرد بدرجه
اول و خشک بدرجه دوم در ولایت سردسیر از قد مردی نمیگذرد و در گرمسیر سخت بلند میشود و سطبر
چنانکه دو ستونش یک باغ و دو باغ میباشد انار اسپرک پخته سپر سخت شده را نافع باشد و
درد دندان را بنشاند و با آب پخته در وی نشینند ماده کهن از رحم اخراج کند ثمره اش خرما و نرخ خوانند
سرد است بدرجه دوم و خشک بسیم اسهال کهنه باز دارد و درد دندان و ادرار حیض را و جماع
لحم را مفید است برگش بجز غرغره درد دندان را و دود برگش زکام و جدری را و رماد ثمرش قروح
رطوبی را مفید است عصفر شکوفه ایست گرم بدرجه اول و خشک بدرجه دوم با سرکه سائیده بر قوبا
طلا کنی شفا دهد و درد ریش دهن ببرد عوسج تنکش برگش مثل ما است دافع جرب بود غرب سفیدار
بعضی عرب غشام خوانند چوبش بعمارت بکار دارند برگ آغشته خضاب را مفید است برگش
جراحات تازه را باصلاح آورد صمغش دفع تاریکی چشم کند غنم درخت بادیه ایست فاوانیا را عود
الصلیب نیز خوانند گرم و خشک است بدرجه سیم ادرار بول و حیض کند و یرقان ببرد و
جگر را پاک کند و چون برگردن بچگان بندند دفع صرع کند نقرس و دفع کابوس را مفید است
نرمیش بپز ازبا پانزده دانه نشاید خوردن فرفیون بقولی برگ درخت و بقولی صمغ است گرم
و خشک بدرجه چهارم فالج و خدر را مفید است بلغم بسته از امعا و سرین فرود آورد
قاقله گرم و خشک است بدرجه دوم تقویت معده دهد و غثیان بنشاند و اوجاع جگر
و فتح سدد را مفید است قتاد گون خار سوختنی است و صمغش کتیرا است گرم و تر و

سعال

سعال و قروح شش را مفید است و آواز صافی کند و قبض آرد و آن نیز دلیلی روشن است بر
ذات واجب الوجود که اگر اعمال از طبیعت بودی بایستی که تمر اسهال بودی بعضی از گون طلبند
میباشد چنانکه سایه دهد و من در جابلق دیدم چنانکه مرد در وی میرفت و نمی شکست و بعضی
بر زمین خفته و انرا عاشق بالشت خوانند قصب نی بانواع است و یک نوعش نیشکر در بابل
شتم آید نوع دیگر قصب الذریره گرم و خشک بدرجه دوم نهاوند نیکو میباشد چشم را جلا
میدهد و خون از وی ببرد و سعال زایل کند و چون با عسل نیم گرم خورند استسقا دفع کند نوع
دیگر قصب السهم و نوع دیگر قصب الحقی بزمین هند نیکوست و رمادش طباشیر است و آن سرد
است بدرجه دوم و خشک بسیم خفقان را و ورم چشم را مفید است و قوة دل دهد صفرا و
تشنگی و ریش دهن دغش و تاسه و ضعف معده را نیکوست نوع دیگر قصب المشهور و همه هست
آتش با پیاز خوردن دفع اوجاع سل و حبس البول کند کاج بقولی درخت صنوبر است کافور
معروفست سرد و خشک است بدرجه سیم چون درخت چنار بزرگ میباشد و صمغ او کافور را
و از مشهورات عوام گویند مار از جهت خنکی کافور در گرما خود را در آن درخت بپیچد و مردم بدین
نشانها درخت کافور کنند و بعضی خود از چوب بیرون آید و او بهترین است و بعضی چون چوبش
بشکنند از آن فرو ریزد از مرتبه وسط بود و بعضی چوبش بجوشانند و از آن کافور کنند در مرتبه
ادنی باشد و از کافور ریاحی و قیصوری نیکوست و معمول را قیمتی زیاده نبود خاصیتش صداع
حاره و آب چشم بنشاند و مزیل قوت باه شود و گوشت مرده کان خشک کرد اند و از بر نیت
باز دارد و دود دافع زهرها گرم شود کرکان چوب تیر از آن سازند مانند خدنگ است کندر گرم
و خشک است بدرجه دوم قوت دل دهد و باد بنشاند و ضعف معده ببرد و ریش امعا و آمدن
خون و اسهال کهنه و آب چشم و شقاق را نافع بود و بادیه دفع سوختگی آتش کند کهنبل درخت
بادیه است لاغیه درخت کوهیست گرم و خشک بدرجه سوم برگش مسهل عظیم است و قی
آرد و بوی خوش دارد شکوفه اش را اگر نحل انگبین بخورد عسلش مضر بود و اگر از آن درخت
چیزی در آب افکنند ماهیان بیهوش شوند و چون مرده بر سر آب افتند چنانکه مردم ایشان را بدست
صید کنند لبان درختی بسیار خار است بالای قدی بیش نبود برگش برنگ مورد ماند
صمغش گوی کندر است و آن روشنی دل را و مشاعاف و قوت حافظه و اصلاح جراحات
تازه را مفید است لسان برگش قروح را باصلاح آورد و خفقان ببرد و قوت باه دهد تخمش

العصا فیروآن گرم وخشکست بدرجه سیم بلغم را بگدازد واعصاب را سخت کند **مامیران** گرم
وخشکست بدرجه چهارم سفیدی چشم را ببرد وناخن فاسد سده بگشاید اول بود **سرخ وعفار**
دو درخت در بادیه است که چون شاخش برهم زنند از آن آتش بیرون آید و هر دو شاخ را
بسوزانند **مصطکی** صمغ درختی است گرم وخشک بدرجه دوم معده وجگر ضعیف شده را قوت
دهد وبلغم وخون برآمدن را دفع کند وگویند روی نیکو وبوی خوش کرده اند **مقل** وآنرا دوم نیز
خوانند بوقتی که رسول علیه السلام استه خرما مینشاندند بمعجزه او بار میشد ابوجهل ملعون گفت
من نیز همین معجزه کنم استه چند بنشاند درخت مقل بار آمد اهل فرس آنرا … خوانند ودر پهلو
وآماس کردن وخنازیر و بواسیر را مفید است طبعش معتدل است ذکر مقل وتری مایل **نارون**
درختی بسیار سایه است همیشه جوان بتابستان وزمستان سبز باشد برگش برگ بید ماند
وجاری چکان وچوب دستی از آن سازند واز دیتهای آن … انگشت … خلال کیرند **شکل دوم**
در نجوم هر آنکه در زمین از آثاری که در ماقبل ذکر رفت پیدا شده باشد در هنگام معین
قادر بیچون وصانع کن فیکون آنرا قوتی دهد که رطوبات که در حوالی آن بود جذب کند وقوای دیگر
که ذکر رفت آنرا تربیت دهد وبکمال رسانند چنانکه عقول عقلا وافهام اذکیا در عجایب اشکال و
طباع وخواص آن متحیر شود واز ضبط نوایدان عاجز مانند ودر عرصه زمین انواع مختلف هر یك
بشکلی ورنگی ونوعی عرضه کند تا همکنانرا کمال قدرت خالق تعالی وتقدس معین ومحقق
گردد وکلام مجید از این معنی خبر میدهد فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها
ان ذلك لمحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر وحکما در فرق شجر ونجوم اختلاف دارند بعضی
گفته اند هرچه قایم تواند ایستاد شجر است وهرچه بر روی زمین رود نجوم و متمسکان از کلام
مجید که آدم علیه السلام را فرموده ولا تقربا هذه الشجرة سنبله گندم را شجره خوانند وبعضی
گویند مراد از این شجره انجیر است چنانکه از تقربا خوردن مراد است وبعضی گفته اند وفرق میان
شجره ونجوم آنکه هرچه ساق وشاخ او چند سال برقرار ماند ودو ثمره آورد واو در وقت هر … نوشود شجر
است وانچه جز عروق وتخمش نماند وساق وشاخش نیز همه سالی از نو روید که گفتند نجوم است
واین قول مناسب تر مینماید وحصر … باری تعالی داند وما ذکر بعضی از نجوم که ضمیر منیر بدین
آن مسامحت مینماید که بر سبیل حروف برچهار صنعت اغذیه وادویه ومشمومات وسایره
یاد کنیم بعون الله تعالی **الاغذیه** هرچه همه روزه بدفع جوع خوردن مضرت ندهد واز خلطی

سالی

حاصل شود

حاصل شود که بروی جزو بدن شود هرچند از خاصیت دوایی خالی نماند آنرا از غذا
شمرند از انجمله شصت ویك را یاد کنیم بعون الله تعالی **ارز** برنج گرم است بدرجه اول
وخشك بدوم واز مبارکست وبانش خوردن بسیار بهتر بود واز رسول علیه السلام
مرویست وقال ۴ الارز فی الاطعمة کالسید فی القوم وقال علیه السلام الارز منی …
اکلش روشنی روی وفربهی تن ودیدن خوابهای نیکو آورد وپوستش درد دندان دهان
پیدا کند **اسفاناج** معروف بود وسرد وتر بدرجه دوم صداع ودرد پشت وموی را مفید
است تخمش اوجاع دل وتب زایل کند وزیادت ازیکدرم نباید خورد **بادنجان** معروف
گرم وخشك بدرجه دوم وبعضی گفته اند سرد وخشك است بعضی عرب آنرا کهلب خوانند
وضعف معده را مفید است مداومت بر اکلش اخلاط فاسد انگیزد وسده بندد و
رنك روی بزیان آورد وجذام وبواسیر وسرطان آورد **باقلا** معروفست بعضی آنرا
فول نیز خوانند تازه اش سرد وتر است بدرجه اول وخشکش سرد وخشك بهمین …
نظر ودو غم افزاید درهاون قلعی سحق کرده وبآفتاب خشك کرده آنرا خضاب نیکوست اما
تاریکی چشم دهد وخواب آشفته نماید اگر مرغ خانگی خورد از خایه دادن باز ماند سحق کرده
درزهار کودك مالند موی نروید وبهق وکلف وکک ودات رخ ببرد ودر دیتها امعا
وسرفه وبضماد آماس مایه ببرد وچهره را جلا دهد **بزرالکتان** بزرك گرم وتر است بدرجه
اول ودر رطوبت ویبوست معتدل امراض حاره وسرفه را مفید است ودودش زکام نشاند
ودردها ساکن کرده اند وچون بافطرون یار شود کلف وبرص ببرد وچون باعسل وفلفل
خورند باه بافراط دهد کتان پوشش تنعم است وامراض حاره را مفید بود **پیاز** گرم است
بدرجه سیم وتر بدوم اگر تخمش پوست کنده زرع کنند ثمره نیکو دهد وشیره آبش باعسل
آمیخته اکتحال کنند روشنی چشم فزاید اگر هفته روز بناشتا متواتر خورند منی بافراط افزاید و
دفع خناق کند واگر قطره چند آب پیاز در گوش چکانند طرش ببرد وخوردن جوشش وبا
خورداشتن دفع باد سموم کند اکلش رخ سرخ کرده اند وخون فاسد از منافذ بدن بیرون
برد وبواسیر زایل کند ودافع نزول ماء العین شود وقوت باه دهد وچون با روغن شیخ
خورند ناسور ببرد وتخمش سپیدی چشم وبهق ببرد وفنا ایل کند وبرجای داء الثعلب موی
رویاند **بطیخ** خربزه سرد وتر است وچندانکه شیرین تر بود سردیش کمتر باشد وبعضی گفته اند

کرکم وترست اگر تخمش در عسل وشیر آغشته زرع کنند ثمره در غایت شیرین شود مردم اهل خوارزم
وبخارا چنین میکنند تا چنان شیرین میباشد اما بوقت زرع باید که زن حایض آنجا نگذرد
والا طعم خربزه بزیان رود وسر خربزه در پالیز او فتد ثمره زود رساند وچشم بد وآفات از
پالیز باز دارد واگر کرم در پالیز افتد از آن کرمان چندی در آب جوشانیده آن آب را
بپالیز پاشند دیگر کرمان بمیرند ودر آن سال کرم در پالیز نیفتد از ابوهریره مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه وآله از میوها خربزه دوست داشتی واز امیر المؤمنین علی ع روایت
کند تفکهوا من البطیخ وعضوا منه فان ماءه رحمة وحلاوته من حلاوة الجنة
من اکل من البطیخ لقمة کتب الله تعالی له الف حسنة ومحی عنه الف سیئة ورفع
له الف درجة فانه اخرج من الجنة وهب بن منبه گوید در کتب یافتم که بطیخ طعامست
وشراب وفاکهه بطیخ جلد را پاک کند ودرین چند سال از قزوین شخصی خربزه پاره
کرده نوری از آن بر آمد چنانکه آن خانه روشن شد وتا سه شبانروز آن نور از آن
خربزه میتافت ومردم فوج فوج بزیارت آن میرفتند ومیدیدند خاصیت خربزه درون
وبیرون از خشونات پاک کند وقوت مثانه دهد ومجاری آن پاک کند وزود هضم
شود وزود بر عرق رود وهر خلط که در معده بود همه آن شود واگر از اخلاط فاسد
پاک باشد خلطی نیکو انگیزد وبوی دهن خوش کرده اند وتشنگی بنشاند وبهق ببرد کالوک
آنرا عرب صنعوص خوانند ونوعیست از خربزه عرب القاح وعجم دستنبویه خوانند وصاحب
مانند خربزه است تره خراسانی بادرنکبویه بستانیست گرم وخشک است بدرجه سیم
کرم شکم وحب القرع را مفید است ثوم سیر گرم وخشک است بدرجه سیم اگر دانایی
که نیمه در تحت الارض بود زرع کنند بویش ناخوش نبود ودفع بلغم وکرمی معده وفتح سده
را مفید است چون با عسل کوفته بر کژدم گزیده نهند درد بنشاند وزهر بیرون افکند ودر
رخ مالیدن جلای رخ دهد وبهق وکلف وداء ثعلب ببرد ودر زمستان خوردن دفع
زهر کند پخته دفع سعال مزمن کند دانه اش دو پاره کرده بر سر زخم مار گزیده نهند زهر
بیرون آرد سیر کوفته وبا عسل آمیخته بدختر دهند تا بخورد بعد از دو ساعت اگر بوی سیر
از دهن او آید بکر باشد واگر نه ثیبه باشد بخارات ناخوش که دماغ پذیر نبود مبادرت
اکله بسیر زایل شود پوستش سوخته وبا روغن زیت خلط کرده بر سر نهند موی سر سیاه کرداند

وجعد سازد جاورس معروفست بعضی عرب آنرا دخن خوانند دانه اش بسیار بقاست
وبدین سبب بر قلاع ذخایر از آن سازند طبعش سرد بدرجه اول وخشک بدوم وبعضی گفته
اند گرم وتر باول دردها بنشاند واسهال طبع کند جرجیر گرگیر از بقولست انرا بهقان نیز گویند
گرم است بدرجه اول وخشک بدوم برگش ببرگ توت ماننده است در هر بستانی که
زرع کنند آفت از تره زار باز دارد واز امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست من اکل الجرجیر
بات سهر الجذام از انیک کوفته در آب کن ودر بیخ درخت نار ترش مالند ثمره اش شیرین
کردد کوفته اش بر کلف طلا کند ببرد وبا زهره گاو آمیخته رنگ رخ با قرار اول برد وبا عسل
بانیکو دهد وبا شکر وروغن بادام خوردن مایه دوستی شود اما صداع را مضر است جزر
گرم است بدرجه دوم وتر باول خام خوردن قوت نعوظ دهد وبروغن پخته درد کمر بنشاند و
مقوی مثانه شود ودر آب پخته تخصیص با عسل منی بیفزاید واگر هر روز بخورند بناشتا
بخورند نیک موثر بود وآن بهترین مربایست ... خماز سرد وخشک
است شهوت طعام آرد وقوت باه دهد وبدین سبب او را شبخیز گویند حرشف کنگر گرم
وخشک است بدرجه دوم داء الثعلب را نشاندن بول وتقویت باه ودفع تشنج وسبوسه
را مفید است صمغش غثیان قوی آرد وبلغم وسودا براند حرف سپندان کنند گرم وخشک است
بدرجه سیم ذهن دهد وقوت باه زیادت کند وآتش بر موی سخت کرده اند وحب سیر ودو حب
وعرق النسا وقوبا ونفخ دملها را مفید است ودودش هوام را بگریزاند حلبه شنبلیله گرم
وخشک است بدرجه اول وآفت از بقول باز دارد وآواز صاف کند وعسر الولادة را
دهد وقوت باه را نیک بود ونقطه سرخ که بر سپیدی چشم بود ببرد وروغنش با مورد موی بیفزاید
ونشان قروح ببرد وصفای رخ نیکو دهد حمص نخود گرم وتر است بدرجه اول رنگ رخ وآواز
صاف کند ودافع قوبا وقروح وورد دندان شود وقوت باه دهد حنطه گندم بعضی بدرجه دوم
دیر هضم وسمار خوانند از آن چنبلیست عرب مبارکه وعجم برنج گویند وزودتر از دیگر گندمها
پخته شود طبع گندم عموما گرم وتر است بدرجه اول وبهترین اغذیه است بدن را
نان پاکیزه بود دیگر وادر از نانها که بروغن سرشته بهترین آنکه بروغن جوز بود ونیز آنکه بروغن
گاو باشد از کعب الاحبار مرویست که چون آدم علیه السلام از بهشت بزمین آمد میکائیل یک دانه
چند از گندم بدو داد وگفت رزق تو وفرزندان تو ازین خواهد بود واو را زرع کردن وپرورش

جرجیر

دادن وحصا از کاه برآوردن وآرد کردن وپختن آن بیاموخت وآن هر یک دانه چون بیضه
شترمرغی بود چون بنی آدم طریق کفر سپردند آن دانه بتدریج کوچک میشد ودر عهد نوح ع مثل
خایه قاز بود ودر زمان ابراهیم ع مانند خایه مرغ خانگی ودر زمان موسی علیه السلام مثل خایه
کبوتر ودر زمان عیسی علیه السلام بقدر بیضه گنجشک ودر عهد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم مانند نخود بزرگ واکنون اگرچه درین ولایت طریق اسلام می سپریم اما چون در
حقیقت آن طریقت بلکه در متابعت شریعت مقصریم بدین قدر که می بینیم مؤلف کتاب گوید
بدین دلیل ازین زندگانی که ما داریم عجب اگر باندک زمانی باقدر خشخاش نباید نعوذ بالله من غضب
الله بوقت زرع اگر دانه در میان سرکه واندازند زرع ربیع نیکو شود ودر خوردن ش تنفیخ کند
ونیکو گرداند قوت باه افزاید وتقویت جمیع اعضا دهد وسرفه ببرد ونخاله اش با سرکه دفع جرب
کند خمیرش با روغن تفیخ دمل کند ونشاسته اش سرد وخشک است وچند اگر سفیدتر بود نیکوتر
بود وتیزی صفرا بنشاند وامساک خون کند وسده ببندد وپست گرم وخشک است رطوبات
براند وتشنگی بنشاند وانچه از گندم پخته کنند بهتر باشد واز گندم نوعی هست کو دو گندم بهم
کلیجه از آن باده رطل عسل وسی رطل آب بهم زنند وسرش بپوشانند ده روز سرابی شود که تن
وزبه کند ومنی بیفزاید گندمی رومیست آنرا حنطه روس خوانند همان قوت گندم دارد ودر لزوجت
بیشتر است خردل معروفست بعضی بفارسی آنرا اسپندان خوش گویند وبعضی عرب شتا
گویند گرم وخشک است باول درجه چهارم زنگ رنج پاک کند وخون مرده از ظاهر پوست ببرد
ودفع صلابت معده وتب ربع وداء الثعلب وقوبا ووجع المفاصل وعرق النسا کند
عصاره اش درد گوش ودندان وخناق را مفید است وفهم تیز کند واشتهای طعام آورد
ودود ش هوام بگریزاند تخم آنرا دارشقان گویند خس کاهو سرد وتر است بدرجه دوم
چون برگهای سفلای او برکنند طعم برگهای فوقانی خوشتر شود وتشنگی بنشاند وترطیب دماغ دهد
وخواب آرد ودر شراب بدان تنقل کردن اثر مستی پیدا شود اما روشنی چشم وقوت باه را
مضرت رساند زنان چون با سرکه خورند آرزوی مردم کم کنند تخمش کوفته دفع زهر کژدم کند
خشخاش کوکنار سرد وخشک است بدرجه سیم سفید وسیاه میباشد سفیدش سعال را
مفید است ومنی زیادت کند وسیاه هر خواب غلبه کند اندازه تخمش نشان قروح ببرد عصاره
اش از آن مصری افیون خوانند سرد است بدرجه چهارم وتر بدوم همه دردی بنشاند حا

اماه حاره سوزنده را وآماس چشم ودرد سر را مفید است وآن خواب آرد واز آن بقدر عدسی
بیش نشاید خورد اما مزاج تیزی فهم بود وبسیارش قاتل بود خلبه معروفست بعضی عرب آنرا
حلبه گویند وخولنجان نیز خوانند سینه وشش وسعال را مفید است دارزیانج بادیانه
گرمست بدرجه دوم وخشک باول صحرائی وبستانی میباشد بادها بنشاند وسده بگشاید
ومنع نزول آب چشم وحمیات کهنه کند وروشنی چشم دهد وشیر زنان بیفزاید تازه اش
هوام را بگریزاند ریباس ریواج سرد وخشک است بدرجه دوم از تاثیر رعد وبرق بر سنگ
میروید وتشنگی وطاعون وحصبه وجدری وغشیان را مفید است وقوت معده وروشنی
چشم دهد واشتها آورد وانجیره در چین میباشد بیخش ریوند است وآن گرم وخشک است
بدرجه اول امراض جگر وسپرز را وامعا وخون از بدن برآمدن وقوبا وکلف ونشانهای
سیاه وآثار زخم وتنگی نفس وتب کهنه ودفع مستی را مفید است ارزه ارزن نوعی از جاورس
وخشکی آنرا بیشتر دهد خواص قریب جاورس ذرت عرب بصل الزیر خوانند گرم وخشک است
وهضم طعام کند وقوت باه دهد سرمق بعضی آنرا قطف وخراسانیان وقیراونه سلمه گویند
سرد است بدرجه اول وتر بدوم طبع نرم کند تخمش یرقان را نافع بود وقی را سهال آورد
سلق چغندر سرد وخشک است بدرجه اول وآبش گرم وخشک بعینه مایه داء الثعلب
وکلف ورنگ موی را مفید است وعصاره اش شپش بکشد وبا زهره کلنگ ضم کرده بقوه
ببرد وبدان سر شستن نخاله پوست زایل کند وبن موی سخت کند بالاش دراز کند در
ولایت تبریز چنان بزرگ میباشد که دو عدد ش بهیمه بدشوار میکشد سمسم کنجد گرم
وتر است بدرجه اول برگ وروغنش بهم آمیخته موی را دراز کند شقاق وادرار حیض
را مفید است وچون خشخاش وتخم کتان ضم کند قوت باه دهد ومنی زیادت کند
شبت شویت گرم وخشک است بدرجه دوم خوردن وی مرخی میباشد خوردن وی
تاریکی چشم ومرخی خواب آرد وبواسیر وترس دل وفواق امتلائی وامراض رحم ببرد اما
ماده منی کم کند شعیر جو سرد وخشک است بدرجه اول با گرمی مزاجها وجوانان موافق تر
از سرد مزاجان وپیران وزنان بود وقوت غذا دادن او بدن را کمتر است از گندم از امیر
المؤمنین علیه السلام مرویست ان الله تعالی خلق الشعیر من الحنطة سببش آنکه چون
علیه السلام تخم گندم از بهشت پیش آدم آورد تا زرع کند پاره آدم علیه السلام بردست گرفت

وباره حوا انچه بردست آدم بود ثمره گندم بود وآنچه در دست حوا بود ثمره جو بود آش جو
لطیف‌ترین اغذیه است وبه تمامت امراض مفید است پوست ثمره کلف وجرب ونقرس
زایل کند پوست جو دفع اسهال صفراوی کند اما نفاخ باشد شلغم شلغم را بعضی عرب
لفت خوانند گرم است بدرجه دوم وتر باول تخمش اگر با تخم گزر سه سال آمیخته زرع
کنند گزر ثمر دهد وتخم گزر در عسل یا آب مویز آمیخته زرع کنند شلغم شیرین
دهد خاصیتش بود سینه وگلو را نرم کند ومنی بیفزاید وگرده را قوت دهد ونقرس و
شقاق را مفید است شهدانج معروفست صحرایی وبستانی نیز میباشد برگش بکست
وآن مختلف بود وبسیار شبیه باشد واگر شکوفه‌اش سیاه یا سرخ بود البته خشنابد بود
وچون سفید بود سرد وخشک بود بدرجه سیم اوجاع حاره وضربان نزله وفتح سدد را
مفید است وتاریکی چشم ونقصان منی ولاغری تن آورد روغن شهدانه درد چشم
ببرد پوست چوبش قابض است تحلیل بادها کند وصحرایی را در ثمره دهنیتی هست عصاره
اش طلای اورام حاره واوجاع گوش را مفید است شونیز معرفست بعضی فارسیان آنرا
برغنج خوانند گرم وخشک است بدرجه سیم در آب آغشته در خانه بپاشند کیک بمیرد
واگر با قلقند یا بود سینه را بپالاید با صابون سحق کرده جلای رخ دهد کلف ببرد و
امراض ثالیل وبهق وبرص ودرد کام ودرد دندان را مفید است بوییدن هوا مرا اگر بریان
در مصابیح آمده قال ابو هریره سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی
حبة السوداء شفاء من کل داء الا السام قال ابن شهاب السام الموت والحبة السوداء الشونیز
الشونیز شترغاز گرم وخشک است بدرجه سیم در سرکه بپزد ده تب ربع زایل کند وقوت طرالوت
معده وجگر دهد واشتهای طعام آورد وبادها بنشاند دماغ را مضر است صمغ
وشق گویند بفارسیان اوسک وترا ونه وشه خوانند وبعضی عجم کرم گویند که گرم است
بدرجه دوم اما سهای سخت شده را نرم کند خونها تحلیل دهد وهمه ریشهای را
نافع بود وعسر الولاده وضیق النفس را مفید بود وبول وحیض براند طرخون طرخون
گرم وخشک است بدرجه دوم درد گلو آورد وقوت باه ورشی دهن ببرد وگوشتش
در ادویه میآید عدس مرجومک سرد است بدرجه اول وخشک بدوم دیگر آنکه ادو
بدین سبب با معده بد باشد وتاریکی چشم آرد داءالثعلب را مفید است وبانبات ضم

کرده

کرده رخ را جلا دهد ونشانهای بروطی کرده اند مداومت با کلش جذام آورد وبسر گریخته
شقاق را گر از سرما پیدا شده باشد صحت دهد وادرار بول باز دارد وابش خناق را مفید
است فجل ترب گرم وخشک است بدرجه دوم مداومت با کلش معده را پاک کند ومو
باه دهد ودفع زهر که خورده کند وبجای داءالثعلب وداءالحیه موی رویاند اما آواز زبان ببرد و
شپش در جامه پیدا کند ودرد سر دندان وچشم آورد وعصاره اش قی آورد وگرم را بیرون آرد
وکلف از رخ ببرد وزردی یرقان در یخ وزبیخ مبدل کند وشهوت چشم افزاید تخمش قوت
باه دهد برگش نور بصر افزاید فج هندوانه سرد وتر است وچندانکه شیرینتر بود تر بود بعضی است
در بیماریهای حاره مفید است اما غذا را از هضم باز دارد ودرد مصر نهایت بزرگ وشیرین می
باشد ودرین ملک ودارا ان بکوست شقیقی خوانند فرفخ دندان آسا وبعضی عرب بقلة
الحمقاء وجمله نیز خوانند سرد است بدرجه سیم وتر بدوم حرارت وتشنگی بنشاند اگر در زیر سر
نهند وبر وی خسبند از احتلام امان دهد اکلش قوت باه افزاید با بورق کوفته در عسل سرشته
با احلیل ومثانه طلا کند نعوظ سخت دهد شیرینش صداع صفراوی ودرد معده وبواسیر ودرد دندان
وحمیات حاره را مفید است قثا خیار سرد وتر است بدرجه دوم اگر بر بیخ که هنوز شکوفه بار
در ظرف نهند بشکلی از اشکال چنانکه در آن ظرف نتواند دخت وآن ظرف از خیار کوچک
تر بود در ثمره بر شکل آن ظرف شود واگر زن حایض بوقت زرع در پالیز باشد آفت در پالیز
افتد اگر تخمش بوی چیزی یافته باشد همین حکم بود واگر تخمش بعسل آغشته زرع کنند ثمره شیرین
دهد خاصیتش تشنگی بنشاند وآب بسته بگشاید ورنگ رخ تازه کرده اند ودفع حرارت صفراوی
بکند قند خیار بادرنگ سرد وتر است بدرجه دوم وبیشتر از خیار همچنین منافع بسیار دارد
وتشنگی بنشاند وحمیات وعسر البول زایل کند ورنگ رخ تازه ونیکو کرده اند وقوت مثانه دهد
قرطم کاژیره کلش عصفر است تخمش گرم است بدرجه دوم وخشک باول سینه پاک کند
وآواز صاف کرده اند ودفع قولنج کند واگر با عسل لیس کنند قوت باه دهد کلش کلف وبهق ببرد
وچون با سرکه ضم کنند قوبا زایل کند قرع کدو بعضی عرب آنرا دبا خوانند ودر ختن یقطین
خوانند سرد وتر است بدرجه دوم اگر تخمش بعسل آغشته کرده اند ثمره شیرین دهد از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست اذا طبختم فاکثروا القرع فیه فانه یشد قلب الحزین
مکسل کند گریزان بود نقلست که چون یونس پیغمبر علیه السلام از بطن حوت بیرون آمد

خیارا در بینی او در رحمت کند و اگر بیننا مکس او را زحمت ندهد و دفع تشنگی کند و شکم
نرم دارد و گرم مزاجان را سخت مفید بود تخمش خوردن دفع بود بر کرفتن بچه بیفکند و چرا
را مفید بود قنابری الخیمات بعضی عرب برغبت خوانند گرم و خشک بدرجه اول بهق
و برص و کلف و قروح را مفید است و آن بهترین دوا نیست برص را آب بیختن در بینی
چکانند ریشهای بینی را صحت دهد قنبیط کرنب گرم و خشک است بدرجه اول و چندانکه
کشت زادش بزرگتر بود طعمش خوشتر و اگر درمیان ذکالوند قوت رد نبرد چنانکه کود
و شرابش را قوت نماند برکنش بزیر فراش کنند خوابهای بد بینند دفع ارتعاش و سعال
کند و تسکین بادها کند و منی بیفزاید و اگر زن بعد از جماع بر خود گیرد منی فاسد کند
قوبا و بهق و برص و سختی سپرز را نافع بود کاشم بیوه ذا ذکر گرم و خشک است هضم طعام کند
و بادها از احشا و معده ببرد و هضم طعام کند و بادها از احشا و معده ببرد و بسیار
وار ریش کرده اند کرات گرم است بدرجه سیم و خشک بدوم در دنیا کژدم و زنبور
و بسیار خوردن تاریکی چشم و درد سر آرد و خوابهای آشفته نماید اما از بواسیر اماده دهد قوت
باه بیفزاید و آواز صاف کند و کوفته بر جراحت نهند اسهال خون کند آبش با خفقان قولنج
بلغمی ببرد و تخمش بواسیر کم کند کند نالکوهی را فراسیون خوانند گرم است بدرجه دوم و خشک
بسیم سده و سپرز را بگشاید و مواد سینه ببرد و حیض براند و بصر تیز کند و درد گوش کهن
ببرد کرسنه مشهور است دانه ایست مانند ماش و عدس بود طعمش گرم است بدرجه اول
و خشک بدوم بطلا بهق و کلف و خشونت رنگ رخ را مفید است در ... جوشانیده
در خانه باشند مار و بگریزد اکلش فضلات غلیظ بلغمی پاک کند و سده جگر بگشاید کزبره
کشنیز سرد و خشک است بدرجه اول و خشک قابض است مگذارد که طعام بخار بر
دماغ زند اگر با اصل برکنند و بر ران عسر الولادة بندند در حال فارغ شود اکلش تاریکی
چشم و نقصان منی و سستی باه آرد عصاره اش با شیر زنان درد ها بنشاند تخمش با آب جو جوشانیده
در خانه باشند مار و کژدم و دیگر هوام بگریزند و کشنیز خشک را عرب جلجلا گویند سرد
است باول و خشک بدوم سوزش معده بنشاند و خون را ببرد کرفس گرم و خشک است
دوم مرد را قوت باه دهد و زن را آرزوی جماع آرد و اگر بر عضو مرض طلا کنند صحت
دهد صحرایی داء الثعلب فیالیل و بثانی حجب و قوبا و عسر البول را دفع سده دو ابتدا

استسقا

استسقا را مفید است و کژدم گزیده را اگر نفس خورد بیم هلاک بود عصاره او تاریکی چشم
ببرد کرویا معروف است گرم و خشک است بدرجه سیوم بادها را دفع کند خفقان ببرد و قوت
معده دهد و بول بگشاید کرم بزرگ شکم را ببرد کمون زیره بعضی عرب گویند گرم است
بدرجه دوم و خشک بسیم ادرار بول و دفع بادها و هضم طعام را مفید است موش از بویش
بگریزد رعاف بنشاند و چشم روشن کند پخته آبش خفقان ببرد و قوت معده دهد و بول
بگشاید و کرم بزرگ شکم را ببرد و آبش صفای رخ و تیزی بصر دهد مداومت بر اکلش رخ زرد
کند با سرکه سحق کرده بویش رعاف بنشاند و چشم روشن کند و پخته آبش ضیق نفس ببرد لصف
کبر گرم و خشک است بدرجه دوم در خوابها بیشتر باشد عرق النسا و فالج و جذام و بواسیر و تقویت
باه و تحلیل اخلاط و بهق را مفید است آبش در گوش چکانند کرم گوش بمیرد لوبیا معروف است
بعضی عرب آن را فم گویند سرد و خشک است بدرجه اول اکلش احلام ردیه نماید و بچه مرده فرو
آرد و خون نفاس پاک کند و تن فربه کند و ادرار بول آرد اما معده را مضر باشد ماش
معروف است سرد و خشک است بدرجه اول رویش با آفتاب بود و درد اعضا بنشاند اما
قوت باه کم کند و دندان ضعیف کند ماش هندی را قات خوانند گرم است بدرجه دوم
و خشک باول سنگ مثانه و گرده پاره کرده بیرون آرد و قروح آن را شفا دهد نانخواه معرب
گرم و خشک بدرجه سیوم درد رخ را زود کند اما بهق و برص کژدم گزیده و دفع باد و نفخ
شکم و تقویت معده و جگر را مفید است و ادرار بول و حیض کند و سده بگشاید نعنع معرب
گرم و خشک است بدرجه دوم کرم دو از معده را بکشد و قوت معده دهد و فواق بنشاند
و قوت باه دهد و منی بیفزاید و اگر زن پیش از جماع بر خود گیرد حامله نشود و عصاره
اش با سرکه خون باز دارد و آرزوی جماع آرد و اگر با انار خورند ساکن کند هلیون مار
چوبه گرم و تر است بدرجه اول قوت باه دهد و منی بیفزاید و سده بگشاید و آب بو کش
پخته درد دندان و پشت و عرق النسا و قولنج ریحی را مفید است اصلش جوشانیده عسر
البول و عسر الحبل را نیکوست و اگر شراب بپزند دفع زهر رتیلا کند بسیار خوردن قی آرد
هندبا کاسنی صحرایی و بستانی میباشد سرد است بدرجه دوم و تر باول از امیر المومنین علی علیه
السلام مرویست که فی کل ورقة من ورق الهندبا من الجنة بستانی زمد حاره و نقرس و صفرا
و حرارت معده را تسکین دهد آبش خفقان دیقان را دفع کند صحرایی را طحال و ... نافع

وخشک بدرجه اول بیاض عین وکژدم وزنبور گزیده وبرص وتب ربع ودرد دندان را
نیکو بود اگر غره ماه روز یکشنبه بود در حالت رویت هلال کاسنی را کوشت اسب بخورد
اگر مرض یکساله بود ببرد ودیگر معاودت نکند بقول صاحب عجایب المخلوقات الادویه هرچه
در هیچ تحقیق نشاید بخورد وما از آن اند که از برای دفع مرض ودرد نجی خورند اگرچه بدنرا غذا نفع دهد
انرا ادویه انکارند نام اکثرش بزبان یونانی وعربیست ودیگر بنها نیز مشهور است واغلبش
بزبان فارسی وعربی نام دارد واز مشهوراتش بر سبیل حروف صد وهفتاد وپنج دا یاد
کنیم اذخر گرم است بدرجه سیم وخشک باول قوت معده وتحلیل اماه معده وجگر
وگرده کند وبول وحیض بکشاید وسنگ مثانه خورد کرده بیرون آرد ودرد دندانرا
که از سردی بود ببرد اذان الفار سرد وترست بدرجه اول وگیاهی کوچک وبرگ نازک
شاخش بر روی زمین رود وخورش بوستو بود گلش زرد ولاجوردی واسمانگون میباشد
اما حاره وحمره ورمد ولقوه وجراحتها وصرع ودفع زهر افعی را مفید است اذریون
معروفست ودر غایت سرخی بر میانش نشان سیاه بود داء الثعلب وعرق النساء
دفع زهرها را مفید است اگر انرا حامله بخورد بر کیرد بچه بیفکند واگر آبستن نبود بعد از
انکه بخورد برگرفته مرد با او دخول کند آبستن شود ارخیامی (ارزنسای) مانند کبر است بوی تیز دارد وبطلا
زنبور وگزنده ها وورم جانرا مفید است اسارون گرمست بدرجه سیم وخشک بدوم
دفع سده جگر وسپرز کند وعلل از اعضا ببرد وادرار بول وحیض کند ورطوبات که بر
طبقه بصر بود بصلاح آورد اسارش گرمست وخشک بدرجه دوم بیخش داء الثعلب را
با دفتق وا مفید است اسطوخودوس گرم وخشک است بدرجه اول سده بکشاید واخلاط
غلیظ دقیق گرداند وسودا وبلغم باسهال بیرون آرد وصرع ومالیخولیا ببرد وچون بر زنند
ابش دردها را مفید بود اسقیل مرگ موش گرمست بدرجه سیم وخشک بدوم صرع
ومالیخولیا وعرق النساء وسستی کوشت بن دندانرا وروشنی چشم واستسقا را و
یرقانرا مفید است واگر چهل ویکروز بصاحب طحال بندند شفا یابد واگر در خانه آویزند
دفع هوام کند اسقوردیون سیر دشتی گرم وخشک است باول درجه چهارم سده بکشاید
بول وحیض براند کوفتگی عضلات ببرد وجراحتها بزرگ وریشهای بدرا نافع است اسقولو
فندریون گرمست بدرجه اول وخشک بدوم سنگ گرده پاره کند وصلابت جگر ببرد

اسطوخودوس

اسکندروس بوی خوش از دهن ببرد اطرطوس (?) بضماد شفای ورام دهد افتیمون گرم و
خشک است بدرجه سیم سودا براند وبلغم تحلیل کند وسده بکشاید وبادها بشکند اکیر
بیخ گیاهیست درد دندان ومعده را مفید است اکلیل الملک گرم وخشک است بدرجه
اول اورام صلب شده را نرم کند واندامها را قوی کرداند وفضلات تحلیل کند آملج سرد است
بدرجه اول وخشک بدوم رنگ موی را نیکوست ومعده را قوت دهد وباعث کند
بوی زشت از دهن ببرد وقی وتشنگی بنشاند وقوت دل دهد دافع بواسیر بود انجدان
انگیان گرم وخشکست بدوم رنگ موی وقوت باه دهد ودردها را مفید بود وبول
وحیض براند وخنازیر وبواسیر وداء الثعلب را مفید بود وتخم آنرا اسپالوس خوانند گرم و
خشک است بدرجه دوم ادرار بول وحیض کند وبچه را از شکم بیرون آرد وصرع وفضلات
واوجاع رحم را واخلاط را مفید بود اصل انزروت وصمغیست را حلیتیث گویند وآن
انگژد است گرم وخشک است بدرجه سیم تب ربع وکژدم وسگ عقور گزیده ها را
ملازه مفید است انجره گرمست بدرجه سیم وخشک بدوم تخمش با زرده خایه نیم برشت
قوت باه افزاید وخلط لطیف وغلیظ گرداند وبلغم لزج شده را ببرد وریشهای خورده شده
وسرطانرا مفید است انیسون بادیان رومیست گرم وخشک بدرجه دوم تحلیل بادها
کند سده جگر وسپرز وگرده ورحم بکشاید وبول وحیض براند وشیر بیفزاید وتب کهن
ببرد وتنگی نفس را نیکوست بادآورد مانند خسک است وخارش از خسک درازتر است
وگرم وخشکست بدرجه دوم بود اول تخمش اورام بلغمی وضعف معده ودرد دندان و
گزیدن هوام را نیکوست بادرنجبویه بادرنگبویه وبعضی بادرنج گفته اند گرم وخشک است
بدرجه دوم بویش کژدم را بکشد وجوشش بوی دهن خوش کند وقوت معده ودل دهد
وخوب سودایی بود وخفقان زایل کند وفواق بنشاند وتاریکی چشم دهد برسیاوشان
معروفست گویند که چون افراسیاب سیاوش را بظلم بکشت از خونش این گیاه بر رست
ببعبا ازخوانند برگش شکل کرفس است وشاخ وگل ندارد وگرم وخشک است بدرجه اول
دملها وبواسیر وآب کشادن مشیمه را مفید است خنازیر وسنگ گرده را تحلیل کند
برنجاسف گرمست بدرجه سیم وخشک بدوم وبرگ کوچک دارد وسفید وزرد
مانند افسنتین صداع باز دارد ودر کام ومشیمه ونفخ سده وقروح وآماسها وریشها را

رحم را مفید است بزلت کابلی گرم و خشک است بدرجه سیم و رطوبات را نشف کند
بلغم و سودا از معده بکشد و مفاصل از اخلاط پاک کند و حب القرع را بکشد بزرقطونا معروفست
بعضی فارسیان آنرا اسفیوس خوانند سرد و خشک است بدرجه دوم ابن سرد و تر بود بهمین درجه
حرارت و تشنگی بنشاند و طبع نرم کند و آماس‌ها را مفید بود و سینه نرم کند بسفایج گرمست
بدرجه دوم و خشک بسیم سودا براند و قولنج ریحی بگشاید بلموس گرمست بدرجه دوم و خشک
بلموس
باول شکلش پیاز کوچک است مانند پیاز نرگس و برگش مانند گندنا و گلش مانند بنفشه و کلف و
نشان قروح ببرد و قوت باه و معده و اعضا دهد بنات وردان اوجاع رحم و کلیه و ادرار بول
و حیض و بواسیر ببرد بهار گاوچشم را بعضی عرب عرار خوانند گرم و خشک است بدرجه دوم و منافع
را مفید است اخلاط غلیظ را تحلیل کند و بادها بشکند بوداسش تریاکست از بهر زهرها دفع
برص و خنازیر کند بو بیدان گرمست بدرجه سیم و خشک است بدوم نقرس و مفاصل که از سردی
بود منفعت بوش بهترینش در بندی بود سرد و تر است نقرس و آماس گرم را نیک بود
رخ را جلا دهد جراحات را با صلاح آورد و منقار از آن اسهال بلغم کند بیش گرم و خشک است
باول درجه چهارم در زمین هند میباشد شیدیم از آن زهر قاتل باشد پادشاهان هند کنیزک خرد
جمیله را بدان پرورش میدهند اول در مسکن ایشان از آن گیاه بنهند تا با آن خوی کند پس در فرش
ایشان بنهند پس بدهند تا ببوید پس بتدریج بخورانند از بعض جوی تا مثقال میرسانند پس آن
کنیزک را تحفه بدشمن فرستند تا با او مباشرت کردن و مردن یکی باشد موشیست که از آن
میخورد و اجزای آن موش همین خاصیت دارد طلاء آن برص و جذام را زایل کند اما بیش از
دو دانگ کار نشاید برد تربد گرم و خشک است بدرجه سیم و بهترینش چینی است اخلاط
غلیظ محترقه و امراض فالج و لقوه و برص و بهق و اوجاع عصبی را تحلیل کند شربتش از نیم درم تا یک درم
بیش نشاید خورد و شکلش بهر فی مانند است ترمس باقلای مصری است گرمست بدرجه اول
و خشک بدوم جلای رخ دهد و بهق و کلف زایل کند نخیله اش بر ریش برص و جرب و موضع
الم عرق النسا ضماد کنند شفا دهد آبش در خانه بپاشند مگس بگریزد و کرم معده را بکشد و
بادها بنشاند و چندانکه در دفع تلخیش کوشند بهتر باشد تنوم آفتاب پرست است تودری
گرم است بدرجه دوم و تر باول قوت باه دهد و اخلاط لزج از سینه پاک کند و آماس‌ها نشاند
ترمونه گرمست بدرجه سیم بول و حیض و اخلاط لزج براند شربتش نیم درم بیش نشاید جعده

بعضی

بعضی آنرا قولیان خوانند و آن نوعیست از تنبج گرم و خشک است بدرجه دوم فتح سده و تحلیل
اخلاط غلیظ و ادرار بول و حیض و دفع درد سپرز و حب القرع را مفید است و دودش هوام را
بگریزاند جنت آفرید ماشیست سرد بدرجه اول و خشک بدوم قوت باه را جلبان مانند
ماش است و سرد بدرجه اول و خشک بدوم اخلاط سوداوی فاسد انگیزد جوز ماثل سرد است
بدرجه چهارم و تر بدوم و مخدرست و دماغ را مضر بود بدان استعمال ناکردن اولیست جلع خا
ترنجبین فزاونه گوشت خوانند تخم خربزه با آن پیوند کنند ثمره نیک شیرین دهد ترنجبین گرم است
بدرجه اول و بتری و خشکی معتدل است سعال و تشنگی و درد شکم را مفید است و حرارت بنشاند
و اسهال برفق آرد و نرمی اندام دهد حاشا گرم و خشک است بدرجه سیم برگش کوچک است و
گلش با سرخی زند قوت روشنی چشم دهد و حیض و بول براند و تنگی نفس را نیک بود و دوم
بلغمی تحلیل کند و سده درونی بگشاید حب الزلم گرمست بدرجه دوم و تر باول منی بیفزاید
و باه را قوت دهد اما معده و سپرز را مضر بود حب النیل صاحب منهاج گوید کاو نیست هند
گرم و خشک است بدرجه سیم سودا و بلغم براند حرمل سپند گرم است بدرجه سیم و
خشک بدوم اخلاط غلیظ از بدن اخراج کند و عصب را جلا کند و قولنج و مفاصل را مفید بود
تخمش بسرکه آغشته در خانه بپاشند مگس بگریزد و سپند بنشف دفع رطوبات کند و بادها
از معده براند و اوجاع بارد را براند و در دفع چشم بد سوختن سپند مجربست خطمی کند
سرد و خشک است بدرجه اول قروح و باه و عسر البول و قولنج را مفید است شرابش دفع زهر قاتل
کند آبش در خانه بپاشند دفع کیک و دیگر هوام کند خندقوقی دیواسیست گرم و خشک
است بدرجه دوم بویش مار را بگریزاند عصاره اش تاریکی چشم زایل کند و صرع و درد پهلو و
خناق ببرد برگ و تخمش قوت باه دهد و ادرار بول و حیض کند و سردی معده بگرمی بدل
کرداند و درد پهلو و رحم و مثانه را مفید است و اما از تخم و برگش از هر یک سه عدد
بیش نشاید خورد حنظل معروفست و گرم و خشک است بدرجه سیم بنه اش علقم و بیخش خطیانا
خوانند و حنظل مانند خستو باشد ملون و در غایت تلخی و فتح سده و اوجاع طحال بود و
رحم و گزیدن کلب عقور و هوام را مفید است برگش در خانه بپاشند پشه بمیرد و
جذام و نقرس و داء الفیل و عرق النساء و فالج را مفید است و اصلش را که خطیانا خوانند
گرم است بدرجه سیم و خشک بدوم فتح سده کند و طحال را بگشاید و ادرار بول و حیض

کند و بهق ببرد و از آن زیادت از نیم درم نتوان خورد و دودش عقارب را بگریزاند
خی العالم سرد است بدرجه سیم و خشک بدرجه دوم و رتیلا گزیده را نیک مفید است و اطلا
باستفراغ از قعر بدن بر آرد خانق النمر بوییش پلنگ و گرگ و خوک و سگ و دیگر سباع
و عقرب را از غایت تیزی هلاک کند و بواسیر را مفید است خباری بیزرک و لوکینی گویند
سرد است بدرجه اول و تر بدرجه دوم برگش و رشته بهم آید بود ذکنوده شود جرب و
گزیده را مفید است با نمک ناسور ببرد و تخمش دافع زهر است و رتیلا گزیده را نیکوست
سینه را نیکوست و آماس حاره ساکن کند و سرفه بنشاند خرنوب برگش مانند دخت خیار
است گرم و خشک است بدرجه اول بهق و برص و قوت باه و جرب را مفید است
بوییش پشه و کیک و دیگر هوام را بکشد و آنرا با خیری سرشته بخور دهند موش را ببرد و
امساک طبع کند و اوجاع بنشاند خرم قروح چشم و دیگر امراض آن و دفع اشک را مفید است
خصی الثعلب گرم است بدرجه دوم و تر باول برگش شیرین بود و ثمرش مخ خصیة الثعلب است تشنج
و فالج را مفید است و در مدد قوت باه خاصیت سقنقور دارد خاصه چون با شراب
خورند خاصیت بیش دهد خصی الکلب بطبع مانند خصی الثعلب است اما این را برگی بالا
و برگی زیر بود و وام بلغمی را حل کند و قروح بالشکر اند و بواسیر بکشاید تازه اش قوت باه دهد
و خشکش نقصان آرد و بعضی بر عکس این خطمی معروف است گلش بهمه رنگی بود و بسیار بقا
باشد و جهر و قش چند سال بر جا ماند طبعش سرد و تر است بدرجه اول با سرکه طلا کرده
بهق زایل کند آبش عسر البول و عسر الولاده را مفید است بن موی سخت کند و خطمی رومی
دفع هوام کند و منقالی از آن دفع قولنج بود خلندا از نوعات سبط است خرم و نک
موی را نیکوست و مشام بگشاید و فضلات باستفراغ بر آورد و بادها بنشاند و قبض
آرد و جرب و فم کام را مفید است خشته الوداق بگرمی و سردی معتدل است و خشک است
بدرجه سیم با زهرها مقاومت کند ختنی برگش مانند کندنا است و اصلش مثل نیلوفر طبیعت
بگرمی و سردی معتدل و خشک است بدرجه سیم داء الثعلب و بهق و قروح خبیثه و یرقان
و ادرار بول را مفید بود خیربو گرم و خشک است بدرجه سیم معده و جگر سرد را گرم کند
و بر هضم یاری دهد واوی دانه ایست مانند چوبک و از و دو از تر گرم و خشک است
بدرجه دوم قابض است اوجاع استرخا و بواسیر و اسهال را مفید است درونج درونه گرم

وخشك

و خشک است بدرجه سیم بادهای غلیظ تحلیل کند و اوجاع رحم را که از سردی بود زایل
گرداند و کژدم گزیده را مفید بود دوند مانند فستق خوردی میباشد گرم و خشک است
بدرجه چهارم و مسهل تمام است و از آن یک حبه یا دو حبه بیش نشاید خورد درمنه
بعضی از آن را الزرین خوانند برگش ببرگ گندم ماند بگرمی و سردی معتدل است و خشک
بدرجه دوم اورام و داء الثعلب را مفید است و با عسل کرم شکم فرود آرد و اشتها را
مضر است دیناروبه ثمره اش رموفا خوانند گرم و خشک است بدرجه سیم اوجاع سینه
و پهلو و ضیق النفس را نافع بود و ادرار بول کند و کرم شکم بکشد و علت و رعشه را دفع
کند و زوفا توان خار میباشد که بر نشیم منیل است گرم و تر است بدرجه دوم صلابت
بود خاصه از آن اوجاع جگر بنشاند و گرده و رحم دزیره گرم و خشک بود بدرجه دوم اما
جگر و معده و رحم را مفید بود دنب الخیل سرد است بدرجه اول و خشک بدوم باد فتق و
زیادتی حیض و خون رفتن از مقعد دفع کند داسن بیخ گیاهیست گرم و خشک بود بدرجه
سیم اعضای سرد شده را گرم کند و درد تهیگاه و دیگر اعضا بنشاند ضیق النفس و عرق
النسا را مفید بود و اخلاط غلیظ لطیف گرداند اما درد سر و نقصان قوت باه بود ذنبج
گرم است بدرجه دوم و خشک باول دم الحمام گرم است باول و خشک بدوم جراحات
و لقوه را مفید است رقاع در یمن باشد گرم و تر است و قی آورد شربتی از و چهار دانگ
است یا آب تخم سرتق و شبت و بوده با بیخور د دوالک سرد و خشک است قوت
معده دهد و حرارت بنشاند دهان سیمان بجبال فارس میباشد برگش بخطمی ماند با سرکه
ضم کرده اورام بلغمی و با انفراد نقرس و بواسیر را مفید بود درداوند دو نوع است یکی را مدحرج
گویند یعنی گرد و دیگر را طویل خوانند گرم و خشک است بدرجه سیم و انچه گرد بود
حرارتش کمتر باشد گوشت ریشها برویاند و سده بگشاید و بادهای غلیظ تحلیل کند
و پیکان از جراحت بیرون افکند و صرع و فواق و رعشه و طحال و درد پهلو را مفید
است و بچه مرده و پاره را فرود آرد دندب گرم و خشک است بدرجه دوم معده
و جگر را مفید است و اگر با روغن بنفشه در بینی افکند صداع بارد ببرد دونباد گرم و خشک
است بدرجه دوم بادها بشکند و قی باز دارد و دفع زهر هوام کند و بوی سیر و پیاز و
تشنگی ببرد رنجبیل گرم است بدرجه سیم و خشک بدوم بلغم از سینه و گلو بکشد و شکم

اندك مایه نرم كند و بادها از معده و روده براند و تاریكی چشم كه از رطوبات بود زایل
كند ساذج كرم بدرجه اول و تر بدوم درمیان آب بی آنكه بجای متعلق بود برگش مانند شا سادج
هسفرم است قوت معده دهد و ادرار بول كند درمیان جامه نهند از آفت
نگاه دارد و چون زیر بالین نهند بوی دهن خوش كند و قوت دل دهد سرخ بنه
نزوفا كه نزدیكست كرم است باول و خشك بدوم و قابض بر مثل قروح امعا كند
سطارتون بفارسی و بایران گویند كرم و تر است اورام بارد و كزدم گزیده را مفید بود
سورنجان بیخ گیاهیست و سرد و خشك بدرجه دوم فضلات مفاصل براند اما معده
مضر باشد سعتر اوشن را كلید ازنبر می خوانند و تركان قچی گویند كرم و خشك است بدرجه
سیم دفع باد و بلغم كند و مدد هضم شود و ادرار بول و حیض كند و نور بصر دهد و درد
سرین ببرد و وجع دندان را تسكین دهد و كرم شكم را بكشد و مار گزیده را شفا دهد
سعد كرم و خشك است بدرجه دوم ریشهای عسر خاصه ریش دهن و سنگ مثانه
را مفید است و حیض و بول براند و بادها بنشاند و عروق بسته بگشاید و معده را دباغت
دهد و بوی دهن خوش كند سقمونیا محموده كرم و خشك است صفرا و اندكی از بلغم
براند اما معده را مضر بود و جگر را ناسازگار آرد و شهوت طعام ببرد با سركه بر جرب
طلا كنند تحلیل دهد شبستان سرد و تر است بدرجه اول طبیعت را نرم كند و سعال
و درد دندان را مفید بود سنامكی از مسهلاتست در مصابیح از رسول صلی الله علیه و آله
و سلم مرویست لو ان شیئا كان فیه شفاء من الموت لكان فی السنا سوسن اصلش
مستعمل است و كرم است بدرجه اول اخلاط فاسد را تحلیل كند و برگش بوی زشت از
اندام زایل كند سلیخه از تنوعات سبعه است شاهترج معروفست كرم بدرجه اول و
خشك بدوم طعمش تلخ بود جرب و حكه و قوت معده را مفید است و بول بسته بگشاید
شحاب برگش مانند ماهی كوچك است و تخمش مانند بنادق و در طرف شیشه دانه
بود از مسهلاتست و نیم آن در كرم و خشك است باول و درجه چهارم بعضی آنرا حب
الملوك خوانند اوجاع مفاصل و نقرس و استسقا و عرق النسا را مفید است برگش
پخته نقرس و قولنج ببرد و از دانه اش هرچه زیاده از سه عدد و زنان ابستن از دو عدد
نشاید خورد شبرم بعضی آنرا ماهیلون خوانند از تنوعات سبعه است برگش طرخون

مانند قوت باه و باده منع دندان را مضر است و از وبت زاید و دود و هم از آن زهر قاتل
است شجر مریم آنرا عربان نیز گفته اند و اصلش را عرطنیثا خوانند تخم اش كرم و خشك
است بدوم زكام باز دارد و نزول آب چشم و خنازیر و بوقا را مفید است و اصلش
دافع لقوه و فواق شود و آسانی وضع حمل دهد شقاقل كزر دشتی كرم است و اصلش دافع
لقوه و فواق شود و آسانی وضع حمل دهد بدرجه سیم و تر باول قوت باه را مفید است
بعضی بهمن خوانند كرم است بدرجه اول و بخشكی و تری معتدل قوت دل و باه بیفزاید
شقایق النعمان لاله از عهد نعمان بن منذر باز پیدا شده است و بدو منسوب گشته و
خشك است بدرجه دوم با پوست جوز خضاب را نیكوست و جرب و قروح زایل كند
و رطوبات منشف دهد آنرا با شاخش نیز نمایش بول و حیض بگشاید و عصاره اش
نور بصر بیفزاید و اوجاع بینی و بیاض العین ببرد و نوعیست از آن كلش سفید میباشد
بهق را مفید بود سكاد كرم و خشك است بدرجه اول خنازیر و بهق و قروح كهنه را مفید است
شكاع كرم است بدرجه اول و خشك بدوم ملازه و آماس معده و قروح و خون از بر آمدن
را مفید است شبل داروی هندیست و مانند بخنك كرم و خشك است بدرجه
دوم فالج و لقوه و سستی عصب را مفید است سنجار بعضی آنرا اخشن الحمار خوانند بباد
برگست مانند كاهو و ساقش بسطبری انگشت بود با سركه طلا كرده بهق را ببرد و چون
زن حامله بخود بركیرد بچه بیفكند اورام سخت و نقرس و عرق النسا را مفید است
شوكران سرد است بدرجه چهارم و خشك بسیم ساقش مانند ساق بادیانست و
برگش مانند حنا و تخمش مانند انیسون و گلی سفید منع رستن موی و آمدن خون از بینی
را مفید است و بسیارش قتال بود شیح یونان از تنوعات سبعه است شیطرج بعربی
هندیست كرم و خشك است بدرجه سیم بهق و برص و عرق النسا مرهن و طحال را انضمام
كردن نافع است شیلم بعضی عرب آنرا روان خوانند كرم است بدرجه اول و خشك بدوم
بهق و اورام و خنازیر و قروح و قوبا را مفید است صبر كرم است بدرجه اول و خشك بدوم
و طعمش در غایت تلخی آنرا صبر خوانند تقویت معده دهد كرم معده بكشد و ریشهای عسر
ناسور ببرد و بلغم از معده برآرد اما با مقعد نیك نباشد طراثیث صبور بیخ گیاهیست
سرد بدرجه دوم و خشك بسیم تقویت اعضا دهد خون شكم دفع كند طرخقان كلش مانند

معصفر است بخته بر افعی کزیده نهند درد ساکن کند و زهر بیرون عاقرقرحا تخم چون کوهست
کوشت بن دندان سخت کند و رعشه ببرد عبهر بستان افروز را بعضی جام خوانند
کلش بادهای پیچکان بنشاند و فربهی آرد عصاره اش قروح عفینه که در دهان بود قلع کند عشران
کافور کام باز دارد را مفید است عصی الراعی سرد است بدرجه سیم و تر بدرجه دوم کوفته بر معده
بندند سوزش معده بنشاند و تسکین خون و آماس کند و قروح کوش ببرد علیق ثمره اش
توت ماند برگش برگ درخت گل سرد است بدرجه دوم و خشک بسیم و گراسخت
کند و ریش دهن ببرد و رفتن شکم و ریش امعا و ضعف معده و خون از بر آمدن را مفید است
عنب الثعلب سگ انگور سه نوع است مخدر و منوم و قاتل از مخدر دوازده دانه و از
منوم هشت دانه و از قاتل چهار دانه دیوانگی آرد و از اصلش یکمثقال خواب آرد و عصاره
هر سه نوع قوت بصر عنصل پیاز دشتی بصل العنصل اسادیر خوانند دواز وصفای آواز و فتح سدد
و مالیخولیا و صرع و جنون و سنگ گرده و مثانه و اختناق رحم و آماس سپرز و عرق النسا
و بهق را مفید است غاریقون گرم و خشک است بدرجه سیم جگر و گرده کشاید یرقان و صرع
و رعشه ببرد و گزند هوام را نافع بود و سودا و بلغم را اسهال کند غافث گرم است
بدرجه اول و خشک بدوم و عصاره اش همچنین قوت جگر را و جماع افزاید و گوشت فرفخ
خرفه سرد و تر است ریش روده و کندی دندان ببرد و صفرا و سوزش مثانه بنشاند فاغر گرم
و خشک است بدرجه دوم معده سرد را قوت دهد کلف و صرع ببرد و حیض براند
فاغره مانند نخود است گرم و خشک بدرجه دوم تقویت معده دهد فرنجمشک گرم و
خشک است بدرجه دوم سدد دماغ بکشاید و خفقان سودایی دفع کند و مجاری بینی را
تقویت دهد فط گرم و خشک است بدرجه اول با همه زهرها مقاومت کند و بعضی را
دفع کرداند فلنجه گرم و خشک است بدرجه دوم معده و جگر و سپرز را مفید است فنجنکشت
گرمست بدرجه چهارم برگش برگ زیتون ماند و گلش و برگش و ساقش استعمال باشاید
و ثمره نشاید رنگ رخ پاک کند و صداع و مارگزیده و فتح سدد جگر و معده و هم احشا
را مفید است و دود وی هوام را بگریزاند فو گرم است بدرجه اول و خشک بدوم بعضی
ادرار بول و حیض کند و سدد بکشاید فوه گرم و خشک است بدرجه دوم و بعضی آنرا
روذنک خوانند سدد جگر و سپرز را بکشاید و باطل کردن یرقان و برص و بهق ببرد قاتل الکلب
و فاشرا گرم و خشک است بدرجه اول با همه زهرها مقاومت کند

گرم و خشک

فقد گرم و خشک است بدرجه دوم جراحات تازه بهم آرد و درد پشت را احسان و رحم
را مفید است و اصابع را مفید است
گرم و خشک است رعاف آورد قاقلی مانند اشنان است و گرم و خشک است بدرجه اول ادرار
بول و منی کند و اسهال صفرا آرد قثاء الحمار گرم و خشک است بدرجه دوم حیض فرود آرد و بچه را
در شکم بکشد و عصاره اش در بینی چکانند یرقان و صداع مزمن را زایل کند و شربتی از وی بعد از
قراطیس نشاید خورد قردمانا تخم کرفس رومی معتدل است و خشک بدرجه سیم بول و حیض
براند و سده احشا بکشاید و رحم سرد را نافع بود قرظ برگش سرد است بدرجه اول و
خشک بدوم ثمره اش تازه گرم تقویت معده دهد عصاره او را اقاقیا خوانند سرد است
بدرجه دوم و خشک بسیم امعا را بخوردن و حقنه کردن نافع بود و سر را بخوردن نیک باشد
و بیرون آمدن مقعد را بخور کردن مفید است قنبیل گرم و خشک است بدرجه دوم
حب القرع را مفید است و کرم دو را ز بیفکند قنه بیرزد گرم است بدرجه سیم و خشک قنّه
بدوم با زهرهای قاتل مقاومت کند نفخها بنشاند و بخار دفع خنازیر کند و اگر بینی را
گیرند دهان خوره ببرد و بخور گرفتن یا بخور کردن بچه بیفکند و دود وی هوام را بگریزاند
قنطوریون دو گونه است غلیظ و باریک غلیظ گرم و خشک است بدرجه دوم حیض براند
و بچه را بیفکند یا در رحم بکشد و خون از بر آمدن و خستگی عضلات و ضیق النفس و سرفه کهن
دفع کند و قنطوریون باریک گرم و خشک است بدرجه سیم شاخ و برگ و شکوفه اش استعمال
را شاید و بیخش عرق النسا ببرد و سده طحال بفصد بکشاید قیصوم تخم صحرایی است آنرا بوی
مادران نیز خوانند جهت آنکه مار از بویش بگریزد گرم و خشک بدرجه سیم قوت معده و دل
و زیادتی بصر دهد و ادرار بول و اشتهای طعام آرد و نشاندن بادها را نیکوست و موی زودی
زود رویاند و عسر البول را مفید است آبش دفع زهر کند در جامه پشمین نهند از آفت نگاه
دارد کاکنج سرد و خشک است بدرجه اول درد جگر و گرده و مثانه را از آفت نگاه دارد کاکنج
کبج گرم و خشک است بدرجه چهارم جرب و خارش را ببرد و در بینی پوست سفیدی
ناخن و داء الثعلب را مفید بیخش عطسه آرد کلیواب بویش کیک راست کند چنانکه اورا
با سانی توان گرفت کما معروفست سرد بدرجه دوم و تر باول در زیر زمین از تاثیر قمری
تخم میرویاند چنانکه کما کبیر از هوا حاصل میشود کثرت اکلش فالج و سکته و قولنج آرد و آبش
چشم روشن کند و از آن هر چه در سایه درخت زیتون بود تیز یابند از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم مرویست الکماه یورث القولنج و عسر البول و قال علیه السلم الکماه من المن

کادزهی گرم و خشکست بدرجه دوم اخلاط غلیظ ببرد و دفع زهر هوام کند
وسده بگشاید و بول براند و صلابت سپرز کم کند ع
و مادها شفاء العین کمازریون گرم و خشک است بدرجه دوم اخلاط غلیظ ببرد دفع زهر
هوام کند و سده بگشاید و بول براند و صلابت سپرز کم کند و حیض براند کمافیطوس تخم
کرفس رومی است گرم و خشک است بدرجه سیم مزیل یرقان و مدر بول و حیض سود و تشنگی
بنشاند لالا بواسیر و خون آمدن را دفع کند لبلاب بعضی پارسیان نرامنویزه و بولسنینی
خوانند گرم و خشک است بدرجه اول صداع مزمن و طحال را دفع صفرای سوخته موی رویاند
و قتل شپش و آماس طحال را مفید است آبش در گوش چکانیدن درد گوش ببرد لحیة التیس
سرد است و خشک بدرجه دوم برگش جراحات ابضما شفا دهد و شکوفه اش از برگ قوی تر
است ریش امعا ببرد و معده را قوت دهد و مواد ببازمعده باز دارد و عصاره اش هیو
فقسطیداس خوانند همه امراض که در شش بود و استسقارا نافع بود لسان الثور گاوزبان گرم و تر
است بدرجه اول تقویت و تفریح دل دهد و ازالت غم کند و در میان شراب خوردن زیادتی
نشاط و خرمی آرد لسان الحمل سرد و خشک است بدرجه اول بزرگ و کوچک میباشد ریشها
و بادها عفن شده را زایل کند و ناسور و ریش امعا ببرد و رفتن خون باز دارد و بکرد حب
خنازیر بندد شفا دهد بغرغره درد دندان بنشاند چون با عدس بزند صرع و تب زایل
کند لفاح سابرک سرد است بدرجه دوم و تر باول برص و صداع و خواب را مفید است
صورت آن مانند آدمی نر و ماده میباشد نر مردانرا و ماده زنانرا دفع اورام و خنازیر و دمل
سخت کند اگر کسی را عضوی بفساد آمده باشد و جز قطع درمان نبود سه فلوس از آن بخورد
بیهوش شود و از الم قطع خبر ندارد بیخ لفاح دشتی را بیروح گویند و آن بغایت سرد است
محذر شراب پخته ده درم از آن شراب خواب آورد و بیشتر بیهوش کند اگر فتیله بشراب آغشته
بخورد بگیرند همین عمل کند پوست بیخ او را این فعال قوی تر است و بوییدن نیز این فعل
دارد مازریون مشهور است و از نوعات سبعاست و گرم و خشک است بدرجه
چهارم بزرگ و کوچک میباشد برگش مانند برگ زیتون است و از آن هرچه سیاه
تر بود قتال است و از بزرگ و کوچک دو درم قتال است و جمیع اصناف آن
بهق و کلف و نمش و قروح و خنازیر را مفید است و استسقارا بهترین دواست مامیثا
سرد و خشک است بدرجه اول اما سهاء غلیظ را دفع کند و شیاف مامیثا امراض
چشم را مفید است ماهیزهره گرم و خشک است بدرجه دوم برگش بطرخون ماند چون

درآب افکنند ماهی از بویش سست شود و بر سر آب افتد چنانکه او را بدست توان صید
کرد نقرس و وجع المفاصل و دفع فراموشی و قوت پشت را مفید است مر گرم و خشک
است بدرجه دوم شکستگی سر را باز بندد و کرم معده بکشد و آبله چشم ببرد و قوت معده
دهد و چون زنان بخود بر گیرند بچه بیفکنند و آنکه از وی در بینی افکنند بادهاء غلیظ را زایل
کند و خون آمدن از دهن باز دارد و چون بر قوبا طلا کنند صحت دهد طیب نزاهیجو
الجوس نیز خوانند کلش بهتر از برگ و اصلش انجری که باسبزی زند نیکوترین خونها
باز بندد و پخته خوردن دفع فضلات کند و حاد و بول آرد مرو تخم مرو گرم و خشک
است بدرجه دوم امراض بارده را و جاع رحم و مفاصل مفید بود اما صداع و عطش آرد
مرماحوز گرم بدرجه سیم و خشک بدوم قوت دهد و زوال خفقان و در شراب خوردن
مستی نیارد آرد معدونس کرفس رومی است بدرجه سیم و خشک بدوم قوت معده و
جگر و سپرز دهد و سده بگشاید مشکطرامشیع گرم و خشک است بدرجه سیم بچه مرده و موجود
آرد هم بخود بر گرفتن و هم بخور کردن و شراب بختی بنشاند و تا سه ببرد و حیض براند ملخ
روییش همیشه با آفتاب بود معدود سفر گرم و خشک است بدرجه اول صرع و امراض دماغ را
نافع بود و معده و جگر را قوت دهد نارقیصر گرم و خشک است بچهارم درجه تقویت معده
را نیکوست نبش غذای سمانه است و سمیت دارد و بدین سبب گوشت سمانه از
سمیت خالی نیست نرنکبو بیخ گیاهیست بهترینش سفید بر و کنست و آنرا بلنک شکو
شناسند و آنچه در میان سرکین پلنگ بود بهتر باشد بوقت بهار کسی از زمین بر دارد
برگش ببرگ خربزه ماند و در آخر ببرگ کشنیز و این صفت دیگر چشایش و اینست خواص
حامل را اکلش را فرزند شود و زیادت از دو جو نتوان خورد و در ریشها کهن و بطلا مفید
بود و معاجل کثیرتا بدینها و چندانکه بهتر شود می افزود تا صحت پذیرد امتحانش دیگر چون را
از جوش فرو نشاند و اگر خرد شود و خنازیر افکنند نافع آید و اگر بجگر تازه نهند سوراخ
کند هال گرم است بدرجه اول و خشک بدوم معده و جگر قوت دهد و هضم طعام کند
هلدخشا گرم و خشکست بدرجه دوم ادرار بول کند و اخلاط غلیظ رقیق گرداند و دفع
خارش پوست و صرع شود و آبش با خفقان و درد رحم فضلات فاسده آنرا اخراج کند

صفرنج از ینبوعات سبعه است درج گرم و خشک است بدرجه سیم اخلاط بسته بگشاید
و ادرار بول کند و صلابت سپرز بکند و طبقه قرنیه چشم را جلا دهد و درد پهلو و سینه را
نافع بود و در آبش نشستن اوجاع رحم زایل کند وخشیش گرم و خشک است بدرجه سیم و نخه
از فاریاب آرند خشک لیکن آنکه از ترکستان آرند گرم در از امعا را کشنده باد های شکم
براند ینبوع گفتیم هفت نوع است ۱ مازریون ۲ عشر ۳ سرنجوان ۴ صفرنج ۵ توماپلون
و آن شبرم است ۶ حلبلا ۷ سرماورنج شیر ینبوعات را بر رخ توبا و ناسور طلا کنند شفا دهد
و چون با روغن بهم بر اندام مالند موی ببرد و بکثرت مکرر شاید که موی بر نیاید و چهار قطره
از ینبوع در انجیر کنند و خشک کرده بخورند سودا و بلغم باسهال دفع کند المشمومات هرچه بوی
خوش دارد از مشمومات بود انچه از اشجار و ادهان و اشجار است هر یک در باب خود آمده
انچه از نبوست اگر چه چون ادویه از دیگر فواید خالی نیست آنرا در حروف نوشتن مناسب
تر بود از آن بیست و هفت نوع بود بترتیب حروف می نویسیم ادمالک بفرنجها اند
همین میباشد هر چند خوشبوی تر بود بهتر باشد اوجاع دهان و معده و تقویت دل را مفید
است افسنتین گرم است بدرجه اول و خشک بدوم در میانه جامه نهند از آفت نگاه دارد
و رنگ رخ نیکو کرد اند داء الثعلب و داء الحیه و هوام گزنده و قوت معده و جگر و سپرز
را مفید است اقحوان گوبلگر است بدرجه سیم و خشک بدوم گلش سفید و سرخ میباشد
و بعضی گویند اقحوان گل بابونج است نواسیر و سبات را مفید است خلط غلیظ تنک
کند روغنش بواسیر و قولنج و درد مثانه زایل کند بابونج گرم و خشک است بدرجه اول گلش
سفید و زرد میباشد صداع بارد و قولنج ریحی را مفید است و طبیعت را نرم کند و بدن را
گرم کرد اند و مشام را بگشاید و قوت دماغ دهد در آبش نشستن بچه بیفکند بنفشه سرد و تر
است بدرجه اول صداع و موی سر و خناق را مفید است بویش زکام زایل کند و روغنش
جرب ببرد و شرابش دافع ذات الجنب شود و گرده و مثانه را قوت دهد حنا سرد و خشک
است بدرجه اول آماس صفراوی و سوخته و ریش دهانها بچگان را مفید است روغن حنا
درد رحم را تسکین دهد شکوفه آنرا فاغیة الحنا خوانند گرمی در سیوم معتدل و خشک
است بدرجه دوم ریش دهن و آماس درد پهلو را نیکوست خزامغان سنبل [illegible]

~~[illegible] را مصدوم گرم و خشک است بدرجه سیم گلش زرد و سرخ و سفید می باشد~~
~~بچینی دماغ را نافع دارد و باد های [illegible] غلیظ را صاف کند~~

اما برکها

اما برکها او اصلش از سنبل کشاده تر بود و طبع و فعلش بسنبل ماند ها است خیری منثور گرم و
خشک است بدرجه دوم گلش زرد و سرخ و سفید میباشد بویش دماغ را تازه دارد و
بادهای غلیظ صاف کند و پرده که بر هر بینایی باشد زایل کند و در آبش نشستن آماس کهنه
را ببرد و شرابش عسر الولاده مفید است و حیض براند روغنش همین حکم دارد دوالمعروفست
در زمین اران و موقان بسیار است و بر روی زمین افتاده میباشد بها آنکه بجای متعلق
باشد فرج را تنگ کند ذغل برم بوی در غایت ترحه لطیفی دارد و باد دماغ سخت موافق شد
ریحان شاهسفرم چند انواع است عرب هرچه کوچک بود آنرا ریحان و آنچه بزرگتر بود
ضیران خوانند از عهد کسری نوشیروان عادل پیدا شده است و شاه اسفرغم خوانند آنرا
و تر است بدرجه اول بواسیر و درد رعاف و سوختگی را مفید است و خواب آرد و چون
ببشانند زعفران معروفست و بسیار جایها بود اما بهترینش کهستانیست و بادغیسی از آن
باسرخی زند به بود و باید که بر ریشهای او سفیدی باشد طبعش گرم است بدرجه دوم و خشک
باول بوی بصغرا برد و رنگ رخ نیکو کرد اند و هضم طعام و تحلیل بادها کند و آب بسته بگشاید
و تفریح دل دهد و خنده آرد و زیادت از یک مثقال قتال است و بصلش برص را مفید است
و زعفران را در اغذیه و ادویه و الوان حلوات بکار دارند زنبق گل آن خوشبوترین گلهاست
در روغن پرورده اوجاع بسیار را دفع کند بتخصیص دردها که از سردی باشد سداب معروفست
و گرم و خشک بدرجه سیم ادرار بول کند اخلاط را تحلیل دهد و صلابت را ببرد و بلغم را
کم کرد اند و با همه زینت موافق تر بود و بویش هوام را بگریزاند صداع ببرد و عصاره اش
نقیها خوانند با شیر زنان با کتحال تاریکی چشم زایل کند یک شب در آب کنند بینی آبش چون دهان
بیاشند کیک بمیرد و بعضی گفته اند حظ الجود داء الثعلب عرق النسا و مفاصل را مفید است
سبیل تره خوردن قوت باه زایل کند بعضی عرب آنرا فیجن خوانند صحرایی او گرم و خشک است
بدرجه دوم دفع زهر هوام کند بچه از رحم بکند هم خوردن هم بوییدن هم بخور بر کردن
سنبل معروفست گرم بدرجه اول و خشک بدوم مایه مسک است چنانکه گفته اند بیت
این نکته نگه دار که تا آهوی تبت ٭ سنبل نخورد خون نشود مشک نکرده ٭ اکالش زبان و دهان
گرم اند و بوی دهن خوش کند و تقویت معده و جگر و دماغ دهد و سود مند خفقان بود

ادرار بول و دفع مواد فاسده را معالجه کند و با کتحال موی مژه رویاند و سنبل هندی را قوت
بیشتر است سوسن معروفست گرم و خشک بدرجه سیم و آنچه سفید و زرد بود گرم باشد
در درجه اول و خشک بدوم گلش سفید و زرد و آسمانگون میباشد بوئیدن هوام را بگریزاند
و خواب آرد و صداع و کلف ببرد و جرب و بهق و درد اعصاب و عسر البول و حیض
و بادها را مفید است و روغنش عسر الولاده بکار برند زود فارغ شود و بواسیر را نافع
کند و بیخ سوسن آسمانگون را ایرسا گویند و آن خلط غلیظ از بر و سینه ببرد و داء استسقا
با آب زرد را اسهال کند سعتر معروفست و فراونه و درمک خوانند و آن را غام نیز گویند
گرم و خشک است بدرجه دوم اگر بپاشند مار بگریزد و اقای آن درد شقیقه و صداع بنشاند
بوئیدن هوام را بگریزاند و سپیش را بکشد اکلش نسیان ببرد و فواق بنشاند و بچه مرده را بیرون
آرد و بیخش درد شکم ببرد و سده منی بگشاید و حیض و بول براند شواصر گرم و خشک
بود و بعراق بسیار است عرق النسا و وجع المفاصل بارده را مفید است و اخلاط غلیظ
را اسهال کند سواسیح گرم و خشک بدرجه چهارم شاخش کنار ده میانست و برگش بیخ
ماند گرم شکم بکشد و مادش بزیت آغشته داء الثعلب را دفع کند و غرغره کردن او
دندان کرم خورده را شفا دهد شونیج برگش کوچک و خوشبوست بوئیدن دفع احتلام کند و دهن
دودش هوام را بگریزاند آکلش نقصان باه آورد و جذام و قروح و کرم شکم و گوش و
ضیق النفس و فواق و یرقان و استسقا و کژدم گزیده را مفید است فیل گوش بعضی عرب
لوف خوانند برگش جراحات ردیه باصلاح آورد و اصلش کلف و بهق ببرد و چون
با عسل خورند قوت باه دهد قسط گلها سقان او واقش با کثر الوان ملون باشد و در
منهاج بقلة خوانند مرزنجوش مرزنگوش را حبق الفیل و عنقر نیز خوانند گرم و خشک است بدرجه
سیم صداع و استسقا و لقوه و عسر البول و کژدم گزیده و فالج را و درد حیض و دفع نفخ را
مفید است صبر گرم است بدرجه دوم و خشک باول سعوط زکام و کثرت آواز را نیکو
ست و خون حیض براند و دودش بلغم از سر بیرون آرد ناردین سنبل رومیست و گرم بدرجه اول
و خشک بدوم برگش مانند مصحف است و شاخش زرد بود ساق و گل و ثمر ندارد و فالج
و لقوه و گشادن بول و حیض را مفید است و جگر و معده و سینه را قوت دهد از آن

یکبهم

یکبهم بیخش بکار فرمایند نرجس نرگس گرم و خشک است بدرجه اول و [illegible] شموا
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست شموا النرجس فما منکم الا وله حبة فی الصدر و
الفواد شعبة من برص او جنون او جذام لا یذهبها الا شم النرجس شموه ولو فی عام مرة
انرا غذای روح نهاده اند و در عجائب المخلوقات گویند اگر پیاز نرگس را چنانکه بیخ بریده [illegible]
خفته نهند هر بهری که در دلش بود بزبان آرد گلش داء الثعلب و بهق و کلف و صلع
و بادها را مفید است و اگر چهار درم از نرگس حامله با عسل بخورد بچه بیفکند نیلوفر بعضی از
لینوفر خوانند سرد و تر است بدرجه اول و تربیت از سردی بیخش و در میان آب روید و
بیرون آید و شب در میان آب پنهان شود و درین باب گفته اند بیت گر ایکه در تماشی
بباغی کش نیلوفر میان آبست نیلوفر ز آب سر برآورد بنادر رویت آفتابست
برگش در سایه خشک کرده بر آتش افکنند شوزد و بخوردن خواب آرد و صداع و
آماس و داء الثعلب ببرد اما قوت باه و منی کم کند اند بیخ نیلوفر هندی را قرل خوانند گرم
و خشک است بدرجه دوم اوجاع بارده اعصاب و بادهای غلیظ را مفید است السابق
هر گیاهی که در خاصیت غذایی و دوائی کمتر است و مطلوب از آن مقاصد و منافع چند
از آن منافع خالی نیست و درین حرف نوشتن مناسب تر است از آن هفده نوع
بترتیب حروف یاد کنیم ابروصنم بیخ گیاهیست بر شکل آدمی نر و ماده میباشد خوردن
نرش قوت باه دهد و ماده آرزوی جماع آرد و آنرا بوقت قلع هر حرکت که قالع آن کرده
باشد چون در شراب بخورد کسی دهند همان حرکت بی اختیار از آنکس صادر شود و در ملک
طبرستان بسیار میباشد اشنان معروف گرم و خشک بدرجه دوم سبز و زرد و سفید
میباشد یکبهم از آن بول و حیض براند سه درم از آن استسقا با اسهال بیارد و بیخ
دو درم بچه بیفکند و ده درم قتال است و بوئیدن هوام را بگریزاند و آن مایه قلی است
و قلی را کلیاب خوانند گرم و خشک است بدرجه سیم بهق و جرب و فضلات گوشت
را مفید است چون با شیره سحق کرده ببرشند و بر زخم کژدم گزیده طلا کنند درد بنشاند
اکشوث سرنه را بعضی عرب عسقه و علیقی نیز خوانند گرم و خشک بود بدرجه اول
برگ ندارد و طعمش تلخ بود و چون با سرکه خورند فواق بنشاند و آبش یرقان و گشودن
بول و حیض و تب را مفید است ثرط سریش بیخ گیاهیست ثیل [illegible]

هرجا که او بوده دیگر حشرات را مجال زیستن ندهد سرد و خشک است به درجه اول بیختن او
جراحات بهم آرد و سنگ گرده پاره بیرون آرد **حلبه** در کاه معروفست ذخ نیز خوانند و در
زمستان در مساجد افکنند **خروع** بیدانجیر بعضی فارسیان کرچک خوانند و در ولایت سرخس
همه ساله زرع باید کرد اما در گرمسیرها یکسال زرع کنند و چند سال ثمر دهد روغن آن با
بر راست قولنج و فالج و لقوه را مفید است و زیادت از ده دانه نشاید خورد و دود و غلش بر
خوس و در رحم مال انداز او را زیاد ماننده **دفلی** خرزهره برگش مانند برگ دندان ساست
گرم است به درجه سیم و خشک به دوم بوییدن کیک را بکشد خوردنش زهر کار کند آدمی و
همه حیوانات را در عجایب المخلوقات گوید چون با جو خورده کرده بوقت ملاقات با عدو در
لشکر عدو پاشند هزیمت بر عدو افتد برگش بخار تحلیل کند آماسها را و دودهای کهنه از
پشت و زانو زایل کند **ریوناس** معروفست سرد و خشک بود جگر و سپرز را پاک کند و بول
و حیض بگشاید **شودر** چهارپا را باز ادر بیست روز فربه کند اما آن گوشت زود بریزد
غطلم گیاه نیل است گرم و خشک به درجه دوم کلف و بهق و داء الثعلب و جراحات و
قروح کهنه را مفید است با شکر خوردن سعال الاطفال را سود دهد و آب این گیاه نیل
است از او الوان بکار دارند **قت** سبست گرم است به درجه دوم و خشک به اول
چون تازه بود عرب قضب خوانند آن را بر بالش آکنده در زیر سر صاحب لقوه نهند شفا یابد
تخمش قوت باه دهد و شیر بیفزاید **قطن** پنبه را بعضی عرب عطب خوانند و دانه
اش حب النوع گویند گرم و تر است به درجه اول برگش اسهال الصبیان باز دارد و در ماده پوست
جوزش قروح کهنه را دوا کند نمو اش پوشیده است پیران و سرد مزاجان را موافق نیست
دانه اش سرفه بارده را مفید است **مازریون** تقاونه خوانند سرد است به درجه اول و خشک
به دوم و آنچه عفوصتی هست که طبع را ببندد و برگش جراحات را مفید است **وسمه** بعضی گویند
برگ عظلم است که از وی نیل گیرند و بعضی گویند گیاهی جداست و خطر خوانند طبیخش
است زنان بر ابرو نهند و خضاب ریش کوست **مرتبه سیوم** در ذکر حیوانات اقتضای
حکمت ازلی ایجاد خلقت حیوانات جهت دفع آفات فاسده و مهلکه که از عفونات هواها
شده باشند فرموده است تا موجب راحت امزجه انسانی که مکمل کمالات است شود چه
اگر وجود حیوان نبودی آن آفات امزجه انسانی را آسیبها رسانیدی و او را از عروج در

کسب کمال

کسب کمال باز داشتی و حیوانات را حس و حرکت داد تا طلب غذا جهت بدل ما یتحلل
توانند کرد و بسبب حرکت ایشان آن عفونات از انسان زودتر دفع شود و بعضی را
دشمن بعضی گردانید تا سبب زیادتی حرکت ایشان شود و هر یک را بقدر احتیاج ایشان
آلت محافظت نفس خود و جذب منفعت و دفع مضرت عدو ارزانی داشت تا سبب
بقای او گردد فسبحان من اعطی کل شیء یفتقر الیه بلا زیاده و نقصان و چون ایشان را جهت آلت
انسان آفریده بعضی را در خلقت سلیم آفرید و آلت مضرت رسانیدن نداد تا طبع و مطاوعت
بنی آدم نمودند بعضی مرکوب و برخی ماکول گشتند کما قال الله تبارک و تعالی الم یروا انا
خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها رکوبهم
و منها یاکلون و بعضی را خاصیت تعلیم داد تا اگرچه مطاوعت ذاتی نداشتند بسبب تعلیم
مطیع شدند و آلت گشتند و چندی را که مخالفت کردند از آدمی سر کشیدند آدمی را
ارشادی فرمود که به هر یک بنوعی دستبردی نمود که غرامت را از پای در آورد و از فواید جلود
ایشان بهره مند باشند و حد و حصر انواع حیوانات زیادت از آنکه عقل دوربین و فهم پیش
اندیش بدان محیط توانند شد قوله تعالی و ما یعلم جنود ربک الا هو لیکن آنچه فهم ما تواند
رسید به سه نوع بری و بحری و هوایی یاد کنیم و گفته اند هر حیوانی که به دو پای میرود فراخ چشم
کند و آن معبود باشد و هرچه چهار دست و پا رود دل بر وی زیادت نهند و هرچه گوش
از سر بیرون آمده باشد توالد کند و آنچه گوشش بیرون نیامده باشد خایه نهد و هرچه
که شاخ دارد دندان پیش همه بالای ندارد و در حلال و حرامی گوشتشان هر چند در باب
هر یک بحسب فتوی متعاقب خواهیم گفت اما مجملا آنچه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده
کل ذی ناب من السباع و کل ذی مخلب من الطیر یمین را نشاید فتاد **وجه اول** در ذکر
حیوانات بری و آن بر پنج وجه است **وجه اول** در ذکر حیوانات اهلی از ایشان ده صنف
بر سبیل حروف یاد کنیم **ابل** شتر را بعربی بعیر و بترکی دوه و بمغولی عمکن خوانند نرش را
عرب جمل و ماده را ناقه و جوانش را بکر و پیر را ناب و عود و دو کوهان را فالج و شتر نیکو را
نجیب و یکساله را ابن مخاض و دو ساله را ابن لبون و سه ساله را حق و چهار ساله را
جذع و پنجساله و شش ساله را ثنی و هفت ساله را رباع و هشت ساله را سدیس و نه
ساله را بازل و ده ساله را مخلف و آبستن را خلفه و بچه اش را خوار و فصیل و بار کش را

حمول و سرخ منه را القوح خوانند و بتر کی ترا بقر و ماده را ایلکان خوانند و کثرت عدد
ان در عرب صحرانشین است و شتر جانوری عجیب خلقت بزرگ هیکل کم خورش و بار کش
و فرمان بردار قال الله تعالی اَفَلَا یَنظُرُونَ اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ و او را احالی فقد و
و شیخ سعدی شیرازی گوید **بیت** شتر بشعر عرب چون بحالتست و طرب اگر ذوق
نیست ترا کج طبع جانوری بهمه مذاهب ماکول اللحم است و گوشتش گرم و خشک
اول و غذای سوداوی غلیظ دهد و شتر را زیرکیست که چون رنجور شود برگ بلوط خورد
صحت یابد و چون او را مار زهر زند خرچنگ خورد زهرها را دور و موثر شود جگرش دفع
نزول ماء العین کند و روشنی بصر دهد شحمش هر جا بنهند مار را از و یکریزد بواسیر را مفید
است موئیش بر ران چپ بندد سلس البول باز دارد و شتر هر چند نوعست لوک و
بیسراک و بختی و بهترین نسل و قیمت بختی و بیسار کش بیسراک و بتحمل تشنگی لوک بود
بغل استر را بترکان قاتر و مغولان لاوسه از اسب و خر متولد است آنچه پدرش خر بود
بهتر از آنکه مادرش خر باشد و در و خواص فرسی بیشتر از حماریست و در شکل ها بدر ما
تر بود و آنچه از اسب و خر وحشی متولد شود نیکوتر باشد و استر مشرقی بهتر از دیگر بلاد بود
در از عمرترین چهارپاست از کثرت جماع و استر را بچه نباشد زیرا مشیمه اش موثت برود
ندارد و مرد هشتاد است و خروج بچه از و متعذر اگر احیانا استری آبستن شود در
وقت زائیدن هلاک شود و نقل اند نا شد جهت اگر بر حرام حلال غلبه دارد و آن از حرام
و حلال متولد است اکل آن نیز حرام است و اکل آنچه از خر گور و اسب زایند ما اللذین اکول
اللحم اند ما القا این از نوادر است و بر نوادر حکم نیست و آن نیز حکم حرام است خواص
سم دل استر هر زنی که خورد آبستن نشود بنجد سم از سم استر با روغن مورد آمیخته بر هر جا
بالند موی رویاند و داء الثعلب ببرد و سمش و موئیش موش را بگریزاند بولش زن
حامله بخورد بچه مرده بیفکند نبور که درد برش بود دفع بواسیر کند پوستش زنها
بر بازو بندد بچه اش بزیان رود و اگر حامله نباشد بار نگیرد **بقر** گاو را ترکان سقر و
مغولان هوکر خوانند گاو کشته کرده بود چندان که از آن عمل خوی باز کند ما دس دش
تب زایل کند و قوت باه بیفزاید و نقوظ صحت دهد و اگر چو بینی و مند و عاف باز
دارد و چون با سرکه ضم کرده پیش از طلوع بر برص طلا کنند صحت دهد زهره اش بر در

[illegible]

ما الندکرم

ما الندکرم در دنبه اش نیفتد و با تخم گندنا و تخم شبت بخنتر بر کلف طلا کنند ببرد و با سرکین موش
ضم کرده بصاحب قولنج دهند در حال بکشاید و چون زهره گاو با عسل بیامیزند خناق ببرد
کلهاش بر کردن طوق کنند خنازیر ببرد گوشتش سرد و خشک است بدرجه اول و گاو نر را
سردی کمتر بود و گوشت گوساله بهتر از هر دو باشد و هم از مضرت خالی نیست و امراض
بهق و سرطان دو تو باد جذام و داء الفیل آرد قضیب و خصیه گوساله سحق کرده قوت باه
و نعوظ افزاید خونش در پیش جمعی بسوزانند خصومت در میانشان افتد سرگاو سیاه
با آرد جو بر بواسیر و نواسیر و خنازیر طلا کنند شفا دهد بول او با بول آدمی آمیخته دست
و پای بدان بشویند تب ربع کهن ببرد و دو سرگین خشک او با عسل بولادی داخلاص
دهند و سرگینش بر مستسقی مالند شفا دهد **جاومیش** گاومیش را مغولان اوخوانند جانوری
قوی هیکل پر قوت است و او را درد دماغ کرم بود که پوسته او را معذب دارد و بدین سبب
خواب کم کند و با شیر و پلنگ دشمنی دارد و اغلب بر هر دو غالب شود اما زبون پشه
باشد بهمه مذاهب ماکول اللحم است اما گوشت او از مضرت خالی نیست خاصیتش گرم
دماغ او بخوابد آورد و شحمش با آب نمک یاد کرده کلف و برص و جرب ببرد و اکلش بیش
در جامه افکند **حمار** خر را بعضی عرب عیر و ترکان ایشک کرده اش را عرب جحش خوانند
جانوری خند والاعضاست و از غایت خوی با مادر خود فساد کند و هیچ جانور دیگر را
این عادت نیست و بنا در بر مادر رود طبع خود بغایت سرد نیست و اکلش حرام
خواصش کرد دم کرند به در گوش خر گوید مرا کژدم گزید نیک شود و خود در دمند گردد و چون
با شکونه بر و سوار شود و خر دوان کرده الم نشکین باید مغزش با روغن زنبت آمیخته موی
دراز کند و موی و سیاه دندانش در زیر بالین نهند خواب آرد جگرش تب ربع و صرع زایل
کند سیر شیر فزاید سمش صرع و برص ببرد و چون با زیت بیامیزند خنازیر و مفاصل
ببرد اکل گوشتش دفع زهر جذام کند پهلش کداخته جراحات و قروح با صلاح آرد آب
سرگین تازه اش در بینی چکانند رعاف بنشاند بولش بر کنتی مالند ماهیان جمع شوند
خونش بواسیر ببرد و کودک بدخوی را خوشخوی کرد اندر سمش بخور کردن درد دندان
بنشاند و بخور دادن سرگینش بر دهوی دمش در میان شراب اندازند عربده آرد و خر را
از شیر هراسیست که چون شیر را بیند بر جای ایستد تا شیر برسد و او را بخورد و دو قفای

سنور

بعضی خوان مهره میباشد و ذکرش دراینجا آمده سنور گربه را بعضی عرب هر خوانند و ترکان
پشك و مغولان منلغو خوانند جانوری طامع و الوف است و اکلش حرام و قتلش ممنوع بود
غضب چنان در خشم بود که از خود خبردار نبود بدین سبب ملاحده فدائی را بگوشت
گربه پرورش دادندی تا بر خصم پیروز شدی و گربه دشمن موش است و فیل از گربه هراسان
بود در مجمل التواریخ آمده که گربه را بچین تولد نیست زهرش اکتحال کنند شب تیز بین
شوند و بعضی هم از آن با روغن زیت خلط کرده صاحب لقوه را مفید است و با زیره و
نمك کوفته جراحات کهنه را شفا دهد سپید گربه سیاه بوش مستحاضه بندد خون باز
دارد و نا کشایند حیض نیاید کوشتش مجرب بر نقرس ضماد کنند الم ساکن کرداند و اگر بخورند
جادوئی بر آکلش موثر نباشد خونش بر جذام طلا کنند زایل شود کوشتش خشك کرده و
سائیده بر جراحت خار و پیکان نهند بیرون آرد غنم کوسفند را ترکان قوین خوانند
و میش را عرب ضان و بره انثی حمل کویند و کوسفند یکساله را عرب جذع خوانند
و مذاهب اکلش مباح و مفید است و آن جانور سلیم پر برکتست و رسول علیه السلام
فرموده الغنم غنیمه و آن درهر سال یکبار زاید و یك بچه آرد و احیانا دو بچه و تا سه
بیش نزاید و مردم از آن بیقیاس و بیشمار خورند و روی زمین از آن پر بود بخلاف دیگر
حیوانات ضاری که درهر سال چند نوبت زایند و چند بچه آرند و مردم ازیشان هیچ
نخورند و عدد شان اندك بود فسبحان من اقتضت حکمته بقلة عدد الضار وکثرة
النافع لطفا و شفقة بعباده علی ما یشاء قدیر سبب مال حرام و حلال همچنین صورت دارد
در عجایب المخلوقات آمده که در هند نوعی کوسفند هست که دنبه بر سینه اش و دو بر
دوش و دو بر پهلو و یکی بر دم بعادت دیگر کوسفندان میباشد و هانا کوسفند
محل دنبه نیست از فربهی کوشت سفید چنان میباشد که چون دنبه نماید و در فارس
کوسفندی میباشد که دنبه اش به کوشت زیادتست و درین ولایت نوعی میباشد از
کوسفند که دنبه ندارد و آنرا حوامی خوانند کوشتش از کوسفندان دنبه دار لذیذتر است
کوسفند را انکریك همان هاست که خود را از نیش خواص کوسفند سر و کنبه از هر آنش
بعسل خلط کرده بر نزول الماء العین بازدارد و از التسیاض العین کند پشمش زنان بر خود
کیرد حامله نشود کوشتش را فواید بسیار است و صالحترین اغذیه بره یکساله و خصی باشد

طبع کوشت

طبع کوشت کوسفند کرم است بدرجه دوم و تر باول و کوشت کبش و میش از مضرت خالی
نیست شیر کوسفند در اکثر اوقات مفید است و دوغ و پنیر و لور و کشك و هر چه از آن
سازند هر یك بچند خاصیت موسوم و شرح همه تطویل دارد فرس اسب را عرب خیل
و کراع و ترکی آت و مغول موری خوانند نرش را بعربی حصان و بترکی ایغر و بمغولی اجرعه
و مادیانش را بعربی رمکه و بترکی قسراق و بمغولی کون و کره اش بعربی مهره و بترکی قولون و
بمغولی او نغان و خصی را بترکی آختا و بفارسی نیز مشهور است و کاهل را ترکان اشعو و هواد را
بورتقو و دونده را قور دونه و سکسك را قاترالك کویند اکل کوشتش بمذهب شافعی مباح
است و بمذهب ابی حنیفه مکروه کرم و خشك است بدرجه دوم و اسب خوش صورت و تیز بین
و خوش رنك تر و تیز رو تر و پیش رو تر حیوانات بود و بهمه رنگی میباشد و با حسن صورت
اخلاق نیکو دارد و چون فهم و بیداری و زیرکی و احتمال مجاهدت و مصابرت بران
وحق تعالی بانجا و [illegible] کوب آدمی کردانید و منت نهاده و قوله تعالی وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ
وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً و قوله تعالی وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ
الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ و رسول علیه السلام فرموده الخیل معقود بنواصیها
الخیر الی یوم القیمه در مجمل التواریخ آمده اسبی که اسب را در هندستان تولد نیست
و در تاریخ فناکتی کفته که کثرت عددش در ترکستان زیادتی قیمتش در عرب باشد و بدین
عرب نسب آنرا اعتبار کنند خواص دندان اسب بر کودك بندند دندانش بی الم زود
بر آید موی دمش در خانه آویزند پشه در آن خانه نبود سمش در خانه دود کنند موش از آن
خانه بکریزد عرقش در زهار بچه مالند موی بر نیارد و بواسیر را التیام کند دود دلیش
عسر الولاده را زود خلاص دهد آب زبلش رعاف ببندد خونش در کوش چکانند درد ببرد
تیس بز را ترکان کچی کویند مغولان ایمان خوانند عرب بز نر را تیس خوانند و بزغاله
را جدی خوانند و در اکل حکم کوسفند دارد و بر چاروی احمق است از این سبب بیشتر کله
باشند کوشتش کرم و خشك است بدرجه اول خواصش سرش سفید کوفته در خرقه در پیخته
نهند تا بر بناد نسبید درنشود و زهره اش با زهره کاو آمیخته در کوش نهند طنین ببرد جکرش
بر آتش نهند آبی که از جکر اکتحال کنند دفع عشا کند جکر آنرا اگر زن بخورد بکیر دارد آن زن
مرد از وی برهد کوشتش را موشی آید دو سود الکثیف کعبش سوده با سکنجبین خلط کنند

سپرز را ببرد و قوت باه آورد و شیر بنا سکره نان رخ خوب کند خصوص زنان را پیش از دید
زیر سر کودک گرینده نهند گریه از وی برود و اگر بر خنازیر طلا کنند صحت دهد و اگر زن بخورد
بر گیرد و خون باز دارد **حکایت** در جامع الحکایات آمده در ولایت زنگ جانوریست
شکل گاو و نزدیک اما سم شکافته نیست و سفید است از پوستش سپرها سازند هیچ تیر بدان
کار نکند و گوشتش در خوش طعمی از دیگر لحوم لطیف تر است و لذیذتر و در خواص چون گوشت
گوسفند نزدیک است **وجه دوم** در ذکر حیوانات وحشی از ایشان چهل صنف را
بترتیب حروف یاد کنیم **ابن آوی** شگال را ترکان چقال خوانند ممنوع الاکل بود و جانور
محیل و مفسد زرع و باغ خواصش زبانش در خانه بیاویزند در خصومت افتند زهره
اش نیم درم در آب حل کرده سه روز متواتر بخورند درد سپرز بیری شود شحمش
و جنون زایل کند جگرش یک مثقال صرع ببرد مغز استخوانش بورق خلط کرده بر برص طلا
کردن رنگش برقرار اول برد **ابن عرس** را سوزا بعضی عرب ام حبین خوانند ماکول
اللحم است نبیث و دشمن مار و موش و نهنگ مار و موش را بدیدن از سوراخ بر
آورد و بخورد و نهنگ را اکثر اوقات از الحی که در دهان دارد در دهنش گشوده بود
تا آن الحم را بصلاح آورد و مرغان و کرمان که در دهنش افتاده بود بیرون برند را سوی
درد هنش رود و بشکمش فرو شود و رود کانش بخورد و آنرا هلاک کرده اند خواصش
دماغ اکتحال کنند تاریکی چشم ببرد گوشتش بر مفاصل بندند درد بنشاند شحمش درد
کم کند و گوشت بن دندان را قوت دهد و کعبش اگر زن با خود دارد آبستن نشود
بر خنازیر طلا کنند شفا دهد **ارنب** خرگوش را ترکان توشقان گویند و مغولان تولای
خوانند و بمذهب شافعی اکلش مباح است و بعضی مذاهب مکروه طبع گوشتش گرم
و خشک است بد بجا و یکسال ماده و یکسال نر بود و آنرا مانند زنان حیض بود
چون بخسبد چشمش باز باشد چون رنجور شود فی الحال بخورد شفا یابد خواص سرش
سوزانیدن و ماده در بن دندان سیاه و زرد مالند سفید شود دماغش چون
زن بخورد یا بخود برگیرد جماع یا بد آبستن شود دندانش بر دندان مثانه نهند درد
بنشاند زهره اش چون در شراب بخورند خواب آرد و تا سرکه بخورد نخسبد نهند او آن
حال باز نیاید سپرزش خشک کرده بکوبند با نبات سرخ زایل کند خونش اگر زن بخورد

هرکه آبستن

هرکه آبستن نشود و اگر بر کلف و بهق سیاه طلا کنند شفا دهد گوشتش قولنج و مفاصل
و نقرس ببرد و ما دا استخوانش بموم خلط کرده بر موضع تشنج بندند بصلاح آرد کعبش با
خود داشتن دفع چشم بد کند دود مویش در دشش بنشاند زبلش در شراب بخورد
هر که دهند کثرت قی آرد **ایل** بزکوهی ترکان تکه و مغولان اقونا و عرب وعل گویند
بهمه ادیان و مذاهب ماکول اللحم است و بزکوهی مانند گاوکوهی هر سال سرو بیفکند
و دشمن مار و خرچنگ باشد خواصش از براده سروش مثقالی با آب سکرینا ناشتا مصرع
بخورد شفا یابد و سحق کرده بر برص و بهق مالند زایل کند دودش مار و گزدم و هوام
را بگریزاند و علت بواسیر را براند زهره اش غشاوه چشم پاک کند و خاصیت تریاک
دارد و در همه زهرها چنانکه بیان کرده و سوده اکتحال کنند روشنی چشم دهد شحمش
گرم کرده و بر بود کرنیه را مفید است قضیب و خایه اش سحق کرده قوت باه دهد
و پوستش سفره سازند مار و موش پیرامنش نگردد و بزکوهی را با مار دوستی بود دست
بزکوهی و دم مار و سوخته ماده ش بر کف پای مالند از بسیار رفتن الم نیابد **برطاس**
مشهور است مانند روباه پوستش پوستین است و سنجاب بود اکل گوشتش بمذهب
شافعی مباح است و هر پوستینی که اکلش مباح نبود پوشیدنش جایز نبود و برطاس در
خواص مانند روباه است **پیش منتک** جانوریست مانند سگ گوشتش با زهر
مقاومت کند و بر آن غالب شود چنانچه از زهر نخورد و چه بعد از زهر **ثعلب** روباه
را ترکان تلکو خوانند و مغولان منکش گویند و بعجم روباه و عرب نوفل گویند بمذهب
شافعی ماکول اللحم است و بمذهب حنیفه حرام جانوریست محیل بسیار دان پوستش پوستین
فرو مایگانست خاصیتش سرش اگر در برج کبوتر افکنند همه بگریزند زهره اش دفع نزول
ماء العین کند گوشتش جذام و فالج و لقوه را مفید است شحمش نقرس ببرد و اگر در چوب
انار مالند و در خانه بیاویزند کیک همه بر آن جمع شوند کلیه اش دفع خنازیر کند خصیه
اش بر گردن کودک بندند دندانش باسانی بر آید قضیبش بوسه ببندند صداع بنشاند دم
موی باسانی و نیکو بر آورد و دمش با خود داشتن حیله بر عاملش میسر نشود **حلکا** بما
ماهی ماند در میان ریگ خرد بود و در شبانگاه بیرون آید و بطلب رزق رود گوشتش
گرم و تر است و زنان را فربه کند **ختوا** از آن سر و مطلوب است و در تنسوخ نامه گوید بعضی

گفته اند سمور جانوریست مثل گاو زرد رنگ بود و قیمتی تمام دارد و جوانش بهتر از
پیر خاصیتش زهر بر حاملش کار نکند و چون زهر در آن مجلس حاضر شود بعرق غرق شود **خنزیر**
خوک را ترکان طنغوز و مغولان قاقا خوانند جانوری بی حمیتست و از بی غیرتی با مادر
فساد کند و بیجون و چرا بریک ماده چند شهوت رانند بنص تنزیل اکلش حرام است و
افزاینده ترین حیوانات است بیک دفعه باشد که بیست بچه آرد اهل فرس ماده اش را
خوک و نرش را گراز خوانند و عرب بچه اش را صوص خوانند بخوردن مار حریص بود
مانند گاو کوهی چون رنجور شود خرچنگ خورد شفا یابد در عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی
خوک بفساد بر پشت خر رود خر بول افکند خوک در حال بمیرد و فیل از خوک گریزانست خاصیتش
زهره اش بواسیر را مفید است شحمش بر موضع تشنج مالند شفا دهد و بر خنازیر و دمل طلا
کنند صحت بخشد و اگر در صره بندند و در میان برنج نهاده بر خوک بر آن برنج زاد آسیب
نرساند دماغ استخوانش تا سور ببرد و پوستش بسینه فرا بکر نهاند و بر آن خفتن بول الفراش
صحت دهد دماغ کعبش چون سفید باشد قولنج ببرد و چون با شراب بخورند سنگ مثانه
خرد کرده بیرون آورد زبلش در بن درخت سیب زنند ثمره سرخ و بسیار دهد و اگر زن در
صوم بخود برگیرد زحمت نفاس از و برود خونش بخورند دفع صرع بکند **دلدل** سیخول و ترکان
کرپچی خوانند و بمغول جاویه و ماکول اللحم است مانند خار پشت اما بجثه از خار پشت
بزرگتر است چون دشمن بدو رسد از آن خارها که بر پشتش بود بعضی مانند تیر بدشمن
اندازد و دشمن را از خود باز دارد چشم چپش در روغن زیت جوشانیده در گوش
چکانند طرشش ببرد زهره اش بر موضع موی بر آمدن مالند دیگر موی نه برآید و اگر با
کبریت سحق کرده بر بهق طلا کنند زایل کرده اند سیر نیش بر این کرده صاحب الجمال بخورد شفا یابد
کلیه اش خشک کرده و سوده قدری یکدرم با آب تخم سیاه عسر البول بخورد در آبش بگشاید خونش
بر زخم عفونت کرده طلا کنند درد مثانه بنشاند و از مرض ایمن کرده اند گوشتش دفع امراض
داء الفیل و جذام و برص و سبل و تشنج و دیگر بادها کند و بول الفراش را مفید است رماد
پوستش با زفت آمیخته داء الثعلب را مفید است خصیه اش با عسل خلط کرده بخورند قوت
باه دهد و زبلش تب ربع و ناسور ببرد **دلق** مشهور است و بمذهب شافعی ماکول
اللحم است دشمن اژدها است گویند اژدها از آوازش هلاک شود و چشم راستش

صاحب تب ربع با خود دارد تب زایل شود و اگر چشم چپ دارد تب معاودت
نماید خونش در بینی مصروع چکانند اگر خود دیوانه بود شفا دهد و دود مویش کبوتر را
و کژدم را بگریزانند پوستش پوشش است بر آن خفتن دفع بواسیر کند خایه اش در خانه
بسوزانند موش بگریزد **روده دار** ترکان برسوق خوانند هر چند او را بزنند فربه تر شود
زرافه معروفست ماکول اللحم نیز که از شتر و گاو و گاو کوهی متولد میشود گردنش بشتر ماند و پوستش
به پلنگ و دستها و پایهاش بگاو و دستها از پایها دراز تر بود و در کتب حکما در نفع
آن چیزی نگفته اند و آنرا از جهت خوش شکل صید کنند و تحفه پیش ترکان برند **زرده بر** معروفست
و ماکول اللحم پوستش پوشش است و در خواص بدلق نزدیک است سقنقور از نهنگ
متولد است چون از بیضه بیرون آید اگر میل با آب کند نهنگ باشد و اگر [illegible] شود
سقنقور باشد بسو سمار در بهار صید کرده باشند هیجان بقوت تر از آن دهد که در دیگر
اوقات اگر فربه شود همچنین بقوت تر باشد و جای شکم و پایش بهتر از دیگر اعضا بود کودکی
کرد و خواب ترسد چون از اعضای سقنقور بر و بندند ترس زایل شود **سلحفات** سنگ پشت
دافرسی کثیف و باخه خوانند و ترک [illegible] اقه خوانند ممنوع الاکل است هم برخشک هم
در تر خواص هر دو یکی است چون با ماده جفت گرد دگیاهی در دهان گیرد و چون ایل ماده شود
آنرا مهر گیا خوانند اگر در آن حالت آن گیاه را از وی بستانند با خود دارند مهر افزاید هم
عضوی که آدمی را درد کند آن عضو کثیف بر نهند صحت یابد زهره اش صرع و خناق را
مفید است پایش بر صاحب نقرس بندند درد بنشاند دست بر دست و چپ بر چپ
بیضه اش سعال اطفال را مفید است خونش چون چند نوبت بر موضع موی دستی مالند
دیگر نبت نشود دانوش در زمان مولست زهره اش با عسل خلط کرده اکتحال کنند
از نزول آب امان دهد و چشم روشن کرده اند **سمندر** معروفست و مانند موش کنی در
میان آتش بود و گوشت و پوست و موی او را از آتش ضرر نبود سبحان من لا یعجزه
دقایق حکمت و لطایف صنعت الا هو ملوک از پوستش لباس سازند و چون پوستش چرکین
شود در آتش افکنند تا پاک شود زهره اش صاحب جذام خورد صحت یابد خونش
بر قضیب طلا کنند قوت باه دهد **سمور** معروفست و مغولان آنرا بلغان خوانند پوستش
پوشش است و قیمت ترین موئینها اکل گوشتش مباح است در خواص بدلق نزدیک

است سناد بر شکل فیل است اما از فیل کوچکتر است و از کاو بزرگتر زبانی سخت خشن دارد
چون بچه از وی جدا شود بکشند از بیم آنکه مادرش بر عادت حیوانات او را بزبان بلیسد تنش
مجروح شود سنجاب معروفست و مانند موش مغولان او را اکر موش خوانند ماکول اللحم
پوستش پوشند متنعم اکل کوشتش جنون زایل کند و امراض سوداوی ببرد سنور زباد مانند
کربه خلیج اهلی است اندکی دراز تر و در اطراف سینه او را عرق حاصل شود و آنرا بر چوبه
مالند زباد بود و در میان منافذ بول و غایطش منفذی دیکر است از وهم زباد میدهد بر ...
فرو شود از آن عرق بود از همه اندام که به زباد بوی خوش آید طبع زباد کرم است بدرجه سیم و در
تری و خشکی معتدل بسیار مشرق منتشر است صفاج معروفست و بزرک جثه ترین حیوانات
بری نظرش بر چشم هر جانور که افتد بمیرد و همچنین نظر هر جانور که بر وی آید بمیرد اما اگر پیشتر نظر
بر اندام همدیگر آمده باشد پس بر چشم آید آن خاصیت موثر نبود و آنجا که صفاجه بود هیچ
جانور را قرار و ماوا نبود و چون صفاجه بمیرد مدتی حیوانات آنجا ورود را از خوردنش
مهیا بود ضب سوسمار جانوری بزرک است و آنرا در جنب منفعت و دفع مضرت
حیلها ست بفتوی حنفی ماکول اللحم است اما در مصابیح آمده ان النبی صلی الله علیه و آله
وسلم نهی عن اکل لحم الضب اگر از میان پای مرده بیرون رود در وقت باه بنشاند خنابکه و آنرا
نغوظ میسر شود و هر که دلش بخورد اندوه و خفقان از وی ببرد و اگر بسیر زیتش بخورد از درد
سپرز ایمن باشد خونش با آرد جو بر بهق مالند زایل شود و در وشتی چشم بیفزاید و وقت باه
و باه دهد و دفع تشنج و تشنگی کند کعبش از دوی اسب درآویزند هیچ اسب بدان در
نرسد پوستش در دسته شمشیر پوشند شجاعت آرد و اگر از آن طرف عسل سازند آن عسل
قوت باه دهد زبلش برص و کلف و بیاض العین ببرد و منع نزول آب چشم کند ظلیمون
کربه دشتی جانور بسیار دشمن است در شب نیارد خفت و اگر بخسبد یکی حیوانات او را
بکشند مغزش وجع کلیه و عسر البول را مفید است و دمغزش نطفه از رحم بیرون آرد ظبی
آهو را ترکان کیک و مغولان خرین و سفیدش را عرب ریم و بچهاش را الغزال و خشف
و رشا و شادن خوانند بجهلت و مذاهب ماکول اللحم است و کوشتش مرحا است بدرجه
اول و خشک بدرجه دوم و کوشت آهوبره معتدل بود و آهو کیاه شود وقتی مانند حنظل را
امثال آن دوست دارد و بر تشنگی صابر است خواصش درد سر هموام که بدانند باشد

بجوود زن سلیطه دهند خاموش شود و آهوی مشک هم بر شکل دیکر آهوها ست اما
او را از خایه زیرین پوستی بقبه دستی آویخته بود و مانند خرطوم فیل از خوردنش و سنبل بود
و کیاهای خوشبو لاجرم خونی که در نافهاش جمع میشود مشک میباشد و مشک خز الیعقر
از آهوی بزرک بود و هر سالی این خون که در ناف آهو جمع شود و سخت کرد و بیفتد مردم
در چراکاه آهو بیابند و مشک ختنی خوبتر و نافهاش بزرکتر اما مشک تبتی بیشتر باشد
مشک ما از آن ولایت بیرون نیارند و هوای ولایت بیرون بر آن تر و بوی ندهد طبع
مشک کرم و خشک است بدرجه سیم خاصیتش بول بسته بکشاید و قوت دل و دماغ دهد
و بیاض العین ببرد و دفع خفقان کند و در پیش زهرها تریاک شود اما زنان زرد کنند
و بخار دهن ببید آرد و مضرت مشک بکافور زایل شود و نوعی دیکر از آهو را اشقاق خوانند
و بعجم کمتر بود شاخش بزرک بود و سوراخ بینی تنک دارد و بدن از غلبه باد بینی از ... باز
ماند و تمامت اصناف آهو را با کبک دوستی بود ظرابان مرزنکاو را ترکان بدق و کوسان
جانوری کثیر التناسب و بوی سخت زشت بود اکر شتران بویش شنوند رم خورند و ...
کنده کردند و اکر بر جامه افتد تا پاره شدن از بوی زشت نرود و او را با سوسمار
دشمنی تمام بود موش را ترکان سیچقان خوانند و مغولان قولقونا کویند جانوری شریر و محیل فاره
و دزد است و او را در انواع حیل بجنب منفعت و دفع مضرت دستانها ست از
نواسق خمسه است و چهار دیکر کلب عقور و مار و غلیواج و کلاغ اند که واجب القتل اند
وجوب قتلشان بمرتبه که بمحرم نیز واجبست موش را صد جان آدمی است خصوص
بر سک عقور و پلنک کزیده خاک بر سک عقور کزیده ریزد و بول بر پلنک کزیده باشد
تا از درد تر هلاک شود تا بوطاهر خاتونی کوید بیت موش چون بازماند از کشتن بر
پلنکان زده کمیز کند و موش را از کربه همان هراس است که کوسفند را از کرک خوف
و از شیر و موش بر چند صنف است صنفی را قرابنو خوانند درم و دینار و حلی دوست
دارد و صنفی را جلد کویند و فریس کور موش خوانند هرچه در وقت باصره در نقصانست
در قوت شامه و سامعه زیادت دارد و صنفی را فاره المسک خوانند و مانند غزال
مشک میدهد مشک او از غزال خوبتر است تا بمرتبه که کویند یکی در دهشت و صنفی
را ذات النطاق کویند و صنفی را فاره النیس و صنفی را یربوع خوانند و آن موش ...

کنند و بر جراحت پیکان و غیر آن بفکنند پس بسوزانند و رمادش با روغن آمیخته بر آنجا
طلا کنند صحت دهد و موی رویاند سرش در خرقه کتان بسته بر سر مصروع و صداع
بندند شفا دهد چشمش بر کلاه دوزند بر حاملش راه رفتن آسان شود و چون در
میان قومی از وغا فل باشند و اگر صاحب تب در آویزند تب از وی زایل کند موئی که
از چشم آدمی بر آمده باشد قلع کنند و خون موش در آن مالند دیگر نروید شحمش که
با روغن گل بر کلف طلا کنند موی بر آرد و بهق ببرد و با حنظل و بورق و سکر سرخ
شیاف سازند قولنج بگشاید فرا خر کور را ترکان قولان خوانند بهیم سخت مانند
باشند چنانکه از هم باز نتوان شناخت گویند خر کور ماده از سختی زاییدن خایه نر را
بدندان بر کند تا دیگر او را آبستن نتواند کرد مغزش با زنبق یا دکرده بهق ببرد زهره
اش بول الفراش را مفید است گوشتش با کلاب بر امراض بفرش و کلف بندند صحت
دهد بسیار جنون و صرع زایل کند و چون بسوزانند رمادش روشنی چشم دهد و دعا
باز دارد و خر کور را عمر دراز بود گویند بهلت سال همیکشد و افواه باشد که دویست چند
سال خر کور ببلاغ بهرام گور دیده اند فیل مشهور است بعضی نحل او را جاموس
بعضی بحار خوانند از بسیاری حیوانات بزرگتر است و زیرکتر و با وجود ضخامت جثه
و انک مفاصل جز کثیف ندارد بسبب حرکت و چون او را بالای بعضی دارد زکه
عظیم کوتاه است حق تعالی او را خرطومی داده از گوشت بی استخوان و در و قوتی چنان تعبیه
کرده که همه کاری بدان میتواند کرد در جامع الحکایات گوید جهة آنکه زبانش کوتاه داده
ناطق نمیتواند شد و الا از زیرکی چون آدمی گویا شدی بعد از پنجشش سال هیجان شهوتش
باشد و ماده بعد از ده سال که بچه آورد و بچه اش را عرب دغفل خوانند در ممالک ایرانشهر
تو الله نمیباشد و کثرت عددش در ممالک هند و بلند زمین فیل را اعیاب باشد
و فیل را با شیر دشمنی است و مار دشمن بچه فیل است و فیل چون رنجور شود مار
خورد صحت یابد عمرش سیصد سال و چهارصد سال هم میرسد هرگز بر پهلو نخسبد زیرا
چون مفاصل ندارد اگر بر پهلو خسبد بر نتواند خاست و بدین سبب ایستاده خواب
کند و بلندی فیل از زیاده از ده گز نمیباشد و بر پشتش بیشتر از بیست آدمی میتواند
و یک فیل را با مردان که بر پشتش باشند با هل سواد نهاده اند خواص چرک گوشش

دو شربت بخورد دهر که دهند با یک هفته در خواب نرود و زهره اش سه روز برص طلا
کنند زایل شود شحمش بر بیندن جذام آورد استخوانش عاجست و بقدر قیمتی دارد دندانش
بهتر از استخوانش بود و علاج برکردن کودک بندند از صرع ایمن شود استخوانش نمره دیدن
نوش شیرین کرده اند و کرم و آفت از آن باز دارد و پشه را از خانه بگریزانند تراشیده عاج
بر ریش سوخته باشند صحت یابد پوستش خشک شنج ببرد و پوستش بواسیر زایل کند و
در خانه بپاشند موش بگریزد و دود زبلش تب و قولنج ببرد فنک مشهور است و ماکول اللحم
است پوستش پوششی لطیف است و نرم و فنک در خواص مانند روباه است قاقم معروف
مغول او را اوتم گویند ماکول اللحم است و پوستش پوشش به نعم است و در خواص نزدیک
بود بسنجاب قرده کپی را فارسیان بوزنه نیز خوانند و ترکان بیچین خوانند جانوری تیزفهم
شیرین حرکات مضحک است و قابل تعلیم بسیار و در صفات انسان بسیار است خواصش
چشمش با خود داشتن بیخوابی آرد و سایید به با کحال سفیدی چشم ببرد و روشنی زیادت
کند احل گوشتش جذام ببرد و خونش هر که بخورد زبانش بسته شود و در چشم مردم زشت نماید
پوستش غربال سازند هر تخم بخته که بدان زرع کنند از آفات ایمن بود قنفذ خارپشت ماکول
اللحم است و دشمن مار و دم مار گیرد و سر در خود کشد تا مار سر بر وی میزند تا مجروح شود چون مار
سست شود خارپشت سر بر آورد و او را بخورد خواصش مانند دلدل است چه هر دو از
یک صنف اند کرگدن معروف است بزرگتر از جاموس و کوچکتر از فیل است و شکلش گاو وار دارد
و بر سرش یک سر و است و بدان شجر مقابله یک کند و در میان آن البته صورتی باشد از آن کاسها
سازند و بقیمت سه هزار و چهار هزار دینار فروشند کرگدن جانوری زود خشم و ناز
عمر است در عجایب المخلوقات گوید تا هفتصد سال کم بیاید و هیجان شهوتش بعد از پنجاه
سال بود چون حامله شود سه سال آبستن باشد دشمن فیل است و فیل را با آن نزدیک
هیکلی نبود از دو جهة آنکه شجر کند او را در وقت دوید چون فیل جفت باشد از آن نتوانند افکندن
فیل بچشم کرگدن فرو رود او را کور کرده اند و هر دو بمیرند خون کرگدن کباه است خواصش
عفود شعر سرش صاحب قولنج یا صاحب طلق در در سعی گیرد شفا یابد اگر بهائیده مصروع
دهند یا شنج یا مفلوج دهند مرض زایل کند و اگر سمها بر دیده باد داد اش با خاک بیامیزند
و آن خاک بر جبین ... باشند یک شبانه روز خفته مانند و اگر بچر بند باز بیفتند و اگر

سرو را با طعامی باشد کی در و زهر بود برآورند قوت سمیت زهر باطل شود **کوشال** اذخر کوه

خوش متولد شود شکل عجب دارد و بهره دو ماهه و از خواص هر دو در و نصیبست **مهاه**

کوزن را ترکان ... را بغون و ماده اش را مارال و عرب بجارش را جود گوید هر سال شاخ بیفکند

و از نو برآورد دیک عقد زیادت کند از پارین و او را با مار دشمنیست چون دریابد بکشد اگر مار

زخم زند عقبش بود تا نخورد نکند و بعد از خوردن باخراطین نخورد تا مضرت مار در و موثر

نشود ... شاخش افلاج را مفیدست و دود سروش هوام را بگریزاند و درد دندان

و ماده شیر و غیره با روغن ضم کرده طلا کنند شقاق را زایل و خونش خاصیت تریاک دارد و درد لثه

چون بر خود بندند صداع بنشانند و قولنج و آب بسته بگشاید و دود پوستش موش را بگریزاند کعبش

بر بازو بندند از نیش حشرات امان بود و خیشش خرد کرده در شربت کنند دفع زهر قاتل کند **بز** حیوان

بیشه ایست و ماکول اللحم است و احیانا در مساکن نیز میباشد و از گربه کوچکتراست پوستش

پوشیدنیست **وشق** معروفست و از گربه بزرگتر بود ماکول اللحم است و پوستش پوشیدنی به تنعم

دیگر پوستها تا وجود آدمی را گرم نکنند که ها را با وجود نه دهد الا وشق که در پوشیدن آن گرما دارد

یکی بود **یامور** در عجایب المخلوقات گوید جانوریست شاخ دارست مثل کاو و در بیشها باشد

چون آب خورد ... و پیدا شود ... و مستی کنند ... شاخها در میان

درختها بماند خلاص نتواند کردن تا مردم برو رسند و او را صید کنند گوشتش در شراب پخته

... آورد و بلامت برد و از پوستش نعلها سازد و ... دفع کند کعبش بر پای بندند

بسیار رفتن بماند نشود **وجه سیوم** در ذکر سباع و ... اگر چه اکنون ... این صفت شکل

و وصف ناپسندیده ایشان زیاده از آن که بیان ... نمود اما چون بسبب

درین زمره نیستند بلکه این حیوانات چنانچه هستند خود را منمایند بمراتب بر ایشان شرف دارند

ذکر ایشان ناکردن اولیترست ازین حیوانات هشت صنف بترتیب حروف یاد کنیم **اسد**

شیر را عرب ضرغام گوید و غضنفر و قسوره و لیث و هزبر و ترکان اسلان خوانند و عرب بچه

اش را شبل گوید حریری گوید ع الشبل فی المخبر مثل الاسد پر قوت تر و مهیب تر و صاحب شوکت

تر سباع است هر چند شوکت ببر بیش از شیرست اما بعضی ببر را یک نوع از شیر گفته اند شیر هیچ

صید ... اعضاش بخورد و ... بگذارد و با سنیم خورده خود نزد ... نخورد

طامت را آسیب نرساند و هر جانوری که با او تواضع در آید قصدش نکند و آسیب نرساند

و بر ماده غیور

برماده غیور باشد و این صفات پادشاهانست و بدین اسباب شیر را پادشاه سباع خوانند

و با آن شوکت پیوسته گرفتار تب باشد و طاقت ... مرض ... بوزینه خلاص شود پیه از خروس

سفید و طاوس و آتش و موش هراسان بود و دشمن فیلست و از نیم مورچه ... زیادت

کریزد اگر چه در میان بچهای مور بود و از آن خلاص نتواند شد و هلاک گردد و در مجمل التواریخ

آمده که شیر را در روم تولد نمیباشد خواص و منافع ... بنشانند زهره اش آدمی را نفع

کرده اند و صرع و داء الثعلب زایل کند و با کحال خون از چشم ببرد و بطلا خنازیر را دفع کند

شحمش بواسیر را و ورم حاره و دملها را مفیدست پیه چشمش با روغن گل در روی مالیدن

مهیب نماید و فالج و استرخا را مفیدست خونش علت سرطان را زایل کند بر پوستش خفتن

تب ربع زایل کند و آنرا چون بر طبل بندند از آواز ش اسبان مخالف برمند **ببر** معروفست

ترکان آنرا بولبارس خوانند با شیر و پلنگ عدوست و دشمنی دارد و بر همه غالب بود

چون رنجور شود سگ را بخورد و صحت یابد و در پیش گیاه فنجنکشت زاید و بر همه سباع ...

یکبار بچه را شیر دهد خواصش زهره اش با آب بنوشند و بر صاحب سرسام طلا کنند شفا دهد

و اگر زنی با خود دارد بار نگیرد و اگر حامله بود بچه بیفکند کعبش بر خود بندند از بسیار رفتن خسته

نشود و اگر ... خود ... برود بر پوستش خفتن و نشستن حب القرع ببرد و دود

پوستش هوام را بگریزاند الا مورچه ... فالج را بهترین دواست **جرنش** در عجایب المخلوقات

گوید جانوری ... غالب و پر قوتست و یکشاخ دارد و در ... پیش ... اگر کسی در جوهری

در صحاح میگوید این دابه ایست جانوری بسیار عدد و دشت در ... و بلغا

میباشد خونش چون صاحب خناق بخورد در حال بگشاید گوشتش با فطر ... پخته صاحب

قولنج را شفا دهد و ماده کعبش با تخم آمیخته دق زایل کرده اند **دب** خرس را ترکان آیق و معول

... گویند جانوریست ... طلبست و با کاو و پلنگ دشمنی دارد بچه اش را عرب دیسم

خوانند چون بچه آرد اعضایش در هم رفته باشد مادرش چندان او را بلیسد که اعضایش پیدا

شود و از نیم مورچه او را هر لحظه بگوشه برد چشم خرس در کتان پاره بسته بصاحب تب

ربع بندد شفا دهد زهره اش با فلفل حل کرده جای داء الثعلب طلا کنند موی دروید و دندان

کرم خورده و تاریکی چشم و صرع را شفا دهد شحمش با فندق کوفته داء الثعلب را موی رویاند

و تشنج ببرد و برص زایل کند خونش با قصب الذریره خلط کرده بر عضو مالند موی برنیاید

ذئب بعضی عرب سرحان و ترکان توورت و مغولان چنو خوانند جانوری شریر و بدخو
چشم و حسود است و ماده اش از نر شریرتر هر جانوران چون آدمی را بینند باز پس روند
الا گرگ که فرا پیش آید اگر اول چشم آدمی بر گرگ آید فیروزی آدمی را بود و اگر چشم گرگ پیشتر بر آدمی
آید ظفر گرگ را بود و گرگ گوسفند را وقت سحر برد جهت آنکه در آن وقت سگ و شبان
در خواب بود به دندان قفای گوسفند بگیرد و به دم میراند تا از گله دور کند پس بدرد و گرگ
را در هر سال یک نوبت هیجان شهوت باشد و ماده اش نر را سخت ترسد از سگ در خود گرد
چنانکه اگر در آن حال هر دو را بکشند از هم جدا نشوند خواص او سر او در برج کبوترخانه در آویزند
گربه و دلق و هیچ حیوان موذی کبوتران را آسیب نرساند و اگر در جای گوسفندان دفن
کنند همه رنجور شوند بلکه بمیرند و ماده اش به دندان شالم نهند شفا یابد چشمش بر کردن آسیب
بندند بسیار دود و چشم راستش با خود داشتن و شب از دل ببرد و چشم چپش بخواب آرد ترس
زهره اش را با آب جوی مشک و فصح کنند و اگر زن بخود بر گیرد آبستن شود و اگر اکتحال
کنند منع نزول ماء العین کند و غشاوه چشم پاک کند خونش با روغن جوز خلط کرده در گوش
کر چکانند طرش ببرد و اگر زن بخورد آبستن نشود خایه اش بریان کرده بخورند قوت باه
دهد و دندان او را با زن گرده نه بی بوستش خفتن قولنج ببرد خونش درد پهلو دفع کند مکحل او را
دیه بگیرد و بولش صاحب قولنج بخورد شفا دهد جگرش همه رنجهای جگر را نافع بود زبلش قولنج
بکشاید گرگ بچه حال هستانش نشود در جامع الحکایات گوید اعرابی گرگ بچه را به شیر
گوسفند می پرورد و چون بزرگ شد آن گوسفند را بدرید و بخورد اعرابی گفت شعر
غذیت بدرها و نشات فینا فما انباک ان اباک ذئب و گرگ با ماده سگ جمع گرگ
بلسک تر احیانا افساد کنند بچه از ایشان حاصل شود و سیم خوانند که یم الطرفین باشد
صفت ابوین در او موجود رخ در جامع الحکایات و تصانیف ابوریحان آمده که در حدود
هندوستان میباشد و آن چون کوزن دو شاخ بود بر پشت و چهار گوهان و بر اکثر
حیوانات بری فیروز شود و بدین سبب حکما رخ شطرنج بدو نسبت کرده اند و او را حرص
طبیعی چیزی ناچیز نکند و سر کشی اکثر از آنکه جانوران صید کنند و سر و شوها باشند کرم در ایشان افتد
از آنجا بر پشتش می افتد و آنرا مجروح کنند تا بشکمش رسد و هلاک شود گوشت و پوست
و استخوان و سرگین او همه زهر قاتل است سیوانس در عجایب المخلوقات گوید دوازده سوراخ

درپینی دارد

در بینی دارد چون نفس زند آواز مزمار دهد و پیوسته بر سر ش خورد در ولایات کابل
بیشتر میباشد شاده وار جانوری درنده است و در عجایب المخلوقات گوید دو سر دارد
و در یکی بیست و یک شعبه میان هم مجوف و در هر یکی سوراخی چون هوا بر آن آید آواز
نیکو دهد و بدان حیوانات و طیور جمع شوند و آن آواز شنوند و او چون فرصت یابد
از ایشان صیدی در رباید و بخورد و هر دم از آن سر بجهت ملوک تحفه برند و از ایشان آواز
بر کنند باد نهند تا آن آواز دهد هر وقت باشد که آوازی چنان حزین دهد که رقت آرد
ضبع کفتار و ترکان و لتو گویند جانوری کول است بکفتار فریفته شود تا کشته گردد و او
بر شکل خنثی آلت نری و مادگی دارد هر سال هیجان یک آلتش بود بچه اش را عرب فرعل
گویند آنرا با سگ دشمنی است تا بحدی که گر سایه کفتار بر سگ افتد سگ از بانگ باز
ماند تا کفتار در او رسد و او را بخورد و با گرگ دوستی دارد و با هم سفاد کنند و بچه که از ایشان
حاصل شود اگر پدر کفتار بود بچه را سبع خوانند و اگر پدر گرگ بود بچه را عیار گویند و بعضی
گرگ و کفتار بچگان همدیگر را شیر دهند بمذهب شافعی گوشتش مباح است اگر تمامت اعضا
کفتار در دیگی بجوشانند مرق و روغن او همه رنجهای سردی را مفید است و بانفراد سرش
سرش در برج کبوترخانه نهند کبوتران بسیار در آن برج جمع شوند حامل را از بانش بخصم پیروز
باشند جگرش را سوخته و سحق کرده با کحال روشنی چشم دهد و غشاوه ببرد زهره او با کحال
منع نزول آب چشم کند و دیده روشن کرده اند غرض شخواب آرد شحمش برابرو مالند و چشم
مردم شیرین شوند خصوص به چشم زنان قضیبش خشک کرده و سوده دو دانگ بکار برند
قوت باه با قوت دهد و اگر بخورد زن دهند چنانکه او نداند دیگر آرزوی شهوت مرد
نکنند فرجش بمحموم بندد تب زایل کند و دو حامل هیچ زن نشکر دیگر ند او را دوست
دارد و اگر بر زن بندند همچنین محبوبه مرد شود عناق سیاه گوش و ترکان قراقولاق
خوانند و مغولان سیلاوسون جانوری شکار کننده است و چون سگ دیو وقابل
تعلیم و تربیت او فتنی زود است و بر و قفا نهای سیاه خود تر از یوز و بزرگتر از
سگ است اکثر اوقات ملازم شیر باشد و از فضلات صید شیر خورد و اما از بیم غضب
شیر سخت نزدیکش نرود غره جانوری دقیق الخطم است ببادیه میباشد و او نرا
کم توان دید و چون او را از طرف دیگر بگیرد هلاک کند بعضی بخورد و بلاد کذا رد و بعضی را

کفته اند از حساب دیوانست عرفط در جامع الحکایات کوید آوازش بآدمی ماند و
در دیار مغرب بود احیانا در مکتب کودکان آید و سخن کوید ایشان پندارند معلم در مکتب
است در روند عرفط در ایشان جهد و هلاک کند قرطلیس هم در جامع الحکایات
کوید سبعی است که از چشم و بینی او آتش بیرون میاید چنانکه بهر چه رسد بسوزاند و از
دم زدنش هوا متغیر شود اما در آبادانیها نباشد و در بیابانها بود و عددش اندک
بود فلا جانوریست کوچکتر از شغال و دهنی سخت فراخ دارد و زمین را بکند چون
حیوانی را ببیند بر زمین چنان خسبد که پیدا نبود چون آن حیوان بدو رسد او آنرا
صید کند فهد یوز را ترکان پارس خوانند جانوری نیک خوست و بسیار غضب و پر
خواب و شکار کننده و قابل تربیت تعلیم و ماده اش از نر تیزتر بود زیرا جهة طعمه بچکان
آنرا میسر نیش با یکدیگر و دیگر سباع نیز همین حکم دارد و بدین سبب یوز بهر سه سال
یکنوبت آبستن شود در عجایب المخلوقات کوید اکر شیر و پلنک با هم سفاد کنند از
ایشان یوز متولد شود همچنانکه استر از اسب و خر میزاید یوز چون پیر شود سکی را
بخورد صحت یابد یوز را آواز خوش هوا نست باشد و شراب نیز دوست دارد زهره
اش با عسل و نمک خلط کرده بر جراحت نهند صحت دهد اکل کوشتش قوت تن دهد
و خاطر تیز کرداند و خونش بر وجع المفاصل طلا کنند شفا دهد و اکر بخورند بلاهت آرد
زبلش هر جا بریزند موش از و بکریزد قطعا هم در جامع الحکایات کوید جانوریست چند
میش و دو سر دارد و در دو دندک قوت تمامست و هیچ جانور بدو نرسد هر جانور که او
سرا او را بیابد هلاک شود صیادان دختری زیبا صورت آراسته را بیارند و بر کذر او
بنشانند و پستانش کشاده کرده اند قطعا فی الحال بیاید و پستان او بمکد مست شود صیادان
آنرا بر هم ببندند و ببرند کلب سک را ترکان ایت و مغولان نوغا خوانند و اکر چه اخس
انجس و احفظ ترین حیوانات است اما جانوری وفادار است و صابر بر سختی کشیدن و
کرسنکی بودن و ملازمت کردن و بدفع دشمن مشغول شدن و از تیز فهمی بر شکار دود
و اکر چه کرسنه اش دارند حق نعمت بشناسد و از ولی نعمت دور نشود و متابعت او
از لوازم دانند عرب بدین تمثیل در حق خدم کفته اند اجع کلبک یتبعک و خوابش اندک
و سبک بود چون شکمش درد کند کندم خورد شفا یابد بصفت سک شکاری کفته اند

کردستها

کردستها و پایهاش دراز و سرش کوچک و حد شهوتش بیرون آمده باشد و انرا بهترین
غذایی ثریدست خواص چشم سک سیاه هر جا دفن کنند آن موضع خراب شود زبان
سک سیاه در موزه دارند از کزندکان ایمن باشند زهره اش تا دیکی چشم ببرد جکرش
سک عقور کزیده بخورد شفا یابد مغز و شحم سک سیاه بر علت خنازیر طلا کنند دفع علت
کند موییش بر مصروع بندد با عقل آید بولش بر ثالیل مالند زایل شود و سک و کربه با هم
سفاد کنند بچه ایشان را و بیم خوانند کلب العقور سک دیوانه از نواشو خصه است
و واجب القتل هر که را بکزد تا چهل روز خوف مرکش بود بعد از آن ایمن باشد و نشان
رستکاری آنکه بول از چهل روز از فرج یا ذکرش جوانه بیرون آید و نشان هلاک آنکه از آب
بترسد ماریطومون در جامع الحکایات کوید تنش بر مثال شترست و دمش مانند
عقرب و تند دود در مغرب زمین میباشد و مردم را خورد و آوازش بیانک نای
عراقی ماند نمر پلنک را ترکان قیلان کویند جانوری قهار متکبر است و بر قوت خود
و جهنده و خوش صورت پشتش در غایت سستی و بکمتر المی شکسته شود آنرا با مار
دوستی تمام بود و با دیکر حیوانات دشمنی دارد و چون شکار کند سه شبانروز بخسبد
از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر و در چهارم باز بشکار رود سرش را هر جا دفن کنند
موشان بر آن جمع شوند زهره اش اکتحال کنند روشنی چشم افزاید و منع نزول آب کند پیهش
بر جراحت کهن و فالج طلا کنند صحت دهد قضیبش بپزند و مرقش بخورند تقطیر بول باز دارد
و درد مفاصل بنشاند استخوانش از کردن شیر خوار بیاویزند سرفه ببرد و بر پوستش نشستن
بواسیر را ببرد وجه چهارم در ذکر هوام و سوام از خرد و بزرک ایشان سی و نه صنف
را بترتیب حروف یاد کنیم ارضه کرمی سفید کوچکست کل بخورد و بعد از یکسال پر آورد
و طعمه کنجشک شود طبعش سرد و تر است و مورچه دشمن اوست او را بزند کند افعی
نوعیست از مار اکثرش ماده و کوتاه دم بود و در هنکام کرما در زمین پنهان باشد و چون
بیرون آید کور شده باشد از رازیانج بخورد شفا یابد و بینا شود و چون بخورد شود برک
خورد صحت یابد زهرش زهری قاتلست که هیچ علاج ندارد خونش روشنی چشم دهد و قوت
اعضا بخشد و استسقا و جذام و تاریکی چشم ببرد و هیجان شهوت کند و دافع زهر افعی شود
و چون با روغن زیت بر تن مالند موی بروید و ما دیوستش داء الثعلب را مفید است

اسمانکون یا ادغوانی بکردن نافع و فرو بندند تا بمیرد و آن ریسمان بر کردن صاحب خناق بندند
شفا دهد بیکن دا تیارزه لمه خوانند بوی ناخوش دارد **برغوث** کیک را ترکان برکه خوانند
جانوری جهنده است عمرش زیاده از پنج روز نبود خورش او شپش باشند از بوی برگ خرزهره
بمیرد **ثعبان** اژدها را عرب تنین خوانند و ترکان لوکو بیند جانوری عظیم خلقت هایل
منظر و فراخ دهان بسیار دندان و روشن چشم دراز بالاست و در اوایل مار دیده
بر و دا اژدها شده و شکل کرد اینه و در ینبوع گفته اند **ع** که اژدها شود از رود و کار دریا بدها
صاحب عجایب المخلوقات گوید چون مار درازی بسی کرد و عمر بصد سال رسد آنرا اژدها
خوانند و بتدریج بزرگ میشود تا چنان کند که بر خشکی حیوانات از و ستوه شوند حق سبحانه
و تعالی ابری پیدا کند و هیکلش در بحر هند افکند و میشود چنانکه بالایش چه ضرر کند
مانند ماهی بر آرد و حرکتش سبب موج دریا شود چون ضررش در بحر نیز شایع کرد حق تعالی
او را امر کند مستند بادا و را ببلاد یاجوج و ماجوج افکنند تا خورش ایشان شود حسن سیرت
قوم یاجوج و ماجوج از ینجا قیاس باید کرد که چون اجزا وجود ایشان از گوشت حیوانی
چنین سلیم طبع بود لاجرم چنان نیکو سیرت باشند خوردن دل اژدها دلیری فزاید و حیوانات
مسخر اکل او شوند پوستش بر عاشق بندند عشقش زایل شود و سرش هر جا دفن کنند آن
موضع نیکو شود **جراد** ملخ را ترکان چکرد و لک خوانند ماکول اللحم است کما قال النبی صلعم
احلت لکم المیتان والدمان اما المیتان فالسمک والجراد و اما الدمان فالکبد والطحال
ملخ جانوری بسیار عدد است بعضی پرنده و بعضی جهنده میباشند خواص ملخهای دراز
را بر کردن صاحب تب ربع بندند تب زایل شود و دود او دفع بواسیر کند و حبس البول را
آب بگشاید رماد ش نافع ... مفید بود **حربا** آفتاب پرست پیوسته روی بآفتاب
بود و در اول رماد رنگ باشد پس زرد شود پس سبز کردد و چون قصد او کنند خود را
بزرگ نماید در میان گل گرفته و سه شبانروز در آتش نهاده بر مصروع بندند صرع زایل
کند آنرا بیرون دیه و کشتند پوست کنند و پوستش بمیان دیه در بلندی ... نهند
زراعت ایشان از سرما و آفت ملخ ایمن شود **حرقوص** در عجایب المخلوقات گوید از کیک
بزرگتر است و بوقت هلاکت دو پر بر آورد و زنان را بیشتر گزد چنانکه مور چه پر برآرد **حوش**

گوش خود مکر مرضی ضعیف است **جرو** جرو جانوری سخت کوچک است **حلزون** کرمی است که در میان سنگی
نمناک بود بر سواحل دریا و رودهای بسیار میباشد آنرا بر پیشانی طلا کنند منع مواد فاسد
چشم کند **حمار العتان** خوک جانوری سلیم است از بهر دفع صرع بچگان نیکوست **حیه** مار را
ترکان ییلان و مغولان موقا گویند شریرترین و بسیار عمرترین و کم خورش ترین حیوانات است
و از فواسق خمسه و واجب القتل است و وجوب قتلش چنانکه در میان نماز بقتلش مشغول
باید شدن کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب
وقال النبی صلعم من قتل حیة فله عشر حسنات و روی عن ابن عباس اقتلوا الحیات
کلهن فمن خاف ثارهن فلیس منی وقال علیه السلام اقتلوا الحیة واخفروا ذمة الشیطان یعنی
شیطان در سر مار پنهان شده در بهشت رفت و آدم را علیه السلام وسوسه کرد
عبدالله بن مسعود گفت هر که ماری را بکشد همچنان بود که کافری را کشته باشد و هر که
کافری را بکشد غازی باشد و غازی ببهشت رود و عبدالله عباس گفت ماری را کشتن خوشتر
دارم که کافری را و هر چه زهر دارد دست همین حکم دارد و یک نوع اند از فواسق خمسه انواع مار
بسیار است عرب سیاه و سفید را ارقم و دم بریده را ابتر و بچه آدم را نضناض و کشیده را
هاهل گویند و مار هر سال پوست را بیند از دو نقطه بر قفاش ظاهر شود عدد نقطها مدت
عمر او باشد و عمرش بهزار سال هم میرسد اما بعد از صد سال اژدها شود و بر عدد اضلاع خود
بیضه خاید بهمدا مامور و بیشه و کرم اکثرش نبات برند و اندک مار بچه شود و چون کژدم
آنرا نیش زند بر نمک زار خسبد تا صحت یابد اگر نمک زار دینابد هلاک شود و اصناف
مار بر چهار قسم است اول آنکه بمجرد نظر آدمی هلاک کند آنرا ما و قمقمه گویند و آن بقدر یک
ماری است و در بیابان مصر بجانب مغرب و کوه میباشد و از آن مقام بیرون نمیتواند
آمد هر چند آنکه آواز و صیت برسد از آن ماران بمیرند قسم دوم آنکه باواز آدمی را هلاک
کند قسم سیم آنکه زهر فرو ریزد قسم چهارم آنکه زهر ندارد و قسم زهر دار باز سه صنف اند اول آنکه
چون زهر زند مجال مداوات نباشد و در حال بکشد دوم آنکه دوا پذیرد اما زمان امهال خواهد
سیم آنکه زود دوا پذیرد از صنف زهر دار شاه مار بتر است و زهر او را مجال و زمان نیست
و آنرا درازی بدستی بیش نبود و بر سرش خطوط سفید باشد بر هر زمین که بگذرد بسوزاند و
ملتفا بد انجا رستنی بیش نبود و هر پرنده که ببالای او بپرد فرود آید و هر جانوری که آوازش شنود

بکزید یا بمیرد و خواص اجزاء ما و کوشتش بخوردن دافع جذام شود و پوستش و دو حواس قوت جوانی
دهد و جذام و داء الثعلب و استسقا و بواسیر ببرد و چون بعد از اکل کوشتش روغنش با نمک
بر بواسیر طلا کنند شفا دهد و پوستش در ظرف مسین سوخته سحق کرده سبل و دود چشم ببرد اکل
فلوسش هر یک سالی از درد چشم امان دهد و پخلش بر هاون سوده با نوره و پلکه بر پوس
مالند دفع کند خراطین کرمی سرخ است در زمین نمناک بود بریان کرده با نان خورند سنگ
مثانه خرد کرده بیرون آرد خشک کرده بخورند دفع یرقان بود عسر الولاده را در حال وضع
حمل دهد و عصاره اش با روغن کل بر سر نهند موی برویاند اکل این کرم در مقنع زنی بندند حیض
او بند نماند آرزوی جماع کند خراطین با عاقرقرحا و فرفیون اجزا مساوی کرده در روغن زیت
بپز سرشند و بر قضیب طلا کنند قوی کرداند و قوت باه بیفزاید خنفسا کوکاله و ارکان قنفذ و [illegible]
جانوری لجوج است از عفونت سرکین خیزد و نوعی از آن کیثی العنا است او را در زیت
جوشانیده بر بواسیر طلا کنند شفا دهد و اکر در کوش چکانند طرش ببرد و اکر دو پاره کرده
رطوبتش بمیل اکتحال کنند از دمعه خلاص دهد خنفسا چون در میان علف دواب بود هر دابه
که او را زنده خورد بمیرد و اکر او را بر غزال افکنند غزال بمیرد و از کوکاله نوعیست که سرکین کرد آرد
انرا جعل خوانند از عطریات بیهوش شود و از کندها با قرار خود آید و مادش در ریشها
معظم ادویه است دود کرم با نواع است یک نوع را که دو سر خوانند کرم است بدرجه اول
و خشک بدوم اما سها و بواسیر را مفید است دود القز کرم پیله را فارسیان کناغ خوانند
ظهیر الدین فاریابی کوید بیت کناغ چند ضعیفی ز خون دل بتنند بمجلس آدمی کین اطلس
است و آن سیفوره و آن کرم آیتی عظیم است بر الطاف قدرت صانع بیچون و خالق
کن فیکون که از لعاب کرمی چنان ضعیف ثیاب چنین لطیف پیدا میکند سبحان
الخالق علوا کبیرا تخم آن خرد تر از دانه خشخاش است بوقت بهار چند روز از ادرص
بسته زنان در زیر پستان نکاه دارند تا بحرارت وجود آدمی حرکتی در ایشان پیدا شود
و مثل دانه خشخاش کرمکها بیرون آیند بر طبقی نهند و برک توت سفید بمقراض خرد کرده بر سر ایشان
ریزند و هر روز می افزایند و ایشان بدان خورش بزرک میشوند تا چند هفته سی کرده سه
شبانروز بخسبند باز بخوردن مشغول شوند تا کهفته رسد چهار نوبت چنین بخسبند
جوش کرمی شود بدرازی یک انکشت و بشکل پیخ [illegible] بفیله تنیدن کراید و بر خود می تنند

تا چند بیضه کوچک کرداند هر چند حجم این بیضه سخت تر بود ابریشم نیکوتر باشد اکر هوای خوش بود
آن بیضها با آفتاب خشک کنند و ابریشم کشند و اکر هوا مغیم و نمناک بود کرم بیضه را سوراخ
سازد و بیرون آید پر برآورد و دو از پس کرد شده تخم بفشاند و بمیرد طعمه مرغان شود اما
بیضه که سوراخ کرده باشد قنز باشد و از آن ابریشم نتوان کشید و اکر بوقت در پیله رفتن
بد فعلی کنند و در پیله نروند برک توت سیاه بخورد شان دهند تا در پیله روند و ابریشم
کرم و خشک است بدرجه اول دل را قوت دهد و تن را فربه کند و سوخته اش ماده شیر
افزاید با کتحال حیک اللبن در عجایب المخلوقات کوید در بستانها میباشد انرا در شراب
کهنه افکنند تا بمیرد و در کوزه نو نهاده و سر کرفته در خانه دفن کنند و هوام در آنجا نیاید
دیلک بعضی فرس سرنیک و قزاوغه نیز خوانند چون آدمی را بزند آب نباید خورد
ذراریح کوکاوست که با سرخی و سیاهی زند کرم و خشک است بدرجه سیم و زهر قاتل هر که
بخورد در زنده ماند مثانه اش ریش شود و بولش بسته کردد و چشمش تاریک کردد و در
قضیب و زهارش ورم خیزد و عقلش نقصان پذیرد و اکر سه نوبت بر صاحب تب
ربع بندند شفا یابد و ذراریح کرد و مقرها یابند بر کلف طلا کنند ببرد و اکر در میان کل
یابند در روغن زیت افکنند تا ممتلی شود پس در داء الثعلب مالند که بدان زود بر آید
آن زد کرم بنفتند و ذراریح در طلاء جرب و قوبا و بهق و ثآلیل و برص و سرطان را مفید است
رتیلا نوعیست از عنکبوت و کهن شده قزاوغه انرا و ند خوانند چون بر اندام آدمی کزد
درد سقراه دهد جهت آنکه دست و پایش نیز مانند نیش است و زهر دارد و نلک رخ زود
کند در سر بیخوابی آرد و قاتل است و باشد بی اختیار بغوطا در دو منی جدا کند علاجش
رجیع غایط انسان بیاشامد و در تنوری کرم نشیند تا عرق کند شفا یابد سام ابرص
کرباسو نوعیست کوچک سرخ یا زرد مقرانه نیز کلاش خوانند جانوریست که هر جا بود در
عظیم دهد و باشد که بکشد در وصفش کفته اند قتل آن به زبنده ازاد کردن در هر خانه کزد
و غفران بود و بود انرا بر صاحب تب ربع بندند تب زایل شود کوشتش بر کژدم کزیده نهند
زهر بیرون کشد و اکر بر جراحت پیکان نهند پیکان بیرون آورد سنه آفت خوشه غله است
سرخ درخت است در دو دندان دارد که هر چیزی بدان سوراخ میتوان کرد سوس شپش غله
است و از آن نوعیست که در جامهای پشمین افتد قزاونه انرا لقب خوانند سب ثاب

کرمیست که بشب چون چراغ نماید آنرا خواعله نیز کویند **صرصر** تا تولک را بعربی بیت وودان
نیز کویند بواسیر دفع کند فتنه هوام را مفیدست سوخته وسوده وبا انار آمیخته اکتحال
کنند بقوی نظر آورد وبا زهره کاو آمیخته طفره العین ببرد **عظایه** مانند حرباست اکر آنرا در
خرقه بندند وبصاحب حمی در اویزند تب زایل شود واز آن صنفی است مانند یاقوت سرخ
اکر آنرا بر خوانی نهند هر طعام که بر آن خوان بنهند تلخ شود بزمین کوه الکزی میباشد **عقرب**
کژدم را ترکان حیان خوانند زشت ترین حشرات است هشت پای دارد دو چشمش بر
شکم او بود وبچه اش از پشتش بیرون آید وبچه مادر را بخورد پس بیرون آید وچون روان
شود هر جا سرش بدان رسد بیم نیش زند آنرا دو ظرف سرکه کرده در تنور نهند تا رماد شود
بیمه انک از آن رماد بخورند خورده کرده بیرون آورد وآن رماد بروغن آمیخته بر هر جا نهند — سنگ مثانه
موی بر آرد وهمچنین تب کهنه را وافلاج را مفیدست دود عقرب دیکر عقارب را از آن
خانه بکریزاند عقرب سیاه را خشک کرده وبلسره سحق کرده بر برص طلا کنند صحت دهد
عنکبوت کرتن را ترکان ار محوک مغولان آهمن خوانند وآن بچند نوعست کرک جهت دام
مکس میسازد که خورش ایشانست تار تنند ماده بود وعنکبوت را در خرقه سیاه بسته بصاحب
حمی در اویزند تب زایل شود وآنرا سوده در شربت بصاحب تب بلغمی دهند در حال تب
برود وآنرا بر موضع خون بر آمدن نهند خون باز ایستد دودش پشه را از خانه بکریزاند
تنیده ایشان بر جای خون بر آمدن نهند امساک پذیرد **فرسافس** مانند کیکست آنرا باسرکه بخورند
علق بشپشه از حلق بر آورد واکر زن بخورد بکیرد واز اختناق رحم ایمن شود واکر سحق کرده
بر احلیل نهند از عسر البول امان بود واکر بخورند هیچ کزنده بر ایشان موثر نشود واکر بیش از
خواب با باقلا خورند تب ربع ببرد کرارا ترکان کنه خوانند اکر آنرا در دهان بچه که هنوز هیچ
غذا نخورده بود بکشند چون آن بچه بمرحدی رسد که آب بر دهان کیرد بکوسفندان که را
باشند همه بیفتند وبمیرند **قرمز** کرمیست مانند کرم پیله بر خود نسج کند در وعیره وبجنوب
بود تخم افشانند از آن نسج کرده او تخم قرمزی سازند در کرجستان بسیار بود **قراقب** ماررا بین را
ترکان کلوین خوانند جانور کزنده وزهر دار است **قمل** شپش را ترکان بیت کویند وعلق
بوسون کویند از عرق وچرک متولد شود در رنگ برنگ مقام بود تخم آنرا عرب صواب
وعجم رشک خوانند اکر خواهند بدانند که در شکم حامله پسرست یا دختر شیر حامله بر کف

دوشند

دوشند وشپش در آن افکنند اکر بیرون رود بچه دختر واکر نه پسر باشد واکر شپش در خبز آوی نمک
بود شپش از آن عبور نتواند کرد وشپش بسیار از غلظ بود وکزندگی دهد وآن امری قیاسی است
وحقیقت آن خدای تعالی داند اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
الْأَرْحَامِ **بق** مانند کیکست شتر وخر را نیش زنند واز آن زخم بر پوستش ورم انکیزد **نمل** مور را
ترکان جومالی ومغولان قورتغا خوانند در کلام مجید قصه مناظره مور با سلیمان علیه السلام نطوبلی
دارد ودر سوره النمل مشهور است ومور ممنوع الاکل است وجانوری حریص ذخیره نهند
اکر چه داند عمرش یکسال بیش نخواهد بود وچند ساله غذا جمع کند انس بن مالک از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم روایت کند لا تقتلوا النمل فان سلیمان علیه السلام خرج یستسقی فاذا انملة قائمة علی
رجلیها باسطة یدیها وتقول اللهم انا خلق من خلقك لا غنا بنا عن فضلك اللهم لا تؤاخذنا
بذنوب عبادك الخاطئین واسقنا مطرا تنبت لنا به شجرا وتطعمنا منه ثمرا فقال سلیمان
علیه السلام ارجعوا فقد سقیتم بغیرکم واز آن نوعیست کوچك بعربی ذره وبفارسی مورچه
خوانند ومور را قوت شامه در غایت تیزی است وبدان روزی میرسد واکر ایشان
ببینند که یکی در جمع روزی یکسالت مینماید بر آن غلبه کنند وآنرا بکشند واکر جای نمناک باشد
تخم را باده کنند تا نروید ودر روزهای آفتاب بیرون برند تا خشک شود باز بجای خود برند
ودانه کندم را دو نیم کنند وکشنیز را درست بنهند سبب آنکه کندم شکسته دکر نروید
نشود فسبحان من الهم النمل حقایق هذا المعنی لاصلاح حالها بیضه مور سحق کرده بر هر جا طلا
کنند موی برنیاید مور در آخر عمر پر بر آورد بسبب آنکه ونیز چون مرغان پرواز تواند کرد
طیران کند طعمه طیور شود واز اینجا کفته اند اذا اراد الله هلاك النملة اعطی انبت لها
جناحان **ورل** در عجایب المخلوقات کوید مانند بزغ وسام ابرص است سرش کوچك و
دم دراز وتیز وتو از ایشان در جثه از ایشان بزرکتر ودشمن سوسمار ومار است وبرهم
دو غالب شود وکوشت وشحمش زنان را سخت فربه کند شحمش با شکر آرد جو وکوشت
بپزند وآبش بنا شتا بخورند سخت فربهی دهد ورماد پوستش بدردی زیت خلط کرده بعضو
خدر طلا کنند صحت دهد وبلش کلف ببرد وسوده اکتحال کنند بیاض العین زایل کرداند در
منهاج کوید نوعی از سقنقور است **وزغ** مانند چلپاسه کلاسوست وزهر دارد وواجب القتل است
در مصابیح از رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرویست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امر بقتل

الوزغ وقال علیه السلام کان ینفخ علی نار ابراهیم یعنی بوقت آنکه ابراهیم را نمرود در آتش افکند وزغ در
آن آتش دم میدمید تا سوزنده تر شود وقال علیه السلام من قتل وزغا فی اول ضربة کتب له مائة حسنة
وفی الثانیه دون ذلك شرع صحیح آمده واتفاق شده است وجه پنجم در ذکر حیوانات
که بعضی اعضاشان بآدمی ماند از ایشان یازده صنف که در کتب مطالعه کرده ایم واز
راویان معتمد القول که مشاهده نموده اند استماع رفته ایراد کنیم اسب سار در عجایب المخلوقات
آمده بجزایر چین نوعی حیوانست در از بالا سرش مانند اسب وتن مانند آدمی دو پر
دارد که ممد رفتارشان میشود خرس سار هم در آنجا آمده که از خرس وآدمی حیوانی متولد میشود
بشکل و نطق مانند آدمی و بسیار موی بر اندام مانند خرس اما از عقل و تمیز بهره ندارد و سخنش نیز
مفهوم نمیشود دو پیکر هم در آنجا آمده در جزایر چین نوعی حیوانست که یکتن دارد و دو سر
وچهار دست و پای چنانکه دو آدمی پشت بهم زنند و آوازشان مانند همه انسانست اما
معنی دارد و از تیزی گفتارشان بیك مفهوم نشود و در سیر اکبر بر شیوه دواب چهار دست
وپای روند و همچنان باشند که چون یکی روان شده وجوانی دیگر بر پشتش هستان خفته
وچون بدین دست و پای خسته شود باز کردد و بدان دیگر روان شود زاغ سار در
عجایب المخلوقات و در جامع الحکایات آمده که از هند جهت خلیفه حیوانی آوردند سرش
بشکل آدمی و تن مانند زاغ بود کلمه چند تلفظ میکرد منها انما الزاغ الا عجوه انا اللیث
مع البره سگ سار در عجایب المخلوقات و مالك الممالك آمده که بجزایر بحر هند در ناك
نوعی حیوانست سر بشکل سگ وتن مانند آدمی که دو روی دارد یکی بر شیوه سگ و یکی
مانند آدمی حیوانات خورند و بعضی حیوانات نیز بر ایشان غالب شود وایشان را طعمه
خود سازد سلحفاة در عجایب المخلوقات آمده که در جزایر هند نوعی حیوانست مانند آدمی
وتن بر شیوه سنگ پشت و آنرا دیده اند است طایر در عجایب المخلوقات و مالك
الممالك آمده که بجزایر چین نوعی حیوانست بر صورت آدمی نر با دختی دو بر و طیران کنند
ناطق اند اما سخن ایشان مفهوم نیست و بجثه بقدر کودك پنجساله بحریه در جامع الحکایات
گوید در ولایت بویه نوعی حیوانست رویش مانند آدمی و دو پر دو می دراز دارد در کوا
آن دم بر شیوه طاوس سایبان سازد و با آدمیان انس گیرد و رقص کنند فیل سار در عجایب
المخلوقات آمده که در جزایر چین نوعی حیوانست بشکل آدمی و خرطوم دارد و دو [illegible]

کند

کند وهم ببدو پای رود وهم بچهار دست و پای و بعضی علما ایشانرا حیوان نگیرند وهمی از جن
شمرده اند مار سار آنرا مار خندان گویند در عجایب المخلوقات و در جامع الحکایات آمده
که پسر پادشاه جنی که صفت حسن دختر پادشاه مصر شنیده نادیده بر او عاشق شد پدرش
رسولان فرستاد و آن دختر را خواستگاری نمود التماس اجابت مقرون نشد پادشاه
جنی خواست که بمکافات او را آسیبی رساند جهة بعد مسافت لشکر کشیدن و حرب کردن
میسر نبود متفکر شد و زیرش تدبیر کرد و چند کنیزك صاحب جمال را در صحبت معتمدی بمصر فرستاد
تا آن کنیزکانرا در مصر بخرابات نشانند و هر که با ایشان مباشرت میکرد منی او را در شیشه جمع
میکردند تا چون منی بسیار شد آنرا با ادویه که مناسب میدانست ضم کرده در خانه در شیشها
نهادند آن معتمد غیبت کرد آن منی در آن شیشها ماران شدند سر بشکل آدمی وتن مانند
مار هر که آن مارها میدید چندان خندان میشد که هلاك میگشت و بدین واسطه اکثر اهل مصر و
ولایتش هلاك شدند خرابی عظیم بحال آنجا راه یافت تا دستور پادشاه مصر تدبیر کرد و دمکی
چند را حاصل کردانید چندانکه آواز دمنك میرسید از آن ماران میمردند آن ماران بر بیابانها
و خرابها گریختند در از بیم آواز دمنك بیرون نیارند آمدن و بدین سبب دمنك در آن
ولایت مقرر است و در مصر و حواشی او از آنوقت باز خرابات نیست و بعضی از آن مارها
بولایت ترکستان بکوه حیات نیز هستند نسناس در سیر النبی و قصص الانبیا آمده که نوعی حیوانست
بر هیات آدمی ایشانرا مالوف میخوانند شکلی زیبا دارند اما ناطق و متمیز نیستند مردم ایشانرا
گیرند و با ایشان دخول کنند و از ایشان فرزندان دارد اما لال بوند و در ولایت مصر نوعی از
بوزنه است سخت شبیه با آدمی ایشانرا نسناس میخوانند بجثه چون بوزنه بزرگست اما
بر همه اندامش موست و دم دارد و نوعی مالوف که ذکر ایشان رفت بخلاف این نوع بوزنه اند
در حد مشرق میباشد و دم ندارد و موی بر اندامش بر عادت مردمست و بشکل زیباست
و بیشتر عجم به نسناس مشهور است نوع دوم در ذکر حیوانات بحری ایشانرا حد وحصر الا نهایت
و مجملش آنکه هر چه نشو دارد در بدن جنب هوا بر خشکی نیز تواند بود و هرچه نشو ندارد جز در آب نتواند
بود واز ایشان آنچه در کتب یافته ایم و دیده و شنیده نیست و پنج صنف را بترتیب حروف بیاورم
انسان آدمی آبی بهمه چیزها مانند آدمی بر پست الا آنکه دم دارد و بجثه کوچکست از طفولیتشان عدد
در دریای [illegible] میفزاید آنرا سبب آدم دریا دانند آنچه بنسبت حروف در حرف الف چندی را
حرمی

بریشان مقدم باید داشت جهت شرف لفظ انسانیت انسان را مقدم داشتیم **اسفنج** جنسی بحریست
نرم و بحیوانات ماند کرم است بدبو جاول و خشک بدوم چون سبز که ترکنند جراحات تازه و کهنه
را مفید بود و چون بسوزند در موضع خون برآمدن نهند خون باز دارد **اطفاء الطیب**
حیوانی بحریست و گرم و خشک بدرجه دوم خلط غلیظ را تنک کند و درد معده و جگر و خفقان
و امراض رحم را مفید بود بخوردن مصروع را بهوش آورد **بقر** کاو آبی چند صنفست و گویند یک
صنف سرکین آن عنبر است و این روایت ضعیف است **تمساح** نهنگ را ترکان اوت و
مغولان سلقسون خوانند ممنوع الاکل است و در شکل کریه منظر است و بعضی اندامش بسوسمار
ماند دهنی سخت فراخ دارد و در فکها لا اجهل دندان و بر نیمه مثیب بیست دندان دارد و دو نیاب
دراز و قوی حرکت دهنش هم بالا راست بخلاف دیگر حیوانات و پشتش مانند سلحفات است
و چهار دست و پای دارد و سری عظیم طولانی و دمی سخت دراز طول تنش هشت گز میباشد
و سرش باندازه ثلث تنش و پیوسته کرم در دندانهاش افتاده بود و او دهن کشوده خفته باشد
تا هوا در آن الم کمتر کند و مرغان که آنرا عصافیر التمساح خوانند کرم از دهان او بیرون برند
در رود نیل بسیار بود اما در شهر مصر و حوالیش تا یک فرسنگ با فسون ابداً ایشان را بسته اند
آنرا قدرت ایذا در آن قدر زمین نیست در تاریخ مغرب آمده که آنرا در بنیت اماذکرو
قبح دارد در آدمی و بعضی حیوان غیر جاموش نیز و شود بخوردن الا جاموش آنرا بخم سر بکشد
خاصیتش چشمش دفع رمد و بیاض العین را مفید است و دندانش با خود داشتن قوت مجامعت
بیفزاید پوستش بر کسی بندند الم نبیند مخش بر عصبه مالند درد ساکن کند زهره اش با کحال
بیاض العین ببرد جگرش مصروع ببوید صرع زایل کند **جریث** مار ماهی از جهره و متولد است
و خورش او ملخ بود گوشتش آواز صاف کند و قوت شهوت دهد زهره اش جنون زایل کند **دابه**
چهار سر در عجایب المخلوقات گوید در بحر هند جانوریست چهار سر و دو پر دارد و آوازی
هایل کند و حیوانات بحر خورد و بر خشکی نیز چندگاه بود و کس نداند که چه خورد **دموص** کنجلیزه
حیوانی ضعیف است **سرطان** خرچنک را گویند سر ندارد و چشمش بر کتف است و دهن بر شکم
و هشت دست و پای دارد و بیک پهلو رود و ممنوع الاکل است چون هوا سخت سرد شد
پوستش بر اثر هوا بیاویزند ساکن شود و اگر آنرا از درخت ثمره آویزند ثمره اش از آفت
ایمن شود و پیکان و خار که از جراحت بدشواری بیرون آید چون خرچنک در و مالند زود بیرون

آید

آید مخش صاحب سل را مفید بود چشمش بر خفته بندند خوابهای خوش بیند و آنرا از مهد بچکان
آویزند خوش خوی شود و اگر در زیر صاحب تب ربع بسوزانند تب زایل شود و با پیه با کافور
و عسل آمیخته بیست نوبت بر مرض خنازیر طلا کنند شفا یابد و صنفی از آن بود مثال نیم مارست نیک
سر آنرا سابیده بر بهق و کلف مالند شفا دهد و سپیدی چشم هواشی زایل کرده اند و در بیتهای
جرب را صحت دهد و از آن صنفی دیگر هست آنرا اتباع خوانند چون از آب بردارند سیاه
شود و در وی حیوانیت نماند و درد چشم را مفید است **سلحفاة** در خشکی هم میباشد آنچه در بحر باشد
عظیم بزرگ هیکل میشود تا بمرتبه که مثل جزیره مینماید در خواص بری و بحری یکسانند **سمک** ماهی را
ترکان بالق و مغولان حفاسون خوانند و اصناف ماهی بیشمار است بزرگش را عرب حوت
و نون گویند و آن بمرتبه بزرگ میباشد که دریا وردان میگویند طولش از یک دو فرسنگ
میگذرد و کوچکش بمرتبه که مرئی نمیشود و هر صنفی نامی مخصوص دارند گوشت همه مباح است
و تر به جداول و در خواص متفاوت و هر چند آب شیرین تر ماهی خوبتر میباشد و دندان
ماهی با جهة نیکویی شکل بقدر قیمتی بود اکنون از آن سی و هفت صنف که مشهورند یاد کنیم
١ یک صنف را لانی خوانند گوشتش تمام چرب و خوش طعم بود ٢ ارنب سرش مانند خر گوش
است و سیاه و سپید مثل ماهی در زره دو دندان دارد و اخراست مثل بلغاشنان کلف و بهق
را مفید است سرش چون بسوزانند و با پیه خروس خلط کرده بر موضع داء الثعلب مالند موی
رویاند ٣ اطم فلوس ندارد و گوشتش مانند گوسفند یک طبقه سفید و دیگر سرخ بود و دستش
مانند خوکست و فرجش مثل آدمی در بحر چین میباشد ٤ الیس گوشتش نیکو و خوش طعم بود
و اگر دشمن با هم خورند دوستی مبدل گردد ٥ وال طولش چهار صد یا پانصد گز میباشد و ماهی
بسیار فساد است در بحر زنگ میباشد اما حق تعالی ماهی کوچک را مقدر کرده که بر آن مسلط
کرده است که گوشتش بدندان گیرد و رها نکند تا هلاک شود و هم ازین صنف ماهی که
قریب پنجاه گز طول دارد عنبر میخورد و بدان هلاک میشود و بکنار دریا افتد اما عنبر که از شکم او
بیرون می آرند بویش بزبان رفته میباشد و کمتر از عنبر دیگر است ٦ لعل ماهی بزرگ
خلقت از حرکتش دریا چنان موج میخیزد که کشتی را بیم غرق بود ٧ در آهن ماهی
وسط است و خوش طعم در دندانها بجد و در دریا بسیار بود بنقل صور الاقالیم ٨ ذو العین
عزیز دهانست و ماهی بزرگ خلقت و دو پر دارد چون بغرقاب کشتی نزدیک

شود بر روی کشتی آید و پرها بکشاید و مانع عبور کشتی شود و اگر کشتی غرق کرده غریق را بر
پشت خود جای دهد تا دست در دمش زنند و ایشان را بخشکی برساند دریاوردان
او را مبارک دانند و در بحیره بیشتر ند در دریا مصر هم بدین ماهی است بر شکل خنکی ۹
روبیان صنف مشهور است گوشتش با نخود سیاه پخته بخورند شکم پاک کند و قوت
باه دهد ۱۰ رعاده ماهی کوچکست و در غایت سردی چنانکه بوقت صید صیاد را
سست کرداند و رسن از دستش برباید و صیادان بدین سبب رسن در جای سخت کره
بماهی افکنند تا آن ماهی بمیرد این خاصیت از و زایل شود و در امل چاره مفید است
و هر جزوی از آن کاحل لزوجین با خود دارند آن دیگر را یکلحظه از و شکیب نبود و در
نیل مصر بسیار بود ۱۱ رامز ماهی مبارکست و آن نیز غریق رهانند و ماهیان بزرگ
قصد کشتی کنند دماغ ایشان بکوبد و رها نکند تا هلاک کرداند ۱۲ سیر طولش یک
گز است و خرطومی دارد بزرگ مانند سکان اکثر حیوانات را بدان گزند رساند ۱۳
سرج گوشتش فربه و خوش طعم بود و تن را مفید بود اما درون ناکاش و مغ و ماست
نباید خورد ۱۴ سیاه بشکل کلاه غندی ترکمانی است چون صیاد قصدش کند چنان
سیاهی از درونش در آید که پیرامونش آب سیاه شود و هیچ بآن آب رنگ کنند متغیر
نشود ۱۵ سفارس ماهی مشهور است ببحر بیت المقدس میباشد چربی ما پوستش نو زخم
دواب افزاید ۱۶ سمارس ماهی معروفست رماد سرش گوشت زاید و دندانها باقلاه
بود ۱۷ شنوط از یک گز دراز تر است و گوشت نیکو دارد ببجله بصره میباشد چون دام
بیند قریب ده گز بر جهد تا از دام خلاص شود ۱۸ شیلان بر خشک دو روز زنده میماند
بوقت پختن اگر سر دیگ محکم نگرفته باشند درون دیگ بر آتش شود و از آن اثر نماند
۱۹ شلیم ماهی نرم اندام است و کم استخوان و لذیذ گوشت ۲۰ صبر ماهی کوچکست ۲۱
طایر ماهی است بقدر یک گز در بحر هند میباشد رویش بوم مانند است شب بیرون
آید و طیران کند و تاریخ مغرب گوید آنرا خطاب خوانند و گوشتش بغایت خوش طعم
و مفید بود ۲۲ طریح ماهی مشهور است در بحیره از جنس نیکو باشد هر کس که آنرا
بجوید هشیار شود گوشتش روشنی چشم دهد و نزول آب باز دارد و قوت باه دهد و
زهره او دفع خناق کند ۲۳ عروسک قریب نیم گز میباشد خاصیتش نزدیک بسقنقور است

و رویش

و رویش مانند آدمی و دو دست دارد در بحیرت فارس نیکو میباشد ۲۴ عشت ماهی
خوش طعم است در ناورها از آن بسیار است بنقل صور الاقالیم ۲۵ قالموس ماهی عظیم
خلقت است و کشتی را از و خوف تمام بود و دریاوردان چون او را بینند کوی حیض
از کشتی در آویزند ماهی بر مد و کشتی را آسیب نرساند ۲۶ قسطا ماهی بزرگ
خلقت چنانکه استخوان آنرا بر رودها قنطره سازند و مردم بر آن گذرند پیه آن برص
ببرد ۲۷ قومی سردی عظیم در سر دارد چنانکه کشتی را بدان سوراخ کند دریاوردان آنرا
ببینند پوست هم جنس آن بر کشتی بندند زخم آن در آن پوست موثر نبود ۲۸ کوسج بر
پشت استخوانی دارد چون تیغ حیوانات را بدان هلاک کرداند اما در میان آب
نتواند آسیبی رساندن چون ساحل نزدیک باشد بر زمین خسبد و حیوانات
را زخم زند او را همان شیر پشت در آب که شیرها بر خشکی اگر آنرا در شب صید کنند
شکل جگرش تازه خوش بود اندرونش بود و اگر در روز صید کنند هیچ نباشد ۲۹
مدود برنگ پلنگ و دمش مانند سگ دراز است و دهانش بر پشت است
و فرجش مانند زنان ۳۰ منشار از گردنش تا دم بر پشتش دندانهای استخوانست هر یک
کمانیش دو گز و دو سر دارد هر یک بقدر ده گز بر هر انجا که آید البته پاره پاره کند کشتی را
از آن خوفی عظیم باشند در بحر زنگ میباشد ۳۱ موسی نیم تن است مرویست که موسی
ع با یوشع ع ماهی بریان کرده داشتند بکنار بحر مغرب یک نیمه از آن بخوردند و یکی
در آب افکندند حق تعالی او را همچنان به نیم تن زنده کردانید و آن ماهیان از نسل او اند آن
صنف را متبرک دارند و تحفه بمردم فرستند ۳۲ در بحر هند ماهی است که اگر آب دهن
او چیزی بر کاغذ نویسند شب خوانا و بروز نامرئی باشد ۳۳ در حد دجله و نواق
ماهیان اند بطول صد باع کشتی را از ایشان خوفی عظیم بود اما دریاوردان با دار
چوب که بر هم زنند ایشان را برانند ۳۴ ماهی است بمانند طباق موسی معلوم از دریا
در آید آنرا صید کنند چون از آن ولایت بیرون آیند بوی مشک دهد ۳۵ ماهی است
رویش مانند آدمی و بدن بشکل ماهی در بحر هند میباشد ۳۶ ماهی بزرگ هم بحر
قلزم میباشد طولش زیاد است از دویست گز کشتی را بدم زدن غرق کرداند سقنقور
شکل عجب دارد بدنش سرد است و دمش گرم و مو پهاش که بوقت الم بر دندان

کیرند و در دنبشانند **شبغ یهودی** در عجایب المخلوقات آمده که در بحر مغرب حیوانیست
رویش مانند آدمی و ریش سفید دارد و تنش مانند بزغ است شب شنبه از آب بیرون
آید و تا شب یکشنبه در خشکی بود و هر شده که با آن کنند و هر زحمت که بدو رسانند
تحمل کند و قطعا با آب نرود چون روز شنبه با آب رود و بدین سبب آنرا یهودی خوانند **صدف**
پوست آنرا از زیر صاحب نقرس بر موضع الم ببندد در حال درد ساکن شود
دکر پخته در اجا را آمده است کوشتش بضماد کوشت افزونی را بپوشاند و جراحات را مداوا
کند و پیکان از قعر بدن بیرون آرد و ریش را عابر د چون سوخته بر مستسقی ضماد کنند مانع
بود **ضفدع** بزغ را فارسیان غوک و ترکان قورباقا و مغولان برغوف خوانند بر خشک
تواند بود و هم در آب از آب کنده متولد شود و کثرت آن در ولایت زیادت از عادت
سبب وقوع وبا بود زیرا چون عفونت زاید شود وبا حاصل آید استسقا را نیک است
زبانش بر دل زنی خفته نهند هرچه کرده باشد باز کوید و چون آنرا با تشنی سوزانند و
بر موضع موی بر آمدن مالند دیکر موی نروید خونش در دو مالند هرکس آنرا بیند
دوست دارد شحمش در خود مالند سرما بر آنکس موثر نبود دل و زهره اش زهر قاتلست
وکوشتش ممنوع الاکل و غوک چند کاوی بزرک میباشد سرخ و برو نقطهای سیاه **علق**
در وجا نوری سیاه دراز است بزرکیش بقدر درازی انکشت بود قراونه انرا ململ
خوانند و یکنوع عش که کرد بود دزالو کویند و فارسیان دوچه خوانند ململ را بر موضع متالم
نهند تا خون فاسد بمکد چون سیر شود باز او فتد نمک بر وافشانند هرچه مکیده باشد
قی کند باز بنهند تا بمکد خون فاسد تمام اخراج کند فذالو اکر در آب خوردن در کلو رود
دود سرکین روباه بدان رسانند تا بیفتد و اکر آنرا در شیشه کنند تا بمیرد و خشک کرده
و سوده بر موضع موی بر آمدن طلا کنند دیکر موی نروید **غطا** نوعیست از صدف
خورش او انار دین بود بدین سبب بوی خوش از وا آید و آن بوی دفع صرع کند چون آنرا
بسوزانند و مادش دندانرا جلا دهد **فرا** بیخ تن دارد و لیک سر کوشتش از بره خوبترست
و پوستش از خز نرمتر آنرا خر کوهی کویند **فرس** اسب آبی مانند اسب بری است و
خوشترنک تر اکر بر ماده یان بری جهد کره شان نیکو بود در نیل مصر بسیار میباشد و دود
شکم او و رم را مفید بود و پوستش دفع کزندکان خاکی کند تا بمیرد که اکر در دیهی پوست آنرا

نهند چندانکه پوست برقرار بود در آن دیه کزنده نبود **قرد** بوزنه در خواص مانند
بوزنه بوزینه است **قضاعه** سک آبی دشمن پلنک است پوستش پوشش است و خایه
اش جند بیدستر و غرض از صیدش پوست و خایه بود و در عجایب المخلوقات آمده
که از نر و ماده آن هرکدام را که صید کنند آن دیکر با هیچ جفت آرام نکیرد دماغش تاریکی
چشم را ببرد شحمش از خوف نفث ایمن کرداند زهره اش بادها بجکان بنشاند و هوام را
بکریزاند از پوستش موزه سازند نقرس زایل کند جند بیدستر کرم و خشک است بدرجه
طبع
سیم تشنج و رعشه و علل امتلای را که در اعصاب بود دفع کند و بادهای غلیظ را تحلیل
کند و بجوردن اوجاع بینی و دماغ را مفید ست **قنفذ** معروفست و مغولان قالیون
خوانند هم بر خشک تواند بود و هم بر آب و آنرا اصلتب خادمی و مخدومی است پوست
مخدومش را موی بسیار بود و نرم و رنکین و جوهر دار و از آن خادم فروتر کوشتش
فالج ولقوه و فراموشی و بادهای غلیظ و تشنج و ریشهای کشنده را مفید ست **قنفذ**
خار پشت آبی مانند بر پیست و سر و دم آن بماهی ماند و کوشتش ادرار بول را مفید
است و پوستش بر طاس سفید رود بندند مانند طبل چندانکه آوازش برود سباع
بکریزند و هوام بمیرند ماکول اللحم است **قیطس** سر و کردن و دو دستش مانند شیر است
و دنبال مانند ماهی **ماغ** جانوری سیاه دراز دم کوچکست و بر روی آب بود
فردوسی کوید **بیت** بهر کوشه ابدان چون کلاب // شناور شده ماغ بر روی آب
چو زنکی که بستر ز جوشن کند // چه هندی که آینه روشن کند **نوع سیم** در ذکر حیوانات
هوایی اکرچه بعضی ازین مرغان را علما از حساب هوام شمرده اند اما چون پرنده اند ذکر
ایشان درین باب اولیتر بود اکرچه کمیت اصناف ایشان را حصر نتوان کرد از آنچه مشهود
است چنانچه معلوم کشته هشتاد و سه صنف را بر سبیل حروف یاد کنیم **ابو فراش**
مرغی نیکو صورت دراز کردن و پا و سرخ منقار است چند لقلق بود و بر والوان سرخ
و زرد و سبز و ازرق است و هر زمان برنکی نماید جامه بوقلمون از رنک او استخراج
کرده اند **ابو مرون** مرغی خوش آواز است و در شب بیشتر صفیر کند و طیور بر او جمع شوند
و آواز او شنوند و آدمی نیز از خوشی آوازش از بس که شنود بجان نیاید و باشد که رفت کند
اوز مرغابی را ترکان اردک و مغولان قوقاسون خوانند ماکول اللحم است و کوشتش

کرم و تر به جه اول مرغی بسیار تخم است زیادت از ده بیضه در زیر گیرد و کم از بیست روز بیرون
آورد و اگر ماده بیضه و رحی از سر خانه برخیزد نر آن را پاسبانی کند تا ماده باز آید دماغش با آب
و از یانز جوشانیده بیاشامند بخورند بواسیر و اوجاع ارحام ببرد و زبانش دفع تقطیر بول کند مغزش
صداع بنشاند شحمش شقاق باز دارد و داء الثعلب ببرد و رنگ رخ تازه کرداند گوشتش
فربهی تن آورد و قوت باه بیفزاید و آواز صافی کرداند خونش با نمک بیاشامند بخورند درد مثانه
بنشاند بالجیش بر دست و است صاحب تب ربع بندند تب ببرد و درد اعضاش
بنشاند دماغ استخوانش زخم پیکان با صلاح آورد بیضه‌اش قوت باه بیفزاید سعال ببرد **بایکون**
ترکان قشغلدان خوانند عجم سماق ماکول اللحم است و از گوشتش بوی گل آید **باز** معروفست ترکان
قارچقا خوانند مرغی متکبر و شکاری و تعلیم پذیرست و آنکه ماده بود نرش شاهین بود یا دیگرها
غیر آن و بدین سبب اشکال باز مختلف بود و هرچه رنگش سفیدتر نیکو باشد و باز سفید در ولایت
ترک بیشتر است چون رنجور شود کنجشک را بخورد صحت یابد اگر هوش را بخورد دیر بیفکند
زهره‌اش اکتحال منع نزول آب سیاه کند اما بیش از ظهور آثارش مضر بود و لقوه را مفید است و
زهره همه مرغان شکاری همین خاصیت دارد **باشق** معروفست ترکان قرقو خوانند بصورت
باز است و مرغی شکاریست و قابل تعلیم دماغش با نبیذ مرم باد رنجبویه خفقان سوداوی مفید
است **بجل** در جامع الحکایات گوید از کبوتر خوردتر است و خورشش از زیتون در ملک شام
بسیار بود و بعضی گویند سار است **بط** معروفست ترکان غاز و مغولان قلان خوانند ماکول
اللحم است گوشتش گرم و تر به جه دوم صحرایی و خانگی میباشد اکلش دردها را که در عمق احشا و بدن بود
بنشاند **بعوض** پشه بزرگ را عرب بق گویند و مغولان جم خوانند و خوردترین ترکانست و بر شکل
فیل که بزرگترین حیوانات بیابانی دوپیر فسبحان من خلق له الاعضا الظاهرة و الباطنة کما خلقنا للحیوانات
الکبار و قدرت خالق از خلقت پشه قیاس باید کرد که جرم پشه چند است تا از آن سرش چه قدر بود
و از سر دماغ چه خیزد و در دماغ بدان مختصری چند قوت درج کرده یکی حس مشترک که از قوا حیوان
سازد نه از نبات و جماد دوم خیال که چون او را برانند و ذوقی نیافته بود معاودت کند و داند که
غذای او از آنجاست سیم وهم که چون از حرکت در عدو یابد که بزنیچه چهارم حافظه که چون عدو از
حرکت باز ایستد او برانند معاودت باید کرد تا بر زرق رسد پنجم متفکره که چون خرطوم خونی
بمکد دانه که الی رسانید بگریزد و خرطوم بدان باریکی و نازکی مجوف آفریده تا بدان خون بدرون

تواند رسید

تواند رسید و آن را قوت داده که پوست فیل و گاو و امثال ایشان فرو رود فسبحان من لا
یعرف دقایق حکمته الا هو خاصیتش سه پشه را با قدری صمغ سه روز بصاحب تب
ربع دهند تب زایل کند **بغاثه** مرغی بطی الپیرست و کوچکتر از همای و ممنوع الاکلست عرب را
مثل بود ان البغاث بارضنا یستنسر یعنی چون ناکسی بزمین ما رسد خود را کسی شمارد و
ما را معذب دارد همچون بغاثه بود که خود را کرکس انگارد **بلبل** هزار دستان عرب عندلیب
و هزار خوانند مرغی کوچک است چند گنجشکی و آوازش در غایت خوشی و او را بانواع نواهاست
بدین سبب او را هزار دستان گویند عاشق گل است و در آن موسم نواها بیش کند و از فرط
حرارت وجود و غلبه عشق لحظه لحظه در آب رود گوشتش با چشم خرچنگ در پوست سیر
دست بندند بیخوابی آرد و چندانکه با او بود در خواب نرود **بوم** معروفست بترکی سارقوش
و بمغولی شراشون خوانند بروز پنهان بود و بشب شکار کند و بر اکثر مرغان بیرون شود و تعلیم
پذیرست در خرابها باشد بچه‌اش را زغنست چندانکه آوازش برسد مار و کژدم گریزند با غراب
و باز دشمنی دارد ممنوع الاکلست دماغش با کتحال تاریکی چشم ببرد چشمش با مشک خلط کرده
حامل شود و چشم مردم شیرین بود دیک چشمش که آب فرو رود شفا یابد زهره‌اش با دماغ
بلوط خلط کرده بخورند سنگ مثانه خرد کرده بیرون آرد و اگر بدماغ چوب گز خلط کنند بول الدم
را مفید است جگرش زهر قاتل است قولنج را دهند که دوا نپذیرد نعوذ بالله منها مغزش بروغن
آورده بر سر مالند غشاوه و تاریکی چشم ببرد گوشتش غثیان آرد و اگر به سایه خشک کنند و بدود
بر سر طعامی پاشند جمعی که آن طعام خورند با هم خصومت کنند خونش در روی مالند لقوه ببرد دود
خونش چون در میان میخواران سوزند عربده آورد **ببغا** طوطی پشت سبز بود در عجایب المخلوقات
گوید زرد و سرخ و سفید میباشد لیکن منقارش سرخ باشد و زبانش مانند آدمی گرد بود و
بدین سبب حروف مستقیم تواند گفت و در سخن تعلیم پذیرد و هر که آب نخورد و اگر بخورد
هلاک شود ممنوع الاکل است اکل گوشتش فصاحت آرد و روشنی چشم افزاید و قوت دل دهد
اکل زهره‌اش زبان گران کند خونش خشک کرده و سوده در میان دوستان پاشند با هم دشمنی
ورزند **تهیج** تذرو مرغی نیکو صورت و خوش آوازست و گوشتش در غایت خوش
طعمست و صباح بوقت واقع شدن زلزله یکساعت بیشتر جمع شوند و فریاد کنند و بعد
از آن زلزله خیزد و دراج همین خاصیت دارد **تنوط** تیز مرغی کوچکست فرقه آن را دارکونه

از آن بکرهی دبیقی سبب این نام خوانند

خاصه الاخص مرغی بیابانی است چون بیضه نهد افعی خورد و بیضه خود عوض بنهد [illegible] اوست بود و بعد [illegible]

خوانند در میان لیف درختان آشیانه سازد خوردنش مجرد [illegible] ما ناپسندید
اش با شکر بخورد کودک دهند خوش خوی شود و در چشم مردم شیرین گردد استخوانش در دوغی
که ماه زاید القوه بود بر کودک بندند در چشم مردم شیرین نماید اگرچه زشت صورت بود **جراده**
ملخ گرم و خشک است بدرجه دوم جانوری بسیار عدد است و سبب هلاک غلهاست و مرغ [illegible]
و مأکول است و خاصیتها مانند ملخ پیاده است **جکاو** اکثر در باغات و کشت زارها و
مرغزارها بود آوازی خوش دارد و فردوسی گوید **بیت** چه خورشید زد پنجه بر پشت گاو ز هامون
برآمد خروش جکاو در خواص چنین نزدیک است **حباری** جوزرا ترکان دقدوی خوانند و مغولان
دقداق گویند مأکول اللحم است گوشتش گرم و تر و مرغی ابله بود چنانکه اگر بیضه مرغ دیگر بیند بنهد
انکه بیضه اوست بپرورد و بچه بیرون آرد چون بچه او نباشد بگذرد و اکثر مرغان بسوزانند [illegible]
قا بیضه او خشک کرده و سوده و با نمک حل کرده اکتحال کنند بیاض العین ببرد شحمش خشک کرده و
با سنبل و قرط اجزا مساوی بصاحب اسهال دهند امساک کند بیضه اش خضاب باشد [illegible]
در حوصله او حجریست و ذکرش در احجار آمده **حبالاص** مرغی بیابانی است چون بیضه نهد
افعی خورد و بیضه خود بعوض بنهد آن مرغ بیضه او بپرورد بچه بیرون آرد چون افعی بچه باشد
از و بگریزد و ازین سبب بدین نام خوانند **حداه** زغن را بعضی پارسیان غلیواج و مغولان [illegible]
خوانند ممنوع الاکلست و از خواص خمسه و خسیس ترین مرغان سالی ماده و سالی نر بود حکیم انوری
فرماید **بیت** رو نگار را چون زغن قایمی بنا موزی ثبات چون زغن تا چند سالی ماده گه سالی
نری زغن را با غراب دشمنی بود زهره اش با کحال بوطرخشک کرده [illegible] مالند درد زایل شود مغزش
با آب کشنا جوش نابیده بخورد صاحب بواسیر را اسهال دهند صحت بخشد خونش بخورند [illegible]
زایل کند و ماده استخوانش سوده بر [illegible] ضماد کنند نفع دهد **حمام** کبوتر را ترکان کوکاجی
گویند و خانگی را عرب یمام و نرش را ساق و ماده اش را عکرمه و بلند پرواز را مرعش گویند مأکول
اللحم است گوشتش گرم و تر بدرجه دوم و غذا نیکو دهد و مرغی راه دانست از مقامها دور راه
با آشیان برد و نر و ماده اش با هم بشیوه آدمی ملاعبت نمایند بوسه دهند چون رنجور
شود ملخ خورد شفا یابد و کبوتر را از شاهین همانطور است که گوسفند را از گرگ [illegible]
غشاوه چشم ببرد و در روشنی آرد خونش برنج کلف زایل کند با خون فاخته آمیخته با زیت [illegible]
خلط کنند و بر برص مالند شفا دهد بر اکل گوشتش مداومت نمودن زیرکی آورد و رماد استخوانش

برجراحات که دوا پیدا نبود افشانند صحت دهد در قماش حامله با خود گیرد زود فارغ شود و
مرد اگر با حلیل نهد آب بگشاید و سنگ مثانه خرد کرده بیرون آورد **حواصل** معروفست و
سینه اش پوستی است موی نرم دارد و پوستش سازند و پوشش به [illegible] برند مأکول اللحم است
خطاف پرستو را ترکان قرلقوچ خوانند ممنوع الاکل و مرغی کوچک زمستان بگرمسیر رود و
تابستان بسردسیر آشیانه سازد از گل و کاه و موی اسب مانند گل حکمت و در و بر [illegible]
نهد تا حرارت بیضه اش را خراب نکند و معروف سنگ یرقانست مردم بچه اش را زعفران
در مالند تا او بتصور آنکه او را یرقانست سنگ یرقان آورد و مردم بر دارند و [illegible]
تاریکی چشم ببرد و چون با روغن خلط کنند و بر سر نهند شپش در نیفتد چشمش در خرقه بسته در
فراش خفته نهند بیدار شود دلش خشک کرده با شراب بخورند قوت باه بافراط دهد گوشتش
روشنی چشم دهد خونش بخورد زن دهند شهوتش برود چنانکه مرد با او دخول کند سخت
برنجد در قماش دمل را نضج دهد و بگشاید در روده او حجریست که ذکرش در احجار آمده
خفاش شب پره را پارسی خوانند و بعضی مرغ عیسی گویند بمعجزه ظهور جانوری خواستند او
از گل موشی ساخت و باد در دمید خفاش شد و بپرید کما قال الله تبارک و تعالی وَإِذْ تَخْلُقُ
مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي جانوری بد دلست دشمن آفتاب
بود پیش از طلوع و بعد از غروب طیران کند و پشه و مگس و مانند آن خورد و زاید و شیر دهد
و بر تنش موی نیست و ممنوع الاکلست خاصیتش که برگ چنار در مقامش افکند بگریزد و اگر از آن
از درختی در آویزند ملخ از آن حدود بگریزد سرش در برج کبوتر بیاویزند کبوتران از آن برج دوری
نکنند و اگر در زیر بالین نهند بخواب آرد دماغش با کحال ابتدای نزول آب چشم را منع کند دماغش
روشنی چشم دهد دلش بر آدمی بندند هیجان جماع کند خونش با کحال غشاوه چشم ببرد و بر نهادها
موی نروید اما [illegible] با نوره و زرنیخ خلق را نیکوست و مدتها موی بر نیاید و اگر [illegible]
بر [illegible] نروید **دال** معروفست ترکان آتافاج خوانند و بهیکل از آن کوچکتر ممنوع الاکل و
شکاریست بر پشت بچه بیکار برند **دجاج** مرغ خانگی را ترکان دتوق خوانند و بچه اش را عرب فروج
مأکول اللحم است گوشتش گرم و تر بدرجه اول و غذای صالح دهد بوقت هیجان شهوت اگر خروس
نیابد در خاک بغلطد و از آن غلطیدن در درون بیضه کوچک حاصل شود اما طعمش
بد بود و بچه بر نیاورد و اگر تخمش از خایه کردن خروس پرورده آن بیضها نیز نیکو شود و اگر بوقت

اگر بر سر خایه خفته باشد و آواز رعد شنود تمامت بیضهاش زیان رود دجاج را با پیاز و کنجد
مهر کرده بخورند قوت باه افزاید و مداومت بر اکل او و فربه جلدش نقرس و بواسیر پیدا کند تخم
طلا کنند کلف سرخ و شقاق سرما ببرد زهره او با کحال امنع نزول آب کند مرغ بریان کرده بول
الفراش را مفید است سه بیضه سه شبانروز در سرکه آغشته در آفتاب خشک کرده سائیده
و بر بهق طلا کنند زایل شود و ماده منی بیفزاید و قوت باه دهد و بیضه در زمستان در میان کاه و
بتابستان در میان سبوس بسیار بماند در قاش مرغ سیاه بر در خانه کسی بمالند در آن خانه خصومت
افتد و دجاج را از اشتغال ها ترس است که گوسفند را از گرگ دراج معروفست و مرغی بسیار
توالد گوشتش عظیم خوش طعم و مباح و گرم و خشک ببرد دوم غذاء لطیف دهد مفهوم صفیرش
پیش بعضی عرب بالشکر بدوم النعم و پیش بعضی صدق و صدق و در پیش عجم سیخ و کباب و طبق در
سباتین باشد و قطعا در خانه نیاید چون مرغ دیگر بصیاد آید در خاری دود و بن خار محکم
بجنگ گیرد دماغ مانند کلش قوت دماغ و تیزی فهم و بصر دهد و ماده منی افزاید دیک خروس
ماکول اللحم است گوشتش گرم و خشک معتدل در معرفت اوقات زیرک ترین مرغانست اگر چه
شب دراز و کوتاه شود وقت غلط نکند از رسول صلعم مرویست ان الله تعالی خلق دیکا تحت العرش
له جناحان لو نشرهما جاوزنا المشرق والمغرب فاذا کان آخر اللیل نشر جناحیه و خفق بهما وصرخ بالتسبیح
یقول سبحان الملک القدوس فاذا فعل ذلک یجیب دیکة الارض کلها بجناحها و تخفقت مثل فعله حقیقته
اجنحتها واحدث فی الصراخ و آثار در رعایت ماده آثار عظیم است از خروس سفید نیز بگریزند و
خروس مهارش بعضی از دیگرها و نشان مرغی تاج و سبزی کردن و تنگی چشم و سیاهی چشم و تیزی چنگال و
بلندی آواز است خروس در عمر خود یک بیضه کند کوچک باشد تا چند خشک کرده و سوده بخورد
بول الفراش را سود دهد و دیوانه را با عقل آورد و زهره اش با کحال ایام العین ببرد و غشاوه آن ببرد
بالهاش بر صاحب تب بندند شفا دهد اگر بعینه با خود دارد از رقت خسته شود خونش با کحال
بیاض العین را ببرد و اگر در طعام قومی بخورند در میان ایشان خصومت افتد و اگر خونش با عسل بر آتش
گداخته بر قضیب طلا کنند قوت باه دهد و لذت جماع نیز بیفزاید گوشت خروس قولنج کهن ببرد و شکم
براند و خشک کرده با ماذو و سماق ساوی بسایند و بیخته سازند و بقدر بخورد یکی از آن سبلون خورد درد
حال شفا یابد در شکم خروس سنگی هست و دیگری در احجار آمده است اگر بر مجنون بندند با عقل آید و
اگر بر عاقل بندند شهوتش بیفزاید ذباب مکس را ترکان چیبان گویند ممنوع الاکل است و با ضعف

وجانوری

وجانوری بی شرم از عفونت هوا و زمین متولد شود و آنرا خرطوم است و نیش بر پوست و خورش
او پیشه بود و بدین سبب پشه برو زیبان شود چه مکس را هوا گرم بشود نشو نماید مکس بر
جراحات نشیند الم زیادت کند و کرم در وی افتد و سبب هلاک جانور گردد و مانند گنجشک مکس
بر سیاه نشیند سفید نماید و اگر بر سفید نشیند سیاه نماید سر مکس را از تن جدا کنند و بر قوبا و گزیده
مالند درد بنشاند مکس را در ظرفی بر آتش عرض کنند تا بسوزد سوده با کحال درد چشم ببرد و زیادتی
حسن چشم بیفزاید مکس را بریان کرده بخورند سنگ مثانه خورد کرده بیرون آرد و با سیر بکوبند و گزیده
طلا کنند شفا دهد از رسول صلعم مرویست اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان
فی احدی جناحیه داء و فی الاخری دواء و از مکس صنفی را خر مکس و صنفی را سگ مکس و صنفی را شیر مکس
خوانند همه در خواص یکسانند همای مرغی مبارکست و سایه او نیز مبارکست و به شکل کرکس و نزدیکی
تمام دارد و ممنوع الاکل است و منهی القتل استخوان خورد و در حقش گفته اند بیت همای بر همه مرغان
از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد از لحم گوشت سگ بچه دوست دارد
زهره اش با زیت حل کرده در گوش چکانند طرش ببرد با کحال بیاض العین ببرد و بصاحب مد
در آویزند صحت بخشد و اگر صاحب تب ربع بخورد شفا یابد و اگر با روغن زیت خلط کرده در
روی مالد پیش سلطان مقبول افتد و اگر استخوان بزرگ بال داشتن در طعام بخورد کسی دهند دوستی
بافراط آورد و آن بالحب دشمنی بافراط شود و در خواص حامل ساید و بخورد بکیرد و آنکه در سکسه ببرد
یا ... دارد داغنی از کبوتر بود تا حاصل شود و آن نوعی از کبوتر نهاده اند و خاصیت کبوتر دارد زاغ
معروفست بزرگ و کوچک میباشد بزرگ را غراب و کوچک را زاغ و زاغ الزرع نیز
خوانند ماکول اللحم است گویند زیادت از هزار سال عمر دارد با بوم دشمنی دارد و همه مرغی بچه را
چون بزرگ کند از پیش خود براند الا غراب که پیوسته رعایت کند پر غراب سوخته و سوده بر
اندام طلا کنند موی بر نیاید چشم غراب و بوم در میان جمعی بیندازند میان ایشان عداوت افتد که هرگز
بصلاح نیاید دلش خشک کرده و سوده بخورند چند روز بر قشنگی ... باشد زهره اش با زهره خروس
خلط کرده در عسل آمیزند و اکحال کنند تا دیکی چشم ببرد و خضاب را بغایت نیکوست و گوشت
و حوصله اش خشک کرده و سوده و با عسل آمیخته سه روز هر روز نیم قبل الطعام بخورند بهق زایل گردد
و نزول آب چشم باز دارد و شحمش بروغن گل آمیخته در زخم مالند هر حاجت که از سلطان خواهند روا
شود خونش خشک کرده بواسیر و نواسیر را مفید است و دماغش بر موضع طحال طلا کنند صحت دهد

رخمه ... الرخمه طایر یشبه النسر

زرزور سار و امغولان سفرجه خوانند مبشر بهارست زمستان بهندوستان و بهار بایران آید
گوشتش گرم و خشک است بدرجه سیم نور بصر افزاید و خشک کرده و سوده بنا شتا بخورند جماع
بیفزاید و سنگ ماده و شیر جراحات را مفید است و فضله اش باترنج تو بارا ببرد گویند و از خاصیت
بر قلم نشست ممنوع الاکل است و از غراب بزرگتر نماید اما بر گوشتی زیادت نبود
و در بغداد بسیار باشند و پیوسته بر سر آب دجله طیران کنند زمج زمک در عجایب المخلوقات
گوید با کحال العشاوه چشم را ببرد زنبور معروفست ترکان آرو خوانند بوقت سرما در خانه ها پنهان
بود و خانه اش مانند مهر انگبین مسدس باشد در موسم گرما بیرون آید و مگس خورد اگر خانه اش
آسیبی رسانند ازدحام کنند و نیش زنند بنو در روغن افکنند مرده نماید و چون سرکه بر آن
ریزند با حال خود آید سقا معروفست چند لقلق باشد بر زیر حوصله طرح دارد آنرا بر آب کنند
و در یا با ایشان خسبد در کها بگشاید تا مرغان از دهانش او آب خورند و ناگاه یکی از ایشان را شکار
کند سلوی سمانه را بعربی سمانی نیز خوانند و ترکان بلدرچین و مغولان ببنه گویند مأکول اللحم است
و گوشتش گرم و خشک بدرجه چهارم دفع وجع المفاصل را بغایت مفید است تا هوا خوش
نشود در صفیر آید بنحو و شوار ازنا ست و از زهر هیچ مضرتش نبود شاهین معروفست مغولان
اوزالاجین خوانند در صید دلیر و قوی باشد و قابل تعلیم است آنچه بحری باشد بقوت تر از آنچه بری بود
چون بیمار شود دارچینی خورد شفا یابد و دشمن کبوتر است با وجود تیزپریدن کبوتر
شاهین را بیند سست شود و شاهین در شکار حیوانات بری و هوایی چالاکست شقین
بزرگ مرغی وفادار است از نر و ماده اش هر کدام بمیرد آن دیگر جفت دیگر نگیرد شحمش در گوش
طرش نشانند و با کحال مدد جراحات چشم ببرد و در بحالش سوده با روغن گل بخلط کرده زن بخورد
کیر و اوجاع رحم ساکن کرداند شقراق کاسینه را قراقوش سلطانی خوانند سبز رنگ سرخ منقار
و باشد که زرد بود دشمن مجل است زهره شقراق در چشم سبب کم رفتار کسی خوش دو شود
شنقر بترکی و مغولی شنقار سیمی مشهورست در صید صولتی عظیم دارد و قابل تعلیمست در
جثه از باز بزرگترست و در شمال بیوما شد در ولایت سردسیر بود و در فرنک بیشتر بود در هوا
کرد و صید دوران کند چنانکه باشند و دها نیابند صافر گنجشک در شب خواب نکند و خود را
از شاخ درخت آویزد و فریاد کند که گویم یعنی افتادم مرغان بر آن آواز بر وجمع شوند یکی را در بربایند
و بخورد صرد دانکل ممنوع الاکلست و جانوری شکاری خردتر از دیگر شکاریان صقر جرغ ترکان

آلکر ومغولان

آلکر و مغولان یلغان خوانند جانوری شکاری ممنوع الاکلست و در صید قوت و
شوکت تمام دارد بر حیوانات وحشی و هوایی غالب شود و تعلیم پذیرست اما چون
موذیست آنرا و دیگر طیور شکاری را کثرت عدد نبود و بچه کمتر شود و درین باب گفته
اند عربیه بغاث الطیر اکثرها فراخا وام الصقر مقلات نزور طاوس معروفست خوش
رنگ ترین مرغانست و در هر پرش الوان زردی و سرخی و سبزی و دهنی و ازرق و
غیرها موجودست که از دست هیچ مصور مثل آن متصور نتواند شد فسبحان ما اعظم شأنه
و اوسع قدرته و اظهر برهانه طاوس ممنوع الاکلست بیت و تخم او عمر یابد و از نیش
هوام را بگریزاند مغزش با سداب و عسل بخورند دفع قولنج و درد معده کند زهره اش را بکی
با سکنجبین در آب گرم بمبطون دهند کسی که شکم رود شفا یابد و زبان بسته بگشاید گوشتش
قوت باه بیفزاید و در دو لو نشانند شحمش بر عضو سرما یافته طلا کنند شفا دهد مخلبش بر ضماد
طلق بندند در حال بگشاید طیطو صاحب طبلک گویند نیست از مرغان بحری طیهوج تیهو مأکول
اللحم است و گوشتش گرم و تر سخت خوش طعم بود تن فربه کند و قوت باه دهد عصفور گنجشک
را ترکان سارجه خوانند و حمق نیز خوانند مأکول اللحم است و گوشتش گرم و خشک در اخبار
آمده است من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیمة وله صراخ عند العرش یقول یا رب هذا قتلنی
بغیر منفعة گنجشک مرغی ضعیف بسیار سفادست بدین سبب کوتاه عمر باشد در زیر سقوف
آشیان سازند از بیم دیگر مرغان از مردم دوری نجویند تا مرتبه که اگر مردم جلاء وطن کنند
گنجشک نیز با ایشان برود و چون معاودت کنند باز آید و آنرا با مار دشمنی است بیضه مار
بعشاد آورد و بمنقار بمار جراحت رساند و مار را هلاک کند و مار همچنین بچگان او را بخورد و
گوشتش قوت باه دهد و باد نشاند مغزش قوت باه بافراط افزاید بیضه این سه شبانروز
در سرگین نهاده تا سو را ابتر زایل کند و نقاشی غشا ببرد عقاب الدا ترکان برکوت خوانند ممنوع
الاکل است مرغ بسیار قوت صاحب شوکت تعلیم پذیرست بر مرغان و وحوش دلیر و زور شود
از صید بیشتر جگر خورد و بر شواهق قلل جبال آشیان سازد و بر جای املس سه عدد خایه نهد
چنانکه اگر بچه حرکت کند تا حضیض کوه غلطان باشد و بچه اش با وجود خردی چنان باشند و سکون
بر حرکت بگزیند فسبحان من الهم کل حیوان مصالح نفسه و مفاسده و چون بچه برآرد آنرا نگاه
دارد و یکی را بشیب افکند حق تعالی دیگر مرغی برکار ارد تا آن بچه ببرد و در آن پرورش دهد و را کاسر العظام

خواص عقاب بهر آن زمین که او بود صاعقه نیفتد زهره اش اکتحال نماید تاریکی چشم ببرد
اگر بر پستان زنی که شیرش در وی گره شده باشد طلا کنند بگشاید و شیر بفزاید شحمش با زیت بر نقرس
و مفاصل طلا کنند شفا دهد مغزش با عسل و صبر خلط کرده ناسور ببرد و در عجایب المخلوقات
آمده که بمرور عقاب زغن میشود و زغن عقاب میشود در تاریخ مغرب آمده در نیل عقابیست
در غایت سیاهی در آب فرو رود و ماهی صید میکند آنرا عقاب النیل خوانند عقعق
بعضی فارسیان آنرا عکه و بعضی کلاژه و مغولان ساغنغان خوانند ممنوع الاکلست مرغی دزد
فراموشکار است جواهر نفیس بدزدد و بیضه و بچه خود را فراموش کند تا خفاش ببرد و تلف
کند دماغش با غالیه خلط کرده لقوه و فالج را مفید است مغزش بکودک خورانند فصیح شود دماغ
پرش در خانه باشند مور و جرب گریزد بیضه اش بناشتا اکتحال کنند بیاض العین ببرد عنقا سیمرغ
در عجایب المخلوقات آمده مرغی قوی هیکل است چنانکه فیل را بآسانی در رباید و آنرا پادشاه مرغان
گفته اند جهة آنکه چون صید کند بقدر کفاف خود و باقی بحیوانات گذارد و با سر نیم خورده نرود
و این صفت پادشاهانست آنرا یکهزار و هشتصد سال عمر گفته اند میباشد و بعد از سیصد
سال خایه نهد و در بیست و پنج سال بچه از خایه بیرون آید در تفسیر کلبی آمده است که عنقا
در اول در میان مردم بودی و بخلایق ایذا رسانیدی تا در زمان حنظله پیغمبر ع عروسی را با
حلی و حلل در ربود حنظله پیغمبر در حق او دعا کرد اللهم خذها واقطع نسلها و سلط علیها آفة
حق سبحانه و تعالی آتشی فرستاد تا او را بسوخت و از و جز نام نماند و زمخشری در ربیع الابرار آورده
است که حق تعالی در عهد بنی اسرائیل بنزدیک بیت المقدس مرغی را آفرید بعینه مانند آدمی او را عنقا
خواندند و آن بمرغان و دیگر حیوانات ایذا رسانیدی پیغمبر آن زمان دعا کرد حق تعالی او را بجزیره محیط
بطرف جنوب در جزیره نزدیک خط استوا انداخت از آنوقت باز از چشم مردم غایب شد و
قصص الانبیا و در تاریخ حمیری آمده که از عهد سلیمان پیغمبر باز غایبست جهة آنکه گفت حکم قضا و قدر دیگر
گون کنم و سلیمان ع او را با کاهانیکه در بین روز پادشاه مشرق را دختری و پادشاه مغرب را
پسری آمده است و ایشان را با هم قضای مواصلت خواهد بود سیمرغ رفت و دختر را ربوده
باشیان خود برد و پرورد اتفاقا پسر پادشاه مغرب را هوس سیاحت آمد آنجا افتاد و مرغ خزانه را
دوست داشت و تدبیر کرد تا در میان پوست حیوانی که مرده بود و آنجا افتاده رفت سیمرغ واورا
در خواست تا آن پوست را جهة دفع ملال پیش وی برد ایشان بهم رسیدند و بچه آوردند پس

سلیمان ع

سلیمان ع را فرمود تا آن دختر را با آن پوست بمجلس حاضر کرده آن سر آشکارا شد و سیمرغ
از آن خجالت از مردم غایب شد غراب کلاغ را ترکان قیرغا و مغولان کریه خوانند ممنوع الاکل
است و از خواص خمسه و مرغی دراز سفر است و در خوابها پیشرو باشد و دراز عمر بود و در عجایب
المخلوقات گوید نر و ماده چنان با هم مهربان باشند که بعد یکدیگر جفت دیگر نجویند جهة قوت
ذخیره نهند و قصد آدمی و حیوانات باشند و بیش از همه قصد چشم کنند چون بچه برآورد موش
سفید بود مادرش بچه خود را رها کند حق تعالی مگس و پشه بسیار بر آن جمع کند تا از
ایشان میخورد چون موی بیفکند و پر سیاه برآورد پس مادرش پیش بچه آید و او را تیمار
دارد و بعضی کلاغ الفاظ مستقیم میگویند عرب سیاه را حاتم و پیسه را ابقع خوانند دو
چشمش با دو چشم بوم در میان قومی بسوزانند دشمنی آید و اگر خشک کرده و سائیده بخورند
تشنگی ننشاند زهره اش در شراب بقدح اول مستی آرد سپرزش را زهر کرده آویزند عشق انگیزد
سرش مهر کرده مرغ بخورند صداع بنشاند و بقراش در پاره پشم رنگین بسته بدست
صاحب سعال دهند زایل کند غرنیق مرغی دریایی دراز گردنست زمستان بکنار مصر رود و
تابستان باز آید و سخت بر هوا رود نر و ماده باتفاق شکار روند و بنوبت در می آیند و پس
شکاری نشینند و پرها بر چشمش میزنند تا آنرا بیفکنند و بخورند و چون یکی بخسبد دیگری او را
پاسبان باشد در قاش با آب بسایند و بفتیله در بینی نهند هر بیتی که در بینی بود زایل شود غواص
ماهی خوار مرغی محیل است خود را چون مرده بر سر آب افکند ماهیها بتصور آنکه مرده است
پیش آیند یکی را بگیرد و بخورد و اگر غراب بر وی غلبه کند و ماهی از وی بستاند ماهی دیگر بگیرد و پیش
غراب آورد و چون غراب قصد ماهی ستدن کند ماهی خوار پای غراب گیرد و بآب فرو رود
و چندان توقف کند که غراب بمیرد خونش و استخوانش با موی سر آدمی بسوزانند صاحب موی
داء الثعلب نماند ماسوی سوزنده نبود فاخته معروفست بعضی عرب آنرا حمامة المطوقه خوانند
و صلصل نیز گویند و مغولان کاکو خوانند مار از آوازش بگریزد و خونش با خون کبوتر و زفت
و قطران بسوزند هر که بوی آن شنود قطعا در آن شب خواب نکند فراش پروانه بعضی علما
گفته اند و غوص چون پر برآورد پروانه شود و جمعی گفته اند سبز بوده است سر برآورده عاشق
شمع است و خود را بر او میزند تا میسوزد چنانکه شیخ سعدی شیرازی فرموده بیت شبی یاد دارم
که چشمم نخفت ** شنیدم که پروانه با شمع گفت ** که من عاشقم گر بسوزم رواست ** ترا گریه و سوز

بادی چراست؛ بگفت ای وفادار مسکین من؛ برفت آنکه بین یار شیرین من؛ چه شیرینی از من بدید
میرود؛ چه غم هادم آتش همی میرود؛ تو آتش عشق اگر برفروخت؛ مرا این کار از پای تا سر بسوخت قرقره
مرغی کوچک سیاه چند گنجشکی بر سنگ ماهی نشیند سمت آن زایل کرده اند قرنیس بولند مثل
پرهای ازرق بود در میان زرد و زیبا بکار برند ققنوس در بحر هند بر روی آب خایه نهد و
چهارده روز بر آورد و قطعا در آن روزها دریا حرکت نکند چون دریا و وزان این مرغ را
بیند بر آنکه دریا ساکن خواهد بود شادی کنند قبج کبک را ترکان گلیلک و مغولان انار
خوانند مرغی زیبا صورت خوشخرام و شیرین صفیرست بزرگ و کوچک میباشد بزرگ
را کبک دری و کوچک را کوهی خوانند عرب کبک نر را یعقوب گویند ماکول اللحم است
گوشتش لذت تمام دارد گرم و خشک و ماده با آواز نر حامله گردد و خایه کند در دو موضع
بنهد یکی را نر محافظت نماید و یکی را ماده تا بچه بر آرد زهره او بوقت آنکه ماه هلال بود در
روغن خلط کرده اکتحال کنند ابتداء نزول آب چشم منع کند بچگی بریان کرده بکودک دهند
از صرع ایمن شود گوشتش دفع استسقا کند و قوت باه افزاید و مغز اش با سرکه عسل بخورند
چشم را مفید بود قبره جنو را بعضی عرب صعو خوانند مرغی کوچک خوش صفیر است و بر سر
طاوس تاج دارد گوشتش بریان کرده قولنج ببرد و با آب جوشانیده مرقش همین عمل کند فتو غوث
از آن که بیا آب بر بالا کنند و انا سقا خوانند قطاة مرغی کوچکست سخت زیرک بجدی که در
بیابان در میان ریگ خایه پنهان کند و بعد از مدتی راه بسر خایه برد از رسول صلعم
من بنی لله مسجدا ولو مثل مفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة گوشتش برنج مالند داء الثعلب
ببرد و بر قضیب مالند قوت باه دهد گوشتش استسقا و سده جگر و فساد مزاج را مفید است
رماد استخوان او با زیت آمیخته بر هر جا طلا کنند موی رویاند قمری معروفست مرغی خوش
آوازست و مبارک هوام از آوازش گریزند بیضه قمری در زیر فاخته و از آن فاخته در زیر
قمری نهند هر دو قمری بر آورند خوش رنگ بود ققنس معروفست بزمین هند میباشد
منقاری دراز دارد و در و سوراخها بسیارست و از هر یکی آوازی دیگر بیرون میاید چون
در صفیر آید از خوشی آوازش هیچ جانور از و نتواند گذشت و آن تا والد نیست بوقت رحلت
نر و ماده هیمه بسیار جمع کنند و منقار در هم زنند بالها در هم میزنند از صدمه پرهاشان
آتش در هیمه افتد و مشتعل شود و هر دو سوخته گردند و باران بر آن خاکستر بارد کرم در و

پیدا شود

پیدا شود و از آن خاکستر میخورد تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد فسبحان ما اعظم شأنه فی
خلق الحیوان گویند ساز ارغنون از آواز آن مرغ اخراج کرده اند قوق ترکیست و
معروفست مرغی بزرگ ماکول اللحم است و بزرگتر از عقاب بود کرکی کلنک را ترکان
ترنا و مغولان نوقراوش گویند ماکول اللحم است و گرم و خشک قوت باه نیکو دهد و
خوش طعم بود چشمش سائیده باکتحال بینائی افزاید زهره اش با مرزنجوش خلط کرده بر صماخ
معوج و قولنج و لقوه نهند و به روغن خور خلط کرده بر دیگر جانب و تا هفت روز آنرا
بر روشنی نیاورند شفا یابد و همچنین صداع و نزول آب چشم را مفید است گوشت و شحمش
پخته مرقش در گوش چکانند و همچنین طرش ببرد و تخم در آب ساخته درد کلیه و مثانه
زایل کند کلنک مرغی نیکو اتفاقست البته در راه تنها نروند و اینان از پیشوا و پاسبان
و در شب پاس دارند لقلق معروف ممنوع الاکلست در گرمسیر میباشد و با مار دشمنی
دارد میان مار بگیرد و بر هوا برود و بر زمین زند تا سست گردد و در آید و بخورد و مار
بیضه لقلق را بخورد و بدین سبب لقلق بر بلندیها آشیان کند تا مار بدو نتواند رفت و
چون بیضه نهد قطعا غیبت نکند اگر تغیر هوا یابد از آن دیار بگریزد اگرچه بیضه نهاده باشد
آوازش هوام را سست کند و بگریزانند بیضه او خضاب را بهترین ادویه است مالک
الحزین بوتیمار را ترکان ادخار خوانند ماکول اللحم است پیوسته غمناک بود و بدین سبب
او را مالک الحزین همواره همراه آب گیرد از ترس آنکه مسکنش خراب شود اگر چه آب در زمین
و مسکنش بالا بود و از این تیمار جدا نشود مکاه از مرغان بادیه است و میان او و میان عداوت
ذاتی است مار بیضه او را خورد و او بچه مار را بکشد موسیجه مرغی کوچک خوش صفیر بود و
موسیقی از آواز او مشتق و بعضی گویند بجاوست نسر بکرکس معروفست و ممنوع الاکل است را
و مرغی دیر زنده حریص بر خوردن عمرش باکثر اقوال یا نصد سال و هزار سال گفته اند با خفاش
دشمنی دارد بر ذروه کوهها آشیان سازد و برگ چنار در او نهد تا خفاش در او نرود و
بیضاش خراب نکند چون در بخورد شود گوشت آدمی خورد صحت یابد چون چشمش تیره شود
زهره آدمی خورد روشن شود بوی گل و دیگر عطریات او را مضرت رساند کرکس اکثر اوقات
در پی قوافل و عساکر رود تا اگر کسی در راه بمیرد از و بخورد زهره اش در گوش چکانند طرش
کهنه ببرد و هفت نوبت اکتحال کنند تیرگی چشم زایل کند و مانع نزول آب شود مغزش با

عسل آمیخته بالکحال رمد ببرد گوشتش با عسل وغنك وزیره پخته بخورند زخم هوام موثر
شود شحمش که اخر در گوش چکانند طرش ببرد **نحل** مگس انگبین را بعضی عرب دبر خوانند
ممنوع الاکلست جانوری زیرك پر منفعت کم مضرت ببوی توجه کند بانکه بود و دو
ایشان را پادشاه و وزیر بود و حاجب و حارس و نقاب باشد و پادشاه بجثه بزرگتر
از دیگران بود وایشان در ترکیب خانها بالهام الهی کیاستی است که هیچ مهندس را با وقت
پرکار و مسطر و دیگر آلات نبود و همه خانها مسدس بود چنانکه قطعا اضلاع آن را با هم هیچ تفاوت
نبود و غیر از مسدس نباشد و چون همه خانها با هم پیوندند مستدیری شود هیچ شکلی دیگر
نبود الا انسان آخرین که آن را مهر کنند وچ خوانند مثلث سازند خورش ایشان شکوفه و
لطایف اوراق اشجار و نجوم بود و از ان رطوبات عسلی شیرین لطیف لذیذ که شفاء
الناس است نگیرند حلاوت الالهام خدای ایشان را بر منفعت باعث است کما قال الله تعالی
واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم
کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه
فیه شفاء للناس یعنی خداوند که فضل الغذاء مبنی او شفای آدمیان کند و سخ آن را دافع ظلمات
کرده اند عسل سفید از منبح جوان و زرد از کهول باشد و چون حق تعالی در عسل شفا
نهاده لاجرم با امزجه گرم و سرد و خشك موافق افتد و ترکیب همه معجونها بدان توان کرد
طبع عسل گرم و خشك است بدرجه دوم قلع اخلاط لزج و رطوبات فاسده از بدن بکند
وطبع موم معتدلست و ریشهاء خشك نرم کند **نعامه** شتر مرغ بعضی عرب ظلیم و بچه را هیق
راز الغوا مند آتش و ریك و سنك خورد واز آن مضرت نیابد چون خایه نهد از جاهلی
که باشد خایه خود را بگذارد و بپرورش خایه مرغ دیگر رود و عرب در حق جهال اهل حمق گویند احمق از
من النعامه چون بچه برآورد ... کند پشه و مور و جز هوام بگرد آن در آیند و آن بچه از
ایشان میخورد تا بزرك شود زهره اش تا دیگر چشم ببرد گوشتش با دهان رشت راز ابلاکند
چون بر آن مداومت نماید شحمش با دوام طلا کنند شفا دهد بیضاش و در دیك افکنند طعام
زود پخته شود بیضاش در آب سرد افکنند گرم شود **هامه** و مثل را فربن جغد و کوف
و مغول با بغوش گویند چنانکه آوازش برسد مار بمیرد و بدین سبب در مصر آن را معزم
میدارند **هدهد** معروفست و ممنوع الاکل و منهی العقل کما ورد فی المصابیح عن ابن عباس رض

قال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن قتل اربع من الدواب النملة والنحلة والهدهد والصرد
مرغی خوش آواز خوش صورتست اما بوی ناخوش دارد و در قصص الانبیا آمده که چون عوج
بن عنق کوه پاره برداشت تا موسی و قومش را بدان هلاك کند بفرمان خدای تعالی هدهد
آن را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و بدان هلاك گشت و مراسلت در مواصلت سلیمان
ع با بلقیس ملکه سبا هم هدهد کرد چنانکه در کلام مجید میفرماید فقال انی وجدت امرأة
تملکهم واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم از پیغمبر ص مرویست لا تقتلوا الهدهد
فانه دلیل سلیمان علی قرب الماء در عجایب المخلوقات گوید هر جا هدهد بود هوام از وی
فرار گیرد هدهد چون رنجور شود گندم بخورد صحت یابد چشمش در زیر بالین هر که بنهند در
خواب نرود واگر بر صاحب جذام بندند صحت یابد اما فراموشی آورد واگر بخورند دماغ را
زیادت کند نبا نشیا بخود دارند دشمن برو ظفر نیابد دلش با خود داشتن قوت باه دهد
بریان کرده با شکر دو تن با هم بخورند از دوستی هم ناشکیب شوند زهره اش در جامی
تا یك سه روز صاحب لقوه و فالج مانند صحت دهد بال راستش در زیر سر خفته بنهند
بیدار نشود دود بالش کبوتران از برج برماند استخوانش در خانه بسوزانند کژدم و کیك
و هوام را بگریزانند فتاد بر کاه بازنیاید اظافیرش سوخته و سوده در شربت کنند و بزن
دهند و شوهر با او مباشرت کند حامله شود **همج** مگس خرد که بر روی چهارپای نشیند
و زحمت رسانند از رسول ص حدیث الناس عالم او متعلم والباقی همج یعنی در چنین آدمیان
زیاده نفعی نباشد همچنانکه در آن مگس **وطواط** را فرس بالوایه گویند بعضی برآنکه وطواط خفاش
است موی سر آدمی که در گردن وطواط بندند و آن را رها کنند تا آن موی از وی نگشایند آن
آدمی در خواب نرود پرش حشو بالش سازند هر که سر بر آن نهد البته در خواب رود دماغ
با عسل آمیخته با کحال شیخ نوغل آب کند غبار و روغن گل پخته بر عرق النسا مالند درد بنشاند
ورشان کبوتر دشتی اما گوشتش دیر گوار بود و درد شکم آورد با سرکه خوردن
بهترست **یراعه** اگرچه روز ... مانند دیگر مرغان نماید اما شب مانند آتش باشد **بهیم**
جانوری شکاری است و ممنوع الاکلست و در این مقاله هرچه نقل آن از کتب دیگر شده بعضی
نشده ام تمامت از نقل عجایب المخلوقات و جامع الحکایات **مقاله دوم** در ذکر نوع
انسان و انسان را ببرد صفت الصورة والمعنى ومتفاوت الهیئة والحرکة یاد کنیم **مکمل**

مکمل
ببیان عوده می شود

الصورة والمعنی بهمه قولی آدمی اشرف کاینات واکمل موجودات است وبه نیکوترین صورتی
خلق شده قوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ وجود آدمی را چهار نفس است و نفس
طبیعی که آنرا نفس عنصری نیز خوانند وعبارت از آن روح نامیه است مقوی آن عرض و نفس
حسی که آنرا نفس فلکی سماوی نیز گویند وغرض از آن روح حیوانیست سبب بقاء صورت
آن عرض و نفس ناطقه که آنرا نفس قدسی نیز خوانند ومقصود از آن روح انسانیست جوهر
عرض که غرض جوهر تواند بود و نفس کلی که حاصل از آن نور الهی است کمال آن جوهر و همچنانکه
نفس طبیعی را با نفس حسی الفتست و از پرتو آن زندگانی می یابد نفس ناطقه قدسی را با
نفس کلی الفتست و از پرتو آن بکمال است و بکمالیت میرسد از امیر المؤمنین علی مرویست
قد سأل بعض الاصحاب عن النفوس فقال ان النفوس اربعة منها نفس نامیة طبیعیة و
نفس حسیة ملکیة و نفس ناطقة قدسیة و نفس کلیة الهیة فاما النفس النامیة فهی قوة
طبیعیة اصلها الطبایع الاربعة بدو ایجادها عند مسقط النطفة مستقرها الکبد موادها
من لطایف الاغذیة سبب فراقها اختلاف المولدات اذا فارقت فتعود الی ما منه بدت
عود ممازجة لا عود مجاورة اما النفس الحسیة الفلکیة فهی قوة فلکیة اصلها الافلاک بدو
ایجادها عند الولادة جسما مستقرها القلب ونشاتها القهر والغلبة موادها الاغذیة
سبب فراقها اختلاف الطبایع الاربعة فاذا فارقت یعود الی ما منه بدت عود ممازجة لا
عود مجاورة واما النفس الناطقة القدسیة فهی من بسیط حی بالذات عالمة بالقوة بدو
ایجادها عند الولادة البدنیة موادها من العلوم الربانیة مستقرها العلوم الالهیة
فاذا فارقت یعود الی ما منه بدت عود مجاورة لا عود ممازجة واما النفس الکلیة الالهیة
هی جوهر بسیط بالذات عالمة بالقوة اصلها العقل الکلی الفعال منه بدت والیه یعود
هی شجرة الطوبی وهی السدرة المنتهی وکلمة الله العلیا وهی جنة المأوی فقال له السائل یا
امام اذا کانت النفس الناطقة القدسیة جوهرا بسیطا والنفس الکلیة الالهیة جوهر بسیط فما
یکون بذاته العقل فقال الامام العقل محیط الاشیاء کلها عالم بالشیء قبل کونه روح را چنانکه
گفته شد جوهری بسیطاست مخصوص بتشریفات عالیه بعضی وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ در
استعداد اشارتست وشرح آن دانستن و بحکم حدیث افشاء سر الربوبیة کفر حرامست
عن فهما وجعلها من جملها نفخت فیه من روحی حاکم است بر عقل معاش و نطق و فکر و فهم

مجموع قوای ظاهری و باطنی سرا و علانیه و زنده ایست که هرگز نمیرد و مرده مرگ روا
نیست قال الله تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ
رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ولفظ دربار گوهربار نبوی
شاهد و مصدق این تقریر است چنانکه میفرماید المؤمن حی فی الدارین وقال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم المؤمنون لا یموتون بل هم ینقلون من دار الی دار و حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده انما خلقتم للابد ولکن من دار الی دار یعنی تمام
کر اصل نطفه آدمیست از مرتبه طینت بتدریج بنباتات و حیوانات گشته غذای آدمی میشود
و نطفه گشته از اصلاب بارحام نقل میکند و در ارحام صورت بشریت یافته بظهور
بدنیا میرسد و از دنیا بگور میرود و از و ببرزخ و بهشت پس بمقام رضا و رویت
و کلام مجید حاکی این حکایتست وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ
نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
و در مصابیح از رسول صلعم مرویست ان خلق احدکم فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم
تکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ثم یبعث الله ملکا باربع کلمات فیکتب
عمله واجله ورزقه وشقی او سعید ثم ینفخ فیه الروح فان الرجل لیعمل بعمل اهل النار حتی ما
یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخل الجنة وان
الرجل لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل
اهل الجنة و حکما گفته اند چون منی مرد و زن با هم بیامیزد و برحم رسد بر شکل پنیر بسته
شود و کما بیش دو هفته علقه گردد یعنی خون بسته و سیم هفته مضغه شود یعنی گوشت پاره
نازک پس در آن گوشت پاره صورت دل و رگها جهنده بپدید آید پس صورت دماغ
و اعصاب پس صورت جگر و رگهای ساکن پس صورت استخوانها پس دستها و پایها
و سر و شکم و تمام کیفیت هیأت و این همه در مدت سی و پنج شبانروز یا چهل و پنج شبانروز
تمام شود و اگر بوقت انعقاد نطفه مرد از نطفه زن قوی تر بوده باشد فرزند پسر بود و
اگر نطفه زن قوی تر بود بچه دختر بود و از آن پسر زودتر از دختر خلقت بپذیرد و چندانکه
که صورت خلقت تمام شده باشد بهم چندان روح نامیه آنرا ترتیب دهد تا قوتی حاصل کرده

واجتماع روح حیوانی درو پیدا شود آنگاه چون روح حیوانی بدو پیوندد بجهد و بجنباند
زمان که از جنین درو پیدا شده باشد و چندان ارواح طبیعی و حیوانی آنرا ترتیب دهد
تا احتمال آسیب تولد در وقت خروج درو پدید آید و متولد شود و سبب آنکه بعضی هفت
ماهه و بعضی نه ماهه متولد شوند کمی و بیشی زمان اتمام خلقتست و در هنگام حمل اکثر روی
پسر سوی پشت مادر و روی دختر سوی شکم مادر و دستها بر روی نهاده باشد و زنخ
بر زانو و اطراف چنان منقبض که گوی در صره بسته است و بوقت وضع حمل بادی بر رحم
مسلط شود و حرکت خروج در بچه پیدا کرده تا روی بمخرج نهد و از عفونت مهر چنان مضیق
عبور کند و بظهور دنیا آید منجمان گفته اند اغلب موالید که بعد از شش ماه کامل در هفتم ما[ه]
باشد بچه صد و نود و یکشبانروز و شش ساعت در شکم بوده باشد و سیزده ساعت و اگر
بعد از هشت ماه تمام در نهم ماه بظهور دنیا رسد دویست و چهل و پنجشبانروز و بیست
و یکساعت و اگر بعد از نه ماه تمام دهم ولادت بود مرتبه کمال حمل باشد دویست و هفتاد
و سه شبانروز و پنج ساعت بود و اگر بچه هشت ماهه متولد شود در نزیید و اهل شرع
گفته اند احتمال دارد که بچه چهار سال و زیادت در شکم بوده باشد مالک بن انس اصبحی را
گویند که حال جنین بود بعد از وفات پدرش بقرب چهار سال متولد شد و شافعی مطلبی را
گویند زیادت از سالی در شکم مادر بود و علما گفته اند شاید باحتلام و امثال آن نزول انزال
شود و برحم رسد و حمل حاصل شود و قصه عیسی بن مریم بعضی کلام شاهد آن سخن است
که بی نطفه پدری متولد شد و باعتقاد مغولان نیز پدر چنگیزخان با دو برادر خویش [illegible] شکم
بی تخم انسانی از نوری که بحلق مادرشان فرو رفت متولد شدند و این معانی از نوادر باشد
و تعلق ارواح با بدن چنانکه در صورت وجود انسان جگر که قسام اغذیه است محل روح
نباتیست و آنرا روح طبیعی خوانند و از وقت مسقط نطفه ملازم است و بقوت لطایف
اغذیه نطفه را ترتیب میدهد تا ترکیب وجود با تمام میرساند و چون روح حیوانی بدان می
پیوندد ساعة فساعة بقسمت قوت قوت بدل ما یتحلل اعضا و جوارح را ترتیب و پرورش
داده قایم میدارد و دماغ که محل اعلا و دل که اشرف ا[illegible] و قابل نظر خداست مستقر روح
حیوانیست و آن از وقت تمام خلقت وجود ببدن می پیوندد و چون از دل که [illegible] بدماغ میرسد
و از دماغ سری بدل می پیوندد در اعتدال هر دو روح حیوانی قرار میگیرد و این هر دو روح

سبب بقاء صورتی اند و در محل زوال و فناء روح انسانی از وقت علوق و ولادت بر بیرون
بدن در مقابل روح حیوانی که ملازم بدنست و لحظه بلحظه در دل و دماغ بقوت علوم ربانی
بر روح حیوانی تجلی میکند و آنرا تازه میدارد و روح کلی بوقت حصول تمیز بروح انسانی تجلی کند
و آنرا منور میگرداند و در وقت تجلی محل افزاید و این هر دو روح سبب شرف و کمال انسانی اند
و انسانرا زوال و فنا متصور نیست و پیوسته باقی اند و عقل را از این دو روح جدا نشود
و بعضی خود آنرا عقل خوانند و عقل بر دو صفت بود غریزی که از فیض یزدانی بود و مکتسب
که از تجارب حاصل میشود و غریزی در مردم بمنزله آتش است در چوب و چنانکه ظهور آن
بادوات آتش زدن حاصل شود اثر این نیز بتجربت و ممارست ظاهر گردد و حکما گفته اند
التجارب لقاح العقول هر که از فیض فضل ربانی بعقل غریزی بهره مند شود بر کسب هنر و آداب
نماید و در تجارب تامل کند در دنیا و عقبی نیکبخت گردد والله الهادی الی ما هو الاصح سبیلا
والارشد دلیلا و در صورت وجود قوت طبیعی سی و پنج سال وجود را در ترتیب دارد و تا چهل
بر یک قرار بگذارد و بکمال آنرا امید بود برساند رسول ع از [illegible] که کل [illegible] خلق
له بعد از آن روی در نقصان نهد و قوی خلل پذیرد تا چون همه قوتها ساقط شود مرگ لازم آید
و بدن بمیرد و غایت آن تا صد و بیست سال تمیم گفته اند و آنجا حیاتا کسی را از این زیادت عمر
باشد از نوادر باشد بیت ترکیب طبایع ار بکشتی کم و کاستی صورت پیشی که طبع صورتگر
ماست بفرسود و بکاستی نابایده ره راستی کین عالم را مصوری کام رواستی روح
حیوانی و طبیعی پیوسته در بدنند و اگر مفارقت کنند بدن بمیرد و اگر ضعیف شوند بدن رنجور
شود اما نفوس انسانی و کلی را مفارقت بسیار اتفاق افتد و اگر مفارقت گران بود بدن در خواب
رود و سببش آنکه بخار رطب از بدن بدماغ متصاعد شود و دماغ از آن مملو گردد و حواس وقفه
سازد روح انسانی مفارقت کند بدن در خواب رود و روح در عالم علوی و سفلی جولان کند
و خوابها بیند و نیکی و بدی خواب بصفا و کدورت روح تعلق دارد و اگر صفای روح تعلقات
متغیر نبود خواب درست نماید حق تعالی میفرماید لهم البشری فی الحیوة الدنیا و رسول ع فرموده
الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة یعنی خواب نیک [illegible]
مخبره و شنوید و اگر صفای روح متغیر باشد اضغاث و احلام است آنرا اعتباری نباشد و اگر
مفارقت سبک باشد سببش آنکه دماغ از غلبه حرارت مفکره نفس ناطقه فکور گردد و آنچنانکه با او

سخن گوید شنود اما فهم نکند و بدین سبب مستغرق حق تعالی بودن و در آلاء و نعماء او
فکر کردن بهترین حالاتست و اعلاترین درجات و هر که را روح صانع توفیق فکرت و عالیت
و رسول ع بدین سبب فرموده تفکر ساعة خیر من عبادة الف سنة و حضرت امیر المؤمنین
علی ع در نماز در چنین حال مستغرق حق بود که پیکان از وجود مبارکش بیرون کردند و او را
خبر نبود روح انسانی پادشاه وجود است و خطاب ثواب و عقاب با اوست و فرمان او
هرچه در وجود آدمیست همه کارکنان و فرمان بران اواند و ایشان نیز بقدر ما ایشان بثواب و
عقاب ماخوذ شوند همچنانکه هر خوشی و تلخی که بمقتضی قوم رسد سرایتش در اتباع او هم موثر باشد
و هر یک را از آن بقدر نصیبی باشد نفس مطمئنه که آنرا عقل معاش و نفس ملکی خوانند وزیر
نفس ناطقه است و محلش و نفس لوامه که آنرا حس مشترک گویند و محلش نایب وزیر و نفس
اماره که آنرا غضب دانند محلش صاحب و صاحب شرط و آن محل همه کارست و در حقش
گفته اند ان سلطان الهوی قوی و مدخله کرم خفی و آن خبث نفس خود بصورت نصیحت
عرض کند و پیوسته با عقل خصومت دارد و محرک هوا و هوس است و حس مشترک در میان
نفس اماره و نفس مطمئنه ذات البین محافظت کند قوی ظاهری و باطنی پیشکاران وجود اند
و ده قوت اند پنج ظاهری باصره و ذائقه و لامسه و شامه و پنج باطنی خادمه و مخدومه و
مدبره که و محرکه و عقلیه و این قوی درونی هر یک بچهار صفت موصوف اند و این قوی ظاهری
و باطنی قوت جاذبه که آنرا اشتها خوانند روزی طلبست و قوت ماسکه حاجب دار و قوت
هاضمه مطبخی و قوت ذایقه چاشنی گیر و قوت قاسمه خانسالار و قوت دافعه خانه پرداز و قوت
حاسه که در پیش دماغست صاحب بریه حضرت و قوت حافظه که در آخر دماغ است
خزینه دار مملکت و قوت باصره که بر منظره دیده در تاریکی سیاهی بروشنی آمیخته دیده بان
قلعه درست و قوت سامعه که جاسوسی در دهلیز گوش خزینه منهی مملکت و دیگر قوی مذکور
و دیگر کارکنان ملک وجود را ایشان پیوسته در ملک وجود سفر میکنند و هر چیزی که می
یابند از خیر و شر و موافق و مخالف بحس مشترک میرسانند تا آن بعقل رجوع کرده آنچه مخالف
بود طرح کنند و آنچه موافق باشد بر نفس ناطقه عرض کنند و نفس ناطقه نیک و بد در پیش حکم آن
روان کرده اند و از قوت بفعل آورد و از عدم بوجود رساند لاجرم خطاب ثواب و عقاب با او
تواند بود و کارکنان را نیز که آلت آن عمل بوده اند نصیب باشد چون وجود انسان چنانکه

ذکر هفت

ذکر هفت از روح سماوی که عبارت از روح حیوانیست و اثرش حرارت غریزیست و از جسم
عنصری که غرض از آن شخص آدمی ست و بنیادش بر اخلاط دموی و سوداوی و صفراوی
و بلغمی مرکبست و از ابتداء خلقت بکمالیت بتدریج میتواند رسید صورت مرتبه معدنی
از نطفه روح پیداست و چون غذا میطلبد و نمو میکند و با خطا میرسد مرتبه نباتی
از و بظهور می پیوندد و چون متحرک و محسوس است و ظاهر وجودش در حد بقا و فنا مرتبه
حیوانی مشاهده و معاینست و چون بقوت ناطقه و قوت نفس کلی بقدرت عقل و نطق درک
اشیا میکند و کما ینبغی بر سر کیفیت آن واقف میشود مرتبه کمالیت او را حاصل میگردد و بدین
سبب آدمی را عالم صغری خوانده اند و اشرف مخلوقات گفته و درین معنی شاعر گوید بیت
ای نسخه نامه الهی که توئی ٭ وی آینه جمال شاهی که توئی ٭ بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی ٭ نفوس ناطقه در افراد انسانی نورانی و کدر باشد و اکثر
نفس کدر بود با وجود این همه فضایل ذاتی و تجلی آن را در عالم روحانی شعور نباشد و همت
عالم جسمانی کار دوختن پروری طلبد حیوانی بود بلکه کمتر کما قال الله تعالی اولئک کالانعام بل
هم اضل و قال النبی ع الناس عالم او متعلم و سایر الناس کالهمج غیر از آدمی هیچ جانور را قابلیت
کمالیت نداده اند و چون ایشان را داده باشند در حصولش مقصر شوند لاشک از همه حیوانات کمتر
باشند حکیم انوری فرماید بیت آنکس که هنر ندارد و خط که چه خر نیست او و خر یوست زنبار
در خوردن و آشامیدن داشتن صفت گاو و خر تواند بود شیخ سعدی فرماید بیت خوردن
برای زیستن و ذکر کردنست ٭ تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست ٭ و بدین سبب حق تعالی
بکم خوارگی امر میفرماید کلوا و اشربوا و لا تسرفوا یعنی بیت نه چندان بخور کز دهانت بر آید ٭
نه چندان که از ضعف جانت بر آید ٭ و رسول ع فرموده ضیقوا مجاری الشیطان بالجوع و از روی
حکمت نیز کم خواری مستحب داشته و گفته اند بیت ز کم خوردن کسی را تب نگیرد ٭ ز پر خوردن
روزی صد بمیرد ٭ ز کم خوردن چه آهو صید دیدم ٭ ز پر خوردن بسی مرده دیدم ٭ قال
النبی ع الامتلاء راس کل داء و الاحتماء کل راس دواء و قال ع المعدة بیت کل داء و
تقلیل الغذاء راس کل دوا حکیمی را پرسیدند روزی چند طعام خوری تا وجود را صحت
و معنی را لذت و قوت بود گفت مرتی گفتند از ین چه قدر و چه نفع خیزد گفت هذا المقدار
یحملک و ما زاد علیه فانت حامله شرح بر اکل و شرب صفت خوله و سلطاست

کفته اند عَبْدُ البَطْنِ اَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِّ بیت مکن که مردمی بسیار خواری ٭ کزین سک میکشند
بسیار خواری ٭ و نوع دوم آن صفت سباع و حدیث نبوی ع برهان این تقریر است الدنیا
جیفة و طالبها کلاب شاعر کوید عربیة و ما هی جیفة مستحیلة ٭ علیها کلاب همهن اجتذابها و
فی العجمیة هست دنیا مثال مرداری و آن مرین راهمینه ز منقار ان الامر یکذ زندهم وزهی باز
مانند این مردار و کوشش و حیله در تحصیل صفت روباه و حاصل اجتماع صفت ذمیمه چون از
بین عیبها حاصل توان کرد که رسول ع شرح فرموده است لا یجتمع المال الا بخمسة خصال بخل
شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعة الرحم و اختیار الدنیا علی الاخرة و سیوم از اخلاق صفت
بوش و موربر اطفاء شهوت حریص بودن صفت تیس و خوک و از غایت جهل بوجهل صفت
برین مجموع یا بعضی از آن اقدام نمودن و آن الذت شمردن متابعت شیطان مرید نعوذ بالله من
هذه الخصایل الرذایل و اگر جوهر نفس نورانی بود بعالم جسمانی ملتفت نشود و شعور در عالم روحانی
سازد و بفحوای آیه فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ صورت حالش کرد و لا شک
همت بر دریافت حقایق و وضع دقایق حکمت خلقت اشیا و کثرت صنایع صانع و تحقیق وحدت
خالق بکارد کما ینبغی بر آینه ضمیرش محقق و مبرهن کردد لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً بر تبه
ملکی رسد بلکه از آن پایه نیز مروح طلبد و تا بجلوت سرای لِی مَعَ اللهِ وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
و لا نبی مرسل نرسد دلش نیارامد لاجرم مکمل کمالات و متمم رسالات کردد و مراد ظهور کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف شود و معنی لولاک لما خلقت الافلاک
در صورت ایجاد وجود مبارکش دارد کرده اکنون چون وجود انسانی در خدمت بکمال خلقت
افتاده و معنی غایی در چهار است صفات آن را بچهار نظر یاد کنم نظر اول در شرح کیفیت
اعضای انسانی و قوی و فواید آن و آن بر سه صفت است صفت اول در شرح کیفیت اعضا
و دانستن ترکیب خلقت صورت و معنی اعضا و اجزای انسان و درج کردن طباع متضاده
ناری و هوایی و مایی و ارضی در وی و پیوستن روح سماوی ببدن عنصری و مشرف کشتن آن
بروح قدسی و صفا آن را از روح کلی ... کردن قوای متنوعه در جسم وجودی چنین حیوانی واضح
و برهانی لا هیست بر قدرت صانع و حکمت خالق اکر اولا و آخرا الهیت جز او نتوانند بود که چنین
خلقی آفرید چنانکه از خلایق اولین و آخرین دو شخص بهم مانند نباشند و حق تعالی بدین سبب
فرموده وَفِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُونَ یعنی ازین دانستن همکنان محقق و مصور شود و در دلها درون

واسخ

واسخ کرده و در زبان بدان قایل باشد که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی
و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر تعالی عما یقول الظالمون علوا
کبیرا در کتب تشریح مذکور است که اعضای انسانی اجسامیست که از اخلاط اربعه طبیعی متولد
میشود و آن بر دو صورت مفردات و مرکبات است و در هر یکی سری و حکمتی مودع که عقل عقلا
و افهام اذکیا از حکمت اختراع و قدرت ابداع آن قاصر و عاجز آید و زبان همکنان بدان قایل
کردد که چنین خلقی جز خدای تعالی نتواند کرد و هیچ آفریده را چنین صورتی از عدم بوجود آوردن
میسر نشود و لا شک آفریده آفریدکار نتواند شد المفردات اعضای مفرده هر یک را بعضی
ببعضی مانند است و صورتش بر دوازده هیأت است العظام استخوان جسمی سخت است
و حق تعالی آن را جهت قوام آفریده تا بدن را بقوت آن حرکت میسر شود که اگر استخوان نبودی کوشت
و پوست و رک و پی قایم نتوانستی شد هر چند حق تعالی قادرست که آن را قایم داشتی اما این صورت
مناسب تر آمد خلایق را مرشدی باشد بر اسباب کارها طلبیده کل استخوان چنین پاره برهم
نشانده تا مقصود بحصول پیوسته و از استخوان بعضی را مجوف آفرید تا جوش سبک باشد و در
حرکت توانکر دن آن را ... خوانند مغز را در اندرون استخوان جای داد تا بسبب صلابت
استخوان مغز از آفتاب سلیم ماند و بجهت تری مغز رطوبات را در وی جا توانند داد و در چندی از
استخوانها جهت ممر عروق و اعصاب سوراخها آفرید تا قوی باعضا توانند رسید و صلابت
استخوانها مانع آن نباشند و بعضی استخوانها که قوام بدن اند چون مهره پشت و کوشته و پهلو
و سینه و دستها و پایها را خلقت قوی تر داد تا تحمل احمال و اثقال توانند کرد و چندی را که جهت
دیکر اعضا و حرکت قوی ندارند ضعیف تر آفرید و باوجود استخوان در هم ترکیب کرد آنچه حرکت ظاهر
دارد چون دوش و دست و پای و شانه و نظیر آن یک استخوان در عضو دیکر منحرف متورد
آفرید تا مانند کمان و زبانه در هم نشیند و سریع الحرکه آن را مفاصل خوانند و عضو را اطراف آن رباط
است و آنچه حرکت ظاهر ندارد یا خود متحرک نیست مثل سر و کردن و پشت و پهلو و دندان و امثال آن
بی عضو را اطراف در هم نشاند بعضی مانند آنکه در منشار بر روی هم نهی و دندانها در هم برده و چندی
یک سر استخوان در میان دو استخوان دیکر رفته و بعضی راست برهم نشسته این همه را لحام خوانند و
استخوانها کوچک مثل آنچه در انکشتها بود سلامیات شمارند و آنچه خود تا از است و بعضی
اتمام ترکیب وجود آفریده سمسمانیات دانند و مجموع استخوانها بدون سمسمانیات دویست و

وچهل وهشت پاره است باشکال مختلف وشرحش بدین موجب سر ۵۲
مجف جکاد انف جند ملث فک سفلی اذن عظم الجریه محاج
نخاع کردن دراز کردن تا نوا هشت وکوتاه را شش با شد
کلو سینه ۱۷ کتف پشت
ازعظام ترقوه که چنبر گردن است دعص برلت شانه منقار الغراب وهی عروس کتف مهره معروف دواب ۱۲
دست پهلو پهلو متصل مجره ۱۲ بجوار چهارگاه
بازو ساعد رسغ متصل سینه مجیه کرسفن عانه کوبه
مشط سلامیات مهرگاه حاصه عجز عصعص
پای ۲۷ ۵۶
فخذ ساق محجه کعب پاشنه رسغ زورقی مشط سلامیات عانه

الغضروف که وی جسمی متوسط است میان رباط و استخوان از رباط سخت‌تر و از
استخوان نرم‌تر و بعضی از آن بر سر استخوانها متحرک آفریده سر شانه و خشک گاو نو نادر
حرکت استخوان سخت کوشت نرم را شکم نکند و غضروف درمیان هردو متوسط باشد
وبعضی بانفراد بعوض استخوان ترکیب کرد و چون کوش و بینی و یا بین مرها آن تا دماغ و حنجره
وامثال آن چه اگر بدینجاها استخوان بودی بکوشت حوالهٔ آن مضرت رسیدی و اگر کوشت
مجرد بودی قایم نتوانستی شد و مقصود بحصول نه پیوستی پس لازم آمد جسمی غضروف پیدا
کردن تا این مراد حاصل کرده د الرباط جسمی متوسط است میان غضروف و پی از غضروف
نرم‌تر و از پی سخت‌تر و طبعش سرد و تر است و بعضی از آن در مفاصل استخوانها است تا بوقت
حرکت تری آن مانع حرارت حرکت کرده استخوانها برهم ساییده نشود و خلل نپذیرد و بعضی
با عصب مخلوط است تا بسبب آن تری بجمیع اعضا و جوارح تواند رسید و سبب قوام وجود کرد
العصب پی جسمی نرم برخوت ها ضمه است و بر سه صفت یکی را حس بود و حرکت نه دوم را
حرکت بود و حس نه و هم حرکت و آنچه نه حس دارد و نه حرکت رباطات بود و پی متوسط است
میان رباط و کوشت از رباط نرم‌تر و از کوشت سخت‌تر طبعش سرد و خشک است و از فرق
تا قدم در وجود آدمی بدرون و بیرون پراکنده است و اگر نه بواسطه قوت او بودی کوشت
نرم و استخوان سخت قرار نگرفتی و اعضای درونی نیز برجا نماندی و خللهای عظیم در وجود آدمی

پیدا

پیدا شدی اقتضای حکمت ما نعیت وصنعت خالقیت ظاهر و باطن وجود را بعصب
تقویت داد تا همه درهم پیوست و در صنعت صانع هیچ خلل واقع نیکرد و در هر عضوی که
وقت حرکت زیادت تر است پی قوی ترکیب تر آفرید تا تحمل شداید تواند کرد مانند دست
و پای و کردن و امثال آن و عصب چشم را مجوف پیدا است و نور بصر از وی توان دید اما دیگر
اعصاب را مجوف بحس پیدا نیست بلکه بعقل پیدا است که منفذ روح از دماغ با عضا بدوست
العضله جسمی عصبانی لحمانی است و با عصب آمیزش بیشتر دارد و از ایشان جسمی دیگر پیدا شد
آنرا وتر خوانند و عضله و وتر دو با هم بیکجا باشند و سبب حرکت کردند چه اگر عضله نبودی کوخذ را
جهة حرکت ارادی کوتاه و دراز کردن اینها حرکت میسر نشد و شمار عضله دیگر حکما گفته اند نتوان
کرد اما جالینوس کوید پانصد و بیست و نه عضله است بدین موجب روی
سر و کردن و غیره زبان و غیره حلق و حنجره و غیره ساعد و غیره
چشم زفر سر و کردن کتف زبان بازو حلق و حنجره ساعد
لب بالا لب زیر رخ سینه پشت شکم پشت روی کف دست
ران ساق انگشتان پای پاشنه ذکر خصیه مثانه
حفظ البول مقعد حفظ الغایط اللحم کوشت جرمی کرم و تر است باعتدال
و مدد دهنده اعصاب و شریانین وا آورده است و اگر سبب گرمی کوشت نبودی هوای برودت
جوارح درونی را بفساد آوردی و از هضم غذا باز داشتی و وجود را متغیر شدی و
فایده دیگر از کوشت آنکه استخوانها را باز پوشاند و شکل و هیات را مساوی کند و لطف حسن
دهد و مثال کوشت براندام مانند بطین بر دیوار است و نه بینی که اکر صاحب لاغر باشند
حسنش بکمال نماید و چون کوشت باعتدال داشته باشد حسنش بیفزاید و کوشت سفید
براندام مانند تجصیص و تبیض است بر دیوار و لاشک مردم چندانکه لاغر باشند کوشت
سفید کمتر بود چون خانه باشد که آنرا تجصیص و تبیض نبود و بطین مجرد باشد لاجرم ذوقی
زیاده ندهد و غدد در حساب کوشت و از آن بعضی هیئت بر آن حال بود و ممد رطوبات
شود و بعضی بجا ذعددی ما جرمی نقل کنند و فربهی افزاید الشحم پیه جسمی کرم لطیف هست
بر اطراف عضل و موضع عصب و قوت دهنده پی بر نضج و هضم غذا و آلت حس و حرکت
طراوت دهنده حس و دافع مضرت کرما است و سرما از بدن و مثال آن مانند لباس آب

دربر الشرایین والجداول شرایین دو رک اند جهنده وعاء روح حیوانی وجستن ومنشاء آن
از دلست یکی بزرکتر ست از دل از راه شش بحلق ودماغ رسد وبنفس جذب هوا کند
ومدد روح حیوانی کرده ودوم کوچکتر ست وبدو قسم صغیر وکبیر منقسم شود ومملوست از
خون لطیف قسم صغیر بالا رود جهت آنکه اعضاء بالائی لند در عدد کمتر اند و قسم کبیر بشیب
رود تا آخر بدن رسد وجمیع اعضا را بقوت روح حیوانی زنده وتازه دارد وجداول یعنی
رکهای ساکن نا جهنده وجستن مانند شرایین است ومنشاء آن از جکر ست ورساننده
غذا اند باعضا وجوارح در اصل دو رک اند یکی از معده بجکر پیوسته تا غذا از معده بجکر رساند
آنرا باب خوانند ویکی از جکر بدیکر اعضاء آن بچند شعبه منشعب شود آنرا اجوف وورید
کویند جو منشا شریان کوچکتر ست وخونش غلیظ تر الثرب باشامه پیه جسمی شحمی است
مخصوص بالحاف معده ودر وحرارت وقوت هاضمه بدفع امتلاء غالب است واکر چنین بالحاف
قوتی در وبودی غذا در معده هضم نشدی وجمیع اعضا وجوارح بدل ما یتحلل نیافتی وخلل
کلی حاصل شدی الغشا رود کانی جسمی لیفی عصبانیت شاردو بود مثال جامه در هم بافته
وآنرا قوت حافظه ودافعه بکمالست کرچند آنکه غذا را نکاه دارد واز آن هیچ از جرمی بیرون نارکی
تراوش نتواند کرد وچون دفع کند هیچ از آن در و باقی نماند المخ مغز جسمی لطیف نحوی سست
ومعتدلست بکرمی وتری مایل از غایت نازکی جرم آنرا در جوف استخوان جای داد تا هیچ
الم بدو نتواند رسید وهر دو را معتوی هم کرد اینند تا هر یک از دیکر قوت میابد وکار خلقت
از آن تمثیت می پذیرد الجلد پوست جسمی عصبی رباط سعی است در هم بافته وآنرا اشام
است وبا نرمی ظاهر صلابت جرم دارد ودر وا قوتیست کاناموافق ومنافق آنچه ببدن رسد
نافع را قبول کند وموذی را از خود دور کرداند مانند عرق وچرک وامثال آن واکر نه آنرا
چنین قوتی بودی اعضا وجوارح که در اندرون او اند از آفات سالم نماندی وخللها عظیم ظاهر
شدی فسبحان الله خلق الاشیاء بحکمته المرکبات اعضاء مرکبه هر یک در خلقت شکلی
علاحده دارند وبعدد وصفت ظاهری وباطنی اند الظاهریه وآنرا بر حواس موقوف باد
کنند الرأس سر چون مکان حواس ظاهریست جایش بر اعالی بدن واجب آمد تا آن حواس
بر همه بدن مشرف توانند بود واز حرکات آن مطلع کردد وآنرا مستدیر آفرید تا چون جوارح
بسیار را در وی بایستی ساخت مساحتش بسیار بود وهر یک در محل خود قرار کیرد وچون

مستدیر بود از مصادمات انفعال کمتر یابد وافضل اشکال داشته باشد واندکی طولانی
آفرید تا ممد اعصاب باشد که از دماغ ببدن می آید واستخوان کاسه سر را که جمجمه خوانند صلابتی
نیکو داد تا جوارح که اندرون اوست چون مغز ودماغ وسمع وبصر وشم وذوق وا
امثالهم از آفات در پناه او باشد وآنرا بچند پاره ساخت تا هر یک را علاحده قوتی بود
وهم را بر مثال دندانه اره وغیره در هم ترکیب کرد تا آن قوتها ممد هم شود وهر یکی باشد و
کامل القوه بود ودر میان استخوان ومغز پرده پوست رقیق پیدا کرد تا سختی استخوان نازکی
مغز را الم نتواند رسانید واز جوارح سر حواس ظاهری کوش وچشم را مرتبه برترست
ودر رجحان یکی زین دو اختلافاتست بسیار وبیان دلایل فریقان کفته اند یکی آنکه چشم
از مسافت بعید بی رفیق زمانی نتواند دید وکوش نتواند شنید لیکن کوش از هر جانبی
آواز شنود وچشم جز در برابر نه بیند وما در تحقیق رجحانشان بر معنی لیس الخبر کالمعاینه
اختصار کردیم العین چشم در ملک وجود بر مثال دیدبانست وچون قوت نور باصره از
دماغ در اجزای عصبی رقیق بدو میتواند رسید جای او بر اعالی بدن واجب آمد تا هم از
دماغ بدو مسافت اندک بود وهم بر جمیع اعضا ناظر تواند بود وچون نازکی اجزاء رقیق عرقی
تا خی بدان ممرهای نازک ماده بچشم راه نیابد وخلل ظاهر نشود وچشم را در پناه اجفان
آورد تا از آفات سالم ماند وبا جفان اهداب داد تا مزید نور باصره کردد وچشم را دو
عدد آفرید تا اکر یکی را آسیب صدمه خللی یابد دیکری بر قرار بود وصاحبش بکلی منکوب نکردد
ودر بینی سر بود وی آفرید که انوف واحسن اعضای انسانی است تا چون حرکات دست
وپای ودرین طرف چشم بر آن واقف تواند شد ومحسوس آنرا ناری نفاذ تا صفت روشنی
نور تو بنید وآنرا بهفت طبقه مخلوق کرد تا یکی ممد دیکری شود ودو رکها واعصاب که از
دماغ بچشم می آید بعضی در غایت لینت ودقیقی آفرید وچندی غلیظ تر ودرست تر
تا هر قوتی برا اندازه خود مدخل تواند کرد ومنشاء آن عروق واعصاب را از زیر قحف
سر داد با قعر چشم تا مسافت بعید نبود وطبقات چشم واین را صلب خوانند وغشاء
آن منشاء رقیق است دوم طبقه مشیمه کویند وآن بر شکل پرده ایست که بچه در شکم
ما در در و بود سیم طبقه شبکی است بر مثال غشای سبز چهارم طبقه رطوبیت مانند
سفیده خایه آنرا بیضی خوانند و زجاجی نیز کویند واین چهار طبقه چنان در هم آمده است

که جای پنجم مستدیری ببیضی مایل مانده و آن طبقه پنجم را جلیدی خوانند و در غایت روشنی
است چنانچه از کثرت صفا جرمش را احساس دشوار توان کرد و آن آلت نور بصر است
و دیگر طبقات که ذکر رفت خادمان او اند و او را از آفات سرما و گرما نگاه میدارند و غذا
میدهند و طبقه زجاجی بر نیمه این طبقه جلیدی محیط است و نیمه دیگر که محل نور بصر است
بر صفت نسج عنکبوت دارد آنرا طبقه عنکبوتی خوانند و مانند غشای رقیق است
و این پنج طبقه در سفیدی چشم اند و اینها را ملتحم خوانند پس سیاه است و آن ششم طبقه
است آنرا عنبی خوانند یعنی بر شکل عنبه انگور بود و نیم کرده و سوراخی در این طبقه عنبی است
در وقت تاریکی فراخ و بهنگام روشنی تنگ شود بقدر حرکت طبقه جلیدی از بهر روشنی
دادن و آن سوراخ را حدقه خوانند هفتم طبقه را قرنیه گویند و آنرا از بسیاری روشنی
ببر مانند کرده اند و این طبقات پنجم و ششم و هفتم را از غایت صفا و روشنی لون
نتوان دانست و قوت نور بصر از میان دو عصب مجوف که از مقدمه دماغ بچشم
پیوسته است میرسد و چون بر عروق و اعصاب که از دماغ بجسم میرسد رطوبات
خالیست لاجرم دیده محل بکاهی باشد و بقدر سوزن درون آن عروق و اعصاب
رطوبات بدیده بیشتر میفرستد داشتن مخرج از کرم رونی بروی در می آید و آن رطوبات
را شوری داد تا چون چشم چشم نمی است با شوری موافق تر افتد و پلک چشم مانند پوششی
است که چشم را از آفات غبار و دخان و گرما و سرما و کثرت نور و ظلمت و امثال آن سلیم
میدارد و در پناه خود میآورد طرف بالائین جفن متحرک و بند کشیده است و طرف زیرین ساکن
و کوچکتر و مژه که آنرا هدب نیز خوانند چون دلیل ره روانست که روشنی نور باصره بتاریکی
او باریک بین و دوربین میشود و سبب زیادتی قوت نور روی کرد الاذن گوش در ملک
وجود چون جاسوس و منهی است و بدین سبب خاصیتی دارد از چپ و راست و پیش
و پس و شیب و بالا آواز تواند شنید و محسوس او هوائیست هر چه قرع هوا آنرا در ضبط
آورد گوش بدان محس شود و بشنید و این قوت عصبی رقیقست که از دماغ باندرون
سماخ گوش رسیده است و قوت سماعی یافته و شکل پرده دارد اگر آن پرده را آلی رسد کری
حاصل شود و سوراخ گوش را استخوانی در غایت سختی است آنرا اعظم حجری خوانند
سوراخ بر پیچ در پیچ است و ممری تنگ دارد تا گرما و سرما و اجسام مکره را پرده سماعی

راه ندهد بر کرد آن سوراخ بر پیچ در پیچ است غضروفیست همچنان بر پیچ و شکلش
بصدف ماننده است و تمیز آوازها کند و بعصب سماعی رساند تا مقصود معلوم
و مفهوم کردد و در و آبی تلخ که آنرا چرک گوش خوانند تعبیه کرده تا بدان سبب حشرات
در گوش نروند و خلل بقوت سماعی نباشد الانف بینی بر صفحه روی سبب مزید جمال
آدمیست و اگر بینی نبودی روی هموار بودی شکل ناخوش داشتی و آنرا تنفس داد
تا استنشاق هوا که ماده حیوتست و مدد روح بواجبی تواند کرد و او را آلت شم و
صفا دهنده کرد اینده چنانکه اگر کاواکی بینی گرفته بودی آواز بنیان رفتی و آن کاواکاح را
نقصان از زیادتی رطوبت بود تا بخار غلیظ یا گوشت افزونی و بینی را دو مجری منفذ
داد تا استنشاق نیکوتر تواند کرد و مجری آنرا در یک حد بود بخشی کرد اگر یکی را آفت
رسد دیگری بر قرار بود و آن حس باطل نشود و تنفس از جذب هوا بی بهره نماند و
تنفس خلل پذیر نشود و آن مجرها را بدو قسم راه پیدا کرده یکی در دهان سوی عظم مشاشی
و یکی در بینی بسوی جنک تا بنفس استنشاق هوا در شم کند و آنچه بدهان رود و رود
جاذب هوای نخب باشد و آن ممرها راست و هموار نیافریده بلکه پیچ بر پیچ ساخت
تا مکروهات راه بدماغ دشوار رسد و این هر دو سوراخ که از دهان و بینی میاید
چون بجنک رسد یکی شود و بدماغ پیوند دارد و قوت یابد و رطوبتی که آنجا جمع
شود آنرا انخاع خوانند و آن چون جویست مرصوص دماغ و بینی تا مدد جذب
رایحه طیبه و نتوی آن زودتر معلوم کند الشفه لب بکرد دهن مایه فزایش حسن و
آرایش روی و غایت خوبی دندان و آلت تناول غذاست و طبعش از طبع گوشت
و پوست ممزوجست و بر او اعصاب و عضلاتست آلت حرکت و انبساط و انقباض را
و اگر نه چنین شکلی بودی صورت انسانی ناتمام نمودی و اگر چنین قوتی نداشتی این عمل
از و نیامدی و در خلقت نقصان فاحش ظاهر شدی حق تعالی از کمال قدرت
خلقت او را چنین شکلی بنیاد داد تا این مقاصد از و بحصول پیوست الفم دهن بحقیقت
درج در و جواهر انسانیست که بقدرت یزدانی در و درج کشته باشد و چون وجود را
از غذا گریز بدل ما یتحلل شود گزیر نیست قال الله تبارک و تعالی وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا
لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ الآیه که سبب مداخل غذا گرده دبرا عالی وجود پیدا کردن لازم آید

وآن آلت را اسبابی دادن که مایه تناول شود واجب شد شکل دندان جهت
خایدن غذا و رطوبت در همه گشتن بر خاییدن و زبان جهت طعام شناختن و ذوق
و لذت آن دریافتن و حلقوم که بپارسی که آن را گلو گویند جهت فرو بردن طعام و شراب
و ببدن رسانیدن و همچنان که بی غذا وجود را بقا متعذر است بی تنفس که هوای خنک بدرون
رساند و هوای گرم شده بیرون آرد تعذر بیشتر است و مر آن را اعالی بدن میتواند بود و در
پهلوی حلقوم حنجره را محل و ممر تنفس کرد اینده و مر خیشوم و فم و جرم حنجره را غضروفی آفریند
تا تجویف در وی پیوسته و بر یک قرار بود و روی بهم باز ننهند و بر حوالی آن عضلات
داد تا آن را در حالت تنفس تنگ و فراخ میکرداند و نفس آسان میآید و میرود و بر سر حنجره
در آخر دهان جهت جذب نفس بر شکل زبان کوچک جسمی غضروفی داد که آن را علقمه گویند تا سوراخ
حنجره را بوقت طعام و شراب خوردن بپوشاند تا چیزی بحنجره فرو نرود و بوقت نفس کشیدن
مدد کرده تا نفس بحقیقت جذب کند و اگر از طعام و شراب احیانا چیزی بحنجره فرو رود سرفه افتد
تا آن را بر آرد و اگر اعوذ بالله بیرون نیاید شخص هلاک شود و سوراخ حنجره جهت تنفس گشاده
باز است الا بوقت اکل و شرب سرش پوشیده کرده و بر عکس سر حلقوم پیوسته بهم آمده
است الا بوقت اکل و شرب باز شود اللسان و زبان آلتی بس شریف است و سبب تمیز و تفوق
آدمی بر حیوانات زیرا که نطق بدان جاری میکردد و آلت حس ذوق است و آن از گوشتی
سفید نرم است و بشرایین و اعصاب آورده بسیار مرکب است و بر زبر پوششی و فرهه است
بر شکل غدد آن را مولد اللعاب گویند و دو سوراخ که ساکبة اللعاب خوانند پیوسته
لعاب دهند تا مدد خاییدن طعام شود و زبان را حرکت ارادیست در سخن گفتن
و طعام گرد دهن کردانیدن تا خاییده شود و زبان دو پاره است و یک غشا هر دو را
گرد آورده است یا یکپاره مینماید و اگر گهی آن جای پیوستگی را بشکافند مثلا منخی در و
بر دو زبان را بهیچ حال نقصان نباشد الاسنان دندان در نظر آرایش حسن انسانیست که اگر
بی لعل لب رشته مروارید دندان نبودی شکل شاهد نمودی و دندان جوهریست
نزدیک بجوهر عظام و نسبتش با عظام فولاد و نرم آهن بود زیرا که چون آلت طحن است
صلب تر میبایست و رویش خشن تر و تیزی داد که بکثرت استعمال کندی دشوار یابد
تا غذا زود تر خاییده کرده و چون رسته نیم بالا آویخته است و متحرک نیست لعد اضلاع

وخشونت کم تر دادو نیمه شیب را بسبب تحرک و تمکن بیشتر اطراف دندان را محکم
در میان گوشت و استخوان فک نشانده تا بکثرت حرکت از جای در نیاید و در پهلوی
هم بی فاصله ترکیب فرمود تا چون لشکری هم پشت صف کشیده روی بکار آورند
و غیری در میانشان راه نیابد و ایشان را از کار باز ندارد و اگر احیانا از غذا چیزی در میان
دو دندان رود بدین سبب بجهت اخراج آن بخلال احتیاج افتد و تحمل آن نتوانند کرد و
عدد هر دو رسته دندان اغلب سی و دو باشد چهار دندان پیش را قواطع و چهار
متصل آن را رباعیات و چهار در جنب او را انیاب و فرس استره و بیست متصل آن را اضراس
و طواحین خوانند و از جمله شانزده شیب و شانزده بالا بود و کس را کم و بیش در
عدد بود الفک زنخ قرار اونه چانه گویند آلت کمال ترکیب دهانست و چون واجب
آمد که دهان متحرک و منفجر بود جهت استنشاق هوا و طلب غذا تدبیر الهی چنان اقتضا کرد
که حرکت فک سفلی را بود چه چون از جوارح خالی است و در حجم کوچکتر زود حرکت تواند کرد و
اگر این حرکت فک علیا را میبودی جوارح که پیوسته از آن حرکت بفساد میآمدی و فک سفلی
را با استخوان فک علیا و کاسه سر چنان پیوستگی داد که بسبب عنفی هر چه تمامتر حرکت میتواند
کرد آسیبی بهیچ جارحه نرسد و مقصود حاصل کرده و موضع آن پیوستگی را حلق و فرزین گویند
الشعر موی فضله غذائیست که در جوف گوشت و پوست مانده بود چون حرارت بدو رسید
انچه رقیق تر باشد و ماده رطوبتی بر وی غالب بود بعرق وچرک از پوست بیرون رود و آنچه غلیظ تر باشد
و ماده سوداوی بر وی غالب بود موی شود و از پوست بیرون آید و لونش سیاه بود چون بمرور مادهٔ
سوداوی و نقصان پذیرد و بلغمی زاید شود و رنگش سفید گردد و بعضی از موی زینت آدمی شود و چون
موی روی و سر و حاجب و غیره و حاجب چون باروییست مر چشم را در دفع مواد فاسده از دماغ بدو
و غیره سبب زیادتی نور بصر است و نگاه داشتن ایشان از لوازم است تا آن زینت میافزاید و بعضی از موی دفع
اذیت مواد فاسده است چون موی زهار و بغل و امثال آن و قلع آن واجب بود تا باز منبت شود و دفع
آن اذیت کند و موی دیگر را نتاها اگر در وی زینتی نیست و دفع اذیتی زیادت نمیکند در چون دست و پای
و شکم و پشت و ما نند آن در گذاشتن یکسان باشند و عقلا خویشان را در رعایت قلع و مواسا بدین نسبت کرده اند
البدن تن چون محل حواس در وی و بر وی موجود است بتقسیم جایی داد که منظر نظرید انی و مظهر وحی انسانی شکل
بر وجهی حسن پیدا کردن لازم آید لا جرم لطف صنعت الهی علم حکمت نامتناهی چنان اقتضا کرد که شکل آدمی چون حیوانات

سر افکنده نباشد بلکه افراز بود و چون دواب بچهار دست و پای نرود و پای او دراز نشده و خلقتی در غایت خوبی بکار بسته
بدو پای روان باشند و ظاهر پوشش از کثرت موی حاجت نباشد تا طراوت و تازگی صورت پوست و گوشت مرتب لطیف
و حسن خراییدن از هر عضوی علیحده کما هی آنکه از هیچ حیوان مثل آن در تصور نیاید چه چون با نفراد هر عضوی با لطف باشد
و حسن هیأت اجتماعی آن حسن انسانی بکمال غایت چنانکه حق تعالی در کلام مجید میفرماید و صورکم فاحسن صورکم
و در سوره والتین فرموده لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم **العنق** گردن چون بر ظاهر ملك وجود سریر
مثال سلطانست جهت او مقامی که مانند تخت و سریر افراشته باشد لازم شد اعجم گردن بر بدن پس
افرازی جست و گردن را مخروطی داد که بشش جهت پیش و پس و چپ و راست و نشیب و بالا حرکت داند کرد
تا بهر طرف که میل حرکت شود اسباب میسر و مهیا باشد و مرکب و حنجره و عروق و شریان و اورده و اعصاب
و عضلات و غیر آنها از سر به بدن رسانیدن در و جا داد تا بدان و سایل سلطان سر از ممالك وجود با خبر باشد
وانواع شکل ترصیع او که افضل شکلهاست مدور داد که اشیا بجوانب از همه جوانب آسیب کمتر تواند کرد و اگرچه آنرا تحمل بار و سر
میباید کرد جهت تناسب اعضا لازم آمد که او از سر کوچکتر باشد تا شکل خوش نماید گفته شد استخوان گردن مشتمل بر
هفت مهره است و آن مهرها بیکدیگر پیوسته است و شکل استخوان چنبر مثال است و میان
آن مهرها گشوده است و مغز که در اینجا آمد از کاسه سر تا آخر بدن آن مغز با هم پیوسته چون رطوبتی از دماغ
آنرا نخاع خوانند جوی میانست و آن مهرها را حجم کوچك و دقیقست و در میانش سوراخی متصل بود و از
آن مهرها سوراخ مر نخاع را بیکدیگر چنانکه گرد و مهره بر هم نهند سوراخی پدید باشد و در هر مهره جهت شریان و اورده
سه سوراخ کوچکست و بندها که در کچی اعضا و عروق که از آن سوراخها آمده بجهت سوراخها است
تا هر کسی بقدر آن از کسب غذا و روح بهره مند گردد و در پیش استخوانها مهره کرده مرکب و حنجره از بهر نفوذ طعام
و هواست و شرح آن در ذکر بعضی آمده است **الصدر** سینه چون مقام وقایه دلست و دل منظور بنا استخوان
آنرا قوت و صلابتی داد تا که از مصادمات داخل نیفتد و لازم آمد تا بدل آسیبی نرسد و از هفده پاره استخوان آنرا مرتب ساخت
ترکیبی و میانش کوچکتر ساخت تا فوق شکم چنانکه آنرا از ترتیب دل و چون قوی حال باشد احوال دل
بهتر تواند کرد و سینه را گشوده آفرید و در انطباقی دل و شش انقباض انبساط
به پستان ذهنی و سینه همچنانکه سینه وقایه دلست جرم گوشت دل یعنی سویدای دل را محل
است و مطهر نظر خداست تا از صدمها خارجی محفوظ ماند ز دود و تحلیل نرود و در میان شکم و سینه پرده
ایست آنرا حجاب الحاجز خوانند آن پرده درون را به دو نیم کرده است نیمه علیا دل و شش و جگر است و در نیمه سفلی
معده کرده و زهره و سپرز و امعا و مثانه و مشیمه و رحم و امثال آن **الثدی** پستان از شریان و عروق و

رقیق مرکبست و عصب چند باریك بر شکل لیف بگردش در آمده و حشو ش
گوشت غددی سفیداست و خاصیتی دارد که هر خون گرم که بدو رسد در حال
سفید گرداند و از رحم بدو عروقیست که خون حیض بدو میرساند و در وقت
حمل آن خون در مشیمه جمع میشود و لطایف او از راه ناف جنین غذای کودك
باشد و کثافتش از جرم نازك شود که قرار و نه حیضت میماند و بوقت مولود بپستان
مادر رسد و شیر شود و غذای کودك گردد و بدین سبب زنان شیر دهنده را حیض
نبود و اگر احیانا بعضی زنان را بود از غلبه شهوت باشد و در زمان خلو حمل آن خون
کنده و تیره شود و بحیض بیرون آید و در پیری چون قوت گرمی در وجود زنان
نقصان پذیرد آن خون را ماده نماند و حیض منقطع شود **الید** دست آلت جذب
منفعت و دفع مضرت است از بدن و از آنچنان آفرید که بهمه اعضای ظاهری وجود
میتواند رسید بسه صفت بازو و ساعد و کف متصف است بازو را یکپاره استخوان
صلب متصل بکتف و ساعد است و ساعد از دو استخوان بدرازی بر روی هم بالای
بانگشت بزرگ پیوسته است و شکلش معوج است بطرف انسی و سرهاش مایل است
بطرف وحشی و زیرین بانگشت کوچك پیوسته است و استخوان سفلی چون حامل
تر است از علیا بزرگتر است و اطرافش غلیظ تر و رباطات و اعصاب و غیر آن در آن
میر است و کف از چهار استخوان متفرقست و چهار انگشت بدو پیوسته و استخوان
بند دست که استخوانهای کف بدو پیوسته است استخوانی قوی ترکیب است و اعتماد
دست بروست و انگشتان پنج کانه ابهام از دو استخوان و چهار دیگر هر یك از سه استخوان
و استخوانهای ایشان مصمت است و مجوف نیست تا قوت تمام داشته باشد و بعضی
طعام قوی حال گشتی و اگر انگشتها یکپاره بودی از قبض و بسط در حرکات نیامدی
و بن انگشتان قوی تر و سرش باریك تر آفرید تا شکلش خوش نماید و استخوانش گرد ساخت
تا از آفات سالم تر بود و اختلاف صورت انگشتان از آنکه چون جمع شوند سلاحی
باشد مثبت نازك و جذب منفعت و دفع مضرت باسانی تواند کرد و ناخن ممد اصابع
است و در جذب منفعت و دفع مضرت و اگر ناخن نبودی چیزهای کوچك برنشایستی
گرفت و استخوان ناخن از عصب آفرید تا لینتی داشته باشد و از صدمات دیرتر

شکند و نمو بخشید که چون از کثرت عمل سوده کردد بدلش باز نبت شود
الکتف دوش را دو منفعت داد یکی آنکه بازو در و منصوب باشد و بر سینه
چسبیده نبود و بسبب وسعت مکان بجهات حرکت تواند کرد دوم آنکه از بهر
نگهداشت اعضا بود که محصور سینه است و هر کتف را طرفی وحشی باریک تر است
و طرفی انسی سطبرتر و طرف وحشی غوری مدور تا سر بازو در و حرکت میکند و برو
اینجا استخوان زایدست که از طرف پشت فرو رفتن نمیگذارد و در اخر کتف غضروفیست
که با حرکت کتف الم بکوشت پشت نرساند البطن شکم پوششی است آلات درونی
را از سینه تا کشنده ران و نگهبان آن آلات است و از آن از بهر آنکه در حالت قبض
و بسط مماس آن آلات باشد استخوان نیست و بقدر احتیاج پوششی است تا تنک
باشد و محافظت آلات درونی تواند کرد و اذیات خارجی بدان جوارح راه نیابد
و در اندرون شکم پوستی است که از اصفاق البطن و یونانی ماریطون کویند و آن
مماس امعا و جکر و سپرز و مثانه و رحم زنان است و اکر این صفاق را الم رسد
و شکافته شود آن مرض را فتق خوانند الظهر پشت سپر آلات و وقایه درونی است
استخوانها و مهرهای آن بر مثال اخشاب کنار کشتی است که از اخشاب صغار بربسته
بود یعنی سر و کردن و دست و پهلوها و کوشته و بدان از قوت او قوی کشته و اکر
استخوان پشت یکپاره بودی مایل اطراف کشتن و دو تا شدن صورت نبستی حکمت
الهی چنان اقتضا کرد که استخوان پشت بهفتده پاره باشد و بهر جانب از پهلو
دو پرده از یمین و یسار بجواهر غضروفی پوشانیده تا طاقت الم و شدائد تواند داشت
و زود نشکند و سر استخوانهای پهلو را نکهدارد باشد و اعضای آن در پیش چشم تر از
پس دادتا حرکت در دو اسان تر باشد و چون این مهرها باهم بدین صفت منضم اند قوای
متفرقه ایشان جمع کشته کامل القوت باشد و پشت یکپاره نماید و چون ادمی را بجهت
قیام بطاعت در رکوع دو تا شدن امر است چون کمانی نماید که بطرف کشیده باسانی
در اید و با پشت نزود و چون این استخوانها را تقویت با عصاب میتواند بود و منبع
اعصاب از دماغ است و دماغ را احتمال اعصاب قوی نبود حکمت الهی چنان خواست
که اعصاب از او اخر دماغ غلیظ تر کردد در طول بدن تا چون بپشت رسد قوت تمام

داشته باشد و مملو عظام و عروق و لحوم و عضلات پشت باشد الجنب پهلو مرکبست
از پشت و شش استخوان از هر طرف سیزده عدد و در شکل منحنی است تا قوت بیشتر
باشد و از صدمه که بر وی اید نشکند و میانهای آن بکوشت تنک بسته تا نکهدارنده
آلات شریفه درونی کردد و از بهر آنکه حرکت باسانی تواند کرد از یکپاره نیافرید
و از پرده داد تا در پرده و تهیگاه شکم منبسط و منقبض تواند شد و بهر استخوانی
مقوس از دو پهلو زایده است همچون مهره پشت تا در هم نشیند و مهره پشت
همچون تیری بزرک که سقوف خانه است و استخوانهای پهلو چون درختها و چون
پهلوهای علیا بر دل و شش و جکر و معده که جای طعام است محیط است و جای
فراخ تر میبایست هفت پهلوی علیا را بزرکتر افرید و پنج سفلی را که بر سپرز و کرده
و غیر آن محیط میشود کوچک تر ساخت و عظم حاصره را بر ایشان متصل کرد و
بغضاریف محکم کردانید تا نشکند و این عظام سفلی پهلوی تهیگاه است
العانه و ما فی حولها زهار محل ممکن الت تولیدست و آن الت در ذکور و اناث
مساویست الا ذکور را بسبب قوت حرارت بیرون امده است و اناث را بجهت کمی کرمی
درون رفته و سوراخ اندام مرد باریک پیچ بر پیچ است و تنفخ محتاج میشود و سوراخ
اندام زن فراخ چنانکه تحمل دخول ذکر میتواند اما سر احلیل زن در اندرون است و پیش
بیرون است و در میان دو لب فرج بجانب زهار بالایی سر بول فضله ایست و آن محل
شهوت است و از اختنه کنند تا شهوت زن کمتر شود و ختنه مرد بدانکه سر ذکر از
پوست بیرون اید و ذوق و لذت جماع زودتر دریابد و ذکور را خصیتین بظاهر
وجودست و بکردن ذکر که داخل بدن است متصل و از کوشت غددیست که کاه با
غلاف کشته رود و بعضی را با دقبله بر خصیتین باشد از بزرک کردانند و از آ
غر خوانند و اناث را نیز خصیتین است اما کوچک تر از ذکور و بر جانب تحلیل
نزدیک بفم فرج تا درون مشیمه که جای جنین است ثلث شود و پیوسته در غلاف
کشته باشد و اکر احیانا از زنانی با دقبله بر خصیتین افتد سرایر کشته اش بیرون بیچ
کند زن نیز عقیم باشد و از دخول سخت بزحمت رسد و قضیب جسمی عصبانی است
تا ممتد تواند کرد و محس باشد و از استخوان زهار رسته تا قوتش بکمال رسد و درد

تجاویف بسیار بود تا چون باد نفوذ یابد سخت شود و در زیرش شریانات و عروق
فراوان تا او را کرم دارد و لذت جماع دهد و چون او را در خلقت یکی میبایست بود مثل
زبان و بینی و معده و دل او را در میان وجود جای داد چه هر عضوی که بر جایی ساخته
بضرورت مانندش بجانب دیگر آورده است مثل بینی و کوش و پستان و دست
و پای و کرده و غیر آن تا یک طرف وجود معمور و دیگر طرف خراب نباشد و از صلب
مجری برخیزد یکی شانکه بول از و جاری باشد دوم مجری بخایها د و دو از و بکرده و از
کرده بجکر آید و عضله‌ها تا از و منی با جلیل ریزد و آن مانند رقبه رحم بوده و قضیب را
جهت آنکه کاهی سخت و کاهی نرم تواند شد از استخوان و عضروف نیافرید چه اکر
همواره سخت و دایم النفوظ بودی وجود را از و زحمت رسیدی و برسوایی کشیدی
و اکر همیشه نرم بودی الت توالید نتوانستی حکمت صانع چنان تقاضا کرد که آن از
جرمی عصبی باشد و صفتی او و قوت نفخی باشد که از عروق و آن بدو میرسد غرض
از سختی او آنکه بر قبه الرحم تواند رسید و منی را چنان بدو رساند که هوایی بدو نرسد
و قوت او باطل نشود تا مایه وجود دیگر تواند شد و رحم نیز جوهر عصبی است تا در
حس راشد باشد و در قبض و بسط نهاد تا بوقت حاجت هر یک را بکار دارد و از
کردنیست و او را رقبة الرحم خوانند و از مماس مشیمه است و جاذب منی از لب فرج
تا بیخ او و طول مرد کذار بمقدار شش انکشت زن بود پهلو بپهلو بر نهاده و بر رحم
دو قرن زایده است تنک بر هم نشسته و تا انثیین رسیده از اجناح الرحم خوانند
و قرنی الرحم نیز کویند و بوقت جماع این قرن جنبیده شود و منی مرد بجود کشد
و منی زن از همان حرکت از خایکان زن بیرون آرد و هر دو منی با هم امیخته از دهان رقبه
الرحم بمشیمه رسد و مایه وجود دیگری شود قوای درون بقدرت خالق بیچون
او را پرورش داده و تصویر کرده از کتم عدم بصحرای وجود آرد و سبب بقیه نوع شود
فتبارک الله احسن الخالقین و مقعد جسمی عصبانیست و او را نهر متصل در هم
کشیده تا بوقت حاجت تنک فراخ تواند شد و بر و عضلات و حرکت ارادی است
در حفظ و اخراج غایط **الرجل** پای در خلقت بدست مانند است که ران و ساق و
خرده پای و کعب و انکشتان دارد و الت ایستادن و رفتن و نشستن است با شکل

مختلفه و استخوان در استخوان سرون منصوبست و دو استخوان ساق در استخوان
ران چنانکه در پیش حرکت تواند کرد و در پس نه که قراونه از اختشه خوانند نکهبان
استخوانهای ران و ساق است و طول قدم و پشت پای را فایده آنکه قایم ایستادن
و رفتن زود میسر شود و پاشنه را از استخوان صلب افرید تا احتمال بار تن تواند
کرد و بیرون امدنش از پس پای تا بار پس نیفتد و پوستش سخت تر از همه پوستها
اعضا ساخت تا از کثرت حرکت امد و شد فرسوده نکردد و کوی زیر پای از بهر آنکه
باسانی تواند ایستاد و کعب را در میان ساق و پاشنه نهاد تا در حرکات و سکنات
معین هم باشند و بحصول پیوندد **الباطنیه** جوارح درونی یازده صورت اند
پیست و یک جارحه بیرونی سی و دو میشود و بحکم شرع اکر این سی و دو جارحه را
تمام در رمضان حاضر تواند داشت باری حضور دل که سلطان وجود است در خود را
چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الصلوة الا بحضور القلب و از ین یازده
جارحه درونی دل و دماغ که محل روح حیوانی و منظر نظر یزدانی اند اکر چه در شرف
بجهت آنکه دل سلطان وجود است و محل نظر الهی و بر دماغ فضیلت دارد اما
چون بقوت دماغ محسوس اشیا میتواند شد و در خلقت جای دماغ اعلاست و پیشرو
لشکر سلطان دل است تا بحسب حروف دماغ را مقدم داشتیم **الدماغ** مغز سر
جسمی سخت نرم است چنانکه بکداختن و روان شدن نزدیک است و منبع روح
نفسانی است و روح نفسانی از و بتمام بدن نازل میشود و او را دو پوشش است
یکی رقیق تر و دیکری غلیظ تر و بر کله سر پوششی از آن هر دو غلیظ تر است و او چون
بطانت آن هر دو پوشش را و چون مغز سر منبت شود بدان پوست کله رسد
اما بکله نرسد و اکر چنین پوششها نبودی از صلابت استخوان آن مغز را اسیبی
رسیدی و در و روی او را که کله هم جهت نارسیدن اسیب استخوان است بدو و این
پوششها از کله بر بالای چند او یخته اند و از آن رباطات رطوبات بکله میرسد
و طول دماغ سه بطن دارد و هر یک دو جزو است بیمین و یسار محسوس است
و تجویف آن اعضا بیوی کشیدن معاونت مینماید و فضله که از آن حاصل میشود
بعطسه باز کرداند و بطن اولین آن مغز مقسم روح حساس و قوت مصوره است

که ازانجا باعضا واجزای وجود میرسد وبطن اخرین منبع نخاع است واکثر روح
متحرک ازانجا بر میخیزد وقوت حافظه ازانجاست واو در حجم از بطن اولین کمتر است
ودر کثافت بیشتر وبطن میانین همچون منفذیست میان اولین واخرین وازهر دو
بطن بزرگتر است وروح بطن مقدم را بروح بطن موخر میرساند وچون هرسه بطن
باهم جمع شوند شکل تدویر داشته باشند جهت دفع افات وحکمت درین خلقت
که مقدم دماغ در غایت نرمی باشد انست که ظاهر او منشاء شعب حواس است وباطنش
محل تخیل واحساس لاشک نرمی مناسب این صورتست تا چیزی زود پذیرد وصلابت
موخر دماغ ازانست که ظاهرش منشا شعب نخاع وماده اعصابست وباطنش
موضع حفظ همچنین صلابت مناسب اوست تا انچه بدو رسد ازا نیکو نگاه تواند
داشت وچون دماغ منبع قوت حاسه است اگر بخار بدو راه یابد بضرورت
متغیر گردد وان احساس باز ماند روح نفسانی را از وجدانی باید کرد لاجرم بیهوشی
حاصل گردد واگر امتداد یابد بمرض تشویش دماغش سرایت کند القلب
دل سلطان وجودست کما قال النبی صلی الله علیه واله القلب ملک الجسد ومجمع
خلاصه عالم جسمانی وروحانی است بدلیل انکه در عالم جسمانی مرکبات یعنی موالید
ثلاثه خلاصه مفردات طبایع است واز مرکبات نبات اقوی معادنست وغذای
حیوانی میشود وحیوان اقوی نبات وغذای انسان میگردد واز انسان اعلای
هر عضو وشریفتر دل تواند بود که جایش در صدر وجودست ودر عالم روحانی
روح انسانی شریفتر از ارواح است واز عزت او را منظور نظر ایزدی میسر شده
چنانکه در احادیث قدسی امده که لا یسعنی ارضی ولا سمائی وانما یسعنی قلب عبد المومن
وبدین سبب فرموده اولیک کتب فی قلوبهم الایمان ومرتبه مقربین الاصبعین داد
وان مرتبه جد ولادی را نیست ومحبت پروری که عالی ترین مراتب است در دل
نهاد بدین دلیل دل را در عالم صغری که مقام انسانیت ومحل ظهور صفت استوای
رحمانیت کرده باشد چنانکه عرش را در عالم کبری به الرحمن علی العرش استوی کرده اند
بلکه دل ادمی را بر عرش تفضیل داده بود زیرا که عرش را شعور نیست وقابل ترقی نبود
دل ادمی راهست اگرچه ادمی هم دل دارد اما این صفت واین چنین دل هم کس ندارد

بلکه

بلکه اندکی را بود که ایشان خواص حضرت ربوبیت باشند چنانکه در کلام مجید امده
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید وقال الله تعالی وجاء
بقلب منیب ادخلوها بسلام یعنی انکسی را که چنین دل بود او را با حضرت عزت
انسی ومحبتی باشد وهمچنانکه بر ظاهر وجود انسانی پنج حس اند با انکه او را جهت
ظاهر است عالم شهادت بدان ادراک میکنند در دل نیز پنج حس است واو را جهتی
ظاهر نیست عالم غیب بدان درک میبرد یعنی دل چشمی دارد که مشاهده معینات
کند وگوشی که استماع کلام غیبی نماید وشامه که روایح غیبی بدان شنود وکامی
که ذوق محبت وحرارت وحلاوت ایمان وطعم عرفان داند ولمسی که اوصاف همه
بشناسد او را عقل خوانند هرکه را این حواس بسلامت باشد بهجت ومعنوی مرتفع
گردد واو ناجی باشد وبرعکس این هالک وان سلامتی حواس ظاهری او را هیچ فایده نباشد
وحضرت رسول صلعم میفرماید ان فی جسد ابن ادم مضغة اذا صلحت صلح بها سایر
الجسد واذا فسدت فسد بها سایر الجسد الا وهی القلب حق سبحانه وتعالی میفرماید
که اکثر خلق هالک اند الا من اتی الله بقلب سلیم واز دل بهر عضوی رگی باریکست
وان عروق مجاری فیض روح است اگر ان عروق یکلحظه از تمدد فیض باز ماند
تمامت اعضا از کار باز ماند وحیات بممات مبدل گردد واگر یک عضو بیکجهت
وابسته شود مدد ان فیض نتواند رسید دران عضو افلاج حاصل شود همچنانکه
سالک را رکنی از ارکان سلوک وعبادت خلل پذیرد ان رکن از کار باز ماند وبضرورت
سالک گمراه گردد وتمامت ارکان از اختلال رسانه وهلاک شود وجرم دل جسمی
صنوبری شکل است ودرو تجویفی مملو از خون سویدا که مایه اجزای وجود میگردد
ومنبع روح حیوانی باشد واز دل مدد ان خون در شراین امده وروح بتمام
بدن میرسد وگوشت دل قوی تر از دیگر گوشتهای وجودست تا از موذیات دیرتر
منفعل شود وبالا ترجهت انکه منبت شراین است غلیظ تر است وزیرش جهت
سر ترنج باریکتر تا از اسیب استخوانهای سینه در امان باشد وخلافی دارد که انرا
شغاف خوانند تا باز دارنده اذیات باشد از وجود بیت هر دل رنج پیدا کرده
که دل بشر شد وبشر تپید بدرد * که اعضای دیگر شود دردمند * بنا شد از ان

دردبر دل کنند • وگر سوی دل رنج راهی برد • چرا باید بدل جان زتن بر برد • و در دل
دو استخوان عصروفیست که از قاعده دل روید و دو زایده است که از گوشهای
دل خوانند در حالت فرح منبسط و در زمان اندوه منقبض و چون دل منبع روح
حیوانیست و پادشاه وجود جای او در صدر البدن واجب آمد تا بهمه جوانب
از وفیض روح باسانی رسد و دیگر جوارح چون پشتیبان او باشند مضرت خارج
بدان راه نتواند یافت و از حرارت غریزی محفوظ ماند و خون را گرم و لطیف تواند
گردانید و باعضا و اجزای وجود رساند و در نصب مقام دل بجهت پادشاهی وجود
واجب آمد که افواج حواشی جوارح بگرد او در آمده باشد و ابتدا از صدر بدن بیمین
بیمین کردن مناسب تر بود چون دل و جگر هر دو طبیعت گرم دارند واجب آمد
هر یکی بطرفی از صدر جای دادن تا وجود را باعتدال دارند پس جگر را بطرف یمین
بیمین نشاندند تا جایش فراخ شود و باسانی هضم غذا تواند کرد و بخش هر عضوی باسانی
رساند و در بخش دل چون بزرگ لشکر بود و دل را در صدر وجود بطرف یسار نشاند
و دیگر جوارح را در خلف و شیب او تا ترتیب لشکر وجود قلب و جناح و یمین و
یسار و قدام و خلف بر وجه احسن باشد و از دل بجگر منفذیست بجانب یمین
و مجری خونست از جگر بدل تا در دل لطیف گشته و گرم شده و دل حصه خود بر داشته
ما بقی همراه ان مجری بجگر میرود و جگر قسام ان میشود و بتمام وجود میرساند و
سه بزرگتر از منفذ از یمین بیسار از دل بطرف شش رود و ان مجری روح حیوانی است
و در میان هر دو رگ دیگر مجری خونست از یمین بیسار و مجری روح حیوانی از
یسار بیمین و از ین مر بزرگ که بر یسار دلست دو شریان بر میخیزد که و جگر بجانب
جوارح بالای دل رود و خون و روح حیوانی را از ان مرها باعضا رساند چون
دل را بجهت پادشاهی از جمیع احوال داخلی و خارجی که بوجود متعلق باشد با خبر
میبایست بود و صفت احساس دماغ راست و از دل بدماغ شعبه باریک از بند تا هم
از دل گرمی بدماغ رساند و هم از دماغ سردی و تری بدل ارد تا هیچ دو از ینها اختلال
پذیر نشود و هم از احساس اشیا دل را خبر دهد مثل غضب و خوف و فرح و اندوه و
امثال ان تا دل از همه احوال خارجی بدن واقف باشد و حق هر یک بظهور تواند رساند

الریه ششی جسمی نرم متخلخل است مانند کف بسته و الت تفریح دل است و محتاج
بانبساط و انقباض و هوای خنک جذب کند و بدل رساند و هوای گرم شده بیرون
ارد و الت اواز است و بدین سبب مجاری فراخ دارد و بهرهای عضروفی پیوسته
تا بقدر کفاف هوا در و مدخل تواند کرد و نای شش را که قصبة الریه گویند قوی داده
کرد در حالت بلندی و نرمی اواز خود را فراخ و تنگ میتواند کرد و سه ربع او عضروفیست
و ربعی غشاوی را و مماس مریست و جوانب عضروفی نام مریست و سخت تر
تا احتمال مصادمات تواند کرد و قصبة الریه چون از چنبر گردن بگذرد و بسینه
رسد دو قسم شود بیمین و یسار و هر قسمی از ان قسم منقسم گردد بعصب انقسام
شریانی و اورده که منفذ اوست تا هوایی که در وقت ترویح اندهد و ان هوا را
پرورده سازد کیوبر از جگر بدل رساند و در وقت انقباض هوای گرم شده را بیرون
اورد **الکبد** جگر جسمی لحمی و دمیست گرم و تر و برتر از دل و حاوی روح طبیعی و خون
غاذیه است و این هر دو در عروق او بسایر اعضا میرسد و گفته شد که مقام او بجانب
یمین صدر است یعنی عظام علیای پهلو و شکل هلال دارد و تعقیر او بطرف معده است
و پشتش بجانب پهلو و برباطات بر غشای او مربوطست و بطرف تعقیرش رگی کوتهی
بزرگست و خالی از خون که ان را فیاح خوانند و ان منقسم است باقسام بسیار بجانب
معده و امعای اثناعشر و روده صایم تا روده مستقیم از ما ساریقا گویند و بدیگر طرف
در جسم جگر منقسم شود تا اقسام باریک و از ین دهنها از امعا جذب غذا میکند و بدان
رگ بزرگ خالی میرسد رنگش سفید بود پس از ان در جگر پراکنده کند تا پخته گردد و کیلوس
شود یعنی پنک و طبع جگر بپذیرد و خون صافی و رقیق و مواد صفراوی و سوداوی
زهره و سپرز او ببرد پس ان خون صافی برگ رسد که بر پشت جگر است که ان را
طالع گویند و بجمیع اعضا و جوارح وجود روان شود و جز و بدن گردد و طبع جگر
گرم و تر است و طبع سپرز سرد و خشک است و در اتصال قوی هر چهار بهم در قوت مزاج
معتدل میشوند **المعده** معروفست و جسمی لحمی و عصبانی مدور مجوف دراز گردن
و بالایش متصل بمری است و سر جیب بحلقوم پیوسته و معده بسه طبقه است چنانکه
گویی بلیفها برهم دوخته اند و لیفهای طبقه اول بطول است و جاذب غذاست و اعالی

معده را فم معده خوانند و جرم او قوت عصبانی بیشتر از لحمانی است تا اگر آسیبی بدو
رسد نگسلد و غذا زودتر بجو کشد و اسافل او را قعر معده گویند و در جرمش قوت
لحمانی بیشتر از عصبانی است تا قوت گرمیش مدد هاضمه بود و از بالای معده بطرف
یمین جگر است و بطرف یسار دل و سپرز تا گرمی بمعده میرساند و قوت هاضمه
او زیادت میگردد و درین حال جای برایشان تنگ نکند و آسیبی بدیشان نرسد و جرم
معده گوشتی سخت دارد تا حرارتی که کسب کند محافظت تواند کرد و سبب قوت هاضمه
شود و پیش معده بزرگتر از پس اوست و بطرف شکم بود تا در حالت امتلا پوست
شکم او را جای دهد و در شکنجه نباشد و گردی جرم معده از انکه غذا در وی بیشتر گنجد
و دیرتر قابل آفت شود و قعرش فراخ تر از بالای اوست جهت انکه قلادی کشیده و
راست است تا هضم طعام و شراب تواند کرد و دهن معده از بهر قبول غذا همیشه باز است
و از قعر معده مجری است بروده کان تا چون غذا در معده پخته شود لطایف از و
جدا گشته بجگر رود و ثقل اغذیه بدان مجری با معاء رود و بر سر معده پوششی است
که نگهبان اوست و در اعضای ما حول ان بسته است و بر انجا پیه تا شاهمه است تا
بجوهر خود معده را گرم دارد و قوت هاضمه دهد بطرف شکم که سرما بیشتر اثر تواند کرد
ان پیه قوی ترکیب است تا دافع سرما باشد **المراره** زهره وعای مرت صفراست و جایش
سینه بطرف بالای مقعر جگر و او دو مجری دارد یکی بطرف تقعیر جگر پیوسته تا [illegible]
صفراوی خون را از جگر بجو کشد و مجری دیگر منشعب شود بچند شعبه و برودهای
بالا و زیر معده رسد تا در وقت خلو معده از ماده مجذوب خود قدری بمعده فرستد
تا دافع اذیت بلغم و اخلاط فاسده شود و معده را پاک گرداند که اگر در حالت امتلای
معده با نجار فتی غذا را بغشا داوردی و مجری دیگر بطرف رودهای سفلی و مقعد
دارد تا حصه ایشان خود انجا ریزد و ایشان را داعیه دفع ثقل پیدا شود و امعا پاک
کرد **الطحال** سپرز جسمی لحمانی است و حاوی خون سوداوی و بر جانب یسار است
و بشکل طویل دو مجری دارد یکی بطرف تقعیر جگر و ماده سوداوی و درو خون که
در جگر بود بجو کشد و خون صافی در جگر بگذارد و مجری دیگر بقعر معده رود و
از و خلط سوداوی حاصل کرده حصه خود را برداشته ما بقی بقعر معده ریزد تا

از انکه دارد و دفعه قرار اشتها پیدا شود و سپرز در مقابل زهره افتاد تا از وی ماده صفرا
وا دارین ماده سوداوی جذب میکنند و خون صافی سلیم که جز و بدن را شاید در
جگر میگذارند تا او باعضا میفرستد و چون ماده صفراوی سبکتر است ماده سوداوی
است جای زهره اندکی انجای سپرز بالاتر امد تا میل هر ماده بموضع خود باسانی
باشد و چون سپرز مکن ماده سوداوی است و ماده سوداوی سبب لاغری تن خود
هر کرا سپرز فربه تر تن لاغر تواند بود و بر عکس چون فربه شود سپرز لاغر باشد **الامعا**
روده کان جسمی اند از جوهر معده با پخته معده هضم ان نکرده باشد امعا از اهضم کند
و مجوف است بتجویفی اندک و بطول و بعرض دو رویست و از جگر بدو جداول بسیار
و باریک است و از ابدان سبب فراخ نیافرید تا غذا اگر بدو رسد امعا بمجاری باشد
و در هضم ان متمکن بود و جداول تنک نصیب خود از و تواند کشید تا چون باسفل
وجود رسد غذا از و بتمام بجداول رسیده باشد و در امعا جز ثقل نمانده بود و از امعا
انچه بطول است قوت جاذبه قوی دارد و انچه بعرض است قوت دافعه و انچه پوشیست
قوت ماسکه و عدد روده کان شش است سه بربالا و باریکتر و سه در نشیب سطبر
تر اول روده باریک متصل معده است و از اثنا عشری خوانند یعنی دوازده انگشتی زیرا
که طولش همین قدر است دوم روده صایم زیرا که همیشه تهی باشد و هر چه از اثنا
عشری بدو رسد در حال بروده سیم دهد که باریک و دراز است و طعام در و مکث
کند ماند رودهای سفلی اول قولون است و آن روده فراخ است و مدخل و مخرج او یکسوراخ
پیش نیست و بدین سبب او را اعور خوانند و او رجانب یمین تا یسار بر عرض شکم آمست
و طعام انجا کنده شود پس روده مستقیم است و از انجو یعنی فراخ است ثقل در و مجتمع
کردد چنانکه بول در مثانه پس روده اخرین عضله است که مانع خروج ثقل است الا
بارادت و امعا را قوتیست که چون طعام را نگه دارد با وجود نازکی جرم هیچ از ان بیرون
نکند و چون دفع کند هیچ از ان در و نماند **الکلیه** جسمی لحمانیست و سخت است و نجات صحت
مائیت از خون جدا کند و بمثانه رساند بر وجهی که باز شوانگشت و بعدد دو است
و اگر یکی بودی بر هر طرف که بودی ان طرف معمور بودی و دیگر طرف خراب و اگر بر میان
نشستی مهره بودی از ان مهره بدو سبب رسیدی مناسب چنان امد که دو عدد باشد

هریکی بطرفی وجایش براستخوان پشت بود واندکی فراتر از جگر بود و هریك کرده را طرفها
بلندتر از کو میان است ودو رك بزرك از و منشعب است یکی بپشت جگر متصل است
که بخاصیت خود مائیت از خون جگر جدا کرده جذب کند و رکی دیکر بمثانه پیوسته
که بان مائیت را بمثانه فرستد بنوعی که مراجعت نتواند کردن وچون معده بقوت
مائیت غذا را نمیتواند بجهت تا بجکر فرستد وجکر نیز بمدد مائیت که از رقیق کرداند
بعروق باریك نمیتواند فرستاد وان مائیتها که مصداق ان غذاهاست جزو بدن نمیتواند
شد کرده را قوت جاذبه چنان داده که ان مائیتها بتمام از اجزا و اعضای تمام وجود
بخود میکشد **المثانه** معروفست جسمی عصبانی است مجوف مشتمل بود بر دو طبقه
وعضلهٔ بر دهن اوست تا بول بغیر ارادت از و بیرون نیاید و از ایجهت انکه طاقت حمل
بول داشته باشد و نکسلد در خلو و امتلا اشك و فراخ نیز تواند شد عصبانی افرید و
درونش سه پیچش دارد یکی بدرازی تا قوت جاذبه در و بکمال بود دوم به پهنا تا قوت
دافعه بتمام داشته باشد سیم بوریب تا امساك نیکو تواند کرد و اگر چنین نبودی بی ارادت
روان بودی مثل حیض زنان وحکمت صانع از قوت اختیاری داد که تا بوقت حاجت
بارادت مقصود حاصل کند وجایش در میان زهار ومقعد بدید کرد تا در دفع بول
مسافت بعید نبود و در فم مثانه بهره و طبقه در عضله قوتیست که در امدن بول را
در مثانه ممد است و در بازکشتن بالا مانع **الت التوالد** شرح بیرونیش در جوارح
ظاهری کفته شد وصفت درونیش انکه دو رکهای بسیار درهم پیچیده است و
کوشت غددی دکر دان برامده وان رکها با بعضی از استخوان پشت و مواضعی که انرا
وعیه منی خوانند رسیده تا قوت شهوانی وجذب خون منی کند چون بخصیتین رسد
از اسفید و غلیظ کرداند چنانکه پستان خون حیض را بشیر و رقیق میکرداند و ذکور
را چون سر احلیل خارجیست منی بیرون ریزد و اناث را چون داخلیست درون ریزد
وبدین سبب هر زنی با انزال منی خود محس نتواند شد و رحم را بستکیهای نرم است بمهرهای
پشت و دیکر اعضا تا در حال حمل فراخ شود و در حال خلو با قرار اول رود و رحم بول در قم
رحم راست در بیرون پرده دختری وهم انانجا رکی چند باریکست منتشر منتشر شده
چون بکارت زایل شود ان عروق بریده کردد وجرم مشیمه نیز عصبانی است و مماس

رقبة الرحم و موضوع است در میان مثانه و امعاء مستقیم از بهر انکه او بهتر
جاییست بکرمی و تری بودن بچه را تا چندانکه بچه بزرك شود وخود را بکشد
مشیمه نیز خود را فراخ کند و بکشد و بوقت خروج بچه مسافت بعید نبود و
عضلات شکم اورا ممد باشد و مشیمه بر یمین و یسار دو بطن دارد بطن یمین
کرم و تر و بقوت تر است بجهت انکه خون و روح از دل بدو زود تر میرسد و بدین
سبب موافق تکوین ظهور ذکور است و بطن یسار بر عکس این و موافق تکوین
اناث است و فم مشیمه در رقبة الرحم بوقت ولادت بجهت اخراج بچه فراخ شود و
استخوان مفصل نیز در فراخی ممد ان کردد تا اسیبی بجنین نرسد و باسانی بیرون
اید و بعد از ان با حالت اول رود و استخوانهای جنین نیز نرم بود چون هوا
برو وزد سخت شود مانند بیضهٔ مرغ و در فم رقبة الرحم سه سوراخ است
پیوسته دهن برهم نهاده بود و قابل نطفه است اما تا انزال مرد و زن بیکحال
نبود و هر دو نطفه باهم نیامیزد ان سوراخها را داعیه قبول نطفه نبود و اگر
نطفه مرد بقوت تر باشد و سوراخ یمین او را پذیرد بچه پسر بود و اگر سوراخ یسار
پذیرد هر چند بجهت قوت نطفه پدری خلقت پسری یابد اما صفت نسوان
یعنی زنان برو غالب باشد و اگر نطفه زن بقوت تر بوده باشد و سوراخ یسار
او را پذیرد بچه دختر باشد و اگر بسوراخ یمین فرو رود هر چند بجهت قوت نطفه
مادری خلقت دختری یابد اما صفت مردان برو غالب باشد و سوراخ وسط
را داعیهٔ قبول نطفه اندك است و اگر احیانا نطفه پذیرد بچه خنثی بود و بهر بطن
مشیمه که فرو رود از پسری و دختری ان صفت بر ان خنثی غالب بود و بهر نوبت
که رحم دهن کشاید نطفه پذیرد و بچه بسته شود و عدد بچه بحسب بدر رفتن
نطفه در ان سوراخهاست و تا چهل بچه بیکشکم اتفاق افتاده تری و مادکی و خنثی
بجهت قبول هر سوراخ و بجهت قوت نطفه مرد و زن است و رحم را حس طبیعی است
بسوی خوش کشیدن و شغف دارد انکه یافتن و سبب زیان رفتن بچه بسوی از رحم
اوست و نایافتن مطلوب و افراط یافتن مکروه فسبحان خلق مطلوبنا و مکروهنا
بقدر قدرته و اراده و در کتب تشریح امده که اعضا و جوارح وجود ادمی چنانکه ذکر رفت

از عظام و رباطات و عضلات و غشاوات و اعصاب و عروق و شراین و جداول
و اورده و لحم و شحم و مخ و جلد و غیر ان ازسه هزار قطعه ترکیب فرموده است و
چهار هزار قوت باشد تا این قوتها وجود ادمی را قایم میدارند و منشعبات قوای
مدرکه و متحرکه و عضلیه درک حقایق خلقت اشیا کرده بحقیقت معرفت و محبت
وحدت خالق و صانع ان رسیده مستغرق عشق او لعینی طلب مولا که کمال انسانیت
است کرداند ما هل شرع از اینجاست که کفته اند حق تعالی هر ادمی را بیست و چهار
هزار فرشته موکل کرده است تا محافظ وجود او باشند پس در مقابل چنین کرامتی که
ایزد تعالی در حق بندکان فرموده اکر حق ان کما ینبغی نشناسد و در ارکان عبادت و
طاعت که سبب حصول و وصول کمال است اهمالی رود پس بی مروتی باشد و انوری
کفته بیت ان شنیدستی که نهصد مرد امد پیشه ور • تا تو نادانسته و بی
اکهی نانی خوری • در ادای ان اکر در تو نباشد یاریی • ان نه نان خوردن بود دانی
چه باشد مدبری • پروردکار تبارک و تعالی از نصیر و معین مبراست و طاعت
و عصیان زاد ان حضرت قدری نه اما ما را براه بندکی و قیام بطاعت و اجتناب از
معصیت لازم است حق سبحانه و تعالی همکنان از ادای شکر این نعمت و قیام
بطاعت و معرفت وحدت کرامت کناد بمنه و کرمه صفت دوم در ذکر قوای
انسانی که حق تعالی انرا در وجود ادمی جهت قوام بدن افرید و در هریک منافع
نهاد که سبب صدور افعالی که ازان قوام متوقع است باشند و نسبت احوال
روح وان قوای در وجود ادمی در حالت بیداری بشهری کرده اند که بازارها اراسته
بود و راهها کشوده و پیشه وران بکارها مشغول و مردمان متمکن باشند و
شهر را رونقی و زینتی هرچه تمامتر بود و در حالت خفتکی جهت سکون حرکت قوی
بدانچه درهای بازارها و خانها بسته باشد و مردم از کار بازمانده باشند و شهر
ارمیده چنانکه کفته اند شعر نه اوای مرغی نه یاد ای مردی • زمانه زبان بسته از نیک
بد • و در حالت حیوة اعضا و جوارح وجود ادمی را چون خانه معمور شمرده اند و این
قوی را چون نقوش و تصاویر دلفریب بالوان مختلف در اینجا نکاشته و روح چون
چراغی در وی که جمیع خانه را منور دارد چندانکه چراغ روشن باشد ان نقوش و صور

الوان مرئی باشند و ازان ناظر از اشعاع بود یعنی در وجود پرتو روح انسانی از قوت
عقل و فهم و علم و امثال ان احتراز ننمایند بکمالیت رسد و اکر چراغ بند کرده یعنی
بسبب مرض بعضی ازین قوی از کار باز ماند و بعضی در اشعاع کرفتن نقوش و تصاویر
حاصل شود و اکر چراغ فرونشیند یعنی روح مفارقت کند هرچند اوضاع خانه
بتمام برقرار بود اما نقوش و تصاویر الوان نامرئی کرده و دران خانه هیچ نفعی
نماند چنانکه ذکر رفت و روح انسانی جوهر و بدن عرض است لاشک عرض را بی
جوهر اعتباری نبود و خود وجود عرض بسبب ظهور جوهر تواند بود و از
فرو نشستن چراغ خانه نیز بکلی خراب کردد شعر جان عزم رحیل کرد کفتم که مرو کفتا
چه کنم خانه فرو میاید اکنون این قوی را بر دو صفت یاد کنیم یکی خارجی و دیکری
داخلی اما قوای خارجی پنج قوت اند لامسه و شامه و باصره و سامعه و ذایقه
و ایشان از احواس ظاهری خوانند اول حس لامسه است و هر حیوانی را بود و فرق
میان حیوان و نبات بحسب لمس است که هرچه از اجان بود هرکاه چیزی بدو رسد
بدان محس شود و از الم انچیز که برو رساید محس شود و رمیده کردد بخلاف نبات با
انکه قطع میکنند ادراک ان ندارند و اکر حیوان از احواس ظاهری نبودی قدرت طلب
غذا از غیر اجزای خود نداشتی پس با حس لمس حسی دیکر که شم است لازم امد تا انچه
منفعت وجود دران بود و از شخص دور بود بقوت شامه دریابد و بنزدیک
انچیز رود و بحس سیم که باصره است محتاج شد که چون پیش انچیز رسد انرا
ببیند و چون حس بصر ماورای حجاب نمیتواند دید حس چهارم که سمع است
لازم امد که تا باستماع معلوم کند که منفعت او در کجاست و چون مطلوب حاصل
شد اکر حس پنجم که ذوق است نبودی موافق از مخالف فرق نشایستی کردن و این
قوای سابق را فواید معطل ماندی حکمت باری سبحانه و تعالی این حواس را ذوق
مکمل کردانید تا نفع را قبول کند و مضر را رد کند و غذای صالح که جزو بدن شاید
برکزیند و بخوردن انرا از مرتبه نباتی و حیوانی بمرتبه انسانی رساند و بدین
داعیه پس او را این عروج در معرفت وحدت الوهیت دست دهد و حقیقت
کیفیت این حواس انکه لمس قوتیست در جمیع پوست بدن موجود که هرچه بپوست

چراغ

واز الم انچیز

در جلیست و

محس

بساید مثل آن سردی و گرمی و تری و خشکی و درشتی و سستی و نرمی و گرانی و امثال آن
هریک بحد خود دریابد و بشناسد و شم قوتیست در دماغ که چون هوا بوی‌ها بدو
رساند دریابد و بوی خوش از ناخوش فرق بکند و بینایی قوتیست مرتب بر عصبی
مجوف در چشم که صورت اشیا بروشنی رنگ فرق کند زیرا که چون روشنی در جسمی
شفاف مؤثر شود از آن جسم عکس بر اشیا زند همچنین روشنی بصر در طباق شفاف
چشم منعکس میشود و از روشنی بتمام وجود سرایت میکند که هر چیز که چشم
برؤیت آن محسن میشود گویا که همهٔ اعضا و وجود از آن بیند و سمع قوتیست مرتب
در عصبی که داخل صماخست که بدان آوازها را درک کند و چگونگی آن دریابند زیرا که چون
دو جسم با هم مصادم کنند خواه خفیف و خواه ثقیل هوایی که در میان آن هر دو
جسم باشد خواهی که از میان ایشان بیرون جهد بضرورت هوای دیگر را بدراند لا
شک از آن آوازی بیرون آید و شکل کرد گردد و بتمدد تا چین میشود و چون بچش از متصل
شدن در صماخ پرده گوش سماعی رسد آن پرده از آن درک کند و دریابد و فایده استماع نطق
رسد و ذوق قوتیست که در جرم زبان موجود است و از اطعمه هر چه بدو مماس
شود بواسطه شیرینی لعاب که در زیر زبان است و بان اطعمه میامیزد و اجزا شان در
هم میرود زبان نیز طعم آن کرده چگونگیش درمییابد و تلخ از خوشی و شیرینی از ترشی
و شور از بی‌مزه و نرم از تیز و امثال آن باز میداند و بقوت این قوا و قوای داخلی اسباب
وجود مهیا و مهنا میباشد و برزق میرسد و نموی میکند تا از مرتبه طفولیت بصبی
و شباب و کهولت و شیخوخت می‌انجامد پس بعدم می‌پیوندد **و قوای داخلی** همچنین
پنج قوت اند خادمه و مخدومه و مدرکه و محرکه و عقلیه و هر یک بچهار قسم منقسم اند و آن
اینها اول از این پنج قوت قوای خادمه است و چهار صفت دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه و قوت جاذبه آنکه آدمی بهر وضع که باشد خفته و نشسته و ایستاده و سر
نگون شده قوت جاذبه از خاصیت خود باز نماند و آنچه از غذا که مطلوب هر عضوی
بود اگر مخالف عضوی دیگر باشد بخود جذب کند از ترش و شیرین و تلخ و خوش و
شور و بی‌مزه و غیر آن هر یک بمحل خود درود و قوت ماسکه آنکه هر چه جاذبه از او جذب و نرم و تیز
کند او نگاه دارد چنانکه از هیچ رخنه بیرون نتواند جست تا عمل هاضمه در وی مؤثر

شود و آن عضو حصه خود را از او بتمام برگیرد و قوت هاضمه آنکه هر چه جاذبه
از او جذب کند و ماسکه از او نگاه دارد و آنرا از حالی بحال دیگر گرداند که غذای آن
عضو را شاید و ما بقی آن فضله شود و قوت دافعه آنکه آن فضله که بهر غذای
آن عضو را نشاید تا آن نیز که غذا را شاید و زیاده بر مزاج آن عضو بود آنها را دفع
کند دوم قوای مخدومه است و آن نیز چهار است غاذیه و نامیه و مولده و مصوره
و قوت غاذیه آنکه چون غذا بعضو رسد از آن جزو بدن آن عضو گرداند تا بدل ما
یتحلل آن عضو باشد و قوت نامیه آنکه در اجزای بدن برحسب تناسب طبیعی
مؤثر شود و از آن نموی باشد تا نشو نما که موجب تمامی آن عضو است بدان مرتبه
میرسد و فرق میانه غاذیه و نامیه آنکه غاذیه غذا گاهی زیادت و گاهی نقصان
باعتدال دهد و نامیه درین سه حالت با آن موافق نبود و پیوسته از آن زیادت
میگرداند و مولده آنکه مبدء وجود بدل شخصی موجود شود چنانکه نطفه در حیوان
و تخم و استخوان در نبات و مصوره آنکه مبدا اشکال مختلفه شود هر شکلی را
فراخور آن چون درازی و کوتاهی و گردی و پهنی و سطبری و باریکی و درشتی و نرمی معوض
و امثال آن و فواید آن قوا آنکه چون غذای بحول وقت خود باعضا نمیتواند رسید
ناچار او را مجری و مجذبی میباید تا باعضا تواند رسید و حکمت خالق جل و علا
این قوا را نصب فرمود تا شهوانه باشتها طالب طعام شود و بمعده رسد و جاذبه
خلاصه آن از معده بجگر برد و از جگر براه آورد و بجمیع اعضا و جوارح رساند
و قوت ماسکه آنکه جاذبه آنچه را که جذب کرده باشد او نگاه دارد و قوت غاذیه
عضو را از آن محظوظ گرداند چنانکه سبب قوام عضو باشد و قوت مصوره آنکه
از آن در شکل و موی با شکل مختلفه مثل استخوان و رگ و پی و گوشت و پیه و غیر
آن منفصل گرداند و بدل ما یتحلل گرداند چنانکه مراعات مقادیر اشکال بقدر واجب
احتیاج کرده باشد و هیچ را از شکل نخست نگرداند چه اگر غیر از این صورت
بودی و ماده هر عضوی یکسان دادی چون حصه یعنی چندان بودی که او را
پیچ کرفته شدی و شکل یعنی چندان بزرگ شدی که دوی درونا پیدا گشتی پس
واجب آمد که حصهٔ هر یک را بقدر احتیاج ایشان دادن تا در آن غلط و دربلک

چشم شکی و در حدقه صفای چشم و امثال ان باشد و قوت دافعه فضله و زاید
ازا دفع کند چون هر فردی از افراد اجسام ضروری التناسب را قوتی بایست که بقیه
نوع را شاید حکمت خالق تقدس بقوت مولده از فضلهٔ غذائی اجزای بدن جوهر
نطفه را پیدا کرد تا سبب تناسل گردد و موجب بقای نوع باشد و قوتی را نقاش صور
ان نطفه فرمود تا در ظلمت درون احشای نقش اجزای اجزای و اعضای وجود دیگر
بتدریج عضوی بعد عضوی نماید و معاونت الات و ادوات از ان نطفه فرمود چنانکه
انچه در ولادین بود یک سر موی تجاوز نباشد و چون بدرون و بیرون وجود حیوان
چنین قوتی مشاهد و معاین نیست لا شك از قدرت صانع بیچون و خالق کن فیکون
تعالی و تقدس تواند بود فسبحان من فتح بصائر اولیائه حتی شاهدوه فی جمیع ذرات العالم
العظمیه و الائه و اعمی اعدائه و اصحب عنهم حتی لم یدرکوه حقیقة کیفیة ذرة بوجوده
و علائمه **سیم** قوای مدرکاست و ان نیز چهار است حاسه و خیال و مفکره و حافظه
و قوت حاسه که ان را حس مشترك خوانند که محسوسات را بر سبیل مشاهده دریابد نه
بر سبیل تحقیق و فرق میان بصر و حس مشترك انکه بصر اشیا را که بر و منعکس شود جز
در مقابل نتواند دید و حس مشترك بهمه جانبی تواند دید اما تحقیق ان نتواند که همچنانکه
بیماران و محموقان چیزی بینند و تحقیق ان نتوانند کرد و او در مقدم دماغ است و خیال
قوتی است در وسط دماغ و منزل در خزانه حس مشترك دارد تا صورت حس مشترك
ازا درك کند خیال از انگهبان باشد و متفکره قوتیست هم در وسط دماغ و متصرف
است در اجزای تفصیل و ترکیب که در خیال موجود باشد و در معانی که از خیال بحافظه
رسد اگر این قوت مطاوع عقل باشد متفکره باشد و اگر مخالف عقل بود متخیله خوانند
و تخیلات فاسد نامعقول کند و حافظه قوتیست در اواخر دماغ و نگهدارنده معانی
اشیاست که از قوای ما قبل بدو رسد چهارم قوای محرکه است و ان نیز چهار است شهوانی
و غضبیه و وهمیه و فاعلیه و قوت شهوانیه بر دو قسم است و ان فرج و گلوست
و در این معنی گفته اند **رباعیه** فرجست و گلو هر دو بما بر زده دست ○ از دست دو اژدها
کجا یارم جست ○ این پرده صد هزار عابد بدرید ○ وان توبه صد هزار زاهد بشکست ○
و مولانا جلال الدین رومی فرماید **شعر** ای و گلو ای و گلو کرد نگسر ادنك و دلو هر که از

هردو برست او ست اخی او ست نکو ○ و ازین دو شهوت یکی اشتهای خوردنست
که مشتاق طعام باشد تا عضوی غذا طلبد چون غذا بدو رسد سبب قوت او
و معاون وجودش گردد و اگر این قوت شهوت غذا نبودی اجزای وجود غذا نطلبیدی
و قوی ساقط شدی و وجود معطل گشتی همچنانکه مریض هر چند سیلانکه وجودی
را وجود بی وجود غذا ناممکن است چون اشتها طلب غذا ندارد و نخواهد و قوای
او در حالت مرض انهم خواص معطل بیماند حکمت باری تعالی چنان مقتضی شد
که شهوت غذا در حیوان مرکوز بود و بر و چون متقاضی لازم باشد او بضرورت
طالب غذا شود و اعضا و جوارح بدل ما یتحلل از خاصیت خود باز نماند و شهوت
دوم از وی جماع است و از بهر بقای نوع که اگر ان شهوت نبودی بضرورت بقا
منقطع گشتی و از ان چون متقاضی ساخت در وجود تا وجود بضرورت طالب ان
شود و نسل باقی ماند و قوت غضبیه الت تغلب است که بر چیزی غلبه کند بجهت
جذب منفعت و دفع مضرت در همه حیوانی واجب است و در سایر حیوان کمترست
که ایشان را جذب منفعت و دفع مضرت جز در نصب العین نیست اما انسان را پیشتر
میباید که هم در نصب العین و هم در غایت در خور است یعنی انچه نصب العین است
بقوت قوتیست که در وسط دماغ کرد ادراك معانی مدرکات حس مشترك و خیال
کند و میزان کرد چنانکه صداقت زید بر عداوت عمرو از ان بشناسد و طمع را در
ان تحریك دهد و قوت فاعلیه سبب صدور افعال ارادی است که از وجود حادث میگردد
و حصول او بقبض و بسط و نفخ و استرخاء اعضا میتواند بود و این قوت در حیوان
یا انهم طلبات با از بهر جذب تا طالب ملایم شود و از مکروه بپرهیزد پنجم قوای
عقلیاتست و ان نیز چهار است فارقه و ممیزه و محصله و محققه و قوت فارقه
میزانست میان انسان و سایر حیوان و ان مستعد ادراك نظری و فکری و صناعات
مصر و جود انسان از اطفال و بلوغ غریبست و مجبول وجود است نه مکتسبی
و حکما ازا عقل هیولانی خوانند و قوت ممیزه انکه چون بحد تمیز رسد واجب و جایز
و ممتنع از هم فرق کند بحیثیتی که داند که شخصی بدو مکان روا نیست و دو از یکی بیشترست
و مثل ان حکما ازا عقل ملکی خوانند و قوت محصله انکه در ذهن بسبب ان قوت معانی

چند حاصل شود که طریق تجارب بغرض خود بحصول رساند حکیم از اعقل مستعار گویند
و قوت محققه انکه تحقیق حال و مال امور کند و از خوف الم اجل ترک لذت عاجل کند و
بدان لذت فانی ملتفت نباشد حکما از اعقل بالفعل خوانند و تفاوت این عقول
بمردم بحسب اشراق عقل است و تکمیل و مبادی ان اشراق از وقت سن تمیز است تا (در نفس)
قرب چهل سالگی که حد کمال معقولات است و انکار این معنی نا ممکن زیرا مشاهده میرود (در زیرکی)
زکی و زیرکی و مسایل بسیار از لفظ اندک بل برمز و اشارت در می یابد و بلید و کودن
مسئله با ایجاب بسیار و تفهیم فراوان فرق نمیکند حضرت حق سبحانه و تعالی ما را و
جمیع مومنین و محبین را از عقل حظی وافی و نصیبی اوفی کرامت کناد بمنه و جوده و
کرمه صفت سیم در ذکر خواص و فواید اعضا و جوارح انسان که هیچ حیوان
را با انسان در ان شرکت نیست فاما الخواص خواص ادمی فراوانست ازان سیزده
چیز را یاد کنیم اول بزرکترین خاصیتی ادمی را نطق است و ان قوتیست که بسبب
مکرمی ادم است بر سایر حیوانات و ایه کریمه و لقد کرمنا بنی ادم محقق این تقریر است
و فایده ان قوت انکه انچه در ضمیر کوینده باشد و خواهد که مفهوم شنونده کرداند
برمز و اشارت بفهم انکس رساند و اگر از بلادت سامع مفهومش نشود در کسوت
نطق کشد تا بضرورت فهم کند دوم انکه چون حالتی برو طاری شود که طبعش را
خوش اید یا در ان شکفت ماند خندناک شود و بعکس این چون اندوهی باو رسد
کریان شود سیم انکه در ملاعبت هم بوسه دهند چهارم انکه تمامت حیوانات
را بجهت دناءت مرتبه ایشان لباس از موییست که جزو بدن ایشانست و ادمی
را از شرف وجود از خارج بدنش ثیاب لطیف بانواع مقرر کردانید پس چون ادمی را
از خلعت موی نیز بی نصیب نخواست از ابر موضعی چند جای داد که هم مایه زینت
و هم دافع بعضی اذیت از وجود ادمی باشد و سفید کشتن موی جز ادمی را نیست
وان در زمان کهولت حادث شود زیرا که حرارت غریزی که از طباخ اخلاط است (در کهولت)
بسبب کهولت در قوتش فتوری پیدا شود و تمام عمل نظر بود نتواند رسانید بضرورت
ان در بدن قوت رطوبت و عفونت زیاده شود و چون از ان دافع طبیعی قاصر بود نا
چار ماده سفیدی موی کردد پنجم انکه چون کسی را در عضو المی بود یا بضرورت

الی

الی یا خراشی پاید چون از ان دست بکیرد تسکین پذیرد ششم اگر کسی در چشم رمد
رسیده ملاومت نظر کند ان رمد در چشم او نیز سرایت کند و همچنین نیم
خورده صاحب برص و جذام و جرب را سرایت بود و اکر کسی را در مجلسی می
افتد که قرا و نه دهن دره خواند بدیکران نیز سرایت کند و یا برص همچون پای
برهنه بر زمین رود و چندان زمینی که کف پای او برو برسد و از وان بعفونت
شود در انسان نبات ازان زمین نروید هفتم حیوانرا چون بعضی خصی کنند
جثه اش قوی کردد و اگر کندی در اندامش بود زایل شود و طعم کوشتش خوش کردد
مثل میش و امثال ان الا ادمی که چون خصی کنند بدنش ضعیف و اندامش کنده
و رکهایش تباه و ریشش سست و شهوت خوردنش زیادت و استخوانهایش دراز
و انکشتانش کج و از وی جماعش قوی تر و احتلامش بیشتر و عرقش زیاده تر کردد و
بسبب کثرت رطوبات موی اندامش بر افتد و از ضعف اندام ساقهاش کژ شود
و ثقل در وجودش غالب کردد و چون سبب کر ازین قصب الرئیه ضعفی یافته بود
اوازش باریک و متغیر شود چنانکه باوازش توان شناخت که خصی است و دوستی
لعب نرد و شطرنج و دیکر منصوبات در وی بیفزاید و سریع الغضب و الرضا کردد و نیز
نکاه نتواند داشت هشتم انکه اعمی را قوت جماع بیشتر بود و از بینا زیرک تر بود و
سبب زیرکیش انکه قوت باصره اش مزید قوت دروی شده باشد نهم در حالت
دیوانکی توانائی زیادت از عاقلان داشته باشد زیرا که چون قوای عقلیه از کار مانده
باشد قوت فاعلیه قوی حال تر تواند بود دهم انکه چون زن حایض عورت خود
بکشاید در برابر ابر دارد سحاب منقطع شود و چون بر زمین مستلقی کردد سرما در
اشجار و تخم ان زمین مؤثر نشود و اکر عورت برهنه و خون از وچکان بسباع
درنده نماید از و مستوحش شود و بجای دیکر رود و اکر پیراهن مخلوط کردد طعمش
بزبان رود و اکر بوقت زرع پالیز بر انجا کذرد ثمره اش پر کرم و تلخ کردد و اکر دوایه دوشش
نکردد مکدر شود و اکر مصروعی را لمس کند صرعش کم شود و اگر پوستی که مار افکنده بود
بخود بر کیرد ان مار بمیرد و اکر شبان در کوسفند بند که کرک پیرامون ان کوسفند
نکردد زیرا اکر بان کله رود شکمش بدرد اید و اکر دکوی حیض بکشتی بندند

بادهای مخالف ایمن کردد و اکر پیراهن حایض پیش از غسل صاحب تب ربع بپوشد تب
زایل شود یازدهم اکر مورد در انخالت با او دخول کند رنک و طراوت رویش متغیر کردد
و ابله شود و بالحقیقة ان قصد خود از بلاهت بود و جهودان در انخالت زنزاد شام
خوانند و نجس دانند و بخفتن و پوشش و سایر امور با خود مشارک نکنند دوازدهم
اکر جانوران تخصیص حشرات را بواسطه نر و ماده بسیار حاصل شود وادمی را با
وجود این حشرات که او راست نمیشود و این از شرف انسانیست سیزدهم اکر دست
ادمی بهمه اندام میرسد و هیچ حیوانی دیکر را نمیرسد اما الفواید فواید اعضا و اجزاء
ادمی بسیار است و از ان هفتکه چیز را یاد کنیم اول اکر موی ادمی را جوشانیده در
اب چون صاحب نقرس پای در ان اب نهد المش ساکن کردد و کاسه سر ادمی را چون در
کبوترخانه دفن کنند کبوتر بسیار در انجا جمع شود دوم اکر صاحب علت شد باب کاسه
سر ادمی غسل کند علتش برود و دیکر مبادرت نکند و اکر استخوان کاسه سر مرده بر
صاحب تب ربع بندند تب مفارقت کند و رماد استخوان ادمی اکر مصروع بخورد صحت
یابد سیم مغز سر ادمی بقدر دو حبه بهر تخم از مار و دیکر حشرات کزنده نهند زهر بیرون
کشد چهارم اشک ادمی را اکر در حالت فرح کریسته باشد سرد کرده چون غمناک
بخورد تفریح یابد و اکر مصروع خورد صرعش برود و برعکس اشک حزین و اکرم در کری
بخورد کریه عظیم برو غالب شود پنجم اب دهن ادمی کژدم را بکشد و در عجایب المخلوقات
کوید که شیادی پیش جالینوس حکیم امد و دعوی کرد که بافسون عقرب را بکشد و
بعد از خواندن افسون بر عقرب تف کرد جالینوس کفت کالیته مغزهای که این کژدم
بخاصیت اب دهنت مرد و اکر اب دهن بر مقناطیس مالند در ان حال جذب اهن
نتواند کرد ششم دندان اولین که از کودک بیفتد چنانکه بر زمین نرسد اکر زنی انرا
در ریسمانی بسته با خود دارد ابستن نشود و دندان مرده بر دندان متالم نهند درد
ساکن کند هفتم ناف بچه که بوقت ولادت بریده باشند اکر ازا ساییده مصروع
بخورد صرع ببرد اکر قدری از ان در زیر نکین انکشتری نهند حاملش از قولنج ایمن
باشد هشتم از پوستی که بچه در شکم مادر در ان باشد قدری شک کرده و سوده
با مشک بهم صاحب جذام بشن بخورد جذام از و برود نهم رماد فضله تا خن

بحث

بیت کانداد می هر که بخورد کسی دهد چنانکه بر حالش واقف نشود صاحب ناخن
را سخت دوست دارد دهم خون ادمی با خاک امیخته بر حشرات کزیده مالند درد
ساکن کند و اکر کسی را رعاف بود و امساک نپذیرد نامش بدان خون بر کو پاره بنویسند
و در برابرش بنهند تا بران خون امساک پذیرد و خون حیض اکر بر جای کزیده کلب
العقور بمالند صحت دهد و همچنین بطلا بر بهق و برص مفید اید و بر پیرون چشم
رمد رسیده طلا کنند تسکین دهد از درد و خون حیض دختر بکر با کحال سفیدی
چشم ببرد و خون بکارت دختر نارسیده بر پستان مالند بزرک نشود و خون بواسیر
اکر سکی بخورد بانکش کم شود یازدهم اب منی بر برص و بهق و قوبا طلا کنند زایل شود
و بر جای موی بر نیامده مالند زودتر براید اکر اب منی بر شکوفه نخل امیخته و خشک
کرده بخورد زنی دهند بغایت عاشق شود دوازدهم عرق ادمی که در حمام حاصل شود
جمع کرده بر دمل مالند از انضج دهد و عرق مصروع بر پیشانی که از شیر در دکره باشد
طلا کنند صحت دهد سیزدهم شیر زنان با عسل خورند سنک مثانه خورد کرده بیرون
اورد و قدری ترنج با شیر دختران حل کرده اندک اندک در چشم کشند درد ساکن کند
چهاردهم بول ادمی جوشانیده پای صاحب نقرس بدان شویند درد ساکن کند و بول
کودک احتلام نایافته در ظرف مسین با عسل بجوشانند با کحال سفیدی چشم ببرد و همچنین
چون بخورد صاحب یرقان دهند چنانکه او نداند یرقانش ببرد پانزدهم بول کسی که بیست
سالکی رسیده باشد صاحب برص بخورد شفا یابد و اکر بر جرب و قوبا و خارش طلا کنند
ماده اش کم کردد و در عجایب المخلوقات امده که صاحب طحال بخواب دید که هر روز سه
نوبت بول خود میاشامید بمجرد این شفا یافت شانزدهم بول رضیع یعنی بچه طعام ناخورده
بر تیلا کزیده دهند و اورا در تنور کرم نشانند تا عرق کند صحت یابد و اکر در جرب مالند
صحت دهد و با کحال الخارش چشم ببرد هفتدهم کرم بزرک که در شکم بود خشک کرده و سوده
با کحال سفیدی چشم ببرد و بغایت مفید بود نظر دوم در اخلاق حق سبحانه و تعالی وجود
ادمی را از صفات ملکی و شیطانی که تاثیر شر خصال الجمیله و ردیه تواند بود ممزوج افریده
و در این معنی کفته اند رکب الله الملایکة من عقل بلا شهوة و رکب البهایم من شهوة بلا
عقل و رکب ابن ادم من کلیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملایکة و من غلبه

شهوته عقله فهو شر من البهایم و در هر وجودی این صفت موجود باشد اما بحسب قابلیت نفس ناطق متفاوت باشد و در هیچ نوعی از مخلوقات چندین تفاوت متصور نیست الا در انسان و درین معنی گفته اند ولم ار مثل الرجال تفاوت • لدی المجد حتی عد الف بواحد • و در میان این بیت این شاعر طریق وسط سپرده است زیرا که انسان در حد افراط موجود است و تفریط از همه مکونات متصور میباشد چنانکه در معرض هر محمدی ابوجهلی است و در حقیقت کیفیت اگر این صفات سریع الزوال بود از احوال گویند و اگر بطی الزوال باشد از ملکه خوانند پس هر صنعی بر نفسی ملکه شود و خلقی شود از اخلاق او و هم طبیعی باشد عادتی نیز زیرا که ملاومت بر امور طبیعت ذاتی باشد و گفته اند • عادت چه کهن شود طبیعت گردد • و خلق جمال الحال باطن است چنانکه خلق جمال الحال ظاهر است و ارباب بیان او دیگر را ضرورت گویند ادمی در حالی که باشد لا یزول عروج طلبد هر که را از سعادت ازلی صفت ملکه عالیه بود اخلاق جمیله اش زیاده میگردد تا در عروج چون این روح انسانی درین وجود فانی زنده است پیوسته جویای مقام معهود و وطن مالوف بود یعنی طالب وصول بعالم علوی باشد اما هر کس را بران طلب محیط نبود و نداند که او را ملکه عالیه بود و اخلاق جمیله اش غالب و زیادت میگردد تا در عروج بملا اعلی رسد و مرتبه یابد ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و هر که را از شقاوت صفت شیطنت برو غالب بود اخلاق ردیه اش فزون گردد تا از مرتبه انسانی بکلی معنی تنزل کند و بدرجه ادنی حیوان برسد و بحقیقت نسلش کالسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء و بظاهر شادی نمای و بباطن غم فزای شود و معنی ایه اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین صورت حال او گردد و در چون شکل انسانیت نماید در دنیا هر دو مطرود باشد و در عقبا مستوجب عذاب و در دنیا تهی دست از ثواب باشد نعوذ بالله من سوء نقمته و بلغنا ما یرضیه بمحمد و کرمه و انکه هر دو صفت مساوی بود مثل اجبت الناس من المساوی من المحاسن و المساوی در شانش وارد شود اکنون شرح بعضی از اخلاق فضایل و رذایل ذوذوجهین بحکم لیمیز الله الخبیث من الطیب از هم جدا کرده بر سبیل اجمال و ایجاز یاد کنیم و بعضی از مستشهدات ایات و اخبار و امثال و اشعار که در شان هر یک وارد است در و درج

کردانیم

کردانیم بمنه و کرمه **الفضایل** سعادت ازلی و کرامت و صفت ملکی در نفوس انسانی باعث کثرت خصایل جمیله تواند بود و هر نفس که این پایه یابد عموم نفس را رهنما گردد و از جهالت ضلالت رهایی دهد و بزرگترین نعمتی و بلندترین مرتبتی که حق تعالی از فضایل سعادت در دنیا باد میان ارزانی دارد و بدان سبب سرعزتشان از مخلوقات برافرازد خوی خوش است و در عقبی نیز هیچ طاعتی ورای ان نخواهد بود و حق سبحانه و تعالی بدانچه رسول صلی الله علیه و اله خوی خوش داد منت نهاده فرمود وانک لعلی خلق عظیم از خوش خویی ان حضرت در جامع الحکایات امده روزی چند پسر کودکی بتصور انکه هر چه حسن و حسین علیهما السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و اله گفته اند شاید گفت در راه مسجد او را بکر قشد که شتر ما باش بلال را گفت بنگر که در خانه چیست پیار تا خود را بدان از ایشان وا خرم بلال برفت و هشت جوز بیاورد و خود را بدان باز خرید و گفت رحم الله اخی یوسف باعوه بثمن بخس دراهم معدودة و باعونی بثمان جوزات چون خلقش درین پایه بود بدان مایه رسید لا جرم مردم خوش خوی در دنیا و عقبی نزد عقلا و فضلا از رستکاران نام دار باشند و متابعت ایشان دیگران نیز براه راست اورده رستکار کرداند و حضرت رسول صلی الله علیه و اله بنا بر خوش خویی و راست کاری که از اصحاب مشاهده نمود فرمود که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بفحوای حدیث العلما ورثة الانبیا لا یورثون دینارا و لا درهما و انما ورثوا العلم فمن اخذ فقد اخذ بحظ اوفر موافق این تقریر افتاده چه غرض ازین سخن بحکم ثمرة العلم العمل به و ثمرة العمل به ان یوجر علیه عالم عامل عاقل باشد که سیرت انبیا یافته باشد و معنی ایت انما یخشی الله من عباده العلماء در میان او وارد به عالم غافل کاهل که طریق اشقیا سپرده باشد بلکه از دیشان قصب السبق برده و مثل الکسل یایس من الرزق در صورت حالش گشته زیرا که عالم غافل جاهل اگرچه علم خوانده باشد چون از غفلت فواید عمل بان علم یاد نبود اسمی باشد بی مسمی و ابراهیم طایی درین معنی گفته • ولم اجد واسن عاقل غیر عالم • ولا من عامل غیر عالم و گفته اند علما ورثه انبیا اند و توان گفت که انها اند که در حسن سیرت با نبیا نزدیک شده باشند که جز بمرتبه نبوت بر ایشان تفوق نرسد و چون عالم عامل و عاقل بود

دستکان وخوشخویی تواند بود وچون این صفات غالب بود سلوک برکسالت اختیار
کند ودر سلوک چون سیر از سر علم بود وصول بحق زود میسر شود واین صفات
خداوند تعالی بخدا وندان نفوس کامله ارزانی فرماید ونفوس ردیه را از ان نصیب
کمتر بود وبا رادت حق متعلق باشد چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه واله بخبر
بوده واکنون بتفریع میاید که السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه
وقال صلی الله علیه واله ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم وحکما
گفته اند که فضایل سعادات چهار است ودر حد اعتدال لان معنی الغایة فی الاربعة
والزیادة عیب والنقصان عجز ودر حدیث مصطفوی صلوات الله علیه واله
امده که خیر الامور اوسطها وکلام حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
خیر الامور النمط الاوسط الیه یرجع العالی وبه یلحق التالی مقوی این تقریرات
واز این چهار خصلت اول حکمت وان بقوت نظری متعلق است ومظهر نفس
ناطقه وحقیقتش معرفت وهر چه سمت وجود دارد وموجودات یا الهی بود یا
انسانی پس حکمت دو نوع شود نظری وعلمی انچه الهی بود دانستنی بود از حکمت
نظری وانچه انسانی بود کردنی باشد از حکمت عملی وحکمت دانستنی بود از حکمت
نظری وانچه انسانی بود کردنی باشد وان حکمت عملی حکمت را انواع متشعبات نامحصور
است واز ان هفت مشهور ذکا وسرعت وفهم وشهوات بعلم وحسن وبعقل و
تحفظ وتذکر وسه خصلت دیگر شجاعت وعفت وعدالت اند واین هر سه عملی
اند ومظهرشان اثار بدنی بحقیقت شجاعت نفس ناطقه را انقیاد نماید تا در امور
هولناک مضطرب نشود واقدام بر حسب رای کند که تا هم فعل که صادر شود جمیل
بود وهم صبری که نماید محمود باشد ومتشعبات شجاعت یازده چیز مشهور است
عفت نفس ونجدت وبلند همتی وثبات وحلم وسکون وشهامت وتحمل وتواضع
وحمیت ورقت وکیفیت عفت انکه شهوت مطیع نفس ناطقه باشد تا تصرفات
او بحسب اقتضای رای بود وان حریت در وظام واز تعبد هوا واستخدام لذات مانع
شود واز متشعبات عفت دوازده مشهور است حسن وحیا ورفق وهدی
ومساهلت ودعت وصبر وقناعت ووفا وورع وانتظام حرمت وسخا وسخا

باز

باز متشعبات است واز انجمله هشت از مشاهیر اند کرم وایثار وعفو ومروت وسهل
ومواسات وسماحت ومسامحت وحقیقت عدالت انکه این سه قوم مقدم و
متشعباتشان با هم دیگر اتفاق کنند وقوت ممیزه را امتثال نمایند تا اختلاف هوا
وتجاذب قوتها صاحبش را در ورطه حیرت نیفکنند واثر انصاف وانتصاف در وی
ظاهر شود واز متشعبات ان دوازده مشهور است صداقت والفت ووفا و
شفقت وصلت رحم ومکافات وحسن شرکت وحسن تردد وتسلیم وتوکل و
عبادت وهر که را حق تعالی علم کامله داده باشد صفات حمیده اش بیشتر بود اگر
چه این خصایل چنانکه ذکر رفت هر یک بچند شعبه منشعب میشود وحصرش بیجا
است اما چون خواص کمالات این اعمال الذی نیغ است وهر یک را بحکم ایه من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها محمود حسنه گردانیده است وپنجاه خصلت از متشعبات وتوابع
ان که یک مره تمام بود بترتیب حروف یاد کنیم اگر چه در حرف الف اخلاص وادب وامثال
ان بر حسب حروف بر امانت مقدم دارد اما چون افضل واکمل امانت است از مقدم
داشتیم واین صفات را منجیات خوانند الامانة امانت نگه داشتن چیزی بود که بکسی
سپارند وگیرنده از ادپذیرد وبدین عمل اقدام نمودن وشرایطش بواجبی بجای اوردن
زیادتی رزق باشد کما قال النبی صلی الله علیه واله وسلم الامانة تجر الرزق وهر که در
امانت داری راستی ورزد غنی گردد چنانکه رسول صلی الله علیه واله فرمود که الامانة
غنی وامانت چون باز خواهند بخوشدلی وتازه رویی ادا باید کردن واز رسول صلعم
مروی است اد الامانة الی من ائتمنک ولا تخن من خانک وبامانت سوگند خوردن
باشارت مصطفوی منهی است وقال صلی الله علیه واله من حلف بالامانة فلیس منا
وسر همه امانتها درستی ایمانست که در روز الست از حضرت پذیرفته ایم چنانکه در
کلام مجید امده الست بربکم قالوا بلی واز ان عظیم تر امری نیست زیرا که حق تعالی در
شرح عظمتش میفرماید که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا وچون ادمی را بدین ضعیفی
متحمل حملی بدین عظیمی گردانیده امید چنان است واز لطف وکرم او بچنین سزد وایه
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا

اهل دین

[illegible]

انه هو الغفور الرحیم این بشارت میدهد وتمامت مسلمانانرا توفیق بخشد که در
وقت نزع امانت ایمان بتازه رویی باز سپارند و بفضل خود بدین سرافرازی ایشانرا
بعرصهٔ عرصات رسانیده خطا و ذللی که از ایشان امده باشد درگذرانیده در مقام
فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر جای دهد و بحکم ایه یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً   ومن کان
صالحا ولا یشرك بعبادت ربه احدا و قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة وقوله
تعالی من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات ومعنی ما لدین عند الله من مزید ازین بیت
بهره مند کرداند انشاء الله وحده وایمان اولین و واجب ترین رکنی است از ارکان اسلام
و دران باب ایات واخبار بیشمار وارداست وعقل نیز بران قایل وان اقرار است بزبان
بوحدت وقدمت و دوام وتنزیه حق سبحانه وتعالی و رسالت حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه واله و دیگر انبیاء عظام وملائکه کرام صلوات الله علیهم اجمعین
وحقیقت خدایی خدای تعالی معلوم کردن و یقین دانستن بلکه خدای تعالی یکی است
بیگانگی وشریك وانباز و زن وفرزند ومثل ومانند و وزیر ومشیر واول واخر جسم
وجان وجا ومکان ندارد واو بهیچ مانند نیست وازهرچه در شرح و بیان ووصف
کنجد منزه ومبراست او خالق ان چیزاست وملائکه وانبیا علیهم السلام همه برحق و
فرستادهٔ حق اند وقران و دیگر کتب سماوی کلام الله است وحضرت محمد وال واولاد
عظام کرام او که الائمه من بعدی اثناعشر اولهم علی واخرهم مهدی بهترین خلایق اند
ومقصود کونین ودین ایشان ناسخ تمامت ملل وادیان است واین دین را ناسخ نخواهد
بود ومرگ ونشور وبعث وحساب وشمار وصراط ومیزان وبهشت و دوزخ همه
حق است چنانکه رسول خبر داده است البته خواهد بود وهیچ شکی وریبی صورت
نبندد وایمان بی ایقان مفید نبود وحقیقت ایقان راسخ کردانیدن ایمان است بدین
معانی بی شکی وریبی بل یقین صادق ورسوخ کامل شغفی تمام بران مصر بودن وازان
بهیچ صورت ومعنی مراجعت ننمودن و درستی ایمان وایقان ظاهرا وباطنا متابعت
اوامر ومجانبت از نواهی است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه واله در شرع هویدا
فرموده وائمه علما بران اتفاق کرده اند و در کتب فقها مذکور و مسطور شده بمذهبی
که متعمد علیه است و رسول صلوات الله علیه فرموده که لا اله الا الله محمد رسول الله

علی

علی ولی الله یُنبت الایمان فی القلب کما ینبت الماء البقل وکسانی که برین جاده قدم
سپرده اند حق تعالی ستایش میفرماید که والذین لاماناتهم وعهدهم راعون
وقال صلی الله علیه واله لا ایمان لمن لا ایمان لا امانة له لا دین لمن لا عهد له
وچون در مدت بیست وسه سال زمان رسالت نزول ایات ووقوع اخبار
بتفاریق اتفاق میافتاد روایات اصحاب دران مختلف شد وبنا برانکه حضرت
رسول صلی الله علیه واله فرموده اختلاف امتی رحمة در دین اسلام مذاهب بسیار
پیدا شده وتفصیلش در کتب فقها بتخصیص در نحل وملل مسطور است ومبتدعان
پیروی هوی وهوس بدلیل الم اعهد الیکم یا بنی ادم الا تعبدوا الشیطان انه لکم
عدو مبین مشغول اند ومجتهدان بمتابعت دین ببرهان وان اعبدونی هذا صراط
مستقیم مخصوص اند وحضرت رسالت صلی الله علیه واله فرموده لا یستقیم ایمان
احدکم حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه ولا یستقیم لسانه حتی
یستقیم عمله واستقامت عمل بر متابعت علمای مجتهد بشیوه پنج گروه که در وجود
دین چون پنج حس درونی وپنج رکن سلامی وپنج نماز دوامی اند وسرامد گشته اند یکی
طریق اهل البیت علیهم السلام که از شیعه خوانند وچهار مذهب سنت جماعت
حنفیه وشافعیه ومالکیه وحنبلیه اگرچه بافترای مبتدعان جهانی شیعه اهل سنت
وجماعت را رشیق وخارجی خوانند وکوتاه نظران سنت جماعت قوم شیعه را رافضی
گویند لیکن هر دو بفتنه انگیزی وتعصب و بدعای ابن خطاب میکنند ورسول الله
صلی الله علیه واله منع تعصب فرموده وعلماء دین اسلام بمعنی لا یجتمع امتی علی الضلالة
همه برحق اند و در کار دین باجتهاد سعیها نموده اند ومشکلها کشوده وبر ایشان در
هیچ حال جای دقت نبوده وحق تعالی در حل مشکلات ائمه اثناعشر فرموده وما
یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و در بلندی مرتبه شان گفته یرفع الله الذین
امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات وبهترین وپاکترین ودرست ترین این مذاهب
اهل شیعه اند وناجی ورستکار وبعد از و شافعی ومذهب شافعی چون محب اهل
البیت اراسته شافعی در حق اهل بیت فرموده بیت لو کان رفضا حب ال محمد ٭
فلیشهد الثقلان انی رافضی وبدین سبب از بغداد بمصر هجرت کرد ودیده وبند کانا این

مذهب را در محبت اهل البیت و برائت اضداد ایشان مقالات است **شعر**
اصبحت لا علاء علی خلاء لا شك فی ود سواهم الا انکرت احادیث فهل شکر قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا و مولانا سعید مجد الدین کرخی قزوینی رحمه الله علیه گفت
بیت پسر هند گرچه خال منست ۰ با ویم دان که هیچ کاری نیست ۰ ور خطی می نوشت
بهر رسول ۰ بخطش نیز اعتباری نیست ۰ زانکه انجا که شیر مردانند ۰ بخط و خال
اعتباری نیست ۰ و مولانا محمود ابن یمین دارد **شعر** دوست دار پسر هند مگر
اگر نیست ۰ که از و سر کس او پیمبر چه رسید ۰ پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
۰ مادر او جگر عم پیمبر بمکید ۰ او بنا حق حق داماد پیمبر بگرفت ۰ پسر او سر فرزند
پیمبر ببرید ۰ بر چنین قوم که گوید که نشاید لعنت ۰ لعن الله یزیدا و علی ال یزید ۰ وانچه
درین مذاهب که معتقد این ضعیف است مضمون این قطعه شاهد انست
قطعه از دولت محبت اولاد مصطفی ۰ شك نیست گر اسعد اولاد ادم ۰ گر دوستدار
حیدر کرار رافضیست ۰ من رافضی ترین همه اهل عالم ۰ ور پیروی سنت اصحاب
خارجیست ۰ جز خارجی مباد نه مبدا نه مختتم ۰ با حب اهل بیت کرم بعض کس بود ۰
معنی عقل و علم نباشد همدم ۰ خواهان اهل بیتم و اصحاب راشدین ۰ چون شافعی
شیعه بجنبت مسلم ۰ جز شیعه ملان و ندام خارجی شمان ۰ که علم راستی است
کشته اعلم ۰ لعنت چه منهی است و تعصب پسند نیست ۰ نا کردنش یقین نکند
هیچ ملزم ۰ اینست مذهبم و یا رب بفضل خویش ۰ زین اعتقاد دار بدارین مکرم
و درین مذهب از سعی علما و اخبار بدلایل ایات اقوال است و در اخلاق ناصری
گوید که صفت امانت در اهل روم غالب است **الاخلاص** مصفی گردانیدن عقیدت
است در مطاوعت اوامر و نواهی دین اسلام خالصا مخلصا خدا را و از کدورات
ریا و شرك و نفاق و کسالت و امثالهم مبرا داشتن و حکمی هست بر زیادتی شعبه و
صفای حقیقی ان عقیدت نگاشتن و در کلام مجید میاید که وما امروا الا لیعبدوا
الله مخلصین له الدین حنیفا و قوله تعالی وان تك حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه
اجرا عظیما مشایخ کبار گفته اند اخلاص صفا کننده است و نگهداشتن از دانستن
خلایق ان سوال تا بمرتبه رسد که طاعت بی قصد از حواس در وجود اید و عاملش را

طمع

عمــ هلك العابدون الا العالمون و هلك العالمون الا العاملون و هلك العاملون الا
المخلصون مع
طمع ثواب در دنیا و عقبی نبود و سر طاعت او جز خدای تعالی نداند و چون بنده باین
مرتبه رسید او را انجا خوف بیش باشد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید والمخلصون علی خطر عظیم **الادب** بهتر و کهتر از خود را حرمت داشتن
و با ایشان سخن سنجیده و نیکو گفتن چنانکه از استماع ایشان را لذت فراید تا قدر
گوینده در نظر شان نیکو اید قال النبی صلی الله علیه و آله ادبنی ربی فاحسن تادیبی
و درین معنی گفته اند **شعر** هر که گرد ادب طلب نکند ۰ بر بساط شرف طرب نکند ۰
ادب اموز گو همیخواهی ۰ تا زمانه ترا ادب نکند **شعر** بصورت ادمی شد قطره اب ۰
که چل روزش قرار اندر رحم ماند ۰ اگر چل ساله را عقل و ادب نیست ۰ بتحقیقش نشاید ادمی
خواند **استار الستر** ستر پوشیدن امساك قوت سخنی است از چیزی که در ضمیر بود که
اگر بظهور رسد مضرتش بدیگری عاید گردد و این را کتمان السر نیز گویند تا عیبی که ان
غیر بیند از مردم بازپوشد و او را بیاکاهانند تا از ان باز گردد قال النبی صلی الله
علیه و آله المومن مرات المومن اذا رای فیه عیبا **شعر** بدوست گرچه عزیز است
راز دل مگشای ۰ که دوست نیز بگوید بدوستان عزیز ۰ و جای دیگر گفته ۰ با دوست
مگو انچه از ان بتوانی ۰ با دشمن خود چه حاجت است میدانی ۰ روزی چنین که دوست
دشمن گردد ۰ از گفت سخنهای خود اندر مانی **الانصاف** در هر امری که باشد انصاف
از خود دادن است بی انکه از وی انصاف خواهند یعنی روا نداشتن که از طرف
او بر هیچ افریده حیف رود و اگر چه در انصاف دادن زیان مالی یا جانی باشد بر طبع
اسان داشتن و روی از انصاف بر نگاشتن و در عرب گفته اند علیك بالانصاف
ولو بالا تلاف **البر** نیکویی کردن است با دیگری یا بدست یا بزبان و در ان از
منت نهادن و افشا کردن بپرهیزد و حق تعالی میفرماید که و تعاونوا علی البر و
التقوی قوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی مفسران گفته اند که
حکمت در ذکر بر و تقوی بهم کردن انکه در تقوی رضای خداست و در بر رضای
خلق و هر که رضای خدا و خلق بهم جمع کند سعادت حقیقی یافته باشد و در
مصابیح از رسول مرویست لا یزید فی العمر الا البر و قال علیه السلام البر زیادة
فی العمر و قال عیسی بن مریم ع البر ثلثة المنطق والنظر والصمت فمن کان منطقه فی غیر ذکر فقد لغا
ومن کان نظره فی غیر اعتبار فقد سها ومن کان صمته فی غیر فکر فقد لها و در کلام حکما امده است

اضاف داد

لطف که بیگانه شود حلقه بکوش **الترك والتجريد** دل از لذات دنیا برگرفتن و
واختلاط از مردم بریدن وتنهایی گزیدن ودر طاعت دین بحسب الفرموده
مصطفی صلوات الله علیه وآله وسلم کوشیدن واین مقامی است بوصول بس
نزدیك ودر دل نهال فنا نشاندن وثمره اش با حضرت عزت رساندن وقال
النبی صلی الله علیه وآله ان احسن اسلام المرء تزکیته ما لا یعنیه ومبادی ترك
وتجرید از مردم عزلت گزیدن است وقال صلی الله علیه وآله من اعتزل وسلم
وگفته اند من اختار العزه لعزلته ومالك افتخار الدین قزوینی گفته **بیت** عاقل
طلبد خمول زیرا که خمول • از غصه ودرد وارهاند ورا • مطلوب دل وعیش
خوش ولذت عمر • آنکس داند که کس نداند ورا **التسلیم** فعلی که از حق باکسانی که بر
ایشان اعتراض جایز نبود تعلق داشته باشد باز گذاشتن است وخوش منشی
وتازه رویی اگرچه درصورت امور دنیوی موافق طبیعت نبود وبهیچ وجه
دران صورتا ومعنیًا مدخل نساختن وان تسلیم بر دل گران نداشتن واز آن
مصلحت خود نکاشتن واحمد حجازی گفته • مکن هیچ کاری که ناکردنیست
تراند کار خود خوردنیست • ببین تا که وانگه اسلی • وازانجا بدین جا چرا
املی • وازین جا کرباز کشتت کجاست • چه خود را بدانی شود کار راست
بود پند پیغمبرانت قبول • بتسلیم ایی زکار فضول **التقوی** پرهیزکاری است
از نا شایستها که رضای خدای تعالی در انها نبود یا مضرتش بفاعل یا بغیر عاید شود
فایده از ان پرهیزکاری زیادتی عمر بود ورزق از جایی که تراد رگمان نبود ومن یتق
الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب وقال الله تعالی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم ودر کتاب الدین والدنیا از رسول صلعم مرویست که من تقوی الله ابقا
الناس وقال علیه السلام کلکم بنو ادم طف الصاع ولیس لاحد علی احد عزته افضلها التقوی
قال علیه السلام ان روح القدس نفث فی روعی ان تموت نفس حتی تستکمل رزقها الا فاتقوا الله
ودر کلام مستکفی خلیفه عباسی آمده است تقوی الله خیر عباد والعدل فی الرعیة بعد البلاد معتدی
خلیفه گفت تقوی الله خیر ما ادخر الخیر شاعر گفت شعر انا فاعل الشر به لا تعد ویا فاعل الخیر
عد ثم عد فما ساد عبد بغیر التقی فمن لم یذ بالتقی ثم یذ **التواضع** نفس خود را کوچك داشتن
وکم از دیگران دانستن جبهه دیگران عزت وتکرمت نهادن اگرچه بجاه ومرتبه از وفرو باشند قال النبی

التواضع لا یزید العبد الا رفعة تواضعوا یرفعکم الله وقال علیه السلام من تواضع لله رفعه الله وقال امیر المؤمنین
علی ع من تواضع غنیا لغناه فقد کفر ودر کتاب منثور الحکم آمده است من دام تواضعه کثر صدیقه
ودر جامع الحکایة آمده امام محمد شیبانی در پیش هرون الرشید رفت خلیفه بتواضع جهت او قیام کرد یکی
از خواص گفت من تواضع هذا التواضع خلیفه در جواب گفت ان مهابة تنقل بالتواضع محبة بالزوال
شیخ حمدون قصار رحمة الله علیه گفت تواضع آنکه هیچکس را بخویشتن محتاج نداند ودر عجم مناسب این معنی
گفته اند • بچشم عقل نظر کن بدین پنج انگشت • یکی قوی وسهین دیگر ضعیف وکهین • به بین که چون تواضع
چه داد شان ثمره • شیش کشند بدان ومکین کشند به بین وحضرت شیخ نظامی در ترغیب بتواضع
منع از تکبر فرموده **بیت** چه دانکه بیفتی بسر آیی • چه خوشه سرکشی کز سر جدایی **التوکل** قطع نظر است
در راحت طلبیدن از ماسوی الله وهمگی اعتماد بر حق تعالی کردن وبزیادت ونقصان وتعجیل وتأخیر آنچه از
حق تعالی آید مایل بودن چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا از کعب الاحبار مرویست که در توریة آمده یا بن آدم لا تخف فوت الرزق
ما دامت خزائنی مملوة وخزائنی مملوة لا تنفد ابدا وقال علیه السلام لو توکلون حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیور تغدوا
خماصا ودر کلام مشایخ آمده توکل آنکه حقیقت داند که آنچه مراد است از خیر وشر ونفع وضر از ما فوت نخواهد
شد چنانکه گفته اند آنچه نه تراست بجهد توبتو نرسد • آنچه تراست بمنع تو از تو باز نکردد ودر امثال عرب آمده
من وثق بالله اغناه ومن توکل علیه کفاه وشاعری گفته **بیت** اگر پای پویی وگر سر بدوی • مقسمت نخواهد
روزی که نبفزاد ست **الثبات وحسن العهد** ثبات قوت دادن وقوی کردانیدن نفس است بوصول
آلام وشداید واز آن مستشعر نابودن واز هرچه از امثال آن حادث شود دل شکسته ناکشتن ودر هر امری که
باشد بر یکحال ایستادن وقطعا از آن برنکشتن واثر سکون وعدم طیش نیز خواستند وعرب گفته اند **شعر**
کل الی نفاد العلاج کات • ولکن عزیز فی الرجال ثبات • واهل عجم نیز گفته اند **بیت** در تردد نه نجات میان
هیچ خصلت بلز ثبات مدان • باید گر مراتب ودرجات • ای برادر ثبات جوی ثبات • وتوان گفت که تمام
کرهرکاه ثبات وطبع وخوی باشند وگفته اند هر کرا احوال چون بطاوس متلون وبعقلمون نماید هرگز در سایه هما
دولت نیاید چو بوم شوم نکبت در آشیانه اش نیاید وشاعر گفته **بیت** بما دماهی ما نه نه این تمام
ملولی بیکی بمار باش یا ماهی وحسن العهد نگاه داشتن پیمانی که با دیگری کرده باشد ودر آن خلاف نا کردن
ودر نیکویی در آن پیمان واستواری کوشیدن وگفته اند ان حسن العهد من الایمان وخلف العهد ضد او است
حضرت رسول علیه السلام در تقویت ثبات وحسن العهد فرموده العدة دین وشاعر گوید **بیت** از عهده عهد

اگر بیرون آید مرد از هر چه گمان بری فروتر آید مرد الجد والجهد جد مسارعت و مبالغت کردنست
در تحصیل مقاصد و جهد آن ناشکیبا بودن و بران ولوع نمودن و جهد تحمل مشقت در اکتساب آن
مطالب و هر دولت که در جهان بوده تا انقضاء جهان دولت اتفاقی نبوده دولت بی جد و سعی نبوده
است حق سبحانه و تعالی کسانی را که در راه خدای اتفاقی می سپرند و هر آن کرده چنانکه میفرماید والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا قال النبی صلعم من طلب شیئا وجد وجد ومن قرع بابا ولج ولج و وزیر نظام
الملک رحمة الله علیه در وصایا پسران آورده علیکم بالهمة فانها ینفع الجد والجد لا یاخذ
عن الجد جمع الجنود و گویند یکی را از سبب برانگیختن دولت پرسیدند گفت نوم الغداة و شرب
العشاء و تفویض الامور بغیر کفاة چون جانب جد فرو گذاشتم دولت سپری شد و کسالت ضد آنست
و آن [illegible] نمودنست در امور چنانکه در کلام بلغا آمده من دام کسله خاب امله شاعر گوید بیت
ز کاهلی و کسالت کسی نیافت مراد * بجد و جهد توان رسید در مقصود الحریة نفس را ممکن کرده اند
بر آنچه اکتساب اموال و لذات از وجوه جمیل سازد و مصارف آن در ابواب محموده رود و بر عکس آن
مکاسب و مصارف ذمیمه امتناع نمودن تا حریت لازم آید و بنده هوا و هوس نگردد و متابع شیطان
لعین نشود و در وصی قدیم در تقویه متن لعبده الحریة فی رفض الشهوة و در کلام بلغا آمده الحر عبد اذا طمع والعبد حر
اذا قنع الحزم پیش از شروع و خوض در امور بتتبع پیش نیک و بدان و آنکه نهایات و طریق صواب شغل و خروج بوجه احسن
و کیفیت و بران حزم جزم را داشتن و هیچ کاری بی کیفیت اندیشه خود و توقف نا دادن و حزم را دو مرتبه است یکی
پیش از حدوث چگونگی کارها بشناسد و آنچه دیگران در خواتیم امور بینند او در فواتح به بیند و تنبیه او اعجز در اوایل
فکرت بیجا از ذکر او اول الفکر آخر العمل این صفت عقلاست چه بعد از وقوع عاقل و جاهل در شناخت آن یکسان باشند
کما قال النبی صلعم الامور متشابهة مقبلة فاذا ادبرت عرفها العاقل و در کلام حکما آمده است العاقل یعرف عاقبة
الامر عند ابتدائه والجاهل لا یعرفها الا عند انقضائه و در اسما آمده که ملکی حکیمی را پرسید الملوک احزم قال من ملک جده
و هزله قهره رایه و یغفل غلبه عن هواه ولا یخرجه رضاه عن عطا ولا غضبه عن کینه دوم آنکه چون بلا برسد دل از جا
نبود و دهشت و حیرت بخود راه ندهد و طریق تدبیر صواب بر وی پوشیده نماند و حماسه گوید
رجل اذا ما النائبات عشیته اکفی لمعضلتها هو حلت افراسیاب ترک گفت من اعدع الحزم من اسهام
المکاید و در کار حزم مشورت مستحسن داشته اند و گفته اند اول الحزم المشورة و حق
تعالی در کار مشورت فرموده وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده علیکم بالمشاورة و در جامع الحکایات

گوید که

گوید که در حالت نزاع امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه علیه اللعنه
یکی از عقلا از معاویه پرسید که درین قضیه مشیر کیست ترا گفت عمرو بن العاص
دیگر پرسید که امیر المؤمنین علی را علیه السلم مشیر کیست گفت او مستنبط
رای خود است و مشیر ندارد گفت المستشیر ملجم والمستنبط مکتب لاجرم حال چنان
شد که مشهور است حسن البیان عبارت نیکو کردن است بمعانی شیرین و الفاظ
خوب چنانکه شنونده را از آن فرح افزاید تا مطلوب زود بر آید چنانکه حضرت
رسول در شب معراج در حضرت کبریا گفت التحیات المبارکات الطیبات لله تا
جواب شنید که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و فرشتگان در جواب
گفتند السلام علینا و علی عباد الله الصالحین نه چون موسی علیه السلم از سر شکی
گفت رب ارنی انظر الیک تا جواب آمد که لن ترانی و حق تعالی به آنچه بندگان را بادای
سخن خوب تعلیم فرموده و منت نهاده چنانکه در کلام مجید وارد است که الرحمن
علم القرآن خلق الانسان علمه البیان و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه و امیر المؤمنین علی علیه السلم فرموده
من عذب لسانه کثر اخوانه بیت سخن دان پرورده پیر کهن * بیندیشد آنگه بگوید
سخن * مرویست که خواجه ابوذر جمهر سخن بتانی گفتی و را از آن پرسیدند گفت
اندیشه کردن که چگویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم و در جامع الحکایات آمده
که از حکیمی پرسیدند که چیست که زبان فصیح را الکن گرداند گفت حاجت مندی
و حاجت مند همیشه کند زبان باشد بیت مرگ حاجت مندی از مرگ طبیعی
بدتر است * کین بهر یک لحظه باشد و آن بجز یکبار نیست * و در اخلاق ناصری
گوید که فصاحت در عرب غالب است الحلم بردباری و آلات بدنی را فرمودن در
استعمال امور پسندیده و خشم فرو خوردن چنانکه غضب تحریک او نتواند
کرد و چون قادر شوی در مکافات مبادرت کردن قولا و فعلا و اگر مکروهی یابد از آن
در شعب نیامدن و در کلام ملک علام آمده که ان ابراهیم لاواه حلیم و در مقام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست لا حلیم الا ذو اناة و قال صلعم انما العلم
بالتعلم والحلم بالتحلم چون علم بحلم آراسته شود اعلا مرتبه یافته باشد و در کلام

۲ که این جمله از عجم اولی است

وقال علیه السلام لا حلیم الا ذو عثرة ولا حکیم الا ذو تجربة صح

حضرت امیر المومنین علی علیه السلام امده که جمال المرء فی الحلم شیخ سعدی فرماید

قطعه در خاک بیلقان برسیدم بعابدی کفتم مرا بتربیت از جهل پاک کن کفتا برو

چه خاک تحمل کن ای فقیه یا هرچه خوانده همه در زیر خاک کن **الحمیة** تهاون نا نمودن

است و در محافظت ملت و حرمت ازانچه محافظت ان واجب بود چنانکه حق ان

باشد بتقدیم رساند بحدی که از حد حمیت تجاوز نکند یا بغضب نینجامد نقل است

که سعد وقاص حضرت رسول را کفت اکر بیکانه را در حرم خود بینم کردنش بزنم حضرت

رسول صلی الله علیه واله فرمود ان السعد غیور وانا اغیر منك یا سعد والله اغیر

منی و از حضرت امیر المومنین و از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام مرویست

که چون بر عمر عبد ود فیروز شد بر سینه اش نشست تا سرش را ببرد عمر بر روی

وی تف کرد امیر المومنین وی را زمانی بکذاشت پس باز امد و سرش را جدا کرد سبب

ان از ان حضرت پرسید ند کفت چون او تف کرد من همان زمان قتلش کردمی بعقب

یا مکافات مانند بودی نه حمیت دین را و لطیف طبعان کویند که حمیت در بغداد دران

غالب است چنانکه کفته اند الحمیة حمیة البغداد **الحیا** شرم سه مرتبه دارد اول

شرم داشتن از خدای تعالی بحرکات ناشایست که بر بنده رود بمعنی یعلم خائنة

الاعین وما تخفی الصدور بحقیقت داند که خدای تعالی از او می بیند و میداند دوم

از خلق شرم داشتن که مبادا که مردم بران واقف شوند و او را خجالت رسد و از رسول

صلی الله علیه واله مرویست که الحیا من الایمان وقال صلعم لا ایمان لمن لا حیاء له

سیوم از خود شرم داشتن و جوارحی را که از جهت التعمل صالح داده اند در

اعمال ناشایست کار نافرمودن و در کلام حکما امده است استحیاوك من نفسك

اکبر استحیاءك من غیرك **الدعه** نفس را متمکن کردانیدن در وقت حرکات

شهوات و زمام اختیار از دست نادادن چنانکه این صفت بر طبع کران نیاید

و بجمال ان رغبت نماید **الذکا** اکاه بودن بر کیفیت امورا نچه بر حواس رود فهم

کردن غرض و مطلوب نفس ناطقه از ان شهوات بر غبتی تمام مانند برقی که بدرخشد

و در اخلاق ناصری کوید زیرکی که از شعب این قسم است در عجم غالب است

رحب الورع شتابان نابودن است برامری که حادث شود و دران مقتضی عقل

وشرع

وشرع کار کردن وقال صلی الله علیه واله العجل من الشیطان والتانی من الرحمن و

حکما کفته اند قل التانی خیر من اکثر العجلة **الرحمة والشفقة** بخشایش

اوردن است و مهربانی نمودن بر دیکری که از حالی غیر ملایم او مستشعر باشد

یعنی بسختی کرفتار بود و از اچاره نداند و تحمل شواند و همت بران کارد و بقدر میسور

سعی حال کشتن و او را از ان سختی رهانیدن قال النبی صلی الله علیه واله قلیل الشفقة

خیر من کثیر العبادة وقال صلعم الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم

من فی السماء و در عجایب المخلوقات امده که حضرت رسول صلی الله علیه واله جهود

بچه را با مشکی اب کران کریان یافت سبب کریه پرسید کفت مشك اب من کران است

و نمیتوانم برد و ان ترس پدر سبك نمیتوانم کرد حضرت رسول صلی الله علیه واله ان

مشك را بدوش کرفت و با جهود بچه بدر خانه جهود برد پسرك درون رفت

و پدر را کفت که مشك اب من کران بود نمی توانستم اورد مردی بجهت من بدر خانه

اورده است جهود بیرون رفت حضرت رسول را دید در حال ایمان اورد و کفت

این شفقت از عادت انبیاست **الرضا** راضی بودن است بر انچه حق تعالی بجهت

بنده معین کرده و مهیا ساخته و هر دشواری که از قضای زمان رسد بر دل

کران نداشتن و دل را بان الفت دادن و بدان منت پذیر بودن و خود را بهتر

ازین چه شرفی باشد که ان حق تعالی با ما بعنف و لطف خطاب بود یعنی او خاطب

و ما مخطوب باشیم و غیر در میان وسیله کردد و در صورت مخالفت این معنی

در حدیث قدسی وارد شده که من لم یرض بقضایی ولم یصبر علی بلایی ولم یشکر علی

نعمایی فلیطلب ربا سوایی وفی نسخه یخرج من ارضی وتحت سمائی و در منظومات

امیر المومنین علی علیه السلام امده **شعر** رضیت بما قسم الله لی • و فوضت

امری الی الخالق • لقد احسن الله فیما مضی • کذلك یحسن فیما بقی • و در ترجمه

این ابیات کفته اند **شعر** بتقدیر ایزد پسندیده ام • امید از همه خلق ببریده ام •

نکو داشت ایزد مرا تا کنون • نکو دارد م تا که من زنده ام **الرفق** مدارا کردن است

در امور با همکنان و نظر در نکاه داشتن ایشان داشتن و حضرت رسول صلی الله

علیه واله فرمود من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال امیر المومنین علی علیه السلام

٢ وچون بجهت بايد كه

لوكان بيني وبين الناس شعرة ما قطعوها لاني اذا ارسلوها اخذتها او سكتها السخا
بذل اموالست بقدر دست رس كه السخي بما ملك وبلانكه بدان محتاج بود بي انكه
از دهنده خواهنده خواهد يا بر كيرنده منت نهد بدهد وطبع دهنده بران شاد شود و
من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ودر سخا بهترين صفتي ايثار است يعني اكر
چه خود بانچيز محتاج باشد ملتفت نشده بديكري دهد حق تعالي چنين كسانرا
مدح ميفرمايد كه ويوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ورسول الله صلى
الله عليه وآله فرمود السخي لا يدخل النار ولو كان فاسقا والبخيل لا يدخل الجنة ولو
كان عابدا ودر عجايب المخلوقات امده كه ايزد تعالى بموسى عليه السلم وحي فرستاد كه
لا يقتل السامري فهو سخي ونقل مشهور است بانكه حاتم از دين بيكانه بوده ودر كفر
قدم بموده بسبب سخا از الم دوزخ وعذاب اتش الم نخواهد يافت واز جود او
حكايتي مشهور است كه نفس را فدا كرد وبقتل خود رضا داد تا مراد سايل حاصل
باشد لاجرم چنين بر امد وحقيقة معنى الجواد بالنفس اقصى غاية الجود در حق
او صورت بست واز نظاير اين تقرير كه سخا سبب نجات از دوزخ است يكي انست
كه در قصص مشايخ امده كه مجوسي در حق مستحق صد دينار صدقه كرد شبلي او را
كفت ترا كه ايمان نداري از صدقه چه سود مجوس بكريست وروي باسمان كرد در رقعه
از هوا در افتاد واين ابيات بران نوشته بود شعر مكافات السماحة دار خلد • وامن من مخافة
يوم بوسي • وما نار المحرقة جوادا • ولو كان الجواد من مجوسي • ومثل مشهور است
كه الانسان عبيد الاحسان بنده احسان كرد بنده را ادكردن اسان است • چون نكو بكرد كسي بخرد
مردم عاقل ان بود كه بعقل • مرد ازاده مرد را بخرد • وابو طاهر خاتوني كويد در ترغيب
سخا بيت نيك مردان چه زر بچنك ارند • هر در مردمي بكار برند • ودر سخا اكر
چه دست رس اندك بود وبهمان قدر قيام ميبايد نمود كه لا يستحيي من القليل فان
الحرمان اقل منه السياسة كهتران وفرمان برداران خود را ماليده داشتن است
تا از راستي در نكذرند وبحكم حديث كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته اين معنى
بر همكنان واجب است چه مدار جهان بي سياست ممكن نيست قال صلى الله عليه و
آله لولا السلطان لاكل الناس بعضهم بعضا • ودر سخنان اردشير بابكان امده است

و درآن حرص نمودن و بيكباره ازپيش بردن

لا ملك الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالامارة ولا امارة الا بالعدل و
السياسة ومدار وقرار عالم بر سياست است وبي سياست هيچ چيز در مركز خود
قرار نكيرد وكار جهان بالضروره خللي كلي پذيرد وتا سياست بر نفس خود روان
نكرداند بر ديكران روان نشود ونتوان كرد الشجاعة اقدام نمودن است بر كاري
كه بدان محتاج بود بي انكه ترسي از ان در دل ايد واكرچه ان كار با خوف وخطر بود
وجان وتن فداي ان مهم كردند قال النبي صلى الله عليه وآله ان الله تعالى يحب الشجاع
ولو كان يقتل حية او عقرب واتفاق است كه در عهد اسلام هيچكس را مرتبه شجاعت
حضرت امير المومنين علي عليه السلام نبود ودر عهود سابق نيز هيچ او را
نبوده زيرا كه بر شجاعت متقدمان روايات بر افزوده اند واز ان او چون بعد از
او حكم اضدادش را بوده اكثرش از كتب محو ميكرده اند وحضرت امير را مع هذا
در شجاعت مع هذا مقامات فراوان است واز جمله محاربه عمرو عبد ود كه رسول
صلى الله عليه وآله از ان خبر داده كه مبارزت علي بن ابي طالب بعمرو عبد ود يوم الخندق
افضل من اعمال امتي يوم القيمة ودر حرب احد نيز در حقش فرموده كه لا فتى الا علي
لا سيف الا ذو الفقار ودر شجاعت او احاديث واخبار بسيار وارد است و
در كلام حضرت امير المومنين علي عليه السلم امده كه ايها الناس انكم ان لا تقتلوا
تموتوا والذي نفس ابي طالب بيده الف ضربة بالسيف على الراس اهون من ميتة
على الفراش وبرايت خود نوشته بوده شعر اي يومي من الموت افر • يوم لا يقدر
ام يوم قدر • ودر اين معني خواجه بندار كفته بيت از مرك حذر كردن دو روز
روا نيست • روزي كه قضا باشد وروزي كه قضا نيست • روزي كه قضا باشد
كوشش نكند سود • روزي كه قضا نيست در و مرك روا نيست • مرك در چشم
هر كه خوار بود • در شجاعت بزركوار بود • وفردوسي كويد • سپاهي كه جانش كرامي
بود • نه پيروز كردد نه نامي بود • وبد دلانرا بشجاعت عيب دليري نمودن از ديوانكي
شمرند وفردوسي كويد بيت سپاهي كه تنديشد از نره شير • تو ديوانه اش خوان
مخوانش دلير • وبزركان كفته اند الشجاعة سعة الصدر بالاقدام على الامور
المتلفة وشجاعت اكر نه در امري حقير اتفاق افتد چون بي تعويق وتردد در عمل

ارند پسندیده نماید بقول صاحب اخلاق ناصری شجاعت در قوم ترک غالب
بود الشکر سپاس داری کردن است بر نعمتی که برو رسیده هم حق تعالی را سپاس
باید داشت وهم از کسان نعمت رساننده شکر گفت تا ان نعمت پای دار ماند
وزیادت شود نه انکه بشومی کفران بعذاب انهدام نعمت وبلا گرفتار گردد چنانکه
حق تعالی میفرماید لان شکرتم لازیدنکم قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا
تکفرون وقال النبی صلی الله علیه واله لا یشکر الله من لا یشکر الناس بیت کفران
کفران حق نعمت از کفر ان بیچشی • زیرا که بود کفر یکی کفران دو الشهامة حریص
گردانیدن نفس است بر افشای امور عظام متوقع نشر ذکر جمیل چنانکه از حدود
راستی تجاوز نبود وجانب دین مرعی باشد ودر امثال عرب امده من حاسب
نفسه سلم ومن حفظ دینه غنم وقیل افعال المناقب باحتمال المتاعب الصبر
بار زورها مقاومت کردن است تا هوس لذات قبیحه از نفس صادر نشود ویا
دشواریها ساختن واثر بر دل گران نداشتن وخود را بان شکیبا کردن حق تعالی
میفرماید که یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم
تفلحون وهر که با دشواریها بسازد زود باسانی رسد چنانکه در احادیث
نبوی مصطفوی صلوات الله علیه واله وارد است که الصبر مفتاح الفرج
وقال امیر المومنین علی علیه السلام منزلة الصبر من الایمان بمنزلة الراس من
الجسد ودر منظومات امده • اصبر قلیلا فبعد العسر یسر • وکل امر له وقت
وتدبیر • وللمهیمن فی حالتنا نظر • وفوق تدبیرنا لله تقدیر • وایزد تعالی صابران را
مزد بیحساب دهد قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب • ودشوار
ترین صبری بر وقوع مصایب است وعقلا گفته اند که مرد عاقل باید که هر
مصیبتی که افتد بید تر از ان را در نظر ارد تا اندوه ان مصیبت بر دلش کمتر گردد
چنانکه گفته اند • الصبر کل مصیبة وتجلد • واعلم بان المرء لیس بمخلد • واذا ذکرت
المرء بحال فراقه • فاذکر مصابک بالنبی محمد • وان امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که الکمال فی الثلثة التفقه فی الدین والصبر علی النوایب وحسن التقدیر
فی المعیشة وشیخ سعدی گفته بیت منشین ترش از گردش ایام که صبر •

ولئن کفرتم ان عذابی لشدید

و نیز گفته اند شعر صبر ست دوای هر چون کار افتاد کز صبر
توان سند ز بیل دان داد دست ستم زمانه تو پای کسی بنیاد نهاد کان صبوری بکناد
تلخ است ولیکن بر شیرین دارد • کنج صبر اختیار لقمن است • هر که را صبر
نیست حکمت نیست الصداقه دوستی براستی کردن است با برادر مسلمان
واهتمام خاطر همگی باسباب فراغت صدیق مصروف داشتن وایثار کردن هر چه
ممکن باشد برو واگر از طرف او مکروهی بدل اید بدان کینه ورنشدن و براز التشر
بهانه جوی نبودن واین صفت در مردم نادر افتد ودوست صادق نایافت
بود چنانکه گفته اند بیت گو در عمر که دست بهر نعمت افرست • اید همه چیزها بدست
الا دوست • وگفته دوست براستی عقل است همچنانکه در حدیث وارد است
قال صلعم راس العقل بعد الایمان بالله تعالی تودد الی الناس الصدق زبان و
دل بهم راست داشتن است وهر چه در دل بود جز ان بر زبان نراند وگفته اند
صادق انست که اگر در بلایی گرفتار شود که خلاص از ان بلا بجز دروغ گفتن میسر
نباشد دران هنگام هم از شیوه راست گفتن رخ بر نتابد واند دروغ فروغ
نجوید وقال النبی صلی الله علیه واله علیکم بالصدق فانه باب من ابواب
الجنة وشیخ سعدی گوید بیت که راست سخن گویی ودر بند بمانی • به زانکه
دروغت کند از بند رهایی الصفای الذهن نفس را استخراج مطلوب بی اضطراب
که در حوادث شود حاصل کردن است ومستعد این صفت داشتن تا از
صفات حسنه وسیئه هیچ برو مخفی نماند ونیز ودی نیک از بد باز داند ودر
بدیهه خصم وسایل را جواب دهد واین صفت در زنان غالب تر است که بر
بدیهه بی فکر خیالهای عظیم کنند چنانکه عقول دهاه وافهام کفاه از درک
کنه ان عاجز اید ودر پیچش زنان ان مکر بکته چینی نماید نعوذ بالله من شر اد
من ویرحم الله علی خیارهن ورضی من اعمالهن صلة الرحم رعایت کردن
احوال خویشان است وبقدر امکان در رواج امور ایشان کوشیدن وایشان را
باخود در حظوظ ولذات دنیوی شرکت دادن چه گفته اند که انچه بشمشیر بران
نتوان برید علاقه خویشست وانکه در زمانه هیچ تعلق نفسی بدلش نتوان یافت
علاقه برادری است قوله تعالی واتقوا الله الذی تسالون به والارحام ودر
مصابیح از رسول صلی الله علیه واله مرویست من کان یومن بالله والیوم الاخر

فلیصل الرحم و گفته اند در صله رحم یازده نفع است ١ رضای خدای تعالی ٢
شادی اقربا ٣ فرح ملائکه ٤ ثنای خلایق ٥ کوری شیطان ٦ زیادتی عمر ٧ برکت
کسب ٨ قرب بهشت ٩ دوری از دوزخ ١٠ زیادتی مودت اقربا بمکافات ان
١١ اسایش بعد از موت او را الصمت خاموشی است از ناگفتنی خصوصا ار بسیار
گفتن تا از نکوهش برهند و در مصابیح از رسول صلی الله علیه واله مرویست
که من صمت نجی و قال صلعم من کثر کلامه سقطه کانت النار اولی به و از حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام مرویست که من صمت نجی جودة الکلام فی
الاختصار و عرب را مثل بود که المکثار کحاطب اللیل یعنی چنانکه در تاریکی
شب کردکننده همه از زخم حشرات ایمن نبود بسیار گو از نکوهش خطا ایمن نبود
و فردوسی گوید بیت زبان از دست برنج اندرم ، بیرم سرت تا نپیچی سرم ، و گفته اند
با هر که راز خویش تو پیدا کنی کنون ، یا دشمن تو باشد و یا دوستار تو ، گر دشمنت
از غم تو شادمان شود ، ور دوستار توست غمین شد نگار تو ، پس راز دار
راز بر هیچکس مگوی ، تا خود نکو کند بکرم کردگار تو شعر چنین شد چش پیری
مرد هشیار ، که ما را از حقیقت کن خبردار ، جوابش داد آن پیر طریقت ، که
ده جزو است در پی حقیقت ، بگویم با تو گر نیکو نیوشی ، یکی کم گفتن است و نه
خموشی ، و حکما گفته اند خموشی پرده عورت جهل است بشکوه عظمت دانا
و در اخلاق ناصری گوید که از حکیمی پرسیدند چرا استماعت زیاده از نطق است
گفت زیرا که ما را دو گوش و یک زبان داده اند یعنی دو چندانکه بر سبیل فایده بشنوند
بیت خامشی به که ضمیر دل خویش ، با کسی گفتن و گفتن که مگوی ، ای سلیم آب
ز سر چشمه ببند ، که چو پر شد نتوان بستن جوی قطعه گوش تو دو باشد و زبان
تو یکی ، یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی ، و کم گویی حکمای هند را شعار است
و مشهور و بدین سبب عمرشان دراز است العبادة تعظیم و تمجید خالق
و مقربان حضرتش یعنی انبیا و ملایکه و اولیا علیهم السلام کردن است بطاعت
و متابعت ایشان و انقیاد اوامر و نواهی صاحب شریعت صلی الله علیه واله
نمودن چنانکه معنی تعظیم لامر الله بظهور رساند و تقوی را که مکمل و متمم این معانی

باشد

باشند شعار و دثار خود سازد و هیچ عبادتی از وقت خود در نگذرانند و بعضا
نیفکنند بتخصیص نماز که در هیچ حال ساقط نمیگردد و ترکش موجب قتل میشود
و رسول صلی الله علیه واله فرمود که الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام
الدین و من ترکها فقد هدم الدین و هر که هادم دین شود لاشک کشتنی باشد
و اگر چه بر طبع کسلان طاعت و عبادت گران نماید و عبادت باید که از سر
دانش بود و الا سعیش هبا و عملش هدر باشد و بهلاکت کشد چنانکه رسول
صلی الله علیه واله فرمود که هلاک امتی رجلان عالم فاجر و جاهل متعبد زیرا که
چون عالم فاجر بود از کمان عبادت را سست فرا گیرد بلکه بر ترک راغب تر بود
و چون عابد جاهل بود هر چه کند نادانسته بود لاجرم هیچ یک را طاعت در معرض
قبول نیفتد و هالک باشند و قال صلی الله علیه واله لا خیر فی عبادة لیس فیها
تفقه و بنا برین معنی فرمود طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و قال صلعم
اطلبوا العلم و لو کان بالصین بیت طلب کردن علم از انست فرض ، که بی علم
کس را بحق راه نیست ، کسی ننگ دارد ز اموختن ، که ننگ از ندانی اگاه نیست ،
و بحسب فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه واله علم دو است فقه و طب
العلم علمان علم الابدان و علم الادیان یعنی در حقیقت بنده کان را طلب علم خدا
شناسی از لوازم است و تا بدن نبود در طلب علم نتواند بود و هر چه غیر از این
دو علم است در راه دین الهی بدان چندانی احتیاج نیست و عابد باید که در کار
عبادت همگی خود را مستغرق ان عمل دارد و بهیچ چیز دیگر مشغول نشود تا ان
عمل در معرض قبول افتد سئل جبرئیل علیه السلم عن النبی صلی الله علیه واله وسلم
ما الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و ان لم یکن تراه فانه یراک العدل
راستی کردن است در هر امری چه با خود و چه با غیر خود و حق تعالی میفرماید ان
الله یامر بالعدل و الاحسان و قال النبی صلعم العدل ساعة خیر من عبادة ستین
سنة و قال صلعم بالعدل قامت السموات و الارض یعنی اگر در قوت ذاتی افلاک
عناصر یکی بر یکی غالب بودی و ان دیگر مغلوب قوام جهان ناممکن بودی اما اکنون
که در قوت مساوات دارند بر بعدل قایم باشند و حق تعالی داود پیغمبر علیه السلام را

در تفویض خلافت امر فرمود و کفت فاحکم بین الناس بالحق ای بالعدل و حکما
کفته اند بالعدل سلامة السلطان وعمارت البلدان و کسری نوشیروان
خففا الله عنه کفت العدل تغیر بیت المعدول والعادل و فصحای عرب کفته
اند العدل میزان الله بین العباد و هی فی الاخرة خیر الزاد و هر که در عدل و راستی
کوشد بهره و جهان از آن مزد یابد و نامش بنیکی بلند شود چنانکه فریدون و
انوشیروان و سلطان محمود غازی و غازانخان و امثالهم را شده است
و درین معنی فردوسی کفته بیت فریدون فرخ فرشته نبود • زمشک و زعنبر
سرشته نبود • بداد و دهش یافت این نیکویی • تو داد و دهش کن فریدون
توی • شیخ سعدی فرماید • زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل • کرچه
بسی کذشت که نوشیروان نماند • خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر • زان
پیشتر که بانک براید فلان نماند • و شمس الدین ابوطایی کفت بیت اهل بیت
مصطفی را شامیان کردند اسیر • این سخن مشهور باشد پیش خاص و نزد عام
شکر ایزد را که بعد از ششصد و پنجاه سال • میکشد عدل غزانی ز انجماعت انتقام •
اعظم الهمة سعادت و شقاوت این جهانی در چشم نیاوردن است اما بجدی
که از هول مرک نیز نترسیدن و در کار آنجهانی بکاروان مرتبه حقیر فرود نیامدن
و در جمیع امور شرعی بلندی و برتری طلبیدن قال الله تبارک و تعالی ان الله یحب
معالی الامور و اشرافها و در قصص مشایخ مسطور است که ابراهیم مردی را کفت
که در حضرت عزت در حق خلق شفاعتی کن کفت دون همتی باشد در حق مشتی
خاک سخن کفتن بیت هر دلی کو همت عالی نیافت • ملکت بی منتهی حالی نیافت
کو زانکه با استخوان نماند رک و پی • از خانه همت نه بیرون پی • کردن منت ار خصم
بود رستم زال • منت مکش ار دوست بود حاتم طی • ای دل طمع از همت عالی مکسل
بر مجتنی بخت کام زن لی محل • زیرا که دو چیز است پسندیده مرد • یا مرده بنام یا
غرضها حاصل العفو اثر کراهیت از دل محو کردن و بردل آسان داشتن و ترک
مجازات بدی از کسی که بدی از و بدو رسیده باشد و تو را بر انتقام قدرت باشد
یا ترک مکافات نیکی با او اکرچه مکافات کننده خواهان آن عمل باشد و حق تعالی

خشم فرو خورنده و عفو کننده را مدح میفرماید والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین و قال الله تبارک و تعالی خذ العفو و امر
بالمعروف قال النبی صلی الله علیه و اله العفو لا یزید للعبد الا عزا فاعفوا یعزکم
الله و در جامع الحکایات کوید که رسول صلی الله علیه و اله عقبة بن عامر را کفت
الا اخبرک ما افضل اخلاق اهل الدنیا والاخرة فصل من قطعک و اعط من حرمک
واعف عمن ظلمک العفة امساک کردن است و دور بودن از ناشایسته که
شرعا بدان ارتکاب جایز نباشد و مراد از آن بطن شهوت است و اکل و شرب و
لبس است و حق تعالی این کروه را در قران می ستاید و مخالفانرا میفرماید که والذین
هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و در کتاب شهاب از حضرت رسول صلی
مرویست که من وقاه شر لقلقه و قبقبه و ذبذبه فقد وقی من النار و در عرب
عفت در بنی سالم غالب است کویند از مردی سلیمی پرسیدند که چاه مردی که از
شما عاشق شود بمیرد کفت لان فی قلوبنا خفة و فی لساننا عفة نقل است که داود
پیغمبر علیه السلم سلیمانرا کفت یا بنی امش خلف الاسد والاسود ولا تمش خلف
امراة الفنا از مرادات و مقاصد خود فانی کشتن است و با رادت و محامد
حق تعالی باقی بودن یعنی ارادت حق را بر ارادت خود ترجیح نهادن و ترک خواست
خود کردن و بخواست حق تعالی خواهان بودن بیت دوش حوری زاده میرفت
پنهان از رقیب • در میان کاروان میکفت یار خویش را • کو مراد خویش خواهی
ترک وصل ما بکوی • ور مرا خواهی رها کن اختیار خویش را • وهم درین معنی کفته
اند بیت شدم بمسجد و کفتم نماز بکذارم • که هم بکل د رطاعت فراز شوان کرد •
خیال دوست مرا کفت روی بر کردان • که در دو قبله بیک دل نماز نتوان کرد •
و بدین تقدیر تا از مرادات خود بکلی فانی نکردند بارادت حق تعالی بواجبی نتوان شد
واصل تصوف کفته اند موتوا قبل ان تموتوا و یکی از بلغا کفته من امات شهوته
احیی مروته و این صفت در اصل حقیقت غالب بود و رسول صلی الله علیه و اله
فرمود که من اراد ان ینظر الی میت تمشی علی وجه الارض و شیخ شبلی فرموده بیت

بیمای دوست پیش از مرگ اگر تو زندگی خواهی • که ادریس از چنین مردن بهشتی
گشت پیش از ما رباعی دو دیده بدوز تا دلت دیده شود • زان دیده جهان دیگر
دیده شود گر تو نه پسند خود برخیزی • احوال تو سر بسر پسندیده شود پیر
بعمر جاودانی نرسی • تا مرده بعالم معانی نرسی • تا همچو خلیل اندر آتش نروی •
چون خضر باب زندگانی نرسی • و سلطان بایزید بسطامی در حقیقت فنا گفته •
طلبت ذاتی فی الکونین فما وجدتها • یعنی از خودی خود چنان عاری شده بود
که از خود هیچ در نظرش نمی آمد و شیخ سعدی فرموده بیت بلندی کسی یافت
کو پست شد • در نیستی کوفت تا هست شد • و شیخ جنید بغدادی گفته
ما فی الوجود سوی الله القناعة آسان فرو گرفتن امور ماکل و مشارب و
ملابس و غیر آنست و بر این زیادتی جستن و باختیار از سر طلب زیادتی در
گذشتن و عمل را درین معنی بگنج بی پایان رسانیدن است کما قال النبی صلی الله
علیه و آله القناعة کنز لا یفنی و قال صلعم من قنع شبع و قال امیر المؤمنین علی
علیه السلام رحم الله امرء اعرف قدره و لم یتعد طوره و در کلام حکما آمده
القناعة راس الغنا و قیل القناعة روح القلب و راحة القالب و در این معنی
گفته اند بیت کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت • کسی که روی قناعت
ندید هیچ ندید • و دیگر گفته اند • کیمیایی کنم ترا تعلیم • که ان باکسیر در صناعت
نیست • رو قناعت گزین که در عالم • کیمیایی به از قناعت نیست • یک نان
بدو روز گر بود حاصل مرد • در کوزه شکسته دمی آبی سرد • مامور کم از خودی
چرا باید بود • یا خدمت چون خودی چرا باید کرد شعر مطلب گر توانگری خواهی
جز قناعت که دولتیست هنی • گر غنی زر بدامن افشاند • صبر درویش به که بذل
غنی • و بزرگان گفته اند که توانگری در قناعت و مردی در درویشی است لاجرم
نیابند الکرامة نیکویی کردن است با خواهندگان آنچه خواسته باشند بدیشان
دادن چون موافق شرع بود اگرچه مال بسیار در آن وجه نفقه شود و بر دل
آسان داشتن و نفعش بر همگنان عام کردن بتازه رویی و خوش منشی و افشا
نکردن و منت ننهادن و در کلام فصحا آمده که الکریم شکورا و مشکور و اللئیم

کفورا

کفورا و مکفورا و قیل لیس من شروط الکرم ازالت النعم و در کلام حضرت
امام حسین علیه السلام آمده که الکرام هو التبرع قبل السؤال الکسر النفس
شکستن نفس است از آرزوها که دل خواهد اگرچه موافق شرع باشد و نفس
را از آن کام و آرزو نادادن و بنا یافتن آن مرتاض معتاد بودن تا نفس بهیمی و
طبیعی متابع نفس ملکی گردد و صفات ملکی بر آن شخص غالب شود و بکراهیت
و هوان مبالات نکند و بحسبان و اندک لذت ملتفت نشود بلکه بر احتمال
امور ملایم قادر باشد و بر غیر ملایم و از فرح و ترح آن خاطر او حادث نشود
تا ازین شکستگی بنعیم جاوید رسد که و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
و از آن مقام قرب حضرت عزت یابد که انا عند المنکسرة قلوبهم و باز زیادتی نیکوی
که مراد از آن رؤیت حضرت عزت است که للذین احسنوا الحسنی و زیادة و
خواجه نصیر طوسی فرماید شعر علم است که از کلاه و ملت برهاند • وز درد سر
معلت برهاند • یکتنع بتوحید نفست راه تا از الم الاوبت برهاند المروة والعفوت
مروت نفس را برغبتی صادق نمودن است بر افادت بذل اموال در ما لا بد و
مصالح دیگران یا زیادت بر ما لا بد شان و آن عمل را غنیمت تمام دانستن و نفس را
از بدیها پاک داشتن چنانکه جامه را از وسخ و فتوت ملازمت و مبادرت نمودن
است بر اعمال حسنه و مجانبت گزیدن از اعمال سیئه و بر این خصلت حریص
و ناشکیبا بودن و بی التماس و خواست طلبنده این نیکی در عمل آوردن و منت
بر خود دانستن المکافات نیکی که از غیر دیده باشد همان یا زیادت بر آن با او
نیکویی کردن است و در سیئات مانند آن یا بکمتر از آن اقدام نمودن حق تعالی
میفرماید که فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و در حق
نیکوکاران بمکافات وعده میفرماید که جزاء من ربک عطاء حسابا و اعمال را در
دنیا نیز جزا و مکافات است بیت چون بد نکرده ز کسی بد مدار چشم پیوسته
در حمایت کردار خویش باش الورع ملازمت نمودن اعمال گزیده و افعال پسندیده
است و قصور و فتور بدان راه نادادن و در هیچ حال از این عمل باز نایستادن
تا جلوا نش فاعل را از ظهور آن صفات محض شود و مدام و متش او را بوصل

رساند ودرین معنی کفته اند رباعی چندان بروی که ره کرد وئی برخیزد • کرهست دوئی بره روی برخیزد • تا او نشوی ولی اکر جهد کنی • جائی برسی کز تو توئی برخیزد • واین مرتبه ایست که اولیای عظام ومشایخ کرام را حاصل بود چنانچ جمعی احیانا ازان رمزی ظاهر کرده اند وحضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده ما قلعت باب خیبر بقوت جسمانیه بل قلعتها بقوت الربانیه وحسین منصور حلاج کفت انا الحق قتلش کردند وخواجه عبد الله انصاری کفت بیت انچه حلاج کفت ان کویم • ظاهر او کفت من نهان کویم الوفا ایستادن است برانچه دل بران نهاده بود ویا زبان داده بهیچ وجه ازان تجاوز نکردن ودر عمل وردن قوله تعالی اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا وقال النبی صلی الله علیه واله المومنون عند شروطهم رباعی منکر تو بدان کرذ فنون اید مرد • در عهد ووفا نکر که چون اید مرد • از عهده عهد اکر برون اید مرد • وز هرچه کمان بری فزون اید مرد • واکثر اوقات این صفت در مردم نایافت بود وازین همین نامی بر زبان متداول است بیت معدوم شد مروت ومنسوخ شد وفا • وز هر دو نام ماند وچه سیمرغ وکیمیا • وبزرکان کفته اند بتخصیص در زن ودر اسب ودر شمشیر وفا نیست شعر نشاید یافتن در هیچ برزن • وفا در اسب ودر شمشیر ودر زن • واین شاعر این حکم مطلق بر بیوفایی زنان نه بر وجه صواب کرد بلکه ضمنا اظهار فجور محصنات خود جایز شمرده البته در زنان از نیک وبد وخوب وزشت وسعید وشقی هست باشد وایات واخبارات نیک در حق زنان بسیار وارد است منها خیرات حسان ونیک زنان البته وفادار باشند وبسیار مشاهده می افتد که اغلب زنان در حیا وعفت وذکا وفطنت ومهر وشفقت ووفا ومصابرت ترجیح داشته می باشند وازغایت مهربانی ووفا بر شوهر در عصمت که اعلا ترین مراتب ایشان است غایت مبالغه بتقدیم میرسانند وعموما عدد مستوره اضعاف فاجره بلکه بیشتر میباشد بخلاف مردان که غلبه فجور را باشد ومفسران تفسیر اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة

ولو کان النساء کمثل هذی • لفضلت النساء علی الرجال • فلا التانیث لاسم الشمس عیب • ولا التذکیر فخر للهلال • ابن شاعر فرق وسادکی ماه وافتاب وانچه کلام کفته است که قمر را باز فنا وشمس باز فنا فرموده والا حکما اکر چه ابن نسبت بر ایشان منما رست زن موافق پارسا کفته اند وشیخ سعدی شیرازی کفته است مثنوی زن نیک فرمان بر پارسا • کند مرد درویش را پادشا • برو پنج نوبت بزن بر درش • که یار موافق بود در برش • همه روز کر غم خوری غم مدار • چو شب غمکسارت بود در کنار • الحمد لله والمنه که فیض فضل یزدانی ولطف وعنایت سبحانی در اهلین واقربای این بیچاره نظر عنایتی فرموده ودر اخلاق ناصری کوید که وفا در اهل حبش غالب است الوقار ارام نمودن است وشتاب زدکی ناکردن بشرط انکه مطلوب فوت نشود ودیکر از حرمت ووقار داشتن بتخصیص اهل علم ودین را وقال النبی صلی الله علیه واله من وقر عالما فقد وقر ربه وقال صلعم من اکرم عالما فقد اکرم سبعین نبیا ودر تواریخ امده که پیش از ابراهیم خلیل عم سفیدی بر ریش وموی کسی در دنیا نیامده بود چون محاسن مبارک او درامد از حضرت عزت سوال کرد که یا رب ما هذا قال وقارک قال اللهم زدنی وقارا فاصبح راسه ولحیته مثل الثامة البیضا الرذایل خباثت وشقاوت علی صفت شیطان ودلیل کثرت رذایل کردد وچون رذایل بر فضایل بچربد اکر چه در صورت انسان باشد از جمله ان کردد که در کلام مجید اشارت شیاطین الجن والانس بران رفته وهر نفس که از شیاطین انس شود مردود ومطرود حق سبحانه وتعالی باشد ومردم را کمراه کند پس از واحتراز نمودن از لوازم باشد وبر همکنان واجب انچنانکه او بعضی از مردم برکران است بصورت نیز برکران باشد ودر مصابیح از رسول صلی الله علیه واله منقول است که ان ابغضکم الی وابعدکم منی مساوی اخلاقا وبدخو هرکز دل خوش نتواند بود چنانکه شیخ سعدی فرموده بیت بر اسمان اکر از خوی بد رود بدخوی • ز دست خوی بد خویش در بلا باشد • و حکما کفته اند خصایل وفضایل مانند نقطه در وسط است ورذایل مانند دایره بر اطراف ودرجه افراط وتفریط فضایل محمود است ورذایل نا محمود بدین سبب دواعی شر بسیار است ودواعی خیر اندک هرچند که این لوح سترده واین طریق ناسپرده واین غصه نزانده واین قصه باز نخوانده بهتر است وبشرح وتفصیل خصایل ورذایل هیچ حاجت نیست چه اکثر این دو نکارد واین معنی بدرجه

کالند وحرکات وسکنات شان علی التواتر والتوالی والترادف الایام واللیالی هر یک
برین شاهدی بخلاف وسادجی بی کزاف است اما بمعنی انکه کفته اند بیت یکچند
مدیح نیک مردان کفتیم • امروز بجای سفلکان میکوسیم • ازان نیز شمه باز نمودن
تا اهل توفیق حسنات را ازان سیات ملالت بیشتر باشد ومناسب انکه هر چند
دواعی بدی بر دواعی نیکی در عدد افزونی دارد اما چون در رتبت برتری دواعی
نیکی راست در شرح وتفصیل رذایل هم بمقتضی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها عمل کرده در وجود انسانی قوای درونی
ونسر نفس وجان وتنی است هر یک را محل یک سیئه شمرده از رذیله بیست وپنج
کرنصف مزه فضایل است یاد کنیم واین صفات را اهل دین مهلکات کویند ٥
الاستهزاء بر مردم افسوس داشتن است وایشان را خوار وحقیر در نظر اوردن
ووقعی ومقداری ننهادن ومنشا این رذیله از عجب وغرور بود ومستهزی البته
دشمن کام کردد وبلغاء عرب کفته اند من استهزا بالناس لم یمت حتی یتصدق
الناس علیه وقیل من استهزئ بالناس عاد به الاستهزاء وقیل المستهزی لم
یمت الا بالذلة الاسراف بذل اموال است در غیر موضع زیاده بر اندازه قال الله
تبارک وتعالی ان الله لا یحب المسرفین ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین
اسراف وعمل در احتیاط فرمود الاقتصاد نصف العیش وحق تعالی رسول را
صلی الله علیه واله میفرماید ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل
البسط فتقعد ملوما محسورا وهر که اسراف را جود وسخا شمرد ذهی تصور
باطل زهی خیال محال ودر حق او محقق اید قطعه اسراف را کر نام نهد جود
در جهان اتلاف را کر یاد کند همت بلند البخل امساک کردن است از بذل انچه
بر صاحبش زیادت بود ودیکران بران محتاج باشند بجهت انکه چون انکه
چون بدهد اثر بیش دهنده نماند دادنش بر دل دهنده کران نماید وامساک
کند واین خصلت را چهار مرتبه نهاده اند یکی انکه بقدر مالا بد خود بخورد
اما هیچ بدیکران ندهد دوم انکه نه بر قدر احتیاج خود خورد ونه بکسی دهد
سیم انکه اکر دیکری چیزی بکم یا بیش بکسی دهد او برنجد واین غایت مرتبه

بخلاست قال النبی صلی الله علیه واله البخل شجرة فی النار واغصانها متدلیات فی
الدنیا فمن تمسک بغصن منها جره الی النار ودر عجایب المخلوقات امده که حضرت
رسول صلی الله علیه واله طواف خانه کعبه میکرد مردی را دید که حلقه بدست کرفته
میکفت الهی بحرمت این خانه که کناه من ببخش وعجب اکر ببخشی رسول صلی الله علیه
واله او را کفت وما ذنبک قال هو اعظم من ان اصفه فقال ذنبک اعظم ام الجبال
فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام البحار فقال ذنبی یا رسول الله فقال
ذنبک اعظم ام الرضوان فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام السموات
فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک اعظم ام العرش فقال ذنبی یا رسول الله فقال
ذنبک اعظم ام الله تعالی قال الله تعالی اعظم واعلی فقال له رسول الله ویحک
صف فیما ذنبک فقال ذنبک اعظم ام السموات فقال ذنبی یا رسول الله فقال ذنبک
الی اخر الحدیث فقال یا رسول انی رجل ذو ثروة من المال وان السایل لیسالنی
فکانما تشعله من النار فقال الیک عنی لا یحرقنی الله بنارک فو الذی بعثنی
لو وقفت بین یدی رکنی والمقام ثم صلیت الف عام وبکیت حتی یجری من دموعک
الانهار ویسقی به الاشجار ثم مت وانت لئیم اسکنک الله النار ما علمت
ان البخل کفر وان الکفر فی النار وحضرت امیر المومنین علی علیه السلم فرمود
کر بشر مال البخیل بحادث او وارث • ودر منظوما تش امده • لا یبخلن بدنیا وهی
مقبلة • فلیس ینقصها التبذیر والسرف • فان تولت فاجری ان ترددها ٥
فالشکر منها اذا ما ادبرت خلف • وعلما کفته اند • اشد علی البخلا انهم
یعیشون فی الدنیا عیش الفقرا ویحاسبون فی الاخرة حساب الاغنیا وحکایات
بخیلان که در کتبها اجرا کرده اند بسیار است بدین قدر ختم کنیم لا تعطوا اموالکم
للمساکین لانهم لا یرضون منکم حتی یرونکم مثلهم وامساکم ما فی یدیکم خیر لکم
من طلبکم ما فی ید غیرکم بیت نکه داشتن خیر خود سر بسر • به از دادن وخواستن
از دکر • ودر اخلاق ناصری کوید بخل ولوم در اهل روم غالبست التکبر
برتری کردن است بر دیکران وایشان را کمتر از خود دانستن اکر چه بمرتبه بر وتفوق
داشته باشند وحق تعالی این صفت را در مردم سخت دشمن میدارد چنانکه

[illegible] الرياء والنفاق

میفرماید ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال
طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها **التملق والریاء والنفاق** هر سه
صفت بهم مانند تملق چاپلوسی کردن است و بفریب بامردم در امدن
وخود را بظاهر دوست نمودن وبباطن دشمن بودن وحضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرموده که لا یعمل شیئا من الخیر ریاء ولا یترکه حیاء ودرین
معنی گفته اند **قطعه** در جامه صوف بسته زنار چه سود • در صومعه دل بیا
چه سود • ز ازار کسان راحت خود میطلبی • یک راحت صد هزار ازار چه
سود **رباعی** در دل چه بجیست روی برخاک چه سود • زهری که بدل رسید تریاک
چه سود • تو ظاهر خود بجامه اراسته • دلهای پلید وجامهٔ پاک چه سود •
ونفاق دل با زبان موافق نا داشتن است وبظاهر دوست وبباطن دشمن
بودن چنانکه حق تعالی میفرماید که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
ودر حق بعضی منافقان که خود را در میان مسلمانان مسلمان نمایند وچون
باهم رسند حسب نفاق ظاهر کنند میفرماید واذا لقوا الذین امنوا تا انجا
که یعمهون وقال النبی صلی الله علیه واله المنافق ثلثة اذا وعد خلف واذا
ایتمن خان واذا حدث کذب وبروایة اذا عاهد غدر واذا خاصم فجر وقال صلعم
انی اعوذ بک من النفاق وسوء الاخلاق **قطعه** هر که باشد چه کاغذ وچه قلم •
دو زبان ودو رو بگاه سخن • همچه کاغذ سیاه کن رویش • چه قلم کردنش
بتیغ بزن • جزای منافقان انکه حق تعالی میفرماید ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا **التهور** اقدام نمودن است بر انچه اقدام
نمودن دران پسندیده نباشد واز وخامت عاقبت ان نا اندیشیدن وبا
مکابره ازا ازنجش بردن ودرین معنی گفته اند **بیت** تا بیاید بکام دل میرانم
چون برگرد عنان میکردانم • ومن در ظفرنامه گفته ام **شعر** اگر جنگ با کوه
دریا بود • اگرچند جوشان وخارا بود • نیندیشم از کوه ودریای اب • چه
هامون کنم هر دو گاه شتاب • ودر کلام بلغا امده که التهور راس الشجاعه
غایة مقدمة الجنون یعنی بددلی ضد تهور است وان حذر کردن است از

چیزی که حذر از ان محمود نباشد **الجهل** نادانی در حد افراط را سفه گویند وان
استعمال قوت فکری بود در انچه واجب نبود یا زیاده بر انچه واجب بود وبعضی
ازا کربزی خوانند ودر حد تفریط بله گویند وان تعطیل این قوت بود بارادت
نه از دوی خلقت وفردوسی گوید **شعر** زمانه از ان کشت با کند • که او کار امروز
فردا کند • وعرب را مثل است که وفی التاخیر افات کثیرة وحضرت امیر النحل
علیه السلام فرموده وفی الجهل قبل الموت موت لاهله • واجسادهم قبل القبور
قبور • وان امرء لم یحی بالعلم میت • فلیس له حتی النشور نشور • وگفته اند
لا داعیا من الجهل **الحسد** هر نیکی که دیگری را باشد بخود خواستن است وهمت
بر ازالت ان نیکی از انکس گماشتن وحضرت حق تعالی رسول را از حسد حساد
پناه بحق بردن امر فرمود قوله تعالی ومن شر حاسد اذا حسد ورسول صلی الله
علیه واله از حق تعالی درخواست اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا
ویعقوب کندی گفته که قبیح ترین رذایل وشنیع ترین خصایل حسود بیست
وزیانش بحاسد پیشتر رسد وعنصری درین باب گفته **بیت** ار حق تعالی
حسد انکه اتش افروزد • هم خداوند خویش را سوزد • ودر جامع الحکایات اورده اند
که حضرت عزت در حق یهود فرمود ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من
فضله وقال النبی صلی الله علیه واله ایاکم والحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما
تاکل النار الحطب شیخ سعدی راست **قطعه** توانم انکه نیازارم اندرون کسی •
حسود را چکنم کو زخود برنج درست • بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست •
که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست **الشح** کینه ور بودن است واگر ند مکافات
کشتن کینه از دل بیرون نرود **الحماقه** برتری کردن است بر دیگران بغیر استحقاق
زیاده از حسد واندازه وچندانکه درین صفت مبالغه بیش کنند بفجور نزدیکتر
شوند واز امام حسین علیه السلام نقل است ان احمق الحمق الفجور وان اکیس
الکیس التقی **الحقد** دون همتی وکم منشی ودنی طبعی است واگر احیانا نیکی
از خسیس صادر شود البته بران نادم باشد وسرانجامش بیلی سرایت کند وحکما
گفته اند لا تمدحن خسیسا بمرتبة ما الهما من غیر الاستحقاق فانها بخط علی ما کان

علیه ولکن بعد ان کثرت ذنوبه وظهر عیوبه صار موالیه معادیا وما دحه هاجیا
خمود الشهوة ساکن شدن است از حرکت در طلب ارزوهای ضروری که عقل
وشرع باقدام ان رخصت داده باشند وان خمود از روی اختیار بود نه از را ه
نقصان خلقت الخیانة ناساکنی وناعتمادی کردن است در انچه عقلا ونقلا در خصت
تصرف ان جایز نداشته باشند واین معنی در مال وعیال تاثیر دارد وبد رویشی
سرایت کند چنانکه رسول صلی الله علیه واله میفرماید که الخیانة تجر الفقر وخیانت
کار همیشه از همه کس هراسان بود چنانکه الخاین خایف الشماتة بربدی حال دیگران
خرمی کردن است وایشان را دران تحریك داشتن بتصور انکه بدکه بدیشان رسیده
از علم تدبیر ایشان است وهرکز بدو نخواهد رسید چه اکر بخود تصور کردی
ودانستی که از قضاو قدر است وممکن که بدو نیز برسد هرکز تحریك نزدی وبرین
اقدام ننمودی اما اکر مرك رسد بدان شماتت نتوان کردکه ان دردی است که از همه
روزی برخواهد امد ودرین باب کفته اند لاشماتة فی الموت وموسی علیه السلام
از حضرت عزت درخواست کرد که ولا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین
الضنة پوشیده داشتن هنری است که ترا باشد وبا دیکری نیاموزی واکرچه اثر
ان هنر همچنان بتمام بر اموزنده باقی باشد وهیچ از ان نقصان نپذیرد بلکه از
اموزانیدن زیادت کردد یا عیبی که در دیکران بود اورا اکاهی ندهد از ان تا باز کردد
اکرچه خبر دهنده را از کفتن زیان وا نکفتن سودی نبوده باشد وکفته اند قطعه
جاهلی چیش تو کر لفظ خطایی راند • تو بخاموشی بر قول پیمبر میباش • راه بنمای مراو را
زخطا سوی صواب • هم برین قول وبرین کفته مجاور میباش • از پی انکه بیاموز دد
دشمن شود ت • چه زیان دار کو تا بز بیخبر میباش الظلم جور وبیداد کردن است
بر انکه سزاوار ان نبود وطلب اسباب از وجوه سیئه جستن وچنین کس ظالم
نفس خود باشد ومتهم ظالم لنفسه بجهت وجوه توصل باموال از اعمال سیئه
بیشتر است وظالم همیشه بسیار مال بود ومظلوم کم مایه وعادل متوسط و
در کلام مجید میفرماید ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من
دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون الا لعنة الله علی الظالمین وحضرت رسول

صلی

اتقوا
صلی الله علیه واله فرمود که الظلم ظلمات یوم القیمة وقال صلعم اتقوا دعوة المظلوم
فانها لا ترد • ودر منظومات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام امده شعر
لا تظلمن اذا کنت مقتدرا • والظلم اخره یاتیك بالندم • نامت عیونك والمظلوم
منتبه • یدعوا علیك وعین الله لم تنم ودر کلام عرب امده که قاطع الحیات مانع
النبات بیت ظالم بمرد وقاعده زشت ازو بماند • عادل برفت ونام نکو یاد کار کرد
الظن کمان بردن است بر چیزی که بر غیر تصور کنند واکثر ان دروغ بود ومضرت
بر جانبین عاید کردد یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن
اثم وقوله تعالی ان الظن لا یغنی من الحق شیئا وقال النبی صلی الله علیه واله ایاکم
والظن فان الظن اکذب الحدیث العجب خود بین شدن وکمان بد دروغ بنیکی
بخود بردن وخصال ذمیمه خود را نادیدن بلکه از جمیله شمردن چنانکه کفته اند
رباعی ای تا بفلك سر تو در خودبینی • کرده همه عمر وقف بر خودبینی • از خودبینی
چه کس بکس نشماری • از ناکسی انجام تو در خودبینی • وقال النبی صلی الله علیه واله ثلاث
مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه ودر باز کشتن ازین ذمیمه
فرموده است اذا اراد الله بعبد خیرا ابصره بعیوب نفسه ودر اخلاق ناصری
کوید که صفت عجب در هند غالب است واین معنی از ایشان زشت تر که قبح سیرت
وصورت باهم جمع کرده اند چنانکه کفته اند شعر با نطوطی زناغ خوش نبود • کبر
بازا زکلاغ خوش نبود • با سخاوت دماغ ره بدهیست • بخل وا نکه دماغ خوش
نبود الغدر بدی رسانیدن است بر انکه بر تو اعتماد کرده باشد وازتو توقع نیکی
داشته واین صفت را وجوه بسیار است واستعمال ان در جاه ومال ومودت
وحزم اتفاق افتد وهیچ وجه از وجوه عذر بنزدیك عقلا محمود نباشد ودر
سخنان امیر المومنین علی علیه السلام میاید فالوفاء لاهل الغدر غدر عند الله تعالی
والغدر لاهل الغدر وفاء عند الله تعالی ودر کلام مجید میاید وما یجحد بایاتنا
الا کل ختار کفور العفد اوصاف واشیای خود را در نظر عظیم دانستن واز ان
بر دیکران تفوق جستن است وقدرت خود در ان امور بکمال شمردن ودیکران را
در ان عاجز پنداشتن الغضب خشم ظاهر ساختن وکزند رسانیدن است بغیر

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد
بر گردن او بماند و بر ما بگذشت

بغیر موقع اگر بموقع کرند رساند باب بود یا بمکافات بود وقال صلی الله علیه و آله و
الغضب نار والشیطان نار فطوبی لمن اطفی هاذی الغضب هرباً من نار الشیطان
وقال صلی الله علیه و آله ان الغضب جمرة من النار فمن وجد ذلکم منکم فان قائما
وان کان جالسا فلیضطجع الغیبة در پس مردم صورت حالشان باز گفتن
است بمعنی انکه از ان گفتار بدی بدیشان رسد و این صفت را غیبت نیز خوانند
وحضرت حق سبحانه وتعالی میفرماید ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب ان یاکل
لحم اخیه میتا فکرهتموه وقال صلعم من یستر الذنوب علی نفسه ستر الله فی الدنیا
والاخرة الکذب والزور بس زشت و بغایت قبیحست و علما گویند که نیکی بهتر از بیان در دروغ گرفته اند
چه تمیز و شرف انسان بر حیوان بواسطه نطق است و غرض از نطق اعلام غیر
بود بر انچه میگوید و دروغ منافی این معنی است پس دروغ مبطل خاصیت نوع
انسان بود انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله اولئکهم الکاذبون
وامیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود الکذب حیض الرجال وقال علیه السلام
لا حیاء لحریص وقال صلعم لا مروة لکذوب و دروغ در همه وقتی و در همه کاری
ناپسندیده است الا در صفات شعر که احسن الشعر اکذبه شیخ سعدی شیرازی
گوید • دروغ مصلحت امیز • به از راست فتنه انگیز • وبهتان ظاهر کردن چیزی است
بر کسی که ان چیز در انکس نبود وان ظهور ان او را خللی رسد و این صفت را افترا نیز
نیز خوانند قوله تعالی واجتنبوا قول الزور والنمیمه سخن چینی است و سخن این
بان بردن بی انکه انگوینده پرسند تا در گفتن منت پذیرد و این رذیله را سعایت
نیز خوانند و در کلام مجید نمایند همّاز مشاء بنمیم قوله تعالی ویل لکل همزة و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که لا یدخل الجنة نمام والوقاحة شری
کردن است در امور و دران از خدا و خلق و مهتر و کهتر نیندیشیدن و وهم
نداشتن ذی الوجهین چون شرح بعضی از خصایل فضایل و رذایل داده شده اکنون
از خصایلی که هر دو روی دارد ایراد کنیم الحرص والطمع از جستن و طلبیدن چیزها ست
زیادت از واجب و ما یحتاج و دران ولوع نمودن چندانکه پیش باید پیش جستن
وانرا نهایت نیست و بر دو صورت است یکی انکه در طاعت و عبادت و طلب

در منثورات آمده النمیمة سیف قاتل و در کلام حکما آمده النمیمة دناءة والسعایة رداءة ...
راس الغدر و اساس الشر یجب مثلها واحسن اصلها ...

معرفت حریص باشد و دران ناشکیبا بود وان از جمله فضایل است دوم انکه
در امور دنیوی این صفت داشته باشد وان از رذایل است و در احادیث
قدسی از رسول صلی الله علیه و آله مرویست ولو کان لابن ادم وادیان من الذهب
لتمنا الیها ثالثا ولا یملا جوف ابن ادم الا التراب بیت پرستنده از و جوبای
کین • بکیتی زکس نشنود افرین • مالی که جمع میکنی از نیک و نیکوی • بیکار شوهر
زن خود میکنی مکن • صاحب دلی گفت چندانکه تعلق خاطر ادمی زاد بروزی است
اگر بروزی دهنده بودی بمرتبه از ملایکه درگذشتی و بزرگی در ترک حرص گوید
شعر کو پیر گو حریص بد اموز کنم • هر لحظه هزار غم پس انداز کنم • چون چرخ برانم
که بقرص پس ازین • روزی بشب ارم و شبی روز کنم • و در اخلاق ناصری
گوید که حرص در قوم عجم غالبست الخدعه مکر برد و نوع است یکی انکه در راه دین
بود و در اموری که مردم را با راه اورد وان از جسا ب فضایل بود و حضرت حق
سبحانه وتعالی با فرشتگان وانبیا علیهم السلام و غیرهم در این معنی مکرها بسیار
کرده است و شرحش در کتاب مکر الله مسطور است و بدین سبب خود را
خیر الماکرین خوانده و بتخصیص حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکر در جهاد
مستحسن داشته و فرموده که المکر خدعة دوم انکه در امور دنیوی بود وان
اغلب نامحمود است بوسیله انکه شر ان بدیگری عاید شود و بدان فعل البته
بفاعلهم راجع گردد چنانکه حق سبحانه وتعالی میفرماید ولا یحیق المکر السیئ الا
باهله رباعی بد میکنی و نیک طمع میداری • هم بد باشد سزای بدکرداری •
نشنیدستی تو این مثل پنداری • کز خشت بآسیا هویی خاک اری • ومکر در زنان
بیشتر از مردان بود وحق تعالی مکر زنان را عظیم خوانده وان کیدکن عظیم و در
شرح مکر زنان کتابها ساخته اند و مجلدات پرداخته با انکه از هزار یکی از مکر
ایشان نشناخته وقال النبی صلی الله علیه و آله المکر والخداعه وصاحبهما فی النار
و در اخلاق ناصری گوید که حیله در قوم عجم غالبست المزاح والهزل بر اقوال
وافعال مضحک اقدام نمودن است وان برد و معنی بود چون ان مزاح لطیف
وشیرین باشد زیرا که از حضرت رسالت و صحابه و دیگر نفوس کامله این معنی

بکرات بظهور پیوسته است و شرحش در کتب تواریخ مسطور است و بنا برین
گفته اند که الهزل فی الکلام کالملح فی الطعام اما قدر و وقر مزاح کننده در نظر مردم
نقصان پذیرد چنانکه سلمان فارسی بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بوقت
انکه پنهان از سلمان دانه خرما بوی زدی گفت ما خلقك عن هولاء الثلثه
الا بهذا و در کتب منشور الحکم اسده المزاح یاکل الهیبه کما تاکل النار الحطب
و در عجم گفته اند بیت اگر خواهی که مقبلا باشی مکن با کودك و با بنده بازی
دوم انکه مزاح گاه باشد که بمرتبه رسد که ازان زیان دینی و دنیوی متصور
باشد و این مرتبه منهی عنست و از جمله رذایل و قال النبی صلی الله علیه واله
المزاح استدراج من الشیطان والخداع من الهوا نظر سیم در صفات و
اثار نفوس قدرت ربانی در وجود انسانی سه قوت دارند یکی نفوس بهیمی
و یکی سبعی و یکی را ملکی گویند درج گردانیده است و اشرف قوت ملکی است
و در قران انرا نفس مطمئنه خوانده و اوسط را که قوت سبعی است نفس لوامه
گویند و ادنی را که قوت بهیمی است نفس اماره خوانند و حکما گفته اند که
نفس ملکی صاحب ادب و کرم است و نفس سبعی اگرچه ادب ذاتی ندارد اما
قابل ادب است و انقیاد و مودت دارد و نفس بهیمی عاد و عادم و منافی ادبست
و حکمت در وجود نفس بهیمی بقای بدن است و در وجود نفس سبعی قهر نفس
بهیمی و انرا از جهالت و ضلالت با راه اوردن و از وجود نفس ملکی حاکم و فرمان
روا بودن بران نفوس تا وجود را هادی حق و فرمان بردار باشد و مانع باطل گردد
و بعضی حکما انرا نفس ناطقه گفته اند و نفس ناطقه جوهریست که در هر گروهی بصورتی
روی نماید و در هر صورتی بصفتی برایا ما جزو در عدد مخالف هم نباشند و انرا الهامات
و مناجات و تالف بود و از مراتب انکه در هر گروهی بچه پایه بود یاد کنیم نفوس
انبیا قدوه نفس متفرقه گردانیده است تا ایشانرا از بیابان ضلالت و جهالت
بجاده شریعت و صراط مستقیم دین الهی اورد و نفوس شریفه ایشانرا بانواع
فضایل اراسته و انواع رذایل ازان محو فرموده تا ان نفوس را بقوت وجود
فضایل و عدم رذایل کیفیت وحدت و سر خالقیت محقق گشته و بجهت برهان

ان تحقیق

ان تحقیق معجزات ظاهر شده و نفوس متفرقه خلایق بدان سبب مطاوعت
و متابعت ان نفوس شریف کرده میکنند و رستکار شده میکنند و رستکار شده
و میشوند و همچنانکه نفس نبی را از عموم خلایق صفای حقیقی و کثرت فضایل
و عدم بیشتر رذایل بود نفس مرسل از نفس نبی بیشتر و محمودتر باشد و اولوا
العزم را از نفس مرسل زیادتر و نفس خاتم از نفس اولوا العزم برتر و اکمل کمالات است
و هیچ نفس بالاتر ازان متصور نیست و قوت ان بمرتبه ایست که با نگشت قرص
مه را دو پاره کرد چنانکه ان پارها چندان از هم دور شدند که کوه حرا در میان هر دو
نیمه نمایان شد و کلام مجید ازان خبر میدهد که اقتربت الساعة وانشق و بدان القمر
اشارت ماه انگشت نما شد و اما با وجود فضایل پیوسته بر اظهار معجزات قادر نباشند
و ان بارادت حق تعالی متعلق بود و نص ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
مصدق این تقریر است و شیخ سعدی دارد که قطعه یکی پرسید ازان گم کرده فرزند
که ای روشن روان پیر خردمند ٭ ز مصرش بوی پیراهن شنیدی ٭ چرا در چاه کنعانش
ندیدی ٭ بگفت احوال ما برق جهان است ٭ دمی پیدا و دیگر دم نهان است ٭
گهی بر طارم اعلا نشینیم گهی در پشت پای خود نه بینیم ٭ اگر درویش بر حالی
بماندی ٭ سر دست از دو عالم بر فشاندی نفوس اولیا فروتر از نفوس انبیاست
و ایشانرا اگرچه قوت معجزه نیست اما چون متابعت سید انبیا مینمایند باظهار
کرامات مشرف اند و اثار ان مراتب بسیار است چون شفای مرض و صرف وبا
و سقی زمین با ستسقا و امثال اینها بدعای ایشان و بفرمان حق سبحانه و تعالی ساخته
گردد و طی مکان و دخول در جدران و سیر بر سراب و هوا ایشانرا مسلم است و این
معانی مبادی مراتب ایشان است و خواجه عبدالله انصاری که به پیر هرات مشهور
است گوید اگر در هوا روی مگسی باشی و اگر بر روی آب روی خسی باشی دل بدست ار تا کسی
باشی و شیخ ابو محمد مرتعش گفت سالك اگر در روی هوا رود بهتر ازان که در هوا
رود و اما ایشان نیز همه وقت باظهار کرامات قادر نباشند و حکم ان بر ماشاء الله
است نفوس ارباب فراست فروتر از نفوس اولیاست و ان از تاثیر الهام ربانی
قلوب ایشان از غایت صفای درون استدلال امور باطنی کنند و بر سبیل قیاس

اننا امده خبر دهد بطریقه قیاس وچون تقریرشان ازسر یقین باشد وقوع
باخبر موافق باشد ان فی ذلک لایات للمتوسمین وقال النبی صلی الله علیه وآله
ظن المومن قطعة من عقله وفراست بردو نوع است طبیعی وتعلیمی طبیعی فیض
یزدانی است واز صفای نفس انسانی وتعلیمی از کثرت تجربت وممارست ممکن
بود وان بتعبیر خواب مانندا است وحکمای یونان همچو قیلاموس حکیم وامثال
ان بران کتب ساخته اند واهل اسلام وا نیز دران باب تصانیف است وجمعی
کویند که فراست امور یست که بربان دردل بنی ادم افکنند تا زبان بران قایل کردد و
بعضی کویند اتفاقی نیز باشد واهل فراست بر اواز مردم وصفیر مرغان وبانک
وحوش وامثال ان تقریبا تفألها کرده اند چنانکه رسول صلعم دروقت هجرت بمدینه
اوازی شنید که یا سالم کفت سلمنا دیکر بار شنید که یا غانم کفت غنمنا سیم
بار شنید که یا مالک کفت ملکنا وحاصل این تفال وتعرض ان بود که بسلامت
بمدینه رسید وغنیمت یافت ومال ان ملک شد نفوس ارباب قیافت فروتر
الا ارباب فراست است وان بردو صورت است قیافت بشر وقیافت اثر قیافت
بشر استدلال مناسب هیأت واعضاست بوالدین او وان درعرب غلبه است
ومخصوص بقومی که ایشانرا بنی مدلج کویند وقطعا دران خطا نمیکنند وشهرتی
عظیم دارد وقیافت اثر شناختن پی است چه باموزه چه بی موزه واین معنی
مخصوص است بقومی درمغرب که ایشانرا عجب کویند وایشان دراین معنی چنان
ماهرند که نشان پی مرد از نشان پی زن وبکر از ثیبه وجوان از پیر وغریب از
متوطن باز میدانند واین مرتبه اعلا از مراتب قیافت بشر است وسبب هر دو
از کثرت مباشرت درون وصفای خاطر تواند بود وعلم قیافت را درحکم اعتباری
تمام است نفوس کهنه وامثالهم فروتر از نفوس ارباب قیافت است
وایشانرا بواسطه کثرت ریاضت درون صافی باشد واز صفات روحانیت
که غالب است بخواب وخیال ایشانرا خبرها روی نماید که باحوادث موافق افتد
وکروه کشیشان ونخشیان وبراهمه هند وغیرهم ازاین قبیل اند وتمامت این مراتب
از صفای نفس ناطقه است که انرا بکدورات جسمانی مکدر واقف تواند شد واین

بجز بتوفیق الله وارادت ممکن ومتصور نیست اما چون متقلدین خلا باشند درکار
ان سرای از صفات ان نفوس ایشانرا زیادت فایده نبود نفوس عموم خلایق فروتر
تر از نفوس ما قبل است وقابل تربیت اکر تربیت یابد مراتب مذکوره او را میسر
میسر ومسلم کردد واکر در پایه اول بماند اکرچه بکدورات جسمانی وصورت ملوث
باشد برانچه کثرت نفوس خلایق دین داشت همت کمارد وحق سبحانه وتعالی برصورت
خواص ایشان بزودی برارد کویند یکی از پادشاهان این را شنید که درهندوستان
کوهی است ودرو کیاها که اکل ثمره اش طول عمر دهد بلکه مرده را زنده کرداند پیش رای
هند فرستاد وازان کیاها قدری خواست رای هند کفت درفلان جزیره درختی
عظیم القوة طویل القد وکثیر العروق وغصبانات انجا انجا ودربایدشد چون
ان درخت قلع کرد درجواب رسالت کفته شود ورسول با معدودی چند که مصاحبش
بودند بضرورت انجا رفت درختی دید باستاره همراز ودرسایه اش بفراخ نشیب
وفراز وبیخ بثری رسانیده وشاخ از ثریا کذرانیده اصلها ثابت وفرعها فی السماء
بیت جهان درجهان سایهٔ ان درخت سرش سوی کردون وپی کرده سخت
بعمر پیر وبشکل جوان کهن سال تازه روی کفتی که نهالش از اشجار خلد وارون
باغ ارم اورده وباغبان ابداعش از سرچشمهٔ اب حیوان سیراب کرده از طراوت
ونزاهتش شجرهٔ طوبی درخوی خجلت غریق ودرراستی کامش سرو کشمیر چون عود
قماری برآتش رشک حریق از سر سبزی ان درخت نامهٔ بخت خود سیاه دیدند
وجامهٔ دولت خود تباه یافتند وبهیچ حال قلعش متصور ایشان نبود دل برمرک
نهادند وانجا انجا دربودند تا خود فلک از پردهٔ چهاردیم وبچهل روز نارسیده
بادی عظیم پدید امد وان درخت قلع شد رسول پیش رای هند رفت وجواب طلبید
رای هند کفت صورت حال تو جواب تواست رسول بایران امده جواب باز کفت
پادشاه از عقلا تفسیر این رمز پرسید کفتند که ان کوهها عالمانند وناصحان در
دولت پادشاه وان کیاهها پند ونصیحت ایشان وتاثیرش دعا وهمت خلایق است
اکر پادشاه صاحب دولت پند ونصیحت سلطان بسمع رضا اصغا فرماید زنده دل
کردد ودرعدل وراستی کوشد خلایق بهمت دعا بر مزید دولت او مصروف

کرداند تا بنام نیک عمر جاوید یابد واکر از جهالت بدان ملتفت نباشد بحقیقت
مرده دلی باشد و در ظلم وعدوان افزاید و همتها بر قلع او مصروف شود و زوال
دولتش بهرچه زودتر ظاهر کردد و شك نیست که چون معدودی چند همت بر قلع
درختی چنان عظیم کماشتند باندك زمانی قلع شد و چون جمیع خلایق مملکتی
همت بر بقا یا فنای حاکمی کمارند بزودی اثرش ظاهر کردد و مقرر و محقق است
که کثرت واجماع را نزد عقلا ونقلا اثار عظیم است جهت انکه اکر خود در هر نفس
عشر عشری از معشر صفا باشد چون جمع شود زیادت از صفای یك نفس کامل
الصفا بود و نفس کامل الصفا را اثار عظیم تواند بود و عزیزی کفته است
بیت بقا اقبال را بودست چندان کار نمودستی • خود اینك لایق مقبول اقبال
است بر خوانش • حق سبحانه وتعالی حکام این زمان را توفیق این سعادت
کرامت کناد نظر چهارم در عشق ولی وطلب مولی که کمال نفس
انسانیست ومقصد مقصود یزدانی چون از صورت وجود انسانی
درون و بیرون بصفات اثار وخواص ایشان در نظرهای ما قبل برخی یاد کرده شد
اکنون از معنی که غرض یزدانی در ظهور وجود انسانی که بحکم کنت کنزا مخفیا
معرفت تحقیق وحدت وقدمت واثبات ابدیت وتنزیه است بقدر وسع وامکان
وحصول معرفت در ان واجازت در کشف ان هم شمهٔ یاد باید کرد واکرچه باتفاق
اهل شرع وحکمت بدلایل معتبره وبراهین مشتهره مقرر کشت که ادمی اشرف کاینات
واکمل موجودات است ودر غایت کمال الخلقت افتاده است لاشك غرض از عرض
عرض ان اشرف جوهر ومقصود از ایجاد صورت وجودش معنی ان خواهد بود
که مراد از ظهور این جسم فانی ظاهر کشتن صفات روح انسانی بود که مکمل کمالات
معرفت ذوالجلال که مبرا از فنا وزوال است بیت کرچه در در صدف بود موجود •
از صدف در بود در مقصود • هرچند زبان انبیا واولیا وفصحا وبلغا از صنعت
حقیقت شرح ان کماینبغی چون فرمان نبود تقصی نموده اند وحق سبحانه وتعالی
در کلام مجید با رسول صلی الله علیه واله کفت یسئلونك عن الروح قل الروح من
امر ربی محققان باشد چون خطاب حق تعالی با مصطفی صلی الله علیه واله در

همچنین

همچنین بوده هرکه در شرح وکیفیت ان خوض نماید بدایتش بکوز کراید ونهایتش
از کثرت معانی در حیز بیان نکنجد وعجز افزاید ومحققان کفته اند که برخی از صفات
روح که از نفس ناطقه خوانند انست که تو هرکز از ذات خود بکلی غایب نشوی و
از خودی خود بتمام بیخبر نکردی واکرچه مست طافح و در خواب باشی همچنان دانی
که ترا وجودی است واو را سلطانی اما در حقیقت وکیفیت شناخت ان سلطان
متردد باشی وبدانی که او جسم نیست و در جسم نیست و محل فنا و زوال نه واکر
در جسم بودی یاد آلت بایستی جسم والت از انیز ضعف وقوت وزوال وفنا بودی
وادراك الت وذات خود بی الت دیکر نتوانستی کردن وچون الت دیکر نیست ذات را
از الت مستغنی باشد وچون مدرك بغیر الت باشد در جسم نتواند بود وچون در
جسم نبود فنا وزوال بدو راه نیابد ولیکن چون ترا علم در حقیقت ان مستقیم
نیست واز کیفیتش بشك می افتی کاهی بخودی خود از بدن کثیف صفا شمری باز خود
چون صفا یابی دانی از کثافت وصفا متصور نشود وکاه از روح حیوانی شناسی
وازا چون در حد زوال یابی کویی لا احب الافلین وکاه از عقل معاش انکاری وچون
الا بر صفت بیت اکرچه چون بر افرینش سرفرازی کرد عقل • داد باده کوشمال او بدست
سکری محو یابی کویی از این نیز ان کار نیاید وسلطنت وجود را نشاید وتو از انچه
می اندیشی هیچ نیستی وراء این همه • تو ثمین کوهر دل وجانی • چکنم قدر خود نمی دانی •
وبحقیقت تا تو درین شبهه کسالتی خدای تعالی را فراموش کرده لاجرم خود را نیز
فراموش میکنی نسوا الله فانسیهم انفسهم اکر بحکم ایة والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا وحدیث اطلب تظفر معنی اب حیات من عرف نفسه در ظلمات وجود بنور
مجاهده مشاهده کنی از حلاوت شربت فقد عرف ربه ساعة فساعة بکام جانت
رسد و در ضمیرت محقق کردد که ترا خالقی است قادر که بشکلی چنین زیبا وروانی
بصفا وعقلی دانا وزبانی کویا وچشمی بینا وکوشی شنوا ودستی کیرا وپایی دوا افرید و
او سلطانی که سلطنت این وجود را شاید پیدا کرد و بدانی که نبودی وپیدا شدی و
نیست بودی وهست شدی وهستی وجودت باز به نیستی خواهد انجامید بدین دلیل
مبدات ازو باشد ومعادت با او بود وجودت سبب ظهور وحدت وقدرت وقدمت

وتنزیه وابدیت اوست وخود را درخود کم کرده وازجای دور میطلبی قطعه افتاب
اندرون خانه وما ذره بدر میرویم ذره مثال کنج در استین ومیکردیم ٭ کرد هر کوه بهر
یکمثقال٭ لاجرم نمی یابی اکر بحقیقت حال خود واقف کردی تو ی تو از تو بنیفتد ومعرفت
وحدت حق تعالی بر تو محقق کردد رباعی یکچند بتقلید کزیدیم خود را نادیده همی نام
شنیدم خود را درخود بودم ازان ندیدم خود را ازخود چه برون شدم بدیدم خود را
واهل دل در حق روح کفته اند انها سعلة ملکوتیة الروحانیة وازا دو جهت است
یکی در عالم علوی روحانی وبدان اقتباس علوم وفواید کند وانرا قوت نظری عقلی خوانند
دوم در عالم سفلی جسمانی وبدان استکمال حاصل شود وانرا قوت عملی ازی کویند وسه
نفوس مطمئنه ولوامه واماره محرک الات حواس بیرونی ودرونی اند نظر بتو اعمال
کار وجود حاصل میکردد وکفته شد که نفس مطمئنه طالب صفت ملکی ومعنی روحانی
است ونفس اماره خواهان کسب لذات بهیمی وصورت حصول تمنیات جسمانی
ونفس لوامه از طرفین ذات البین محافظت نماید بل متقوی یکطرف غالب کردد هر
کاه نفس مطمئنه قوی حال بود قوت نفس ناطقه بعالم روحانی بیشتر باشد وباستکمال
تردیک تر باشد وهر کاه نفس اماره قوی حال کردد دنیا پرستی جوید ودر راه عقبی نپوید
وهر کاه نفس لوامه قوی حال باشد هر دو جانب مرعی دارد ورعایت هیچ یک فرو نکذارد کلام
ادمی هر زمان بصورتی وحالی دیکر باشد وبنابرین انبیا واولیا علیهم السلم در هر حال
کربوده اند ازان رمزی نموده اند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه واله چون نظر در
باطن خود ودرون دیکران کرد فرموده است کاحدکم وچون در ظاهر دیکران نکرید
کفت بشر مثلکم وچون در باطن خود وظاهر دیکران نکرید فرمود کنت نبیا وادم بین
الماء والطین وچون در ظاهر خود وباطن دیکران نکریست کفت انا ابن مرءة کانت
تاکل قدیدا وبدانکه عالم روحانی ضد عالم جسمانی است چنانکه دنیا ضد اخرت است
ومارا درنك در دنیا اندك است ودر اخرت که بسیار خواهد بود پایان ندارد وامدن
ما بدنیا وبودن درو ورفتن ازو باختیار ما نیست واز بهر خوشی مارا بدین جا
نفرستاده اند بلکه از بهر زحمت کشیدن بدنیا امده ایم وحضرت رسول بنابرین
فرموده من طلب ما لم یخلق تعب ولم یرزق قیل یا نبی یا رسول الله قال الراحة فی الدنیا

قال صلی الله علیه واله الدنیا سجن المومن وجنة الکافر وکویند که کافری سوال
از شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسید که پیغمبر شما کفته است که دنیا زندان مومن وبهشت
کافر است وتو در دنیا بناز ونعیم ومن درین محنت مقیم این چکونه است شیخ
کفت صدق رسول الله ناز ونعیمی که دربهشت جهت من اماده است این با ان
نسبت بحجیم دارد وویل وجحیم که جهت تو مهیا شده است این با ان نسبت بهشت
دارد واندر دنیا هیچ متاعی نخیزد که لایق اخرت بود الا بحکم حدیث که الدنیا مزرعة
الاخرة تا اینجا ذرع نکنی انجا بر نخوری وبحکم فاعبد ربك حتی یاتیك الیقین کوشش
درا و واجب است وبی شناخت حق سبحانه وتعالی هیچ ذرع نتوان کرد واکر کنند
هیچ ثمره ندهد وبدین سبب شناخت خالق تعالی بر همه کس فرض عین وعین فرض است
وبر شناخت نفس خود موقوف است واکرچه هرکز هیچ افریده بکنه معرفت حق
نرسیده ونتواند رسید چنانکه کلام مجید ازان خبر میدهد وما قدروا الله حق
قدره ورسول صلی الله علیه واله فرموده لا احصی ثنائی علیك وبعضی ملائکه کردد
سبحانك ما عرفناك حق معرفتك سبحانك ما عبدناك حق عبادتك اما بحکم یدرك
کله لا یترك کله قدم درین راه نهادن ودم ازین کار زدن اولیست وبقدر استعداد
ومیسور در طلب ان ساعی بودن وبهیچ وجه دران کسالت نمودن انفع است
چه هیچکس را سعی هبا وهدر نخواهد بود وبقدر کوشش در برتری پایه خود فرود
وادم صفی علیه السلام مرتبه صفی ان الله اصطفی ادم ونوح وادریس مقام ورفعنا
مکانا علیا ونوح علیه السلام رستکاری ونجیناه واهله من الکرب العظیم سعی
یافتند وابراهیم خلیل خلعت خلت واتخذ الله ابراهیم خلیلا ازین کوشش پوشید
وموسی صهبای شور انکیز وکلم الله موسی تکلیما ازین جام نوشید وداود علیه السلم
بر سریر خلافت یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض درین مجلس نشست وسلیمان
تاج فرمان روایی رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ازین صفت بر فرق فرات
نهاد وعیسی طبیب دار الشفای قدرت بدین کوشش شد تا بشربت واحیی الموتی
باذن الله دل مرده کفان را بدین زنده کرد ومصطفی صلی الله علیه واله نکین خاتمیت
نبوت بثبوت ولکن رسول الله وخاتم النبیین وخبر لا نبی بعدی ازین مرتبه

ذرنکبین دان دعوت نشاید لاجرم حق سبحانه وتعالی نیکوکاران از شربت و
سقیهم ربهم شرابا طهورا از این منزلت خواهد چشانید و حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام را پرسیدند هل رایت ربك قال لا اعبد ربا لم اره قالوا بای العین رایته
قال ما رات العیون بمشاهدة الاعیان ولکن راته القلوب بحقایق العرفان و
چنانکه گفته اند بیت کجا او را بچشم سر توان دید • که چشم سر تواند جان جان
دید • زیرا که در دنیا چشم سر در حد عیانست و چشم سر که عبارت از چشم دل است
یعنی صفای درون بقوت نفس ناطقه در مقام مشاهده عرفان ولاشك چون
در دنیا مشاهده حق بچشم سر میسر نمیشود و بچشم سر که ان چشم سر است
میتوان دید و در عقبی اهل دل را از صفای عمل صالح که در دنیا کرده باشند و چشم
سر بینا تر از ان شده باشد که چشم سر در دنیا بوده لاجرم بحکم وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة منزلت و مرتبت رؤیت یابند بچشم سر یعنی صفای روح
انسانی و نفس ناطقه خود از مشاهده نیز دارد اللهم ارزقنا و دیگر انبیا و اولیا
و مشایخ هر یکی را مقامی بوده و شرحش طولی دارد غرض ازین تقریر انکه محقق میشود
که هر که بقدر خود را بشناسد بقدر استعداد نفس او را در شناخت و معرفت حق
تعالی نصیبی باشد و چندانکه ریاضت بیش کشد صفا بیش یابد و با استکمال
نزدیکتر گردد و معرفت زیادت شود چنانکه افتاب هر روز بقدر تنگی و فراخی
ان شعاع دهد و فیض فضل یزدانی و وسعت رحمت رحمانی هرگز کسسته و
نقصان پذیر نخواهد شد الا عند ظهور القیامه که در توبه در خواهند بست
پس حالیا که در توبه باز است صاحب دولت انکه سعیش در دنیا است و
حقیقت معرفت وحدت انکه محقق داند هر چه سمت شیئت دارد از سه قسم
بیرون نیست یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود و ممتنع
الوجود معدوم است و بشرح احتیاج ندارد و ممکن الوجود موجود است
و ما سوی الله که از حالی بحالی گردد چنانکه نیست بود هست شد و درین هستی
تغیر می پذیرد و ازین هستی باز بنیستی خواهد رسید و این قسم ممکن الوجود را
بر سبیل استعاره دو طرف باشد یکی با عدم و دیگری با وجود لاشك نا مرجحی نباشد

کطرف

کطرف وجود را بر جانب عدم ترجیح نهد وجود صورت نبندد و ان مرجح تا
ازین صفات منزه نباشد این عمل ازو در وجود نیاید چه اگر او هم این صفات
باشد او را نیز مرجحی و محرکی باید و موصوف بصفات تنزیه ذات باری تعالی است
لاجرم او واجب الوجود باشد و انچه در فهم و عقل و تصور و معنی و بیان و
امثال ان گنجد او خالق انچیز باشد و او بهر نام که خوانند صفتی باشد از صفات او زیرا
که چگونگی ذاتش بیش از دانش ماست و در شرح حقیقت ذاتش گفتن از دست کس
نیاید اهل دل گفته اند حکما و منطقیان و معتزله خواستند بطریق عقل خدای تعالی
را منزه کردانند مخطی شدند و بعضی از علمای متصوفه اندیشیدند بعلم خود طریق
تنزیه جویند مصیبت زده گشتند و چند برا که توفیق رفیق شد بنور علم الهی شمه از تنزیه
نامتناهیش ادراک کردند هدایت یافتند فمن یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل
فلا هادی له چون معلوم شد که ما سوی الله افریده خداست بدانکه هر نوعی را
ازان عالمی گویند مشهور است که هیجده هزار عالمند و خالق همه یکیست وان خدای
تعالی است و او واجب الوجود است و چون وجود او از خود است قدیم تواند
بود و فنا و زوال را بدو راه نباشد و ما سوی الله را چون وجود او از خود نیست
بلکه از واجب الوجود است پس محدث تواند بود و هر چه محدث باشد از فنا و
زوال متصور باشد و چون هیچ طایفه منکر صانع نیستند و میدانند که کاینات
بدین عظیمی را البته صانعی باید و هر که بقدر فهم و عقل خود طریقی میسپرد و انرا
حق و راست میشمرند و اگر باطل نیز هست کمان بطلان باو نمی برند و لاشك هر که
در کاری خوض نماید اگر داند که باطل است خود دران شروع نکند و هر گروهی
گروه دیگر را که برخلاف رسم و عادت خود یابد دروغ زن و گمراه شمرند چنانکه
کلام مجید ازان خبر میدهد و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افك قدیم زیرا
که تقلید استادان و ابا و اجداد میکنند چنانکه کلام ازان یاد میدهد انا وجدنا
اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مهتدون و حضرت رسول صلی الله علیه وآله این
معنی را منع فرموده لا تاتونی بابائکم واتونی باعمالکم و همچنانکه در ادیان اختلاف
افتاده و بنای بعضی بر حکم الهی و بعضی بر گمراهی افتاده در مذاهب و ملل نیز

[illegible]

اختلاف است واکثرش هالك واقلش ناجی اند چنانکه حضرت رسول صلی الله
علیه واله فرموده ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة الناجیة منهم واحده
ما انا علیه واولادی ودین یهودی هفتاد ودو شعبه کشته ودین ترسایی بد واز
کروه شدند وهیچ کدام انصاف در حق هم نمید هند وان از شقاوت جهل و
حب جاهست چنانکه کفته اند قطعه پیشوایان ام کرنه ریاست جویند • از
چه یك قول نداند زپی یك پیغمبر • دین وبازی که بهفتاد ودو فرقه باشند • که نساز ند
ازان جلد وبایکدیکر • مرد ترسا برانها ذکه جوید ره راست • چون بود در ده و
دو دین سیحامضر • پس چه هفتاد ودو سرکشته چه هشتاد وچهار • در ضلالت
چه مسلمان چه یهود وکافر • کرنبی راه براست این دکران راه برند • راه بر دانش
توهی از دهبر • کرنبی کوید وکرنه تو نکو سیرت باش که بد وزخ نرود مردم پاکیزه
سیر • وشقاوت برد وصورت است یکی حقیقی وان ازلیست چنانکه رسول صلی
الله علیه واله فرموده الشقی من شقی فی بطن امه وابدی شود چنانکه در کلام مجید
میاید ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا دوم شقاوت عارضی
است واو چنان است که در اول سعید بوده وبسبب اعمال سیئه شقی شده وان
برد ونوع است یکی انکه بعد از اعمال سیئه بیداری یابد ودر انابت وعمل صالح کوشد
وحدیث التائب کمن لا ذنب له در حق او محقق اید وبسعادت از دنیا بیرون رود
وحکم سعدا داشته باشد دوم انکه کاه خفته بود یعنی در اعمال سیئه کوشد وکاه
بیدار شود یعنی در عمل صالح در اید ودران شوق وذوق نماید اکرچه با متاع
شقاوت از دنیا بیرون رفته باشد ان شوق وذوق عمل صالح در حضرت حق
سبحانه وتعالی او را دستکیر شود بعد از رنج وعذابی که بسبب اعمال سیئه
بیند انجام کارش بسعادت انجامد ونجات یابد اما پیش اهل دل انکه هرکاه از
حق غافل شود غفلت یك لحظه را شقاوت عظیم شمرند وکفته اند بیت فوت از
موت برتر است از انکه • فوت از حق بریدنست نه موت • بد انکه فوت از حق بریدن
وموت از خلق بریدن وبحق پیوستن ودر طلب حق تعالی حضرت رسول صلی الله
علیه واله میفرماید که تخلقوا باخلاق الله تعالی واخلاق وصفات او بود واز صفات

خلای تعالی یکی حیات است وان حیات حقیقی بود وحیات دیکران چون از و
مستفادست مجازی وعاریتی چنانکه در کلام مجید میاید کل شیء هالك الا وجهه
وانچه رسول صلی الله علیه واله فرمود که باخلاق خدا متخلق شوید غرض انکه چون
او زنده ایست که هرکز نمیرد شما نیز زنده شوید که هرکز نمیرید یعنی در قوت ناطقه
وکه نفوس مخالف فرا سید یا چون نفس ناطقه صورتا ومعنا بران نفوس کامروا
کردد ومقصود وموصول بحصول پیوندد واین زندکی در دنیا بعمل صالح بدست
توان اورد چنانکه در کتب بعضی از انبیا مسطور است که حق تعالی فرموده که
یا بن ادم خلقتکم للبقاء وانا حی لا یموت المعنی فیما امرتك وانتهی عما نهیتك
اجعلك مثلی حیا لا یموت ودر عقبی عمل صالح کردن متصور نیست که ان سرای
سزا وجزا یافتن است نه سرای عمل کردن در و نیکوانرا به بهشت وبدانرا
بدوزخ برند وهرکه در دنیا بصورت زنده وبمعنی مرده باشد یعنی عمل صالح
نکرده باشد در عقبی نه مرده باشد ونه زنده چنانکه قران ازان خبر میدهد
ثم لا یموت فیها ولا یحیی یعنی چون از نعیم بهشت بی نصیب باشند زنده نباشند
وچون بعذاب دوزخ کرفتار باشند مرده نباشند نعوذ بالله من حالهم چون
محقق شد که عمل اینجا باید کرد بدانکه عمل سه نوع است یکی تزکیت نفس تعلق
دارد دوم بمعرفت حق تعالی سیم دانستن فرایض وسنن واز اکل وشرب ولبس
وفعل چه مدار دنیا برین سه قسم است وهمچنانکه هر دارو که طبیب بیمار را
دهد حقیقت خاصیت وفعل ان جز طبیب حاذق فاضل نداند خواص وافعال
هر عملی از اوامر ونواهی شرع جز خدای تعالی ورسول صلی الله علیه واله وعلمای
راسخین نداند پس عمل با وامر ونواهی شرعی باید نمود وصورتا ومعنا باندك
وبسیار قطعا ازان تجاوز نکردن ودر وجوهش از چون وچرا بر حذر بودن و
بتسلیم رضا واقرار نمودن تا نفس مزکی کردد یعنی حواس وقوای درونی وبیرونی
فرمان بردار نفس ناطقه کردند وان تنافرهای جدا شوند وخود را بشناسند
وشناخت ایشان انکه نفس ناطقه را شناسای خود کرداند تا بداند که از
کجا امده وچرا امده وکجا خواهد رفت وبدان عالم پیوستن جز بعمل صالح که

سبب مزید حیات است نخواهد بود پس در عمل صالح کرد تا زندگانی دو جهانی فزاید
چنانکه رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که صلة الرحم تزید فی العمر و این خبر ظاهری
و باطنی دارد ظاهرش آنکه خویشان را صله دادن بقای دنیوی افزاید و باطنش آنکه
برحم پیوستن مزید بقای اخروی شود زیرا که رحم از عرش معلق است چنانکه
حضرت رسول صلعم فرموده الرحم معلقة فی العرش و قال الرحم مشتقة من العرش
یعنی نفس ناطقه را بمعنی با آن عالم پیوستگی است همچنانکه خویشان صورتی را
اینجا با هم و چون نفس ناطقه را شناخت خود حاصل باشد شناسا و خواهان
و جویای آن عالم باشد که در اول آنجا بوده و باخر آنجا خواهد رفت لاجرم آرزوی آن
عالم نگذارد که بلذات این عالم مشغول گردد و از هوس این جهانی فرود آید و طالب
پیوند با آنجهان شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازین جهت فرموده که
حب الوطن من الایمان بزرگی درین معنی گفته است رباعی ای دل ز غبار جهل اگر
پاک شوی • تو روح مقدسی بر افلاک شوی • عرش است نشیمن تو شرمت بادا •
کآیی و مقیم خطهٔ خاک شوی • و چون این مراتب بعمل صالح میتوان یافت و آن عمل
او را مرکبی باشد و او را بر صراط مستقیم دین الهی بحق رساند و نفس کلمهٔ طیبه
شود چنانکه در قرآن خبر میدهد الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح
یرفعه و درین حال سالک را مردن اختیاری حاصل شود که چون قوای ظاهری و باطن
محکم باشند هرگاه خواهند ایشان از کار معزول شوند و وقفه کنند چنانکه بعضی
ازین قوا در خواب میروند و وقفه‌ای افتد او را در بیداری این صفت مسلم باشد
که قوا را وقفه دهد و فکر را در معرفة الله تعالی غالب گرداند و دل را در خواب و بیداری
باخبر دارد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله میفرماید ینام عینای و قلبی یقظان
لان النوم اخ الموت لاجرم چون این مرتبه یابد زنده جاوید گردد و مردن صورتی
سبب مزید حیات باقی او گردد وصفتی دیگر از صفات خدای تعالی علم است
و علم او حقیقی باشد و هیچ از علم او بیرون نبود چنانکه قرآن از آن خبر میدهد لا
یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و علم دیگران مجازیست و نسبت
علم خلایق بخدای تعالی مستعار است چندانکه مردم را از عمل صالح صفا زیادت شود

وباستکمال

و باستکمال نزدیک باشد عملش بوحدت امر وتن‌تر شود و از خودی خود فانی گرده
و از ماسوی الله مستوحش باشد و با حضرت عزت انس گیرد تا مرتبه یابد که
معنی یحبهم و یحبونه صورت حالش گردد و بمقامی رسد که از قوت و خلوت مرتفع
گردد که التوحید اسقاط الاضافات لاجرم ظاهر وجودش حجة الحق علی الخلق باشد
و این مقام اقطاب اولیای عظام است چنانکه رسول صلی الله علیه و آله از حق تعالی
حکایت کرد بی سمع و بی بصر و بی نطق و بنیاد عمل صالح بر گرسنگی و ریاضت و خوف
و بکاست یعنی نفس را آرزوها دادن و بر نایافت آرزو خو کردن و بآن حریص بودن
و چشم را از بیم خدای تعالی گریان داشتن و از ثواب و جزا نومید نابودن و حق تعالی
میفرماید یدعون ربهم خوفا و طمعا زیرا که کار بخوف و رجا باتمام میرسد و بی مجاهده
و ریاضت هیچ مرتبه و منزل حاصل نشود و هیچ نخوردن صفتی از صفات خدایست
و در کلام مجید آیه که و هو یطعم و لا یطعم و شیخ جنید بغدادی گفت که الجوع طعام الله
فی الارض و همه انتهای سالک از سیری در پر خوردن است و حق تعالی در حق جمیع پر
خواران میفرماید که ذرهم یاکلوا و یتمتعوا کم خفتن و کم خوردن هم صفتی از صفات
خدای تعالی است که لا تاخذه سنة و لا نوم و پیوسته در عمل صالح قرآن را پیشوا سازد
که رسول صلعم فرمود که القرآن حبل الله المتین لا ینقضی عجائبه و لا یخلق من کثرة الرد
من قال به صدق و من حکم به عدل و من عمل به رشد و من اعتصم به فقد هدی الی
صراط مستقیم و در سلوک پیوسته مرگ را بیاد دارد و امید یکساعت در خود تصور
نکند تا در عمل صالح کسالت ننماید و در حدیث آمده که لا یجمع عبادة الرحمن مع عبادة
الشیطان و چندانکه سالک بدین صفت بیشتر قیام نماید علم و شوق و صفای او
که از صفات ملکی است زیادت گردد چنانکه گفته اند بیت تو فرشته شوی ار جهد کنی
از پی آنکه • برگ توت است که گشته است بتدریج اطلس • پس ریاضت ذکر است و از آن
تاثیر عظیم بود و عمل بران امر است و اذکروا الله کثیرا قوله تعالی و اذکر اسم ربک و (ذکر آمد)
تبتل الیه تبتیلا و در جای دیگر فرموده قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی و
حضرت رسالت فرمود خیر ما اعطی الانسان لسانا ذاکرا و بدنا صابرا و قلبا شاکرا
و آیات و اخبار در امر ذکر و فضیلت آن بسیار است و ذکر بر چند نوع است و بهترین

دو نوع است اول کفتن الله دوم کفتن هو وهو را تاثیر عظیم است و ذکر شهیان
هواست و اول ذکر زبان است پس جان را چون جان بذکر درآید زبان خاموش ماند
چنانکه سالک را بی پیر سلوک میسر نشود ذاکر طالب خلوت ذکر ذوق دست ندهد و
ذاکر باید که در اکل بقلت طعام کوشد و در کثرت ذکر ورد نماید تا کشف حقیقی پدید
اید و شیطان از هیچ عبادت ادمی چنان مستوحش و متفکر نشود که از ذکر و
حضرت رسالت صلی الله علیه واله فرمود ذکر الله فی جنب الشیطان کالآکلة فی
جنب ابن ادم و پس از ذکر فکر دایمی است در الای حق تعالی از عالم عنصریات و ملکوت
و لاهوت پس از ذکر فنا است و پس از فنا وصول معرفت وحدت و در وحدت عروج
را مراتب بود و برحسب غلبه عشق و در هران منزل که سالک فرود اید باز ماند
و دیگر عروج نتواند کرد بلکه مرتبه اش انحطاط پذیرد پس سالک را پیوسته سلوک
باید کرد چه این راه را پایانی نیست و این طریق را سلوک بدان خوانده اند تا از ۳ خصلتی
سیر در و هرکز نیاراماند و در سلوک بهترین راست کفتن است و از دروغ پرهیز
نمودن و با مردم بتواضع بودن و نفس اماره خود را شکستن و بمعنی التعظیم لامر
الله والشفقة علی خلق الله رموز خدای تعالی را بچشم عظمت و خصوص و عموم
مردم را بنظر شفقت نکریستن چنانکه همسران و پیران را برادر و کهتران را فرزند شمرد و
بهیچ صورت بر کسی حسد نبرد و از سوکند اکرچه براست باشد احتراز نماید و
کم خواری و شب خیزی پیشه سازد و باعمال الحسنه از اعمال سیئه مجانبت
لازم داند و اصلا بکثرت عمل نتازد و الا از نتک عجب همه را دریازد و کلام
انبیا و اولیا و مشایخ بسیار بر زبان راند تا برکت عند ذکر الصالحین تنزل
الرحمة در و موثر شود و عند الله و عند الناس از ان موقر شود و مهیات
را زبان حاجت از حضرت عزت درکشیدن اولیست و در احادیث قدسی
می اید اذا اشتغل ثناء و علی عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین
و تا سالک را عشق جمال بیچون در درون غالب نشود از ذوق و شوق
طالب حق نکردد زیرا طلب بی عشق ممکن نیست و حصول وصول طلب
صورت نبندد و هر دل که درد و سوزش نبود در بژمردکی فزاید و هر جان که

درد و سوزش ذوق نبود بمردکی کراید و بحکم حدیث اول ما خلق الله العقل محققان
کفته اند که عقل از سه صفت است یکی شناخت حق تعالی دوم شناخت خود
سیم شناخت انکه نبود و بود وان صفت بشناخت ایزد تعالی تعلق دارد و بری
از جمال الهی و لطف نامتناهی است وان حسن است وانکه بشناخت خود تعلق
دارد هوس مواصلت است بدان جمال وان عشق است وانکه بود و نبود تعلق
دارد در حصول وصول بدان جمال ان حزن است و حسن چون خود را در عالم
جمال الهی یافت چنانکه میان حسن و جمال فرق نبود با انکه با عشق و حزن هم
زاد بود از صحبت ایشان استغنا نمود عشق را چون بی او قرار صورت نمی بست
فریاد از نهادش برامد و حسن از امد و باری ده شد از عدم قرار بفرار اختیار
کردند و بحیرت در عالم روحانی طایر و در کشور جسمانی سایر کشتند لاجرم بهرجا
حرکت مینمایند او را میجویند و هرچه میسر اید از و میکویند و چون عشق بحالت
جسمانی بعالم روحانی نمیتوانست رسید و قابلیت ان جز در ادم نبود در روت
دل ادمی فرود امد و او را دران طلب باعث کشت و چون روح انسانی نیز از ین
غم کلامی داشت او را بجان و دل درپذیرفت و از ان اجماع مقصود جانبین حاصل
کشت بیت فلولاکم ما عرفنا الهوی • فلولا الهوی ما عرفناکم • و در عجم کفته اند
بیت کر عشق نبودی و غم عشق نبودی • چندین سخن خوب که کفتی که شنودی •
ور باد نبودی که سر زلف کشودی • رخساره معشوق بعاشق که نمودی • و عشق
دو کونه است مجازی و حقیقی عشق مجازی اهل دنیا را بود و از راه سمع و بصر حاصل
شود و باستیفای لذت زوال پذیرد و راه نیابد بلکه هرچند لذت بیش بیند شعف
بیش نماید و هر صاحب دل را که بسبب ریاضت و ذکر و فکر معرفت حاصل شود
بعد از کمال معرفت بمرتبه محبت رسد و چون محبت بکمالیت رسد مبادی عشق
بود چنانکه کفته اند العشق محبة مفرطة و تا از محبت در نکذرد بان پایه نبود یعنی
مرتبه بالحق خطوتان فقد وصل بلیاد عشق نرسد و از انجا کفته اند بیت
عشق هیچ افریده را نبود • عاشقی جز رسیده را نبود • و عشق هر کس را بخود راه
ندهد و در هر دل مقام نسازد و بام هر خسی عشق نتازد و بهر دیده روی ننماید

وبهمه جای فرود نیاید واکر احیانا بجای مناسب باید حزن را مقدم فرستد تا در ملک
روان بخیر وصول سلیمان عشق ندای یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان
وجنوده وهم لا یشعرون در دهد تا سوچکان حواس ظاهر و باطن بجای خود قرار کیرند
وحوضی نامناسب نکنند تا لشکر عشق بدیار وجود در اید وهر تصرف کرد در خرابی و
اباد می کند بی منازع وچون ملک وجود مسخر باشد طالب را بمطلوب نماید وعاشق
را بمعشوق رساند و ویرا بوحدت متبدل کرداند چنانکه شیخ عراقی کوید بیت از صفای
می ولطافت جام • درهم امیخت رنگ جام ومدام • همه جامست ونیست کویی می •
یا مدامست ونیست کویی جام • وحال آن وصول جز بطریق عشق نیست وهرچند از عشق
زحمات بسیار ومشقات بیشمار است اما عاشق را از هر مشقتی و زحمتی صد لذت
وصد راحت است شعر عاشقان نیست کراز درد بنالد جانش • مدعی باشد
کز عشق بود افغانش • مستی انست که با خون جکر در سازد • خود تنالد زغم ار
خود بلب اید جانش • قدم صدق ندارد که ز درد اندیشد • عاشق انست که از
درد بود درمانش • درد کز پیش تو باشد نکنم دارویش • زخم کز تیر تو باشد نکشم
پیکانش • من ازین درد نخواهم که خلاص باشد • در بهشتم چو کرفتار در زندانش •
عشق چون بملک وجود عاشق برسد عاشق بوصولش اهلا وسهلا ومرحبا کوید
وکوید که از کجا امدی وعزم کجا داری وبر سر چه کاری عشق کوید که از شهرستان
جان امده ام ودر محله روح اباد با حزن همخانه ام وبا حسن ازلی کاشانه ام
وپیشه من سیاحتست هر لحظه هزار منزل ببرم چنانکه از مسکن خود کذر نکنم
وهر لحظه هزار غوطه بخورم چنانچه لب تر نکنم اکر در عرب باشم عشقم خوانند
وچون بعجم روم مهرم کویند ودر اسمان محرک معروفم ودر هر جایی نامی دارم ودر
هر مقامی کامی اکرچه کهن سالم هنوز نوجوانم واکرچه بی برک و نوام اما از خاندان
بزرکانم واکرچه کنکم از فصاحت ساکت نشوم واکرچه خرفم از فطانت غافل نباشم
وسراپرده عظمت جلالم فرا ازین بارکاه نه پشت وهشت طناب هفت درست
وابواب مراد ومقصودم برتر ازین کارکاه شش حد پنج ملاح چهار طبع است وصفات
من زیاده از انکه باین سه مخالف بدین دو کلمه یکبار ادا توان کرد لفظ عشق از عشقه

مشتق است وانرا بعضی عرب اکشوث وعلیقی وقراونه سرهنه کویند وان کیاهیست
که برک وبیخ ندارد وبهر جایی متعلق شود ودر وی چسبد واز رطوبات بخود میکشد
تا تازه میماند وانچه بر خشک میشود وهمچنین عشق در هر وجودی که فرود اید
مجال غیر ندهد وهمکی خود را کرداند ودر وجود انسانی بر درخت حبة القلب یعنی
نفس ناطقه بپیچد وهرچند شخص وجود را از وی خالی چون اشجار دنیوی بود در
خشکی وتازی اما نفس ناطقه چون با عشق همراز وپیوست هر روز تازه تر
تو کردد زیرا که از اسرسبزی در عالم ملکوتست وهرچند درین عالم است جان دارد
چنانکه کفته اند بیت هرچه ان جایکه مکان دارد • تا بسنک وکلوخ جان دارد •
وان درخت را باغبان ابداع از باغ لاهوت از تخم وان الارواح جنود مجنده اورده
است ودر زمین دل احبا ومخلصان نشانده واز چشمه سار فیها انهار من ماء
غیر اسن سیراب کرده وبنسیم نفخت فیه من روحی پرورانیده چون اغصان و
اوراق واثمارش در عالم روحانی هر روز طری تر وهر لحظه شاهد تر مینماید از اشجره
طیبه وکلمه طیبه خوانده ومنزلت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داده تا
حالش چنان شده بیت کانجا منی وتوی نباشد • در مذهب ما دوی نباشد • هرچند
بصورت همه مردمان از یک طویله اند اما بمعنی نه بریک طریقه اند این معنی واین
منزلت از هزار یکی واز بسیار اندکی را دست دهد وبی مقدمات مذکوره میسر
نکردد قطعه سالها باید که تا یک سنک اصلی ز افتاب • لعل کردد در بدخشان یا عقیق اندر
یمن • ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز اب وکل • شاهدی را حله کردد یا شهیدی را کفن
وبتوفیق الله تعالی وبما راه تقرب متعلق باشد چنانکه رسول صلی الله علیه واله فرموده
والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا حق سبحانه وتعالی همکنانرا توفیق
طلب این راه هدایت کند بفضله وکرمه وجوده متفاوت الهیات والحرکت
چند صنفند که در صورت خلقت با ایشان مشابهت دارند اکرچه بمعنی از اکثر
خصال حمیده انسانی بر کرانند وازان سبب است که بعضی علما ایشانرا در زمره
انسان کمتری اورند اما چون در حیات وفهم ونطق صفت انسان دارند
وازنسل ادم علیه السلم اند ایشانرا در باب انسان ودرین حرف اوردن مناسب

وایشان هشت کروه اند **ادمی وحشی** در کتب عجایبات امده کردر جزایر بحر چین
ازین نوع مردم اند سفید چهره وحسنی بکمال دارند اما عریانند وبانک وبیداد
لباس نمی پوشند وبا هیچکس از بنی انس نمیکیرند بلکه چون آدم را به بینند بر کوههاء
بلندیها کریزند تا دست ادمیان بدیشان نرسد ومردم بجهت خوبی صورتشان
حیله کنند ودختران ایشانرا بکیرند وزن کنند وازایشان فرزندان شود اما
اکر از محافظت ایشان غافل شوند اغلب انست که بفرزندان الفت نکیرند وبکریزند
وبروند وفادر بود که بغیر عورت پوش لباس پوشند وزیرکی ایشان در معرفت کیاها
درغایت کمالاست ومردم بجهکان خورد ایشانرا بکیرند وایشان انواع ادویه
یابند وباشارت فایده هریک بنمایند وبدهند وفرزندان خود را بازستانند
عجب انکه فرزندان وحشی را چنین دوست میدارند وبفرزندان اهلی الفت نمیکیرند
ادمی بی سر در عجایب المخلوقات امده که در جزایر بحر چین کروهی اند که سر ندارند و
دو ودهن وبینی در سینه دارند ودیکر اعضاشان بقرار انسان است وناطقند
وبجثه چند دیکر ادمیان واکرچه ادمی بی سر درمیان خلایق عقل پذیر نیست
اماچون درحیوان سرطان بی سر می اید در انسان که عالم صغیر است دران مقابل
ازین نوع کروهی می شاید **دوال پا** در سیر النبی وقصص الانبیا امده که بجزایر
بحر چین وزنک کروهی اند بر هیات وجثه ادمی اما ساقهاشان استخوان ندارد و
ایشانرا ساق میخوانند ودر عجایب المخلوقات امده که ان قوم مردم را بکفتار
فریبند تا بنزدیک ایشان روند وبرکردنشان نشینند وایشانرا معذب میدارند
واین روایت ضعیف مینماید زیرا که کسی را که قوت در پای ایستادن نبود برانکه
این قوت دارد دشوار فیروز شود وهمانا که ان قوم نیز مانند اقوام مازندرات
وکیلان وطوالش باشند که چوش پاافتاب میدارند ودوال پو میجنند بعارضی
نه بحقیقی دوال پا می باشند وفردوسی کوید **چت** کسی را نه بینی تو پا از دوال •
لقبشان چنین بوده بسیار سال • ومن در ظفرنامه کفته ام **چت** دوال پای
خوانندان قوم را • لقبشان چنین بوده نه اصل **یا کوتاه بالا** در عجایب المخلوقات
امده که بجزایر بحر چین کروهی سرخ چهره اند قدشان بقدر چهار شبر وناطقند

اما سخنان ایشان از تیزی کفتار فهم نتوان کرد وایشان عنبر با دهان بیارند و
بتجار فروشند ودر عوض اهن بستانند ودر جزایر بحر زنک نیز همچنین کروهی
اند قدشان بقدر ذراعی وعریانند وایشان هر سال با عرانیق محاربه نمایند
وعرانیق بسیار از ایشان کشند وخورند **کلیم کوش** در عجایب المخلوقات
امده که کروه کلیم کوش از تخم میسک ومقامشان در جوار یاجوج وماجوج است
وکوشهاشان چنان بزرکست که یکی بستر ویکی لحاف میسازند وایشانرا ازین
سبب کلیم کوش خوانند واین روایت ضعیفست چه بر روایات معتبره میسک
پسر یافث بن نوح است علیه السلم وجد مغولان بوده ومقامشان هم دران حدود
بوده در دره ارکنه قون وایشانرا اکرچه کوش از دیکر ادمیان بزرکتر است اما نه چنان
است که این نام برایشان اطلاق توان کرد وصاحب کتاب عجایب المخلوقات بتسامع
ذکر کلیم کوش میشنیده تحقیق ناکرده در قلم اورده واکنون اکثر ربع مسکون
در فرمان مغولاست وبیشتر ایشان بشرف دین اسلام مشرف کشته اند
ووایشان پادشاهان دادکستر وخسروان رعیت پرور وحاکمان فرمان روا
وامیران کشورکشا بوده وهستند وبعضی ازان قوم در کار طاعت وعبادت
یزدانی وطلب انجهانی درجه عالی یافتند وسرامد زمان واقران کشته اند واز
واصلان شده وکلیم کوش کروهی اند بران صورت که صاحب عجایب المخلوقات
کفته اما از نسل قابیل بن ادم اند واز دین بهره ندارند وهمه در حد مشرقند **ادمی**
مردم خوار در جزایر بحر چین اند وزنک کروهی سیاه چهره قوی هیکل پر قوت مردم
خوار وایشانرا با مردم جزایری که دوا مخند وراست پیوسته محاربه باشد وتا کوشت
ادم بود وبر خوردن ادمی قادر باشند بدیکر اغذیه التفات نکنند **ادمی نیم تن** در
عجایب المخلوقات ودر کرشاسف نامه امده که بجزایر بحر چین کروهی اند بر هیات
انکه ادمی را از فرق تا قدم بدو نیم کنند ایشانرا یک نیمه تن است مثل یک چشم و
نیمه از بینی ویک کوش ویک دست ویکپایی است وبدین یکپای چنان تند دوند و
جهنده اند که مردم دوپا بان تندی دوی وجهندکی نیستند ودر کتاب انساب
امده که این کروه از نسل دیار بن عاد بن عوص بن ادم بن سام بن نوحند ودیاد

مذکور عم شداد بن عادست و بعضی این قوم را نسناس خوانند و مانند ایشان
در حیوانات ماهی موسی علیه السلم و در جامع الحکایات کوید که اصل این قوم عرب
بوده است و حق تعالی ایشانرا مسخ کردانیده بدین صورت که کفته شد و ایشانرا
عقل نیست **یاجوج و ماجوج** بعضی از علمای انساب کویند که از نسل قابیل ابن
ادم‌اند و بعضی کویند از تخم اغوز خان بن قرخان بن مینک و هم روایتست یا قوخان
بن یافث بن نوح علیه السلام اند و چون ایشان کثرت عظیم داشته‌اند و مردم
ایرا میرسانیده‌اند و شر ایشانرا اهل ان طایفه بمجادبه دفع نمی‌توانسته‌اند نمودن
و از ایشان متجز شده پناه بذو القرنین اکبر بردند تا در پیش که ز ایشان بدان
دیار سدی بسته است از اهن و ارزیز و کلام مجید از ان خبر میدهد حتی اذا
بلغ بین السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا قالوا یا ذا القرنین
تا اینجا کر و کان وعد ربی حقا و ایشان در پس ان محبوس‌اند نقل است که در اخر الزمان
نزدیک ظهور قیامت بیرون ایند و خروج ایشان نشانه بزرک بود و اثار وقوع
قیامت را در زودی و ایشان قصیر القد و کثیر النسل اند و خورش ایشان میوه
و برک درختان کوهی و ماهی است و بعضی سیاه و بعضی سفید چهره اند و صورتشان
خوب است اما سیرتشان ناسزاست والله اعلم **مقاله سیم در وصف بلاد
و ولایت و بقاع و انچهار قسم است قسم اول در ذکر حرمین الشریفین
شرفهما الله تعالی و مسجد اقصی** اکرچه این مواضع از ملک ایران نیست و اکثر
عرض از تالیف این کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان
و قبله اهل ایمان است تیمن و تبرک را ابتدا بان کردیم و قسمی علیحده در شرح
احوال ان بقاع نوشتن اولیست تا این کتاب اکثر احوال را شامل باشد و در
اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قران و حدیث بسیار واقع است منها
قوله تعالی سبحان الذی اسری الی اخر الایه و در مصابیح از رسول صلی الله علیه
واله منقولست که لا یشد الرحال الا الی ثلث مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی
و مسجدی هذا حرم الکعبة المعظمة عظم الله قدرها خانه کعبه در مسجد حرام است
و ان مسجد در شهر مکه است و ان شهر از ولایت حجاز و از اقلیم دوم است طولش

از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا **کام** نیک مناسب افتاده است که در
طول و عرض مرتبه عز و کام دارد و در دره واقع شده است که در طرف شرقی ان
کوه بوقبیس و کوه قعیقعان است و کوه ابو قبیس بزرکتر است و طرف غربی
کوه ساما و کوه شیروان که کوه بلند است مشرف بر منی و مزدلفه و کبش قربان
اسمعیل عم از و فرود امد شهر بزرکست دورش زیاده از ده هزار کام بود اما
اندرونش خراب و عاطل و جبال و تلهای بسیار است و در شان ان کلام و حدیث
بسیار وارد است قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا امنا و ارزق اهله
و قال النبی صلی الله علیه واله ان هذا البلد حرم الله یوم خلق السموات و الارض
فهو حرام بحرمة الله یوم القیمة و از زمین محل زرع و کشت نیست قوله تعالی بواد
غیر ذی زرع عند بیتک المحرم و هرچه ایشانرا بکار اید از دیکر ولایات اورند
و ولایت طایف بر هشت فرسنکی انجاست و ملاذ مکه از طایف است و طایف
نزدیک کوه عروانست و بران کوه برف و یخ میباشد و در ملک عرب غیر انجا نبود
و هوای طایف بسبب ان کوه خوش است و ثمارش نیکو و بسیار است و در کتاب
معارف قتیبه امده که وهب منبه کوید که چون ادم علیه السلم از بهشت بزمین
سراندیب هبوط کرد بعد از صد سال که تضرع و زاری کرد توبه او قبول شد
او را بر فوات بهشت تاسف عظیم بود حق سبحانه و تعالی خیمه از بهشت بدو
فرستاد و انرا بر زمین کعبه فرود اوردند و انخانه بود از یکپاره یاقوت با قنادیل
زرین و در دیکر کتب امده که ان بیت المعمور بود و ادم علیه السلام را بزیارت
ان امر شد و ادم را با انخانه تسکینی میبود و بروایتی بوقت طوفان و بنقلی بوقت
وفات ادم عم انخانه را باسمان بردند و بنی ادم بفرمان شیث علیه السلام بر
جای انخانه از کل و سنک خانه بساختند و در زمان طوفان خراب شد و کما
بیش دو هزار سال خراب ماند تا چون ابراهیم خلیل اسمعیل را از هاجر پیدا و در
و ساره را بران رشک امده او را الزام نمود تا هاجر و اسمعیل را از پیش ساره
دور کند و او بفرمان خدای تعالی ایشانرا بدان زمین عاطل برد و بکذاشت هاجر
بطلب اب بدان کوهها میدوید و اکنون ان دویدن بر حجاج لازم شده است

واسمعیل میکریست و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او اب زمزم پیدا
شد هاجر پارهٔ خاک بر پیش ان اب کرد تا تلف نشود و نقلست که هاجر ان اب
را بند نمیکرد رودی میبود از حمزه بود که هابر زکت و کفته اند که اکر اهل انجا کافر
نشدندی ان اب بر روی زمین بودی اما بسبب کفرشان در تک زمین رفت
تا مانند چاهی شد چون اب انجا پیدا شد قوم بنی جرهم انجا رفتند و اسمعیل در
میان ایشان نشو و نما یافت چون اسمعیل بحد مردی رسید بفرمان حق تعالی
ابراهیم و اسمعیل انجا خانهٔ کعبه ساختند از سنک کوه قعیقعان و ان خانه بی سقف
بود و حق تعالی حجر الاسود از بهشت بدیشان فرستاد تا در رکن خانه نشاندند
وان سنکی بود بمقدار نیم کز در نیم کز تقریبا و در اول سفید بود از بسک کفار دست
ناپاک بدان سنک مالیدند سیاه شد قال النبی صلی الله علیه واله انزل الحجر الاسود
من الجنه و هو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی ادم چون ایشان خانه
کعبه ساختند بزیارت ان مردم را امر شد و مردم انجا مقام کردند و ابنیه خیر
ساختند و در عمارت شروع کردند بتدریج شهری شد هوایش بغایت کرم است
و ابش را اول غیر زمزم نبوده احوال انچاه و انباشتن از اکس نمیدانست که کجا
مشهور است که عبد المطلب جد حضرت رسول صلی الله علیه واله در خواب
دید و حفر کرد و از انجا اهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند و
بحکم خدای تعالی مقرر شد و ان چاه بر طرف غربی کعبه است و چهل کز عمق دارد
و دور سرش یازده کز است و بر سرش قبه ساخته اند و دو درخت مربع از
چوب ساج کذرانیده و بر هر یک شش بکره جهت اب کشیدن زده اند و ان
اب شورناک است در عهد بنی عباس زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید
در مکه کاریزی اخراج کرد و بعد از مقتدر خلیفه خرابی پذیرفت او با نجاری کرد اند
بعهد قایم خلیفه باز مطموس شد و او دیکر بار بیرون اورد باز در عهد ناصر
خلیفه خرابی پذیرفت و او تجدید عمارتش کرد و بعد از خلفا بکلی از یک انباشته
شده بود در عهد خود امیر چوبان از اجاری کرد انید اکنون ان اب روان است
و مردم انجا اکثر سیاه چهره اند و بتجارت مشغول و بر مذهب حنفی و شهر مکه

وحوالیش

٤

اول از وراه مدینه تا مکه میل که ۸ فرسنک و میلی بود هشت و سیفانش
ذو الحلیفه او وجا بمکه ۲ از وراه حله تا ده میل که ۳ فرسنک و میلی
بود هشت و سیفا قرن و از او تا بمکه ۳ از وراه مصر و شام تا بود هشت
و سیفانش جحفه و از او تا بمکه سی و سه فرسنک و تا مکه در یا دو میل ۴
از وراه بحر تهامه سیفا هفت میل که ده فرسنک و میلی بود هشت و سیفانش یلملم
و از او تا بمکه ۵ از وراه نجد تا بود هشت و سیفانش قرن و از او تا مکه ۶ک از وراه

طایف تا یازده فرسنک که سه فرسنک و دو میل هشت و سیفانش ذات العرق و از او تا بمکه یازده فرسنک و میلی و دو در حوالی این حرم سی هفت
میل است که دوازده فرسنک و میلی بود جهت نشان در ان دهر امیال ساخته اند و در این حرم درخت و رستنی و بنا و ریود
اما خارج حرم باغات و بساتین و نهرهای فراوان بود و اب روان باشد و در حوالی میقات کاه سه صد و سی و سه میل که
دویست و چهل و چهار فرسنک و میل بود نهاده شود

وحوالیش بدعای ابراهیم و فرمان حق تعالی همه حرم است و در عهد رسول پنج سال
پیش از بعث قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند و بدرختهای که نجاشی پادشاه
حبشه جهت کلیسای انطاکیه از راه دریا بشام میبرد و حق تعالی ان کشتی را
غرق کرد و ان درختها را بجده انداخت و مکیان از او با جازت او بردند و خانه
کعبه را بدان مسقف کردانیدند و چهار قایمه چوبین در زیر سقفش وضع
کردند و رسول صلعم براه حکمی بدست مبارک خود بتراضی قریش حجر الاسود را
بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند بلندی که از قامتی که دست در ان توان
مالید و ان رکن مایل شرقیست و زمزم نزدیک اوست و رکنی که مایل شمالیست
از ارکن شامی کویند و رکنی که مایل غربیست رکن حبشی و انکه جنوبی است رکن
یمانی کویند و در یکمصراعی بر در خانه کعبه نشانده اند و دو پیش در نقره کرفته اند
از اهوان نقره که در چاه زمزم یافتند و در عهد خود عبد الله زبیر چون بنی امیه
دیوار کعبه را بسنک منجنیق خراب کردند او از عمارت کرد و خانه را بزرکتر و دو
در کردانید و حجر الاسود را اندرون خانه در دیوار نشانید و کفت چون رسول
صلی الله علیه واله فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون
خانه باشد و بعد از و حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و باز حجر
الاسود را بیرون اورد چنانکه رسول صلی الله علیه واله بر رکن یمانی که عراقی
کویند نشانده بود نشاند و خانه را باقد اول برد و یک در ساخت و طول
ان بیست و چهار کز و بدستی و در عرض بیست و سه کز و بدستی مساحتش
پانصد و هفتاد و پنج کز و مساحت اندرونش چهار صد و چهل و چهار کز است
و علو این خانه از بیرون بیست و هفت کز است و بامش بقلعی اندوده اند
و ناودانش از نقره باشد و اول کسی که ان خانه را جامه پوشانید تبع یمن
اسعد ابو حرب حمیری بود و او معاصر بهرام کور ساسانی بود و قصی پنجم
پدر مصطفی بوده است و کویند از خواص انخانه است که هیچ مرغی بالای انخانه
نکردد و عثمان خانه چند در حوالی مسجد خریده بود اضافت مسجد کرد و مسجد
را بزرکتر کرد و ولید عبد الملک مروان در ان مسجد عمارات عالی ساخت و بنای دمشق

سنکین از شام بدانجا نقل کرد و سقف مسجد را از چوب ساج ساخت و منصور دوانیقی
عباسی مسجد و طواف گاه را بزرک کردانید و پسرش مهدی در سنه ست و ستمائه
بران افزود و اکنون بران قرار است و طول طواف گاه سیصد و هفتاد کز است
در سیصد و پانزده کز و در حوالی ان خانقاه و مدارس و ابواب خیر بسیار است
از جمله زاهد خان تاش عماد قزوینی جهت حجاج قزاونه خانقاهی ساخته است و سی و
سه هزار دینار بحکام مکه داده تا اجازت یافته که پنجرهٔ از انجا در مسجد حرام کشوده است
و خانهٔ که بلاد محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد حضرت رسول صلی الله علیه
واله انجا اتفاق افتاده بطرف مسجد حرام است و خیزران والدهٔ هارون الرشید
انرا با مسجد ساخت و سقایت الحاج بطرف غربی خانهٔ کعبه است در پس چاه زمزم
و دار الندوه هم در غربی مسجد است در پس دار الاماره و کوه صفا بطرف شرقی مسجد
حرام است و راه بازار در میان دار حباب و کوه ابو قبیس و کوه مروه بطرف غربی
مسجد حرام است و کویند صفا و مروه نام مردی و زنی بوده است که در جاهلیت
در خانهٔ کعبه زنا کردند حق تعالی ایشانرا سنک کردانید اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا
و زنرا بر سر کوه مروه بردند تا پرستنده کانرا عبرت باشد و ان کوهها باین نام مشهور
شد و بعضی کویند این نام خود کوههاست و نام ان مرد و ان زن اساف و نایله بود
است و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار امده ان الصفا و المروة من شعائر الله
فمن حج البیت و از حضرت رسول صلی الله علیه واله مرویست که دابة الارض که
خروجش نشان قیامت خواهد بود او از کوه صفا بیرون خواهد امد و مشعر الحرام و
حطیم در میان کوه صفا و مروه است و بجد کوه قیعقعان و منی جزء ایست بغربی مسجد
حرام بدانزی دو میل و جمرهٔ عقبه در اخر منی است و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد حرام
است و کوه عرفات هم بطرف غربی مسجد حرام است و مازمین شعبی است در میان دو کوه
که اخرش بطن عرنه است و انجا راه حایط بنی عامر است و حجاج نماز ظهر و عصر انجا کذارند
و بطن محسر وادی است میان منی و مزدلفه و کوه حرا بطرف مکه است و حضرت رسول
صلی الله علیه واله انرا طواف میکرد ان در حرکت می امد تا انکه حضرت کفت اسکن یا حرا
تا ساکن شد و بوقت معجز نشق القمران کوه از میان دو پاره قمر پدید بود و کوه ثور الطور

و انجا چشمه ایست بعبد الله بن عامر که منسوبست و مزدلفه در میان مکه و عرفاتست
و جمیع نماز شام و خفتن و صبح انجا کذارند

کدغان رسول صلی الله علیه واله در انجاست در راه مدینه است و ادم صفی و در جنبش
حوا بر کوه ابو قبیس مدفونند و صالح پیغمبر در شهر مکه اسوده است و قبرش نزدیک دار
الندوه در غربی مسجد حرام و اسمعیل با والده اش هاجر در حرم خفته اند و پسران رسول
صلی الله علیه واله که از خدیجه بودند و پیش از حضرت متوفی شدند در مقبرهٔ خفته اند
و ان مقبره بطرف شرقیست از شهر و از صحابهٔ عظام فراوان انجا مدفونند و از علما و اکابر
اولیا عبد الرحمن نسائی خامس ارباب الصحاح فی الحدیث و محمد بن علی الکتانی و ابو سعید
جیانی در عهد مقتدر خلیفهٔ عباسی در سنه تسع عشر و ثلثمائه در مکه بوقت حج
با مسلمانان جنکی عظیم کردند و قتل عام چنانکه چاه زمزم از کشته کان انباشته شد
و در طواف کاه سه هزار بر ترکشته افتاده بود و حجر الاسود را بریدند و بدان خواری کردند
و بر سر چاه مبرز انداخته شد و بیست سال در دست قرامطه بود تا در سنه تسع و
ثلثین و ثلثمائه در کوفه بسی هزار دینار در عوال بوکلای مطیع خلیفه بفروختند و خلیفه
انرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر مخاذیل ایمن ماند حفظها الله
تعالی الی یوم القیمة من شر کل مخذول و مطرود و مردود و از مکه تا معظم بلاد ایران بموجب
شرحی که متعاقب ذکر خواهد رفت انشاء الله تعالی تا دیکر بلاد ربع مسکون که خارج
ایران است بچهار حد مکه بقیاس بعد طول و عرض نجومی چنانچه در اکثر زیجات امده
چون این قیاس هوایی بود در هر جزو بقول بطلمیوس بیست و پنج فرسنک شمردیم تا تفاوت
طرق در ان عرض نشیند برین موجب بر امد تخمینا و تقریبا طرف شرقی ولایت هند
دهلی و قنوج و سومنات بعدش درجه هفتصد و پنجاه فرسنک و بریتو بعدش
و چهار درجه هشتصد و پنجاه فرسنک و ختای و دار الملک ماچین بعد پنجاه و دو درجه
یکهزار و سیصد فرسنک و چین دار الملک چین بعد پنجاه شش درجه یکهزار و چار صد
فرسنک خان بالیغ دار الملک ختای بعد چهل و شش درجه یکهزار صد و پنجاه فرسنک
نیمروز و مکران و دهر بعد بیست درجه پانصد فرسنک و دلی بعد بیست درجه پانصد
فرسنک قندهار و کشمیر بعد سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه فرسنک مملکت خوارزم
بعد سی و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنک صقلین و بلغار بعد سی و دو درجه
هفتصد و پنجاه فرسنک صعانیان بعد بیست و نه درجه هفتصد و بیست و پنج

فرسنك كنمال بيعد سي و دو درجه هشتصد فرسنك فرخار بيعد بيست وهفت
درجه ششصد وهفتاد وپنج فرسنك كابل بيعد بيست ويك درجه پانصد وپنج
فرسنك قرعمر وسلنكا بيعد بيست وشش درجه ششصد وپنجاه فرسنك
و ديار ياجوج وماجوج بيعد شصت و دو درجه يكهزار و پانصد وپنجاه فرسنك
طرف غربي حجاز اين طرف را بضرورت كذر بر مدينه باشد تا انجا قياس كنيم وازمدينه
تا مكه هشتاد وهفت فرسنك است واز مصر تا مدينه صد وپنجاه فرسنك واسكندريه
دويست و دو فرسنك ودمشق دار الملك شام است صد وبيست فرسنك وحبشه
بيعد دوازده درجه سيصد فرسنك بلاد مغرب وعبد المومن بيعد سي درجه هفتصد
وپنجاه فرسنك فريقيه دار الملك اندلس است بيعد چهل وهشت درجه يكهزار و دويست
فرسنك طرف جنوبي اين ديار را اول بمكه بايد امد پس بمدينه رفت تا مكه ثبت كنم طايف
هشت فرسنك صنعاي يمن صد وچهل فرسنك تمامت صد وچهل فرسنك عدن وصد و
بيست فرسنك عمان صد وچهل فرسنك سرانديب سيصد فرسنك ديكر ولايات را بجهت
تخفيف تطويل ثبت نيفتاد وچون از ولايتي كه دران جوار است ومثبت شد قياس
كميت معلوم كردد تخمينا والعلم عند الله تعالى حرم الروضة الشريفة شرفها الله تعالى
روضهٔ حضرت رسول صلى الله عليه واله در شهر مدينه است وان شهر را اول يثرب
ميكفتند وحضرت رسول صلى الله عليه واله ازا مدينه خواند از اقليم دويم است
طولش از جزاير خالدات عه ك وعرض از خط استوا كه بعضي كفته اند كه از زمين را
تهامه خوانند و در صور الاقاليم كويد تهامه از ملك يمن است واين شهر مكه از
ملك حجاز در پاي كوه احد افتاده است طرف شرقيش رود عقيق است بريك فرسنك
ونيم وراه مكه از انجانب درايد وطرف شماليش كوه احد است بر دو فرسنكي و
مدينه را ازان نزديكتر كوه نيست وطرف جنوبي از احضرت رسول صلى الله عليه
واله در وقت حرب الاحزاب بتدبير سلمان فارسي از احندق حفر فرمود وعضد الدوله
كياخسرو ديلمي از ابارو كشيد شهري كوچك است بمساحت كم از نيمه مكه بود اما
در و زمين عاطل كمتر بود وهوايش بغايت كرم بود و در واب روان است و زرع و
باغستان ونخيلات دارد وخرماي بردي وعجوه در انجا بهتر از ديكر بلاد بود ومردم

انجا اكثر سياه چهره اند وبتجارت مشغول ودر شان مدينه احاديث وارد است
وقال النبي صلى الله عليه واله من استطاع ان يموت بالمدينة فليمت بها فاني اشفع
لمن يموت بها قال صلى الله عليه واله اخر قرية من قرى الاسلام خرابا بالمدينة وپيش
از وصول رسول صلى الله عليه واله بدانجا از قبل مرزبان باديه بودندي يا از قبل
حكام يمن واكثر اوقات از قوم بني قريظه يا بني نظير كسي بر انجا حاكم بودي يكي از افضا
كفته بود للخراج بعد خراج كسري واخرج قريضه والنضير وازخواص انشهر است كه چون
دران تردد كنند عرق خوشبوي از مردم حاصل شود روضهٔ شريفه كه خوابكاه حضرت مصطفى است صلى الله عليه واله دران شهر است در خانه عايشه
همانجا كه وفاتش رسيد وان مقام اكنون داخل مسجد است و در جانب يسار قبله
كه كنج مابين مشرق وشمال بود وقبله مدينه مابين مشرق وجنوب است وابابكر و
عمر هم انجا مدفونند دران وقت كه حضرت رسول صلى الله عليه واله بمدينه هجرت فرمود
ان موضع زمين ساده بود رسول ان را بخريد خانه ومسجد ساخت بخشت خام
وچوب نخل وعمر بران زيادتي افزود وعثمان بران افزوني بسيار كرد وديوارش بسنك
منقش براورد وسقف ان از چوب ساج ساخت ووليد عبد الملك مروان بران
عمارت بيفزود والمهدي بالله محمد بن عبد الله العباس ان را فراخ كردانيد ومامون خليفه
بران زيادتي كرد واكنون بران قرار است ودر اطراف ان مدارس وخانقاهات وبناي
خير بسيار است از جمله درين عصر امير چوپان در غربي ان مدرسه وحمامي ساخت
وپيش ازان در مدينه حمام نبود ودر انجد ومساكن مردم نيز هست ودر فضيلت
مسجد رسول در مصابيح فرموده ما بيني وبين منبري روضة من رياض الجنة ومنبري
على حوضي ودر كتاب استظهار الاخبار تاليف قاضي احمد دامغاني ومجمع ارباب الممالك
قاضي ركن الدين جويني امده كه حاكم اسمعيل كه ششم خليفه بني فاطمه مغرب بود از مدينه
علوي را بفريفت تا در شب از خانه او نقب بروضه رسول صلى الله عليه واله زدتا ابا
بكر وعمر را ازان روضه پاك بيرون اورند وهرچه خواهند نسبت بايشان بتقديم
رسانند ودران روزها در مدينه كرد وباد وصاعقه وتاريكي عظيم پيدا شد مردمان
بترسيدند ودر انابت كوشيدند ودر حرم رسول صلى الله عليه واله كريختند وان صاعقه

ساکن نمیشد تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد حاکم مدینه نقاباز ا بگرفت و سیاست
کرد در همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدی عشر و اربعمائه بود و حاکم اسمعیل
انشال را بسر نبرد مصلی رسول صلی الله علیه واله کرد را عیاد و ایام شریفه در و خطبه
فرمودی در غربی مدینه است و داخل شهر و مقبره مدینه که بقیع خوانند در شرقی شهر است
و در و قبور ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه واله و بنات مصطفی و امام حسن
و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین
مدفونند و اکثر صحابه عظام انجا اسوده اند و اولشان اسعد بن زراره و اوهم در سال
وصول رسول صلی الله علیه واله بمدینه درگذشت و اخرشان سهل بن سعد ساعدی
و او در سنه احدی و تسعین نماند و عثمان و مالک در میان گورستان بقیع و گورستان
جهودان مدفونند و از تابعین کرام همچنین فراوان خفته اند و از ائمه و علما اول نافع
قرای سبعه است و چاه ارس که انگشترین رسول صلعم از دست عثمان در آنجاه افتاده
بود در نخلستان قباست بر دو میل مدینه است مایل بقبله و درین مجموع بیوت
انصاریان بوده اند و ان چون شهری نموده و در حوالی ان شهر دهها معتبر بوده بل
قصبات بزرگ و اکثر انها خرابست منها خیبر و ان دهی سخت بزرگ بوده است و
هفت حصار در میان هم داشته و ده فدک که رسول صلی الله علیه واله از ابقا طهره و
امیرالمومنین علی علیه السلم بخشیده بود و بعد از ان عمر مانع ان شد و مسلم نداشت
و گفت که پیغمبر را میراث نبود و کوه رضوی که سنگ الابسان از انجا ارند هم بر
سر مرحله شهر است بر راه بخاطی و ده ابوا که مادر حضرت رسول صلعم انجا مدفون
شد بر راه مکه است بر چهل چهار فرسنگی مدینه و مرحله جحفه که میقات است بده
فرسنگی ازو بر سوی مکه است و تیه موسی علیه السلم بر راه مصر و شام است و ان
زمین بنقل صور الاقالیم چهل فرسنگ در مثل است و بدیگر نقلها کمتر ازین مسجد
اقصی و ان مسجد در شهر اورشلم است و ان شهر را بعربی بیت المقدس و بعبری ایلیا
خوانند از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
سو لد و عرض از خط استوا لانه بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت
و در کتاب معارف قتیبه امده که وهب منبه گوید که اسحق پیغمبر پسر خویش یعقوب را فرمود

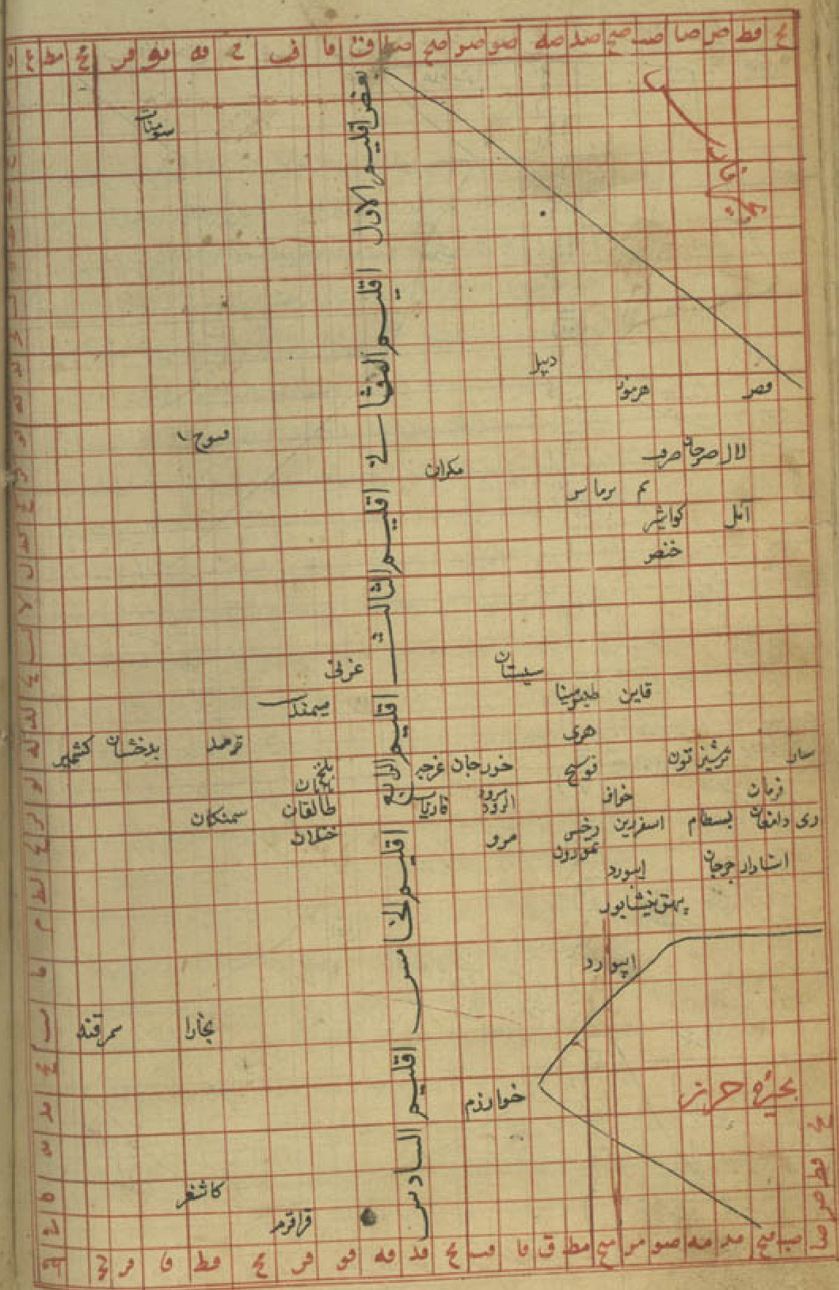
که دختر خال خود لاثان بن ناصر را بنکاح آورد و او بدین مهم عازم خانه خال شد
در ان راه شبی بر حلهٔ اورشلم بخواب دید که بر فرق او دری از اسمان گشوده بودی
و نردبانی بر ان نهاده و فرشتگان از و فرو می امدندی و بر میرفتندی پس حق
تعالی بروحی کردی و فرمودی انی انا الله لا اله الا انا الهك واله ابائك ابراهیم
واسمعیل واسحق وقد ورثك هذه الارض المقدسة وذریتك من بعدك
وبارك فیك وفیهم وجعلت فیكم الكتاب والحكمة والنبوة ثم انا معك حتی
اردك الی هذا المكان فجعله بنیا بعدی فیه وذریتك فیقال انه بیت المقدس
بدان سبب ان زمین را قدسی خوانند و یعقوب بعد از تاهل در کنعان مقام کرد و
کنعان بر سه فرسنگی انجاست بعد از ان بنی اسرائیل شهر اورشلم را ساختند و
تختگاه انجا بردند چون روزگار بزمان داود علیه السلام رسید حق تعالی او را
خلافت داد چنانکه در کلام مجید امده یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض
فاحكم بین الناس بالحق و در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از و
پسرش باتمام رسانید و از تاریخ اتمام عمارتش دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال
گویند سلیمان علیه السلم تماشای عمارت ان مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد عزرائیل
علیه السلم بفرمان حق تعالی روحش قبض کرد و او همچنان ایستاده بود تا بعد از یک
سال که دیوان عمارت مسجد تمام کرده بودند و موریچه چوب عصا را خورده عصا
بشکست و او بیفتاد و خبر موتش ظاهر شد و بخت نصر بکین یحیی بیت المقدس را
خراب میکرد ان مسجد را نیز خراب کرد و عزیر پیغمبر را علیه السلم بانجا گذر افتاد و انرا
انچنان خراب یافت بر دلش سخت گران امد گفت ایا خدای تعالی این مسجد و شهر را باز
کی ابادان کند بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او قبض کردند و او صد سال خفته
بود تا ملکی از ملوک فرس که بنی اسرائیل او را کوشک و فارسیان بودرز اشغالی خوانند
ان را باحال عمارت اورد بعد از ان عزیر زنده شد و تجدید دعوت موسی ایشان را دلیل شد
تا توریته که شعیای پیغمبر نوشته بود و در زیر ستون بیت المقدس نهاده کس نمیدانست
که کدام ستون است بیرون اوردند و مصدق دعوی عزیر شد و او را در بنی اسرائیل
قبول تمام پدید امد و ایشان را در رواج دین و تزئین عمارت ان مسجد امر میفرمود و در

زمان حضرت رسول صلی الله علیه واله ان مسجد را در قبله تابع کعبه کردایند و محراب
در سمت کعبه ا راست و بنی امیه و خلفای بنی عباس و سلاطین ان دیار در ان عمارت
تکلیفات بسیار کردند تا عدیم المثل شد بمدینه رسید که در تاریخ شام و مغرب امده
که در ربع مسکون بغیر هرمان علی ترازان عمارتی نیست و در سنه تسعین واربعمائه
هجری فرنکیان ان ملك را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابهای اسلامی خراب
کردند و نود و پنج سال بدین صورت بماند تا در سنه خمس وثمانین وخمسمائه ال
ایوب از ان باحوزه اسلام کرفتند و در و اشعار مسلمانی اشکارا کردند و بر در کاهش
نوشتند که ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
وسنك صخره که رسول صلی الله علیه واله در شب اسری از و بمعراج رفت واو بموافقت
حضرت رسول ده کز یکطرف از زمین برخاست و چون حضرت رسول صلی الله علیه واله
فرمود که قف همچنان نیم خیز بماند در ان مسجد است اکنون زیارتگاه معتبر و اکثر
مشاهیر انبیا را که انجا بوده اند هر یك را محراب است اما محراب داود علیه السلام هم
بعمارت و هم بتبرك و در کتاب مسالك الممالك امده که مقام خلیل الله بر سیزده میل
مسجد اقصی است که چهار فرسنك و میلی بود و ان موضع اکنون قصبه ایست و در
کتاب صور الاقالیم امده که بر دو فرسنکی بیت المقدس دهی واقع است واز ان ناصرت
الخلیل خوانند ولادت عیسی علیه السلام انجا بوده است و ترسایان از بدین سبب نصاری
خوانند والله اعلم قسم دوم در شرح احوال ایران زمین وان مشتمل بر مطلع
ومقصدی و مختتمی مطلع در ذکر بخش ایران از ملك جهان وصفت طول و عرض
وحدود و افاضی قبله بلاد فاما شرح قسمها در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره
از انست اقاویل مختلف است فارسیان که حکیم هرمس که اورا المثلث بالحکمه خوانند
وبالنعمه نیز کفته اند ذیرا م حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود واو ادریس پیغمبر است زمین
را بهفت بخش کرده است بر سبیل هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی ان اول از
طرف هند که جنوب است دوم کشور تازیان و یمن و حبش سیم کشور شام و مصر و
مغرب چهارم وسط است کشور ایران زمین است پنجم کشور روم و سقلاب و فرنك
ششم کشور ترکستان و خورستان هفتم کشور چین و ماچین و ختا و ختن و تبت

وبعد از انکه فریدون مملکت خود را به سه پسر خود بخش میکرد بر ایشان به سه قسم
کرد قسم شرقی تور را داد و قسم غربی بسلم داد و قسم اوسط که بهترین بود و مقام او
در و بود بجهت که بهتر ایرج داد و بدو باز خواند و ایران کفتند و مشهور است که سلم و تور
بجهت انکه بخش او را بهتر داده بودند او را بکشتند وان کینه در میان این مملکت و
مملکت توران بماند و بعضی کویند که ایران بکیومرث منسوب است واو را ایران
نام بوده و جمعی کویند بهوشنك منسوب است واو نیز ایران نام داشته اما اصح
انکه بایرج بن فریدون منسوب است و اهل عرب کویند که نوح پیغمبر علیه السلام ربع
مسکون را بعد از زی سه بهره کرد و بخش جنوبی حام را داد وان زمین سیاهان و تازیان است
و بخش شمالی یافث را داد وان زمین سفیدان و سرخ چهره کان است و بخش میانین
بسام داد وان زمین اسمران داست و ایران از ان جمله است و اهل یونان کویند که حکما
ما تقدم ربع مسکون را به پنها بدو نیم کرده اند شرقی را لیبیا خوانند و غربی را از دریا
و دریای شام ابد و قسم کردند جنوبی را از کر ربع اصل باشد لوسه خوانند وان مقام
سیاهان است و شمالی را از کر ربع دیکر بود ورقی خوانند ان مقام سفیدان و سرخ چهره
کان است و نیمه یسار را بوریب وان را نیز میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب بدو
بخش کردند طرف میان کمتر و طرف بیرون بیشتر جانب میان را السیا خورد خوانند
وان ایران زمین و حجاز و یمن و خورست و جانب بیرون را السیای بزرك کویند
وان ختا و ختن و چین و ماچین و هند و سند و امثال و داست و حکمای هند بخش
ربع مسکون را بر صورت بسه در سه نهاده اند بخش جنوبی را دکشن خوانند وان زمین
تازیان است و بخش شمالی را اوتر خوانند وان زمین ترکان است و بخش شرقی را بود
کویند وان اهل چین و ماچین راست و بخش غربی را پشچم خوانند وان قوم مصر و بربر
راست و بخش زاویه ما بین جنوب و شرقی اکنون کویند هند وان راست و بخش زاویه
ما بین غرب و شمال را ایش خوانند ان قوم ختا و ختن راست و بخش زاویه ما بین شمالی
و غرب را بایب کویند اهل روم و فرنك راست و بخش زاویه غرب و جنوب را نیشرب
کویند اهل قبط و بربر و افریقیه و اندلس راست و بخش ما بین را مدلیش خوانند یعنی
میانه مملکت وان ایرانیان راست غرض انکه بهمه قولی ایران میانه ربع مسکون است



واما حدود واقاصیها ایران زمین را حد شرقی ولایات سند وکابل وصغانیان
وماوراءالنهر وخوارزم تا حدود سقسین وبلغار است وحد غربی ولایت اوجات روم
ومکندر وسیس وشام وحد شمالی ولایت اس وروس ومکس وچرکس وقرطاس
ودشت قپچاق نیز خوانند والان وفرنکست وفارق میان این ولایت وایران زمین
فلیج اسکندر وبحر خزر است که بحر جیلان ومازندران نیز خوانند وحد جنوبی از بیابان
نجد است که بروله مکه است وان بیابان از طرف یمن تا ولایت شام وطرف یسار تا
دریاهای فارس متصل وهند است وپیوسته است تا ولایت هند واکرچه ازین
ولایات بیرونی بعضی احیانا در تصرف حکام ایران بوده است وچند موضع ازان
خود حکام ایران ساخته اند اما چون ازین حدود غرض شرح ایران بود واجب شد
از ذکر انها تجاوز نمودن **اما قبله بلدان** قبله تمامت ایران زمین ما بین جنوب
ومغرب است ودروی بحایط کعبه دارد واین طرف بلاد سبب که در حول کعبه بر
انجانب وحجر الاسود در رکن ان موضع است بران سر طرف دیگر شرف دارد وحدیث
نبوی صلی الله علیه واله برین معنی دلیل است ان الرکن والمقام یاقوتان من یواقیت الجنه
طمس الله نورهما لاضاء ما بین المشرق والمغرب وکعبه از خط نصف النهار وسط ربع
مسکون بسیزده درجه در جانب مغرب افتاده ولاشک بحسب افق وطول وعرض
بلاد قبله هر موضع را با دیگر تفاوتی باشد وولایات عراقین واذربایجان واران
وموقان وشیروان وکشاسفی وبعضی از کرجستان وتمام کردستان وقومس وما
زندران وطبرستان وچیلانات وبعضی از خراسان را باید که چون روی بقبله اورند
قطب شمالی از پس پشت بسوی کوش راست بود وعیوق را طلوع از پس قفا باشد
وقلب العقرب را غروب در پیش قبله بود ودر وقت اعتدال ربیعی خریفی مغرب بر دست
راست ومشرق بر دست چپ نزدیک بود وولایت ارمن وروم ودیار بکر وربیعه
وبعضی از کرجستان را انا بحد شرح داده شد میل بطرف مشرق باید کردن وولایات
بصره وخوزستان وفارس وشبانکاره وکرمان ودیار مغاره وقهستان وبعضی
از خراسان را میل بجانب مشرق این شرح باید کرد تا روی بقبله درست اید ومکران و
هرموز وبحرین را روی بمغرب مطلق باید کرد وصورت هر یکی در جدولی که در ماقبل



ذکر رفت بتخمین روشن است بتحقیق سمت قبله باید کرد که عجب خط نصف النهار
وخط مشرق ومغرب در شهر مطلوب بیرون اورد واستخراج ان بطرف بسیار میتواند
کرد از همه مشهورتر دایره هندیست وطریق دایره هندی انکه زمین را بغایت هموار
ومستوی کرد انند چنانکه در ان طرف قطعا انحراف وتعقیر وعلو نباشد وبحیثیتی
بود که اگر قدری اب بران زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود بی انکه بهیچ جانب
میل زیاد کند پس بران زمین بیعلی که خواهد دایره بکشد وبلندی ربع قطر دایره
عمودی مخروط سازد چنانکه سرش بغایت باریک وبیخش متوازی معتبر باشد تا اساس
بر زمین نشیند وان عمود را بر مرکز دایره نهد ومحکم کرداند چنانکه از جای خود نشواند
رفت وباید که بعد سر عمود بدایره هندی زیادت از سر جای مساوی باشد وتحقیق
کرد که عمود مخروط بر مرکز دایره هندیست پس بوقت چاشت ظل عمود را که وتر
دارد تا چون از بیرون دایره در اندرون دایره خواهد امد بر خط دایره موضع ملتقای
ان ظل نشان کند وهمچنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر از اندرون دایره هندی
به بیرون خواهد رفت موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کند وبرین هر دو
نشان در میان دایره خطی کشد وان خط را تنصیف کند واز ین منتصف ونقطه
مرکز دایره هندی خطی کشد چنانکه بدایره بجانبین مقابل هندی برسد واین خط نصف
النهار بلد مطلوب باشد واز ین خط دوان دایره از هر دو جوانب دو قوس حاصل
شود وهر دو قوس را تنصیف کند وخطی بران کشد لا شک بر مرکز دایره هندی کذرد
واین خط مشرق ومغرب بلد مطلوب بود واز ین دو خط بر دایره چهار نقطه بر دایره
هندی حاصل شود ونقطه که بر خط مشرق ومغرب بود شرقیش نقطه مشرق زمان
اعتدال بود ودو نقطه که بر خط نصف النهار باشد جنوبیش نقطه جنوب و
شمالیش نقطه شمال باشد ودایره هندی از ین خطوط بچهار قسم متساوی منقسم
شود وهر ربعی که بود بنود بخش باید کرد وهر بخشی درجه بود وصورت دایره هندی

اینست

اینست



پس جهت سمت قبله بلاد که طول وعرض مکه
وبلاد مطلوب معلوم بود گفته شد که طول
مکه شرفها الله تعالی وعرض ان کام است پس اگر
طول بلاد مطلوب مساوی مکه باشد
شهر مطلوب حاصل بود ومکه بر یک
طرف خط نصف النهار واقفنا د ه
باشد بر تقدیر تساوات طول اگر عرض شهر مطلوب
بیش از عرض مکه بود سمت ان بر خط نصف النهار
باشد از جانب جنوب یعنی چون ایشان بود روی بقبله ارد شمال بر پشت
دربعین قیاس اگر عرض شهر مطلوب
کمتر از عرض مکه بود سمت قبله بر خط
نصف النهار بود واگر طول بلد مطلوب
بقبله روی بجانب شمال داشته باشند واگر عرض بلد مطلوب وعرض مکه مساوی بود وطول مخالف
سمت قبله بر خط مشرق ومغرب بود واگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود
توجه روی بمغرب بود واگر کمتر بود روی بمشرق باشد ودرین چهار صورت حاجت
بترکیب جدول نیفتد وبمعرفت ومقدار قوس انحراف احتیاج نباشد اما دایره
هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار شرق وغرب در خور بود واگر طول
وعرض بلد مطلوب مخالف طول وعرض مکه باشد دربلادی که طول وعرض
ان زیاده از طول وعرض مکه باشد سمت قبله مابین جنوب ومغرب بود واگر
طول وعرض ان کمتر از طول وعرض مکه باشد سمت قبله مابین شمال ومشرق
باشد واگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه وعرض کمتر از عرض
مکه بود سمت قبله مابین شمال ومغرب افتد واگر طول بلد مطلوب کمتر از
طول مکه وعرضش بیشتر بود سمت قبله مابین جنوب ومشرق باشد
ودرین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله وجهت سهولت
تا در عمل ان زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خانی جهت سلطان

سلجوقی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبلهٔ اکثر مواضع ایران بی زحمتی
از اینجا معلوم میتوان کرد وعمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درینجا
صورت اخرین چنان بود که تفاصیل ما بین طول مکه وطول شهر مطلوب بگیرند
وهمچنین تفاصیل ما بین عرض مکه وعرض شهر مطلوب بگیرند وفصل ما بین
الطولین در طول جدول وتفاصیل ما بین العرضین در عرض جدول دارند برابر
هر دو یابند ودر موضع ملتقا هر دو در جدول انحراف سمت قبله باشد از خط
نصف النهار وانقدر درجه ودقیقه بود پس اگر طول وعرض مکه بیشتر بود
بمقدار ان انحراف انتقاطع دایرهٔ هندی بخط نصف النهار که نقطهٔ جنوبست
از دایره هندی بشمارند ودر جانب مغرب بموضعی که برسند میان ان نقطه
ومرکز خطی وصل کنند ان خط سمت قبله ان موضع باشد محراب بران خط راست
کنند واگر طول وعرض بلد مطلوب کمتر از عرض وطول مکه باشد از نقطه شمال
بجانب مغرب باید شمرد واگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر باشد وعرضش
از عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد واین قدر در معرفت
سمت قبله تمامست وجهت معرفت طریق این عمل تمثیل را معرفت سمت قبلهٔ
قزوین یاد میرود تا بران قیاس در جمیع بلاد عمل توان نمود قزوین را طول **نه ح** است
وعرض **لو ح** ومکه شرفها الله تعالی را طول **عز** وعرض **کا م** تفاوت ما بین الطولین
خ ها وما بین العرضین **مرکا** است تفصیل ما بین الطولین از طول جدول در امدیم
و تفصیل ما بین العرضین از عرض جدول در امدیم بموضع ملتقا هر دو بتدقیق
حساب کرده شد **مزمح** بیست وهفت درجه وچهل وهشت دقیقه بر امد این
مقدار انحراف سمت قبلهٔ قزوین است از نقطه جنوب وچون طول وعرض
قزوین زیادت از طول وعرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در
جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم وخطی میان مرکز دایره هندی وان خط
کشیدیم سمت قبلهٔ قزوین شد چنانکه در دایرهٔ هندی مسطور است
وجدول اینست والله اعلم

جدول

هو

جدول اینست والله اعلم

فصل ما بین العرضین

فصل ما بین الطولین	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	یج	ید	یه	یو	یز	یح	یط	ک
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مقصد در ذکر بلاد ایران زمین و آن بیست باب است هر یک در وصف مملکتی در تمام ایران زمین
شهرهاست بیرون ولایات مفرده و حقوق بر نهایش این فرات بیرون خراسان که آنرا سلطنه عظمی و حساب
ابتداء زمان مغول اغلب جمع ایران میکرده و چنانکه نوشته‌اند که محمد نوشته جامع الحساب ممالک را و نشر اول
عهد غازان خان تغمده الله بغفرانه یکهزار و هفتصد و چند تومان بوده بعد از آن بسبب عدل غازانی و ولایت به آبادانی
نهاد مبلغ دو هزار و صد تومان و کسری برسید و اکنون همانا نیمه آن باشد چه اکثر ولایات ازین بیگمت و ... دیگر
برافتاده و دست از مربع بازداشته و در مسالک الممالک آمده که هم سال در پادشاهی خسرو پرویز خراج آن
کشور بوده و از پیش همش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشرف وحی مشرف شده جامع الحساب ممالک را
نوشته چهارصد بار هزار هزار و بیست هزار دینار رایج بوده است که اکنون آنرا عوام ... و القیاس
هفتاد هزار و چهار تومان رایج باشد و در رساله ملکشاهی آمده که در عهد سلطان ملکشاه سلجوقی بیست و یکهزار و
چند تومان رایج بوده است و دیناری سرخ را ده دینار رواج ... حساب کرده‌اند پنجاه هزار تومان و کسری بوده
جهان از این قیاس باید کرد و شک نیست که خرابیها که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عام که در آن زمان
اگر تا هزار سال دیگر هیچ واقعه حادث نشدی هنوز تدارک پذیر نبودی و جهان بدان حالت اول که پیش از آن
علی الخصوص درین زمان از کثرت وقوع حدثان حبیب هر روز که بگذرد خرابی افزوده ...
و در تحقیق شده حق سبحانه و تعالی نظر رحمت ... فرموده مملکت ایران زمین ...
از نکبات زمان و فتنه چرخ بوقلمون در حفظ و امان خود نگه داراد و امنی کامل ... تمام و ثبات ...
کند و فتنه و جود و وسعت لطف و کرم باب اول در ذکر بلاد عراق عرب در مسالک الممالک آمده عراق عرب
دل ایران شهر خوانده اند و چون بسلطه و جودت انتساب شرح آن اول بود در معرفت اقالیم گویم چون عراق عرب
ایران زمین افتاده آنرا مقدم داشتن بهتر است و بحقیقت چون حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام دار الملک
و آنجا آورده و پانصد و چند سال مقر خلافت آل عباس گشته تقدیم واجبست حدودش با بیابان نجد و دیار
و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان صد و بیست و فرسنگ است
از عقبه حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ مساحتش تا ده هزار فرسنگ در عهد عمر عراق
وقف کرد مساحت جبران آن بشارت کرد بعد از احتیاط سی و شش بار هزار هزار جریب برآورده هر جا کرده
هزار فرسنگ مساحت دارد هر فرسنگ چهار هزار جریب باشد و هر جریبی شصت گز در شصت گز ...
فرسنگ طول و عرض مستطیل است ... و این معنی در واقع صورت نبندد ...
و جای تنگ اتفاق افتد و بیشتر آن دیار خود بیابانها و نطاع است و آن مساحت در عهد عمر بن الخطاب
کرده‌اند که تنگ بر زمین مزروع و مغروس بوده باشد و آب بر آن مشرف شود ...

مقصد

و عمر بر یکجریب گندم کار چهار درم و بر جو کار دو درم و بر نخلستان هشت درم و چهار عشر جریب شمرده اند

و میوه شش درم خراج معین کرده و اهل ذمت شمار کرده پانصد هزار آدمی بر آمدند ایشان را سه مرتبه معین کرد اعلی

اوسط ۲ درم ادنی جزیه معین کرد مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت هزار هزار درم حاصل

این زمان دو هزار و صد و سی و شش هزار [illegible] کسری باشد و در زمان حجاج بن یوسف بازده با هجده هزار درم آمده [illegible]

این زمان باشد بواسطه ظلم چندین از کردن در بغداد و وقت آنکه تغیر امرا [illegible] در نسخه تاریخ [illegible]

نوشته بود که عراق عرب را زیاده از سه هزار [illegible] حاصل بوده است لیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار [illegible]

و زراعت بمرتبه بوده که زن کاو را منع بوده اند شاعری در این باب گفته شکر الی الجراب السواد

محرم فیه لحوم البقر؛ چون حکام این زمان را اهتمام بآبادانی نمانده حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم

خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین حکام عادل عالم منصف نصیب گرداناد انه علی ما یشاء

قدیر اکنون بشرح ولایات و بلاد مشغول شویم و اگرچه ترتیب حروف اول الف بایستی

و شهر کوفه از حرف کاف و بغداد از حرف با است اما چون کوفه مدفن حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام و بغداد ام البلاد از مملکت ابتدا بدین هر دو کرده شد **کوفه** از اقلیم

سیم است و شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات **عطل** و عرض از خط استوا **لا** و از روی

اتفاق چون این طول و عرض بحسب [illegible] عطل و لال است لاجرم از این بلا کاری

نباید و قولش را عقا دشاید کرد و [illegible] ایشان با اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه

اجمعین شاید اجمعی است و عرب را مشهور بود الکوفی لا یوفی [illegible] پیشدادی

ساخته بود و خراب شده سعد وقاص تجدید عمارتش کرد طالع عمارتش برج دلو و قصبه شهر

در عهد آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنا فرموده و ابو جوانق عباسی

باتمام رسانیده و کوفه را باره و کنیسه بود ای الاکرم تر از بغداد است و شمالش نیز بیشتر دارد

و آبش از نهر ناجیه است که از فرات بر گرفته اند نخلستان بسیار دارد و حسنا [illegible] باشد از هیچ دیگر غله

غله و میوه و دیگر ارتفاعات نیکو دارد و تنورکه آب طوفان در عهد نوح علیه السلام از آنجا بر آمد در مسجد

ذکر آن رفته و فار التنور در زمین بوده و اکنون در مسجد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را آن مقام ... آنحضرت آنجا [illegible]

شیرین نمیباشد و در دیگر چاهها آب شور و تلخ بود و بیشتر شهر کوفه اکنون خرابست

و مردم آنجا اکثر شیعه اثنی عشری اند و در و مزارات صحابه بسیار است اخر یغشان

عبدالله بن بکر و او در سنه ست و ثمانین نماند و از اکابر علما و مشایخ قبر ابو عمرو ثالث

قرای سبعه و ولایات بسیار از توابع کوفه است حقوق دیوانی و تمغا مقرر است

و در تمامت دیار عرب باغستان از اخراج مقرر است و بعضی را تب و بهری حادث

میخواستند و از زراعات شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثلثی مالی یعنی زراعت فرماینده

و خرج دهنده و ثلثی برزگر تصرف نمایند و این ولایات را درین مقرر دیوانیست

و بطرف قبله بدو فرسنگی کوفه شهر امیر المؤمنین علی علیه السلم است و از مشهد غروی

خوانند بجهت آنکه چون امیر المؤمنین علی علیه السلام را زخم رسید وصیت کرد که

بعد از وفات کالبدش بر شتری بار کنند و از اشتر گردانند و هر جا که شتر فرو خسبد

او را آنجا دفن نمایند و همچنین آن شتر بر آنجا که اکنون مشهور است فرود آمد او را

آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه گور او را اشکارا نمیتوانستند کردن در عهد هارون

الرشید خلیفه در سنه خمس و سبعین و مایه در آنحدود شکار میکرد نخجیری از بیم

پناه بان زمین بر دچند آنکه اسب دوانید و جانه و درپانید چون بدان موضع رسید

نمیرفت و از آن شکوهی در دل او امد از اهل آنحدود پرسش نموده بقبر حضرت امیر

المؤمنین علی علیه السلام خبر دادند امر کرد تا آن زمین را کاویدند حضرت امیر

المؤمنین علی را علیه السلم زخم رسیده خفته یافتند قبر او را ظاهر کردند و مردم بر

آنجا مجاور شدند بعد از صد و هشتاد و چند سال از آنجا عضد الدوله قبا خسرو دیلمی

در سنه ست و ستین و ثلثمائه از عمارت عالی ساخت چنانچه اکنون هست و المقام

شهرچه شد دور شد و هزار و پانصد گام است و غرا غنان در آنجا دار السیاده و خانقاه

ساخت و سلطان ملک شاه سلجوقی در رسالها ورده است که در راه کوفه بمشهد

مناری کج شده بود چنانکه نیمی از زمین برخواسته بود و نیمی افتاده ارتحال الآن مناره چون سید

کفن شد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم آنجا میگذشت این مناره بجهت تواضع

آنحضرت کج شد و حضرت امیر اشارت کرد که بایست همچنان بماند و بطرف غربی کوفه

بهشت فرسنگی بر بیابان کربلا مشهد امیر المؤمنین امام حسین علیه السلم است

کرا ازا مشهد حایری خوانند چنانکه ذکر رفت و بعهد متوکل خلیفه اب در و بستند تا خراب
شود اب حیرت اورد وان زمین خشک بماند و عمارت ان مشهد را نیز عضد الدوله فنا
خسرو دیلمی ساخت وان موضع نیز شهرچه شده است کرد و دش دو هزار و چهارصد
گام است و برظاهر ان قبر حر ریاحی است واو لکسی که از جهت امیر المؤمنین حسین
علیه السلام فدا کرد و دران جنگ شهید شد اوست و از حضرت رسول صلی الله علیه
واله مرویست که من زار لیلة الیه غفر الله له الیه و محل زیارت انحضرت برجی است و
بطرف شمال بر چهار فرسنگی بنزدیک ده سرملاحه مشهد ذی الکفل پیغمبر است و بنی
اسرائیل کورا او را چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند زیارت کردندی و الجایتو سلطان
مغول تولیت ان مشهد را از بنی اسرائیل باز گرفت و بمسلمانان داد و انجا مسجد و
منار ساخت و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر است علیه السلام و مشهد حذیفة بن
الیمانی است مصاحب رسول صلی الله علیه واله بغداد از اقلیم سیم است و ام البلاد
عراق عرب و شهر اسلام است و بر طرف دجله افتاده طولش از جزایر خالدات فه ح
و عرضش از خط استوا لج کا در زمان اکاسره بران زمین بطرف غربی دهی کرخ نام بود
وشاپور ذو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دهی ساباط نام از توابع نهروان و کسری
انوشیروان بر صحاری ان ده باغ ساخته بود و باغ داد نام کرده بغداد اسم و علم ان
شد و عرب از اقبة الاسلام خوانند و عجم زورا گویند المنصور بالله ابو جعفر عبد الله
بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که دوم خلیفه بنی عباس بود و بانی بود وانیق مشهور
در سنه خمس واربعین ومایه بنا کرد و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخت طالع اغاز
ان عمارت برج قوس پسرش المهدی بالله محمد بن عبد الله دار الخلافه بطرف شرقی اورد و در
انجا عمارت بسیار کرد و چون نوبت خلافت به پسرش هارون الرشید رسید در اتمام
[illegible] اند که طولش چهار فرسنگ و در عرض یک فرسنگ
بنم عمارت بود و در عصر پسرش المعتصم بالله محمد بن هارون الرشید جهت اکراد و
غلامان بسیار بودند و بغدادیان از ایشان بزحمت می بودند دار الخلافه با سامره
بردند وانجا عمارت عالیه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه واثق
و متوکل و مستنصر و معتز و مهتدی و معتمد هم بسامره دار الخلافه داشتند تا

المعتضد

المعتضد بالله احمد بن امیر الموفق طلحة بن المتوکل علی که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافه
باز ببغداد اورد و بعد ازو تمامت خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه انجا
داشتند و پسرش المکتفی بالله علی بن المعتضد دار الشاطبیه و جامع طرف شرقی
ساخت و چون خلافت بمستظهر بالله احمد بن المقتدی رسید ازا بارو و خندق
با چوب ساخت دور بارو بطرف شرقی که از احومین خوانند هیجده هزار گام است
و چهار دروازه دارد و باب خراسان و باب الخلج و باب الحلبه و باب السوق سلطان
و محله ایست بطرف غربی که از کرخ خوانند باروی او دوازده هزار گام است و اکثر عمارات
شهر از اجر است اب و هوای درست دارد بگرمی و تری مایل است و شمالش گشوده
و غربی وشهر یراسان کار بود با مزاج زنان ساز کارتر و موافق تر و اکثر اوقات در انجا
ارزانی بود و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد و در انوقت نیز نایافت نبود اما
گران باشد میوه های ان هر چه گرمسیری باشد بسیار و نکوست چون خرمای مختوم
وستون و نار و ترنج و موز و رقی بمثل انجای دیگر نیست اما انچه سردسیری باشد
سخت نیک نمی اید پنبه و غله بسیار باشد و دیگر حبوبات نیکو می اید چنانکه در اغلب
اوقات یکمن تخم بیست من ریع دهد وان نیکویی نشو و نما در انجا درخت گز چنان بزرگ
میشود که دو سه ذراع دور ستونش میباشد و درخت خروع چنان میگردد که مردی
بر شاخش مینشیند نمی شکند و شکارگاههای فراوان و نیکو دارد شکار بسیار
و زمین هموار و علف خوارهاش سازگار بود و غله ان ملک از غایت نشو و نما
تا غنوات ریع نیکو ندهد و بدین سبب چهارپایان نیک فربه باشند و اب دجله بر
میان شهر میگذرد و از نهر فرات نهر عیسی بن موسی در شهر بدجله میپیوندد و در زیر شهر
بدو فرسنگی اب نهروان با هر دو می پیوندد و بواسط میرسد و اب شط از کثرت
زورقها تماشاگاه است چه در شب ز انجم ره کهکشان نماید و خوش در نظر اید
اما بحقیقت ان خوشی بتهلکه غرق شدن نمی ارزد واب چاهش تلخ و شور باشد کما
بیش پانزده گز فرو رود و بجهت ریختن و جامه شستن بکار دارند و مردم انجا سفید
چهره و خوبروی و خوشخوی و کم غم باشند اما کسالت بر طبیعتشان غالب باشد
و پیوسته در کار خود بذوق مستغرق باشند اغنیا را غایت تنعم کردن باسانی

میسر گردد و هرچه از اسباب تنعم طلبند مهیا توان کرد و فقرا بفلسی چند قناعت نمودن
کفاف حاصل بود و اکثر ایشان ضخیم جثه باشند و ضخامت جثه ایشان بمرتبه
کرد در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خبازی را که در بازار نظامیه نشستی
وزن کردند هفتصد و چند رطل بغدادی بود زبان ایشان عربی و چون ان شهر مصر
جامع است از مسلمانان اهل تمامت مذاهب در انجا بسیار اند اما علو اهل سنت
و شافعیه راست و در انجا از اقوام دیگر ادیان هم بسیارند و در و مدارس بسیار
بسیار است منها نظامیه کرام المدارس و مستنصریه که خوشترین عمارات انجاست
گویند از خواص بغداد است که تا غایت هیچ حاکم و خلیفه را در و وفات نرسیده و بر
ظاهر ان مشاهد و مزارات بسیار از متبرک هست بر جانب غربی مشهد امام موسی
کاظم علیه السلام و نواده او امام محمد تقی علیه السلم و ان موضع اکنون شهرچه ایست
دورش ششهزار گام بود و مزارات ائمه و مشایخ و اولیا مثل ابراهیم ادهم و جنید
بغدادی و سری سقطی و معروف کرخی و شبلی و حسین منصور حلاج و حارث محاسبی
و احمد مسروق و ابو محمد مرتعش و ابو الحسین خضری و ابو یعقوب بویطی و دیگر علما
و شافعی و احمد حنبل و بر جانب شرقی گور حنفی و در رضافه که شهرچه بوده مزارات
خلفای بنی عباس و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد القادر جیلی
و بر چهار فرسنگی بجانب شمال مزار شیخ مکارم و شیخ سکران و دیگر مشاهد است
که شرح تمامت طولی دارد و از بغداد تا دیگر بلاد عراق عرب مسافت برین موجب است
انبار یازده فرسنگ یعقوبا هشت تکریت سی و دو فرسنگ حله هیجده فرسنگ
حدیثه پنجاه فرسنگ حلوان سی و پنج فرسنگ سامره بیست و دو فرسنگ کوفه
بیست و چهار فرسنگ مداین شش فرسنگ نهروان نعمانیه پنج فرسنگ وحیل
ده فرسنگ و درین وقت محصول دیوانی انجا بتمغا مقرر است تقریبا هشتاد تومان
میباشد و ولایات بغداد هرچه در حوالی شهر است اقرجه و مقاطعات گویند
واسط چهل فرسنگ و دیگر اعمال متعاقب خواهد امد و در حق بغداد اشعار بسیار
وارد است بیت گر تو خواهی که جهان جمله بیکجا بینی • وانچه ان از همه در عیش مهیا
بینی • همه سر دیده چه خورشید شو اند بغداد • وانکهش هیچ فلک گرد بر اثنا بینی •

واین قصیده از قول انوریست بیت خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر • کسی نشان
ندهد در جهان چنان کشور • ومن گفته بیت بغداد خوش است لیکن از بهر کسی •
کو را بمراد دل بود دست رسی • با همنفسی ببر بر دو عمر عزیز • ضایع نگذارد از جوانی
نفسی • اگرچه اوصاف بسیار کرده اند بغداد را و در خاطر نبود بدین قدر قناعت
نمود انبار از اقلیم سیم است بر کنار فرات بجانب شرقی افتاده است لهراسف
کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بهمت بخت نصر از بیت المقدس اورده
بودند و بدین سبب او را انبار خواندند شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت ان
کرد و سفاح خلیفه اول از بنی عباس در انجا عمارت عالی کرد و دار الملک ساخت
و دور بارویش پنج هزار گام است و اب و هوا و محصول و خوی و طبع مردم انجا
مانند مردم بغداد و بغداد است و حقوق دیوانیش یکتومان می باشد و داخل
تمغای شهر بغداد است بابل از اقلیم سیم است و مداین سبعه عراق است و
بر کنار فرات بجانب شرقی افتاده قیان بن انوش بن ادم ساخته و طهمورث دیو
بند پیشدادی تجدید عمارتش کرد شهری بغایت بزرگ و دار الملک و ضحاک
علوانی بوده است و ضحاک در انجا قلعه ساخته که از ان کنگ دژ گفتندی اکنون از ان
تلی خاک باقیست و در ان شهر جادوان بسیار بوده اند و بعد از ضحاک ملوک
کنعان انرا دار الملک داشتند و بعد از انکه خراب شده بود اسکندر رومی تجدید
عمارتش کرد و اکنون باز خراب است و از توابع شهر حله شد و بر تلی که ان قلعه
شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات گوید هاروت و ماروت
در ان چاه محبوس اند و در کتب دیگر امده که بچاه کوکرد بکوه دماوند محبوس اند
بندنیجین حقوق دیوانی او دو تومان است و از اقلیم سیم است و مال
او بتمغا مقرر است بصره از اقلیم سیوم است و شهر اسلامی است طولش
از جزایر خالدات ملح و عرض از خط استوا لح در سنه خمس و عشر هجری ساخته
اند و معماران عتبة بن غزوان بوده و مسجد جامع ان عبد الله بن عامر از خشت
خام ساخت و زیاد بن امیه باجر تجدید کرد و حضرت امیر المومنین علی علیه
السلام از ان برکت گردانید و مرویست که بجهت تحقیق سمت قبله بنا را بدست

مبارك خود برداشت تا بنور كرامت وولايت كعبه را در نظر اورد وقبله برسمت
ان راست كرد كويند كه هر جامع كه از ان بزركتر ساخته اند تمام معمور نمي باشد وهر
چند در عمارتش كنند يكجانبش خراب شود وشاهد اين معني مسجد جامع شيراز
است كه پيوسته يك طرفش خراب ميباشد ودر مسجد بصره مناريست كويند
كه چون بانجا روند واز انجا بحق علي سوكند دهند كه جنبان شو جنبان شود يا كويند
كه ساكن شو ساكن شود واين معني اكرچه عقل نپذيرد اما درحقيقت كرامات حضرت
اميرالمومنين علي عليه السلام عقل را مدخل نيست وقبر طلحه وزبير در انجاست وانرا
شهرت وهيبت وشوكت تمام است ومزارات صحابه كرام درو بسيار است اخر ايشان
انس بن مالك واو درسنه احدي وتسعين نماند واز تابعين عظام حسن بصري وابن
سيرين معبد وسفيان ثوري وابو درداوداود سجستاني ثالث درباب الصحاح في الحديث
وغيرهم درو ساكنند وهواي ان شهر روز بغايت كرم است اما شب بنسبت خوشتر
بود واب چاهش شور است اما از شط العرب جوي خوش بدانجا برده اند وان از نهر
امله خولند قريب بچهار فرسنك طول دارد وملك بصره باغستان بسيار دارد وزمين
باغستان بلند است واب شط العرب در كو است اما بوقت مد دريا هر روز دوبار اب شط
بلند شود وباغستان بصره را سقي كند طول ان باغستان سي فرسنك وعرض دو فرسنك
است ودر اكثر مواضع از غلبه درختان كاه چشم كز پيش ديدار ندهد ونزهت ان
مقام از مشاهير جهان است وخرماي خوب دارد وخرماي انجا را تا هند وچين ميبرند
واهل انجا اكثر سياه چهره اند وبرمذهب اثني عشري معبر است وزبانشان عربي است
وفارسي نيز كويند وولايات بسيار از توابع انجاست ومعظم ان بلاس ونكيه وميشان
كه مهبط ابليس عليه اللعنة است واز ابهمن بن اسفنديار ساخت واسكندر تجديد
عمارتش كرد وعبادان كه ما وراي ان عمارت نيست وطول عبادان از جزاير خالدات
ند وعرض از خط استوا كط ودر فضيلت عبادان حديث بسيار است وانرا
از ثغور شمارند كه سرحد مسلمانيست با كفار هند وحقوق ديواني بصره وولاياتش چنانچه
درين عهد پيش از فترت بود چهل وچهار تومان ويكهزار دينار رايج بندكس در دفاتر
ديواني از الحق مينويسند ودر تلفظ مدينان خوانند شهركي كوچك است واب

وهوا

وهوا ومحصولات مقابل پيات وحقوق ديوانيش هفت تومان وششهزار دينار است
پيات قصبه اينست وباداپاي وكسپاي دو قصبه ديكر است وتا چند موضع از
توابع پيات است ودر محصول واب وهوا مانند ديكر ولايات عراق عرب است
ودر پيات نيز اب روان نيست اما اب كاريزش بيك فرسنكي پيات است كه خوش
طعم بود وحقوق ديواني بالفعل چهار تومان وششهزار دينار است ودر انجا قصب
بسيار بود تكريت از اقليم چهارم است طولش از جزاير خالدات عوك وعرض از
خط استوا الك بكنار دجله افتاده بجانب غربي شهري وسط بوده است ودورش
ششهزار وصد كام وقلعه محكم دارد هم بركنار دجله وهوايش بغايت درست است
واز ميوهاش خربزه انجا نكو بود وكويند كه در يكسال سيصد نوبت ذبح كنند تل عقرقوف
كيكاوس ساخت بعضي او را نمرود شمارند واز انجبان ساخت كه ابراهيم عليه السلام
را در اتش انداخته بود دبها انجا رفت واو را حيا ادراك كرد حد جيشه از اقليم چهارم است
وباب وهوا ومحصول مقابل تكريت حوي شهري وسط است واب از دجله ميخورد و
باغستان بسيار دارد وحقوق ديوانيش دو تومان وپنجهزار وصد دينار است حله
از اقليم سيم است وشهر اسلامي طولش از جزاير خالدات عطم وعرض از خط استوا لاله
امير سيف الدوله صدقه بن منصور بن دبيس در پيش اسلامي ساخت بزمان قايم خليفه در
سنه ست وثلثين واربعمايه اب فرات برميان ان ميكذرد وغلبه شهر بجانب غربي بود
وبطرف شرقي عمارت اندكست ونخلستان بسيار دارد وبدين سبب هوايش متعفن است
ودر اكثر اوقات ارزاني بود دارالغش بات بغداد است واهل انجا شيعي وسفيد
چهره وضخيم جثه همچون مردم بغداد اند وزبانشان عربي معبر است ودر كار مذهب
بغايت متعصب باشند ودر انجا مقامي ساخته اند ومعتقد ايشان انكه امام محمد
مهدي بن الحسن كه در سامره درسنه اربع وستين ومايتين غايب شد باز از انجا بيرون
خواهد امد وحقوق ديوانيش تمغا مقرر است حلوان از اقليم چهارم است واز مداين
سبعه عراق است طولش از جزاير خالدات عوبه وعرض از خط استوا لدح قباد بن پيروز
ساساني ساخت اكنون خراب است وبقدر مختصر مزرعه ايست ودر وان مزارات
اكابر قبر حمزه سادس قراي سبعه است وولايتش كما بيش سي پاره قريه است وحقوق

دیوانیش شش هزار و صد دینار است **حیره** از اقلیم سیم است و از مداین سبعه
عراق است شهری بزرگ بوده و اکنون خراب است سدیر و خورنق که ذکر او در
اشعار و افواه مشهور بوده و کوشک بوده است در انجا که نعمان بن منذر بهت
بهرام گور ساخته اثلالش بر جاست و عمارتش بس عالی بوده **خالص** ولایتی است
خراب اما حالی بر جای اب نهروان مرتفع تمام است و سی پاره ده است و حقوق
دیوانیش هفت تومان و سه هزار دینار است **خانقین** قصبه بوده است اکنون
از دیه در دهی مانده است اب حلوان بر انجا گذرد و بیست موضع از توابع انجاست
و حقوق دیوانیش یک تومان و دو هزار و دویست دینار است **دجیل** ولایت
معتبر است از دجله اب میخورد و بدین معنی او را دجیل خوانند و ان قصبه شهرستان
انجاست و دههای معتبر دارد و قریب بصد پاره ده باشد و جایی نیک مرتفع است
و انار زاجی انجا بهتر از دیگر ولایات بغداد است و حقوق دیوانیش سه تومان و پنج
هزار دینار است **دقوق** از اقلیم چهارم است و شهری وسط و باب و هوا خوشتر
از دیگر ولایات عراق و در حوالی ان چاههای نفط است و حقوق دیوانیش هفت
تومان و شش هزار و ششصد دینار است **دیر عاقول** شهرکیست در میان واسط
و بغداد و هوای متعفن دارد و نخلستان بسیار **رومیه** از اقلیم سیم است و از
مداین سبعه عراق عرب و انوشیروان عادل ساخته بوده بهتر دیگر مداین بر شکل
انطاکیه اکنون خراب است **راذان بین النهرین** دو ولایتست بر اب نهروان و محصولات
نیکو دارد و حقوق دیوانی پنج تومانست **زنگیاباد** ولایتیست در غربی خانقین
و حقوق دیوانیش یک هزار و پانصد دینار است **سامره** از اقلیم چهارم است بر
جانب شرقی دجله افتاده و باغات و بعضی عمارات و قری ان بر جانب غربی است
طولش از جزایر خالدات **عطح** عرضش از خط استوا **لدح** در اول ساخته بودند و چون
بنسبت اب و هوا خوشترین بلاد عراق عرب بود انرا سر من رای خوانده اند و بعد
از خرابیش المعتصم بالله محمد هارون الرشید تجدید عمارت ان کرد و دار الملک ساخت
و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول عمارات و احواش او بود و بعرض یک فرسنگ
و فرمود تا بتوبره اسبان خاک اوردند و تلی ساختند و انرا تل المخال خواندند و بر انجا

کوشکی

کوشکی بلند ساخت و در سامره جامع عالی کرد و کاسه سنگینی کرد ورش پنجست و سه
گز و در علو هفت گز و در حجم نیم گز یکپاره در میان ان مسجد نهاده اند انرا کاسه فرعون
خوانند و در انجا و در زیاده از سی فرسنگ ابادانی نیست و در ان مسجد مناری ساخت
بلندی صد و هفتاد گز چنانکه ممرش از بیرون بود و بدین صورت منار پیشتر از ان
کسی نساخته بود و در پیش مسجد قبر امام علی النقی نواده امام علی بن موسی الرضا و
از ان پسرش امام حسن عسکری علیهم السلم است و متوکل خلیفه عباسی در سامره
عمارات افزود بتخصیص کوشکی عالی کرد چنانکه در ایران از ان عظیمتر عمارت نبود و
بنام خود جعفریه مسمی ساخت اما بشومی انکه قبر امیر المومنین حسین را علیه السلم
خراب کرد و مردم از انجا و رشدن بر انجا منع فرمود بعد از وی ان کوشک ویران بشکافتند
چنانکه اثرش بکلی ناچیز شد اکنون از سامره مختصری معمور است **صدرین** ولایتست غله
و خرما و حبوبات بسیار از انجا حاصل شود و اب از فرات میخورد و حقوق دیوانی او
سه تومان است **طریق خراسان** ولایتی معتبر است و شهرش قصبه یعقوبا و از ادختری
از نسل کسری قوبا نام ساخت و به یعقوبا خواند بر کنار اب نهروان است و جویی از ان
در میان شهر میگذرد و تمامت دههای ان عمل بلاد نهر زراعت میکنند باغستان و
نخلستان بسیار دارد و درو نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چارصد
نارنج بیک درم میدهند هوای ان مانند بغداد است اما بسبب بسیاری نخلستان
بعفونت مایل است و از شهرهای ماخیری که شهربان ساخته و شهربان دختر کله
بانی بوده از تخم کسری و اعمال و مهرود از اعمال انجاست و ان ولایات هشتاد پاره
ده است و حقوق دیوانی ان شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفاتر مثبت است
عانه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **علل** و عرض از خط استوا **لدح**
شهری وسط است و ولایت بسیار دارد و باب و هوا و محصول مقابل دجیل **عسکر**
شاپور و الاکناف ساخت شهری وسط بوده است و اکنون خراب است **قادسیه**
شهری وسط بوده و از مداین سبعه عراق عرب است و اکنون خراب است **قصر شیرین**
از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت منکوحه اش شیرین و ان قلعه بزرگ
بوده است از سنگ لاشه و گچ دورش دو هزار گام باشد و در غربی ان قلعه بهجت خسرو

پرویز تاج کاهی ساخته بودند و رباطی سخت عالی جهت صادرین و واردین و ازان رباط
اندکی معمور است واب حلوان ازانجا میکذرد و هوایی عظیم بد دارد و بهنکام کرما اکثر
اوقات انجا باد سموم اید جویی که کویند شیرین در رویه رفت وجهت تلجکاه ساخته
اند بر بلندی است تا اب روان بر تاجکاه باشد و بمکن خیک شیر دران جوی افکنده باشند
تا بتاجکاه و قلعه برده اما اینجا فهم جواست نهر کیاه است وچراکاه کلاه نیست قوران
شهری وسط است و قریب صد پاره ده از توابع ان و حقوق دیوانیش نه تومان
و چهار هزار دینار است محول شهرچه ایست بر دو فرسنکی بغداد بجانب غربی بطرف
نهر عیسی افتاده است و باغستانش با باغستان بغداد پیوسته است و در و خلفا
عمارات خوب ساخته و بر سرا و کوشکی که بجهت معتصم ساخته بودند جهت انکه در
میان باغستان است و در و پشه بسیار میباشد و بافسون پشه را بسته اند چنانکه
دران یکعمارت نمیباشد و حقوق دیوانی محول داخل عمل نهر عیسی است مداین از اقلیم
سیم است طولش از جزایر خالدات لبح و عرض از خط استوا لح ما طهمورث دیوبند
پیشدادی ساخت و کرداماد خوانند و جمشید باتمام رسانید و طیفون کفت که معظم
ترین مداین سبعه عراق عرب بوده است بدین سبب از امداین کفته اند و شش شهر دیکر
قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان بوده است و هر هفت شهر اکنون خرابست
است و جمشید پیشدادی در مداین بر دجله از سنک قنطره ساخته بود اسکندر
رومی کفت اثری عظیم است ملوک فرس را از خراب کرد اردشیر بابکان تجدید عمارت
ان شهر کرد و دار الملک ساخت و خواست که پل نیز چنان بسازد دستش نداد از زنجیر
جسری بست و بعد از او اغلب اکاسره از دار الملک ساختند و شاپور ذو الاکتاف
دران شهر عمارت کرد و انوشیروان عادل در وی ایوان کسری ساخت و ان سرایی بوده است
از کچ و اجور و ازان عالی تر عمارت اجری کسی نکرده بود و صحن ان سرا یکصد و پنجاه کز
بکز خیاطی در صد و پنجاه کز بوده و درانجا صفه بزرک پهنایش چهل و دو کز و در طول
هشتاد و دو کز و در علو شصت و پنج کز و در اطراف انسرا حجرها و عمارت فراوان
کرد خوران باشد و در نکوکاری بنایش و استحکام عمارتش کفته اند بیت
جزای حسن و عمل بین که دور کار هنوز • خراب میکند بارکاه کسریرا • ابو دوانیق

خلیفه

خلیفه وقتی که شهر بغداد میساخت خواست که انرا خراب کند و بدان الات
بغداد بسازد و با وزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد وزیر خلیفه را مانع
شد و کفت روزکارها بان کویند که پادشاهی خواست که شهری بسازد تا دیکری
خراب نکرد خود شهری دیکر نتوانست ساخت خلیفه مسموع نداشت و کفت
هنوز دلت بکسری میکشد و نمیخواهی که اثار کبران نا چیز شود و در خرابی ان شروع
نمود دید که الاتی که ازان حاصل میشود بخرج تخریب و اجرت نقل ان وفا نمیکند
خواست که ترک کند و وزیرش مانع شد و کفت الشروع ملزم چون در خرابی شروع
رفت بتمام خراب باید کرد و اکرنه مردم کویند پادشاهی بساخت و پادشاهی دیکر
خراب نتوانست کرد اما طاق ایوان او که در شب ولادت حضرت رسول معجزه
او شکسته شد بکذار که اثر عظیم است و شاهد عدل بر نبوت عز ادهات محمد
صلی الله علیه واله تا ان طاق برجای بود ان معجز از دیدها پنهان نبود و نیز انکه همکنان را
معلوم شود که انکه ازخانه که دراینجا بپای ایستادی سرش بسقف رسیدی بیرون
اید و خاندان چنین کسی را خراب کند کارش خلایی بود نه هوایی اکنون شهر مداین
خراب است و بطرف غربی قصبه مانده است و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان
فارسی که محاذی ایوان کسری است هیچ عمارتی نیست و دران زمین نیز اب چاه مانند
بغداد شور و تلخ است و از کرامات سلمان کویند چون او را وفات رسید غسلش
میدادند دلو در چاه افتاد و دلو دیکر حاضر نبود باب بر سر چاه امد و شیرین
شد تا غسل او تمام کردند باز بجای خود رفت اما همچنان شیرین بماند و در
ان حدود بجز ان یکچاه اب شیرین نمیدهد معبادیه سیدی احمد کبیر و سیدی
ابو الوفا در ان میان خفته اند نهر عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله که عم زاده ابو دوانیق
خلیفه بود از فرات ببرید و بران دهها و مزارع ساخت و ان هفتاد پاره ده باشد
و سر تفع تمام ولایت مستنصری و شرب بنی که محاذی بغداد است از توابع نهر عیسی
است و حقوق دیوانی نهر عیسی با توابع هشتاد و هفت تومان و شش هزار و پانصد
و پنج دینار و کسری بوده است نهر ملک بعضی کویند که سلیمان بن داود علیه السلم
حفر کرده و بعضی کویند منوچهر پیشدادی و برخی کویند اسکندر رومی و اصح انکه

انکر شاپور بن اشك بن داراب کرا و را شاپور بزرك خوانند از فرات اخراج کرد و
بان دها ساخت زیاده از سیصد ده و مزرعه باشد مرتفع وتمام حقوق دیوانی
انجا پنج تومان بوده است انجا نهروان خوانند وان شهر اکنون بکلی خراب است
نعمانیه قصبه ایست میان بغداد و واسط و بطرف دجله افتاده است و
نخلستان بسیار دارد هیت شهریست کرد رو قلعه محکم بوده بر کنار غربی فرات
وسی پاره ده توابع دارد واز قری حیه که بقیع است ناحیه اوست وقرب پانزده فرسنك
باغستان دارد و در هر دو کنار اب فرات نخلستان است ومیوهای بسیار دارد و
در قریه حیه که از توابع انست هوای بغایت معتدل است چنانچه درخت جوز وبادام
وخرما ونارنج در همه باغی باشد واز میوهای سردسیری وگرمسیری حاصل میشود
اما در هیت از بوی کند چشمه قیر نمیتوان بود هل ولایتی است وچند پاره ده از
توابع ان و عظیم غله خیز است ونخلستان وباغستان بسیار دارد واسط شهر اسلامی
است واز اقلیم سیوم طولش از جزایر خالدات قال وعرض از خط استوا لاء حجاج
بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث وثمانین و بطرف دجله افتاده است و غله
طرف غربی است نخلستان بسیار دارد و بدین سبب بعفونت مایل بود وحقوق
دیوانی و بتمغا مقررات مبلغ چهل چهار تومان وهشت هزار و پانصد دینارست

باب دوم در ذکر بلاد عراق عجم

وان نه تومان است و در چهل
پاره شهر واکثر بلادش هوای معتدل دارد وبعضی بگرمی وبعضی بسردی مایل است
حدودش با ولایات ادربایجان وکردستان وخوزستان وفارس ومفازه وجیلان
وقومس پیوسته است از سفید رود تا بر دصد وشصت فرسنك وعرض از جیلانات
تا خوزستان صد فرسنك در ما قبل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و درین
معنی گفته اند قطعه چار شهراست عراق از ده تخمین گویند • طول وعرضش صد در صد
بود و کم بنود • اصفهان کاهل جهان جمله مقرند بدو • در اقالیم چنان شهر معظم نبود
• همدان جای شهان کز قبل اب و هوا • در جهان خوشتر ازان بقعه خرم نبود • قم
بنجبت کم از نهاست ولیکن او نیز • نیك نیك ار چه نباشد بد بلهم نبود • معدن
مردی و کان کرم شیخ بلاد • ری بود ری که چه ری در همه عالم نبود • حقوق دیوانی

۲ نهروان شهری بزرك بوده است [illegible]

این ولایات در سنه خمس وثلثین خانی بجامع الحساب درامد ونسخه دیدم بخط
پدر جدم امین الدین نصیر مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان عراق
بوده وعراق عجم دو هزار وپانصد وبیست تومان وکسری این زمان حاصل داشته
واکنون بجهت تخریب ولایات باین قدر امده تومان اول اصفهان اصفهان در و
سه شهر است اصفهان وفیروزان وفارقان واو را از اقلیم چهارم شمرند اما
بحسب طول وعرض حکما از اقلیم سیم گرفته اند طولش از جزایر خالدات هوم وعرض
از خط استوا لب که در اصل چار ده بوده است کران وکوشك وجوباره ودشت
با چند مزرعه که بعضی را طهمورث پیشدادی وچندی جمشید وذو القرنین
ساخته بوده اند چون کیقباد اول کیانیان از ادار الملك ساخت تا کثرت
مردم انجا حاصل شد بر بیرون دهها عمارتها میکردند بتدریج باهم پیوسته
شهری بزرك شد و رکن الدوله حسن بن بویه ازا بارو کشید دور باروش بیست
ویکهزار قدم که عبارت از گام است طالع عمارتش برج قوس چهل وچهار محله ودو از ده
دروازه دارد و هوای او معتدل است در تابستان وزمستان گرما وسرما چنان
نبود که کسی را انکار باید دارد و زلزله وباریدگی وصاعقه که موجب خرابی باشد
در و کمتر اتفاق افتد خاکش مرده را دیر ریزاند هر چه بدان سپارند از غله وغیر
ان نکو نگاه دارد و تا چند سال تباه نکند ودر و بیماری مزمن و وبا کمتر بود
زنده رود در جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد واز ان نهرها جاری باشد واب چاهش
در پنج وشش گزی باشد ودر گوارندگی وخوشی باب رود نزدیك بود و هر تخم که از جای
دیگر انجا برند وزرع کنند اگر بهتر از مقام اول بیع ندهد کمتر نیز نباشد الا انار
که انجا نیکو نیاید وان نیز از نیکویی اب وهواست که انار در هوای متعفن نیك
اید وتسعیر غله ودیگر ارزاق پیوسته وسط باشد اما نرخ میوه در غایت ارزانی
بود ومیوهای ان بغایت خوب ونازك بود بتخصیص سیب وبه وامرود ملچی
وشمانی و زرد الوی سرخ وسپرجی وطرغش که نیکو میباشد وخربزه اش تمام شیرین
است واز این میوها از شیرینی بی انکه اب خورند نمی توانند خورد و کثرت
خوردن او مضر نیست ومیوهای انجا تا هند و روم میبرند وعلفخوارهای خوب

دارد و هر چارپای که انجا فربه شود و چندان توانائی داشته باشد که بجای دیگر فربه
شود و دران ولایت مرغزارهاست و بزرکترین مرغزار بلاشان و شکارکاههای
فراوان و نیکو دارد و همه شکاری در وی باشد و دران شهر مدارس و خانقاه و
ابواب خیر بسیار است از جمله مدرسه که خوابکاه سلطان محمد سلجوقی است بمحله
چلیباری سنکی بوزن کما بیش ده هزار من که مهتر بتان هند بود و ان سلطان از ان برابر
مروارید عشر میخریدند نفروخت و بیاورد و ناموس دین را در استانه ان مدرسه
بروی درافکند و مردم انجا سفید چهره و مردم دانا باشند و اکثر شافعی مذهب
و در طاعت مرتبه عالی دارند اما پیوسته اوقات با هم در محاربه باشند و رسم
دو هوائی هرکز از انجا بر نیفتد و همه خوشیهای ان شهر در هنکام اظهار دو هوائی
با ناخوشی ان فتنه مقابل نمیتوان کرد و بدین سبب کفته اند قطعه اصفهان
شهر کیست پر نعمت جز جوانی در و نمی باید • هر چیز خوش نکوست الا ان • کاصفهانی
در و نمی باید • و کمال الدین اسمعیل کفته قطعه تا در دشت هست و جوباره • نیست
از کوشش و کشش چاره • ای خداوند اسمان و زمین • پادشاهی فرست خونخواره •
تا در دشت را چو دشت کند • جوی خون راند از جوباره • عدد مرد و زن بیفزاید •
هر یکی را کند بصد پاره • و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم مرویست بروایت
عبد الله عباس که یخرج الدجال من یهودیة الاصفهان حتی یاتی الکوفة و یلحق قوم من
المدینة و قوم من الطور و قوم من ذی یمن و قوم من القزوین سئل یا رسول الله ما قزوین
قال قوم یکونون باخرة یخرجون من الدنیا هذا فیها یرد الله بهم قوما من الکفر الی الایمان
و حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقرراست در سنه خمس و ثلثین خانی سی و پنج تومان
حاصل داشت و ولایتش هشت ناحیه است و چهارصد پاره ده بیرون مزارع کرد اختل
دهها باشد اول ناحیه جی در نواحی شهر باشد و هفتاد و پنج پاره ده ظهران و مارمایان
و جادوان و شهرستان که ان را شهر نو اصفهان کویند و کویند که اسکندر رومی ساخته
و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده معظم قریهان دوم ناحیت ماربین پنجاه و نه
پاره ده است حوران و قرطان و رمان و اندان معظم قریهان و بتحقیق این ناحیه
هیچو باغیست جهت انکه باغستان اکثر مواضع با همدیکر پیوسته است و در بن معنی

کفته

کفته اند بیت ماربین که نسخهٔ ارم است • افتاب اندرو درم درم است • و درین
ناحیه قلعهٔ بوده که طهمورث دیوبند ساخته از ان اتشکاه کفته اند و در وی بهمن بن
اسفندیار اتشخانه ساخته سیم ناحیه کرارج سی و شش پاره ده است دشته و اشکاوند
و فرادان و ان معظم قرایان ناحیه است و این ناحیت نیز هیچو باغیست از پیوستکی
باغستان و دهها با هم چهارم ناحیت قهاب چهل پاره ده است و هشوییه و داران و
رجاورسان معظم ترین قریهان و این ناحیه اب از کادین میخورند بدان سبب اب انرا
قهاب میخوانند پنجم ناحیت برخوار سی و دو پاره ده است و ده خر معظم ترین قریهان و
این ناحیت را نیز اب از کادین است و دیکر نواحی را اب از زنده رود و درین ناحیه بدمحر
بهمن بن اسفندیار اتشخانه ساخته بود ششم ناحیة البیحان بیست پاره ده است
و کومان و دربحان و کلشاد معظم قریهان هفتم ناحیت براوان هشتاد پاره ده است
و اسکنان و هرنیان و سمنا ورد و خوردان و فتادان و کوهان و کاخ و دادنان
معظم قریهان هشتم ناحیت رود شتی شصت پاره ده است فارقان قصبه و قورطان
و ورزنه و کندمان از قری معظمات و این قرائی که معظم قری میخوانیم اکثر از ان قبیل
اند که در دیکر ولایات انها را شهر خوانند زیرا که در هریک از ان دهها کما بیش هزار خانه
باشد و بازار و مدارس و خانقاهات و حمامات باشد و حقوق دیوانی ولایت اصفهان
پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی اصفهانی را تربت انجاست و از اصفهان تا دیکر
ولایات عراق مساحت برین موجب است اردستان سی و چهار فرسنک ایلج لر بزرک
سی و چهار پنج فرسنک بروجرد لر کوچک شصت و شش فرسنک جربادقان سی و یک فرسنک
و نیم و لیحان سی و پنج فرسنک ری هشتاد و پنج شش فرسنک شهر فیروزان شش فرسنک ساوه
شصت و چهار فرسنک سلطانیه صد و شش فرسنک قزوین نود و دو فرسنک ساوخ
بلاغ هشتاد فرسنک قم پنجاه و دو فرسنک قومشه فارس چهارده فرسنک کاشان سی و دو
فرسنک کرج چهل و پنج فرسنک لردکان لر بزرک سی و پنج فرسنک نطنز بیست فرسنک ماهم
دشت بیست و شش فرسنک نهاوند هفتاد و چهار فرسنک همدان شصت و دو فرسنک
شهر فیروزان شهریست بدو قسم بر کنار زنده رود و بالای اصفهان از اقلیم سیم است
طولش از جزایر خالدات مریح و عرض از خط استوا الکد کیو ساخت در اب و هوا و غله

ومیوه وپنبه وغیران وخوی وطبع ومذهب اهل انجا مانند اصفهان است وحقوق
دیوانیش سیزده تومان وچهار هزار وپانصد دینار است والله اعلم **تومان ری**
این تومان از شهری شهری بخلاف ری نبوده است واکنون ری خراب است وورامین
شهر انجاست ومواضع دیکرش متعاقب می اید هریك قصبه شده وحقوق دیوانی انجا
هفتصد تومان بوده است وملك ری بعظمتی بوده که حکومتش در دل عمر سعد باعث
قتل حضرت امیر المومنین حسین علیه السلم باشد وان حکایت مشهور است
ری از اقلیم چهارم است وام البلاد ایران وبجهت قدمت از شیخ البلاد خوانند طولش
از جزایر خالدات **لوك** وعرض از خط استوا **لهل** شهری کرمسیر است وشمالش بسته
وهوایش متعفن وابش ناکوار ودرو وبا بسیار بود ودرین معنی کفته اند **بیت**
دیدم سحرکهی ملك الموت را بخواب • بی کفش میکریخت ز دست وپای ری • کفتم تو
نیز کفت چو ری دست برکشد • بو یحیی ضعیف چه سنجد بپای ری • ودر مضحکات
امده که اصفهانی ورازی را در باب خوشی شهر با هم مناظره افتاد وهریك هنر شهر خویش
عرض میکردند اصفهانی کفت خاك اصفهان مرده را تا سی چهل سال نریزاند رازی کفت
خاك ری مرده سی چهل ساله را بردرد کان در داد وستد وا دارد وعیان اند وبدین مضحکه
اصفهانی را ملزم ساخت شهر ری را شیث پیغمبر علیه السلام ساخت وهوشنك
پیشدادی در عمارت ان افزود وشهری بزرك شد بعد از خرابی منوچهر بن میشخورنار
بن فریدون تجدید عمارتش کرد باز خرابی یافت المهدی بالله محمد بن دوانیق العباسی
احیای عمارت ان کرد وشهری عظیم شد وباروئیش دوازده هزار کام است طالع عمارتش
برج عقرب اهل شهر را بر سر سنکی بهم مخاصمت افتاد زیاده از صد هزار ادم بقتل امدند
وخرابی تمام بحال شهر راه یافت ودر فترت مغول بکلی خراب شد ودر عهد غازان خان ملك
فخر الدین ری بحکم یرلیغ در وانداك عمارتی کرد وجمعی را در وساکن کردانید **قلعه تبرك**
بر جانب شمالی در پای کوه افتاده وولایت قصران در پس ان کوه ودیکر نواحی غله وپنبه
انجا سخت نیکو اید وبسیار بود واکثر اوقات انجا فراخی وارزانی بود وقحط از روی
ندرت اتفاق افتد واز ان ولایت غله ودیکر ارزاق بجیاد ولایت برند واز میوه دو
انار وامرود وعباسی وشفتالو وانکور نیکوست اما خورنده میوه‌های انجا از تب ایمن

بنود

نبود واهل شهر واکثر ولایات انجا شیعی اثنی عشری اند الا ده قوهه وچند موضع دیکر
که حنفی اند واهل ان ولایت ان موضع را بدین سبب قوهه خران خوانند ودر ری از انبیا
واولیا بسیار مدفونند واز اکابر اولیا بسیار اسوده اند چون ابراهیم خواص وکسایی قرای
سبعه وشیخ جمال الدین ابو الفتوح وحقوق دیوانی ان ولایت با انچه داخل ان تومان است
پانزده تومان ویکهزار وپانصد دینار **طهران** قصبه معتبر است حقوقا ویك هزار و
پانصد دینار است وهوایش خوشتر از ری است ودر حاصل مانند ان در ما قبل انجا
کثرتی عظیم داشته **ورامین** در ما قبل دهی بوده واکنون قصبه شده ودار الملك ان
تومان کشته طولش از جزایر خالدات **لوکه** وعرض از خط استوا **له که** در اب وهوا نحو شعر
از ری است ودر محصول ومیوه وپنبه مانند ان واهل انجا شیعی اثنی عشری اند وتکبر
بر طبیعتشان غالب بود **تومان سلطانیه وقزوین** اکرچه در اول این تومان بقزوین
منسوب بوده اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را احداث فرمودند ودار الملك
از مقدم داشتن اولی بود ودرین تومان نه پاره شهر است **سلطانیه** از اقلیم چهارم
است وشهر اسلامی طولش از جزایر خالدات **فد** وعرض از خط استوا **لو کط** ارغون خان
بن ابقای خان بن هلاکو خان مغول بنیاد نهاد پسرش اولجایتو سلطان با تمام رسانید
وبنام خود منسوب کردانید طالع عمارتش برج اسد وباروش که ارغون خان بنیاد
کرده بود دوازده هزار کام وانکه اولجایتو سلطان میساخت وبسبب وفات او تمام
ناکرده ماند سی هزار کام ودر وقلعه ایست از سنك تراشیده که خوابکاه اولجایتو سلطان
است ودر انجا دیکر عمارات است دور ان قلعه دو هزار کام بود هوایش بسردی مایل است
وابش از چاه قنوات است وبنك هاضم وچاه انجا در دو سه کزی است تا بده کز سرد
وکرم سیر ودر حوالیش بیك روزه راه طارم است وهرچه مردم ابکار اید از ان ولایت
بسیار اورند وعلف زارهای بغایت خوب وفراوان دارد وشکارکاههای نیکو واکنون
چندان عمارت عالی که دران شهر است بعد از تبریز در هیچ شهر دیکر نباشد ومردم انجا
از هر ولایت امده اند وانجا ساکن شده از همه ملل ومذاهب درو هستند وزبانشان
هنوز یکرویه نشده اما بفارسی ممزوج مایلتر است وحقوق دیوانی انجا بتمغا مقرر است
ودرین سالها اکر ارد وها انجا بودی سی تومان حاصل داشت واز سلطانیه تا دیکر

بلاد عراق عجم مسافت برین موجب است ابهر ۹ وزنبك طارم ۱۰ اصفهان ۱۷ اسد
اباد ۳۷ ری ۰ زنجان ۵ ساوه ۲۳ سجاس ۰ قزوین ۹۱ قم ۵۴ کاشان ۴ ۸
همدان ۳ یزد ۱۴ تبریز ۴۲ قراباغ اران ۲۷ شیراز ۱۸۶ **قزوین** از اقلیم چهارم
است طولش از جزایر خالدات ۵۹ و عرض از خط استوا لوع از حساب ثغور است جهة
انکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در محاربه بوده اند و احادیث بسیار در فضیلت
ان بقعه وارد و مشهور است در تدوین رافعی مسطور عن جابر بن عبد الله قال قال
رسول الله صلی الله علیه واله اعزوا قزوین فانه من اعلی باب الجنة و بدین سبب اورا
باب الجنة خوانند و احوال ان اگرچه در کتاب گزیده مشهور گشت این جا نیز مجملا ربط
سخن را یاد کنیم و در کتاب التبیان امده که شاپور بن اردشیر بابکان ساخته است
و شادشاپور نام نهاده و همانا که ان شهری بوده که در میان رودخانها و خرود ابهر
رود میساخته اند و انجا ابلال باروبر بیاست و مردم انجا در ده سرجه که باردشیر بابکان
منسوب است مسکون اند و مشهور است و در کتاب تدوین مسطور که حصار
شهرستان قزوین که اکنون محلتی است در میان شهر شاپور ذوالاکتاف از ساخته
است تاریخ عمارت ان ماه ایار سنه ثلث وستین واربعمائه اسکندری طالع عمارت
ان برج جوزا و اطلال ان بارو هنوز باقیست بزمان عثمان برادر مادریش ولید بن
عتبه الاموی سعید بن العاص الاموی بایالت ان ثغر فرستادند و ان حصار را با
مردم مسکون کردانید و شهری شد و الهادی بالله موسی بن مهدی در اخوالی شهر
ستان دیگر بساخت و مدینه موسی خواند و غلامش مبارك ترك شهرستان دیگر کرد و
مبارك اباد خواند و چون دولت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره تغلب
دیالمه و ازعاج خود بدو انها کردند بارو که محیط مداین ثلثه و دیگر محلات بود
بنیاد فرمود و بجهت مردن او باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه
اربع وخمسین و مائتین هجری عمارت ان بارو باتمام رسید و بمردم مسکون کردانید و شهری
معظم شد و بعد از و صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی و زیر فخر الدوله دیلمی
در سنه ثلث وسبعین وثلثمائه جهت انکه خرابی بحال او راه یافته بود و کتب احادیث
دیده تجدید عمارت باروی او کرد و جهت انکه هم در کتب احادیث دیده بود در انجا

عمارت

عمارت عالی ساخت در محله جوسلق و اثر مین را اکنون صاحب اباد خوانند و در سنه
احدی وعشر واربعمائه جهت نزاعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجد الدوله
بن فخر الدوله با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافت امیر شریف ابو علی جعفری
مرمت ان خرابیها کرد و در سنه اثنی وسبعین وخمسمائه وزیر صدر الدین محمد بن
عبد الله لك مراغی تجدید عمارت بارو کرد و اکثر روی بارو با جر براورد و شرفهای اجر
ساخت و معاد در انعمارت مولانا جمال الدین رافعی بود لشکر مغولان بارو خراب
کردند دور باروش صد هزار و سیصد گام است بخلاف اندوار بروج هوایش معتدل
است و ابش از قنوات است و در و باغستان بسیار است و در هر سال یکنوبت
از اب خیز سقی کنند انگور و بادام و فستق از ان حاصل شود و بعد از سقاو پیل
اسفار خربزه و هندوانه بکارند بی انکه اب دیگر بایدش نیکو دهد و اکثر انجا از غله
غله و انگور باشد و نانش نیکوست و از میوهاش انگور و الوبج و شکار گاههای
و علفزارهاش نیکو باشد بتخصیص علف شتر در و بهتر از دیگر ولایات باشد و
برسه فرسنگی انجا چشمه ایست از انکول خوانند در روزهای گرم تابستان اب
ان چشمه یخ میبندد و اگر روز خنك بود یخ کمتر باشد و چون یخ شهر تمام شود
از انجا یخ ارند و مردم انجا بیشتر شافعی مذهب و اندکی حنفی باشند و در کار دین
بغایت صلب اند و در انجا مشهد امامزاده حسین پسر امام معصوم مظلوم
امام علی بن موسی الرضا علیهم السلم است و قبر یکی از صحابه و مزار اولیای کبار
بسیار است مثل خواجه احمد غزالی و رضی الدین طالقانی و ابن ماجه محدث و علک
و فلك قزوینی و امثالهم و حقوق دیوانیش بتمغا مقرر است و بمبلغ پنج تومان نیم
بدفتر درامده و ولایتش کما بیش سیصد مزرعه و ده است و در و دیهای معتبر
چون فارسجین و شال و سکز اباد و سیاه دهن و شهرستانك و شرف اباد و ان
ولایت را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست **ابهر** از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات قدل و عرض از خط استوا لوم کیخسرو بن سیاوش کیانی
ساخت و در انجا قلعه گلین است که داراب بن داراب کیانی ساخته است و
برادرش اسکندر رومی باتمام رسانید و بران قلعه قلعه دیگر بهاء الدین حیدر

ازنسل اتابك يوشنكين شيركير سلجوقي ساخت وبجيد ريه موسوم كرد و دور باروي
ان شهر پنج هزار و پانصد كام است هوايش سرد است وابش از رودخانه كه بدان
شهر موسوم است وازحدود سلطانيه برميخيزد و بر ولايت قزوين ميريزد غله
وميوه ان بسيار است ونيك ميباشد اما نانش سخت نيكو نبود و پنبه كم ايد
وازميوهاش امرود والوي بوعلي وكيلاس نيكوست ومردم انجا سفيد چهره و
شافعي مذهبند اما تملق برطبيعت ايشان جاري بود ولايتش هشت و پنج پاره
ده است حقوق ديواني ان شهر و ولايتش يكتومان وچهار هزار دينار است
اشكوث وديلمان وولايت طوالش وجركان وخشجان ولايت بسيار ما بين
عراق وجيلان دركوهستان سخت افتاده است وهر ولايتي درحكم حاكمي عليحده
باشد وان حاكم خودرا حاكمي شمارد ومردم انجا جنكي ومردانه باشند اما چون
ازان ولايت بيرون ايند سخت زبون باشند وچون كوهي اند از مذاهب فراغتي
دارند اما بقوم شيعه نزديك تراند وهواي ان ولايت سرد است وابش از عيون
وادويه ان جبال است حاصل غله بسيار دهد وپنبه وميوه كمتر بود ود وكو سفند
نيكو ايد وشكار بسيار بود **اوه** از اقليم چهارم است طولش ازجزاير خالدات
قه له وعرض ازخط استوا د **لدم** دور بارويش قريب ده هزار كام است
هوايش معتدل است وابش از رودخانه كاوه ماهيار كه بماهين بره ميخوانند
ودران شهر زمستان اب يخ درچاه مي بندند چند كرت تا فرو ميخورد و در تابستان
همچنان يخ اب باز ميدهد وچون ان قدر اب يخ كرد زمستان خورده بود باز
دهد بعد ازان اب ساده مثل ديكر چاهها دهد وغله وپنبه انجا بسيار نيكو بود
اما نونش نكو نبود وازميوهاش انجير نيكو بود ومردم انجا سفيد چهره وشيعي
اثني عشري اند ودران مذهب بغايت متعصب وباهم اتفاق نيكو دارند وحقوق
ديواني انجا بتمغا مقرر بود وده هزار دينار ضماني انجا باشد وازولايتش كه چهل
پاره ده است هفت هزار دينار ميباشد وشهر و ولايتش داخل ملوك ساده است
رود بار ولايتي است كه شهه رود برميانش ميكذرد وبدان بازميخوانند ودر
شمالي قزوين بشش فرسنكي افتاده است ودرانجا قريب بپنجاه قلعه حصين مستحكم

است

است وبهترين ان قلاع الموت وميمون بود ومعتبرترين همه الموت كه دار الملك
اسماعيليان ايران زمين است صد وهفتاد ويكسال مقر دولت ايشان بود
وان قلعه از اقليم چهارم است طولش ازجزاير خالدات **قه ر** وعرض ازخط استوا
لوكا الداعي الي الحق حسن بن زيد الباقري درسنه ست واربعين ومايتين
ساخت ودر ثلث وثمانين واربعمائه حسن صباح بر انجا مستولي شد وبدعوت
بواطنه مشغول كرديد وان قلعه را دراول اله اموت كفتند يعني اشيانه عقاب
كه بچكان را برو اموزش كردي بمرور الموت شد وحروف اله اموت بعدد جمل چند
سال صعود حسن صباح است بران قلعه واين نوادر حالات است درسنه اربع
وخمسين وستمائه بفرمان هلاكو خان ان قلعه خراب كردند و ولايت رودبار
اكرچه اكثرش كرمسير است اما سردسيرش نيز چنان نزديكست كه درموضع كه
اواز هم توانند شنيد دريكي جو درووند ودر ديكري هنكام زرع جو باشد وحاصل
نيكو دارد ودرو غله وپنبه وانكور وميوه بسيار بود وازميوهاش سيب بكار
ايد وامرود او كه از امرود اصفهاني بنبود ونونش نيكو باشد ومردم انجا مذهب
بواطنه داشته اند وجمعي را كه مراغيان خوانند بمزدكي نسبت كنند اما اهل رودبار
تمامت خودرا مسلمان شمارند واكنون پاره باراه دين مي ايند حقوق ديوانيش
هشت هزار دينار است **زنجان** از اقليم چهارم است طولش ازجزاير خالدات
وعرض ازخط استوا اردشير بابكان ساخت وشهين خوانند دور بارويش
ده هزار كام است ودر فترت مغول خراب شد هوايش سردسير است وابش از رود
خانه كه بدان شهر منسوب است وازحدود سلطانيه برميخيزد ودر سفيد رود
ميريزد وازار تفاعات انجا اكثر غله بود ودر رودخانه پالیز وپنبه ميكارند ودر
ان شهر و ولايتش ميوه نيست وازطارمين ارند ومردم انجا شافعي مذهبند و بس
طنز واستهزا اقدام نمايند ودرصور الاقاليم اورده كه غفلت برايشان غالب بود
وزبانشان پهلوي راست است وازمزار اكابر اوليا دران شهر بسيار است همچو
قبر شيخ اخي فرج زنجاني واستاد عبد الغفار سكاك وعيسي كاشي وغيره وحقوق
ديوانيش بتمغا مقرر است ودوازده هزار دينار ضماني ان ولايتست كه پنج صد پاره

ده باشد هفت هزار دینار تیچه است که جمله دو تومان باشد والله اعلم ساوه
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات وح و عرض از خط استوا له ح و
در اول آن زمین بحیره بوده است از ولایت درشت ولادت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله آن بحیره خشک شده بزمین فرو رفت و آن از معجزات بود و بر آن
زمین شهری ساختند بطالع جوزا درین عهد خرابی بحال باروی آن راه یافته بود صاحب
سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملک شرف الدین ساوجی طاب ثراهما از اعمارت
کرد و فرش آجر و انداخت دوران بارو هشت هزار و بیست ذراع حلقی است
پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز نصره ده رود ماز که پیوسته شهرات
بارو کشید و داخل شهر گردانید و دوران قریب چهار هزار ذراع حلقی بود و هوای
آن شهر بگرمی مایل است اما درست است و آبش از رود خانه مزدقان و قنوات
و آنجا نیز همچون آوه بزمستان یخ آب در چاه بندند تا بگرما باز پس دهد ارتفاعش
غله و پنبه بسیار بود اما نونش سخت نیکو نبود و از میوه هاش انجیر و سیب
و انگور و به و سرق و انار حرم بغایت خوب است و مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب
پاک اعتقادند و اهل ولایت بخلاف الوسیجه که سنی اند تمامت دهها شیعی اثنی
عشری اند و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است بدو تومان و نیم ضمان آن ولایت
و ولایتش چهار ناحیه است و صد و بیست و پنج پاره ده اول ده سیاه چهل و شش
پاره ده است جزم آباد و سراشیون و طریز و ناهید و وزنه و انجلاوند و طجرود معظم
قرای آن ناحیه است دوم آوه و او هفده پاره ده است مزرقه و خرقان معظم قرای
آن سیم جهرود بیست پاره ده است جبو و نامر معظم قرای آن چهارم یوسین چهل
و دو پاره ده است راوان و ازناوه و مرق از معظم قرای آن و حقوق دیوانی این
نواحی چهار تومان و نیم مقرر است جو و کاه این ولایت چهارپایان سازگار نبود
بموتبه که گفته اند کاه قم به از جو ساوه است و از مزارات اکابر اولیا در ساوه گور شیخ
عثمان ساوجی است و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد سید ابو اسحق بن امام موسی کاظم
علیهما السلام و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حد و خرقان مشهدی که با شمویل
پیغمبر منسوب است واقع است ساوج بلاغ ولایتی است که در آوان سلاجقه مال بری

بیلاده و در عهد مغول سوی شهوای بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنوات است
میوه و غله بسیار میباشد و نونش در غایت نیکوئی و حقوق دیوانی او دوازده هزار
دینار مقرر است مردم آنجا چون اکثر صحرانشین اند مقید بمذهب نیستند و از
معظم قریها آنجا خراو و نجاباد و سنقراباد است و در سنقراباد سادات عالی نسب و
حسب اند و الحال خراب است سجاس و شهرود در اول دو شهر بوده است و در فترت
مغول خراب شدند اکنون از هریک بقدر دهی مانده است و چند ده دیگر نواحی دارد
خرود و ابجرود توابع آنست و بر جنوبی سلطانیه بکروزه راه افتاده است و از اقلیم
چهارم طولش از جزایر خالدات محری و عرض از خط استوا لوح ولایت سردسیر است
حاصلش غله و اندک میوه باشد زیاده از صد پاره ده است و اکثرش مغول نشین
و کوه ارغون تغان در کوه سجاس است و چندان که مغول در آنجا بودند پیدا کرده بودند و
آن کوه را غرق گردانیده و مردم را از آن حدود گذشتن زحمت رسیدی دخترش اولجتای
خاتون گور پدر را آشکارا کرد و آنجا خانقاه ساخت و مردم نشانید و اهل آن ولایت
بمذهب حنفی اند و ولایت ابجرود قصبه ایست مغول آنرا استروق خوانند و بر سر
پشته ایست و کیخسرو کیانی ساخته است و در آن سرایست بزرگ و در صحن سرا چشمه
ایست بشکل حوض بزرگ بلکه مانند دریاچه ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید و دو جوی
هریک بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید چون دری بندند آب حوض زیادت
نمیشود و چون میگشایند برقرار جاریست و در هیچ موضع کم و بیش نمیباشد و این
از نوادر است ابقای قاآن مغول آن سرا را باحال عمارت آورد و در آن حوالی علفخوار
خوب است و حقوق دیوانی آن ولایت دو تومان و نیم است سرجهان قلعه بوده است
بر کوه که محاذی طارمین است بر پنج فرسنگی سلطانیه بجانب شرق است و کما بیش پنجاه
پاره ده از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده و ده قهود که مغول آنرا
مابین قلعه میخوانند ام القری آنجاست اکنون بسبب همسایگی سلطانیه آن موضع
آبادان است و ولایت سردسیر است حاصلش غله و پالیز بود و چون بر جاده عام
است و اخراجات بسیار دارد از حقوق دیوانی معاف است طارمین ولایت گرم
سیر است بر شمالی سلطانیه بکروزه راه و در وارتفاعات بسیار نیکو میباشد و اکثر

میوه سلطانیه از انجاست و در انجا شهری فیروزاباد نام بزمین طارم سفلی دار الملك
بوده اکنون بکلی خراب است و قصبه ایست در طارم علیا کران شهرستان انجا شده
طولان از جزایر خالدات مدع وعرض از خط استوا لرمه و مردم ان ولایت سنی و
شافعی مذهبند و ان ولایت پنج علات است اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است
و قرب صد پاره ده بوده جز کاو و شورزه و درلم و حیات و غلات و ور زید شید
معظم قری انست دوم طارم سفلی توابع قلعه شمیران پنجاه پاره ده است و مزرعه
بوده الوان و خورنق و شررو ضرر و کلوخ از معظمات قرای انجاست سیم هم بطارم
سفلی توابع قلعه فردوسی بیست پاره است و سیران معظم ان چهارم نساء و بریدون
دو ده معتبر است و هشت ده دیگر از توابع ان پنجم دراباد سفلی بیست و پنج پاره ده است
کلها و کلجین و ملهل از معظمات ان و حقوق دیوانی این ولایت با ماحات غلات
دارد و هیکل شش تومان و چهار هزار دینار است طالقان ولایت سردسیر است
و در شرقی قزوین طولش از جزایر خالدات نه نه وعرض از خط استوا لو در کوهستان
افتاده است و کلا تها بود و دهها کمتر باشد حاصل انجا و انداه جو و میوه بود
و مردم انجا دعوی مذهب سنت کنند اما بیواطنه مایل تر باشند ولایت سه
اندو و جرود و قهپایه از توابع انجاست و درین ولایت دهها و کلا معتبر بود
و حقوق دیوانی طالقان و این ولایات یکتومان است کاغذکنان شهری وسط
بوده است امره و میشود زنجانی که جد مادری شیرویین بوده اند از اساختر اند
و چویه نام کرده چون در انجا کاغذ خوب میکرده اند بکاغذکنان مشهور شد
اکنون خراب است و بمقدار ده وسط مانده و مردم انجا شافعی مذهبند هوایش
سرد است و ابش از چشمهای که از ان کوهها بر میخیزد و بسفید رود میریزد
حاصلش غیر از غله نبود مواضع کرد را ولا از توابع انجا بوده قرب بیست و پنج موضع بوده است
کرد در فترت مغول خراب شده و اکنون چون مغول نشین است و ایشان زراعت
میکنند ان را مغولیه میخوانند ولایت مزدقان و دراباد علیا هم از توابع انجاست
و قرب بهفتاد موضع بوده و درین ولایت پنبه و میوه نیز میباشد و حقوق دیوانی
کاغذکنان و این ولایت پنج هزار دینار است مزدقان شهری وسط است و از اقلیم

چهارم

چهارم طولش از جزایر خالدات فد ب وعرض از خط استوا له ح مسافت دورش
سه هزار کام بود هوایش بسردی مایل است و ابش از رودی که بدان شهر منسوب است
و از حد و دسامان می اید غله و انکورش نیکو بود و میوه اندکی باشد و مردم انجا سنی
و شافعی مذهبند و حقوق دیوانی انجا و ولایتش که قرب سیزده پاره ده است یکتومان
است و در حکومت داخل بلوك ساوه است ترك و مرجنان و اندخوی قصبه ایست
از اقلیم چهارم در شمال ابهر افتاده سی پاره ده است که از توابع انست و هوایش سرد است
و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان انجا معمر باشند ابش از ان کوهها بر میخیزد و
بسفید رود میریزد حاصلش غله و انکور و میوه سردسیری بود و مردم انجا سنی
و شافعی مذهبند و حقوق دیوانیش چهار هزار دینار است و مرجنان و اندخوی
و ولایتش که بیش بیست پاره ده است و در اب و هوا و حاصل مانند ترك و ان
هر دو را شش هزار دینار بتوجیه دیوانی است و از حقوق دیوانی این ولایات و ثلث
نیمی بدیوان قزوین رود و نیمی بدیوان طارمین پشکل دره ولایتیست در شرقی
قزوین و جنوبی طالقان افتاده چهل پاره ده باشد هوایش معتدل است و ابش از
کوهها بر میخیزد حاصلش غله و پنبه و میوه و جوز بود و مردمش بطبع و مذهب
اهل طالقان نزدیك باشند و حقوق دیوانیش سه هزار دینار است و ان ولایت
وقف جامع قزوین است اما اکنون بتغلب بتصرف مغول است قم از اقلیم تومان قم کاشان
چهارم است طولش از جزایر خالدات نه نه وعرض از خط استوا لد نه طالع عمارتش
برج جوزا و دور بارویش زیاده از ده هزار کام است کویند چهل کام از باروی قم
زیادت است هوایش معتدل و ابش از رودی که از جرباذقان می اید و در انجا نیز
همچون اوه زمستان اب یخ در چاه می بندند تا هنگام کرما باز میدهد و اب چاهش
در پانزده کز میباشد و اندکی بشوری مایل است ارتفاعش غله و پنبه بسیار باشد
و از میوهاش نار و فستق و انجیر سرخ نیکوست و در ان شهر درخت سرو سخت نیك
می اید و مردم انجا شیعی اثنا عشری اند بغایت متعصب و اکثر ان شهر اکنون خراب
است اما بارویش بیشتر برجاست و حقوق دیوانی انجا بتمغا مقرر است و از ان
شهر و ولایت چهار تومان باشد کاشان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات

قوم وعرض از خط استوا لدح زبیده خاتون منکوحهٔ هارون الرشید خلیفه ساخت
بطالع سنبله و بر ظاهر ان قلعهٔ کلبن است و از افین خوانند هوای ان شهر کرمسیر است
و ابش از کاریز فین و رودی که از قهرود بنا شیر اید و بزمستان سرما چنان بود که یخ
بسیار بکیرند و انجا نیز همچو اوه یخ در چاهی بندند تا بکرما بان میکردد و ارتفاعاتش
وسط بود و از میوهاش خربزه و انکور نیکوست و مردم انجا شیعی اثنا عشری اند
و اکثر حکیم روش و لطیف طبع و دانا انجا جهال و بطالع کمتر باشند و از حشرات عقرب
در و بسیار بود و قتال باشد و کویند عقرب را زهر کمتر زند و حقوق دیوانی انجا
بتمغا مقرر است و ولایتش که ابچش هیجده پاره ده است و اکثرش معظم است و اهل
ولایت انجا بیشتر سنی اند و در ولایتش قصر حشیش باد ربود و حقوق دیوانی
ان شهر و ولایات یازده تومان و هفت هزار دینار است اردستان ولایتی است قریب
به پنجاه پاره ده و در محصول بکاشان هم نسبت و در و بهمن بن اسفندیار اتشخانه
ساخته بود تفرش ولایتی است و از هر طرف که بروند بکریوه باید رفت سیزده پاره
ده است قم و ترخواران از معظمات است هوایش معتدل است و ابش از چشمهایی
که از ان کوهها بر میخیزد و کاریزها و ارتفاعش غله و پنبه و میوه است و اکثر اوقات
انجا ارزانی بود و مردم انجا شیعی اثنی عشری اند و حقوق دیوانیش شش هزار دینار است
جربادقان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات مه لـ و عرض از خط
استوا لدم همای بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره ملقب کرد بمرور کلبادکان
شد هوایش معتدل است و ابش از ان رودی که بدان شهر منسوب است و بقم میرود
و از محصولش غله بهتر بود و مردم انجا اکثر بمذهب شافعی اند و ولایتش قریب به پنجاه
پاره ده است و یمنور و لیچان هم از توابع اوست حقوق دیوانی انجا چهار تومان
و دو هزار دینار ولنجان در اول شهری وسیع بوده از اقلیم سیم است طولش
از جزایر خالدات ندم و عرض از خط استوا لحه و این زمان خراب است و بیست
پاره ده توابع دارد و در محصولات نزدیک بجربادقان است زواره از اقلیم چهارم است
و برسران مغاره برادر رستم دستان ساخت و سی پاره ده از توابع انست و حقوق
دیوانیش هشت هزار دینار است فراهان ولایتی است و در وی دههای معتبر بود و ده

ساروق دار الملک انجاست و طهمورث ساخته و اکنون دولت اباد و ماسر
معظم قری انجاست طول ان ولایت از جزایر خالدات قدک و عرض از خط استوا
لد مه هوایش معتدل است و ابش از کاریزها و ارتفاعاتش غله و پنبه و انکور
و میوها نیکو باشد و پیوسته دران ولایت ارزانی بود و مردم انجا شیعی اثنی
عشری اند و بغایت متعصب و دران ولایت بحیره ایست که از اسغول جفان
نازور خوانند و دران حوالی شکارکاه خوب است و حقوق دیوانی ان ولایت
سه تومان و هفت هزار دینار است کرج و کره رود از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات لوکه و عرض از خط استوا لد هه ابودلف عجلی بعهد هارون
الرشید ساخته و کوه اروند بر شمالی انجاست و در پای ان کوه چشمهٔ سخت بزرک است
از ان چشمه کیخسرو خوانند مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنک در سه فرسنک
که از ان مرغزار کیتو خوانند و حقوق دیوانی او یک تومان و یک هزار دینار است
نطنز از اقلیم چهارم است و شهری وسط و قریب سی پاره ده از توابع اوست
و حقوق دیوانی او ده تومان و ده هزار و پانصد دینار است نهاوند از اقلیم چهارم
است جمشید پیشدادی ساخته و در انجا بجهت خود قصر عالی کرده بود اتلال و
اثار ان هنوز باقیست و کشتاسب در انجا اتشخانه ساخت و هوایش معتدل
و در ارتفاعات مانند نطنز مرادومن ولایتی است و بیست پاره ده از توابع ان
و حقوق دیوانیش هزار و دویست دینار وساق قلعه ایست در ولایت نطنز
از اکثر چون وساق بر وحاکم شد بوساق معروف کشت نجیب الدین جربادقانی
در حق ان قلعه کفته است بیت چه سرکشی که بهر صبحدم بکاه طلوع ٭ در اید از
کنبدت پای افتاب بسنک تومان لو بزرک ولایتی معتبر است و دران شهرها شولستان
فارس از حساب انجاست حقوق دیوانی او که با اتابک میر و دیکو بیش از صد
تومان اما انچه اتابک بدیوان مغول میدهد نه تومان و یکهزار دینار است
و مفصل انکه او را از هر ولایت حاصل چند است معلوم نیست ایذج از اقلیم
چهارم است شهر کوچک کرمسیر است و هوای بد دارد جهت انکه هوای پیش بکلو
بستر است اما ابش کوارنده بود زیرا که تا کوه برف چهار فرسنک است عروه

شهرسوس را گویند شهری کوچک است برد و جانب اب نهاده باغستان بسیار
دارد نارنج و ترنج و لیمو و درخت گرمسیری بسیار دارد **لرکان** شهری کوچک
است و هوای بد دارد و اب ناگوارنده حاصلش انگور بسیار دارد **تومان لر
کوچک** ولایتی معتبر است و حقوق دیوانی انجا با تابعش میرفته گویند صد تومان
بوده است اما اکنون بدیوان معمول میدهند نه تومان و یک هزار دینار توفیر در امده است
بروجرد از اقلیم چهارم است و شهری بزرگ و طولانی و درو جامع عتیق بوده
است و هوایش وسط است و میوه اش نیکوست و درو زعفران بسیار بود **همدان**
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عج ع و عرض از خط استوا **له سه** جمشید
پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قلعهٔ کلین است درمیان شهر و انرا شهرستان
خوانند داراب بن داراب ساخت اکثر ان قلعه اکنون خراب است و همدان در
اول سخت شهری بزرگ بوده است چنانکه در کتاب طبقات گوید دو فرسنگ
طول داشته و بازار ذکرانش بر زمین ده بوده چون خرابی بجاران راه یافت
جمشید بن شادی تجدید عمارتش کرد و از ابار و کشید دوران دوازده هزار
گام است هوایش سرد و ابش گوارنده است و در اندرون شهر چشمها بسیار است
هم در طبقات امده که یک هزار و شش صد و چند چشمه در اندرون شهر بوده و
باغستان بسیار دارد و میوه اش در غایت ارزانی و غله فراوان خیزد اما نان شهر
نیکو نبود و مردم انجا اکثر معتزله اند و درو مزارات متبرکه همچو قبر خواجه حافظ
ابوالعلای همدانی و باباطاهر و عین القضاة و غیره هستند و حقوق دیوانی
انجا بتمغا مقرر است و مبلغ دو تومان و نیم حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه است
اول فریوار روان در حوالی شهر است بدو فرسنگی و هفتاد و پنج پاره ده است و شهرستان
و لاجین و فخراباد و قاسم اباد و کوشک باغ از معظم قری ان ناحیت است
و ماشانز و ذکر نبجه خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوار است
و نه پاره ده شل یک قطعه باغ است از پیوستگی زیرا که معلوم نشوان کرد که
زمین هر یک کدام است و بر زمین از کثرت درختان افتاب نمی تابد و طول ماشانز
شانزود دو فرسنگ است و عرض نیم فرسنگ و شهر در نظر بود و در ده ماشان

(margin note: شهری [illegible] الکون خراب است و درو او [illegible] بسیار است و درو [illegible] همدان [illegible] است)

رود مزار ابودجانه انصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و اله بود ناحیت
دوم از ما بین چهل و یکپاره ده است و ده درود و اوقاباد و تبعاباد و کرداباد و مان
مهان معظم قری ان ناحیت است چهارم اعلم سی و پنج پاره ده است اشوند و ومان
معظم قری ان و حقوق دیوانی ان ولایت درین سال سیزده تومان و شش هزار دینار است
اسداباد از اقلیم چهارم است و شهر کوچک هوایش معتدل است و ابش از کوه الوند
و قنوات است حاصلش غله و پنبه و انگور بود و اهل انجا سفید چهره اند حقوق دیوانی
انجا یک تومان و پنج هزار و پانصد دینار است و ولایتش سی و پنج پاره ده است **باجلو
وتیسار** موضعی چند است اما علفزار و شکارگاههای خوب دارد **خرقانین**
ولایتی است چهل پاره ده و از اقلیم چهارم است کلنجین و طبلشکر و سیناباد از
معظم قری انجا و حقوق دیوانی ان نه هزار و پانصد دینار است **درگزین** در ما قبل
دهی بوده است از ناحیت اعلم اکنون قصبه ایست و چند موضع دیگر را بدان باز
میخوانند زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیار است غله و پنبه و انگور نیکو
می اید و مردم انجا سنی و شافعی مذهبند و پاک اعتقاد و تابعت شیخ شرف الدین درگزینی
و حقوق دیوانیش دو تومان سه هزار و پانصد دینار است **رود ا رود** قصبه ایست
از قصبات شکان و قوی و دمر و سرکان با هفتاد موضع دیگر و پنج ناحیه و هفتده رود
و سرکان رود و کرفاندرود و لاهجان رود و برزمهین از توابع ان هوایش معتدل است
و ابش از کوه الوند جاریست و زمینش مرتفع تمام باشد و در انجا زعفران بسیار
کارند بدین سبب ان زمین را زعفرانی خوانند و حقوق دیوانیش دو تومان و سه
هزار و پانصد دینار است **سامان** دهی بزرگ است در حوالی خرقان و هوایش سردی
مایل و ابش هم از ان کوه و باب مزدقان پیوسته بساوه رود حاصلش غله و انگور
و اندکی میوه بود و حقوق دیوانیش یکهزار و دویست دینار است **شیدی نهر و
فولاد** ولایتی است و چند موضع از توابع ان **نهاوند** از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات و عرض از خط استوا [illegible] وسط [illegible]
از کوه الوند می اید و درو باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم انجا اکراد
اند و بر مذهب شیعه اثنی عشری حاصلش غله و انگور و میوه اندکی پنبه بود و ولایتش

قرب بصد پاره ده است بسه ناحیه ملایر و اسفندهان وجهوق ناحیه وحقوق
دیوانیش نه تومان و هفت هزار دینار است و در و خیل اکراد صحرانشین بسیار است
وهر سال دوازده هزار کوسفند مقرری ایشان است **تومان یزد** سه شهر است
و یزد را در کتب ما تقدم از کوره اصطخر فارس کرفته اند از اقلیم سیم است طولش از جزایر
خالدات **فطع** وعرض از خط استوا **لدع** هوایش معتدل و ابش از کاریزها است
وقنوات وضیاع بسیار دارد و ابش در میان شهر کذرد و مردم بران سردابها وحوضها
ساخته اند چنانکه فرو باید رفت واکثر عمارات ظاهریان از خشت خام بود جهت
انکه در و باران کمتر باشد و کلش پاك و مضبوط است وحاصلش پنبه و غله
ومیوه و ابریشم بود اما چندان نبود که اهل انجا را کافی بود و از دیکر ولایات بسیار
بانجا برند واز میوهاش انار بغایت نیکوست و مردم انجا اکثر مذهب شافعی اند
ودست کار و پیشه ور و ایشان سخت نیکو کرد و سلامت دو باشند و عمل پیشکانش
اکثر بغایت متکبر وطامع و معتقد اند واهل انجا را به پستی طبع نسبت کنند وحقوق
دیوانی انجا بتمغا مقرر است وازان شهر و ولایتش بیست و پنج تومان و یکهزار دینار است
۲ **سیکرد** شهری کوچك است واز اقلیم سیم و دور قلعه اش چهار هزار قدم است

**باب سیم در ذکر بلاد اذربایجان وان نه تومان و بیست و هفت
پاره شهر است** واکثرش را هوا بسردی مایل و اندکی معتدل هم بود حدودش با ولایت عراق
عجم و موغان وکرجستان وارمن وکردستان پیوسته است طولش از باکویه تا خلخال
نود و پنج فرسنك وعرض در ما جروان باکو سینا پنجاه و پنج فرسنك و دار الملك اذربایجان
درما قبل مراغه بوده است واکنون تبریز است و معظم ترین بلاد ایران است و
حقوق دیوانی اذربایجان در زمان سلاجقه واتابکان قرب دو هزار تومان این زمان
بوده است **تومان تبریز** سه شهر است واز اقلیم چهارم است و شهر اسلامی وقبة
الاسلام ایران طولش از جزایر خالدات **صع** وعرض از خط استوا **لح** زبیده خاتون
منکوحه هارون الرشید خلیفه ساخت در سنه خمس وسبعین ومائة وبعد از شصت
و نه سال در سنه اربع واربعین ومائتین بعهد متوکل عباسی بزلزله خراب شد معتصد خلیفه انرا
بحال عمارت اورد و بعد از صد و نود سال در رابع عشر شهر صفر سنه اربع وثلاثین

وار بعمایه

وار بعمایه باز بزلزله بکلی خراب شد و در مجمع ارباب الممالك قاضی رکن الدین جوینی ورد
کرد ان وقت ابو طاهر منجم شیرازی انجا بود وحکم کرد که دران شهر بزلزله خراب شود و
حکام مردم را بالزام از شهر بصحرا بردند تا در زیر خاك نشوند ان حکم راست امد و دران
شب بکلی خراب شد چنانکه چهل هزار مرد دران واقعه هلاك شدند امیره و میشودان
بن محمد بن ورادی الازدی که از قبل قایم خلیفه حاکم ان دیار بود در سنه خمس وثلثین
وار بعمایه باختیار منجم مذکور بطالع برج عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد و منجم مذکور مبالغه
کرده است که من بعد تبریز را از زلزله خرابی نبود مکر از سیل خوف باشد و تا غایت
که سیصد سال است حکم راست امده و تبریز بزلزله خراب نشده با انکه زلزله اتفاق افتاده
وخرابی عظیم نکرده است وسبب انکه دران زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و منافذ
زمین کشوده لاجرم ابخره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله سخت اتفاق نمی افتد و دور باروی
تبریز شش هزار کام بود و نه دروازه دارد ری و سنجاران وطاق و ورجو و سرد و دی شاه
ومارمیان و نوبر و موکله وقلعه چون در عهد مغولان شهر دار الملك کشت و کثرت
خلایق در انجا جمع شدند و بیرون شهر عمارت کردند تا بمرتبه که بر در هر دروازه
زیاده از اصل شهر ابادانی شد و غازان خان از ان بارو کشید چنانکه تمامت باغات
وعمارات و دهها و ولیان کوه و سنجاران داخل ان بارو بود وجهت وفات او تمام نشد
و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار کام است وشش دروازه دارد اوجان و مهـ
شروان و سرد رود و شام و سرارود و چرنداب و در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند
خارج باروی غازانی غازان خان شهرچه بر اورده است جهت خوابکاه خود و در انجا عمارات
عالیه کرده چنانکه مثل ان در تمامت ایران نیست و بر بالای شهر وزیر سعید خواجه
رشید الدین بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیکر ساخته و انرا ربع رشیدی
نام کرده و در و عمارات فراوان و عالی بر اورده و پسرش وزیر غیاث الدین محمد رشید بران
عمارات بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی در خارج محله مارمیان
مسجد جامع بزرکی ساخته صحنش دویست و پنجاه کز و در و صفه بزرك از ایوان کسری
بدین بزرکتر اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرو دامد و دران مسجد انواع تکلفات
بتقدیم رسانیده و سنك مرمر بقیاس در و بکار برده و شرح ان از زبان بسیار باید

واکنون چندان بنای عالی وخوب که در تبریز واین دو شهر چهاست در تمامت ایران
نیست وشهر تبریز باغستان بسیار دارد واب مهران رود که از کوه سهند میاید و نه
صد چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده اند دران باغات صرف میشود و هنوز
کافی نیست واب این کاریزها و رودها همه در ملک است الا کاریز زاهده زاهد
بدروازه ری وکاریز زعفرانی بدروازهٔ مارمیان و دو دانك از کاریز رشیدی
که بر جامع کیلان سیل است وهوای تبریز بسردی مایل است وابش کوارنده
واب رودش بهتر از کاریز وکاریز بهتر از چاه بود وارتفاعش غله و سایر حبوب
بغایت نیکو میاید ومیوه اش درغایت خوبی و بسیاری وارزانی بود بتخصیص
امرود تخم خلیف وپیغمبری وسیب سیلاتی وزردالوی حلوانی وانکور رازقی وملکی
وخربزه مجد الدینی ویاقوتی وملکی والوی زرد که مثل ان جای دیگر نیست ومردم انجا
سفید چهره وخوش صورت ومتکبر وصاحب نخوت باشند واکثر ایشان شافعی
مذهبند واز مذاهب و دیگر ادیان در انجا بیشمارند و در و معاشران بغایت شیرین
ولطیف وصاحب جمال اند وفقیر وغنی انجا از کسبی خالی نباشند ودران دیار متمول
بسیار است وایشان را در صحبت دوستی بخت سست نهاد اند وکفته اند رباعی
هرکز نشود بطبع تبریزی دوست • مغز ند همه جهان وتبریزی پوست • از اکر بدوستی
ینابی صادق • کرنیز عزیب است که تبریزی خوست • وخواجه همام الدین تبریزی در
جواب کفته رباعی تبریز نکو وهرچه انجاست نکوست • مغز ند مپندار تو ایشان را پوست
با طبع مخالفان موافق نشوند • هرکز نشود فرشته با دیوان دوست • ومن این
رباعی کفته ام • تبریز چو جنت است وقومش بصفا • چون اینه اند پاك از زنك جفا •
کفتی که بدوستی نه صادق باشند • ز اینه جز عکس نکرد د پیدا • تبریز بهشت است و
کروهش چون حور • حوری بود از لطف زبد فعلی دور • با ناکس و ناجنس نمی امیزند
زیرا نشود جمع بهم نار و نخود • و دزد ان انجا سخت خیره کش باشند این واین حال بسیا
ناخوش است و در انجا مقابر بچند موضع متفرقات چون سرخاب وچرنداب وکجیل
وشام وولیان کوه وسیاران وغیر ذلك و درین مقام مزارات متبرکه بسیار است
مثل فقیه زاهد وجعده وابراهیم کرمان وبابا فرج وبابالحسن وخواجه صاین الدین کما لینی

مالینی تبریزی وحسن بلغاری وشیخ نور الدین سمارستانی و در مقبره سرخاب من الشعرا
انوری وخاقانی وظهیر الدین فاریابی وشمس الدین سجاسی وفلکی شیروانی و دیگر شعرا
وبده کجوجان مزار خواجه محمد کجوجانی است وبده شاداباد پیر شروان واز صحابهٔ رسول
صلی الله علیه واله بر کوه سهند مزار اسفهسالار اسامهٔ بن شریك وبر کنار سراو رود مزار
ابو المحجن کرد وبقریه سرد رود مزار قیس و در باویل و دمزار عجل برادر حمزه وبمقبره
سرخاب مزار عمر بن امینه زمری ومزار اکابر در شهر وولایت بسیار است وذکر تمامت
ملالت افزاید حقوق دیوانی ان شهر بتمغا مقرر است در سنه اربعین خانی هشتصد
هفتاد تومان وپنج هزار دینار در دفاتر دیوان ثبت است وهفت ناحیه دارد که
هر ناحیه قریب شهرهای دیکر تواند بود از غله و پنبه وانکور وسایر میوه ها وملاد تبریز
از ارتفاعات انجا کذران است وحقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار وکسری است
ومواضع اجوهم درین نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد وصد وهفتاد وپنج
دینار مقرری دارد وتمامت حقوق دیوانی ولایت بیست وهفت تومان ونیم
باشد وبا تمغای شهر هم صد و پانزده تومان میشود واز تبریز تا دیکر ولایات اذربایجان
مسافات برین موجب است اردبیل ۳۰ اشنویه ۳ ارمنیه ۲۴ میسکیر خوی
۸ سلماس ۹ اسل ۲۰ مراغه ۲۰ ده خوارقان براه مراغه ۲ مرند ۱۱ نخجواد ۲۴
اوجان از اقلیم چهارم است در دفاتر قدیم ان از توابع ناحیت مهرانرود شمرده اند
و نامناسب است یثرب بن کیو ساخت وغازان خان تجدید عمارت او کرد واز سنك و
کچ بارو کشید وشهر اسلام خواند ودار الملك کردانید و دور باروی غزانی سه هزار
کام بود هوایش سرد است وابش از کوه سهند است حاصلش غله وبغول بود میوه و
پنبه نباشد ومردمش سفید چهره وشافعی مذهبند و دو وان عیسویان جمعی باشند
حقوق دیوانی او بتمغا ده هزار دینار مقرر است ضیاعش بعضی در حوضه حکام است
وارتفاعش نیکو حاصل دارد وبا حاصل شهر همه بوقف ابواب البر غازانی تعلق دارد
طسوج قصبه ایست بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمال و بحیرهٔ افتاده است
وباغستان بسیار دارد ومیوه هاش نیکو بود وهوایش از تبریز کرم تر است وبجهت
قرب بحیره بعفونت مایل وابش از رودی که از ان جبال اید وان عیون است سکانش

از ترك وتازيك ممزوجند حقوق ديوانيش پنجهزار دينا راست وبوقف ابواب البر ابو
سعيد تعلق دارد تومان اردبيل ازين تومان دو شهراست اردبيل وخلخال واردبيل
از اقليم چهارم است طولش از جزاير خالدات صب وعرض از خط استوا لح ع
كيخسرو بن سياوش كياني ساخت در پاي كوه سبلان افتاده هوايش در غايت سردي
بغايتي كه غله درا نسال كه بدروند تمام خورد شوان كرد بعضي تا سال ديگر بماند وانجا
خلاف غله حاصل ديگر نباشد وابش از كوه سبلان جاريست ونيك گوارنده بود و
بدين سبب مردم انجا را اكول خوانند وتمام ان مردم مريد قطب الاقطاب في العالم
مرشد طوايف بني ادم شيخ صفي الدين باشند وبمذهب شافعي عمل ميكنند و
لايتش صد پاره ده است وهمه سردسير است وبر سر كوه سبلان قلعه محكم بوده است
وانرا در بهمن ورويين دژ خوانند ودر شاه نامه گويد بوقت نزاع پادشاهي ميان
كيخسرو وفريبرز بر فتح ان قرار دادند وفريبرز از فتح ان عاجز شد وكيخسرو فتح كرد وپادشاه
بد ومعتبر شد اكنون خراب است وحقوق ديواني اردبيل هشتاد وپنج هزار دينار است
خلخال شهري وسط بوده واكنون دهيست كما بيش صد موضع بچهار ناحيه است
زنجلاباد از توابع اوست ودر سابق شهر فيروزاباد كه بر سر كريوه بود حاكم نشين
ان ديار بوده وحكامش را تاجريان ميگفتند بعد از خرابي فيروزاباد خلخال حاكم
نشين شد واكنون ان نيز خراب است ودران حدود كوهيست ودر انجا دره است
بطرف افتاب روي ودران چشمه ايست كه ابش در تابستان يخ مي بندد وبر طرف
تاوينه كه تراونه نيز خوانند چشمه ديگر است كه در ابش بيضه مي پزد وبي كوز سنگي
كوهيست كه همچون ديواري راست شاهولي برامده كما بيش دويست گز بلندي او
وبر فرازش بشكل مخرجه كوئي تقريبا پانزده گز بيرون امده وان مخرجه نهايت است
كه لا يزال القطرات از وفرو ميريزد چنانكه دو اسياب گردان اب از انجا حاصل ميشود
بنيا درزع خلخال از ان ابست ودران حدود علف زار نيكوست وبدين سبب
ماست انجا انچنان مي بندد كه مانند پنير بكارد ميبرند وشكارگاههاي فراوان
دارد وشكاوش سخت فربه بود وحقوق ديوانيش سي هزار دينار است دارمرز
ولايتي است صد پاره ده باشد وفول وذهرا از معظمات ان قريٰ است وحقوق

ديوانيش بيست ونه هزار دينار است شاه رود هم ولايتي است صد پاره ده باشد
متصل بحوالي خلخال وكلور وكيلوان از معظمات ان قراي هوايش
معتدل است وبگرمي مايل حاصلش غله نيكو باشد وميوه اندكي دارد وگويند
كه شافعي مذهبند اما مذهبي ندارند وبدترين طوايف اند وحقوق ديوانيش ده
هزار دينار است بروي دفتر تومان مشكين درين تومان هفت شهر است
مشكين وخياو واباد وارجاق واهر وتكلمه وكلبر مشكين از اقليم چهارم است
طولش از جزاير خالدات صح وعرض از خط استوا لوم در اول وراد ميخواندند چون
مشكين جرخي انجا حاكم شد بدو معروف شد هوايش معتدل است وبعفونت مايل
جهت انكه شمالش را كوه سبلان مانع است وابش از كوه سبلان مي ايد ودرو غله و
ميوه بسيار باشد واهل انجا شافعي مذهبند وبعضي حنفي نيز باشند وحقوق ديوانيش
پنج هزار ودويست دينار است وولايتش باقطاع لشكر مقرر است وكما بيش پنج تومان
مغربي دارد اباد وارجاق دو قصبه است در قبله كوه سبلان افتاده است قصبه
اباد را فيروز بن يزدجرد بن بهرام گور ساساني ساخت ودر اول بعضي شاد و بعضي
شاد فيروز خواندندي وارجاق را پسرش قباد بن پيروز ساخت هواي انها سرد
ومعتدل است وابشان از كوه سبلان جاريست وباغستان فراوان دارد ودر
ان ميوه وانگور وجوز بسيار بود وقريب بيست موضع از توابع انجاست حقوق
ديوانيش هفت هزار دينار مقرر است اهر شهري كوچك است وهوايش سرد است
وابش از رودي كه بانجا منسوب است از جبال اشكنبر برميخيزد واز عيون و
قنوات حاصلش اندك غله وميوه باشد ومردمش شافعي مذهب وحقوق
ديوانيش بتمغا مقرر است وولايتش قريب بيست پاره ده باشد وازان شهر وولايت
پانزده هزار دينار بروي دفتر ثبت است كلنبر قصبه ايست در ميان چشمه
افتاده وكوهستان بزرك وقلعه نيكو دارد ودر پاي ان قلعه رودي روانست
هوايش معتدل وابش از رود وحاصلش غله وانگور وميوه باشد ومردمش از
ترك وطالش ممزوجند وشافعي مذهبند وحقوق ديوانيش سه هزار دينار بر
روي دفتر است كيلان فصلون ولايتي است قريب پنجاه پاره ده طوالش اند

مشكناف قصبه است اكنون خرابست غله و ميوه منفع دارد و حاصلش قصبه است در ميان كوه سبلان افتاده و جنوب سبلان در شمال او و هوايش
سردسير ملايمست و ابش از ان كوه جاريست باغستان اندك دارد و حاصلش غله بيشتر بوده مردم ان اكثر مزدور و چون اكثر باشند حقوق
ديوانيش ده هزار دينار است قلعه كه از ان مشترك است كم بوده و اكنون خرابست حاصلش غله و پنبه نيكو باشد

و مردم دهری مذهب و از انسانیت بغیر اسم در ایشان موجود نیست و حاصل او
غله و پنبه و شلتوک نیکو نمی آید تومان خوی چهار شهر است خوی و سلماس و ارومیه
و اشنویه خوی از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عطم و عرض از خط استوا
لرم شهری وسط است دورش ششهزار و پانصد کام است و هوایش بکرمی مایل و آبش
از جبال سلماس می آید و بادرمیر و دباغستان بسیار دارد و انکور و امرود پیغمبری شیرین
و بزرک و ابدا که در جای دیکر بمثل ان نمی باشد و مردم انجا سفید چهره ختایی نژاد و
خوب صورت اند و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند قریب هشتاد پاره
ده از توابع انست مشاهیرش بزلاباد و حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و دویست
دینار است سلماس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عطه و عرض از
خط استوا لرم شهری بزرک است و باروی ان خرابی یافته بود خواجه تاج الدین
وزیرش عمارت کرد دورش هفتده هزار کام است و هوایش بسردی مایل و ابش
از اودیه و جبال بر میخیزد و ببحیرهٔ چیچست میریزد و باغستان بسیار دارد در و میوه و
انکور بسیار بود و غله و سایر حبوبات نیک اید و مردمش سنی پاک و پیوسته
با اکراد در محاربه باشند و همیشه خصومت در میانشان قایم بود چه کرد ذاتی و موروثی
است صلاح پذیر نمی باشد و حقوق دیوانی اش سی و نه هزار و دویست دینار است
ارومیه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات و عرض از خط استوا شهری
بزرک است برکنار بحیره بزرک چیچست افتاده هوایش کرم است و بعفونت مایل و
ابش از عیون ان جبال خیزد و ببحیرهٔ چیچست میریزد باغستان فراوان دارد و از میوه هاش
انکور حلوقی و امرود پیغمبری و الوی زرد بغایت خوب است و اکر صاحب حسنی را
بالباس نا زیبا یابند کویند انکور حلوقی است و مردمش اکثر سنی و حنفی اند و پاک اعتقاد
و بیست پاره ده از توابع انست و ضیاعش مرتفع تمام بود و حقوق دیوانیش
هشتاد و چهار هزار دینار است اشنویه شهری وسط و در میان کوهستان افتاده
بر یک مرحلهٔ ارومیه در قلب مایل بقبله کوه هوایش خوشتر از ارومیه بود و ابش از
اودیه و کیاه ان از همان جبال روید و ابش نیز از ان جبال خیزد مردمش اغلب سنی
اند حاصلش غله و دیکر حبوبات و انکور بود بیست پاره ده از توابع انست و ضیاعش

دانیز

نا نیز حاصل نیکو نیست و حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینار بود تومان سراو
شهری وسط است در شرقی کوه سبلان افتاده مایل بقبله هوایش سرد است و ابش
از رودی که بدان شهر منسوب است از کوه سبلان خیزد و در بحیرهٔ چیچست ریزد حاصلش
غله و دیکر حبوبات بیشتر از انکور و میوه است مردمش سفید چهره و سنی مذهب اند
و اکول و ولایتش قریب صد پاره ده است و چهار ناحیت دارد روند و براعوش و شهر
و غله در و خوب اید حقوق دیوانیش هشتاد و یکهزار دینار است میانج و کرمرود
میانج شهری بوده اکنون بقدر دهی مانده و چند موضع از توابع است و هوای کرم و متعفن
دارد و در و پشه بسیار بود و کرمرود ولایتی است در و صد پاره ده بود هوایش
خوشتر از میانج و ابش از همان کوهها جاریست و در و غله و دیکر حبوبات باشد
و فضلابش در سفید رود دریزد مردمش سفید چهره و ترک اخلاق اند و حقوق
دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینار است مراغه از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات فرع و عرض از خط استوا لرک شهری بزرک است و در ماقبل دار الملک
اذربایجان هوایش معتدل است و بعفونت مایل زیرا که کوه سهند شمالش را مانع است
و باغستان بسیار دارد و ابش از رودی صافی است که از سهند برمیخیزد و در بحیرهٔ چیچست
میریزد حاصلش غله و پنبه و میوه و انکور باشد و اکثر انجا ارزانی بود و ولایتش
چند ناحیت است انکوران و فول از ان توابع است مردمش سفید چهره و ترک وش
باشند و بیشتر بر مذهب حنبل و زبانشان پهلوی معرب است و حقوق دیوانیش تمغا
مقرر است و هفتاد هزار دینار رضانی انجاست و از ولایتش صد و هشتاد و پنج هزار
و پانصد دینار است و بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هلاکو خان
رصدی بسته است و اکنون خراب است دهخوارقان شهری کوچک است و هوای
معتدل دارد و ابش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد انکورش بی قیاس بود و غله
غله و پنبه و میوه در و نیکو اید و مردمش سفید چهره و بمذهب شافعی اند و ولایتش
هشت پاره ده است و حقوق دیوانیش بیست و سه هزار و ششصد دینار تومان مرند
ولایتی چند از توابع انست مرند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ما نه و عرض
از خط استوا لرنط شهری بزرک بوده است دور بارویش هشت هزار کام است

واکنون نیمهٔ از و بیجاست هوایش معتدلست و ابش از رود زلولو حاصلش غله و دیگر
حبوبات بود و از میوه هاش شفتالو و زردالو و به در غایت خوبی بود و ولایتش صد پاره
دهاست و حاصلش نیکو و زمینی مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرقراست و در
یک هفته در موسم تابستان از امیتوان کرفت و اکر نکیهند تر را سوراخ کند و بپرد و
حقوق دیوانی مرند و ولایتش بیست و چهار هزار دینار است **دزمار** ولایتی است در شمال
تبریز کا بیش پنجاه پاره ده بود و دزلق و کوردشت و هزارجو و روا تق از معظمات ان
هوایش معتدل بکرمی مایلست و ابش از همان جبال بر میخیزد و فضل ابش در ارس میریزد
حاصلش غله و میوه و پنبه باشد زودتر از همه جا حبوب بلو رسد و نوباوهٔ تبریز از
انجا باشد حقوق دیوانش چهل هزار و هشتصد دینار است **زنکیان** چند پاره ده است
واکنون داخل پول خلا اوزین بود و ادس و ران حد و داست بکر بن عبد الله صاحب
رسول صلی الله علیه وآله ساخت در سنه خمس عشر هجری **تومان نخجوان** پنج شهر است
نخجوان از اقلیم چهارم است و از ابهرام چوبین ساخت شهری خوش است اسرا
نقش جهان خوانند اکثر عمارات ان از اجر است حاصلش غله و پنبه و انکور و اندک
میوه دارد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهبند و ولایتش بسیار و چند قلعه محکم
از توابع انست چو النجق و سوماری و حقوق دیوانیش صد و هجده هزار دینار است
اسفاده فا از ا کارخانه میخوانند بجهت انکه معدن مس انجاست **اردوباد** قصبه ایست و باغستان
بسیار دارد غله و انکور و میوه نیکو دارد و شراب انجا را شهرتی عظیم باشد و ابش از
کوههای قبیان بر میخیزد و فضلابش در ارس میریزد و مردمش سفید چهره و عوان طبع الله
وحقوق دیوانیش هجده هزار و سیصد دینار است **ماکوییه** قلعه ایست بر شکاف
سنکی و دهی در پای ان قلعه چنانکه ان کوه تا نیم روز سایبان ان ده است و هرجا شیا
که بزرک کشیشان است انجا ساکن است **باب چهارم در صفت ابخیز موغان** هوایش
کرم سیر است و بعفونت مایل حدودش با ولایات ارمن و شروان و اذربایجان و بحر
خزر پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد اتابکان زیادت از سیصد تومان این
زمان بوده اکنون سی تومان و سه هزار دینار است که در دفاتر ثبت است **موغان**
از کوه سنک برسنک که محاذی تومان مشکین است تا کنار اب ارس و لایات موغانست

ودرین

ودرین مسافت چندانکه کوه سبلان ناپیدا باشد کیاه دمنه در فاکیز زهر دار بود و
خورندش چهارپایان را هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابه کرسنه را مضرتر از انکه
علف ذکر خورده باشد و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرت در و نبود **ماجروان**
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **مح نط** و عرض از خط استوا **لح ع** در اول شهرستان
ستان موغون بوده اکنون خراب است و بقدر دهی معمور است و در مسالک الممالک
امده که انچه حق سبحانه وتعالی در قصهٔ موسی با خضر علیهم السلام میفرماید که و اذ
قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا تا انجا که مما علمت رشدا
ان صخره صخرهٔ شیروان است و ان بحر بحر جیلان و ان قریه ده ماجروان و ان غلام
در ده جیلان کشته اند و درصورالاقالیم امده که صخرهٔ موسی در انطاکیه بوده است
و در کتب تفاسیر این حکایت را در مجمع البحرین میکویند و این روایت درست است
هوای ماجروان بکرمی مایلست و ابش از جبالی که در ان حدود است بر میخیزد حاصلش
غیر از غله چیزی دیکر نمیباشد **پیلوار** از اقلیم پنجم است امیری پیلسوار نام از امرای ال
بویه ساخت و اکنون بقدر دهی مانده است و ابش از رود ماجروانست و حاصلش
غله باشد **محمود اباد** در صحرای کاوباری کنار دریاست غازان خان مغول ساخت و از اقلیم
پنجم است **اران** از کنار اب ارس تا اب کر بین النهرین ولایت ارانست **پیلقان** از اقلیم
پنجم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت اکنون خراب است و بیشتر عمارت ان از اجر است
هوایش کرم حاصلش غله و شلتوک و دیکر حبوبات نیکو بود **بردع** از اقلیم پنجم است
طولش از جزایر خالدات و عرض از خط استوا اسکندر رومی ساخت و قباد بن فیروز
ساسانی تجدید عمارت ان کرد شهری بزرک بوده است و کثرتی عظیم داشته و در و عمارات
عالی فراوان بوده و بکثرت میوه و از میوه هاش فندق و شاه بالوط بهتر از جاهای دیکر
باشد و ابش از رودی که بتر ترمشهور است **کنجه** از اقلیم پنجم است و شهر اسلامی
طولش از جزایر خالدات **فدا** و عرض از خط استوا در سنه تسع و ثلثین هجری شهری خوش
و مرتفع بود و درین معنی کفته اند **بیت** چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه
بهتر و سازنده تر از خوبی اب و هوا • کنجه پر کنج اران و صفاهان در عراق • در خراسان
مرو طوس در روم باشد اقسرا **هیرک** بیلاق بردع است و جایی عظیم خوب و نزهت ابهای

ابهای روان وعلف زارهای فراوان وشکارکاههای بسیار ومردم بردع تابستان
بلانجا روند که جای نیك است **باب پنجم در چکونکی بقاع شیروان وکشتاسفی**
اما شیروان ازکنار اب کر تا دربند باب الابواب ولایت شیروان است وحقوق
دیوانیش درعهد خواقین شیروان صد تومان این زمان بوده است واکنون یازده
تومان وسه هزار دینار بر روی دفتر است ودر وجه اقطاع مستغرق ولایتی بسیار
است **باکویه** از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات **فدلو** عرض از خط استوا **م ل**
هوایش بکرمی مایل وحاصلش بیشتر غله بود **شماخی** قصبه شیروان است واز اقلیم
پنجم طولش از جزایر خالدات **فدل** وعرض از خط استوا **م نط** انوشیروان عادل
ساخته هوایش بکرمی مایل است وبهتر از دیکر موضع در مسالك الممالك کوید
صخره موسی وچشمه حیوان انجا بوده است ودر دیکر کتب کوید در مجمع البحرین بوده **قبله**
از اقلیم پنجم است وقریب دربند قباد بن پیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم
وغلات ودیکر حبوبات نیکو باشد وانوشیروان عادل ساخت هوایش کرم واندکی
ناکوارنده بود **فیروزقباد** در مجمع البلاد امده است که قصبه ایست بنزدیك دربند
هوایی خوش دارد وجایی بس خوب ونزهتکاه **کشتاسفی** ازکنار اب دریا ولایت
کشتاسفی است وکشتاسف بن لهراسب ساخته شهری بزرك واز اب کر وارس بیده
واز ان جویها برداشته وبران دهها افزوان ساخته حاصلش غله وبرنج واندکی از پنبه
ومیوه بود مردمش سفید چهره اند وبمذهب شافعی وزبانشان پهلوی بجیلان
پیوسته است حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کما بیش
صد تومان این زمان بوده واکنون صد وهیجده هزار وپانصد دینار است ودر وجه
اقطاعات عساکر انجا مقرر بود **باب ششم در تقریر مساکن کرجستان وابخاز**
وان نه موضع است وهوایش سرد است حدودش ولایت بالان وارمن وروم
پیوسته است حقوق دیوانی ان ولایت بالان وارمن درعهد ملوك انجا قریب پانصد
تومان این زمان بوده ودرین عهد صد وبیست تومان ودو هزار دینار است ودار
الملك کرجستان وابخاز شهر تفلیس است **الان** از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات
مح ع وعرض از خط استوا **مکر** فیروز بن قباد ساسانی ساخت هوایش بغایت

یارده [illegible] ... [illegible]

خوب است وبسردی مایل وابش از جبال بر براست ودر رود کومیریزد حاصلش غلات
ومیوه باشد **انی** از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات **عطع** وعرض از خط استوا
ماع هوایش سرد است حاصلش غله واندکی میوه **تفلیس** از اقلیم پنجم است وابی در
میان ان روان است واز دو طرف عمارت که بروی کوه ساخته اند عالی چنانکه بام هر
خانهایی که از زمین رسته کوئی بر سپهر علیات ودر انجا حمام بسیار است که اب کرم
از ان زاینده است وباتش احتیاج ندارد ومیوه اندك دارد **جنان** قلعه مستحکم است
بر سر تلی بر سرحد اران **قرص** در مجمع البلدان کوید شهریست بردو روزه تفلیس هوای
خوش دارد حاصلش غله بود وزمینی مرتفع دارد **باب هفتم در کیفیت اماکن
ومساکن روم** وان قریب بشصت شهر است وسردسیر است وعلمای متقدم
از متاخر البلاد کفته اند وحدیث نبوی صلی الله علیه واله مصداق این تقریر است
قال رسول الله صلی الله علیه واله الروم ما دخله المعصوم ودر مسالك الممالك امده
که علما کفته اند چون در میان بیت المقدس خواب کردند واز انجا برده بودند
حق سبحانه وتعالی برایشان خشم کرفت واز انجا اسیر وبرده بودن رسم فرمود لاجرم
از ان وقت باز هیچ دونکذرد که از روم بدیکر ولایات برده نبرند ومؤلف کتاب
کوید که از زندکانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند وایه که غیر شاهد
اینحال است که وما مهلك القری الا واهلها ظالمون نعوذ بالله من سخطه وحدود
ولایت روم تا ولایت ارمن وکرجستان وسیس وشام وبحر روم پیوسته است
حقوق دیوانیاش درین عهد سیصد وسی تومان بروی دفتر ثبت است ودر زمان
سلاجقه زیاده از یك هزار وپانصد تومان بوده وشهر سیواس اکنون معظم بلاد
است **سیواس** از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات **عالب** وعرض از خط استوا
لط ل خرابی بحال باروی ان راه یافته بود سلطان جلال بن کیقباد سلجوقی باروی
از ابسنك تراشیده براورد هوایش سرد است وحاصلش غلات وپنبه ومیوه باشد
وصوف سیواسی که مشهور است از انجا ارند **ابلستان** شهری وسط است واز
اقلیم پنجم **اقره** از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات **علع** وعرض از خط استوا
لح ع هوایش بسردی مایل است حاصلش غله ومیوه وپنبه باشد **ارزنجان** از اقلیم

سلطان علاء الدین [illegible] ... [illegible]

چهارم است طولش از جزایر خالدات علع و عرض از خط استوا مطع سلطان علاء الدین
کیقباد سلجوقی تجدید عمارت باروش کرد و بسنگ تراشیده براورد و هوایش بغایت
خوب است و اب فرات بر ظاهر انجا میگذرد حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور فراوان
باشد حقوق دیوانیش سی و سه تومان و دو هزار و پانصد دینار است ارزن الروم از
اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات علم و عرض از خط استوا الطم در انجا کلیسیای
است در غایت عظمت چنانکه عالی تر از ان عمارت دران ملک نیست و در و گنبدی عالی
بوده پنجاه گز در پنجاه گز بعضی از طاق ان گنبد در شب ولادت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرو امد و چندانکه میخواهند باز بسازند عمارت نمی پذیرد و فرو می اید و
در برابر ان کلیسیا مسجدی بر شکل کعبه طول و عرض ان مانند کعبه مسلمانان ساخته
اند و از انمودار کعبه میخوانند حقوق دیوانیش دویست و بیست و دو هزار دینار است ارالک
شهری وسط است ابش از فرات و هوایش بسردی مایل حاصلش غله و اندک میوه
باشد حقوق دیوانیش ده هزار و هشتصد دینار است ارسیال در اول شهری بزرک بوده
و درین زمان قصبه ایست حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است افسک شهری کوچک
است و حقوق دیوانیش پنج هزار دینار است اقسرا از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالدات لح و عرض از خط استوا مح عز الدین قزل الارسلان سلجوقی ساخت
در سنه ست و ستین و خمسمایه جایی عظیم خوب و مرتفع بوده حاصل غله و میوه
و انگور فراوان خوب داشته حقوق دیوانیش پنجاه هزار دینار است اقشهر از زنجان
بر هفت فرسنگی انجاست و قریه بر سه مرحله حقوق دیوانیش صد و سی و پنج هزار
دینار است اماسیه شهری معظم بوده سلطان علاء الدین کیقباد تجدید عمارت او
کرد حاصلش از انواع بود و هوای خوش بنزهت دارد انطاکیه شهری وسط است
و از اقلیم چهارم و هوایی بغایت خوب دارد اونیک قلعه ایست بر سر کوهی و شهرا بشخود
در پای ان قلعه و شهر را لحسن بن حاجی طغاسوی تای ساخته است و امیر شیخ حسن
چوبانی ان شهر را خراب کرد و بر هشت فرسنگی ارزن الروم است بامرت و شهری بس
بزرک بوده اکنون شهری کوچکست باغستان اندک دارد حقوق دیوانی اش بیست
و یک هزار است زنگرلو شهر وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و صد دینار است
ـ شمسون بوکنا ر بحر روم ست و مبند ر کشتی ح

دونو

ــه فالبقلا از اقلیم پنجم ست طولش از جزایر خالدات مح که و عرض از خط استوا الط ٤
شهری بود که ست زیلو و قالی بد انجا منسوب ست در مجمع البلدان آمده و در دیمه
اتصاد بد انجا خانه بود که هر سال در شبی معاینی که آفتاب بیکنسه ما مومتان
بود موضعی کنا ده شدی و از او خاک سفید ببر ون آمدی از ان خاک چون
تریاک دفع زهر شدی و زیاده از ان کی نشا نبی خود دن و الله موجب هر ک
بود ی ح

ذونو شهری بزرکست و از اقلیم چهارم هوای خوب دارد و حقوق دیوانیش دویست
و پانزده هزار دینار است دبرجان شهری کوچک است و بر کنار دریا حقوق دیوانیش پانزده
هزار دینار است شهرو از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات علب و عرض از خط استوا
مرع شهری بزرک است و در و قبر صفوان بن معطل صاحب رسول الله صلی الله علیه
و آله درین درختی و ثمره اش بیادام ماننده است و با پوست میتوان خورد و از عسل
شیرین تر و کس نداند که ان چه میوه است سمط از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات
عرل و عرض از خط استوا مرع و در تلفظ انکوریه خوانند در جامع الحکایات کوید
از اقسطاس قیصر روم ساخت و دران زمین کنجی یافته بود بر عمارت ان شهر خرج
کرد حقوق دیوانیش هفتاد و دو هزار و هفتصد دینار است قراحصار چند قلعه است
بدین نام بر کمر کوهی بر سه مرحله قیصریه است و پنج هزار و سیصد دینار حقوق
دیوانی انست و قراحصار بهرام شاه بحدود قونیه ساخت حقوق دیوانیش پانزده
هزار و سیصد دینار است قراحصار بواس را بحدود تکنه حق دیوانیش چهار هزار و
هشتصد دینار است قراحصار لیمونیه بحدود ان شهرا ننجان قونیه از اقلیم پنجم
است طولش از جزایر خالدات لب و عرض از خط استوا مع شهری بزرک است از کوره
قیادوقیا و سلطانی ساخت سلطان قلیچ ارسلان در انجا قلعه ساخت از سنک
تراشیده و دران قلعه بجهت خود ایوانی عظیم براورد چون خرابی بحال باروی قونیه
راه یافت سلطان علاء الدین قباد سلجوقی و امرای او تجدید بارو و عمارت شهر کردند
و باروی بلند از سنک تراشیده از قعر خندق براورده اند چنانکه عمق خندق و
سی گز بلندی باروست و دور ان بارو زیادت از ده هزار گام است و دران شهر عمارات
عالیه ساخته شد و دوازده دروازه دارد بر فراز هر یک کوشکی قلعه شکل است و هوایش
معتدل و ابش از جبال و بران اب بر در دروازه بجهت طهارت گنبدی عظیم ساخته اند
چنانکه در بیرون گنبد سیصد و چند لوله اب جاریست ارتفاعش غله و پنبه و
دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد و باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا
و ان اکنون خراب است و دیگر بطرف کوه در پای قلعه لوله و ان معمور است انگور و میوه
با نواع از ان حاصل شود و از میوه هاش زردالو بغایت شیرین و ابدار میباشد

وچون ان شهر بر حد قرامان است همیشه از ایشان بزحمت میباشند و پیوسته
پاس دارند واز تربت اکابر مزار مولانا جلال الدین بهاء الدین ولد انجاست **قیصریه** از اقلیم پنجم است
طولش از جزایر خالدات **مطع** وعرض از خط استوا **لطل** در پای کوه ارجاسب افتاده
وشهری بزرک است وقلعه از سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بارو از سنک تراشیده
ساخت حقوق دیوانیش صد وچهار هزار دینار است و در معجم البلدان امده که در
یلیناس حکیم بجهت قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی کرم میشد و در و مقامی است
منسوب بمجلس محمد حنفیه ابن امیر المومنین علی علیه السلام و انرا عظیم متبرک
دارند **کات** شهری وسط است وهوایش سرد واز اقلیم پنجم حقوق دیوانی اش
بیست و دو هزار وصد دینار است **کماخ** قلعه ایست وشهری کوچک است
در پای ان قلعه هوایش بسردی مایل است وچند پاره ده از توابع ان حقوق دیوانی
او چهار صد و سی وچهار هزار دینار است **کول** شهری وسط است واز اقلیم چهارم
ومیوه فراوان دارد **کیر وتقسم** در اول دو شهر بوده است متصل هم دیگر این زمان
خرابست واندک عماراتی دارد ودر و میوه فراوان است **ملاطیه** از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خالدات **عاح** وعرض از خط استوا **لطع** و در ان حد و حصنی حصین
است که انرا قلعه ده خوانند بطلیموس صاحب المجسطی بدانجا منسوب است
شهری بزرک بوده وهوایش در غایت خوشی وابهای روان وعلفزارهای فراوان
حاصلش غله ومیوه وپنبه فراوان باشد **نکده** شهری وسط است واز اقلیم پنجم
حقوق دیوانی اش چهل ویک هزار وپانصد دینار است **نکیسار** شهری وسط است
وباغستان فراوان دارد واز میوه در و فراوان باشد حقوق دیوانیش صد و
هشتاد وهفت هزار وصد دینار است **هوشیار** قلعه ایست **ولایات قرامان**
کوهستان وبیشه است و در و قلاع فراوان وان ولایات متصل ارمنیة الاصغر
وشام وسواحل بحر روم وفرنک است واهل انجا سلاح ورز باشند ودزد وراه زن
وبا اهالی روم همیشه در محاربه وپیشوایان ایشان از نسل سلاجقه **بلیقون باز اند**
قصبه ایست میان قونیه واقشهر و در و اب کرمیست که در جهان مانندش نیست
وبرو عمارات عالی ساخته اند **زندو** شهری وسط است حقوق دیوانیش چارده
ع فیه شهر شهری بزرک است وبه عمارات عالی وهوا لطایف خوب
حقوق دیوانیش پنجاه وهفت هزار دینار است
چارده هزار

چارده هزار وشصت دینار است **کروک** شهری کوچک است وهوایش بسردی مایل
وحقوق دیوانی ان شانزده هزار وپانصد دینار است **طور اعاج** شهری وسط است
وحقوق دیوانیش نوزده هزار وپانصد دینار است **کربدول** قصبه ایست وجایی
عظیم حقوق دیوانیش یکهزار وششصد دینار است **قراق** قلعه ایست عظیم ومحکم
در دامن کوهی افتاده است **قوشحصار** شهری وسط است حقوق دیوانیش بیست
وهفت هزار دینار است **شری حصار** شهری وسط است وحقوق دیوانیش بیست
وپنج هزار دینار است **قلونیه** شهریست بر ساحل بحر قسطنطنیه **کسفی** شهری کوچک
است بر ساحل بحر **ملقونیه** در معجم البلدان کویند بجد و دقونیه از کوره قیادف وحصون
دقوه واقطیعوش در ان حوالی است والله اعلم واحکم **باب هشتم در کیفیت**
اوضاع ولایت ارمن وان بر دو قسم است ارمنیة الاصغر وارمنیة الاکبر وا صغر
داخل ایران نیست وارمنیة الاکبر در شرقی افتاده است وولایات روم بر شمالش ودیار
شام بر جنوبیش و دریای روم بر غربیش وبلاد سیس وطرابزون وقرس ومعظم اباد
از بلاد انجاست وازانجا هر سال سی تومان بر سبیل خراج بایران میدهند وارمنیة
الاکبر داخل ایران است وبتومان اخلاط مشهور است وهوایش معتدل وحدودش
از ارمنیة الاصغر ودیار بکر وکردستان واذربایجان واران پیوسته طولش از ارزن
الروم تا سلماس وعرض از اران تا اقصی ولایت اخلاط ودار الملک ان دیار شهر اخلاط
است وحقوق دیوانیش در زمان سابق قریب بدویست تومان این زمان بوده و
اکنون سی ونه تومان است **اخلاط** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **عزنه**
وعرض از خط استوا **لطه** هوایش معتدل است وباغستان بسیار دارد ومیوه های
خوب وبر حقوق دیوانیش پنجاه ویک هزار وپانصد دینار **ابتوط** قصبه مختصر است
حقوق دیوانی ان یکهزار دینار است **ارجیش** پیشتر ازین شهری بوده طولش از جزایر
خالدات **عج ح** وعرض از خط استوا **کطح** خواجه تاج الدین علیشاه وزیر تبریز انرا حصار
کشیده اکنون قلعه محکم است حاصلش غلات وپنبه باشد وحقوق دیوانیش هفتاد
وچهار هزار دینار است **الاطاق** علفزاری عظیم نیکوست وابهای فراوان دارد و
شکارکاه های بسیار وارغون خان مغول در انجا قلعه ساخته وبیشتر تابستان

درانجا بودی حقوق دیوانیش ششهزار و پانصد دینار است هبرکنی شهری کوچك است
ودر زمان سابق شهری بزرك بوده بر سر پشته و رودی بزرك دارد و از الاطاق
می اید و باغات او بسیار است و در و انواع میوه باشد و در اندرون شهر قلعهٔ محکم
یك طرف شهر حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار دینار است جزاوین قصبه ایست
و در و باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانیش شانزده هزار دینار است خوشاب
شهری کوچك است و در اول شهری بزرك بوده حقوق دیوانیش پنج هزار و سیصد
دینار است هنکاماباد قصبه ایست و حقوق دیوانیش یك هزار دینار است سلم
در اول شهری بوده و اکنون بقدر دهی مانده حقوق دیوانیش هفصد دینار است شلم
قصبه ایست حقوق دیوانیش هفت هزار و دویست دینار است عین شهری وسط
است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است کبود شهری کوچك است حقوق دیوانی
اش چهار هزار دینار است ملازجرد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عوح
و عرض از خط استوا لح م و اکنون قلعه ایست عظیم محکم و جای خوب است و هوای
خوش حقوق دیوانیش چهار هزار دینار است وان و وسطان از اقلیم چهارم است
وان قلعه ایست و وسطان شهری بزرك بوده و اکنون شهری وسط است طولش از
جزایر خالدات ع ح و عرض از خط استوا لو ح هوایش بغایط خوب و ابش از جبالی
کرد ان حدود است بر میخیزد و در بحیرهٔ اخلاط میریزد و باغستان بسیار دارد و میوهای
فراوان و خوب حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و چهارصد دینار است لاسجرد قلعه ایست
و در پای ان قصبه حاصلش غله و پنبه و اندکی میوه و حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است
باب نهم در صور دیار بکر و ربیعه در صور الاقالیم از جزیره میخوانند بیست و نه شهر است
و کرم سیر است حدود ولایتش بروم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب پیوسته
است و شهر موصل دار الملك انجاست حقوق دیوانی ان مملکت در عهد اتابکان تا زمان
بدرالدین لولو مبلغ یکهزار تومان بوده است و اکنون صد و نود تومان و نیم است موصل
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عو ع و عرض از خط استوا لو له بر کنار دجله
افتاده دور بارویش هزار کام است و مسجد جامع دارد و در و محرابی از سنك تراشیده
مقطع کرده که در هیچ مملکتی مثل ان تطعیم کس از چوب نکرده باشد و در انجا عمارات عالیه

بدر

بدرالدین لولو ساخت اکنون خراب است حقوق دیوانیش سیصد و بیست و هشت
هزار دینار است اربیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ع ی و عرض از خط
استوا و ع شهری بزرك است و قلعهٔ عظیم دارد حاصلش غله و پنبه نیکو باشد حقوق
دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینار است ارزنه از دیار ربیعه حقوق
دیوانیش بیست و دو هزار دینار است ارزنه از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم بر کنار
اب فرات است و شهری وسط است حقوق دیوانیش سی هزار دینار است باصیده
شهری وسط است حاصلش غله و پنبه و اندکی میوه باشد حقوق دیوانیش بیست
و چهار هزار و سیصد دینار است بلطرنوح شهری کوچك است حقوق دیوانیش پانزده
هزار دینار است برطلی قصبه ایست و جای بس خوب است و نهر و میوه دارد و
غله نیز حقوق دیوانیش سیزده هزار و دویست دینار است بوادج شهری کوچك است
چارده هزار دینار است جار در صور الاقالیم کوید شهری کوچك است در باغستان و
کوهستان ایشان ذبح میکنند جزیره از اقلیم چهارم است و اردشیر بابکان ساخت
شهری بزرك است و قریب سیصد پاره ده از توابع انست و انکور بسیار دارد حقوق
دیوانیش صد و هفتاد هزار و دویست دینار است جانی و سیوان شهری وسط است
و از اقلیم چهارم حقوق دیوانیش بیست و یك هزار دینار است حران از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خالدات و عرض از خط استوا ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام
ساخت و قلعهٔ ایست از سنك تراشیده دورش یك هزار و سیصد و پنجاه کام و علو
دیوارش پنجاه کز بود از قلعه نجم خوانند و قرای حران در ده تلان کویند ولادت ابراهیم در
انجا بوده و اصح انکه بابل بوده بله نورس و او را انجا پنهان داشته اند و در حران قوم
صابیان بسیار بوده اند خضرلیغا شهری بزرك بوده و اکنون بعضی از ان خراب است
و بعضی اباد ان حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار و پانصد دینار است خابور از اقلیم
چهارم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت راس العین ربیعه است و از اقلیم چهارم
طولش از جزایر خالدات ع ی و عرض از خط استوا الد ل دور بارویش پنج هزار کام است
هوایی بغایت خوب دارد و در و غله و پنبه و انکور نیکو باشد رقه از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خالدات   و عرض از خط استوا و اکنون خراب است و بزبان روی

انرا لایقوش خوانند ودر رسالهٔ ملکشاهی امده بعهد قادر خلیفه جعفر مای که حاکم
ان دیار بوده برلب اب فرات که محاذی شهر رقه است قلعه از سنگ خارا ساخته دورش
یک هزار گام بعد از صد سال نبیره اش سابق بن جعفر بران قلعه بقطع طریق مشغول
بوده و راه های شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود شد سلطان ملک شاه
سلجوقی ازان برجر بستد و سابق را با پسران سیاست فرمود تا ان راه ها کشاده و
ایمن شد و از عجایب حالات در شرح ان مقام اورده است که ان قلعه در برابر ده
صفین است که رزمگاه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بود با معویه
علیه و علی ابیه و ولده بر لب اب فرات و دران حوالی مشهدیست که از اشهداء الحرب
خوانند و انده ور اشخاص شهدا در تابوتها بدید بود و چون بنزدیک رسند هیچ چیز بدید
نیست **رها** از اقلیم چهارم است و در رساله ملک شاهی امده که دورش پنج هزار و
هشتصد گام است از سنگ تراشیده ساخته اند و دو گنبدی هم از سنگ ساخته
اند و گنبد بزرگ درمیان که زیاده از صد گز صحن گنبد بوده و در مسالك الممالك
امده که ازان خوبتر و عظیم تر عمارتی در جهان نساخته بوده اند و اکنون خرابست
ساغرد شهری بزرگ است و از اقلیم چهارم و هوای خوش دارد و در ولایات مس خوب
میسازند و طاسهای بی نظیر انجا مشهور است و حقوق دیوانیش چهل و هشت هزار
و پانصد دینار است **سنجار** از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر
خالدات **عه د** و عرض از خط استوا **له ع** دوربارویش سه هزار و دویست گام است
از سنگ و گچ کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده که کوی
بابهای خانها بهم پیوسته است و باغستان فراوان دارد سماق و زیتون و انجیر و
انگور خوب وافر دارد و حقوق دیوانیش صد و چهل و هفت هزار و پانصد دینار است
سوق ثمانین دهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر علیه السلام بعد از ساکن
شدن طوفان ساخت و ان اولین مقامیست که بعد از طوفان بروی زمین ساخته
اند و اکنون خراب است **عقر** از اقلیم چهارم است کیکاوس کیانی ساخته و بر پشته
موضوع است و انگور وافر دارد و شرابش بد باشد و حقوق دیوانیش بیست و
هفت هزار و چهار صد دینار است **عمادیه** شهری بزرگ است عماد الدولهٔ دیلمی تجدید

عمارت

عمارت ان کرد و بعمادیه منسوب گردانید هوای بغایت خوب دارد و حقوق دیوانیش
شصت و هشت هزار دینار است **قرقیسیا** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
عد م و عرض از خط استوا **لد ك** بقرقیسیای بن طهمورث دیوبند مشهور است **کربلیر**
شهری وسط است حقوق دیوانیش یازده هزار و دویست دینار است **ماردین** از
دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات **عد ه** و عرض از خط استوا
له ع بر بلندی پشته موضوع است و در وی قلعه ایست بر سر سنگی که بر شهر مشرف
است و دران دیار رودیست همچند نیجان رود باشد صور نام که باغستان ماردین
را اب از وست و ان باغستان و اراضی که بران اب معمور است قریب بده فرسنگ
طول دارد و کما بیش یک فرسنگ عرض غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر ان ولایات
ازان رود است و حقوق دیوانی ان دویست و شش هزار و دویست دینار است
موش پیش ازین شهری بوده و اکنون خرابست و صحرائیست خوب و علفزار
و از یک طرف ان اب دجله و از یک طرف اب فرات میرود حقوق دیوانیش شصت
و نه هزار و پانصد دینار است **میافارقین** از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش
از جزایر خالدات **عد ه** و عرض از خط استوا **لح ع** شهری بزرگ است و هوای خوش
دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانیش دویست بیست و چهار هزار دینار است
نصیبین از دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات **عه ع** و عرض
از خط استوا **له ع** دوربارویش شش هزار و پانصد گام است و ابش از نهر هرماس
است هوایش متعفن و ارتفاعش انگور و میوه بسیار است و شرابش بد نیست
مانع مضرت عفونت هوا میشود گل انجا بهترین گل ایران است و درانجا عقارب
قتال و پشه بسیار است در جامع الحکایات امده که در ما قبل بافسون پشه و ملخ
را بسته بودند چنانکه دران شهر در بنا ملکی در عهد صلاح الدین یوسف بادوی ان
عمارت میکردند خمهای سربسته دیدند تصور گنجی کردند انها را برداشتند و سرش
باز کردند در و پشه و ملخ دیدند باز برجای نهادند ان عمل باطل شد **بلتغرین** بر کنار
دجله نهاده اند و مشهد یونس پیغمبر علیه السلام است و از شهر تا ان مشهد هزار گام
است و دور ان شهر شش هزار گام است **باب دهم در اشکال و لایات کردستان**

وان شانزده ولایتست هوایش معتدل وحدودش با ولایت عراق عرب وخوزستان
وعراق عجم واذربایجان ودیار بکر پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه
ایوه قریب بدویست تومان بوده است واکنون بیست تومان ویکهزار وپانصد
دینار است **الانی** قصبه ایست معتبر وهوای خوش دارد وابهای روان حاصلش
غلات باشد وعلف زارهای نیکو وشکارکاههای فراوان **بهستون** شهری وسط
است وجای نا نزهت در وانشیخا ندارد وحش نام بوده **بهار** قلعه ایست در زمان سلیمان
شاه بوده ودار الملک انجاست **خفتیان** قلعه ایست هم برکنار اب زاب وچند پاره ده
است در حوالی ان **دربند تاج خاتون** شهری وسط بوده واکنون خراب است
جای خوب بوده **دربند زنکی** شهری کوچک است وهوای معتدل وابهای روان معتدل
بسیار دارد وعلف زارهای فراوان ومردم انجا دزد وراه زن وناپاک اند **دزبیل**
شهری وسط است اب وهوای خوش دارد **دینور** شهریست کوچک از اقلیم چهارم طولش
ازجزایر خالدات **مح ع** وعرض از خط استوا **له ح** وهوایش معتدل وابش فراوان
وارتفاعش غله ومیوه واندکی انکور باشد ومردم انجا بهتر از دیکر مواضع باشند
سلطان اباد وچمچمال قصبه ایست از اقلیم چهارم در پای کوه بی ستون افتاده
اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغل ساخته جای خوش وهوایی بغایت خوب
دارد وحاصلش اغلب غله بود **شهرزور** از اقلیم چهارم است طولش ازجزایر خالدات
مح ع وعرض از خط استوا **لدل** قصبه ایست از اول نیم راه مداین تا اتشخانه اذربایجان
قباد بن فیروز ساسانی ساخت ودر صور الاقالیم امده که از اشهرزور دانات
کفته اند که پیوسته حکامش اکراد بوده اند وهر که را زور بیشتر بودی حاکم شدی
بران شهر **کرمانشاهان** از ادر کتب قرماشین نوشته اند واز اقلیم چهارم است طولش
ازجزایر خالدات **لح ع** وعرض از خط استوا **لدل** بهرام بن شاپور ذی الاکتاف ساسانی
ساخت وقباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد ودر وی بهر خود عمارت
عالی ساخت وپسرش انوشیروان عادل در وتختکاهی ساخت صد کز در صد کز
ودر یک جشن در وفغفور چین وخاقان ترک ورای هند وقیصر روم او را
دست بوس کردند شهری وسط بوده است اکنون دهیست صفه شبدیز در ان

حدود

حدود است وخسرو پرویز ساخته ودر صحرای ان باغی ساخته دو فرسنک در دو فرسنک
وبعضی از ان مثمر کردانیده چنانکه در و میوه های کرمسیری وسردسیری بودی و
هیچو میدانی بعلف زار کذاشته ودر وانواع حیوانات سر داده تا توالد وتناسل
کردندی **کرند وخوشان** دوده است بر سر کریوهٔ حلوان وکرند مذکور خراب است
وخوشان ابادان وهوای معتدل دارد وابش از ان کوه جاریست ودر و زراعت
وباغستان بسیار است **کنکور** واز قصر اللصوص خوانده اند از انجهت که اهل
انجا دردزدی درجه علا دارند وخسرو پرویز در و قلعه میساخته سنکهای کران
بستون کرده اند چنانکه هر یک کما بیش ده هزار من ودران نزدیکی چنان سنک
نیست ومونس الاسناد در کنکور جامعی ساخت بغایت خوب وعظیم **ماهی دشت**
ولایتی است که قریب بپنجاه پاره ده باشد ودر صحرایی واقع است که متصل میدانی
بزرکست وعلف زاری در غایت خوبی است وهوای معتدل دارد وابش از جبالی
که دران حدود است برمیخیزد **هرسین** قلعه ایست وقصبهٔ در پای ان قلعه هوای
معتدل وابهای روان دارد **وسطام** دهی بزرک است محاذی صفهٔ شبدیز هوای
معتدل دارد وابش از رود کولکو که از کوه بی ستون وحوالیش برمیخیزد **باب**
یازدهم در جهات کشور خوزستان ودر رود وازده شهر است
هوایش بغایت کرم وحدودش با ولایت عراق عرب وکردستان وفارس پیوسته
است حقوق دیوانیاش در زمان خلفا زیاده از سیصد تومان این زمان
بوده ودرین عهد سی ودو تومان ونیم بر روی دفتر است اما توفیر نیکو دارد
ودار الملکش شهر ششتر است **دستر** در تلفظ ششتر خوانند از اقلیم سیم
است طولش ازجزایر خالدات **عه ل** وعرض از خط استوا **لا ل** هوشنک پیشدادی
ساخت وخراب شده بود اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد وشکلش
بر مثال اسب ساخت شاپور ذو الاکتاف چون از روم بایران رسید وبر قیصر
غلبه کرد پادشاهی یافت وقیصر را الزام نمود تا بعد از تدارک خرابی که درین ملک
کرده بود اب ششتر را مثالثه کردانید وبران سدی عظیم بست وجوی دشتاباد
که مدار ولایت ششتر برانست بسبب ان بند جاری شد ودر مسالک

المسالك کوید که ازان محکمتر بندی بر هیچ ابی نه بسته اند اما بندامیر که بعد از تالیف
مسالك الممالك در فارس عضد الدوله دیلمی براب کر بسته است ازان عظیم تر است
و شاپور ذوالاکتاف در ششتر عمارات عالیه کرده و چهار دروازه دارد و هوا
بغایت کرم است و اکثر بهار و تابستان دد و باد سموم وزد چنانکه بشب نیز اید
و بدین سبب بر بامها نروند اما ابش خوش هاضم است چنانکه دران کرما اعتماد
بران اب اغذیه غلیظ خورند و مضر نبود و زمینش از ان مرتفع تمام است و از نیکوئی
زمین تخم نیك دراز کوش کانی بود غله و پنبه و نی شکر درو نیك می اید و پیوسته
در انجا ارزانی بود چنانکه شکر انجا بهتر از فراخی شیراز بود و مردم انجا اکثر سیاه
چرده و لاغر باشند و بر مذهب بوحنیفه و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول
و در ایشان هیچ فضولی و فتنه نبود و کم سرمایه باشند و در ایشان متمول نباشد
و بنادر افتد و شکارکاه های بسیار خوب دارد و در رسالهٔ ملکشاهی کوید
چهار شکارکاه بزرك دارد رخشاباد پانزده فرسنك در دوازده فرسنك دوم
دورق و هندیان بیست فرسنك در ده فرسنك سیم مشهدکانی ده فرسنك در
شش فرسنك چهارم حویزه بیست فرسنك در دوازده فرسنك و علفزارهای
خوب است و از غایت کرما مردم غریب دران دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد
و هر غله که در شوشتر حاصل شود در جوز احصاد نتوان کرد از بیم تلف و حقوق دیوانی
انجا بتمغا مقرر است و بر ظاهر شهر قلعه ایست **اهواز** از اقلیم سیم است طولش از جزایر
خالدات **فه ع** و عرض از خط استوا **لا ع** اردشیر بابکان ساخت و از کوره عظیم
توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان را بان باز خوانند **ترب** از اقلیم سیم است و شهری
کوچك است و کرمسیر و کنار دریا افتاده چنانکه جدر و اهل ماهیا از برخشکی انداز د
و قوت ایشان ازان بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه
چهره باشند و باغستان بسیار دارد نارنج و ترنج و لیمو و خرماهای بسیار خوب
و فراوان دارد **جند شاپور** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **فر** و عرض
از خط استوا **لا له** شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذوالاکتاف در و
عمارات بسیار کرد شهری وسط و کرمسیر است و هوای بد دارد و درونی شکر

بسیار

طولش از جزایر خالدات فه ده و عرض از خط استوا ل ٤ ٤

بسیار بود **حویزه** از اقلیم سیوم است شاپور ذوالاکتاف ساخت و شهری
وسط است و کرمسیر و هوای او بهتر از دیکر شهرهای خوزستان حاصلش
غلات و پنبه و نیشکر بسیار بود و در و قوم صابیان بسیارند **دزفول** انرا
اندالمسك کفته اند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **فده** و عرض
از خط استوا **لا ع** اردشیر بابکان ساخت و بر دو جانب ان جند شاپور نهاده
است و پلی بران اب بسته اند چهل و دو چشمه و درازی پل پانصد و بیست
کام است و عرضش پانزده کام ازان پل اندالمسك خوانند و ان شهر را بان پل
بان خوانند و بر جانب شرقی بالای شهر جوی در سنك بریده اند و در زیر شهر
برود رسانیده اند و دولابی بزرك بران جویها ساخته چنانکه پنجاه کز اب
بالا می اندازد و میلاد شهر بران ابست شهری وسط است و مواضع بسیار
از توابع اوست و بعد و قری شابجره و مرغزاریست نیم فرسنك و تمامت
نرکس خود روست و هم درین حدود درختانند که انرا درخت زرین خوانند
شکوفه زرد بسیار بقا دارد اما ثمره نمی دهند **دستکرد** از اقلیم سیم است هرموز
بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخته و قلعهٔ کلین محکم دارد هوایش بغایت
کرم است و متعفن **رامهرمز** او رمز بن شاپور اردشیر بابکان ساخت و انرا
رام هرموز خوانند بمرور رامز شد شهری وسط است و هوای کرم دارد حاصلش
غله و نیشکر بسیار دارد **سوس** از اقلیم سیم است و شهری وسط و کرم
سیر مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن ادم علیه السلام ساخت و این
اولین شهریست که در خوزستان بنا کردند و هوشنك بران عمارت افزود و بران
قلعهٔ ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذوالاکتاف تجدید عمارت ان کرد
و شاپور خوره خواند و شکلش بر مثال بازنهاده بود مزار دانیال پیغمبر علیه السلم
انجاست بر جانب غربی شهر و درمیان اب و در انجا ماهیان انسی اند و از مردمان
نکریزند و کسی ایشان را نرنجاند **طرازك** شهری وسط است و در انجا نیشکر بیشتر
و بهتر از دیکر مواضع خوزستان و ثمر فراوان دارد **عسکر مکرم** از اقلیم سیم است
شاپور ذوالاکتاف تجدید عمارتش کرد و برج شاپور خواند و بر دو جانب اب دو

دولشکر لستر نهادند ودراول بلفظ لشکر خوانده اند ولشکر بن طهمورث دیو بند
ساخت شهری بزرك است واز همه ولایت خوزستان خوشتر است اما در وعقارب
قتال بسیار بود مسرقان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات وه ع وعرض از
خط استوا لاح اردشیر بابکان ساخت وبران جوئی برید وشهری وسط است
وولایتی بسیار دارد وهمه کرم سیر است باب دوازدهم در شان بر وبحر فارس
در فارس نامه امده که ملك فارس دار الملك پادشاهان ایران بوده ومشهور است
که ایشان اکرچه تمامت ایران داشته اند که ایشانرا ملوك فرس خوانده اند وقدرت
وشوکتشان انکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج کذار ایشان بوده اند ودر
کلام مجید از قدرت وشوکت ایشان خبر هست انجا که بعثنا علیکم عبادا لنا اولی
باس شدید ورسول الله صلی الله علیه واله در حق اهل فارس فرموده ان الله خیرتین
من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس وبدین جهت اهل انجا را الاخیار الفارس
خوانند ودر معجم البلدان از رسول صلی الله علیه واله مرویست ابعد الناس الی
الاسلام ولو کان الاسلام متعلقة بالثریا لنالته فارس وملك فارس هم (الروم ع)
بر است وهم بحر وهریك را علیحده می نویسیم حقوق دیوانیش بموجب بود وشرح
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ودیکر خلفا بمقاسمه بوده است بعضی
نصف وبعضی ثلث وبهری ربع وبخشی خمس وچندی عشر بنقد حاصل میداده اند
ودر عهد واثق خلیفه از امعین کردند بمبلغ سی وسه بار هزار هزار درم وصد و
پنجاه هزار درم وار غله براورده اند ودر سنه اثنی وثلثمایه علی بن عیسی بزمان مقتدر خلیفه
از اخراج مقرر کردانید مبلغش شصت وسه بار هزار هزار درم که یك هزار وپنجاه
تومان این زمان باشد ودر عهد بویه پنجاه وپنج بار هزار هزار دینار وعوال
حاصل داشت که نزدیك این مقدار بود اما ایشان با دار الخلافه هشتصد
هزار دینار حساب کردندی واکثر اوقات ان نیز ندادندی ودر عهد سلاجقه
جهت عساکر در کشور کشائی تا مبلغ دو بار هزار هزار وسیصد وپنج هزار
دینار رایج بوده که بدان نزدیك باشد واکنون بر دفاتر دیوانی دویست وهشتاد
وهفت تومان ویکهزار ودویست دینار رایج است ودر ولایت اکثر محصول سیمی

ستانند واز ان شهرها بتمغا مقرر است وشرحش متعاقب میاید البر ولایات
بر یعنی خشکی فارس را در قدیم پنج کوره کرفته اند چون اردشیر خوره واصطخر و
دارابجرد وشابور خوره وقباد خوره ودر هریك چند فرسنك ولایت وشهری
بوده است وهست وحدود ان کورها تا ولایت عراق عجم وخوزستان ولرستان
وشبانکاره وکرمان وبحر فارس پیوسته است طولش از قومشه تا قیس
صد وپنجاه فرسنك وعرض از یزد تا خوزستان صد وبیست فرسنك مساحتش
هیجده هزار فرسنك باشد کوره اردشیر خوره باردشیر بابکان اولا کاسره
منسوب است ودرین کوره اول شهری فیروزاباد بوده ودر فارس دار الملك
اصطخر کرفته بودند وان کوره قدیمتر از دیکر کورها است اما چون اکنون دار
الملك فارس شهر شیراز است وان در کوره اردشیر خوره این کوره را مقدم
داشتن اولی است شیراز از اقلیم سیم است وشهر اسلامی وقبة الاسلام
ان دیار طولش از جزایر خالدات فح ع وعرض از خط استوا کط بروایتی
شیراز بن طهمورث ساخته بوده وخراب شده وبقولی در زمان سابق بر ان زمین
شهری فارس نام بوده وبفارس بن ماسور بن سام بن نوح علیه السلام منسوب
است واصح انکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج یوسف ساخت
وبروایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید عمارتش کرد تاریخ عمارتش
سنه اربع وستین هجری طالع برج سنبله در عهد عضد الدوله دیلمی ان
شهر چنان معمور شد که در وجای لشکرش نماند در قبلی شیراز قصبه ساخت
ولشکریانش را در و نشاندند و فناخسرو کرد خواندندی وعوام سوق الامیر
کفتندی واین قصبه بمرتبه رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت اما اکنون
خراب است وداخل قری جومه شده وشیراز را تا زمان صمصام الدوله بن
عضد الدوله بارو نبود واو از جهت دفع اعدا از ا بارو کشید دورش دوازده
هزار کام است درین تاریخ خرابی بحال او راه یافته بود ملك شرف الدین محمود
شاه تجدید عمارت باروی ان کرد وبر بالای بروج بجهت محافظان خانها ساخت
از اجر وشهر شیراز هفده محله است ونه دروازه دارد اصطخر ودراك موسی

وبیضا و کازرون وسلم وفسا وبال تو ودولت وسعادت شهری دد غایت
خوشی است اما کوچهاش اکنون در وسر ساخته‌اند مقصر ند و پرچرکن میباشد
ومردم متمیز را دران کوچها متعذر است تردد کردن وهوایش معتدل است
وپیوسته هر کاری در و توان کرد واکثر اوقات روی بازارش از ریاحین
خالی نبود و ابش از قنوات است وبهترین انها قنات رکنابادست که رکن الدوله
حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده وبزرکتر از قنات قلات بند راست که بکثرت سعلی
مشهوراست وهرکز بعمارت محتاج نمیشود در بهار سیلاب از کوه درّاك
محاید وبرظاهر شهر میکذرد وبه بحیره مکهلویه میرود دار تفاعات انجا وسط است
واکثر اوقات تسعیر خوردنی بالا باشد از میوهاش انکور شقالی بغایت نیکو است
ودران شهر درخت سرو را نمو درغایت قوتست ومردم انجا اکثر لاغر واسمر و
سنی مذهب وشافعی واند کی حنفی وشیعی نیز هستند ودرو سادات بزرك
الصحیح النسب میباشد واثار رسول صلی الله علیه واله دارند واهل انجا درویش
نهاد وپاك اعتقاد باشند وبکمتر کسبی قانع ودرو بینوا بسیار است اما از کدیه
محترز باشند والبته بکسبی مشغول ومتمولان انجا اکثر غریب اند وشیرازی متمول
بنادر افتد واکثر اهل انجا درخیرات ساعی اند ودر طاعت وعبادت حق تعالی
درجه علی دارند وهرکز ان مقام از اولیا خالی نبوده است بدین سبب انرا برج
اولیا کفته اند اما اکنون بسبب نا انصافی وطمع پیشوایان مکمن اشقیاست
ودران شهر جامع عتیق عمرلیث ساخته است کفته اند ان مقام از ولی خالی نبوده
وبین المحراب والمنبر دعارا اجابت بوده ومسجد جدیدی اتابك سعد بن زنکی سلغری
بنا کرد ومسجد سنقر در خرکاه تراشان با اتابك سنقر بن مودود سلغری منسوب
ودار الشفا بعضد الدوله ودیکر جامعها وخوانق ومدارس ومساجد وابواب
الخیر که ارباب تموّل ساخته‌اند بسیار است هنا کر انرا پانصد بقعه در کذرد وبران
موقوفات بیشمار اما از ان کم باصحاب استحقاق میرسد واغلب در دست مستاکله
است ودر انجا مزارات متبرکه مثل امام زاده محمد بن موسی الکاظم علیهم السلام وشیخ
ابوعبدالله خفیف که انرا اتابك زنکی سلغری عمارت کرد ووقف معین فرمود و

جهت آنکه صح

شیخ

شیخ بهلول مرتب عمارتش کرد وباباکوهی وشیخ روزبهان وشیخ سعدی وشیخ
حسن کیا وحاجی رکن الدین رازکوی وامثالهم فراوان است چه در اکثر مدارس
وخوانق ومساجد نیز مقابر خواص است وعموم مقابرش بعضی در اندرون شهر است
وبرخی بیرون وبچند موضع متفرقند وحقوق دیوانی انجا بتمغا مقرر است
واکنون چارصد وپنجاه هزار دینار ضمانی انجاست وتمامت ولایت فارس از توابع
اوست انجیر بلان شهر مخصوص است ودر حوالی ان حومه میخوانند وان هیجده پاره
ده است وابش از قنوات است ودر هوا مانند شیراز حاصلش غله وپنبه بود واندکی
میوه از همه نوع **اعمال سیف** ناحیت چند است بر کنار دریا همه کرمسیر وپشتی
عرب مقام دارند وابش وهوایش سخت مخالف بود بعضی ازین ولایات بسیف
ابی زهیر وبعضی بسیف عماره منسوب بوده است وحاصلشان جز غله وخرما
نباشد **بوشکانات** چند ناحیت است همه کرمسیر ودروخرما بسیار بود ودران
ولایت هیچ شهری نیست وحاصلشان غله وخرما باشد **توج** درقدیم شهری
بزرك بوده است وعرب نشین وکرمسیر ودربیابان است ودرو اب روان نیست
واکنون خرابست **خیر** شهری وسط است بزرکتر از کوار هوای معتدل دارد و
دران حدود از ان بهتر نیست وابش کوارنده است وزمینش غله بوم ومیوهای
سردسیری وکرمسیری همه درو باشد ونیکو بود وقلعه محکم دارد وازاینجا خوانند
ودرو نخچیر کوهی ودشتی فراوان بود **ختوهر** ناحیتی است کرمسیر ودرختان خرما
دارد ودرو هیچ شهر نیست ومردمانش سلاح ورز باشند **خیقان** دهی بزرك
است ودر تلفظ حلافکان خوانند بر راه فیروزاباد است واز و تا فیروزاباد
راه سخت بود وکوهها وکهسارهای درشت ولکام کیرهای سخت وپوستران
کوه را از دزد پا ده مخوف بود هوایش معتدل است ومردم انجا کوهی طبع باشند
وابش از ان کوهستان است وان منبع رود براره است که بفیروزاباد است
محصولش غله وپنبه فراوان است **دمزان داون ودوان** چند ناحیت است
همه کرمسیر وبعضی که کوهستان است هوایش معتدل است حاصلش غله ومیوه
وشلتوك باشد **سروستان وکوهنجان** ولایتی است کرمسیر

وهوایش مخالف بود و در رود درخت خرما بسیار بود حاصلش جز غله و خرما نبود
سراف در قدیم شهری بزرگ بوده است و پرنعمت و مشرع سفر بحر در روزگار
دیالمه مشرعهٔ سفر بحر از انجا بوده است هوایش بغایت گرم است و ابش انباران
در مصانع محافظت نمایند و دو سه چشمه نیز دارد حاصلش غله و خرما و مواضع
بحر مروخوذشی از توابع ان بوده است صمکان و هیرک صمکان شهری خوش بوده
و از عجایب دنیاست چاکه در میان او رودی میگذرد و بران رود پلی بسته اند
طرف بالای پل سردسیر است و درختان جوز و چنار و امثال انها و طرف زیر پل
گرمسیر است درختان نارنج و ترنج و مانندان و شراب انگوری انجا انچنانست
که تا دو سه چندان اب بران نیفزایند نتوانند خورد و مردم انجا مزارع و مسکین
باشند و هیرک دهی بزرگ است و از توابع است فیروزاباد از اقلیم سیم است
طولش از جزایر خالدات مح ل و عرض از خط استوا لح ی در اول ساخته بودند و جور
نام کرده بودند و در میان شهر عمارت عالی چندان بلند ساخته که هوایش خوش
شده و از کوه بفواره اب بران بالا برده و برکردن ان دکهٔ عظیم کرده ان عمارت را
ایوان خوانده‌اند و در ان وقت که اسکندر فتح بلاد میکرد بجهت انکه بهمه طرف بانجا
رفتن بکوه فرو میبایست رفت از فتح ان عاجز شد اب رود خشیقان را از ممر
اول بگردانید و سر در انجا داد تا ان شهر خراب شده بحیره گشت اردشیر بابکان خواست
که ان بحیره را خشک گرداند تا بر انجا باز شهری بسازد برابر معاد بر طرف تنگ نقبی
برید و بوقت اب کشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند اب زور کرد و
زنجیر بگسست و او را هلاک گردانید و سقف ان بمرور روزگار فرو میافتاد
تا دره شد اردشیر بران زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضد
الدوله دیلم تجدید عمارت ان کرد و فیروزاباد خواند هوایش گرم و متعفن است
و ابش از رود خشیقان می اید و اکنون باب برازه مشهور است گلابش خوشبو
تر و بهتر از دیگر ولایات بود متمیز و بصلاح نزدیکند مردم انجا کازرین و قربا
برد کازرین شهری وسط است و قیر شهری کوچک و هر سه گرمسیراند و در
انجا درخت خرما بسیار است ابش از رود ثکانست و نکار دین قلعهٔ محکم است

و از رود ثکان اب برانجا برده اند و کاریان و مواضع بسیار از توابع این علاء است
کران و ایراهستان در پا بانیست و بغایت گرمسیر چنانکه در تابستان
در انجا معدودی چند بیشتر نباشد و اب روان و کاریز ندارد و غلهٔ انجا تمام
اندیم است و از میوه‌ها جز خرما ندارد و همه در کوهها درختان نشانده اند تا
در زمستان از باران پر اب شود و تا بستان درخت را تا نه دارد و مردم انجا اکثر
دزد و راه زن و پیاده رو باشند و مردم غریب بجز بسه ماه سرها در ان ولایت نتوانند
بود و بدین سبب ان گروه عصیان بسیار کنند کوار شهرکی خوش است و توابع
بسیار دارد و هوایش بگرمی مایل است و ابش از مکان بهمن بن اسفندیار می اید
و بر اب ان رودی بسته اند تا ان اب بالا امد و دهها بران مزروع گشت و درو
غله و میوه بسیار باشد و اکثر حوایج از انجا ارند و از میوه‌هاش انار روایی و بادام
نیکو بود و در ان حدود نخچیر فراوان بود صاحب فارس نامه گوید اهل انجا جلف و
کثیف طبع باشند و متابع مذهب شافعی لاغر و مکوجان از نواحی کازرین است
و گرمسیر و هوایش مخالف و در و مردم دزد راه زن باشند و حاصلش غله و پنبه
و خرما بود مایدستان بیابانیست سی و نهنگ بر ساحلش دریا و در انجا دهها است و
هیچ اب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غلهٔ دیمی نبود اما اگر از ماه دیماه که
اخر خریف و اول شتا بود و باران باشد یکمن تخم کما بیش هزار من ریع دهد و اگر دو
دو ماه بارندگی نبود چندین ریع نتواند داد بلکه بزیان رود و هرگاه که هنگام سرما
انجا ذرع کنند چون هوا گرم بود بگریزند بر زیگران انجا بدروند و خورد کنند نیمی
مزارع و نیمی دروندهٔ بردارد میمند شهری کوچک است و گرمسیر غله و خرما و
انگور در و بیشتر بود و مردم انجا همه پیشه ور باشند هرمز و تیمجان و کستری
دو شهر است مانند شیراز و مینا هوایش مانند شیراز و اب روان دارد و باغستان
اندکی بود و در و انگور و میوه‌های سردسیری باشد و در انحدود نخچیر بسیار است
و مردم انجا سلاح ورز باشند و بی باک هرموقان دو ده اند و چند دهی دیگر که در
انحدود است ساحلیانست و از توابع دولت خانه قیش است و بغایت گرمسیر
کوره اصطخر چون در ملک فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده این کوره

بدان شهر باز خوانند از یزد تا بحادی هزار درخت و در طول از قهستان تا یزد و
درعرض توابع ان کوره است **اصطخر** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
وعرض از خط استوا بقولی کیومرث بنیاد کرد و بروایتی پسرش اصطخر نام وهو
شنگ بران افزود و جمشید باتمام رسانید چنانکه از حد جفرک تا اخر رامجرد
که مسافتش چهارده فرسنگ درطول و دو فرسنگ درعرض و برانجا چندین عمارات
است و زراعت بود و سه قلعهٔ محکم دارد بر سر سه کوه یکی معروف باصطخر دوم
شکسته سیم شنکوان واثر اسکندران کنشتی مؤلف فارس نامه گوید جمشید در
اصطخر در پای کوهی سرایی کرده بود وصفت این سرای انکه در پایان کوه دکه ساخته
از سنگ خارای سیاه و ان دکه چهار سواست یکجانب در کوه پیوسته و سه طرف
در صحرا کشاده و بر بلندی سی گز ساخته و بدو طرف نردبانی که برو رفتندی و بران
دکه ستونها از سنگ مدور کرده و بران نقاری چنان باریک کرده که بر چوب نرم
نتوان کرد و بر درگاه دو ستون مربع نهاده و باریهای ان ستونها زیادت از
صد هزار من باشد و دران نزدیکی بران دستور سنگی نیست و برادت ان امساک
خون میکند بر جراحات و برانجا صورت براق حضرت رسول صلی الله علیه واله کرده
اند و ریش بشکل ادمی با ریش مجعد و تاج بر سر و دست و پا و دم بر صفت گاو و
صورت جمشید بشکلی سخت زیبا کرده اند و دران کوه گرمابه از سنگ کنده اند
چنانکه اب گرمش از چشمه زاینده است و باتش محتاج نیست و بر سران کوه
دخمهای عظیم بوده که عوام انرا زندان گویند و بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر
چند نوبت خلاف عهد کردند و غدر اندیشیدند مسلمانان در انجا قتلی و خرابی
عظیم کردند و در عهد صمصام الدوله دیلم امیر قتلمش لشکر کشید و انرا بکلی خراب
کرد و بقدر دهی مختصر مانده است و در میان خرابهای جمشیدی توتیای هندی
می یابند که چشم را مفید است و کس نداند که ان توتیا چون و بچه جهت در انجا افتاده
است و اکنون مردم ستونهایی که دران عمارت مانده چهل منار میخوانند و در
مجمع ارباب المسالک گوید که ان ستونها عمارت خانهای بخت بهمن است و در
صور الاقالیم امده که ان ستونها از مسجد سلیمان علیه السلام بوده است و شاید

که خانه

که خانه جمشید را سلیمان علیه السلام بمسجد کرده باشد و بهمان خانه کرده و
هر سه روایت بود و چون عرصهٔ اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون
مرودشت میخوانند داخل ان عرصه بوده است و ارتفاعاتش غله و انگور بهتر بود و
از میوها سیب شیرین خوب میباشد **ایرج** دهی بزرگ است در پایان کوهی افتاده
وان کوه پناه ایشان است چه تمامت خانها دران کوه کنده اند و ابیشان هم از ان
کوه فرود می اید **ابرقوه** از اقلیم سیم است در اول در پایان کوهی ساخته بودند ابرکوه
میگفتند و بعد از ان در صحرایی که اکنون است این شهر کردند شهری کوچک است
و هوای معتدل دارد و ابش از کاریز است و هر از رود غله و پنبه درو نیکو می اید و
اکثر مردمش پیشه ور باشند و بطاعت و عبادت و از مزار اکابر در انجا قبر طاوس
الحرمین است و ان تربت را خاصیتی روایت کنند که اگر مسقف میگردانند خراب
میشود تا بمرتبه که سامان نمی پذیرد و گویند که در ابرقوه جهود اگر چهل روز بماند
نماند و بدین سبب در انجا جهود نیست و اگر از جای دیگر اید بهمین کمتر از چهل روز
مراجعت کند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است از جمله ده مراغه و در انجا
سرویست که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد کیانیان سرو کشمیری و
بلخی شهرتی داشته و اکنون این از ان هم بلندتر و بزرگتر است و درخت سرو در ایران
مثل ان نیست حقوق دیوانی ابرقوه و ولایتش صد و چهل هزار و چهار صد دینار است
اسفندان و قمستان اسفندان شهری کوچک است و حصاری دارد و قمستان دهی
بزرگ است هر دو سردسیر اند و در کوه انجا غاری عظیم و محکم است که ایشان را
در ایام تشویش پناه باشد **اقلید و سرمق و ارجان** اقلید شهری کوچک است و
حصاری دارد و هوایش معتدل است و اب روان دارد و درو همه نوعی میوه باشد
و غله بوم است و سرمق هم شهری کوچک است و در همه حال مانند اقلید اما زردالوی
سرمق بغایت شیرین و نیکو میباشد و خشک از ابه بسیاری از ولایات برند و مواضع
از توابع سرمق و اقلید است **توان و مرودشت** توان شهری کوچک است و غله بوم
و میوه دوی و هوای معتدل دارد و اب روان و مرودشت نیز دهی بزرگ است
که او نیز بهمان صفات موصوفست **بیضا** شهری کوچک است و تربت سفید دارد

بهمان سبب بیضا خوانند گشتاسف بن لهراسف کیانی ساخت هوای معتدل
واب روان دارد غله بوم ومیوه دوست ومواضع بسیار از توابع بیضاست ومرغزاری
دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ واز بیضا علمای متبحر خاسته اند چون قاضی ناصر
الدین ابو سعید عبدالله بن محمد بن علی البیضاوی صاحب تفسیر القاضی ودیگر اکابر
حریر واماده وسبزوار حریر شهری کوچک است وهوای معتدل واب روان
دارد ومیوه هاش بسیار واماده هم شهری کوچک است وقلعهٔ استواری دارد وهوای
معتدل وابش از رود فیض کراست ودر انجا غله وانگور بسیار بود ومواضع بسیار
از توابع انجاست حقوق دیوانیش بیست وپنج هزار وپانصد دینار است حیرک
وغالی دهیست بحدود مرغزاری میوهٔ اندک دارد وغلات فراوان خرمه شهری
خوشست وقلعهٔ محکم دارد وهوایش معتدلست واب روان ومیوه دارد و
غله نیز بسیار بود دارجرد ناحیتی است برکنار اب کر وبندی بران اب بسته بودند
تا دهها را اب میداد چون خرابی بحال بند راه یافت ان ولایت مستاصل گشت اتابک
چاولی ان بند را عمارت کرد وان ولایت باز معمور شد وقصبه نابین نهرستان از عمل
است وحقوق دیوانی ان پنجاه ودو هزار وپانصد دینار است صاهد وهراة دو
شهر کوچک است وهوای معتدل دارد ودر صاهد معدن فولاد است حاصلش غله
ومیوه بود قطره شهریست هوای معتدل واب روان دارد ودر وغله ومیوه باشد
ومعدن اهن است قومشه در ما قبل انرا از ملک عراق گرفته اند وسرحد عراق وفارس
است وقولنجان قلعهٔ کلین است وچند موضع توابع دارد واز اعمال قومشه است
هوایش نزدیک است بهوای اصفهان وابش از قنوات است حاصلش غله و
میوه وانگور بود وطبع وخوی مردمش مانند اصفهان ودر انجا پیوسته دو هوا
بود کامفروز ناحیتیست برکنار اب ودران حدود بیشهٔ عظیم ودران بیشه
شیر بسیار بود وسخت بقوت باشد کربال علیا وسفلا هر دو اند ودر کر اب میخورند
علیا از بند امیر که عضد الدوله دیلمی ساخت وسفلی از بند قصار که اتابک چاولی
تجدید عمارتش کرد کمین وقاورن دو شهر است وتوابع بسیار دارد وهوای معتدل
واب روان وغله ومیوه بسیار ودر انجا نخجیر بسیار است کورد وکلار شهری

کیست

کیست وکلار دهی بزرگ وناحیتی با ان وجمله غله بوم است وهوای سرد دارد نایین
شهرکیست درمیان کوهستان بر راه کوشک زر وهوای معتدل دارد وبسردی
مایل اب روان دارد حاصلش غله ومیوه ومردم انجا بیشتر دزد باشند ودر
انجا مزار شیخ کلندام است ودر پای کریوهٔ نایین مزار امامزاده اسمعیل بن امام
موسی کاظم علیه السلام است وان شهرک قصبهٔ از عمل ابرج است یزدخواست
وکرد دو ده اند وچند دهی دیگر چون سروستان واماره وغیران از توابع ان
وهمه سردسیر است وغله بوم وبجز جو هیچ میوهٔ دیگر ندارد مورد وارادان
دو دهیست نزدیک هوان هوای سرد دارد ومورد بسیار باشد وغله فراوان
دارد ودهی چند از توابع انست کوره داراب جرد بداراب بن بهمن بن اسفندیار
کیانی منسوب است ولایتی که اکنون شبانکاره خوانند وعلیحده بابی در ذکر
ان خواهد امد اکثر ازین کوره بوده است وانچه ازین کوره از فارس میشمارند یاد
کنیم جهرم شهری وسط است بهمن بن اسفندیار ساخت ومواضع بسیار
از توابع انجاست هوای گرم دارد ودر وغله وپنبه بود واب روان از کاریز دارد
ودر انجا دو قلعهٔ محکم است که از اخوربشه خوانند جویم ابی احمد از ولایت
ابرهستان است وولایت ابرهستان از کورهٔ اردشیر خوره وجویم از کورهٔ دو
خوانند گرمسیر است وابش از کاریز وچاه است حاصلش غله وخرما بود ودر
ان ولایت قلعه ایست که ان قلعه را شمیران خوانند اهل انجا سلاح ورز باشند
وپیاده رو ودزد فسا از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فد وعرض
از خط استوا لج دراول فسا بن طهمورث دیوبند ساخته بود خراب شد
گشتاسف بن لهراسف کیانی تجدید عمارتش کرد ونبیره اش بهمن بن اسفندیار
با تمام رسانید وساسان نام کرد در اول مثلث بود بعهد حجاج بن یوسف عاملش
ازاد مرد بوزمان او انرا از ان شکل بگردانید وتجدید عمارتش کرد چون از شبانکاره
خرابی یافت اتابک چاولی باز معمور گردانید شهری سخت بزرگ بوده است
واعمال ونواحی بسیار دارد وهوایش گرمسیر است وابش از قنوات وهیچ اب
رود ندارد ودر ومیوهٔ گرمسیری وسردسیری نیز باشد واز نواحیش شق و

دو باد و پشکانات گرمسیر است و غله بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همه را ذکر
کردن بدراز کشد **کوره شابور خوره** این کوره بشابور بن اردشیر بابکان
مشهور است در اول شهر بزرگ ان نشاور بوده اکنون کازرون است **کازرون**
از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **مرع** و عرضش از خط استوا **کط** در اصل
سه ده بوده است نورد و دریست و راهسان طهمورث دیوبند ساخت
چون شابور بن اردشیر بابکان نشاور را ساخت انرا از توابع نشاور کرد
تا فیروز بن بهرام بن یزدجرد بن بهرام گور انرا شهری کرد و پسرش بران عمارت افزود
شهری معظم شد چون در اصل سه ده بوده اکنون عمارات ان شهر متفرق بود و در
کوشهای محکم و معتبر که هر یک [illegible] قلعه باشد و هوایش گرم و ابش از سه کاریز که
بدان سه ده منسوب است و اعتماد بر بارات دارند و میوه هاشان نارنج و ترنج و
لیمو و انواع میوه های گرمسیری باشد و دو نوع از خرما هست که از اجلات
خوانند مثلش در جهان نیست و انجا پنبه بسیار بود و قماش کرباسی از کازرون
بهمه اطراف برند و اندکی کتان [illegible] در و باشد و قماش انجا اگر جز باب کاریز راهیات
شویند طراوت نپذیرد و مردم انجا شافعی مذهبند و قبر شیخ ابواسحق کازرونی
و دیگر اکابر در انجا بسیار است که ذکر همه طولی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون
است **نشاور** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **لوبه** و عرض از خط استوا
لع طهمورث دیوبند ساخت و دینادار خواند اسکندر وی بوقت فتح فارس انرا
بکلی خراب کرد شابور بن اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و شابور خواند بنام خود
اصل ان نشابور است بمرور ایام از ادغام حروف نشاور شد هوایش گرمسیر است
و شمالش بسته و بدین سبب هوایش متعفن است و ابی زیادت ندارد و از مشمومات
همچو نیلوفر و بنفشه و یاسمین و نرگس در و بسیار بود و ابریشم نیز هست و مردم
شافعی مذهبند و بر ظاهر نشاور شکل مردی سیاهست بهیکل بزرگتر از مردی
بعضی گویند طلسمی است و برخی گویند که مردی بوده خدای تعالی او را سنگ گردانید
شاهان ان ولایت انرا معزز و مکرم دارند و بزیارتش روند و در روغن مالند
اپولانه و ماشت فوطا شهریست بر حدود بوسیجان و از انجا چندی از اهل فضل خاسته اند

هوایش

هوایش معتدل و ابش روان است ماشت فوطا ناحیتی است در کوهستان و
سردسیر است حاصلش غله و اندکی میوه باشد **بلاد شابور** ناحیتی چند است میان
فارس و خوزستان و هوایش معتدل و بگرمی مایل و اب روان بسیار دارد و اکثر
خراب است **تیرمردان و خوبیکان** دو ناحیه است و دههای بزرگ دارد و در
میان شکستها و نشیب و فراز همه تلهای خاک است و هوایش سردسیر است
باعتدال مایل و درو درخت استان و انواع میوه هاست بتخصیص درو جوز بسیار
است و غله ایشان کمتر ابی باشد و نخجیر دران ولایت نیکو باشد و مردم انجا سلاح
ورز باشند و دزد و شب رو چنانکه در یک شب قرب پنجاه فرسنگ راه روند
جبل جیلویه ولایت بسیار است قهستان و نواحی فراوان دارد و بالرستان پیوسته
است و هوایش سردسیر است و ابش بسیار بود و درخت استان بیشمار دارد و میوه
فراوان و شکارگاهی نیکو و مردم انجا سنی و شافعی مذهبند **جره** شهری کوچک است
در تلفظ کره خوانند و در زیر شیراز است و بندامیر که از عمارت عالیه است بر بالا
شیراز و گفته اند **بیت** از خط شیراز گشایش مطلب • کز زیر که دارد و در بالا
بند • هوایش گرمسیر است و ابش از رودی که بدان شهر منسوب است حاصلش
خرما و غله بود و مردم انجا بیشتر سلاح ورز باشند و موضعی چند از توابع انجاست
جنبد بلغان شهری کوچک است و ناحیت پول لولوست هوایش گرم است و اب
روان دارد حاصلش غله و میوه و مشمومات بود و در انجا قلعه حصین است **خشت**
و کمارج دو شهرند در میان کوهستان گرمسیر و اب روان دارند و در و بجز خرما هیچ
غله دیگر نبود و غله اش همه دیمی و هم ابی باشد و مردم انجا بیشتر دزد و راه زن و سلاح
ورز باشند **خلار** دهی بزرگ است و چشمه کوچک دارد و سنگ اسیا اکثر ولایت
فارس از انجا برند و ایشان را غیر از ان حاصلی دیگر نبود و عجب انکه ایشان اکثر ابی اسیا ندارند
و بجهت ارد کردن بدیگر مواضع روند **سلمت** ناحیه سردسیر است و هوای سردسیر
دارد و درخت و ابهای روان حاصلش غله و اندکی میوه باشد **حمایجان و ده اعلا** دو
ناحیه است و هوای سردسیر دارد و درو درخت جوز و انار نیز باشد و عسل فراوان
خیزد و نخجیرگاه خوب دارد و مردم انجا سلاح ورز باشند و بعضی مکاری **جرم و بابدنک**

دو ناحیت است میان رود و شهر لرستان هوایش بغایت سردسیر ابش از ان
کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و راههای سخت و دشوار دارد و اب روان
بسیار است و نخجیرش نیکو باشد و مردم انجا بیشتر مکاری باشند **عیدجان** در
تلفظ دستیاری کویند شهری کوچک است و کرمسیر و یک چشمه کوچک دارد
واب چاهش شور بود و غله انجا دیمی بود و مردم انجا بیشتر کفاش و جولا باشند
و از انجا اهل فضل خواسته اند **بوهنجان و شعب توان** بوهنجان را در تلفظ بوینکان
خوانند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **فو نه** و عرض از خط استوا **لع**
شابور بن اردشیر بابکان ساخت شهری بزرک بوده است و در ایام فترت ابو
سعید کاندولنا از چنان خراب کرد که ماوی دد و دام شد و اتا بک چاولی بحال
عمارت اورد هوایش کرمسیر است و از همه نوع میوه در وهست و مشمومات
نیز باشد و اهل انجا بسلاح و تمیز نزدیکند ابش از کوههای کرد ران حدود است
و شعب توان از مشاهیر متنزهات جهان است در دره است در میان دو کوه
طولش سه فرسنگ و نیم درخت استانست با نواع میوه ها و هوائی در غایت خوشی
و اعتدال دارد و در انجا دههای فراوان است و در میان دره رودی بزرک جاری است
و بر هر دو طرف ان کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و در عرصه مذکور قطعا
از کثرت درختان افتاب بر زمین نتابد و چشمه سار بسیار و ابهای خوش و زلال
حکما کفته اند من محاسن الدنیا اربعة غوطة دمشق و سغد سمرقند و شعب
توان و صرح شیلان و ازین چار موضع شعب توان و صرح شیلان از حساب
ملک فارس است و بوهنجان از دیکر توابع و نواحی است هم سهلی و هم جبلی و قلعه سفید
در یک فرسنکی ان شهر است و در ولایت بوهنجان نخجیر بسیار بود **کوره قباد خوره**
بقباد بن فیروز پدر انوشیروان عادل منسوب است **ارجان** در تلفظ ارخان میخوانند
از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **فو** و عرض از خط استوا **لمه** قباد بن فیروز
ساسانی ساخت در اول شهری بزرک بوده است با توابع و نواحی بروزکار استیلای ملاحده
لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه یافت هوایش سخت کرمسیر است و ابش از رود
طاب که در میان ان ولایت میکذرد و بر ان اب پلی ساخته اند که از ان پل مکان نخوانند

وان

وان زمین را ربیعی نیکوست و از همه نوع میوه ها در و باشد و خرما بسیار بود و انار
عیسی انجا سخت نیکو باشد و مشمومات در و خوب بود و در ان حدود قلاع است
چون قلعه طیفور و دز کلات و خرابی ان شهرها که کفتیم از ساکنان ان قلعها
بوده است و مردم ارغان بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند و بوستانک
بر حد فارس و خوزستان است و از اکابر شیخ ابو الحسن شیرازی بارجان اسوده است
ریشهر پارسیان ان را ریشهر خوانند و بر زبان معروف است از لهراسف کیانی
ساخت و شابور بن اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد شهری وسط است
بر کنار دریای فارس هوائی بغایت کرم و متعفن دارد و تابستان مردم انجا
خیشها در رحب البلوط بندند و الا از کثرت عرق مجروح کردد حاصلش خرما
و کتان ریشهری بود و اکثر مردم تجارت دریا کنند و در شام مردم فضول هیچ نبوند
بلکه زبون دیکران باشند و از انجا تا دز کلات یک فرسنک است و تابستان
اکثر مردم انجا بجهت خوشی هوا بقلعها روند **حسن و فرزیل و هندیجان** این نواحی
میان ارغان و دیکر از اعمال فارس است و جیس با کاهست و این ولایات در اب
و هوا مانند ارجان است جنابای بن طهمورث دیوبند ساخت پارسیان
ان را کنه خوانند یعنی اب کنده و موضعی را که چنین نام باشد بشرح دیکر محتاج
نباشد و چارده از اعمال انجاست **خلاجان و هوردین** از اعمال ارجان است
و باب و هوا و محصول مانند ان و موضعی چند از اعمال انجاست **مهرویان** پارسیان
ماهی رویان خوانند شهریست بر کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میرسد
و چند موضع دیکر از توابع انست هوای کرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست
چنانکه هر که از فارس براه خوزستان بدریا رود و انکه از بصره و خوزستان
رود عبورشان انجا بود و انجا بجز خرما میوه دیکر نبود حاصلش اکثر از کشتیها
بود و انجا کوسفند کمتر است اما بز بسیار بود مؤلف فارس نامه کوید که از یک
بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند و بزرکتان انجام بسیار است و از انجا بدیکر
ولایات میبرند **منیس** شهریست بر کنار دریا و حصارکی دارد و در و درخت
خرما بود و هوایش کرم و متعفن است حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما

کحانش را داشتی نبود واهل انجا سلیم و زبون باشند وبدین پنج کورهٔ مذکور قلاع
و مرغزارهای خوب است اما انچه معتبر است یاد کنیم قلاع شازده قلعهٔ معروف
و مشهور است و در زمان ما قبل هفتاد وچند قلعه در ملک فارس بوده است
چون فارسیان با سلاجقه نافرمانی کردند سلاجقه اتابک جاولی را بفتح ان دیار
فرستادند واو بقهر وجنگ اکثر قلاع انجا را خلاص کرد وبعضی متعاقب کردند بر قرار
نگذاشت ونگهبانان نشانید واکنون از ان قلاع انچه مشهور است اینست
قلعهٔ سفید دز در فارس نامه امده که ان قلعه در قدیم ابادان بوده است واز
قدمت بانی ان معلوم نشد وسالهای دراز خراب مانده ودر اوایل عهد سلاجقه
ابو نصر ترمردمانی او را بحال عمارت اورد وان قلعه در کوه است و دور پشت
فرسنگ وبا هیچ پیوسته نیست وجز یک راه بیش ندارد وبر سر کوه زمینی نرم وهموار
وچشمهای اب خوش وباغات ومیوه واندک زراعتی نیز دارد و دران زمین چاه
بسیار فرو نرود واب خوش دهد وهوای معتدل و درست دارد ودر زیر قلعه
دزکی است از ان اشکنان خوانند حصاری محکم دارد وپیرامن ان کوه میدانی فراخ
ونخچیرگاهی نیکوست وعیب ان قلعه بجز ان نیست که بمردم بسیار نگه باید داشت
وچون پادشاه مقیم الدوله قصد ان کند تسلیم با ولی باشد قلعهٔ اصطخر در فارس
نامه گوید که در ان ملک هیچ قلعهٔ از ان قدیم تر نیست ودر استحکام که بجهت قلاع ممکن
بود در انجا کرده اند ودر قدیم ان را سه گنبدان خوانده اند زیرا که قلاع شکسته و شکوا
در ما حوالی انست و دران قلعه دره شکل زمینی عمیق بوده واب باران درو رفتی
از یک طرفش بصحرا رفتی عضد الدوله بران طرف بندی بست وان زمین را بساروج
وسنگ حوضی ساخت وبهفده پایه نردبان برو روند دیگر پاس و قیر وموم
ساروج را چنان محکم کردانید که قطعا اب نمی تراوید وچندان اب درو جمع میشود
که اگر هزار مرد یکسال از ان بکار برند یکپایه فرو نشیند وان حوض را ستونها
درمیان ساخته اند ومسقف کردانیده تا از تغیر هوا سالم ماند وبیرون ازین
مصانع دیگر دارد هوای ان معتدل است قلعهٔ اصطخریار قلعهٔ محکم است وبدین
سبب از ا بدین نام خوانند و در استحکام مانند اصطخر است هوای خوش ومصنعه

دارد

دارد وبرو چشمهٔ زاینده است قلعهٔ ایاده در استواری کمتر از دیگر قلاعست
و در مساحت کوچک تر وهوای معتدل دارد واب ش از مصنعه است دز ایج کوهی
بود بالای ایج که یکنیمه از استحکام دارد ویک نیمه مجال محاصره ندارد وبدان کوه اب
روان است که بده میرود قلعهٔ تیر بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل
بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست وبران چشمهٔ مختصر نیست ودر
پای ان قلعه چشمهٔ دیگرست ودر حوالی ان قلعه یک روزه راه ابادانی واصل وکشت
وهوای بگرمی مایل است قلعهٔ خرمه این قلعه بحرایست بر کوهی در غایت بلندی
وبدان سبب از ا بدین نام خوانند هوایش سرد است وباعتدال مایل اب ش از مصانع
خوادان در پنج فرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است هوایش معتدل است بگرمی
مایل خورشنامی که از قبل برادر حجاج یوسف عامل جهرم بود ساخت وباعتماد
ان حصن مالی که داشت بر ولی نعمت خود عاصی شد وبدین سبب جایز نداشته
اند که عامل صاحب قلعه بود جهت انکه غرور وزیادتی مال باغرور حصن قلعه یار
شود اکثر انکه دماغ را بفسا دارد وبعصیان انجامد قلعهٔ تیر خدای قلعهٔ محکم
است و در میان ابادانی وهوای معتدل دارد واب ش از مصانعست قلعهٔ خورشه
قلعهٔ محکم است بولایت فسا وهوایش معتدل است وبگرمی مایل واب ش از مصانع
قلعهٔ خوار حصاریست وهوایش سرد است واب ش از چاه قلعهٔ روم وران بحدود
عید جان جای محکم است وهوایش گرم است واب ش از مصانع است قلعهٔ شهاره
بر کوهی عظیم است وبچهار فرسنگی فیروز اباد از امسعودیان ساخته اند هوای
خوش وابی سرد دارد وغله بسیار درو نتوان نهاد وبجنگ نتوان ستد قلعهٔ
شمیران جای استوار است وبجوم ابی احمد مشهور است واب ش از مصانع قلعهٔ کاریزین
در استواری کمتر از دیگر قلاعست وگرمسیری و در کنار اب مکان نهاده قلعهٔ کنبد
طغان بحدود دارغان ان محکمی پایهٔ مرد نگاه توان داشت هوایش معتدل است
واب ش از مصانع ودر انجا غله چند سال از افت ایمن بود وبیرون ازین قلاع ولایت
ابراهستان هر وهی حصاریست که هر یک قلعهٔ محکم است بعضی بر سر کوه سنگ
وبعضی بر پشتهای خاک وبعضی بر زمین هوای همه گرمسیر است مرغزارها در ملک فارس

مرغزار بسیار است انچه بزرکتر و مشهورتر است یاد کنیم مرغزار اورد اکنون
بکوشک زر معروفست علف زار خوب طویل و عریض است و چشمهای بسیار
دارد و هوایش سرد است و علفش در غایت ساز کاریست و از دههای بزرك
در انحوالی ده بچه و طیرجان و غیره است و طول این مرغزار ده فرسنك و در عرض
پنج فرسنك است مرغزار دشت اورن علف زار نیکوست و اب روان و چشمها
دارد و هوایش اندکی از مرغزار اورد کرمتر است و رباط صلاح الدین شهریاری درین
صحراست و از ان علفها چهارپایان را سازکار است طول این مرغزار هفت فرسنك
و در عرض پنج فرسنك مرغزار دشت ارژنه در کنار بحیره ایست که در ان صحراست
و در ان حدود بیشه ایست و در و شیران بیشه باشند و حکایت حضرت امیر
المومنین علی علیه السلام و سلمان فارسی و قصه دشت ارژنه که مشهور است در
انجا بوقوع پیوسته است طول این ده فرسنك و عرض یك فرسنك است مرغزار
اوشکان در میان شیر و ارد کوارست و در میانش ابی ایستاده و در انحدود
بیشه ایست و جای شیران طول این مرغزار پنج فرسنك است و عرض سه فرسنك
مرغزار مهین بحدود جویم ابی احمد است یك فرسنك در یك فرسنك طول و عرض دارد
مرغزار بید و مشکان بحدود ناحیه تشتر است و سردسیر است طولش هفت فرسنك
و در عرض سه فرسنك علف زار عظیم دارد مرغزار بیضا بر سه فرسنکی بیضاست و علف
نیکو و سازکار دارد طول و عرض ان ده فرسنك در ده فرسنك و چشمهای نیکو دارد
مرغزار شیلان علف زاری در غایت خوشیست چنانکه مانند او کم جایی بود پیرامنش
همه ولایت معمور است و در و چشمهای بسیار است و اب روان و بوقت ابخیز
میانش بحیره شود بهنکام کرما خشك کردد و این مرغزار ده فرسنك در ده فرسنك
و علفا و سازکار است و حکما در باب خوشی ان موضع و غوطه دمشق و سعد
سمرقند و شعب بوان کفته اند چنانکه پیش ازین کفته شد مرغزار قالی بر کنار اب ابوا
افتاده است جای خرم است اما کیاهش چارپایان را موافق نبود و بتابستان زیان
دارد طولش سه فرسنك و عرض یك فرسنك است مرغزار کلالان بجوار کور مادر
سلیمان علیه السلام است طولش چهار فرسنك اما عرض کمتر دارد و قبر مادر سلیمان

علیه

علیه السلام از سنك کرده اند خانه چهار سوست در فارس نامه میکوید که کسی
در انجا نتواند نکریست از خوف کور شدن اما ندیدیم که کسی امتحان کرده باشد مرغزار
کامفیروز مرغزاری تازه است بر کنار رود کر و ان بیشه معدن شیر است و علفش
بغایت نیکوست اما از بیم شیر چهارپا در و کم برند مرغزار کمین و برواب و خواست
خان از مرغزارهای معروف نیست اما کیاهش با چارپایان ساز کار بود و بهتر
از دیگر جایها مرغزار نرکس بجوار کازرون و جره بحدود دکان ازاد مرد طولش سه
فرسنك در دو فرسنك است و کیاه این مرغزار همه نرکس خود روست چنانکه
تمامی صحرا فرو کرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرکس در ان سرخوش
شوند و دل تفریح یابد و بیرون ازین مرغزارهای کوچك بسیار است و متفرقند و
ذکرش طولی دارد دالبحر جزایری که از حد هند با عمان در بحر فارس است از حساب ملك فارس
شمرده اند و بزرکترین ان بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس و بحرین است و حکام قیس در
ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص ملك فارس را از توابع قیس شمرده اند و قیس
را دولتخانه خوانده اند حقوق دیوانی انجا اکنون چهارصد و نود یکهزار و سیصد
دینار است و جزایری که ذکر ان میرود همه از توابع دولتخانه قیس است قیس از اقلیم
دوم است طولش از جزایر خالدات مح ع و عرض از خط استوا کد نه و ان جزیره ایست بر
چهار فرسنك ساحل هرمز و ان جزیره چهار فرسنك در چهار فرسنك است و نزدیك
بشهر قیس است و در ان جزیره زرع و نخل است و انجا غوص مروارید است هوایش
بغایت کرم است و ابش از باران که در مصانع جمع شود و در فارس نامه کوید که قیس از
کوزه او شیرخوره است بحرین از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات ع ع و عرض
از خط استوا کد نه و ان جزیره ایست ده فرسنك در پنج فرسنك در ان جزیره اب روان
و باغستان و دهها است و شهرستان از ایرخوانند اردشیر بابکان ساخت و در
زمان سابق از ابا بجاه و قطیف و خط از و وزون و شا بود و درین زمان از ملك
عرب شمرده اند اکنون جزیره بحرین داخل فارس است لیکن درین در صورت طول و عرض
ایران که در ما قبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر و قطیف و طساو
دیکرها اکثر اوقات متابعت حکام نمینمایند از میوهای بحرین خرما بیشتر است و از

ازانجا بجسیار ولایت برند هوای بحرین بغایت گرم است و ابش از عیون و قنوات
ومردم انجا پاك دین و مسلمان پاك اعتقادند و بعضی بدزدی غلوی تمام نمایند و
بکشتی های تجار زنند و مال ببرند و در مسالك الممالك گوید هر که در بحرین مقام کند
سرزنش بزرگ شود **ابرون** جزیره است یك فرسنگ در یك فرسنگ و در و زرع و
نخل است و در فارس نامه از کوره اردشیر خوره گوید **ابرکانان** جزیره ایست
هشت فرسنگ در سه فرسنگ و مردم انجا بیشتر شیر ورزند **خارك** جزیره ایست
فرسنگی در فرسنگی و در انجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود و غوص مروارید انجا
بیشتر و بهتر از جزایر دیگر است و از و تا ساحل فرسنگی است و انرا از کوره قباد خوره
شمرده اند والله اعلم **باب سیزدهم در بیان خطه شبانکاره** وان شش موضع
موضع است و گرمسیر از اقلیم سیم حدودش با ولایت فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته
است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بیش از دویست تومان این زمان بوده
است و اکنون بیست و شش هزار و صد دینار است و دار الملك انجا قلعه ایك و قصبه
زرکان است و هر دو متصل بهم اند **ایك و زرکان** قلعه ایك و زرکان بونکار ماقبل
دهی بوده است حسویه از د در عهد سلاجقه شهری کردانید و قلعه صعب است و
بروی اب روانست بهنگام محاصره اگر خصم بداند منبع ان اب را ممرش از قلعه بگرداند
زود مستخلص شود و زرکان قصبه ایست در زیران قلعه هوایش باعتدال نزدیك اما
ابش ناگوار بود و در و غله و پنبه و میوه بسیار بود و نیکو باشد **اصطهبانات** شهری
پر درخت است و هوای معتدل دارد و در و از همه نوع میوه بود و ابروان بسیار
دارد و در و انگور و قلعه محکم است بوقت سلاجقه با شبانکاریان اتابك جاولی انرا
خراب کرد بعد از ان معمور کردند **برك و تادم** دو شهرند بزرك از تادم بزرك تر است
و قلعه محکم دارد و بر سر حد گرمسیر است حاصلش غله و خرما فراوان بود **خیره نیریز** دو
شهرند قلعه نیز دارد و انجا کشمش بسیار بود و هوایش بگرمی مایل است و بیشکانات
کرد ولایتی معمور است از توابع نیریز است و در اب و هوا و حاصل مانند ان **داراب‌گرد** از
اقلیم سیم است داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت شهری مدور بوده است
چنانکه بپرگار کشند و حصاری محکم در میان ان شهر و خندقی عمیق داشته اکنون خراب است

هوایش گرمسیر است غله و میوه و خرما در و نیك اید و در انجا کوهیست بهفت رنگ
نمك دارد نواحی خشو و دارکان و فیض و رستاق از توابع انجاست و در و دهمهای معتبر
است و در انجا و در شکی است سخت محکم که از اشك زینه خوانند و در و قلعه استوار است
با هوای خوش و ابش از عیون و مصانع است در زمان ماقبل هر که حاکم داراب‌جرد بودی
در ان قلعه نشستی و در زمان سلف ابراهیم بن هما بران قلعه مستولی شد کرمانیان غلبه
کردند و قلعه از تصرفش بدر بردند و در ان حد و د مرغزاریست سه فرسنگ در یك فرسنگ
کرم و رونیز دو شهر کند در راه قسا هوایش معتدل بگرمی مایل و اب روان دارد حاصلش
غله و پنبه بود **لار** ولایتیست نزدیك بکنار دریا مردم انجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحری
بحر کنند حاصلش غله و اندکی خرما بود و اهل انجا مسلمان ولیکن در طاعت کاهل باشند
اللهم ارزقنا توفیق الطاعة **باب چهاردهم در تعیین ولایت کرمان و مکرون**
و هرموز پانزده شهر است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشت صد و هشتاد
هزار دینار بود و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار و پانصد دینار است
کرمان بکرمی منسوب است که هفت وادی داشته وان حکایت مشهور است و اغلب
هوایش معتدل است و حدودش تا مکران و مغاره کرد ان حدود است و شبانکاره و
عراق عجم و مغاره مابین کرمان و قوهستانست و دار الملکش کواشیر است **کواشیر**
از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **کط لز** و عرض از خط استوا **لح** در تاریخ کرمان امده است
که گشتاسف انجا خانه ساخته بوده است پس اردشیر بابکان قلعه ساخت و بردشیر
خواند طالع عمارتش برج میزان است بهرام بن شاپور و الاکتاف بران عمارت ساخت
و در کتاب سمط العلا امده که حجاج بن یوسف عصیان بن اقشعر را بفتح ان ولایت فرستاده
بود او بحجاج نوشت که ماؤها وشل وتمرها دقل ولصها بطل ان قل الجیوش بها ضاعوا وان
کثرت جاعوا وان سپاه را باز خواند و در عهد عمر عبد العزیز فتح شد و بزمان عمر عبد العزیز
در و جامع عتیق ساخته شد و امیر الیاس در و باغ شیرجان ساخت که اکنون ان نیز عمارت
است و قلعه کوه هم او ساخت و جامع بریری توران‌شاه سلجوقی ساخت و در کواشیر مزار
اتابك شاه شجاع کرمانیست **بم** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات **صلح** و عرض از خط
استوا **کم** لکوید که هفت واد در انجا نیز کنند ساخت قلعه حصین دارد از حرفت خوشتر است

هوایش بگرمی مایل است **حرفت** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صوع وعرض از
خط استوا کطو اکنون در تاریخ کرمان امده که بوقت انکه عبدالله عمر عزیز فتح کرمان
میکرد ان موضع بیشه بود و درو سباع صناره بسیار بودند لشکر اسلام از ان پاک کردند
ودهها ساختند هر کدام بنام بانیش موسوم هوایش گرم است وابش از دیو رود و
درو نخلستان بسیار وخرما ارزان است **جنیص** از اقلیم سیم است طولش از جزایر
خالدات صوع وعرض از خط استوا لاع هوایش گرم است وابش از رود ونخلستان بسیار
است **ریعان** در تاریخ کرمان امده است که بهمن بن اسفندیار ساخت هوایش گرم
است وحاصلش غله وخرما بود **سیرجان** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صو
وعرض از خط استوا کطل هوایش بگرمی مایل است و درو قلعهٔ محکم است وحاصلش غله
وپنبه وخرما بود **شهربابک** بابک که جد مادری اردشیر باشد ساخته است حاصلش
غله وپنبه وخرما بود **ماشیر** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صوع وعرض
از خط استوا کح ع در تاریخ کرمان که اردشیر بابکان ساخت **مکران** ولایت وسیع
است وخارج ملک ایران شرحش در اخر خواهد امد اما چون خراج با ایران میدهد
وداخل کرمان است این قدر اینجا ذکرش کردن درخور بود **هرموز** بغایت گرمسیر
است و اردشیر ساخته بود اکنون از خوف حرامی ملک فخرالدین ازا بگذاشت ود
بر جرون شهری ساخت از هرمز کهنه یک فرسنگ است و در هرمز نخل ونیشکر
بسیار بود وحقوق دیوانیش انچه با ایران میدهند وداخل عمل کرمانست شش
تومان است **باب پانزدهم در ذکر نواحی مغاره ما بین کرمان وقهستان**
اغاز این مغاره از ولایت قزوین از دهی که بچال وسیاه دهن مشهور است و سوتیعا
نیز گویند ومغول از القو اجه خوانند تا کنار دریای عمان بحد هرموز میرسد وچند اکه
میرود عرضش فراخ تر جنوبیش از ولایت ساوه وقم وکاشان وزواره ونایین ویزد و
کرمان گذشته بدریا رسد وطرف شمالش بدریای ری وقومس وخراسان وقهستان و
زاول وسیستان بگذرد تا بیحر رسد از اقلیم سیم است طولش چهارصد فرسنگ است واغاز
عرضش یکصد ودو فرسنگ سرانجامش بکنار دریا از دویست فرسنگ میگذرد اگرچه درین
مغاره وسکان کمتر از دیگر مغارات اسلام اند اما دزدان وقطاع الطریق که سکان

تحقیق

صفهان

تحقیق اند درو بیشتر از مغارات باشند **حرمن** سه ده است در راه نشابور با
ودرو پیوسته چشمه اب و زرع ومواشی است **سعید** در معجم البلدان گوید بحدود
سیستان است **طبس کیلکی** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات حع
وعرض از خط استوا لح ع حاصلش غله وپنبه وخرمای فراوان بود **کهنان** شهری
کوچک است حاصلش خرما و غله بود **ندا** اردشیر بابکان ساخت **باب شانزدهم در تحقیق**
توابع قهستان ونیمروز وزاولستان وان شش شهر است هوای معتدل دارد
وحدود ان با ولایت مغاره وخراسان وماوراءالنهر وکابل پیوسته ودارالملکش شهر
سیستان وتون وقاین وخوصف وخبایداست واز معظم بلاد انجا اند **سیستان**
ولایتی عریض وطویل است واز اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات وعرض از خط
استوا جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ خواند عرب زرنج گویند وبراه
ریگ روان بحیره زره بندی عظیم است تا شهر از اسیب ریگ روان ایمن شد بعد از
ان بهمن تجدید عمارتش کرد وسکان خواند وعوام سنکستان خواندند وعرب معرب
کردند وسجستان خواندند وبمرور سیستان شد هوایش بگرمی مایل است وابش
از سیاه رود شق هیرمند است ودرو باغستان بسیار ومیوهای خوب فراوان باشد
قهستان شانزده ولایت است **ترشیز** بهمن بن اسفندیار ساخت شهری کوچک است
وگرمسیر وحصاری بغایت حصین دارد واب ان از کاریز است ودههای بسیار دارد
وارتفاعات نیکو وغلات بسیار وهمه نوع از ارتفاعات درو میباشد ودر ده کشمر قدیم
درخت سروی بوده است چنانکه در عالم بلندتر از ان درختی نبوده وگویند که جاماسب
حکیم نشانیده بوده است ودر شاهنامه ذکر سرو کشمر بسیار امده است وگفته اند
بیت یکی شاخ سرو اورید از بهشت • به پیش در ترشیز اندر بکشت • ودر ده ترشیز
هرگز زلزله نیامده است ودر حد قاین در دیگر مواضع بسیار باشد ودر ولایت ترشیز
قلعهٔ چند محکم است اول قلعهٔ بردارود دوم قلعهٔ هیکان سیم قلعهٔ مجاهداباد چهارم
قلعهٔ اتشگاه واز این ولایت غله ومیوه به نیشابور وسبزوار برند وبسیار ولایت نیز
وشهر ترشیز خراب است اما مواضعات او بغایت معمور است **تون** از اقلیم چهارم است
در اول شهری بزرگ بوده واین زمان شهری وسط است و وضع ان بر وضع شهر چین نهاده اند

زرنج

کاول حصاری بغایت بزرک نهاده و خندقی عظیم عمیق دارد بی اب و بارۀ دیکرد
حصار بر اوکه و شهر و خانها در کرد بازار و باغات و توتستانها در کرد خانها و غدرها در
کرد باغات و در کرد غدرها بندها بسته اند که اب باران بر میکیرند و اب باران غدرها
میبرند و دران جدها خربزۀ بی اب زراعت میکنند و بغایت شیرین میباشد و
ابش از کاریزهاست و هوایش معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد تجنه
از اقلیم چهارم است و باب و هوا و غیره مانند تون است جنابد در تلفظ کنابد کویند
شهری کوچک است و بیرکو در ساخته است و حصاری محکم دارد چنانکه از بالای
تل ریک تا غایت دهها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما هرکز آن ریک در باغات نمی اید
و ابش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاهش تخمینا هفتصد کز
باشد چند موضع دیکر از توابع انست و مجموع را اب از کاریز است و اکثر کاریزها
چنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود و دو قلعه بر دو طرف انست
یکی را خواشیر خوانند و یکی را قلعۀ دزجان حاصلش غله و پنبه و ابریشم نیکو و فراوان
باشد دشت بیاض شهری ندارد و ولایتی است قصبۀ از اقادس کویند بنسبت جنابد بوجند
و تون ییلاق باشد و میوۀ سردسیری دو مثل جوز و بادام و غیره باشد رجند
قصبه ایست و دران قصبه زعفران بسیار بود و اندکی غله حاصل شود و چند مواضع
توابع دارد و در دههای ان انکور و دیکر میوه باشد نزاری شاعر ازان موضع است
خوسف شهری کوچک است و چند موضع از توابع انست و اب ان از رودخانه
بر میخیزد و دهها و اب از کاریز باشد و در انجا هم ارتفاع حاصل باشد ساحن
ولایتی است چند پاره دهی مختصر و بلوک فشارد و همچنین موضعی چند است زیر
کوه ولایتی است سه قصبه دارد یکی را اسعدن و دیکر را ائیر و یکی را شاخ کویند
دران ولایت غله و پنبه و ابریشم و انکور بسیار باشد و اب همه دهها از کاریز است
طبس سینا از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صدمه و عرض از خط استوا
لح ع شهری کوچک است و کرمسیر و ابش از کاریز است غلات دران قصبه هر هفتاد
روز اب خورد و غلات مواضعات در حوالی انست و دران ولایت چاهی بود که
خاک از اهر که بمقدار دانه جاورس بخورد در حال بمیرد اما درین نزدیکی ان چاه طم

ابناشته اند

ابناشته اند و هم دران ولایت چاهی است که در زمستان اب بسیار در انجا
میرود و در تابستان بیرون می اید و بدان زراعت میکنند و چاهی دیکر است
که هر وقت که دران چاه نکاه شکل ماهی مینماید طبس خبث شهری کوچک است
در هفت روزه راه یزد است و هوایش بغایت کرم رود و خرما و نارنج و ترنج
بسیار باشد و در خراسان غیر از و جایی دیکر نیست و ابش از چشمۀ ایست
مقدار دو اسیا باشد حصاری محکم دارد و در حوالی ان علف نیست و چند
پاره ده از توابع انست قاین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
صه ک و عرض از خط استوا لح م شهری بزرک است و حصاری محکم دارد و
چند کاریز در اندرون شهر است و در زیر زمین چنانچه در پشت خانها سردابها
ساخته باشند و از قاین بهر ولایت از قوهستان بغیر ترشیز و طبس کیلکی
بیست فرسنک راه باشد هوای معتدل دارد حاصلش میوه و غله و زعفران بسیار
باشد و همه کس با الات حرب مهیاست و در هر وقتی که چهل روز از تابستان می
کذرد جو زراعت میکنند و اول قوس میدروند و حاصل بسیار دارد از جو ترش
که پیمارپایان بغایت سازکار است و نیک فربه شوند و تخلک مسجد سلطان محمود
سبکتکین از ان شهر بوده قلعۀ دره حصاری محکم است و چشمۀ اب جاری بر بالای
ان قلعه هست حاصلش غله و عناب است مومناباد ولایتی است چند پاره
ده از توابع ان و قلعۀ محکم دران ولایت است که ملاحده ساخته اند و در
غایت استحکام است ولایت زاوه ولایتی عریض و طویل است و مملکتی بوده
ناولش شهری بزرک است و در و میوها بسیار و شکارکاههای خوب و علف زار
نیک دارد فیروزکوه در معجم البلدان کوید که قلعۀ حصین است و ابش از چشمه
و مصانع غزنین از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات ما ک و عرض از خط
استوا لج لم همچو عرصۀ بغداد شهری کوچک است و هوایش سرد است و اکر تغییر
هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع یک هوا داشتی بلکه تمامت اقالیم
اول و ثانی و ثالث که بارتفاع نزدیک اند کرم بودی و دیکر ها که بعضی دارد سرد
بودی اما چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب است هر جا که زمین بلند است سرد است

قرهین

وهرجا که پست است کرمسیر است و کرم میباشد **طرثیه** شهری کوچك است
و بکری مایل است قاضی ابوبکر صاحب سکروشکاسه از انجاست **میمند** از اقلیم
سیم است طولش از جزایر خالدات **و ع** و عرض از خط استوا **لح ك** حاصلش غله
وخرما و میوه باشد **فرهین** در معجم البلدان امده که قصبه ایست در سیستان
و بنی لیث صفار از انجاست وحاصلش غله واندکی میوه بود والعلم عند الله تعالی

باب هفتدهم در توجیه ارباع خراسان و در و چند شهر است

حدودش با ولایت قومس و مازندران و مغاره و خوارزم پیوسته است اما در
زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و وکلای دیوان اعلی در خراسان بوده
اند خراسان وقومش و قهستان و مازندران وطبرستان را مملکت علیحده کرفته
اند وحسابش جدا کانه بکمتر چیزی بر پادشاهان عرض میکرده اند و بدین جهت
هر سال بمدد فوج لشکر خراسان بیست تومان ازین ولایت میستاده اند تا در
عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث الدین محمد رشید طاب ثراه برین حال اطلاع
یافت دیکر یك دینار ازین ولایت بدیشان نداد و بران بود کران مملکت را اموالی
معین کردانید واخراجات مقرری ولایات واقلاع لشکرها و دیکر مصالح انجا را وضع
کرده ما بقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایت کرده زمانه امانش نداد
وبدان قرار بماند **ربع نیشابور** در وشهریست وهوایش معتدل است **نیشابور**
از اقلیم چهارم است واکنون ام البلاد خراسان طولش از جزایر خالدات **صب لب** و
عرض از خط استوا **لو كا** طهمورث دیوبند ساخت بعد از خرابیش چون اردشیر
بابکان در مغاره شهری ساخت شابور بن اردشیر حاکم خراسان بود از پدر ان
شهر را درخواست کرد واو مضایقه نمود شابور را غیرت امد وانرا تجدید عمارت کرد
ونشابور نام نهاد ونیشابور اسم وعلم ان شد دوربار و بش پانزده هزار کام بوده و
بر شیوه رقعه شطرنج هشت تقطه در هشت قطعه نهاده اند واکاسره را عادت
بودی که شهر را بر شکل جانوران واسیا ساختندی شابور ذوالاکتاف در زیادتی
ان عمارت وشهر سعی نمود و دار الاماره خراسان از عهد اکاسره تا اخر عهد طاهریان
در بلخ و مرو بودی چون بدولت بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشابور دار الاماره

سلخت

بساخت ونیشابور دار الملك خراسان شد و در سنه خمس وستمائه ان شهر بزلزله
خراب شد وهم دران حوالی شهری دیکر ساختند وشاماخ خواندند و دور بار و بش شش هزار د
و نه صد کام بود در سنه تسع وسبعین وستمائه ان نیز بزلزله خراب شد بکوشهٔ
دیکر شهری ساختند که اکنون ام البلاد خراسان است در پیش کوهی نهاده است بر جانب
قبله و دور بار و بش پانزده هزار کام است وابش از قنوات است در میان شهر کذرد و
در شیب مساکن وبر انجا حوضها وعمارات ساخته باشند واب رود از کوهی که می اید
در شرقی نیشابور است وان کوه بغایت بلند است واز ان کوه تا نیشابور دو فرسنك است
وبدین دو فرسنك درین رودخانه چهل اسیا کردان کردانیده اند واب چنان تیز میاید
که یك خروار کندم در دلو اسیا میریزند و مقدار ده سرجوال دوختن ان یك خروار ارد میشود
وبر جانب شمال بر قبله کوه بمسافت پنج فرسنك بر کریوه بر ایدچشمه ایست که از ان چشمه
سبز میکویند واب شیرین وسرد دارد وامیر چوبان بر لب ان چشمه کوشکی ساخته است
بر بام کوشك بر اید میان چشمه مینماید و در شب جمعه انها از میان چشمه ظاهر
میشود وانا با دانی تا این چشمه پنج فرسنك است وپارسیان شبها بر کناران چشمه
احیا داشته اند دیده اند که شتر ابی و کاو ابی و ادم ابی بیرون امده اند و چریده اند واب
این چشمه تا میان صحرا می اید وبران عمارت وزراعت بسیار است وچشمه دیکر است
میان صحرا بطرف طوس وامیر چوبان ماهی را مروارید بمقدار پنجه کبوتری در کوش
کشیده و دران چشمه سر داده اکنون مردم فوج فوج می ایند ونان دران چشمه میاندازند
ان ماهی بجهت نان خوردن می اید مردم انجا تفرج میکنند واز ین چشمه تا طوس چهار فرسنك
است و در وا زمزار اکابر اولیا تربت ابوعثمان حیری وابوعلی نقفی وعبدالله مبارك وشیخ
فریدالدین محمد عطار است و در جانب جنوبی ان مایل بمشرقی مزار امام زاده محمد المحروق
پسر امام زین العابدین علیه السلام است **اسفراین** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات **صا ع** وعرض از خط استوا **لو لح** شهری وسط است و در مسجد انجا کاسه
بزرك است دورش دوازده کز خیاطی واز ان بزرکتر کاسه کسی نساخته است و بر جانب
شمال ان قلعه ایست محکم انرا زر خوانند وقریب پنجاه پاره ده از توابع اسفراین است هوایش
معتدل است اما چون اب ان از رودخانه که در پای قلعه است می اید وانجا درخت جوز

بسیار است تا سان کار میباشد و ولایت و توابع ان قنوات دارد از هر محصول غله و میوه
وانکور در و میباشد **بیهق** ولایتیست و شهرستان ان سبزوار است وان شهری وسط
است واز اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **یط نه** وعرض از خط استوا **لو نه**
هوایش معتدل است و بازارهای فراخ دارد و خوب و طاقی از چوب بسته اند و چهار سوی
بازار است بغایت محکم و عالی حاصلش غله واندکی میوه وانکور باشد قریب چهل پاره ده
از توابع دارد و مردم انجا شیعی اثنا عشری اند **سبزوار** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
مط نه وعرض از خط استوا **لا نه** شهری وسط است و هوای معتدل دارد حاصلش
غله واندکی میوه باشد **جوین** ولایتیست پیش ازین داخل بیهق بوده اکنون مفرد است قصبه
مزینان و بحرآباد که مقام شیخ سعد الدین حمویست و داد و کازری و خورشاه از معظم قرای
ان و مردم انجا اکثر شافعی مذهبند و اب این ولایت قنوات است و هر موضعی یک دو کاریز
معتبر دارد و از هر محصول درو هست الا میوه وانکور که کمتر باشد **جاجرم** از اقلیم
چهارم است و شهری وسط است و در حوالی ان یکروزه راه نهر کیا هست و بدین سبب
لشکر بیگانه بدانجا نتوانند رسید و در و قلعه ایست و در پای ان دو درخت چنار کویند
که هر که صباح روز چهارشنبه پوست از ان درخت بدندان کیرد هرگز او را درد دندان نباشد و
بدین سبب ان درخت را بدندان برده اند و موضع چند از توابع انست و در شهر خانهای
بتکلف و محصول ان غله و میوه فراوان باشد **خبوشان** شهری وسط است از اقلیم
چهارم و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان ان ولایت را استو نویسند و در عهد
مغول هلاکوخان تجدید عمارت ان کرد و نبیره اش ارغون خان بران عمارت افزود اب
و هوای خوب دارد حاصلش غله و پنبه وانکور و میوه فراوان باشد **شقان** شهری
وسط است و بیست پاره ده از توابع انست و از اقلیم چهارم است از هر نوع محصول
دارد **طوس** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **صب لب** وعرض از خط
استوا **لو مح** جمشید پیشدادی ساخت و بعد از خرابی طوس بن نوذر تجدید عمارتش
کرد و بنام خود منسوب کردانید و از مزار ائمه معصومین امیر المومنین علی بن موسی
الرضا علیهم السلام در ده سناباد بچهار فرسنگی طوس است و کور هارون الرشید
لعنة الله علیه در مشهد مقدس ان حضرت و در پس پشت ان معصوم نهاده است و بتربت

ان معصوم سناباد شهری شده است و از مشهد ان حضرت تا زاوه سنجان پانزده فرسنگ
است و قطب الدین حیدر در زاویه است و شاه سنجان در سنجان است و سلیمان
شاه در ولایت باخرز و در جانب قبلی طوس دروازه ایست که قبر سهزاده ولی در مزارات
ان دروازه است و در جانب شرقی حجة الاسلام غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق
طوسی هم انجاست و مردم طوس نکوسیرت و پاک اعتقادند و غریب دوست باشند و از
میوه در انجا انکور و انجیر بسیار شیرین بود و در حوالی طوس مرغزاریست رادکان
نام بطول دوازده فرسنگ و بعرض پنج فرسنگ و از مشاهیر جهان است **کلات و خرم**
کات قلعه ایست در غایت محکمی چنانکه درو زرع و کشت توان کرد و اب فراوان دارد
و خرم قصبه ایست در پای ان قلعه و چند پاره ده از توابع انست **ربع مرسان** از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات **صر لـ** وعرض از خط استوا **لو ع** شهری کوچک
است و هوایش بسردی مایل و اب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد **ربع هرات**
هرات نه تومان است ولایتی وسیع دارد و هم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
صر لـ وعرض از خط استوا **لو ع** هراة را پهلوان جهان نریمان ساخت و اسکندر رومی
عمارتش کرد و دور باروش نه هزار کام است هوایی در غایت نیکو دارد و پیوسته در
تابستان شمال وزد و در خوشی ان گفته اند لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهراة و ماء
الخوارزم فی بقعة لا یموت الناس ابدا و ابش از نهر چهرهری رود است و باغستان بسیار
دارد و هیجده پاره ده از توابع انست و از میوه هاش انکور فخری و خربزه نیکوست و مردم
انجا سلاح ورز و جنکی و عیارپیشه و سنی مذهبند و در انجا قلعه محکم است که انرا
شمیر خواهند و بر دو فرسنکی انجا در کوه اتشخانه ایست انرا رشک گفته اند و این
زمان قلعه اسکلچه میخوانند و ما بین اتشخانه و شهر کنیسه نصاری بوده است
و از مزار کبار اولیا و علما شیخ عبد الله انصاری معروف بپیر هری و خواجه محمد ابو الولید
و امام فخر الدین رازی انجاست و در باب خوشی هرات گفته اند **بیت** کر تورا پرسد کسی از
شهرها خوشتر کدام • در جواب راست خواهی گفتن او را گو هری • این جهان را همچو
دریا دان خراسان چون صدف • در میان این صدف شهر هری چون کوهری • و در زمان
ملکان غور دوازده هزار دکان ابادان درو بوده و شش هزار حمام و کاروان سرا و طاحونه

وسیصد و پنجاه و ند مدرسه و خانقاه و آتش خانه داشت و چارصد و چهل و چهار خانه
مردم نشین در و بوده اسفراز شهری وسطاست و چند پاره ده توابع دارد و باغستان
بسیار و در و میوه و انگور و انار فراوان و در صور الاقالیم گوید اهل آنجا شافعی مذهبند
و در دین متعصب بوشنج از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صدمه و عرض از
خط استوا لدی شهری کوچک است و ولایت بسیار از توابع اوست و قصبات کوسوی
و خسروگرد و روح داخل آن ولایت است و مواضع معتبر دارد و باغستان بسیار و
انگور و خربزه و میوه هاش نیکوست چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور در و پیدا شد
و آسیا هم پیدا میگردد و فرعون که در زمان موسی علیه السلام بوده در مصر گویند که
از این جاست و هامون که وزیر او بوده هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوی سنگی
مدفون است باخرز ولایتی است از اقلیم چهارم و ولایت معتبر و بسیار دارد و در مجموع
آن باغات میوه و انگور فراوان بتخصیص قصبه مالان که جای عظیم پر نزهت است و خربزه
آنجا در خراسان مشهور است بادغیس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
صدل و عرض از خط استوا لهی قصبات کوه نقره و عناباد و بزرگترین و لب و خا
وکالون و دهستان از توابع آنجاست و حاکم نشین عناباد و بزرگترین و دهستان
بوده و کاریز که مقام حکیم ترفعی که سازنده ماه نخشب است هم از توابع آنجاست و در
آن ولایت پشتهایست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً مجموع درخت آن فستق
است و از دیگر ولایات بموسم محصول فستق بدانجا روند و هر کس بجهت خود حاصل
کند و بولایت دیگر برند بفروختن و معاش ایشان ازین گذرد و از عجایبات حاصلات
آنست که اگر کسی قصد کند که از فستق کسی دیگر که حاصل کرده باشد بدزدد خر او را همان
شب گرگ بخورد و اگر خیانت نکند سالم بماند جام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات صده و عرض از خط استوا لدی شهری وسط است و قریب دویست پاره ده
از توابع اوست و باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت هم از قنوات
است و آن مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست و بر وعمارتی عالی و آن گنبد را
خواجه علاء الدین محمود ساخته است و دیگر مزارات متبرکه بسیار است خشب شهری
وسط است و ولایت او قریب به پنجاه پاره ده که بهری دو دو مشهور است از توابع آنجاست

این زمان موضع حاکم نشین آنجاست محصولات خوب و میوه فراوان دارد بتخصیص
سیب شیرین بزرگ که در خراسان مثل آن جای دیگر نیست خواف ولایتی است طولش
از جزایر خالدات صحل و عرض از خط استوا له ک و قصبات سلام و سنجان و زوزن
از توابع اوست و ملک زوزنی در آنجا عمارت روزنی ساخته از میوه هاش انگور و خربزه
و انار و انجیر نیکوست و مردم آنجا حنفی مذهبند و در آن مذهب بغایت صلب اند
و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج و در آنجا ابریشم و روناس بسیار بود زاوه
ولایتی است و قصبه زاوه قلعه کلین محکم دارد و قریب پنجاه پاره ده از توابع آنجاست
و بعضی را آب از رود است و بعضی را از قنوات حاصلش ابریشم و غله و پنبه و میوه
فراوان است و مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریانست آنجاست غور
ولایتی است و شهرستان از آهنگران خوانند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات صطع و عرض از خط استوا لدع و قریب پنجاه پاره ده از توابع آنجاست حاصلش
غله و اندکی میوه باشد و مردم آنجا را بسلاحت منسوب کنند غرجه از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خالدات صطع و عرض از خط استوا لرم و ولایتی است قریب به پنجاه پاره
ده از توابع اوست و هوا و مردم آنجا مانند غور است ربع بلخ و طخارستان و ختلان
و نامیان اما بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عالی و عرض از خط استوا
لوما کیومرث بنیاد کرده و طهمورث دیوبند با تمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش
کرد و بارو کشید شهری بزرگ است و آب و هوایش در سازگاری وسط است و از
میوه هاش انگور و خربزه نیکوست و در رسالهٔ ملکشاهی آمده که ایشان از غیرت
کمتر باشد نامیا از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فع و عرض از خط
استوا لد له هوایش سرد است و در عهد خروج مغول بجهت آنکه شده یامکان بن
ختاخان از آنجا کشته بودند چنگیزخان بکین نبیره اش از ابکلی خراب کرد و موبالغ
خواند و حکم کرد که آنجا هیچ کس عمارت و مسکن نکند از آن وقت باز خراب است پنجهیر
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فع و عرض از خط استوا لد له شهری وسط
است و هوای خوش دارد و حاصلش میوه اندکی و غله نیز باشد جوزخان ولایتی است
و شهرش بهوای فاریاب و شبورقان طولش از جزایر خالدات صح ع و عرض از خط استوا

ال هوایی معتدل دارد وابش از قنوات وجبالی که دران حدود است برمیخیزد حاصلش
غله واندکی میوه باشد ختلان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات کاع
وعرض از خط استوا لوم شهری بزرک بوده واکنون خرابست حاصلش غله وپنبه
وانکور است سمنکان از ولایت طخارستان است واز اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات
صع وعرض از خط استوا لوع شهری کوچک است بر طرف شرقی سه محلت است بهم
متصل وطرف غربی هم سه محلت است متفرق وقلعهٔ محکم دارد واب فراوان وباغستان
بسیار وازمیوها انکور وانجیر وشفتالو وفستق بغایت خوب است وارطالقان
از ولایت طخارستان است واز اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صرع وعرض از خط
استوا لرله شهری کوچک است واکثر مردم انجا کوتاه قد باشند ودر وغله وميوه
بسیار است وولایتی معمور واباد است فاریاب از اقلیم چهارم است واز توابع جوزجان
کیقباد اول کیانیان ساخت شهری کوچک است وقصاب فراوان دارد مثل دانجرد
وسومان از توابع انجاست هوای کرم دارد ودرو زعفران بسیار بود کالف شهری کوچک
است برکنار جیحون سه هزار کام است دور بارویش وهوایش درست ومیوهای
خوب فراوان دارد ربع مرو شاهجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صر
وعرض از خط استوا لرم طهمورث کهن دز ساخت وشهر مرو اسکندر رومی
براورد ودار الملک خراسان کردانید وابو مسلم صاحب الدعوة در انجا مسجد جامع
ساخت ودر جنب ان دار الامارة تخت عالی ودرو قبه پنجاه وپنج کز ودر طرف
ان قبه ایوانی سی کز در شصت کز ومامون خلیفه بوقت انکه حاکم خراسان بود
دار الملک انجا داشتی وبنی لیث بر نیشابور بودند وچون دولت بسلاجقه رسید جغر تک
باز انجا دار الملک قرار داد وباروی از سلطان ملک شاه کشید دورش دوازده هزار
وسیصد کام است ودران ملک غله بس نیکو اید ومعنی ایه کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مایة حبة کویا در شان ان ملک بظهور پیوسته وکویند
که چون یک من غله در انجا زرع کنند در سال اول صد من حاصل دهد ودر سال دوم
کر از ادرو یعه باشند وتخم افشانده شده باشد بلا احتیاسی من ریع دهد ودر
سال سیم ده من وهوایش متعفن است وبیماری درو بسیار بود بتخصیص علت

رشته ابش از مرو رود است وقنوات است وزمینش شورناک بدین سبب
ارتفاعش نیکو باشد وجای ریک روان باشد چه دران نزدیکی ریک روان باشد واز
میوهاش خربزه وانکور وامرود نیکوست وخشک کرده از انجا به بسیار ولایت برند
ومردم انجا پیشتر جنکی بوده اند واکنون ان شهر خراب است واز انجا اکابر وعظما
بسیار خاسته اند ودر عهد اکاسره برزوی طبیب وابوذرجمهر بختکان وباربد
مطرب از ضیاع انجا اند وابو مسلم صاحب الدعوة نیز از انجاست استورقان
از اقلیم چهارم است وشهری کوچک بجز غله دو دیکر حاصلی نباشد تفتازان
از اقلیم چهارم است وشهری کوچک ودرو میوه فراوان خاوران از اقلیم چهارم
است وشهری وسط ودرو باغستان فراوان واب روان بسیار حاصلش
غله ومیوه باشد ابیورد از اقلیم چهارم است قصبه مهنه که مقام قطب الاقطاب
شیخ ابو سعید ابو الخیر است واو انجا اسوده است از توابع خاورانست ودر
حق او بزرکان کفته اند بیت انچه هر قدر پرورکشت خاک خاوران • در شرف
جای چهار از افتاب خاوری • خواجه چون بو علی شادان ان صاحب قران • مفتی
چون سعد ترکی زن زهر شرکی بری • صوفی صافی چه سلطان طریقت بوسعید •
شاعری فاخر چه مشهور خراسان انوری • شاد باش ای اب وخاک خاوران از روی
لطف • مهجواب بحر وکان کهی می پروری سرخس از اقلیم چهارم است افراسیاب
ترک ساخت دور بارویش پنج هزار کام است وقلعهٔ محکم از خاک ریز دارد وهوایش
کرمسیر است وابش از رودخانهٔ که از هری بطوس میاید وعظیم هاضم است واز
میوهاش انکور وخربزه نیکوست شتروان شهری کوچک است وکرمسیر ودرو
غله وافر وسخت ارزان بود مرورود از اقلیم چهارم است سلطان ملک شاه ساخت
ودور بارویش پنج هزار کام است وکرمسیر است اما هوای درست دارد واب
کوارنده واکثر اوقات انجا ارزانی بود از میوهاش خربزه وانکور سخت نیکوست
وچند پاره ده از توابع انست مارو شهری وسط است از اقلیم چهارم ودران
ولایت غله فراوان باشد ومیوه اندک قلعه نای محبس مسعود سعد سلمان است
باب هجدهم در تفسیر لواحق مازندران وان هفت تومان است اول تومان

جرجان کردار الملک انجاست دوم مورستاق سیم استراباد چهارم امل پنجم
دستان ششم دوغاد هفتم سیاه رستان حقوق دیوانیش داخل مملکت
خراسان است جرجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صو وعرض از
خط استوا لمه شهر سلطان ملکشاه ساخت دور بارویش هفت هزار
گام است هوایش گرم وابش از کوه اما چون کوه نزدیک دارد در هنگام گرما برف
از کوه آورند حاصلش غله وپنبه وابریشم بود واز میوه خرما وانگور وعناب وسنجد
نیکو وبسیار است واهل انجا شیعه وصاحب مروت باشند ودر اوایل عهد اسلام
کثرت غلبه داشته اند در زمان ال بویه وشهر جرجان نقصان فاحش در عهد شان
ظاهر شد ودر عهد مغول قتل عام رفت واکنون خراب است ودر و مردم اندک اند وفیروز
ساسانی بجهت دفع تنازع با تورانیان دیوار کشید طولش پنجاه فرسنگ واز مزار اکابر
در و تربت محمد بن امام جعفر الصادق علیه السلام وان مزار بگور سرخ مشهور است
ودر انجا دو سنگ اسیا است هر یک را بیست گز قطر وقریب دو گز ضخامت استراباد از اقلیم
چهارم است شهری وسط است ونزدیک بدریای خزر واب وهوای معتدل دارد حاصلش
غله ومیوه وانگور وابریشم باشد امل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
مک وعرض از خط استوا لو طهمورث ساخت شهری بزرگ است وهوایش بگرمی
مایل مجموع میوهای سردسیر از جوز وانگور وخرما ونارنج وترنج ولیمو وغیره فراوان
در و ومشمومات در و بغایت خوب وفراوان چنانکه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون
احتیاج نباشد دهستان از اقلیم چهارم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت از
ثغور نهاده اند میان مسلمانان واتراک واکراد هوایش گرم است وابش از رود و
اندک میوه دارد رستمدار ولایتی است قریب سیصد پاره ده که از توابع انست
وهوایش بگرمی مایل است وبیشتر ولایت را ابش از شاهرود شهر است رودعد از
اقلیم چهارم است طهمورث دیوبند ساخت شهری وسط است دورش تقریبا چهار
هزار گام است وولایتی بسیار از توابع دارد وپنبه ومیوه وغله فراوان ساری از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات مح عو وعرض از خط استوا لد ی ولایتیست واکنون
چون جرجان خراب است مجموع ولایت داخل کبود جامه است حاصلش ابریشم

وانگور

ولایتی ست واکنون چون جرجان خراب ست مجموع ولایت داخل کبود جامه ست
حاصلش غله وانگور بسیار میباشد ولایتی عریض مبسوط ست [illegible]

وانگور وغله بسیار میباشد وولایتی عریض است کبود جامه جزیره ایست مردم انجا
در انجا ساکن اند وکشتیها که از ادس وگیلان ومازندران می اید از انجا بیرون می اید
واز انجا سه فرسنگ است تا استراباد ومحصول بسیار از کشتیها دارد فیروزان قصبه شهر آباد
ایست قباد بن فیروز ساسانی ساخت واکنون خراب است از ظلم وتعدی باب
نوزدهم در ترتیب اعمال قومس وطبرستان وحدود ان با ولایت خراسان
نزدیک است وعراق عجم ومازندران ومفازه پیوسته است حقوق دیوانی انجا داخل خراسان
است دامغان از اقلیم چهارم است شهری کوچک است غله وپنبه وشلتوک در و فراوان
دور بارویش هزار گام است وبگرمی مایل وابش از رود فیروزکوه سمنان از اقلیم چهارم
است طولش از جزایر خالدات صه ع وعرض از خط استوا لوه هوشنگ ساخت دور باروش
ده هزار گام است وهوایش بگرمی مایل وابش از رود واز میوهاش امرود نیکوست چشمه
در ان حوالی است واب اندک دارد واز قاذورات هر چه در انجا اندازند باد چنان خیزد که
درختهای دامغان را بشکند معتمدان بروند وازو پاک کنند باد ساکن شود وبکرات ازموده
است بسطام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات نط ل وعرض از خط استوا
لو ی طهمورث ساخت هوایش معتدل است وابش از رود واز میوهاش نار وفستق
وانجیر بغایت نیکوست اهوان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات مه ی وعرض
از خط استوا لو ک شهری کوچک است وهوای معتدل دارد واز مزارات مزار ابو یزید
بن طیفور بن عیسی سروشان انجاست حاصلش غله ومیوه فراوان بود کردکوه
از ادر کنبدان گفته اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون او منصوراباد و
مهات و رستاقست زراعت ومحصول بسیار دارد فیروزکوه در معجم البلدان امده
است که قلعه ایست که کوه دماوند بر مشرفست هوایش سرد است ودرخت در و
نمی باشد وغلات بسیار در و زراعت میکنند وحاصل نیکو دارد واب خوار از پای
ده او میکنند دماوند قصبه ایست از اقلیم چهارم کیومرث ساخت هوای سرد دارد
واز میوهاش عباسی نیکوست بغایتی که از عباسی دوشاب گیرند
بعضی از قومش گرفته اند وبعضی از توابع مازندران واکثر اوقات داخل ساری
میباشد وبوالی وقت تعلق دارد وبعضی داخل قومش کنند وبعضی داخل ساری

خرقان

قومیر دهی است از توابع بسطام هوای خوش وابی فراوان دارد ومزار شیخ ابو
الحسن خرقانی در انجا میباشد **باب بیستم در عرض قصبات وولایات**
چیلانات وان دوازده شهراست وازاقلیم چهارم وبرکنار دریای خزر طولش از
سفید رود تاموغان چهل فرسنك وعرض از ولایت دیلمان تا دریا یك فرسنك
است حدودش با ولایت مازندران وعراق عجم واذربایجان وبحر خزر پیوسته است
حقوق دیوانیش هرچیلانی را بدان امیر تعلق دارد که حاکم انجاست اما انچه بدیوان
معمول میدهند دوتومان است ومعظم بلادان لاهیجان وفومن است ودیگر
چیلانات بایکی ازین دومتابعت اونمایند **اسفید** از اقلیم چهارم است طولش
از جزایر خالدات **به ع** وعرض از خط استوا **الح** شهری وسط است حاصلش غله و
برنج واندك میوه باشد وولایتی بسیار است وقریب صد پاره ده از توابع انست
وحقوق دیوانیش دوتومان ونه هزار دینار است **تولم** از اقلیم چهارم است وشهری
وسط حاصلش غله وپنبه وبرنج ونارنج ولیمو باشد **رشت** شهری وسط است واز
اقلیم چهارم حاصلش چنانچه از دیگر مواضع چیلان است **تیجان** از اقلیم چهارم است
هوایش بغایت گرم ومتعفن است وحاصلش غله وپنبه مثل حاصل دیگر مواضع
است **شفت** از اقلیم چهارم است وشهری کوچك وباب وهوا وحاصل مانند دیگر
مواضع چیلان است **فومن** از اقلیم چهارم است شهری بزرك است وولایتی بسیار
دارد حاصلش برنج وغله وابریشم باشد ومردم چیلانات اکثر علی العرش اند **کوحسفان**
از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخت وسهمش خواند **کوتم** از اقلیم چهارم است
وبرکنار دریا افتاده وبندرگاه کشتی گرکان وطبرستان وشیروان از انجا بیرون
اید وحاصلی عظیم دارد **لاهیجان** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **ص د ک**
وعرض از خط استوا **لحرع** شهری بزرك است ودار الملك چیلانات ابش از جبال بر
میخیزد حاصلش ابریشم وبرنج واندك غله نیز میباشد نارنج وترنج ومیوههای گرمسیری
دروفراوان است والله اعلم **مطلب ششم در صفت طرق وجبال ومعادن وعیون وانهار**
وابار وبحار وبحیرات وان پنج فصل است فصل اول در ذکر مسافت وکمیت طرق ایران
دراول کتاب شرح مسافت فرسنك بتدقیق داده شد که حکمای ماتقدم در عهد

رانکوه از اقلیم چهارم [illegible] چیلانات [illegible]

کیقباد

کیقباد کیانی اعتبار فراسخ کرده اند مسافت فرسنکی سه میل گرفته اند که دوازده
هزار قدم یا ذراع حلقی باشد نه گز خیاطی ودر رساله ملکشاهی امده که سلطان ملك
شاه در کمیت مسافت فراسخ بیش وکم استماع میکرده اکثر اطراف ایران ودیگر
ولایات کهاورا بران عبور بوده به پیمودن فراسخ حوالت نمود کما بیش پانزده هزار کام است
ودر اذربایجان وارمن وحدود انجا دوازده هزار کام ودر عراقین وکردستان وکرستان
وخراسان وفارس وشبانکاره ودیاربکر وغیران شش هزار کام بری امله ودر
ولایت روم وکرجستان واران وموغان وشیروان خود فرسنك را اعتبار نمیکردند
ومنازل واوقات نشانده اند واو در تمامت مملکت خود بنیاد فرسنك برشش هزار
کام معتدل نهاده است وکمیت مسافت طرقی کهاورا بران عبور بوده منزل بمنزل
دران رساله گفته است ودر عهد اولجایتو سلطان همچنین بعضی طرق را پیموده
اند ومیل می نهاده اند وفرسنکی کما بیش هشت هزار گز خیاطی بیشتر است پس همه
بهم نزدیك است وفرسنکی دوازده هزار ذراع حلقی که حکمای ماتقدم اعتبار کرده اند
معتمد علیه است اکنون اغاز از شهر سلطانیه که میان ایران زمین ودار الملك است
کرده شاه راهها را تا اقصای ایران یاد کنیم وراههایی که در حدود هر شاه راه باشد
هم در پی ان شاه راه بیاوریم تا زود فهم تر باشد والله الموفق **شاه راه جنوبی وهی**
القبلة من السلطانیه الی النجف اقصای من حد الایران یك صد وچهل فرسنك است
من السلطانیه الی الهمدان از سلطانیه تا ده مجشی پنج فرسنك واز وتا رباط اتابك
محمد بن ایلدکز چهار فرسنك واز وتا ده کرکهر بولایت همدان چهار فرسنك از وتا ده
صاجی همدان پنج فرسنك از وتا شهر همدان شش فرسنك جمله باشد از سلطانیه
تا همدان سی فرسنك **شعر من همدان الی قصر شیرین** از همدان تا شهر اسد اباد
هفت فرسنك که بر سر کوه الوند درین راه است از وتا ده کنکور اول کردستان شش
فرسنك از وتا ده سهنه پنج فرسنك از وتا شهر چمچمال چهار فرسنك از وتا ده کرمانشاهان
شش فرسنك از وتا صفه شبدیز که صورت خسرو وشیرین بر سنك تراشیده
بر دست راست یك فرسنکی مرحله است ودو چشمه اب که اسیا بگرداند از زیر
صفه شبدیز بیرون می اید واز کرمانشاهان تا چکارش شش فرسنك از وتا ده جنا کان

پنج فرسنگ از وتا دِه کرند وحوشون شش فرسنگ از وتا شهر حلوان که اول ملک عراق
عرب است پنج فرسنگ واز این جا جدا میشود از همدان تا قصر شیرین پنجاه وهشت
فرسنگ وتا سلطانیه هشتاد وهشت فرسنگ از قصر شیرین براه بغداد تا شهر خانقین
پنج فرسنگ از وتا رباط جلولان که سلطان ملکشاه ساخت پنج فرسنگ از وتا قهرزینه
پنج فرسنگ شهربان بدست راست بدو فرسنگی مرحله ایست تا شهر یعقوبا هفت
فرسنگ جمله باشد از قصر شیرین تا بغداد سی فرسنگ واز همدان هشتاد وهشت
فرسنگ واز سلطانیه صد وهجده فرسنگ ثم من بغداد الی النجف اقصی من حد العراق
از بغداد تا ده صرصر دو فرسنگ واز وتا ده قراجه هفت فرسنگ از وتا ده قراجه هفت
فرسنگ شط الفیل هفت فرسنگ شهر بابل بر راست نیم فرسنگ از مرحله تا کنار فرات
است از شط الفیل تا شهر حله دو فرسنگ از وتا شهر کوفه هفت فرسنگ و برس که
مقام نمرود علیه اللعنه بوده وابراهیم پیغمبر را علیه السلام انجا باتش انداختند بر دست
چپ بیک فرسنگی این طریقست واز کوفه تا مشهد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
که سر بیابان نجف است دو فرسنگ است جمله باشد از بغداد تا مشهد نجف بیست وشش
فرسنگ واز همدان صد وچارده فرسنگ واز سلطانیه صد وچهل وچهار فرسنگ است
ثم من نجف الی مکه از مشهد که بر سر نجف است تا مکه بیست وهشت مرحله است
ودران مراحل زبیده خاتون عباسیه زن هارون الرشید وسلطان ملکشاه سلجوقی
ودیگر اکابر مصانع وابار وامثال الطرق ساخته اند از مشهد تا معیشه بیست وچهار
میل ومعیشی بوادی السباع است بر پانزده میل در معیشه مصانعست هفت میل
واز وتا غرقا که دو چاهها است سی ودو میل ومعیشی بمسجد سعد فرادیست که عوام
از سعد وقاص خوانند بر چارده میل از غرقا تا واقصه بیست وچهار میل ودر و چاههاست
واز جمله چاه قرون که سلطان ملکشاه حفر نموده پانزده گز در پانزده گز است در عمق وچهار
صد گز در سنگ کنده اند ومعیشی بطرلست بر چارده میل از واقصه تا عقبه شیطان و
درو چاهها است بیست ونه میل ومعیشی بقبانست بر چارده میل از عقبه تا قاع
درو چاهها است بیست وچهار میل تا معیشی ملحها است بسیزده میل واز قاع تا زمله
درواب بسیار است بیست وچهار میل ومعیشی بجدینا است بر چارده میل از زمله

تاسقوق

تا سقوق درو برکها است بیست ویک میل ومعیشی بساس است واز چارده میل از
سقوق تا بطان دهی قبر العبادی ودرو برکها است بیست ونه میل ومعیشی هراین
بر چارده میل از عبادی تا ثعلبه بیست ونه میل ومعیشی برسا است بر چارده میل جمله
باشد از نجف تا ثعلبه دویست وسی وشش میل که هفتاد وهفت فرسنگ بود ودو میل
واز بغداد صد وچهل وچهار فرسنگ شمرده اند وراه واسط تا ثعلبه براه بغداد پیوندد
وثعلبه را ثلث راه بغداد تا مکه شمرده اند واز ثعلبه تا حزیمه درو برکها است سی و
دو میل ومعیشی بنعاسی است بر چارده میل تا حقوقیه بیست وچهار میل است
واز حقوقیه ظاهر تا فید درواب روانست سی وشش میل ومعیشی بقرانست
بر بیست میل از فید تا تور درو برکها است وچاهها است سی ویک میل ومعیشی
بقرینا است بهفده میل از تور تا سمیرا درو برکها است وچاهها ومعیشی بنجیمه است
بر دوازده میل از سمیرا تا حاجر درو برکها است وچاهها سی وسه میل ومعیشی
بعباسیه است بر پانزده میل از حاجر تا معدن نقره درو چاهها است سی وچهار میل
ومعیشی بغرور بر هفده میل جمله باشد از مرحله ثعلبه تا این دویست وده میل که هفتاد فرسنگ
بود واز نجف صد وچهل وهفت فرسنگ ودو میل واز بغداد صد وهشتاد و
چهار فرسنگ ودو میل وراه مدینه ازین جا جدا میشود از معدن نقره تا معینه
الماء درو برکها است وچاهها سی وسه میل ومعیشی بسحطا است بر شانزده میل
از معینه الماء درو برکها است وچاهها بیست وچهار میل ومعیشی بادله بر چارده
میل تا معدن بنی سلیم درو برکها است بیست وچهار میل ومعیشی بسره بر دوازده
میل از معدن بنی سلیم تا سلسله بیست وشش میل از سلسله تا عمق درو برکها است
وچاهها بیست ویک معیشی بسحا است بر دوازده میل از عمق تا قطعه درو
برکها است وچاهها سی ودو میل ومعیشی بلواعست بر پانزده میل از قطعه تا مسلح
درو برکها است وچاهها هجده میل ومعیشی بتصر است بر هشت میل از غمره تا ذات
عرق که میقات این طریقست وبعضی میقات را بمسلح شمارند بیست وشش میل
ودر ذات العرق چاهها است ومعیشی باوطاس است بر دوازده میل وراه بصره
در اوطاس با ذات العرق باین راه پیوندد از ذات العرق تا بستان ابن عامر آب

در وبیا راست بیست و دو میل معیثی بعرودی کنده است پانزده میل از بستان
ابن عامر تا مکه بیست و چهار میل و معیثی بمساوات بر پانزده میل جمله باشد
از معدن نقره تا مکه دویست هشتاد و چهار میل که نود و چهار فرسنگ و دو
میل بود و از ثعلبه صد و شصت و چهار فرسنگ و دو میل و از نجف دویست
چهل و سه فرسنگ و میلی و از بغداد دویست و شصت و نه فرسنگ و میلی و از همدان
سیصد و پنجاه و هفت فرسنگ و میلی و از سلطانیه سیصد و هشتاد و هفت
فرسنگ و میلی و در صور الاقالیم گوید که از راه راست نجف تا مکه همچنین بیست
و هفت مرحله است و از کوفه تا مدینه بیست مرحله و از مکه تا مدینه ده مرحله
ومن المکة الی المدینة بطریق الجادة از مکه تا بطن مرو در و چشمه برکه ایست
شانزده میل و از و تا غسفان در و چاههاست سی و سه میل و از و تا قدید در و
چاههاست بیست و چهار میل از و تا جحفه که میقات اهل شام است بیست و
هفت میل و تا دریای قلزم پنج میل این مرحله است از و تا هفتاد در و آب روان
است و بیست و نه میل از و تا رویثه در و برکه ایست و سی و شش میل از و تا
سالره در و چاههاست از و تا ملل در و چاههاست نانزده میل از و تا بنجرم دوا
میل از و تا مدینه سه میل جمله باشد از مکه تا مدینه دویست و شصت میل که
هشتاد و شش فرسنگ و دو ثلث میل باشد **بطریق البدر** از مکه به جحفه سه میل از آنجا بغار
ابابکر و عثمان که از اسیتان خوانند و رقیع نیز گویند شش میل از آنجا بماء المخلصین
که عقبه سویق آنجاست هشت میل و از آنجا بمغار طغوه راتق و یقال وادی صفوان
هشت میل و از آنجا بماء رابط و میل ابوجهل آنجاست هشت میل و از آنجا بوادی
البر هشت میل و از آنجا بذو الحلیفه که میقات است هفت میل و از آنجا بقبر الهادی الی
صراط مستقیم هفت میل و از آنجا بمدینة الرسول صلی الله علیه و آله دو میل جمله باشد
دویست و چهل و سه میل که هشتاد و یک فرسنگ باشد **و طریق الذی سلک رسول
الله صلی الله علیه و آله وقت الهجرة** از زیر مکه دلیل گرفت تا دریا کنار نزدیک غسفان
و از آنجا براه رفت تا از قدید بگذشت و به بین المراره رفت و از آنجا بمیان مدلجة الحاج
پس بر زمین ج پس ببطن مرج المعصومین پس ببطن ذات کشیده پس باخذ الاجرد

پس

پس بداسمو پس ببطن اعلابدجه پس بحیاینه سیده پس بحیان الحافه پس ببطن الفرح
پس بمیان اعیان بیرون بمن رفت و بعبا شد پس بمدینه رفت **و فی المدینة
الی النجف بجد المشهد فی المراجعة** از مدینه تا طرف که در و آب روان است سی
و پنج میل و از و تا بطن نخل که در و آب باران است بیست و یک میل از و تا عسلیه در و
چاههای شور است سی و شش میل از و تا معدن نقره چهل و شش میل جمله باشد از مدینه
تا معدن نقره صد و سی و هشت میل که چهل و شش فرسنگ باشد از معدن نقره تا نجف
بموجب شرح ماقبل صد و چهل و هشت فرسنگ **و من واسط الی ثعلبیه ثم الی مکه**
از واسط تا شعشعه سی میل از و تا عیض سی و دو میل و از و تا ذات العین بیست و
شش میل از و تا احادیه سی میل از و تا جوخای سی میل از و تا بیونه بیست و هفت میل
از و تا لیه سی میل از و تا ثعلبه بیست و پنج میل جمله باشد از واسط تا ثعلبه دویست و
پنجاه و شش میل که هشتاد و پنج فرسنگ و میلی باشد و از ثعلبیه تا مکه بموجب شرح
ماقبل صد و شصت فرسنگ و دو میل هر دو باشد دویست و پنجاه فرسنگ **و من
بغداد الی سایر البلاد** از بغداد تا مداین شش فرسنگ از و تا دیر عاقول هشت فرسنگ
از و تا جبل هفت فرسنگ از و تا فم الصلح ده فرسنگ از و تا واسط نه فرسنگ جمله
باشد از بغداد تا واسط چهل فرسنگ و از واسط تا شهرامان ده فرسنگ از و تا فاروث
هشت فرسنگ از و تا دیر الاعمال پنج فرسنگ از و تا حوانیت بیست و هفت فرسنگ از و تا شط
باید رفت و از بطایح گذشته از نهر الاسد تا دجله العوراء جمله باشد سی فرسنگ و
از و در نهر متصل بصره باید شد ده فرسنگ و از واسط تا بصره چهل فرسنگ و از
بغداد هشتاد فرسنگ **و من البصرة الی البحرین** از بصره تا عبادان دوازده فرسنگ
و از آنجا دو فرسنگ خوشاب است بعد از آن تا شهر بحرین هفتاد فرسنگ و در این راه دو
کوه حشرات است در زیر آب که از اعویس و کسیر خوانند اگر کشتی بر سر آن کوهها خورد خلل
یابد و عمق آب در این راه هفتاد یا هشتاد باع می باشد از بصره تا بحرین هشتاد و چهار
فرسنگ بود **و من البصرة الی دولتخانه قیش** از بصره تا جزیره خارک پنجاه فرسنگ
از و تا جزیره الان هشتاد فرسنگ از و تا جزیره ایران هفت فرسنگ از و تا جزیره چین
هفت فرسنگ از و تا جزیره قیش هفت جمله باشد از بصره تا قیش صد و پنجاه و یک فرسنگ

ومن البغداد الی اصفهان اعظم بلاد عراق العجم ازبغداد تاکنکور بموجب شرح منازل
هفتاد و پنج فرسنك ازکنکور تا بیستان پنج فرسنك ازوتا شهر نهاوند سه فرسنك
ازوتا ده فرامرز چهار فرسنك ازوتا شهر بروجرد چهار فرسنك ازوتا حسناباد چهار
فرسنك ازوتا میان رودان هشت فرسنك ازوتا مناره سه فرسنك ازوتا شهر کرخ شش
فرسنك ازوتا دوسود چهار فرسنك ازوتا اسر چهار فرسنك ازوتا سکان شش فرسنك
ازین مرحله راه دیکر بدست راست باصفهان رود ازسکان تا جوی مرغ کهر شش فرسنك
ازوتا اسفران هفت فرسنك ازوتا پیران هفت فرسنك ازوتا جوی کوشك شش فرسنك
ازوتا شهر اصفهان چهار فرسنك جمله باشد از شهر کرخ تا اصفهان چهل و پنج فرسنك
وازکنکور هشتاد فرسنك ومن بغداد الی رحبة الشام ازبغداد الی تل عقرقوف سه فرسنك
وان تل پشته سخت بلنداست چنانکه دربیابان ازپانزده فرسنکی از او توان دید ازوتا
شهر انبار هشت فرسنك وازانجا براه بیابان سماوات بدمشق بده روز میروند کما
بیش صد فرسنك باشد وازبغداد تا رحبه هفتاد فرسنك ومن بغداد الی موصل الاعظم
الی بلاد دیار بکر ازبغداد تا دودان چهار فرسنك ازوتا عکره پنج فرسنك ازوتا جیعا
سه فرسنك ازوتا قادسیه هفت فرسنك ازوتا سامره سه فرسنك جمله باشد ازبغداد
تا سامره بیست و دو فرسنك وازسامره تا کرخ دو فرسنك ازوتا حلیا هفت فرسنك
ازوتا هود قانیه پنج فرسنك ازوتا مارنما پنج فرسنك ازوتا پولی کر ذهاب اسفرانجا بدجله
میریزد پنج فرسنك ازوتا حدیثه دوازده فرسنك جمله باشد ازحدیثه تا سامره سی و
شش فرسنك ازبغداد پنجاه و هشت فرسنك ازحدیثه تا بنی طمعان هفت فرسنك ازوتا
شهر موصل چارده فرسنك وازسامره پنجاه فرسنك وازبغداد هفتاد و دو فرسنك والله اعلم
بالصواب شاه راه شرقی من السلطانیة الی جیحون اقصی حد الایران سیصد و چهل
و هشت فرسنك من سلطانیة الی الری و ولایتین وغیرها ازسلطانیه تا ده قهود که
مغول صاین قلعه خوانند پنج فرسنك ازوتا شهر ابهر چهار فرسنك راه خراسان ازینجا دو
میشود یکی بطریق الخواجه و یکی براه سکزاباد ازفارسجین تا سیوتیعان که مغولان الغوی
و در ها انغوالی بیبیا دهن خوانند شش فرسنك و شهر قزوین بردست چپ بر چهار
فرسنك این مرحله است وازسیوتیعان تا ده مامره پنج فرسنك وازوتا دیهند هشت فرسنك

ازوتا

ازوتا سنقرآباد پنج فرسنك ازوتا ده خاتون پنج فرسنك ازوتا مشهد امام زاده عبد
العظیم پنج فرسنك ازوتا ری یك فرسنك جمله باشد ازسلطانیه تا ری چهل و هشت
فرسنك ازری تا ورامین شش فرسنك ثم من ورامین الی مهماندوست ازورامین
تا رباط خمار تکین شش فرسنك ازوتا خوار ری معروف بمحله باغ شش فرسنك ازوتا ده
نمك شش فرسنك ازوتا راس الکلب شش فرسنك ازوتا ده سرخ شش فرسنك ازوتا
سمنان چهار فرسنك وازسلطانیه نود فرسنك ازوتا رباط اهوان هفت فرسنك ازوتا
رباط سرمن معروف بچهار جوی هفت فرسنك ازوتا دامغان شش فرسنك جمله باشد از
سمنان تا دامغان بیست فرسنك وازورامین پنجاه و چهار فرسنك وازسلطانیه
صد و ده فرسنك وازدامغان تا خلاده مشهور بمهماندوست شش فرسنك ازانجا
بدو راه بنیشابور رود یکی براه جاجرم و دیکر بطریق سبزوار ثم من مهماندوست
الی نیشابور بطریق جاجرم ازخلاده تا شهر بسطام هفت فرسنك وازدامغان تا
بسطام سیزده فرسنك وازسمنان سی و سه فرسنك وازورامین شصت و هفت
فرسنك وازسلطانیه صد و بیست و سه فرسنك وازبسطام راهی بنیشابور رود و یکی
بخوارزم براه نیشابور وازبسطام تا مغر هفت فرسنك ازوتا ده سلطان هفت فرسنك
ازوتا رباط سونج سه فرسنك ازوتا جاجرم شش فرسنك جمله باشد ازبسطام تا جاجرم
بیست و سه فرسنك وازجاجرم تا ده آزادوار که مولد خواجه شمس الدین که صاحب دیوان
بود هشت فرسنك ازوتا ده خوراشاه چهار فرسنك ازوتا ده بحراباد که مقام شیخ سعدی
حمویه است سه فرسنك ازوتا برنتاباد پنج فرسنك ازوتا نوده چهار فرسنك ازوتا طاغو
کوه هشت فرسنك ازوتا رباط بورندکان بده احمداباد شش فرسنك ازوتا نیشابور چهار
فرسنك جمله باشد ازجاجرم تا نیشابور چهل و دو فرسنك وازبسطام شصت و پنج فرسنك
وازدامغان هفتاد و هشت فرسنك وازسمنان نود و هشت فرسنك وازورامین صد
و سی و هشت فرسنك وازسلطانیه صد و هشتاد و هشت فرسنك
ثم من نیشابور الی سرخس ازنیشابور تا بادرما هفت فرسنك ده سغری ازانجا
بدست راست جدا میشود وازوتا ده خاکستری پنج فرسنك ازوتا رباط سنك بست
سه فرسنك ازوتا رباط تولان هفت فرسنك ازوتا رباط ابکینه هشت فرسنك دربن راه

دو عقبه است هر یکی نیم فرسنگ ازو تا سرخس شش فرسنگ جمله باشد از نیشابور
تا سرخس چهل و یک فرسنگ **ومن سرخس بطریق بلخ الی جیحون حد لا ایران**
از سرخس تا رباط جعفری نه فرسنگ ازو تا میل عربی هفت فرسنگ ازو تا رباط
نوبخی هفت فرسنگ ازو تا آب شور پنج فرسنگ تا این مرحله بیابان و ریگست و آب
روان ندارد از آب هند تا دزهند دو فرسنگ ازو تا شهر مرو و دو سی و پنج فرسنگ
و از نیشابور هفتاد و شش فرسنگ و تا دامغان صد و پنجاه و دو فرسنگ و تا ورامین
دویست و شش فرسنگ و تا سلطانیه دویست و شصت و دو فرسنگ و از مرو رود
تا رباط سلطان هشت فرسنگ ازو تا ده کوجاباد پنج فرسنگ شهر طالقان بر دست
راست بشش فرسنگی این مرحله است و از کوجاباد تا آب گرم هفت فرسنگ ازو تا
کبوترخانه پنج فرسنگ ازو تا مسجد دانلان هفت فرسنگ شهر فاریاب بدست راست
بدو فرسنگی این مرحله است از استانه تا رباط کعب شش فرسنگ ازو تا شهر شبورقان
آب روان نیست و از شبورقان تا شهر بلخ دو فرسنگ جمله باشد از مرو رود تا بلخ هفتاد
دو فرسنگ و از سرخس صد و هفت فرسنگ و از نیشابور صد و چهل و هشت فرسنگ
و از دامغان دویست و بیست و پنج فرسنگ و از ورامین دویست و هشتاد و هشت
فرسنگ و از سلطانیه سیصد و سی و چهار فرسنگ و از بلخ تا سیاه کوشک شش فرسنگ
ازو تا جیحون ترمذ شش فرسنگ جمله باشد از بلخ تا جیحون دوازده فرسنگ و از سلطانیه
تا جیحون سیصد و چهل و شش فرسنگ **من بسطام الی خوارزم بطریق جرجان و
دهستان** از بسطام تا ده تخنج هفت فرسنگ کریوه نردبان پایه درین راه است
ازو تا ده میلاد شش فرسنگ ازو تا ده موسی اباد پنج فرسنگ ازو تا ده جرجان پنج
فرسنگ جمله باشد از بسطام تا جرجان بیست و سه فرسنگ و از جرجان تا سر دو
راه که یکی به بیاد رود و یکی بدهستان میرود نه فرسنگ ازو تا ده محمداباد هفت
فرسنگ ازو تا دهستان هفت فرسنگ جمله باشد از دهستان تا جرجان بیست
و سه فرسنگ و دهستان در چلیان میرود تا رباط کز هفت کز ازو تا رباط ابو
العباس نه فرسنگ ازو تا رباط ابوطاهر هفت فرسنگ ازو تا شهر فلوه هفت فرسنگ
ازو تا رباط خشت پخته هشت فرسنگ ازو تا خوشاب هفت فرسنگ ازو تا رباط

طغاج هفت فرسنگ ازو تا کاروان کاه هفت فرسنگ ازو تا رباط سرهنگ
نه فرسنگ ازو تا مناره کاه هفت فرسنگ ازو تا مشک پنجاه هشت ازو تا رباط
مریم نه ازو تا خوارزم نوهشت ازو تا حلم نوهشت ازو تا ارکنج که دار الملک خوارزم
است چهار جمله باشد از دهستان تا ارکنج صد و ده فرسنگ و از سلطانیه دویست
و هشتاد و هشت فرسنگ **من نیشابور الی هرات** از نیشابور تا ورناباد هفت
فرسنگ از اینجا راهی بسرخس رود یاد کرده شد و راهی که بهری رود تا رباط بدیعی
پنج فرسنگ است و ازو تا ده مرباد هفت و ازو تا ده سعیداباد هفت ازو تا
خسروجرد پنج فرسنگ ازو تا ده بوجکان هفت و ازین مقام راهی بهری رود و یکی
بقاین و یکی بسرخس و یکی بباخرز براه هری تا ده کلاباد شش فرسنگ تا کوشک
منصور ده فرسنگ تا شهر و شیخ شش ازو تا شهر هری هشت جمله باشد از بوجکان
سی فرسنگ و از نیشابور شصت هشت و از سلطانیه دویست و پنجاه و یک
فرسنگ **من نیشابور الی ترشیز قهستان** از نیشابور تا رباط سیدی غر پنج
فرسنگ ازو تا ده دایه پنج فرسنگ درین مرحله هفت پاره ده است ابادان و آب
روان دارد ازو تا ده نمر چهار فرسنگ ازو تا شهر ترشیز هفت فرسنگ جمله باشد
از ترشیز تا نیشابور بیست و هفت فرسنگ و از ترشیز تا این بلاد برین موجب
است تا شهر تون بیست و پنج فرسنگ ازو تا شهر قاین سی و شش فرسنگ و تا شهر
بوجکان سی و شش فرسنگ **من هرات الی سیستان** بروایت مسالک الممالک
هشتاد فرسنگ و بروایتی از هری تا سیستان شصت فرسنگ **من هراة الی مرو**
از هری تا هنکام اباد پنج فرسنگ ازو تا بادغیس پنج فرسنگ ازو تا تون ازو تا مرغاب
دره پنج ازو تا شور هشت فرسنگ ازو تا لوسر و د پنج فرسنگ ازو تا مرورود
چهار ازو تا قصبه احنف قیس پنج فرسنگ ازو تا خور اط چهار ازو تا اسداباد
شش ازو تا قدسی هفت ازو تا یحیاباد پنج ازو تا مهدی اباد هفت ازو تا قار شش
فرسنگ ازو تا شهر مرو هفت جمله باشد از هری تا مرو هشتاد چهار فرسنگ
ومن مرو الی خوارزم از مرو تا ده مقری پنج فرسنگ ازو تا ابدان کنج دو فرسنگ
ازو تا رباط سوران هشت ازو تا چاه خاک پنج ازو تا چاه صاحبی پنج فرسنگ

ازوتا چاه هارون هفت ازوتا رباط نوشا کرد هفت درین مرحله مقلان دو هزار
کام ریک روان است ازوتا سکاباد هفت ازوتا رباط طاهری شش ازوتا رباط
بودینه پنج ازوتا شهر درغان از توابع خوارزم نه فرسنك ازوتا شهر حوربند هفت
ازوتا رباط دهان شیر پنج فرسنك درین مواضع دوکوه شك بهم امده است واب
جیحون بدان بسیاری ازمیان ان میکذرد ازوتا سدی نو پنج چهار فرسنك ازوتا
شهر هزاراسب ده فرسنك ازوتا ده درذق نه فرسنك ازوتا رخشمین هفت
ازوتا اندراب شش فرسنك ازوتا شهر پورد و فرسنك ازوتا شهر ارکنج که دار الملك
خوارزم است شش فرسنك جمله باشد از مرو تا خوارزم صد و بیست و چهار
فرسنك **شاه راه شمالی من سلطانیه الی باب الابواب اقصی حد الایران**
مغول باب الابواب را دمور قاپی خوانند **من سلطانیه الی اردبیل** از سلطانیه
تا زنجان پنج فرسنك ازینجا راهی بولایت تبریز و مراغه و از من الروم میرود و راهی
باردبیل و سراو براه اردبیل بده توت سواری هفت فرسنك ازوتا ده کاغذ کنان
هفت ازوتا ده خلخال شش فرسنك کریوه پرده لیس کبر اب سفید رود است
برین راه است ازوتا ده مالش شش فرسنك ازوتا شهر اردبیل شش فرسنك
جمله باشد از سلطانیه تا اردبیل سی و هفت فرسنك **شم قراباغ اران** تا دربا
ارشد هشت فرسنك ازوتا ده ذریق هشت بدریکه اکنون دهیست بدست
چپ در قبله این مرحله است یك فرسنکی از ذریق تا شهر جروان که اکنون دهیست
چهار فرسنك جمله باشد از اردبیل تا جروان بیست فرسنك و تا پیل سوار هفت
فرسنك و تا خوی نو شش فرسنك و تا محموداباد کاوباری شش فرسنك جمله باشد
از محموداباد بیست فرسنك و از سلطانیه هشتاد فرسنك بطریق قراباغ از
تاجروان تا ده علی بیك هفت فرسنك ازوتا ده بکراباد شش فرسنك ازوتا کنار
اب ارس که حد قراباغ است ده فرسنك جمله باشد از تاجروان تا قراباغ پانزده فرسنك
و از اردبیل سی و پنج فرسنك و از سلطانیه هفتاد و دو فرسنك **شم من قراباغ**
الی کنجه از قراباغ تا هرسه فرسنك ازوتا قرق پنج فرسنك ازوتا ده لیزان پنج
فرسنك ازوتا بانازجوق سه فرسنك ازوتا شهر بردع چهار فرسنك ازوتا شهر

جوزنیق

جوزنیق یك فرسنك ازوتا ده اصفهانی چهار فرسنك ازوتا خانقاه شتی پنج
فرسنك ازوتا شهر کنجه پنج فرسنك جمله باشد از قراباغ تا کنجه سی و پنج فرسنك و از
سلطانیه صد و چهار فرسنك از کنجه تا شهر شمکور که اکنون خراب است دو فرسنك
ازوتا یورت سه فرسنك ازوتا دو داقتوان شش فرسنك ازوتا بام پنج فرسنك
ازوتا شهر تفلیس همدان چهار فرسنك جمله باشد از کنجه تا تفلیس بیست فرسنك
و از قراباغ پنجاه و چهار فرسنك و از سلطانیه صد و بیست و چهار فرسنك
من قراباغ الی تبریز بطریقها از کنار ارس که حدود قراباغ است تا تاجروان
یاد کرده شد پانزده فرسنك و از ریا زنیل که اکنون دهیست چهار فرسنك ازوتا
رباط ایوان که اکنون خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی ساخته است شش
فرسنك ازوتا ده سهلقان که به صاحبی دیوان مشهور است هشت فرسنك
ازوتا شهر اهر هشت فرسنك و درین راه در دره قروی جای خواجه تاج الدین
علیشاه وزیر رباطی ساخته است و امیر اناهز تا ده ارمنیان براه کریوه کوبله
سیل شش فرسنك درین کریوه وزیر خواجه سعد الدین ساوجی رباطی ساخته است
و امیر نظام الدین یحیی ساوجی رباطی دیکر ساخته است از ده ارمنیان تا تبریز
هشت فرسنك درین راه دو مرحله بلد وق وزیر خواجه تاج الدین علیشاه
تبریزی رباطی دیکر ساخته **شاه راه غربی من سلطانیه الی قونیه روم اقصی**
حد الایران سیصد و یك فرسنك بود **من سلطانیه الی تبریز** از سلطانیه تا
زنجان پنج فرسنك ازوتا رباط ینکبار که وزیر خواجه تاج الدین علیشاه شش
فرسنك ازوتا سرچم هفت فرسنك درین مرحله وزیر غیاث الدین محمد رشیدی
رباطی ساخته و برادرش خواجه جلال الدین رباطی دیکر کرده است جمله باشد هیجده
فرسنك ازین مرحله راهی بدست چپ بمراغه رود و راه دست راست بمیانج
رود از سرچم تا میانج شش فرسنك کریوه درین راه است ازوتا ده ترکمان کردیر
خان کویند در اول شهری بوده شش فرسنك ازوتا ده شنکلاباد چهار فرسنك
ازوتا شهر اوجان چهار فرسنك ازوتا سعیداباد چهار فرسنك کریوه درین
راه است ازوتا شهر تبریز چهار فرسنك جمله باشد از سلطانیه تا تبریز چهل

وششفرسنك **شرح من تبريز الى ارزن الروم** از تبريز تا مرند يازده فرسنك ازو تا خوى
دوازده فرسنك ازو تا شكراباد شش ازو تا نوشهر پنج ازو تا بند ماهى سه ازو
تا جبس هشت ازو تا ملازجرد هشت ازو تا خنوس ده ازو تا كريوهٔ اقافتى پنج
ازو تا پسين پنج ازو تا ارزن الروم ششفرسنك جمله باشد هشتاد و نه فرسنك
شرح من ارزن الروم الى ارزنجان از ارزن الروم تا انجا از توابع سيرجانست ده
فرسنك ازو تا خونان ملوح در پاى كريوه ده فرسنك ازو تا ارزنجان بيست و چهار
فرسنك و از تبريز براه زمستان صد و سه فرسنك و از سلطانيه صد و چهل و نه فرسنك
من ارزنجان الى سيواس از ارزنجان تا ده خواجه احمد پنج فرسنك ازو تا ارزنجك
هفت ازو تا اقشهر هشت ازو تا اكرسوك پنج فرسنك ازو تا زاره هشت ازو تا رباط
خواجه احمد ده ازو تا سيواس چهار جمله باشد از ارزنجان تا سيواس چهل و هفت
فرسنك و تا سلطانيه صد و نود و ششفرسنك **شاه راه زاويه ما بين المشرق والجنوب
من سلطانيه الى قيس اقصى حد الايران** دويست و شصت و پنج فرسنك **من السلطانيه
الى ساوه** از سلطانيه تا سكزاباد كه راه خراسان از وجدا ميشود و بموجب شرح ما
قبل پنج منزلاست كه بيست و چهار فرسنك باشد و از سكزاباد تا رباط صاحب حسن
ششفرسنك ازو تا رباط دوانيق هفت فرسنك ازو تا شهر ساوه پنج فرسنك جمله باشد
از سلطانيه تا ساوه چهل و دو فرسنك و از ساوه تا اوه دو فرسنك و ازو تا قم شش
فرسنك و از قم تا كاشان دوازده فرسنك كه جمله باشد از كاشان تا مورچه خورشش
ازو تا ده يمنى هشت و براه ميانين از اناسط تا سنسن دوازده فرسنك اما اباد انى بيست
از سنسن تا اصفهان چهارده فرسنك جمله باشد از سلطانيه تا اصفهان صد و شش
فرسنك **من كاشان الى اصفهان** از اصفهان تا اصفهانك سه فرسنك ازو تا ده مهيار
كه سرحد ملك فارس است پنج فرسنك ازو تا شهر قومشه شش فرسنك ازو تا رودكان پنج
فرسنك ازو تا ده يزدخواست هفت فرسنك از يزدخواست براه زمستانى بيند عضدى
رود بدست چپ و براه تابستانى بدست راست بكوشك زر **من اصفهان الى يزدخواست**
از يزدخواست تا ده كرد و هشت فرسنك ازو تا كوشك زر هفت ازو تا رباط صلاح
الدين بدشت دان پنج فرسنك درين راه كريوهٔ مادر و دختر است ازو تا رباط پول شهى

يا رسه فرسنك ازو تا قصبه نايين هفت فرسنك درين راه كريوه نايين است سنكلاخ
دوشت و تا نايين همه راه سنكلاخ است ازو تا پول نو چهار فرسنك قلاع
اسطخر و شكسته بر دست چپ بر سر راه است از پول تا ده كرك پنج فرسنك ازو
تا شهر شيراز پنج فرسنك جمله باشد تا كاشان صد و ششفرسنك **شرح من شيراز
الى قيس اقصى حد الايران** از شيراز تا ده شهرك پنج فرسنك ازو تا شهر كوار پنج
فرسنك ازو تا رباط سمنكان پنج كريوهٔ زنجيران بر دست راست و ازين مرحله
راهى بدست چپ بهفت فرسنك بفيروزاباد رود و از سمنكان تا سيمنه پنج ازو
تا اول ولايت سمنكان شش ازو تا اخر ولايت سمنكان شش ازو تا شهر كازرين
هفت ازو تا سنك كريوهٔ سرسفيد كه درين راه است يكفرسنك ازو تا غرمكر پنج ازو
تا ناحيه فارياب شش ازو تا شهر صح ازو تا اب انبار كنار پنج ازو تا حرم پنج ازو تا ده
داورك شش درين راه كريوه بسيار است ازو تا ماهان شش ازو تا ساحل بحر شش
درين راه كريوهٔ لردك است ازو تا شهر قيش در اب چهار فرسنك جمله باشد از شيراز
تا سلطانيه دويست و شصت و پنج فرسنك **ساير الطرف هذا الجانب من قيش
الى سرانديب مهبط ادم عليه السلام** از قيش تا جزيره ابركافان هيجده فرسنك
ازو تا سرنوه ادموس هفت ازو تا سربزه باركه حد ولايت فارس و سعلاست
هفتاد فرسنك ازو تا دپل هشتاد ازو تا قصبه بهران كه جوى سفيداست دو
فرسنك ازو تا انكيراول ملك هند چهل ازو تا كاولى دو فرسنك ازو تا سمندان
هيجده ازو تا ميل باربنجاه فرسنك ازو تا تلين بيست فرسنك از تلين دور و زيلجهٔ
عظمى روندازو تا سرانديب ده فرسنك جمله باشد از قيش تا سرانديب پانصد و
هشتاد و دو فرسنك **من شيراز الى كازرون** از شيراز تا حايط حاجى قوام پنج
ازو تا دشت ارزن هشت ازو تا رباط سر كريوه مالان شش ازو تا شهر كازرون
سه كريوه هوشنك درين راه است و هر دو كريوه سختست جمله باشد از
شيراز تا كازرون بيست و دو فرسنك **من شيراز الى هرموز** از شيراز تا
سروستان دوازده فرسنك ازو تا شهر فيقا هشت ازو تا ده هارستان شش ازو
تا داركان هشت از انجا راهى بدست چپ بشبانكاره رود و راه دست راست

از هرموز بشیراز از شیراز تا اینجا سی و چهار فرسنك از دارکان تا داراب کرد ده
فرسنك از و تا ده خیر سه فرسنك از و تا شبکان شش از و تا رستاق سه از و
تا برکرسا از و تا داشلو شش از و تا ما زه شش از و تا چاه چهل فرسنك از و تا قوس
هشت از و تا هرموز داب دوازده فرسنك جمله باشد از شیراز تا هرموز نود و پنج
فرسنك **من شیراز الی شبانکاره** از شیراز تا دارکان بموجب شرح ما قبل
سی و چهار فرسنك از و تا شهر ایك کردار الملك شبانکاره است چهار فرسنك
جمله باشد سی و هشت فرسنك **من شیراز الی کرمان بطریق شهر ایك** از شیراز
تا داریان هشت از و تا خومه هشت از و تا خولجان چهار از و تا چابك دوازده از و
تا شهر اتابك دوازده از و تا سروشك شانزده از و تا شهر بابك سیزده جمله باشد
از شیراز تا شهر بابك شصت و هفت فرسنك از و تا ابان چهار از و تا شهر سرجان
و بابکان ده از و تا کرمان بیست فرسنك جمله باشد از شیراز تا کرمان نود و یك
فرسنك **من شیراز الی ابرقوه** از شیراز تا ده دزکام پنج فرسنك از و تا بند امیر
کر ایاب کرساخته اند سه فرسنك از و تا شهر ابرقوه بیست فرسنك جمله باشد از
شیراز تا ابرقوه چهل فرسنك **من ابرقوه الی یزد** از شیراز تا ده دزکام پنج فرسنك
از و تا بند امیر کر ایاب کرسالا از ابرقوه تا ده سیزده فرسنك از و تا ده خور شش از و تا
قلعه بنوسر چهار از و تا شهر یزد پنج فرسنك جمله باشد از ابرقوه تا یزد بیست و هشت
فرسنك و از شیراز تا کرمان صد و بیست و پنج فرسنك **شرمن شیراز الی**
بوهنجان از شیراز تا خیم پنج فرسنك از و تا ما جلال پنج فرسنك از و تا کوکات
نه فرسنك از و تا بوهنجان سه فرسنك جمله باشد از شیراز تا بوهنجان بیست
و پنج فرسنك **شر الی تستر اعظم بلاد خورستان** از بوهنجان تا حوایدان چهار
فرسنك از و تا کس شش فرسنك از و تا کنبد بلغان پنج فرسنك از و تا چاه صم چهار
فرسنك از و تا جیش چهار از و تا خورك شش از و تا ارجان چهار از و تا بستانك
کر سرحد فارس است بخورستان چهار فرسنك از برهیذان تا امیجانی هفت فرسنك
و از شیراز شصت و دو فرسنك والله اعلم بالصواب **فصل دویم در ذکر جبال**
ایران و دیگر جبال مشهوره در کتب حکما مسطور است کر چون اب و خاك

باهم ممتزج شوند و در خاك لزوجتی باشد حرارت افتاب ان را سخت کرداند سنك
شود همچنانکه اتش خشت خام را اجر میکند و چون حرارت بیش یابد کداخته میکند
و سختی از سنك شود همچنانکه در میکذرد و بان از کثرت تمادی ایام و لیالی و افراط
یبوست در احجار خلل ریزیدن ظاهر میشود حجر باز خاك میکردد و از وقوع زلازل
کوهها خرابی می یابد و از هبوب ریاح و رفتن ابها خاك نرم از موضعی بموضعی نقل میکند
و انچه سنك کر بر زمین سخت میماند تا بلندی و پستی پیدا میشود عبارت از ان بلندی
کوه است و اکر ان بر روی زمین نبودی زمین متحرك بودی و کلام مجید برین شاهد است
قوله تعالی والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم و قوله تعالی والجبال اوتادا و اکر نیز متحرك
نبودی مستدیر هموار بودی و هوا بضرورت در وی یکسان جهیدی و چون نشیب
و فراز نبودی اب روان هم نبودی و فواید سردسیری و کرمسیری حاصل نشدی
و مو الید از ان بکمال نرسیدی حکمت ازلی چنان اقتضا کرد کر بسبب فراز و نشیب
بروی زمین و در میان اب پیدا میشود تا این فواید بظهور پیوندد تبارك مبداء
و تعالی منشاء اکنون از جبال ایران زمین و دیکر کوههای مشهوره انچه معلوم شده
بر سبیل حروف یاد کنیم ان شاء الله تعالی **کوه ابلستان** بروم در عجایب المخلوقات
کوییکه در میانش شکافی است و راه از و بیرون میرود و هر که خواهد از و عبور کند
همان زمان نان و پنیر باید ش خورد تا بسلامت بکذرد و الا از عفونت ان رنجور
شود و این معنی در ان ولایت مشهور است **کوه ابو قبیس** بمکه کوه بزرك است
و بروایت ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و اله مرویست اول جبال
وضعه الله تعالی علی الارض ابو قبیس هم فدت سعر الحساب **کوه احد** از جبال مشاهیر
است در شمال مدینه رسول صلی الله علیه و اله و در تفسیر و تواریخ مسطور است
کر ان کوه از کوههای ثور و بهشت بمکه و رضوی از پارههای کوه طور است کر در حالت
تجلی بعهد موسی علیه السلام انجا افتاده است قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا
و دور کوه احد معلوم نیست **کوه ارجان** بطبرستان در عجایب المخلوقات امده
کر از ان کوه ابی از سنك میچکد و در حال باشکال مسدس و مثمن و مخمس میشود و مردم
از ان بر سبیل مهره بکار میبرند **کوه ارجاسب** بروم است کوهی بس بلند است و قیصر

و دو لود ربای اوست و قلهٔ ان هرگز از برف خالی نبود گویند هر سال در ایام معدود بر قلهٔ اش
توان رفت و دیگر ایام صعود بر انجا متعذر بود و بر ان کوه کلیسای بزرگ ساخته اند
و در ان کوه راکس نگذارند و ابهای بسیار از ان کوه فرو می اید و بیلاد روم میرود کوه
الوند در قبلی شهر همدان است کوهی معروفست و دورش سی فرسنگ بود و هرگز قلهٔ
ان از برف خالی نبوده و از بیست فرسنگ بلکه زیاده توان دید بر قلهٔ ان چشمه ایست
از سنگ خارا میتراود و ان سنگ بر مثال بنائیست بروی افکنده از بالای ان سنگ
اندکی اب ترشح میکند و از تابستان توان دید و بزمستان در برف پنهان بود و من
انجا رسیدم شب ادینه بود گفتند که در هر هفته یکشبانروز این اب بزمین میرسد
و روان میشود و در دیگر ایام نمیتوان دید و نمیرسد و در عجایب المخلوقات و طبقات
همدانی امده که از کوه الوند چهل و دو رود بشیب می اید و عیون ان بلا نهایتست
کوه اسکهران بولایت اصفهان است بمحاوی لور بزرگ و برو افاعی بسیار میباشد
کوه البرز کوه عظیم متصل بباب الابواب و کوههای فراوان برو پیوسته است چنانکه
از ترکستان تا حجاز کما بیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی از کوه قاف
شمارند طرف غربیش باجبال گرجستان پیوسته است که کوه لزگی خوانند و در صور
الاقالیم امده که در کوه لزگی امم فراوان میباشند چنانکه هفتاد و چند زبان سخن کنند
و در ان کوه عجایب بسیار است و چون بشماط و ملاطیه رسد قالیقلا خوانند و چون
بانطاکیه و مصیصه رسد لکام خوانند و انجا فارقست میان شام و روم و چون
بمیان حمص و دمشق رسد لبنان خوانند و چون بوسط مکه و مدینه رسد عرج
گویند و طرف شرقیش که با جبال اران و ادربایجان پیوسته قبق خوانند و چون بحدود
عراق و گیلان رسد طرفل (?) کوه خوانند و چون بوسط قومس و مازندران رسد
موز خوانند و مازندران در اصل موزندران بود و چون بدیار خراسان رسد سونج
خوانند کوه الستر (?) عوام گویند که در اصل نام مشترا است و بکثرت استعمال الستر شد
و این سخن بی بنیادست التراسم علم اوست و در شمال قزوینست و کوه بلند و
یکی جبال این دیار پیوسته است و بر انجا مسجدیست که قدوم اولیا فراوان بانجا
رسیده و دعا را اجابت باشد و دو محراب دارد و در عجایب المخلوقات امده و عوام

نیز گویند که مزار اویس قرنی بر انجاست بر قلهٔ کوه بر ان روی پیوسته در میان برف باشد
کوه ایلاق بترکستان بود و معدن نقره در اوست کوه بانوار (?) بلر کوچک است در
زبدة التواریخ امده که برو سنگی هست که بجای هیمه بکار برند اما از بخار دود او
جانوران همی گریزند کوه بیستون بکردستان از جبال مشهورست و سخت بلند
از سنگ سیاه بروی هامون پیدا شده بی انکه در دامنش دره یا پشته باشد
از بیست فرسنگ کما بیش بالای ان توان دید و دورش بیست فرسنگ بود و بر قله اش
زمینی هموار است کما بیش پانصد جریب و بر انجا اب و زراعت است در سنه احدی
عشر و سبعمائه هجری بزمان اولجایتو سلطان باتفاق مهندسان بلندی از کوه نمودیم
چهار هزار و پانصد گز خیاطی بر امد و اکثر اوقات سحاب بمراتب شعب بر قله ان کوه
میباشند و بر روی ان کوه سنگلاخ است که بدشواری توان رفت و در کتاب خسرو
و شیرین شیخ نظامی گنجه اورده است که خسرو پرویز فرهاد را گفت بیت
که مارا هست کوهی بر گذرگاه • که مشکل میتوان کردن برو راه • میان کوه راهی کند
باید • چنان کامد شدن مارا بشاید • درو تیج (?) سهوست و شیخ نظامی انجا را ندیده
بود و مشاهده نکرده بوده بتسامع سخنی گفته و حقیقتش انکه در پای قله این کوه بر دکی
صحرا چشمه بزرگیست چنانکه دو سه اسیا اب میدهد در ان کوه بر سر ان چشمه صفه
بارگاه ساخته اند و اثارش شاهد این تقریرست چنانکه دامن کوه ازین چشمه و صفه
تا انجا شش فرسنگ و صفه دیگر کوچک ساخته اند بر سر دو چشمه که از پهلوهای صفه
اب بدو می اید هر یک اسیا گردانی باشد و ان صفه را شبدیز میخوانند صورت خسرو
و شیرین و فرهاد و رستم و اسفندیار و غیرهم بر انجا ساخته اند در غایت تحرک و خورد
بینی تا پنج سوزن و تار ابریشم چنگ پیدا کرده اند و هم درین حدود متصل کوهیست که مزار
متبرک بر انجاست و عوام گویند که مزار اویس قرنیست کوه برچین بولایت قزوین دو
دو غار نیست که درو شکافیست که قریب یک میدان راه درو میتوان رفتن و سرای
عظیم میباشد و در اخرش جوی اب عظیم است و فوا ترا (?) از ان رفته بادی عظیم می اید و هیچ
روشنائی بیرون را نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت و بدین سبب کس بر اخر ان شکاف
واقف نشده و سنگ اسیا مردم ان حدود از انجا برند کوه جودی بحدود موصل

جزیره که کشتی نوح برانجا قرار کرفت قوله تعالی وقیل یا ارض ابلعی ماءك ویا سماء
اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی و در عجایب المخلوقات امده
که بران کوه تا زمان بنی عباس پارهای کشتی نوح بود و نوح علیه السلام برپایان
ان کوه دهی ساخت معروف بسوق الثمانین زیرا که با او هشتاد کس بودند اما بغیر
از نوح از دیکران نسل نماند وبدین سبب نوح را ادم ثانی خوانند **کوه دراك**
بدو فرسنکی شیراز است وبرانجا انبارهای برف ساخته اند زمستان در وبرف
جمع میکنند وتا بستان بشیراز میبرند وبنیاد برف شیراز برانست **کوه دماوند**
از مشاهیرست وسخت بلند از صد فرسنك باز توان دید وبرشرقی ری افتاده است
قلهاش هرکز از برف خالی نبود ودورش معلوم نیست که چند فرسنك اما بلندی او
پنج فرسنك است بلکه زیاده وبرقلهٔ ان هامونیست مقدار صد جریب وریکیست
که پای فرو میرود وبتابستان بران کوه یخ میشود ومیانش پر اب عوام کویند که فرسی است
ودران کوه بهمن بسیار میشود وانچنانکه برفها بمرور ایام برهم نشیند ناکاه پاره
ازو بکسلد ومردم را فرو کیرد وهلاك کند عوام کویند در چنان جایی سخن نباید کرد
والا بهمن فرو اید وغرض ازین انکه بسخن مشغول نباید شد وزود باید کذشت
مبادا که بهمن درآید ودر عجایب المخلوقات کوید که اکر بر طرفی از ان قله برف اخر شود
چنانکه زمین را بسیاهی توان دید بران طرف که مرئی بود خونریزی عام باشد ودر صور
الاقالیم امده که ضحاك در ان کوه محبوس است **کوه دارابجرد** در صور الاقالیم
امده که برانجا بهمه رنك ریك هست سفید وسیاه وسبز وزرد وسرخ وغیر ان
کو رستو در ده شبانکاره در راست قبلهٔ ان بلوك واقع است وبکوه با تیلو نیز
متخطب است بلندی ان کما بیش سه فرسنك بود برمثال قبه افتاده است مدور
دوران شانزده فرسنك بود وقلهٔ ان در اکثر ولایات فارس دیدار دهد ودران کوه
ادویه بسیار است ودرهای بسیار از قلهٔ کوه تا دامن کوه کشیده ودر دامن کوه همواریست
واکثر اوقات بران کوه برف است ومارهای عظیم میباشد مار پنجاه منی وشصت منی
تقریبا میباشد **کوه راسمند** در شمال شهر کرخ است واین نیز چون بی ستون
بدو هامون پیدا شده بی انکه در پایانش دره یا پشته باشد از سنك سیاه است

وشمال الخانه بسقف سبحان دراورده مرغزاریست که از مشاهیر مرغزار عراقست
بطول شش فرسنك وبعرض سه فرسنك در شمال این کوه است وچشمه که بحر و منسوبست
درپایان کوه درین مرغزار ودوران ده فرسنك باشد **کوه رامند** در قبلی قزوین
وشمال خرقان است ومردم نشین است ودر دهها و زراعت وبلندی عظیم ندارد
اما ذکرش در فهلویات بسیار امده است **کوه رقیم** در حدود عموریه روم است
وذکرش در قران امده وغار اصحاب کهف دران کوه بود وحکایت ایشان مشهورست
بتکرار محتاج نیست ودوران کوه هیجده فرسنك است **کوه راك** در ترکستانست
در ومعادن طلا ونقره است **کوه زرده** بلرستان ابجوی سرو که سرچشمهٔ رود
اصفهان است واب رود دجیل تستر ابتدایش ازانجاست **کوه زر** بحدود دامغان
بروکان طلاست بدین سبب بدین نام مشهورست **کوه ساوه** بر یکمرحلهٔ ساوه
است بجانب خرقان نزدیك بمزاری که بذو الکفل مشهورست کوهی بلندست
ودر عجایب المخلوقات امده که دران کوه غاریست بر شیوهٔ ایوانی ودر انجا نقوش
واشکال بسیار ودر اخر ان غار حوضی وبر بالای ان حوض چهار سنك بشکل پستان
زنان بانجا پیوسته است ابی از و میچکاند ودران حوض جمع میشود وازکثرت
ایستادن متغیر نمیشود وشربتش تداوی امراض میکند واهل ساوه هم برین قایلند
کوه سبلان در اذربایجان از جبال مشهورست بلاد اردبیل وسراه وبیشکین
اباد وا وجانی وخیاو درپای ان کوه افتاده است کوهی سخت بلندست واز پنجاه
فرسنك نمایان دورش سی فرسنك باشد وقله او هرکز از برف خالی نبود وبر
انجا چشمه ایست اکثر اوقات یخ بسته بود واز غلبهٔ سرما در عجایب المخلوقات از رسول
صلی الله علیه واله مرویست که من قرا فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون
تا اخر کذلك تخرجون کتب الله تعالی من الحسنات بعدد ذلك وبعدد الثلج یسقط
علی جبل سبلان قیل ما سبلان یا رسول الله قال جبل بین ارمنیه واذربایجان
وعلیه عین من عیون الجنه وفیه قبر من قبور الانبیا ودر تاریخ مغرب کوید که
ان چشمه ابی در غایت سردیست ودر حوالیش چشمهای اب سخت کرم است و
سوزان وجاریست **کوه سراهند** بعراق در قبلهٔ ابهر افتاده است **کوه سراهند**

ازمشاهیر جبال است و بر جزیرهٔ سقلاب بحر هند افتاده است و در عجایب
المخلوقات امده که انجا که مهبط ادم علیه السلام است بزبان هندی و هر
خوانند از همه جبال اغلد و بزرکتر است و بچند روزه راه در بحر توان دید اثر
قدم ادم علیه السلام بران سنکست و پیداست از انکشت بزرك پای الخضرت
تا پاشنه هفتاد کز بوده و همه روزه بی انکه برق جهد و سحاب بود باران بر انجا
بارد و کرد از روی ان شوید و مردم ان نشان از متبرك میدارند و در انحوالی
معادن یاقوت و سنباذج و بلور است و دران زمین پارهای الماس وافر ریخته
باشد و عقارب و عفاعی دران زمین بیشمارند و بران کوه چوب عود و عطریات
دیکر باشد و دانه مشك و زباد و اکثر حشایش انجا ادویه است و دران بحر غوص
لؤلؤ است **کوه سهند** باذربایجان بلاد تبریز و مراغه و ده خوارقان واوجان
در حوالی انست بیست و پنج فرسنك بود قلعه اش احیانا از برف خالی شود انجا
مزار سپهسالار اسامه بن شریك صاحب رسول صلی الله علیه و اله است **کوه سیاه**
کوه باذربایجان قصبه کلیبر در پای است کوهی سخت است و مردم نشین سکان
او اکثر مردم نشین قاطع الطریقند **کوه سیلان** در قبله اخلاط افتاده کوه سخت
است و مردم نشین از پنجاه فرسنك مینماید قله اش هرکز از برف خالی نبود دورش
پنجاه فرسنك باشد علفزاری در غایت خوبی دارد **کوه شتان** بخراسان بحدود جاجرم
دران کوه شکافیست که از انجا ابی بمقدار دو اسیا کردان بیرون میریزد بدان سبب
ان کوه را شتان میخوانند در عجایب المخلوقات امده که دران غاریست که هر که سر
بدانجا برد از عفونت ابخره ان رنجور شود و هر دراغلو دکوهیست که رفتن بر انجا
از قوت باد بهیچ چیز نحس شوان شد و چون بر فرازش روند هیچ باد نبود **کوه صود**
در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب امده که دران کوه سنکیست بر مثال اینه
در و اشکال میتوان دید و چون باب میسایند ان مسحوق همین خاصیت دارد
کوه صکرسار دین بطبرستان در عجایب المخلوقات واثار الباقیه امده که در
ان کوه غاریست و در انجا دکر ایست که از اسلیمان دکر خوانند و بیرکت او
معطر دارند اکر ان دکه را باعاز و رات چیزی ملوت کنند هوا متغیر شود و بارندکی

ارد

ارد تا ازا پاك نکنند و نخشیند **کوه طبرك** بر و معدن نقره است اما چندانکه
بر و خرج کنند همچندان باز دهد و سودی ندهد **کوه طور سینا** از مشاهیر جبال
جهان است و ذکرش در قران بسیار امده و موسی علیه السلام بر انجا نور الهی را
بر سر درخت دید و شرف تکلیم یافت **کوه غزقان** بحدود طایف است و بر و برف
و یخ میباشد و در ملك عرب بر هیچ کوه دیکر نبود **کوه غرقان** در صور الاقالیم امده
که بر و معادن فیروزه و ریتی و نحاس و اسرب و ذهب و نفط و قیر و زفت و نوشادر
وزاج است و بر و سنکیست که بجای هیمه بکار میدارند **کوه قارن** در صور الاقالیم
کوید که بکرمان است و هر دو را انجا کوید که بطبرستان است **کوه قاف** در معجم البلدان
امده که کوه عظیم است بکرد دنیا در امده و از وی تا اسمان مقدار یك قامت است
بلکه اسمان بر و مطبق است و سورهٔ قاف اشاره بدوست و جرمش از زمرد است
و کبودی هوا از عکس لون اوست و ما ورای ان عوالم و خلایق فراوانند که حقیقت
حالشان بجز خدای نداند و در بعضی تفاسیر کوید که از زمرد است و در عجایب المخلوقات
و معجم البلدان امده که بیخ همه کوهها با و پیوسته است حق سبحانه و تعالی را با قومی که
غضب بود و خواهد که زلزله با ایشان فرستد فرشته را که بر کوه قاف موکل است
فرمان دهد تا رك بیخ ان کوه را که مطلوب است بجنباند دران زمین زلزله افتد
والعهدة علی الراوی و چون کوه قاف را اصل کوهها نهاده اند اکرچه این روایت
از عقل دور است اینقدر شرح ان نوشتن در حز ربود **کوه فتیله** مابین اران و
کرجستان است **کوه قیس** بکرمان در صور الاقالیم کوید که مسکن قوم بلوچ است
و اکثر ایشان قطاع الطریقند **کوه کرکس** در معاره ایست بحدود دشهنه و با هیچ
کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنك بود کوهی سخت بلند است و از بلندی که کس
بر فرازش نمیرود بدان سبب بدین نام مشهور است و در و چاهیست که از دور اب
نماید صادر و وارد دران دره نزدیك ان و حلد روند از غایت تشنکی مایل اب شوند
در و حل فرو روند و هلاك کردند **کوه کرمان** در عجایب المخلوقات امده که در و سنکیست
که چون هیمه اتش در و در میکیرد و از انجا بجای هیمه بکار دارند و هم بران کوه معدن نقره است
کوه کلستان بموغانات فرسنکی در فرسنکی در و کلهای خود روست و خوشبوست

کویند که در زمان سابق انرا ملاحده تعرض کرده اند و نزهتگاه ایشان است کوه
کلستان بطوس و در انجا غاریست بر مثال ایوانی و دهلیزی دارد چون در انجا
مسافتی بروند بروشنی برسند خطیره باشد و انجا چشمه ایست اب چون قدری
برود سنک کردد و فراتر رفته بادی بیچید که مانع دخول در وی میشود کوه کنابد
وزنبد دو کوه است بولایت قهستان برابرهم و فردوسی کوید بچت بکوه کنابد کنی
کارزار ده دکر سوی زنبد برارای کار کوه کوشید مابین عراق و فارس در عهد کیخسرو
در انجا اژدهای عظیم بوده چنانکه مردم از بیران اباد اینها بازکذاشته بودند کیخسرو
ان اژدها را بکشت و بر انجا اتشخانه ساخت که انرا دیر کوشید خوانند کوه کیلویه
ولایتی مشهور است و در و کوهستان بسیار از حساب ملک فارس است از جمله کوه
دنا کویند کیخسرو در ان کوه در دمه هلاک شد کوه معظم بولایت صعید مغرب در و
معدن زمرد است و بغیر از انجا جای دیگر نیست ماست کوه در غربی نخجوان بر چهار
فرسنکی شهر است و کوهی سخت بلند است که از سی چهل فرسنک دیدار نماید قله اش از
برف خالی نباشد و اکثر اوقات در برف مخفی بود دورش سی فرسنک باشد کوه موجان
بفارس در عجایب المخلوقات امده که در ان کوه غاریست و از سقفش ابی میچکد که اکر یک
کس در انجا رود و اکر صد کس که همه سیراب شوند زیادت و نقصان نبود و کویند از
طلسمات است کوه نیشت در فارسنامه کوید که بحدود اصطخر است و صورت همه چیز
و همه حیوانات برو نکاریده اند و اثار عجیب برو نموده چنانکه صانعان این زمان از مثل
ان عاجز شدند کوه نمک لون میان ساوه و قم از نمک است و با هیچ کوه پیوسته نیست
و از غایت شوری برف بران قرار نکیرد و بر فرازش نتوان رفت که پا فرو رود و با این همه جا
نمک را نشاید که تلخ بوده دورش سه فرسنک بود و برو هیچ رستنی نبود و از دوازده فرسنگ
دیدار دهد کوه هیجم بطبرستان است در عجایب المخلوقات امده که در ان کوه غاریست
و در و اب روان چون یکی انجا رسد و بانکی کند اب باز ایستد و اکر دیگری بیاید و
بانک کند روان شود و برین صورت ببانک نماید و ببانک بایستد کوه هرین
بلر کوچک برو معادن اهن است کوه یکتای کوهی در غایت خوشی است و از کثرت
علف زار و اثمار در و عمارات و قری و ابهای زلال و چشمه سارها باشد والله اعلم

بالصواب فصل سیم در ذکر معادن در اول کتاب شرح تکوین موالید ثلثه
کفته شد که معدنیات سه جنس است فلزات و احجار و ادهان و سبب تولد
هریک در ذکرش یاد کرده شد اکنون ذکر معادنش که در کدام ولایتست در انجا بسه
بابت یاد کنیم وبالله التوفیق باب اول در فلزات هفت کانه زر طلا
معادنش بسیار است و در کرمسیرها بیشتر بود بهتر بخش به نیکوی جوهر و بسیاری
معادن مغرب است و بدین سبب زر مغربی مشهور است و بعضی کویند پیوسته
در مغرب اهل صنعت بعلم کیمیا زر میسازند از ان سبب انجا بیشتر میباشد و
معادنش در اندلس بسیار است و معدن بالنحر بزمین حبشه حاصل نیکو دهد معدن
مغاره مابین مصر و نوبه و حبشه و بحر قلزم معدن نیکو حاصل است معدن صقلیه
بکوه زر معادن بجزایر و قواق حاصل فراوان چنانکه اکثر کار فرماهای ان از زر طلا بود
معدن بمغاره جیلان بحدود ترکستان معدن بجبال دالک بزمین ترکستان در صور الاقالیم
کوید که در ان معدن پارههای بزرک و کوچک زر طلا بروی زمین افتاده است اما خاصیتش
چنانکه اکر پارههای بزرک بردارند مرک در ان قوم افتد معدن مابین بخارا معدن بکوه سمرقند
معدن کم زحمت بسیار فایده است معدن بحدود سلمانیه حاصل فراوان دارد اما
راهش بسیار دشوار است و زحمتش بسیار معدن بکوه ییلاق ترکستان معدن
بولایت فرغانه معدن بحدود دامغان از ان کوه زر خوانند طلا پارهها در میان خاک
می یابند و خاک را می شویند تا طلا از وی جدا میشود و اکنون در ایران
غیر از این معدن طلا نیست معدن سیستان در افواه مشهور است که در عهد
سلاطین غزنین بر روی زمین بمثل سوزن زرین پیدا شد و هرچند که بشیب
ترمیرفت قوی تر میشد و زیادت بر می امد تا بستون درخت بزرک شد و هم در
عهد غزنویان از زلزله خراب شد و انباشته کشت و جایش نیز از نظرها محجوب شد و
این معنی دور از عقل است که فلزات را چون نبات روینده کی باشد زیرا که فلزات جماد
مانند تراب نباتات است و نیز چنانکه نشان چنان معدنی مرتفع چکونه بانک زمانی
از نظرها محجوب کردد و حقیقت انکه ان معدن واقعی نبوده و بر سبیل افسانه میکفته
اند قسلی و تمنی جهال را نقره معدن نقره بسیار است و در سردسیرها بیشتر میباشد

امابهترینش بنیکویی جوهر و بسیاری حاصل معدن فرنک است وان زمین بمعادن الفضه
مشهوراست معدن جیلان بحدود ترکستان بکوه سمرقند کم رنجست بسیار فایده است
معدن بکوه حرفت کرمان معدن بکوه دستان معدن بکوه ایلاق ترکستان معدن
بکوه زانك بولایت ترکستان واو راهمان خاصیت است که معدن طلا را که پارهای
بزرك بر نمی شاید کرفت معدن بولایت فرغانه معدن به هیجار ما و راالنهر معدن بحدود
سام ما وراالنهر معدن باندلس معدن بسیم کوه مابین فارس وطواشیر معدن
لولو دایران ازین معدن پرخاصیت ترنیست معدن طبرك هرچه بران خرج کنند
همان باز دهد و بدین سبب اکثر اوقات معطل باشد اما درعهد سلاجقه درانجا
بکار بودند کفتند اکرچه توفیر ظاهری ندارد اما نقره درجهان بسیار میشود **اهن**
معدن بسیار دارد قبان وکلایی قات اهن کار خوانند وعملك عرب بکوه قسار
معدنی است اهن نیکو دهد و پولاد انانجا سازند وشمشیر قساری مشهور و
معتبر باشد معدن بولایت فارس بولایت خواف قهستان معدن بجبال فارن کرمان
معدن صاهر بولایت قطره معدن کووه بولایت طارمین قزوین معدن کوه کوچك بکنجه
اران معدن بحدود کلبن معدن بولایت رستمدار **اسرب** انچه فراوان تر و مشهورتر
بکوه دماوند معدن بجبال بخارا و اسروشنه معدن بکوه فرغانه **خارصینی** درایران
معدوم است اما در بعضی کتب دیدم که بیلاد چین معدن دارد و الات خوب میسازند
مضرتش بحت تر از اهن بود **قلعی** معادن بسیار دارد انچه مشهورتر و بزرکتر
قلعه برحد هند و چین و مدینه است و بدان سبب قلعی وجوهری خوانند و یاقوتی
در اندلس کوهیست قلعه میخوانند و در و معدن ارزیز است و او را بدو باز میخوانند
وقلعی میکویند و بمازو در کوچك قلعی پارها میباشد بشکل بلوط هر یك کما بیش دو
مثقال و هر یك را سوراخی درمیان معدن بجزایر کله و سریره و بیجر هند معدن بولایت
فرنك **مس** معدن بسیار دارد انچه معروفتر درین مملکت معدن بولایت افغان
وادربایجان حاصل نیکو دارد معدن بجبال بخارا و اسروشنه معدن بدیار فرغانه معدن
بکوه حلب بملك شام در عجایب المخلوقات کوید در او لحاصل بقیاس داشت چون
اهل بیت امام حسین علیه السلم را بانجا کذرافتاد و درانجا بکذرانیدند و بان حال

ایشان

ایشان شماتت کردند و حرم محترم انحضرت را کوما اثر کرد و بچراش بزبان رفت ان معدن
را برکت نماند وانچه برو خرج کنند بدشواری باز دهد معدن بکوه سیلان اذربایجان
مس دستنه نیکو میدهد **باب دوم در احجار** جواهر احجار فراوان است انچه مشهور
تر و با قیمت تر است برسه کونه است اعلی و اوسط و ادنی یاد کنیم **الاعلی** انجوهر است
الماس در اول کتاب شرح داده شد که در دریای کوه سراندیپ میباشد و از بیم
افاعی در و نمی توان رفت بحیله و سعی طیور بیرون می ارند تا انست که پارهای
بزرك نمی اورند الا کوچك **دهنج** در کوه اسروشنه میباشد **بجادق** از معادنش
بهتر و مشهورتر معادن فرنکست و در ان بجانب غربی بسیار است و بدهنج فرنکی
مشهورست و در تاریخ نامه ایلخانی امده که در ترکستان شهریست که افراسیاب
ساخته معدن دهنج است و لون او بیاقوت ماننده است و در اذربایجان معدنی
دارد بشکل انکه ابی از سنك ترشح میشود بشیوه یخ منجمد کرده میباشد **زمرد** در صور
الاقالیم امده که در کوه معظم بولایت صعید مصر کران کوه مشرف است بر فراقه
معدن زمرد است و در همه جهان غیر ازین معدنی نیست **عقیق** در یمن معدن نیك
دارد و عقیق یمانی مشهور است وان معدن را اقساس میخوانند **فیروزه** معادنش بسیار
است و بهترین معدن نیشابور بود و بنیکویی جوهر و بی رنجست و در جبال نیشابور
جامها کنده بوده اند که فیروزه یافتند و انانجا جوهر خوب بر می امد و مردم از بیم
ان دست از معادن باز داشتند معدن بطوس جوهرش کمتر از نیشابور است معدن
بجبال مابین بخارا و اسروشنه معدن بولایت فرغانه معدن کرمان فیروزه نارسیده
میدهد بدین سبب زیاده قیمتی ندارد **لعل** در ایام سابق لعل نبوده است بدین سبب
در کتب ذکرش کمتر اید درین چند سال در بدخشان معدن خوب دارد و در سراه
اذربایجان نیز معدنیست اما لعلش نارسیده است و تیره رنك و با کبودی زند لاجرم
قیمتی ندارد **یاقوت** معدنش بنزدیك خط استواست زیرا که انجا قوت حرارت بیشتر
است و یاقوت بقوت حرارت بمرور زمان تواند رسید **یشم** در کوه طالقان مغرب
میباشد **الاوسط** بسد و مرجان در صور الاقالیم کوید که در اندلس معدنی
دارد و غیر از ان در جهان معدنی نیست **بلور** در ولایت فرنك بسیار است

و در معادن بلور برو نکار شوان کرد چراکه حرارت افتاب او را سوزان دارد که کوه
ان مانع او میشود **جزع** در کوه ماچین معدنی دارد و فاد زهر و کهربا را معدن
معلوم نیست **الادنی** جواهر بسیار است و مشهورات از ان در اول کتاب یاد کرده
شد انچه از انجمله عزیز الوجود است ذکر معادنش اینجا ثبت افتاد **توتیا** معدنش
بسیار است درین ملک بکرمان بده توتیا کران خاک ار معدن بیرون می ارند
و اغشته بشکل یکییل بطول یک گز ساخته و خوشک کرده در شاخوره می نهند
قوت اتش توتیا را از ان بر شکل غلافی بیرون می ارد **زاجات** معادنش فراوان است
انچه در ملک ایران است معدن بکوه هرین ترکوچک چشمه ایست زاج با الوان می
دهد معدنی بکوه دماوند معدنی بطارمین قزوین **زجاج** جوهر شاد سنک اتش
زنداست و در همه ملکها باشد و صفا و کدورتش تعلق بصنعت سازنده دارد
و بهترین صانعان این جوهر در حلب اند و ابگینه حلبی شهرتی تمام دارد **شبه**
یمانی معروف است و در ان ولایت کوهیست و در انجا چشمه که از ان چشمه بیرون می
اید و باندک مسافتی بسته میشود **کحل** سرمه را معادن بسیار است معدن بجبال
اصفهان سرمه خوب میدهد معدن بکوه دماوند و در ولایت اندلس معادن دارد
خاصیتش انکه چندانکه ماه زاید النور بود ان معدن سرمه بیشتر دهد **دادینج** معادنش
بسیار بود و از معدن نقره نیز حاصل شود بکوه دماوند **مرقیشا** بهترین معدنش
بکوه ترکوچک و مرقیشا نقره بینی میدهد چنانکه در بکلاه من سیم میشود **نوشادر**
معدنش بسیار است و در ایران بجبال نیم روز معدنیست که بر وزن دود و شبانش
از انجا مشاهده کنند و چون در انجا روند نمد تر کرده پوشند والا بسوزند و این
معدن در ان زمین هر چند که جوهر بهتر دهد معدنی دیکر بما و النهار است **لاجورد**
بهترین معادنش در بدخشان است و در ایران معدنی بدرزمارا در با یجان و معدنی
بکرمان **باب سیم در اداهان و معادن ان** از جمله **زفت** معدن بسیار دارد و در
صور الاقالیم کوید معدن ما بین بخارا و اسروشنه است و معدنی بولایت فرغانه
زیبق در صور الاقالیم امده که بهترین معادن زیبق بکوه برانش بولایت اندلس
وان چشمه ایست که زیبق از و ترادش میکند و از و بهمه جهان میبرند معدنی بما بین

بخارا و اسروشنه بولایت فرغانه **عنبر** در معدنش اختلاف است در اول کتاب
شرحش دادیم اما بهمه قولی در بحر میباشد و در ایران نیست **قیر** معدنش بسیار است
و انچه در ایران است معدن عین القیاده بولایت موصل چشمه ایست کران دهد
بد و باز میخوانند و حاصل بسیار دارد و معدنی ما بین بخارا و اسروشنه **کبریت**
با لوان میباشد معادن فراوان دارد و انچه در ایران است بکوه دماوند بر قلل ان
کوه هفتاد چاه است که کوکرد میدهد یکی که بزرکتر است از کثرت بخار نزدیکش نمی
توان رفت که بیهوشی اورد کویند که هاروت و ماروت در انجا محبوسند و این کوکرد
از اثر نفس ایشان است و این روایت اصلی ندارد و معدن نامیان چشمه ایست
از انجا اب چنان میجوشد که بمسافتی او از ش میتوان شنید و چون بیشتر رود
منجمد کردد و کوکرد شود معدن هرین بکوه ترکوچک با لوان کوکرد میدهد و در دیکر
ولایات بکوه برانش بولایت اندلس معدن بکوه کوکرد است **مومیایی** معادنش
بسیار است انچه در ایران است معدن بده ایی از توابع شبانکاره کوهیست از و
قطرات میچکد و چون موم منجمد میکردد از ان مومیایی کفته اند و مومیایی اسم و علم ان شد
معدن بده ساحل از توابع ارجان فارس معدن بموصل **نفط** معدن بسیار دارد
و در ایران زمین بزرکترش بباکو یه است و انجا زمینی است که در انجا چاهها حفر
میکنند تا بزهاب میرسد ابی که از ان چاهها بر می ارند نفط بر سر ان میباشد معدن
بجد و موصل معدن دربند معدن ما بین بخارا و اسروشنه معدن بکوه
اسیره از توابع فرغانه **فصل چهارم در شرح مخارج و انهار و ذکر عیون**
و ابار و مقدمه کتاب کفته شد که بخاری که از کره سفلی بقوت متصاعد میشود
و در ان قوت مائیت غالب بود ثقالت مائی ان ابر میکرداند و اکر هوا معتدل بود
چون بزمین رسد باران بود و اکر هوا سرد بود و بعد از انکه ان اجزا باهم جمع شده
باشد و قطرات کشته منجمد شود ژاله بود و اکر هوا سخت سرد بود بحال انجماد کرد و
مراجعت قطرات او منجمد کردد هم در هوا و در خوردی اجزا ابفسرده اند برف باشد و چون باران که
بزمین اید منافذش فرو رود و طبع خشکی زمین مانع بود اب شود و در اجوف
زمین مجتمع کردد کثرت اجتماع از اصعود لازم کرداند هر جا که زمین سخت تر باشد

مدخل خروج شواند کرد مایل اطراف میشود و هرجا زمین سست یابد بیرون
اید چشمه باشد که در اطرافش قوت مداد قوی بود باعتدال روان شود اگر ضعیف
بود چون هوا گرم شود و از اطراف مدد منقطع گردد ان چشمه خشك شود و چون
ان چشمها بهم پیوندد روان رود رود باشد واب رود را مایه بزرك از باران
و گدازش برف و تگرگ که با جوف زمین فرو شود و بظاهرش روان گردد و چون
اب رود در گوی جمع شود انرا دریا خوانند و ازابهای روان و ساکن هرچه ادی را
بشنا افکند انرا هم دریا خوانند و همچون دود ولابی لایزال بخار از بحار متصاعد می
شود و ازان بارانی حاصل می اید و بر روی زمین روان میگردد و انچه در جوف زمین
جمع شده مدد ایشان چشمها بیرون می اید و در رودها روان گشته در بحار و بحیرات
جمع میگردد و این صورت مرئی و محسوس است که مخارج انهار از عیون و جبال است
و در بحار و بحیرات و نطایح منتهی میشود فسبحان الله من لایطلع علی دقایق حکمته
و مصنوعاته الا هو و ازان انچه انچه قوت صعود نداشته باشد بمدد خلق محتاج
شود تا خاك از روی ان دور کنند تا او حرکت کند وان کاریز و چاه است و در عجایب
المخلوقات امده که در ربع مسکون دویست چهل و چند رودست که طول کمترینش
پنجاه فرسنگ است و بزرگترین هزار فرسنگ و این ضعیف بعضی ازان رودها و
دیگر انهار و عیون که در ملك ایران است و حوالی ان انچه درین ملك شهرت دارد
بر دو بابت بکبار و صغار یاد کنیم والله الموفق والمعین **فاما الاودیة الکبار**
رودهای بزرك که در ایران و حوالی انست انچه درین ملك شهرت دارد سی و پنج
رودست و اگرچه چندی ازان در ملك ایران و حوالیش نیست و ازین کتاب بیشتر
غرض شرح احوال ایران است اما چون بنقل عجایب المخلوقات لفظ دُربار حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله بذکر در بعضی ازان متکلم شده و فرموده که سیحان
و جیحان والفرات والنیل کل من انهار الجنة و از جمله نیل با ایران نمیرسد و بسی مشهور
ست ذکرا و دیگر رودهای معروف کردن اولی بود بسبب یتمن لفظ نبوی صلی الله
علیه و اله و تقدیم و تاخیرشان نخست بحسب فرموده او یاد کنیم انشاء الله تعالی
سیحان و جیحان دو رود اند در ولایت روم و در صور الاقالیم و مسالك الممالك

امده که سیحان ازانجا بر میخیزد و براودیه و ولایات گذشته در بحر روم میریزد
و جیحان بولایت قسطنطنیه و دیگر بلاد روم گذشته و در بحیره لسان
میریزد و بوادی اچ میکشد و در بحر روم و فرنك میریزد طولش هفتاد فرسنگ
بود و بعضی علما برانند که حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و اله در شان
این دو رود وارداست و بعضی برانکه در حق سیحان و جیحان امده اما بجهت
مناسبت لفظ سیحان و جیحان روایت اول درست تر مینماید والعلم عند الله
تعالی **فرات** شهرتی تمام دارد و فرس او را فولاد رود خوانند و از نیکویی و گوارندگی
ابش از افرات گویند و همچنین در ابی که زلال و شیرین و گوارنده بود انرا فرات
خوانند قوله تعالی هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج و در غربی ایران است
و از شمال بجنوب میرود و در کوههای ارمن و تالیقا و ارزن الروم بر میخیزد و در
اولش یکچشمه بزرگست که دویست پنجاه گز عمق دارد و چندان اب ازو بیرون
می اید که گذار اسب بدشواری دهد و دیگر عیون و اودیه باو پیوسته و ابی عظیم
شده بولایت روم میگذرد و بیك فرسنگی از زنجان میگذرد و بحدود ملاطیه
از روم بیرون می اید و بولایت شمشاد و شام میرود و ابهای سیحون و کیسوم
و دیعان و امثال ان بدو ملحق میشود و ازانجا برقه و عانه و مرحیه و هیت میرسد
و در ملك سواد کوه که اکنون اعمال عراق عرب میخوانند ازان نهرهای بسیار بر میدارند
مثل نهر سوار و نهر ملك و نهر عیسی و نهر ناحیه که شهر کوفه و ضیاعش بروست و نهر
کوثا و نهر سوق و نهر سراه و نهر فرات عتیق و در ملك واسط بنطایح می نشیند
و در ذیره مطاره از نطایح بیرون امده با اب دجله ضم میشود و شط العرب
میگردد و از بصره گذشته بدریای فارس میریزد طول این رود چهارصد فرسنگ
میرسد و در حق فرات ایات و احادیث بسیار است منها بنقل معجم البلدان ان
الفرات من انهار الجنة و لولا ما یخالطه من الاذی ما یداوی به مریض الا ابراه الله و
ان علیه ملکا تذود عنه الادواء و در عجایب المخلوقات از حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام مرویست قال یا اهل الکوفه ان نهرکم هذا ینصب الیه میزابان من
الجنة و از امام جعفر بن محمد صادق علیهم السلام مرویست که ازان اب خوردو

سد بار مکرر کردانید و از مدح و ثنا کفت اما چون محسوس و مرئی است که مخرج
فرات از ولایت روم است و در بحر فارس منتهی میشود و بنقل حدیث نبوی که ناطق
است که فرات از انهار بهشت است بهمان معنی **دریای نیل** ابش شیرین و کوارنده
است بغایتی که غرابا الصور انت محلی کرده اند و در مسالك الممالك امده که از جبال
قمر برمیخیزد و از ان سوی خط استوا از جنوب بشمال میرود و چون بدین سوی
خط استوا میرسد در دو بحیره جمع میشود و از ان بحیرات بیرون امده بر
منازلات بلاد حبشه و زنك و نوبه کذشته بمملکت مصر میرسد زیاده از شط
العرب میباشد پس بهفت بخش میشود یکی باسکندریه میرود و دوم بدمیاط سیم
بجنف چهارم بقسطاط و زمین الفیوم که شهر مصر است پنجم بعریش ششم بتدوین
هفتم بتهی در تمامت ملکها در سه ماه تابستان که افزونی ابست در صحرای نشیند
و در سه ماه پاییز چندانکه اب کم میشود که بران زمین زراعت میکنند و باب دیکر
محتاج نمیشود و کلام مجید ازین معنی خبر میدهد اولم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز
و در صحرای ولایت از جهت نشان تمثال ساخته اند و مامون خلیفه در رود نیل
مسجدی از سنك رخام براورده است و برو علامت ذراع و اصابع بجهت زیادتی
اب کرده اکر چارده کز از ان علامت اب فرو کیرد ان سال وسط زراعت باشد و اکر
بیشتر فرو کیرد اکثر زراعت و اکر کمتر فرو کیرد اقل زراعت و بیم قحط بود تا
هفده کز بلند بود بر و خراج سلطانی باشد و بر هر زمین که بعد از هفده کز نشیند
از ان زمین را خراج نبود از فیض ربانی خوانند و اکر به بیست کز رسد نصف ولایت
را بیم غرق بود و در شش ماه زمستان و بهار اب نیل در غایت کمی بود و اب نیل در
شیرینی چنان است که درخت انار ترش که از ان اب خورده باشد شیرین شود و بدین
سبب در مصر انار شیرین مطلوب و محبوب است و در جامع الحکایات و عجایب
المخلوقات امده که در زمان جاهلیت بهر چند کاه ناکاه اب نیل بسته شدی تا دختری
صاحب جمال را بحلی و حلل اراسته در و نیفکندندی روان نشدی در زمان خلافت
عمر این حال واقع شد عمرو عاص که از قبل او حاکم بود در مصر حقیقت بر و انها کرد جواب
نوشت ذکر من عبد الله عمر بن الخطاب الی نیل مصر اما بعد یا النیل ان کنت تجری من قبلك

ولا تجری الحاجة لنا وان کان الله الواحد القهار هو الذی یجریك فنسال الله الواحد
القهار ان یجریك و در اب انداختند در حال روان شد و این از محالات است که بسخن
عمر اب نیل بایستد یا روان شود و هر که قبول کند عقلش نباشد و طول رود نیل
قریب بهزار فرسنك بود و در و تمساح و سقنقور و انواع ماهی میباشد و مضرت
تمساح را تا یکفرسنك از فراز و نشیب مصر بسته اند **دریای اتل** از کوههای اس
و روس و بلغار و دیار قم و سلنکا و کتمال برمیخیزد و این ولایات را سقی کرده
بهم جمع میشود و ابی بس عظیم و بزرك میکردد چنانکه کویند که بزرکتر از ان رود
نیست پس هفتاد و چند نهر از و بر میدارند که هیچ یك بلسانی کذار اسب نمیدهد
و ولایات و صحرای بسیار از ان اب معمور است و هر ز اب ان نهرها بعضی در بحر
عالالطیقون که از دریای ورانك نیز کویند و بعضی در بحر شرقی میریزد عمودش
بحر خزر می اید و از غایت غلبه و قوت اب زیاده از ده فرسنك در دریا لون و حرکت
ان بیداست و طول این رود ششصد فرسنك باشد **اب اترك** از کوههای نسا
و باورد بر میخیزد و بخراسان و برجنوشان و حدود دهستان کذشته بحر خزر میریزد
طولش صد و بیست فرسنك است و این اب سخت عمیق است و قطعا مجال کذار
ندهد و کنارش اغلب اوقات از جرای خالی نبود **اب ارس** از جنوب بشمال
میرود و از کوههای قالیقا دار زن الروم بر میخیزد و بولایت ارمن و اذربایجان
و اران میکذرد و باب کر و قراسو ضم شده در حدود ولایت کشتاسفی بدریای
خزر میریزد و درین ولایات که مجرای این ابست زراعت بسیار است طول این
دویست و پنجاه فرسنك است و در عجایب المخلوقات کوید که هر که بدان اب
کذشته باشد چنانکه نیمه زیرین او در اب بوده باشد چون پای به پشت زن
عسیر الولاده زند وضع حملش بشود و در بعضی کتب دیکر امده که صاحب علت
چون بدان اب بکذرد چنانکه اب پایش برسد از ان علت خلاص یابد بامر الله تعالی
اب ایلاق بولایت ترکستان است در کرساشف نامر کوید که تا چین رسد
اب بوی در صور الاقالیم کوید که از کوههای صغد سمرقند و صغانیان بر
میخیزد و ولایت بسیار بران نهر زراعت میکنند و هیچ یك از انها کذار اسب

باسانی نمیدهد و معادا بادانی این ولایت برانست و هرنه ابش در ولایت بخارا
بجیحون ضم شده بحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نشده که چند فرسنگ است
اب بردان از روم برمیخیزد و بدریای روم میریزد اب باجیه در صور الاقالیم
امده که اب باجیه انست که از کوههای اندلس برمیخیزد بدین گذشته بدریا میریزد
طولش صد فرسنگ باشد اب جیحون انرا اب اموید نیز گویند شهری عظیم دارد
و در شرقی ایرانست و از جنوب بشمال رود یکشعبه از کوههای سند و یکی از جبال
بدخشان برمیخیزد هریک را نامی هم پیوستن چند شعبه دیگر بدو پیوندد و بلاد
بلخ و ترمد میگذرد و چون باهم جمع شوند و اندره که انرا تنگ دهان شیر خوانند
نزدیک ده بوقیه از توابع هزاراسب میگذرد و در زمین ریگ پنهان میشود و فرسنگ
او ظاهر نیست و بران ریگ مجال و امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم برگرفته اند
و بدان عمارات فراوان و زراعات بی پایان کرده در بحیره خوارزم منتهی میشود و
عمودان باب جیحون میریزد دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ اوازش میرود بعد از ان
بحر خزر می افتد و از خوارزم تا دریا شش مرحله است و این اب در زمستان چنان
یخ میبندد که چندگاه قوافل بر بالای ان میگذرند و بر انجا چاه بچند گز فرو میرود
تا باب روان میرسد اب جرجان از جبال مازندران برمیخیزد و بمیدان سلطان
دوین گذشته بجرجان میرسد اندکی بزراعت نشینند باقی عاطل است طول این رود
پنجاه فرسنگ باشد اب دجله بغداد از کوههای امد و میسلد از حد و حصن
ذوالقرنین برمیخیزد و بولایت روم و ارمن میگذرد و بزیر بغداد اب نهروانات
بدو می پیوندد و در زیر واسط پنج نهر معتبر ازان برمیدارند چنانکه در عمود شط
دجله چندان اب نمیماند که کشتی تواند رفت ابهایی که از خوزستان در میرسد با ان
جمع گشته بدریای فارس میریزد طول این رود سیصد فرسنگ باشد چنانکه فردوسی
گفته بیت فریدون چه بگذشت ازو نره رود • همیداد تخت شهی یاد رود •
اب دجیل تستر از کوه زرده و جبال لر بزرگ برمیخیزد بعد از سی و پنج فرسنگ به
تستر میرسد و چون قریب المسافت است بسیار هاضم است چنانکه مردم ان دیار
اعتماد بر هضم ان ماکولات غلیظ خورند و هضم شود و در تستر بران اب شادروان

ذوالاکتاف شادروانی ساخته و اب را سه ثلثه کرده و بگرد تستر در اورده چهار
دانگ در نهر اول غربی شهر روان است و دو دانگ در نهر جدید شرقی شهر جاری و در
حدود تستر هر دو باهم پیوسته با اب دزفول و کرخه بشط العرب میریزد و طول این
رود هشتاد و دو فرسنگ است اب دزفول انرا نهر جندیشاپور گفته اند از کوههای
لر بزرگ برمیخیزد و بر جندیشاپور و دزفول و مسرقان میگذرد و با اب تستر ضم
شده داخل شط العرب میشود طول این رود شصت فرسنگ است اب زریق
بخراسان انرا مرغاب نیز گویند زیرا که رود زریق مقاسم کنند بان معنی اب زریق
خوانند از کوههای مرغاب و بادغیس برمیخیزد و بر مرو رود و بعضی بلاد خراسان
گذشته بمرو میرسد و ملاد ولایت مرو بران ابست و یزدجرد شهریار در اسیای
کربان ابست انجا کشته شده طول این رود سی فرسنگ باشد اب زنده رود
اصفهان از کوه زرده و جبال لر بزرگ از حد و جوی سرد برمیخیزد و بر ولایت
رودبار لرستان گذشته در ولایت فیروزان و اصفهان برزد رود و در ناحیه سین
در زمین کاوخانی منتهی میشود طولش هفتاد فرسنگ بود و این رود را خاصیتی است
که چون در موضعی باز بندند از اصل ذهاب رود بان چندان اب حاصل شود
که رود بزرگ شود بدین سبب انرا زاینده رود گویند و بسبب انکه هنگام زراعت
هیچ ازان عاطل نمیشود و تمامت بزراعت بکار میبرند انرا زرین رود نیز گویند
و در مسالک الممالک و عجایب المخلوقات امده که از کاوخانی شصت فرسنگ
گذشته این اب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد و میگویند
که نی پاره نشان کرده در زمان سابق در اب از کاوخانی در افکنده در کرمان
پیدا شد و این روایت ضعیف است زیراکه از کاوخانی تا کرمان زمینهای
سخت و جبال محکم در میان است و از مسری که در زیر زمین چندان اب روان
تواند شد متعذر بود و زمین کرمان بلندتر از زمین کاوخانی است و از کرمان
تا دریای شرقی مسافتی عظیم است و ولایتی بسیار اگر چنان بودی ابرا بر همه ولایتی
بایست گذشت و در واقع مری نیست و در خشکسال که زمین کاوخانی
خشک میشود چنین مری دیدار نمینماید اب سفید رود ترکان هولان خوانند

انجبال پنج انکشت که ترکان پنش برماق خوانند بولایت کردستان برمیخیزد و
بابهای زنجان رود وهشت رود ومیانج رود وابها کوهای طالش وطارمین
جمع میشود و در ولایه از توابع طارمین باب شاهرودی پیوندد و در کیلان
کوتم بدریای خزر میریزد طولش صد فرسنك باشد وازین اب بخلاف انچه در زمینها
درود وبدان اندکی زراعت کنند هیچ باکار نمی اید وعاطل میباشد **اب سیحون**
بماورالنهر وان ولایت را بهمین سبب باین نام میخوانند که بر جانب غربش اب
جیحون است وبطرف شرقش اب سیحون وازهر دو سوان ولایت ماورالنهر است
واهل ان ولایت سیحون را کل زیون خوانند وبرخجند میکذرد تا بحیره خوارزم
میرسد واو نیز چون جیحون در زمستان چنان یخ می بندد که مدتی قوافل بر سرش
میکذرد طولش هشتاد فرسنك باشد **اب شاه رود** برود بار قزوین دو شعبه
است یکی از کوه طالقان قزوین برمیخیزد ودیکری از کوه نشتر وبر ولایت الموت
رودبار کذشته در ناحیه طارمین باسفید رود جمع میشود و در کیلان
کوتم ببحر خزر میریزد طول این رود تا سفید رود رسیدن پنج فرسنك وتا دریا
پنجاه فرسنك بود واین اب نیز چون سفید رود اکثرش عاطل است واندکی با
زراعت میکیرند **اب کرخه** از انهار السوس خوانند از کوه الوند همدان برمیخیزد
وباابهای دینور وکرکلو وسیلاخور وخرم اباد جمع شود وبولایت حویزه می
کذرد وباابهای دزفول وتستر جمع شده بشط العرب میریزد وطول این رود
تا شط العرب صد وبیست فرسنك **اب کردان** از کوههای قالیقا برمیخیزد و
در ولایت کرجستان درمیان شهر تفلیس کذشته باران میرسد یکشعبه از ان
در بحیره شمکور میریزد واغلب او بدیکر شعب در یورت بازار انبارچی با اب
ارس وقراسو جمع کشته در حدود ولایات کشتاسفی بدریای خزر میریزد
طول این رود دویست فرسنك باشد **اب نهروان** بعراق عرب دو شعبه است
وازجبال کردستان برمیخیزد ویك شعبه از طرف شروان واز انجا اب شروان
خوانند وچون بتامره رسد اب تامره خوانند وچون بان شعبه دیکر ضم
شود اب نهروان کویند شعبه دوم از حدود کل وکیلان وکریوه طاق کرای

برمیخیزد و دراول از نیك چشمه بزرك بیرون می اید که اب پنش دوسیای کردانت
برحلوان وقصر شیرین وخانقین کذشته باشعبه دیکر ضم میشود وبیعقوبا
ونهروان میرسد و در زیر بغداد بدجله می پیوندد طول این رود پنجاه فرسنك وبران
جا زراعت بسیار است **اب هیرمند** از جبال غور نزدیك رباط کردان برمیخیزد
وابهای بسیار با ان ضم شده نه نهر از ان برمیدارند اول نوجوی دوم اردپجان
سیم لشکرجان چهارم کراع پنجم عوبجان ششم کسل هفتم سقی هشتم چیرکه بهرات
می اید نهر اریب وولایات بسیار مثل فوشنج وغیره برین رود مزروع میشود و
اخرش بر خسرود طول این رود هفتاد دو فرسنك است **اب هیرمند** از اب
زره خوانند از جبال غور برمیخیزد وبر ولایت بست کذشته چند نهر که هریك
از انها کذار اسب بدشواری میدهد از و برمیدارند و ولایات بسیار بران
مزروع است وچون بسیستان میرسد ان ولایت را سقی کرده فواضلش در
بحیره زره میریزد طول این رود شصت فرسنك باشد **الاودیة الصغار**
والعیون والابار منها بعراق عجم **اب جاجرود** از کوه دماوند برمیخیزد بولایت
ری میریزد و در حدود قوهه علیا واسان مقاسمه میکنند وقریب چهل جوی از ان
جدا میشود واکثر ولایت ری را اب از انجاست و در بهار هر ز ابش در مغازه منتهی
شود طولش سی فرسنك است **اب کره رود** از کوههای طالقان برمیخیزد و در ولایت
ساوج بلاغ چند نهر از و برمیدارند و ولایت ری وشهریار بدان رود مزروع است
و در بهار فضل ابش در مغازه منتهی شود **اب قم رود** از کوه خانسار ولستان
بولایت جرباذقان برمیخیزد وبر جرباذقان میریزد وهرز ابش در بهار بمغازه منتهی
شود طولش سی وپنج فرسنك باشد **اب کاوماشا رود** بعضی از کوه الوند همدان
برمیخیزد یکشعبه از طرف کریوه اسداباد وماشارود وفریوار همدان ویکشعبه
از کوه راسمند ودیکر جبال کرخ ومرغزار کتو بر ولایت همدان ساوه کذشته چون
بنزدیك ساوه واوه رسد در پیش سدی که صاحب سعید خواجه شمس الدین صاحب
دیوان طاب ثراه در ماهین بره ساخته بحیره شده فاضل ابش بهار بهفتاد پولان
ما بین ساوه واوه که اتابك شیرکیر ساخته کذشته در مغازه منتهی شود وبنیاد

اب تابستانی ساوه واوه برانست طول این رود چهل فرسنك باشد واین رود نیز از
ولایت سراه مانند زنده رود زاینده است **اب ابهر رود** ازحدود دالله اکبر سلطانیه
وکوه سراهند برمیخیزد و بر ولایت قزوین میریزد و هر زه اب بهاریش با اب کوههای
قزوین جمع شده درمغاره مشهی میشود طولش بیست فرسنك باشد واین رود
نیز در ولایت ابهر وقزوین چون زنده رود زاینده است **اب طارمین و توابع**
هم ازان کوهها برمیخیزد و در سفید رود میریزد و مزارعات طارمین برین ابست
و در تابستان اکثرش با زراعت کیرند واندکی برود و در بهار بیشتر بسفید رود در رو
اب کاشان ازجبال سار و قمس برمیخیزد وبکاشان میریزد و هرزاب بهاریش
درمغاره مشهی میشود و دران ایام از سیل عظیم اکر باشد کاشانرا ازان خوفی
عظیم است اما در تابستان بکاشان نمیرسد و در دههای بالا بزراعت میکیرند
اب مزدقان ازکوههای مزدقان وهلان برمیخیزد و بر مزدقان میریزد و بساوه
و ولایت او میرسد هرزابش در وقت جاهلیت در بحیره ساوه جمع میشد اکنون
که بمعجز رسول الله صلی الله علیه واله ان بحیره خشك شده انجا شهر ساوه ساخته شد
ان ابرا کردانیده است و درمغاره مشهی میشود طولش بیست و پنج فرسنك باشد
اب بوه رود ازکوههای حدود طالقان برمیخیزد و در ولایت ساوخ بلاغ میریزد
و موازی صد اسیا بران اب کردانست و در بهار بمغاره مشهی شود اما تابستان
از ولایت ساوخ بلاغ نکذرد **اب قزوین** چهار روداست در بهار جاری باشد اکر
بقوت بود باغات قزوین راکفاف بود والا بعضی باغات خشك ماند و در تابستان
ازضیاع فوقانی بقزوین نتواند رسید و نادر بود که او را هرزابی باشد **اب سراه رود**
ازکوه سهند برمیخیزد و براوجان کذشته بسراه رود طولش بیست وهفت فرسنك است
اب کرم رود ازکوه سراه برمیخیزد و بر ولایت کرم رود باب میانج میامیزد وبسفید
رود میریزد طولش ده فرسنك باشد **اب مهران رود** ازکوه مهران برمیخیزد
و بر باغستان میریزد و هرزابش با اب سراه رود پیوسته بدریای شود طرح
میریزد طولش هفت فرسنك باشد **اب مرند** ازکوه مهران انرا زلو خوانند در
بهار کفاف ندهد ازکوه مرند برمیخیزد و در عجایب المخلوقات اورده که محمد ذو الفقار

موندی که بمرند نارسیده بزمینی پنهان شود بمقدار چهار فرسنك بعد ازان بیرون
امده بمرند میریزد و هرزاب بهارش باب خوی رسیده در ارمن میریزد طولش هشت
فرسنك باشد **اب میانج** ازحدود کوههای اوجان برمیخیزد و بران ولایت کذشته
درصحرای میانج باب شتررود ضم شده بسفید رود بیحر خزر میرود طولش بیست
فرسنك باشد **اب هشترود** ازکوههای ولایت مراغه واوجان برمیخیزد و در
حدود میانج بسفید میریزد طولش بیست فرسنك باشد وقول میانج را کرخواجه
شمس الدین صاحب دیوان سی و دو چشمه ساخته است برین ابست **ومنها بالفارس
وشبانکاره وکرمان** اب برداب ازکریوه برداب برمیخیزد و بیشتر ولایت
مرودشت را اب داده در رود کر افتد طولش هیجده فرسنك است **اب طاب**
ازکوههای شمیرم لرستان برمیخیزد و هم وقتی که زراب ندهد و با اب مسن پیوسته از قنطره
زکان بکذرد واین اب ازسرحد فارس وخوزستان است طولش بیست وهفت فرسنك است
اب مسن ازکوههای شمیرم برمیخیزد و ابی بزرك است وکذا راست بدشواری دهد و در
شط اب افتد طولش چهل فرسنك **اب شیرین** ازکوههای دینار برمیخیزد ابی بزرك است
کذار اسب بدشواری دهد و بر ولایت باریك کذشته چند ناحیت دیکر را اب داده در
حدود مناب بدریا ریزد طولش شانزده فرسنك باشد **اب دیو رود** ازحدود حرفت کرمان
برمیخیزد و سخت تیز رواست بدین سبب او را دیو رود خوانند مقدار بیست اسیا کردان
باشد **اب نشاور** فیروز اباد را اب دهد منبعش از جبال حیقان شهر و نواحی فیروز
اباد را اب داده باب زکان پیوسته بدریا ریزد طولش تا اب زکان دوازده فرسنك است
ومنها بدیار بکر اب ملیح از راس العین برمیخیزد ان چشمه ایست که مقدار ده اسیا از بیرون
می اید وکما بیش سیصد چشمه دیکر هم انجا باان ضم میشود و بر ولایات هرماس میکذرد و
بحدود قرقیشا میرسد و در فرات میریزد طولش بیست و پنج فرسنك باشد **اب هرماس**
چشمه ایست بحدود نصیبین از طور عبدین برمیخیزد و مقدار ده اسیا اب میدهد کنار
از اب سد و ج بر اورده اند تا بقدر کفاف اب دهد متوکل خلیفه از ابشکافت اب غلبه
کرد وخرابی خواست کردن باز بهمان قرار اول بردند و بر نصیبین وارزن و میان فارقین کذشته
بحدود ما جا نور ضم شود و بفرات ریزد طولش ده فرسنك **اب صور** بمادرین ازکوههای

انجا بر میخیزد و ولایت ماردین را سقی کرده بدجله میریزد طولش ده فرسنك باشد **و منها بخراسان و قهستان اب شیر** اب شیر بر نیشابور بر میان نیشابور بکذرد و ابهای جبال طرفین نیشابور بدوی می پیوندد و مجموع ولایت بدان مزروع و معمور است **اب دزباد** از کوه دزباد بر میخیزد و فضلات بهارش در شوره زمینی افتد طولش پنج فرسنك **اب خیرو** از جبال حدود خیرو نیشابور بر میخیزد و در ان ده دیکر از قرای ان حدود منتهی میشود و فضلاب بهاریش بشوره رود **اب پشت فروش** از کوه دز رود بر میخیزد و پشت فروش و اسفریش و دیکر مواضع برسد و فضلاب بهاریش بشوره رود طولش پنج فرسنك باشد **اب عطشاباد** از حدود میدان سلطان بر میخیزد و بوقت بهار مقدار بیست اسیا کردان باشد و فضلابش بشوره رود اما در موسم کرما خشك شود و بدین سبب از اعطشاباد خوانند طولش بیست فرسنك باشد **اب جغان** کوهیست در حدود جاجرم بر شکل دیواری از میان ان دیوار کوه سرچشمه در پهلوی هم هریك اسیا کردانی اب میدهد بر صفت ناودان قریب یك سر تیر بجوش میریزد و زراعت جاجرم و بعضی از ولایت ان و غیره بران ابست

فصل پنجم در ذکر بحار و بحیرات

درما قبل ذکر کرده شد که ابی که بر کرد ربع مسکونست قوم عرب ان را بحر محیط و کروه عجم دریای بزرك و اهل یونان بحر و قیانوس خوانند و ازان هفت خلیج جهت بلندی و پستی زمین در میان خشکی امده است عبارت ازان هفت دریاست و هریك بحری عظیم است و در هریك جزایری بسیار و دهیات امده که درین هفت خلیج زیاده از ده هزار جزیره مسکون و مزروع و مشفع بهاست بخلاف انچه خراب و عاطل است و بران جزیرات بحیرات و جبال و حیوانات و اشجار و عجایب وافر است و حد حصران بجز خدای تعالی نداند و در بحر محیط چون اب سخت عمیق شده جاظهور جزایر نمانده است و ان خلیجها در هر شبانروزی جزر و مدیست و سبب ان قرب و بعد ماه است در طلوع ماه اغاز مد است که اب دریا بلند شود و باد و دها اید و در غروب ماه اغاز جزر است که اب باد در یا رود و زیادتی و کمی اب بنور ماه متعلق است چندانکه ماه زاید النور بود اب بیشتر باشد و بر عکس کمتر اما جزر و مد بحر محیط در هر سال یکنوبت بود چندانکه ارتفاع افتاب بلند شود اب بجانب شرق شود و چون بحضیض رود بجانب غرب روان کردد و بروشنی سخت ارمیده چنانکه بدان بحر

شوان شد فسبحان الله کل شیء خلقه و هو علی کل شیء قدیر و از احوال خلیجها انچه در کتب معتبر دیده ام و از روات معتمد القول شنیده بر سبیل ایجاز و اجمال شمه یاد کنیم تا کتاب جامع الفواید بود و از طرف شرق اغاز کرده براه جنوب **خلیج اول دریای چین و ماچین است** و از همه خلیجها بزرك تر است و بطرف چین لجه بزرك دارد و درین خلیج سه هزار و هفت صد جزیره مسطور است از مشاهیر شرح جزایر وقواق ولایتش بالای صد جزیره است و درانجا درختان چون بادبرهم زنند از برکش اواز وقواق اید و ان جزیره بهمین جهت بدین نام مشهور شد و پادشاه انجا را کشمیر خوانند و در مسالك الممالك امده که در انجا طلا بمرتبه بسیار است که قلاده سکان و صلیب دیکها از طلا میسازند و همچنان عزیز الوجود است که پیرایه و زیورها ازان میسازند و این روایت بس ضعیف است زیرا که اکر چنین بودی بایستی که همیشه از انجا زر طلا بهمه افاق بردندی و ظاهر انست که تا غایت زر طلا از اینجا بهندوستان میبردند و کنجهای نهادند و اکنون سلطان محمد شاه دهلوی رسم کنج نهادن برانداخت وان زرها را مصرف میکنند لاجرم دیکر ازین ولایت زر بدانجا نمی برند بلکه از انجا زر شکر بایران میارند و مشفع ترین تجارتی میباشد جزایر خانه و زانج بحدود هند است و پادشاه انجا را مهراج کویند و در مسالك الممالك کوید او را چندان جزایر اباد ان در فرمان است که هر روز دویست من طلا حاصل ملك دارد و جزیره خانه کوهیست و بران کوه زمینی مقدار صد کز در صد کز از واتشی فروزان است که بشب بلندی دو نیزه بالا دیدار دهد و بروز دودی مینماید و هرکز منطفی نشود و هوایش از همه جزیرها خوشتر است و هر که از ولایت بدانجا افتد از خوشی اب و هوا و بسیاری نعمت دلش ندهد که بیرون اید طویل و عریض است و بر و اباد انی بسیار و مردم و وحشی خوب صورت نیز هستند و از خوبی صورت مردم اناث ان قوم را بکیرند و بعقد در اورند و از ایشان فرزند حاصل شود اما چون فرصت یابند اکثر ایشان بعزند ملتفت نشده بکریزند جزیره دیکر در وقوم مردم خوارند و قوی هیکل جزیره دوی در و ابادانی بسیار و مردم قصیر القد بقدر چهار شبر هستند و از ایشان بر درختان روند چنانکه پای بر و تنهند و در و درخت کافور بزرك میباشد جزیره دیکر در وسکسار اند و دیکر جزایری که شرحش طولی دارد و از انواع حیوانات در و عجایب بسیار همچو غوك و کربه و موش مشك و بوزینه سفید و ثعبان عظیم چنانکه فیل را درباید و ...

ناطق و عکه خوش صفیر و شاهین و کرکلان و طاوس و رخ و کل از هر رنگی بخلاف الوانی که درین
ولایت میباشد و ازو فایده بسیار است اما شاخش را ازان جزیره برید بدین ولایت نمی
توان اورد که خشک میشود و فایده نمی دهد و درین بحر اژدهاییست که ازرا فم الاسد خوانند
اگر کشتی در وافتد جز بما شاء الله خلاصش نباشد و دریاوران ان مقامها را بشناسند
و ازان احتراز نمایند **خلیج دوم بحر هند است و ازرا بحر اخضر نیز خوانند** و درانجا
قریب دو هزار و سیصد جزیره مسطور است و درو عجایب بسیار و ان بحر را سه خلیج است
که هر یک دریای بزرگ است یکیرا بحر عمان و فارس و بصره نیز خوانند دوم را بحر قلزم گویند
سیم را بحر چین خوانند و در هر یک جزایر بسیار است بعضی را متعاقب یاد خواهیم کرد و
عرضها ازین بحر بحر محیط است تا لجات رسیدن پانصد فرسنگ است و کوه اندیب که مهبط
ادم علیه السلام است دران جزیره است و دران معادن یاقوت بالوان و الماس و سنباده
و بلور است و چوب عود و دیگر عطریات و اهوی مشک و کرگ زیاد بسیار میباشد و در
حوالی این جزیره غوص مروارید است جزایر کله و سرندیب و معادن قلعی بسیار است جزایر
علیات در و فیلان قوی هیکل بسیارند چنانکه بلندی ده گز میباشد جزیره برطایل در عجایب
المخلوقات امده که هر شب ازانجا اواز غنا می شنوند و دریاوران گویند که دران
جزیره مردمانند بروز کسی ایشانرا نبیند و بشب بیرون ایند و سازها زنند و رقص
گویند دران جزیره عقاقیر بسیار است چون تجار انجا رسند هر تاجری متاع خود جداگانه
نهد در شب اهل جزیره بیایند در برابر هر متاعی متاع جزیره بنهند اگر تاجر را موافق افتد
بر دارد و الا بگذارد تا اضافه کنند و اگر کسی هر دو متاع را بر دارد دریا راه ندهد جزیره رای
در و اشیان سیمرغ است جزیره سوران و پشکان هر مورچه چون سگی و هر پشه چون گنجشکی
میباشد و مضرت عظیم میرسانند اما دران جزیره هیچ حیوان دیگر نیست جزیره سلاقد
در و عمارت بسیار است و در و چشمه ایست که اب ازو بشکل فواره بر میجهد و رشاشات
ان سنگ میشود یک روز سفید و دو روز سیاه میباشد جزیره القصر در عجایب المخلوقات
گوید که دران جزیره کوهیست درانجا سنگی سفید چون کوشکی و ان جزیره را لبلان باز میخوانند
هر که بر سر ان سنگ رود خواب برو غلبه کند و اگر بخواب رود خفته باشد تا بمیرد و اگر غیرت
کند و بزیر اید تا چند روز مست بود جزایر مالون و سکسار ان چند جزیره است در یکی

٣

٢

خط كشتى

مغارة الهند

خط معدل النهار

منطقة البروج

عمان وفارس

هند وسند

فارس

كرمان ومكران

قهستان

خراسان

ماوراء النهر

زابل

صغانيان

خوارزم

سقسين

فرخار

قندهار

خطا

ختن

ولايات الغور

سقلاب

كيمال

ياجوج وماجوج

دوابل

خط منطقة البروج

خط كشتى

جبال القمر

مغارة المغرب

بلاد حمير

بربر

افريقية

طرابلس

مصر

شام

اسكندرية

ارمينية

روم وفرنگ

قسطنطنية

فرنگ

روم

ما قبل الاقليم الاول

اقليم اول

اقليم ثالث

اقليم رابع

اقليم خامس

اقليم سادس

اقليم سابع

ما وراء الاقاليم

۲ پیوسته باران ودریم

هیشه برف باشد و دیگی دیگر دایم باد جهد و هرکز بدل نشود جزیره یقین طویل و عریض
است و درو کوههای بلند و عمارت بسیار و در عهد اسکندر انجا اژدهای عظیم بود و اهالی
انجا را متزعج کردانیده و ایشان هر روز چند کاو را بر کذر اژدها می افکنده اند تا طعمه میساخت
بمردم ایذا نمیرسانیده اسکندر بفرمود تا کاوان طعمه او را کشته و دران کاوانرا پر
زرنیخ و اهک و کبریت کردند و تیغها با ان ضم کرده چون اژدها ان طعمه کرد بسبب دفع جوع
وجود نامبارکش بود تناول کرد همان ساعت بعدم پیوست وان جزیره بدان نام منسوب
است جزیره کشکاوش قوم شعر بایند خورش ایشان نارو نارجیل و ماهیست و عورت
پوش از برک درخت جزایر کلادم در و عنبر بسیار میباشد و دیگر جزایر که بوصفش این کتاب
وافی نشود از کتب هیأت معلوم کردد و درین بحر انواع مردم بشمارند و در بعضی جزایرش
صورتهای سفید پوست و ترک چهره صاحب حسن اند و امردان ایشان چون زنان پوشیده
رو باشند تا اکثر ریش براورند و اجناس عطریات وادویه و عقاقیر و معدن احجار ثمین
و غوص لؤلو و کوه مقناطیس درو ست و بدین سبب در سفاین انجا اهن بکار نبرند
اصناف کافور و صندل و بقم و ابنوس درین بحر بسیار است **بحر عمان و فارس** لجه ایست
از دریای هند طرف شرقیش بولایت فارس میکذرد و تا دیبر میرسد و طرف غربیش تا دیار عرب
و یمن و عمان و بادیه است و شمال ولایت عراق عرب و خوزستان در جنوبش بحر هند و عرض
این لجه تا بحر هند رسیدن صد و هفتاد فرسنک نهاده اند و عمقش در هم کشتی هفتاد و
هشتاد باع کفته اند و از اول رسیدن افتاب ببرج سنبله تا شش ماه مواج باشد و بعد
از ان ساکن کردد و جزر و مدان در شط العرب بادیه بطاره که بجت فرسنکست بحر بالا
می اید و سقی باغستان بصره برانست و درین بحر بوقت مد توان رفت که بالا امده باشد
والا کشتی در زمین نشیند و درین بحر جزایر بسیار است و انچه مشهور و از حساب ملک
ایرانست مردم نشینش هرموز و قیش و بحرین و خارک و خاسک و کند و اناشاک و ابوکان
و غیر انست و از هرموز تا بحرین حوض لؤلؤ است و درین دریا لؤلؤی بزرک میباشد که در
غیر ان دریا نیست و غلبه غوص از قیش است تا خارک و بنزدیک عدن هم غوص لؤلؤ است
و دیگر جزایرش که بولایت هند و یمن تعلق دارد در کتب هیأت مسطور است و درین دریا
راه بحرین ما قیش دو کوه خفته است که کشتی را از ان خوفی بود اما دریا در زمان ان موضع را

بشناسند وازان احتراز نمایند ودرین بحر عنبر بسیار است ماهی از ان میخورد وبدان هلاک
میشود واما عنبر را که از شکم ماهی بیرون می ارند رنک وبویش بزیان رفته میباشد ومعادن
الوان یاقوت وعقیق وسنباذج وزر ونقره واهن ومس ومقناطیس است ودر و
کردابیست که خلاص او بعون الله تعالی است **بحر قلزم** لجه ایست از دریای هند وانرا
بحر احمر کفته اند طرف شرقیش دریای یمن وغربی طرف بربر وحبشه وشمال یثرب وتهامه
جنوب بحر هند طول این بحر بود پ که طول وعرض ربع مسکون است واز قلزم تا یمن چار
صد وشصت فرسنک باشد وعرضش بر صفت رودی یا بحیره ایست چنانکه از قصبه
قلزم تا چند فرسنک ازین روی وازان روی دیدار دهد وانرا لسان البحر خوانند ونهایت
اغازش شش فرسنک است چندانکه بمیان تر رود فراختر کردد تا انجا که بدریای هند متصل
شود کانجا پهنش شصت فرسنک ودر میانه احیانا ازین فراختر باشد کانجا پهنش صد فرسنک
میشود ودرین بحر کوههای پنهان در اب شده در اب بسیار است وکشتی را ازان خطر
بود ودرین بحر نزدیک جزیره دو کوه تاوان کردابیست که کشتی را ازان خلاصی بدشواری
باشد ودر رود دو کوه نزدیک بهم که کشتی را ناچار کذر از انجا بود دهشت که از اجیلات کویند
پیوسته انجا باد اید چنانکه کشتی را غرق کرداند مسافت ان مخاطره دو فرسنک است
وفرعون انجا غرق شد ودرین بحر جزایر بسیار است مشاهیرش جزیره باران از اسود
نیز خوانند وبجد ودان جای غرق فرعون است وجزیره حساسه بر وسنک مقناطیس
است وسایر جزایرش از کتب هیات معلوم شود **بحر حبیر** لجه ایست از دریای هند انرا
بحر بربر نیز خوانند طرف شرقیش بحر هند است وغربی دریای حبیر وشمالی ولایت بربر وجنوب
جبال قمر واین بحر از ان دو لجه دیگر کمتر است وکوچکتر طولش که شمالیش صد وشصت
فرسنک کفته اند عرضش که شرقی وغربیست سی وسه فرسنک کفته اند ودرین بحر جزایر
بسیار است ودر کتب هیات مسطور **خلیج سیوم دریای زنکست** وان نیز چون
بحر هند است ملوج ومواج است موجش سخت تر از بحر هند است وبدین سبب موج
از مجنون خوانند ابش تیره رنکست ودر عجایب المخلوقات کوید که در بعضی جزایر انجا
قطب شمالی نمیتوان دید وان بحساب جنوب خط استوا تواند بود ودر کتب هیات
امده که در بعضی جزایر انجا جزیره هست که هر دو قطب مرئی اند وان بر جنوب خط استوا

تواند

تواند بود ودرین بحر هزار وهشتصد وچند جزیره است مشهورش جزیره واقل ودر
عجایب المخلوقات امده که دران جزیره بهر سی سال کوکبی طلوع کند اکر فوق السما
باشد هر چه دران جزیره بود همه بسوزد ومردم انجا چون بران واقف کردند
از انجا غیبت نمایند تا ان قران بکذرد پس مراجعت کنند وبتلافی خسارات سوخته
مشغول شوند جزیره ضوضا در وبلاد بسیار است از جمله شهری بوده از سنک سفید
چنانکه شب روشنی میداد وجزیره را بدان باز میخوانند وبران شهر ماران مستولی
شده اند ومردم ان شهر را باز کذاشته اکنون خراب است اما اب وهوا خوشترین
ان ولایت بوده جزیره طلق در و مردمی اند قصیر القد یک کز بالا دارند جزیره سکساران
چند جزیره است ودر واز سکساران خلقی بسیارند ومردم خوارند ودرین
بحر انواع عجایب است ودر میان اب عنبر پارهای بزرک میبابند چنانکه وزنش از
الوف میکذرد وملاحان در اب بکلبتین ان عنبر پارها را بشکنند وبیرون ارند
ودران جزایر اشجار ابنوس وصندل وساج وقباست وباقی جزایرش در کتب هیات
معلوم کردد **خلیج چهارم بحر مغربست** ولایات مغرب وبلاد عبد المومن
وطنجه وغیران داخل است واز طرف شمالش بجهت جزیره مجمع البحرین لجه
حاصل شده که انرا خلیج رقاق خوانند وانرا با بحر مغرب چنان نزدیکست که عرض
زمین خشک از میانشان سه فرسنک است ودر طول بیست وپنج فرسنک وبراین
زمین جزر ومد این هر دو دریا بهم میرسد واب دریای مغرب سیاه واز خلیج رقاق
روشن تر است وبهر دو روز جزر ومد بود ودریا ورزان بدین سبب انرا قمع
البحرین خوانند ودر بحر مغرب وخلیج رقاق قریب هزار جزیره است واز مشهوراتش
جزیره اندلس وطنطله طویل وعریض است ومانند جزیرة العرب یکطرفش
باخشکی پیوسته جزیره صقلیه دورش هفتاد وپنج فرسنک جزیره قدس دورش
هشتاد وچند فرسنک جزیره ذهب بزرکست وفادم روی از انجا ارند وجزایر
خالدات وراء این جزایر است معمور ومسکون نیست وطول اقلیم از انجا
شمارند وبعضی از ساحل مغرب کیرند واز جزایر خالدات تا ساحل مغرب یکده جزکمتر
بود ودرین بحر عجایب فراوان است وشرحش طولی دارد **خلیج پنجم دریای روم**

وفرنك است ودرميان ابا دانيست وانرا بحر قسطنطنيه نيز خوانند واهل
يونان بنطوسي كويند وان بر هيكل مرغي دراز كردنست طولش از خليج رقاق
كه متصل بحر مغرب است ومحيط تا فلجه اسكندريه هزار وسيصد فرسنك كفته
اند وفراخ ترين عرضش از اسكندريه است تا ديار فرنك دويست وشصت
فرسنك نهاده اند ومصر فلجه اسكندريه كه زمين يونان بوده ازين بحر از طرف
سر مرغ بريده اند تا اب اين دريا زمين يونان را دريا كرده است طولان فلجه
از بحر فرنك تا حدود بحر خزر صد ودو فرسنك است وفراخ ترين عرضش تا جوار
بحر فرنك كما بيش دويست كز چنانكه بر طرفين او از هم شنوند وبر انجا
جهت كذر مردم جسري بسته اند وطولان هشتاد فرسنك است وبحر
فرنك را با بحر محيط بحدود ولايات طنطله خليج رقاق بعبره هير فلس پوستكي آست
ودر بحر فرنك كما بيش صد جزيره مشهور دش جزيره منقش دوران نود وپنج فرسنك
ودرو ديباي خوب بافند وديباي رومي عبارت از انست وخورش ايشان
شير ماهي بود جزيره خالصه در تاريخ مغرب كويد كه دو كوسفند صحرايي بعدد
مور وملخست ودر غايت فربهي واز مردم سخت مستوحش نيز نباشند ومردم
از ايشان بسيار صيد كنند واين دريا را موج و
اشوب كمتر از ديكر بحارات وعجايب بسيار

خليج ششم درياي طاليقون
است

آنرا درياي وراناك نيز خوانند بر طرف شرقش ولايات بلغار وبدريه
بوده وبعضي از قرعه وراتكست ودر جنوب دشت خزر كه آنرا دشت

قبچاق نیز گویند بر غرب ولایات فرنك و قلزم و قسطنطنیه
و غیر آن در شمال بحر محیط است و درین بحر قرب دو هزار جزیره است
و بهنگام کوتاهی روز بعضی از آن جزایر تاریك شود و بدین سبب
آنرا ظلمات خوانند و شرح جزایرش در کتب هیات مشروحست و در
عجایب بسیار است **خلیج هفتم** بحر مشرقست در شرقی او ولایات و
صحاری یاجوج و ماجوج است و در جنوب صحاری کیمال و فرغه و سلغا
و در غرب مواضع سنوریه و ابیسو و ظلمات و در شمال جزایر ظلمات
و بحر محیط و خلیجهای هفتگانه که ذکر رفت بر نیمو جبست که در دایره ما قبل
نهاده شد **دریای خزر** داخل این خلیجها و بحر محیط نیست و بقصبه خزر منسوبست
که بر کنار رود آبلاست بطلیموس آنرا دریای ارقانیا خواند در میان آبادانیست
و آنرا طواف میتوان کرد چنانکه از آن دریا کسی بنا به کرد الا از رودها که در وی میرود
باید گذشت و این بحر با هیچ دریا پیوسته نیست بعضی آنرا دریای جرجان
و دریای جیلان نیز خوانند و عوام آنرا دریای قلزم گویند و در غلط اند شرح
دریای قلزم داده شد بطرف شرقی این دریا ممالك خوارزم و سقسین و
بلغارست و بر شمال دشت خزر و بر غرب آلان و کوه لکزی و اران و بر
جنوب جیلان و مازندران و زمین این بحر گلاست و بدین سبب آبش
تیره مینماید و قعر دریا دیدار دهد و درین دریا مانند دیگر بحار جواهر و لؤلؤ
نیست و در وی کما بیش دویست جزیره است مشاهیرش آبسکون است که ا
اکنون در آب پنهان شده جهة آنکه جیحون پیشتر بدریای شرق میرفت که محاذی
دیار یاجوج و ماجوج است نزدیکی خروج مغول راه بگردانید و با این
دریا گشت و چون این دریا با دیگر بحار پیوسته نیست ناچار زمین خشك
را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی باشد و جزیره ماران بی زهر
و جزیره جن و جزیره سیاه کوه و جزیره روی و جزیره گوسفندان
صحرایی و ازین جزایر در عهد سابق آبسکون و سیاه کوه مسکون که محاذی
بوده است و آن نیز اکنون از سکنه خالیست و نزدیك جزیره سیاه کوه از غایت موج باد کشتی را خطر بود و جزیره

باکویه است

باکویه است و اکنون معمور است و بندر آن دریا شده و دیگر جزایرش از کتب هیات
معلوم است و آبهای بزرك چون اتل و جیحون و کر و ارس و شاهرود و سفید
رود و امثال آن بدین دریا میریزد طول این دریا دویست و شصت فرسنك است
و در عرض دویست فرسنك و دورش تقریبا هزار فرسنك باشد و این دریا را موجی
عظیم باشد از همه بحار سخت تر باشد و جزر و مد ندارد و فلجهء اسکندر بحر فرنك بطرف
کوه لکزی با این دریا چنان نزدیکی دارد که مسافت در میان این دریا همان کوه است
بمقدار دو سه فرسنك باشد و این دریا را گرداب عظیم است چنانکه از مسافت عظیم
بعید در آنجا کشتی را بقهر درخود کشد و غرق گرداند و در مسالك الممالك آمده و
در پیش عوام مشهور است که آن موضع منفذ دریاست با بحر فرنك و این روایت
ضعیف است چه فلجهء اسکندر محدث است و پیشتر زمین خشك بوده و آبادانی
و اگر این روایت درست بودی بایستی که آن زمین نیز پیوسته دریا بودی و تدقیق
کیفیت این بحار و جزایر از کتب هیات محقق گردد و اینجا ربط سخن را این قدر ثبت افتاد
و ازین دریاها که دریای فارس و بحر خزر و دریای فرنك محاذی ایران است و اکنون ذکر بحیرات
که در ایران و حوالی انست و آنچه مشاهیر دیگر ولایات است یاد کنیم و بالله التوفیق
البحیرات بحیره بجنکان بولایت فارس و لایات حریر و امادة نیز بر ساحل آن است
تا حد معابك کرمان بر سداب کرد و میریزد و در حوالی آن ملاحاست طول آن بحیره دوازده
فرسنگست و عرض هفت فرسنك و دورش تقریبا سی و پنج فرسنك **بحیره دشت ارژن**
بولایت فارس آب این بحیره شیرین است بوقت بهار آبش بسیار بود و بتابستان کم
شود و اکثر ماهی شیراز از آنجا باشد دورش سه فرسنك است و در صور الاقالیم گوید
دورش سی فرسنك است **بحیره موردجه** بولایت قوبا بحیره کوچك است دورش
دو فرسنك باشد و در و صید بسیار است **بحیره ماهلویه** بولایت فارس میان
شیراز و سروستان است و سیلاب بهاری شهراد در وی ریزد دورش دوازده فرسنك است
بحیره زرجویه بحیره کوچك است نهری که از آنجا بر میدارند بر روات مشهور و معروف
است **بحیره** ارحیش بولایت ارمن طویل و عریض است و عرضش چندانکه اکثر طرف
دیگرش مرئی بود و در آنجا ماهی طریخ بغایت خوب می باشد و از آنجا بولایت دور برند

دورش هفتاد فرسنگ بود طعم ابش بشوری وتلخی کمتر است بحیرهٔ کوکجه دنکیز بولایت
ادربایجان وحدود دارمن اب خوش دارد چنانکه اهل اخلد وداران اشامند ونسبت
بدیکر بحیرات شور وتلخ نیست بحیرهٔ چشمه سبز بولایت خراسان بحدود طوس
دورش یک فرسنگ بود وازو دو جوی بزرک به نیشابور میرود وهریک زیاده از
بیست اسیا کردان بود وبهیچ علاجی ان بحیره را نمی توان برید وبقعرش نمی توان رسید
وحکایت اسبی که ازانجا برامد ویزدجرد را بکشت مشهور است بحیرهٔ زره بحدود
سیستان طولش سی فرسنگ است وعرضش شش فرسنگ اب هرمند واب فره درو
میریزد بحیرهٔ خوارزم اکرچه از بحیرهٔ ایران نیست وازین کتاب عرض شرح احوال
ایران است اما چون بعضی اب جیحون که محاذی ایران است درو میریزد شمهٔ ازو نیز
یاد کردن مناسب نمود دوران بحیره زیاده از صد فرسنگ بود وبعضی از اب جیحون
واب شیش وسیحون واب فرغانه وغیران درو میریزد واکرچه ابهای شیرین دروی
ریزد ابش شور است وازان بحیره تا بحر خزر قریب صد فرسنگ درمیان است عوام
کویند این بحیره درشیب زمین با بحر خزر متصل است واین قول معتبر نیست بحیرهٔ
تنیس بحدود مصر اکرچه از ایران دور است اما چون از دیکر بحیرات ممتاز است شرحش
دادن اولیست اب ان بحیره از رود نیل است وهرکز شور وتلخ ومتعفن نمیشود
چندانکه هوا کرمتر بود ابش بیشتر بود وچون ابش بیفزاید در دیکر کوهها افتد سنک
شود والله اعلم والعلم عند الله تعالی قسم سیم در ذکر ولایاتی که اکرچه از ایران
نیست اما بعضی از حکام ایران ساخته اند بحکم مثل العمارة معمورة وبانیها از الاشک
نظر بیشتر بر باقی ذکر بوده باشد چنانکه در کلام بلغا امده که ان المبانی تحکی همة
البانی ان اثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی اثارنا ونیز کفته اند شرف الرجال بناؤه و
ابناؤه وهمة المرء داره وجاره خود را بیاد ان بزرکان مشرف کردانیم وشرح اثار
ایشان را چنانکه در کتب قدما یافتهام بجهار ایران درین کتاب مثبت میکردانیم
بامید انکه روح وروان ان بزرکان ومؤلف از ترحم خوانندکان وشنوندکان بهره
مند کردد انشاء الله وحده العزیز طرف الشرقیه وان هفت بقعه است
بکر بولایت چین اسکندر رومی ساخت واسکندر در جهان جز خرابی نکردانی

اقلیم سیم است وشهری عظیم بزرک واب وهوای خوش دارد ومایل بسردی ومردم
بسیار ودر وحاصلش مجموع حبوبات وبغایت نیکو بود سد یاجوج وماجوج
باقلیم هفتم طولش از جزایر خالدات قلطل وعرض از خط استوا ذوالقرنین
اکبر ساخت ونص کلام شاهد این تقریر است وذکر این از پیش کفته شد بروایتی
سازندهٔ ان ذوالقرنین اکبر بوده وهو ذوالقرنین بن روقی بن لعنطی بن یومان بن
تاوخ بن یافث بن نوح علیه السلام وبقولی اسکندر بن داراب بن اردشیر بن بهمن
بن اسفندیار بوده است والعلم عند الله تعالی صفت سد در مسالک الممالک
امده که واثق خلیفهٔ عباسی بخواب دید که سد کشاده شده است سلام ترجمان را
در سنهٔ ثمان عشر ومائتین با پنجاه مرد زاد وراحله داد وبتفحص ان احوال فرستاد
واو از سامره پیش صاحب ارمنیه وانجا نشد وازانجا پیش فیلان شاه صاحب
شروان وازانجا نزدیک ملک الان وازانجا پیش صاحب سریر یعنی ملک باب الابواب
وازانجا پیش طرخان ملک که ملک جزیره بود وطرخان با ایشان دلیلان فرستاد و
بیست وشش روز برفتند برمینی رسیدند که ردو بوی ناخوش می امد ده روز دیکر
برفتند بشهری وزمینی چند رسیدند که در اول مقام یاجوج وماجوج بوده وخراب
کشته وران دیار بیست وهفت روز دیکر برفتند بحصنی رسیدند نزدیک کوهی که
سد در شعب ان بود ومردم ان حصون زبان عربی وفارسی ودین اسلام داشتند
اما از حال خلفا بیخبر بودند واز بودن خلیفه تعجب نمودند ایشان سلام ترجمان را پیش
سد بردند کوهی دید املس در وی منقطع کشته وبران کوه هیچ رستنی نبود وان
رود را صد وپنجاه کز عرض بود ودو باره از خشت اهنین وملاط وقلعی در ان
رود نهاده بودند طول هر باره بیست وپنج کز بعرض بیست وپنج کز واب در سر چشمهٔ
ان رود روان بود وازان بارهها چشمها تا حکه طاق قریب بده کزی پیدا بود وبیشتر
ازان در اب بود بر سر بارهها بشکل قنطره بعرض پنج کز در پیش دیوار سد بمری ساخته
ودیوار سد را چنان بلند کردانید که بر شرفاتش مردم رسیده چون کودک پنج وشش
ساله میمنودند وطول بنیاد دیوار سد بر سر بارهها قریب سیصد کز بود وبر انجا که
شرفاتست اضعاف ان مینمود وبالای شرفات طرف کوهی چنان راست وشاهین بر

رفته کر برو رفتن بهیچ نوع مقدور کس نبود و عرض دیوار سد در پس شرفات چنانکه
پنج شش مرد در پهلوی هم توانستی رفت و در میان دیوار سد دری دو مصراعی
اهنین بعرض بیست و پنج کز و علو تقریبا پنجاه کز و ضخم دو کز و بران در بست جایگاه
قفلی زده طوله قفلی هفت کز و غلظ میان قفل دو کز و کلیدی بد وازده دندانه هر
دندانش چون دستها و فی طول ان کلید چهار کز از حلقها ان در پنجاه کرنی در اویخته
وان سد را نیز همچوان باروها از خشت اهنین و ملاط و قلعی و مس ساخته و یکپاره
کردانیده و هر خشتی از ان یک کز نیم در یک کز نیم و ضخم شبری بود و بعضی از ان خشتها
در دیکدانها بر قرار بود حاکم ان دیار هر جمعه یکنوبت با ده مرد هر یک با تبک بیست منی
تر دان در شدندی و هر یک سه ضرب بقوت تمام بران در زدندی تا قوم یاجوج و ماجوج
را معلوم شدی که نکهبانان سد بر قرارند در جوار ان سد حصنی حصین بود مسکن
محافظان ان سد بود زراعت و باغات داشت که معاش اهل ان دیار از ان حاصل شدی
و بعد از اطلاع بر اینها حاکم ان مقام سلام ترجمان را با دلیلان و زاد و راحله روان
کردانید و او در کما بیش دو ماه بهفت فرسنکی سمرقند رسید با بادانی و از راه خراسان
بسامره رفت و از حال سد واثق خلیفه را خبر داد و مدت غیبت سلام ترجمان درین
سفر دو سال و چهار ماه بود **سمرقند** از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات **لد**
و عرض از خط استوا **لول** در مسالک الممالک امده که خوشترین و منزه ترین بلاد
جهان است و از ان عرصه بوده که شهر و قلعه و بعضی دهها در انجا بوده و ان عرصه دیوار
داشته دورش پنجاه هزار کام و بعضی از ان دیوار هنوز بر جاست و در ایام سالف
بر زمین ان عرصه قلعه عظیم ساخته بودند و خراب شده دران وقت که جهان پهلوان
کرشاسف بدانجا رسید از زلزله بعضی اطلال ان قلعه بیفتاد و کنجی پیدا شد کرشاسف
بدان کنج ان قلعه را ابادان کرد و بعد مدتی خراب شد کشتاسف بن لهراسف کیانی تجدید
عمارتش کرد و ان قلعه را حصن حصین و خندقی عظیم عمیق ساخت و دیواری ما بین
صحاری ان دیار و ترکستان و میانجی ایران و توران بر اورد طولش بیست فرسنک
و اسکندر رومی دران عرصه شهری بزرک بر اورده دورش دوازده هزار کام است
بعد از وی بعهد ملوک طوایف سمر نامی که از نسل تبع یمن بود بجهت خصومتی که او را با اهل

ان دیار

ان دیار افتاد ان شهر را خراب کرد و بکند چنانکه هیچ عمارتی بر پای نکذاشت از ان سمرکند
خواندندی عرب معرب کردانیده سمرقند کفت هم بران رفتند هوای ان دیار سرد است
و ابش از رود بوی و ان نهر دوس و بازینی و جوی بزرک در میان عرصه ان شهر روان
و بران باغستان فراوان ساختهاند و سغد سمرقند که از مشاهیر جهان است برین
ابست و ازین اب دریها را باکشتی کذرند فاضلابش بسمرقند رود و حاصلش غله و
انکور و میوه بود و خربزه و انکورش در نهایت لطافت است و مردمش اغلب
شافعی و حنفی مذهبند و از مزارات مزار ابو عبد الله محمد البخاری صاحب الصحاح
بسغد است و محمد بن الفضل البلخی بسمرقند است و در دشت سمرقند تربتی است که ان را
دشت قطوان خوانند و چون ان زمین در عهد سابق که سلطان سنجر سلجوقی را انجا
با لشکر قراختای محاربه افتاد و جمعی کثیر انجا از مسلمانان شهید شدند و در زمان
خروج مغول همچنین خلقی بسیار از اسلام هم انجا بدرجه شهادت رسیدند ان معنی
بر مردم روشن شد **سیاوخش کوه** سیاوش بن کیقباد کیانی ساخت بوقتی که از
پیش پدر بجشم بترکستان رفته بود و با افراسیاب وصلت کرده و او ان دیار را باقطاع
سیاوش داده او از ان شهر ساخت **فرغانه** ولایتست از اقلیم پنجم و نوشیروان عادل
ساخت و دران دیار از هر خانه مردی را بانجا برد از ان هر خانه خواندند و بکثرت استعمال
فرغانه شد دار الملکش اکنون اندکانست که قیدو بن قاشی بن اوکتان قاان و دوای
بن براق بن میسو بن ماسکان جغتای خان اباذان کرد اما در زمان ما قبل کاتت
و کاسان و اخسیکت بوده است و اثیر الدین اخسیکتی شاعر از انجاست و دیکر
بلادش ورکند و قبا و غیره و ولایات بسیار و زراعت وافر دارد **کیکور** بمشرق
از اقلیم دوم ضحاک علوان ساخت **منارهای** سرحد ایران و توران از بهرام کور ساخت
طرف الغربیه و ان هفت موضع است **اسکندریه** از اقلیم سیم است طولش از جزایر
خالدات **سال** و عرض از خط استوا **لا** اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار
ساخت و بر ساحل بحر روم افتاده است و ان ثغر بیست میان اهل اسلام و فرنک
و در فضیلت ان بقعه احادیث بسیار وارد است و هوایش بکرمی مایلست و ابش
از رود نیل و کاریز است و ان هوا با ان اب چنان موافق است که ابرا ذخیره کنند

بدویست سال بایستد وتغیر نکند ونساجی درانجا بدرجهٔ اعلی رسیده قماش سکندرانی
ازانجا براقلیم برند ومردم انجا بمذهب شافعی باشند ودر چهار فرسنک بجوار
ان قلعهٔ عظیم است بروی کوهی نهاده که بر دریا مشرفست وبسبب بلندی
قدش بمنارهٔ اسکندریه مشهورست واز مشاهیر عمارات جهان است ساحتش
چنانکه در بعضی کتب امده که برانجا زیادت از پانصد خانه بوده درچندی قریب
بهزار خانه رسانیده اند وبلندی دیوارش از پایه تا فوق ششصد کز بوده وبرانجا
میلی مربع کرده اند بعلو نود کز وبر سرش میلی مثمن نود کز وبرسرش میلی مدور بعلو
سی کز وبلیناس حکیم بزمان اسکندر ایینهٔ بقطر هفت کز ساخته بود ودران
میل مدور نشانیده که بلندترین عمارات انجا بود وبطلسمات چنان کرده که چون
در اینه نکریستندی هرکه در قسطنطنیه رفتی در رو پیدا بودی واز اسکندریه
تا قسطنطنیه دریای روم وفرنک درمیان است وتقریبا سیصد فرسنک مسافت
دارد وجماعت فرنکیان را ازان زحمتی عظیم بود جمعی را بفرستادند باسکندریه تا
بصورت رهبانان برامدند وایشان را قبول تمام حاصل شدی پس در افواه افکندند
که اسکندر در پس این میل که در پس اینه است کنجی عظیم نهاده است واینه نشان
اوست عمر عاص که حاکم ان ملک بود با وفور کیاست وفرط ذکا وفطانت بدین مکر فریفته
شد وبطمع کنج ازا بشکافت ومعنی این ابیات بتحقیق پیوست **قطعه** عاقلی کفت درحد
اد کنج • ادزو کرد جاهلی را کنج • تبری بستد وزمین بشکافت • چه بده کز رسید هیچ
نیافت • چون اینه را بازجای خود نشانیدند خاصیت باطل شده بود انجماعت را
طلب داشتند کریخته بودند دانست که مکر کرده اند وعلمی چنان عظیم بشومی حرص وطمع
ناچیز شد وراست کفته اند **بیت** طمع ابروی تو چون بر بریخت • زبهر دو نان دامنی
زر بریخت • ودر تاریخ مغرب امده که از اسکندریه بدین منار راهی بشیب زمین در
سنک بریده اند بطول بیست کز وعرض هشت کز ودر یکطرف این قلعه که منار میخوانند
خارج قلعه عمارتی عظیم بوده است از مسجد سلیمان علیه السلام کفتندی که ابتر
سیصد ستون از سنک رخام ساخته وبر درکاهش چهار ستون سنکین نهاده اند
وکوشکی بر فرازش ساخته اکنون ازان یکستون قایم است وسر ستون افتاده وشکسته

وان

وان ستون قایم را کرسی مقرنس مربع درا ورده وهر قلعی شش کز در علوی ده کز وبرسرش
ستونی مدور ودورش هشت کز وعلو تقریبا سی کز دیکر بر فرازش سنکی یکباره چون سقفی
بر سر چهار ستون نهاده پس بر سران سنک کوشکی ساخته بودند چنانکه میان کوشک
ر بلندی پنجاه کز بود وان عمارات را عمود صوارم خوانند وان سنک رخام بلون سرخ
منقط بسواد وباقی عمارات ان دیار را عظمت ازین قیاس توان کرد وان شهر را اسکندر
ساخت وشهری مشفع بهاست **دمشق** از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات **عع**
وعرض از خط استوا **لج له** در اول ادم بن سام بن نوح دران زمین باغی ساخت وانرا
باغ ادم خواند ذکر او در جهان مشهورست وبخوشی عدیم المثل بود پس شداد عاد بران
موضع عمارات فراوان کرد وبهشت ودوزخ ساخت که انرا ارم ذات العماد کفتندی و
مصداق این معنی کلام مجید است که ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد پس
تارخ وهو اذر که پدر ابراهیم خلیل بود ووزیر نمرود دران حدود شهر دمشق ساخت
بعد از خرابی اسکندر بن داراب تجدید عمارتش کرد بعد ازان بنی امیه را بعمارات فراوان
افزودند وان شهر هیجده فرسنک است وهوایش معتدل وبتری مایل وازان عفونتی
دارد وابش از رودی بود که از طرف بعلبک می اید وان ابی بزرکست چنانکه در بهار کذا
بدشواری دهد وان اغازش تا دمشق هیجده فرسنک واکثر در سایهٔ درختان اید
بدین سبب کوارنده نیست وباغستان غوطه برین ابست واز متنزهات جهان ودر
صور الاقالیم کوید که طول غوطه دو مرحله وعرض یکمرحله ودر مذمت دمشق
کفته اند مالها دم وهواها هاشم والصدیق اثم ودر جامع دمشق مزار انبیا
بسیارست وبر درکاهش که باب جیرون خوانند یحیی پیغمبر علیه السلام را بکشتند
وسرش بردار کردند ودر عهد یزید بن معاویه علیهم اللعنه سر امیر المومنین حسین
علیه السلام را بکشتند در وبر چوب کردند بعد ازان ولید عبد الملک مروان درانجا
مسجد عمارات عالی کرد چنانکه پیش ازان عالیتر ازان عمارات مسجد نکرده بودند ودر
تاریخ شام امده که شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بران عمارت صرف شده بود
واکر نویسنده جلدی شرح وصفت ازان کماه نویسد کماهی نتواند نوشت وولید
در دروازهٔ دمشق دار الشفا ودار الضیافه ساخت که پیش از وی کسی نساخته

بودو در صور الاقالیم امده که محصول پنجسالهٔ ملک شام را بر انعمارت صرف کردو
ارتفاعات دمشق از غله و میوهٔ الوان بغایت خوبست و بر ظاهر دمشق کوه قاسیون است
و بران شهر مشرف و بران کوه مسکن انبیا و اکابر و کهوف متبرکه بسیار است از جمله
مغاره ایست که در و کویند قابیل هابیل را بکشت و اثر خون هابیل هنوز بران دیوار است
و از مغارة الجوع نیز کویند و کویند چهل پیغمبر درون ان مغاره از کرسنکی مرده اند
و قصبه قالون بر چهار فرسنکی دمشق است و از دمشق تا مصر مسافت برین نحو است
است که از دمشق تا طبریه بیست و دو فرسنک از و تا رمله مدینه فلسطین بیست
فرسنک از و تا غزه یازده فرسنک و قبر هاشم بن عبد مناف انجاست و مولد شافعی
انجا اتفاق افتاده و از غزه تا مصر هفتاد و سه فرسنک جمله باشد صد و بیست و شش
فرسنک **رحبه** از اقلیم سیم است و از توابع شام در معجم البلدان از اقبة الکوفه
خوانند و در رسالهٔ ملکشاهی امده که بر شرقی فرات افتاده و از شهر تا اب دوازده
هزار کام باشد و دور شهر پنجهزار و پانصد کام است و باغستان فراوان دارد چنانکه
چهار فرسنک طول و یک فرسنک عرض باغاتست و از میوها شرابی و سیب و انکور و
امرود نکوست کویند بعضی میوهای انجا در هر سالی دو بار ثمره دهد و بسیم نتوانند رسید
عکه از اقلیم سیم است و از توابع شام عمر عبد العزیز ساخته و هارون الرشید
تجدید عمارتش کرد و ابادو کشید هوایش معتدل بکرمی مایل است و ارتفاعش غله و میوه
باشد **عوض ذره** از اقلیم سیم است از توابع شام شاپور ذو الاکتاف ساخت **الیا**
از اقلیم سیم است از توابع شام و شهری کوچک و در صور الاقالیم امده که کرسف
عباسی ساخت در زمان معتصم خلیفه **مصر** از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
نجد و عرض از خط استوا **لد** در صور الاقالیم امده که ان دیار پیش از اسلام داخل
مملکت روم بود در عهد اسلام علیحده شد و در تاریخ مغرب امده که ان شهر در عهد
اسلام یعنی در زمان ابراهیم خلیل علیه السلام تا زمان یوسف پیغمبر علیه السلام بر
غربی اب نیل افتاده بود و از شهر تا اب یکفرسنک بوده و عمارات عالیه داشته که یوسف
پیغمبر و عزیز مصر و دیکر حکام ساخته بودند ان مقام اکنون در ریک پنهان شده و
بعضی عمارتش در ریک پیداست اکنون انرا مصر کهنه خوانند و در زمان موسی علیه

السلام

السلام با مر فرعون علیه اللعنه ولید بن مصعب عمارات را باب نزدیک اورد ابنیهٔ عالی
ساخت و باروی عمارات خود از اهن و روی ساخت و بغایت خوب براورد و کوشکی
عظیم جهت نشست خود و چهار جوی اب نیل در تحت ان جاری کرد و صندوق مهد
موسی علیه السلام را کنیزکان اسیه زن فرعون از انجا کرفتند و عمارات فراعنه تا اخر
عهد اسمعیلیان مصر بر قرار بود صاحب تاریخ مغرب کوید که در سنه اثنی عشر و خمسمائه
انجا رسیدم در خانهٔ دیدم از سنک رخام تراشیده و اشکال افلاک و نجوم و اقالیم
و حیوانات برو نکاریده و چنان متحرک ساخته که عقل حیرت مینمود کوئی که جان دارند
و در عهد اسلام عمرو عاص در زمان حکومت خود بر شرقی نیل شهر فسطاط ساخت
بمسافت چند نصف بغداد فاما اکثر مردم در و زیاده از بغداد شد جهت انکه در مصر عمارات
بطبقات میسازند و بر همه طبقات ساکن میباشند و عمرو عاص در فسطاط عمارات
عالیه کرد از جمله مسجد جامعی از سنک رخام کرده است و مقصوره از سنک سفید
براورده که تمام قران بنقاری بران مقصوره نوشته اند و در ان جامع چهار هزار جای
قندیل روشنی بوده و ولید بن عبد الملک مروان در فسطاط عمارات عالیه فراوان کرد
و انرا قطایع خوانند و در و نیز جامعی معتبر ساخت و عبد الله بن طاهر ذو الیمینین در
ان دیار عمارات عالیه کرد و بر جامعهای انجا زیادتیها افزود و در سنه خمس و سبعین و مائتین
اکثر عمارات مصر سوخته شد و خمار الدین احمد طولون انرا مرمت کرد و عمارات بسیار بران
افزود انرا قرافه خوانند و کور شافعی در قرافه است و از اسمعیلیان المهدی بالله در
سنه سبع و تسعین و مائتین شهر مهدیه براوردند و پسر نبیره اش المعز الدین بالله معتمد
بن منصور بن قایم مهدی در سنه اثنی عشر و ثلثمائه در رجب ان شهر قاهره ساخت و معمارات
ان خادمش جوهر نام بود و حاکم اسماعیلی که نبیرهٔ المعز الدین بود در و عمارات فراوان کرد در
در استحکامش کوشید و در پهلوی ان شهر حسینیه ساخت و همه با هم پیوست و در اول
عهد مستنصر فاطمی در مصر هفت سال متواتر بست در ان وقت زیادتی اب نیل که قطعا
با کم نمی اید و زراعت نمی شایست کرد و بسبب ان قحط و غلا و وبای عظیم دست داد
چنانکه یک رطل نان بپانزده دینار رسید پس بکلی معدوم شد متغلبان ضعیفان را میخوردند
پس از این جهت اکثر مردم هلاک شدند و عمارات خراب کشت تا بعد از ان بحال ذرع شد

وامیر الجیوش در عمارت و زراعت اجتهاد سعی تمام نمود وان ملک را بحال عمارت اورد
ودر معجم البلدان کوید که عمارات مصر بمرتبه رسید که در وی زیادت از شش هزار مسجد و
هزار و دویست حمام پیدا شد و معظم ترین بلاد کشت و هوای مصر بکرمی مایل است
وابش از رود نیل وان اب شیرین و کوارنده بود و بکثرت ایستادن تغیر نپذیرد و تا
یک فرسنک از بالا و شیب مصر مضرت نهنک را ببسته اند و حاصلش پنبه و غله و میوه
و نی شکر بسیار بود و مقام سحره فرعون و کشتن مروان حمار بر یک فرسنکی شهر مصر است
ورغولیه شهر را که حق سبحانه و تعالی مردم انجا را مسخ کردانید جوانان را بوزینه و پیران را
بخوک کردانید نیز بر یک فرسنکی مصر است و کلام مجید از ان خبر میدهد واسئلهم عن
القریة التی کانت حاضرة البحر تا اینجا که وکونوا قردة خاسئین وا ز مصر تا ولایت مسافت
برین موجب است تا اسکندریه شصت و هشت فرسنک و تا رقه دویست و چهار و
پنج فرسنک و تا طرابلس دویست و هشتاد و هشت و تا قیروان صد و هشتاد فرسنک
هروسه از اقلیم چهارم است و توابع شام در صور الاقالیم کوید که هارون الرشید
ساخت و شهر وسط است **بست** در صور الاقالیم کوید که هارون حصنی کوچک
است و عبد العزیز ساخت **طرف الجنوبیه** وان هشت موضع است **بالا باردشیر**
بهمن اکنون تماشا خوانند از اقلیم اول است بهمن بن اسفندیار ساخت **خط** جزیره ایست
بدریای فارس سوای جزیره لحصا و قطیف که انها از حساب بحرین اند اردشیر بابکان
دران جزیره شهری بساخت و نیزه خطی از انجا اورند و از اقلیم دوم است **رام فیروز**
از اقلیم دوم است از توابع هند فیروز بن یزدکرد بن بهرام کور ساخت **رستخره** از اقلیم
دوم است و توابع هند انوشیروان عادل ساخت **سندوسان** از اقلیم دوم است واز
توابع هند و بر ساحل دریاست اسکندر بن داراب ساخت **صدده** از اقلیم دوم است
واز توابع هند انوشیروان و اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساختند
نوشاور و مشرعه از اقلیم اول و توابع یمن است انوشیروان عادل ساخت **طرف الشمالیه**
وان پنج موضع است **باب الابواب** عرب از ان سریر و فرس خوانند و بقولی دربند و بقولی
فیلان و حاکم انجا را فیلان شاه کویند و مغول تیمور قاپو خوانند از اقلیم پنجم است
طولش از جزایر خالدات **نه صو** و عرض از خط استوا **مح مح** لهراسف کیانی بنیاد کرد و

تمام اش اسفندیار بن کشتاسف بن لهراسف با تمام رسانید سه ربیست بمثل
تفلیس بعهد قباد بن فیروز خراب شد وانرا از خشت خام دیوار ساخته بودند نوشیروان
عادل تجدید عمارتش کرد و باروی عظیم از سنک و ساروج براورد و دیواری متصل بارو
و یکی بدریای خزر رسانیده چنانکه کما بیش نیم فرسنک درمیان اب دریا دیوار است
و یکطرف بر کوه قبق برده چنانکه امکان ان کذر نمانده است و بعضی مردم انرا سد
یاجوج و ماجوج خوانند و این روایت ضعیف است و عمارت انوشیروان است
وانوشیروان بر سر بارو و برج شهر جای نکهبانان بسیار ساخته و نکهبانان موصلی و دیار
بکری در و نشانده بجهت دفع خزریان و انوشیروان عادل دران کوه چارده کوشک قلعه
شکل ساخت و بعضی از ان کوشکها هنوز برقرار است وان نکهبانان زبان عربی نیز کویند
و هوای باب الابواب کرم است و دروازه ارتفاعات غله نیکو باشد و علف زارهای خوب
دارد و اب مواشی ان بسیار است و اکثر محصول ایشان ارزن بود **بجی** انوشیروان عادل
ساخت **سمندر** از اقلیم پنجم است و بر دشت خزر در صحرایی واقع است که در ما بین باب
الابواب و رود اتل است انوشیروان عادل ساخت واز انجا تا باب الابواب چهار مرحله
است اکنون انرا سرای باتو خوانند و داخل باب الابواب شمارند **صغد بیل** در دشت خزر
از اقلیم پنجم است انوشیروان عادل ساخت **قسطنطنیه** مسلم عبد الملک مروان ساخت
اثار ان هنوز بعضی بر جاست والله اعلم بالصواب **قسم چهارم در ذکر بلاد و ولایات
مشهوره که در ممالک ربع مسکون است** اکرچه این عمارات خارج ملک ایران است
و حکام ایران نیز ساخته اند و ازین کتاب نیز غرض شرح دیار ایرانست اما چون معظم
عمارات جهان واثار عظیم پادشاهان هر زمان است انچه مفهوم کشته از انها نیز شمه
باجمال و ایجاز یاد کنیم تا کتاب جامع الفواید بود مناسب تر است وانرا بر دو نصف
شرقی و غربی یاد کنیم و فارق میان شان خطی تصور کرده که از قبة الارض حد جنوب
و خط استوا در اید و بحر هند بریده ملک سراندیب شرقی کرده بحر بریة العرب و بحر قلزم و
ملک حجاز را و غربی بحر عمان و ملک یمن را شرقی کردانیده بر ایران کذرد والان و جرکز
و فرنک و قلعه اسکندر را غربی و دشت قبچاق و بحر خزر را شرقی کرده دریای طرابزون
نیز کویند جزایر ظلمات بریده بدریای محیط پیوندد واین تردیک خطی است بوسط ربع

مسکون وازهر مملکتی آنچه معتبر ومشهورتر است ایراد کرده شرح دهیم **نصف الشرقیه**
چست ونه مملکتست ذکرشان بترتیب حروف یاد کنیم **بدریه وسنوریه وبلند**
وایسوره وبوره بلاد وصحاری بسیار است خلق اقلیم هفتم در میان بحر شرقی دریای
عالاطیقون وبیشتر سکان انجا صحرانشین اند وهوایش در غایت سردی دارد وانجا از
ارتفاعات اندکست واکثرش جاورس وحبوب ضعیف بود پنبه وانکور ودیگر میوها
اصلا نباشد اما مواشی بسیار بود وبنیاد معاش ایشان بر نتایج ومحصول انجا تعدنات
بود وبلور بیشتر از دیگر معدنیات بود **بلاد ساغون** مملکتی وسیع است از اقلیم
ششم وهفتم هوایش بغایت سرد است وبیشتر مردمش صحرانشین ومواشی ودواب
بسیار دارند وعلفزارهای نیکو دارد واز ارتفاعات غله اندکی دارد **تبت** مملکتی وسیع
است از اقلیم چهارم وپنجم وشهرهای بزرك وهوای خوش دارد واز ارتفاعات غله ومیوه
وحبوبات باشد واز بلاد مشهورش خوبجان است **برلسان وایغور** ولایت ومساکن
بسیار است واز اقلیم پنجم وششم وبلاد معتبرش قیالو والاق وهشتالق وخلخ وچکل
وملك فاریاب که مقام ابو نصر فارابی واسمعیل جوهری صاحب صحاح اللغه وکاشان
وتاتار وتبراست **شکیب** مملکتی وسیع است از اقلیم پنجم مغول از قاشین خوانند از
بلاد مشهورش بیری وقیا وناس شهرهای معتبر است ودر وعمارات بسیار وزراعت
ومردم صحرانشین بیشمارند **جرجت** در مصنفات رشیدی امده که مملکتی طویل و
عریض است وبا ملك ختای پیوسته **چین** مغول جری وعرب چین ومملکتی طویل وعریض
است واز اقلیم دوم وسیم وچهارم دار الملکش را بچین خوانند از اقلیم دوم است
ومردمش اغلب بت پرست باشند وبر دین مانی نقاش ودر میانشان مسلمان وترسا
بود اما جهود نیست ودران ملك عامه صنعتها بدرجه کمال است **ختای** مملکتی بسیار است
از اقلیم چهارم وپنجم ودار الملکش خان بالیق وان شهری بزرك است وجوی اب روان
دارد وقلعه شبکات وغیران بسیار است **ختن** مملکتی بسیار است وفراخ واز
اقلیم چهارم وپنجم واز مشاهیر بلادش کاشغر ومیرم است وولایات بسیار وتوابع بی
شمار دارد **خوارزم وخرجانیه** مملکتی بسیار است از اقلیم پنجم وسردسیر است ودار
الملکش ارکنجست واکنون بخوارزم مشهور است وشهرکات را خرجانیه خوانده اند

[illegible]

ودیگر

ودیگر بلادش هزارسف ودرغان وجنوق که مقام شیخ نجم الدین کبریست واین قصبه
کوچك است وولایات بسیار ومواضع بیشمار واز ارتفاعات غلات ومیوهای خوب
دارد **دشت قبچاق** باقلیم سادس متعلق است صحاری وعلفزارهاش نیکوست
بر شمال بحر خزر افتاده است ودر وعمارات بلاد اندك است واکثر سکانش صحرانشین اند
واز بلاد مشهورش خزرکان صحرا را بد وباز خوانند ودشت خزر کویند وبرطاس وسوا
واکثر زمینش هامون است وارتفاعاتش اندك غله وجاورس ودیگر حبوب صیفی بیشتر
وبهتر باشد وانکور وپالیز ومیوه درو نادر افتد وپنبه نبود اما چون علفزار خوب دارد
دواب ومواشی فراوان بود ومعاش اهل انجا از ایشان کذرد وهوایش سرد است **دیار**
یاجوج وماجوج از اقلیم هفتم است وبلادش اندك وصحاری واماکن فراوان ومابین
بحر چین ودریای شرقیست واز مشاهیر اماکنش حصنی که محافظان ان دربند ند ودین
اسلام دارند **سقین وبلغار** دو شهر کوچکند از اقلیم ششم وصحاری وولایت بسیار بدان
منسوب است واکثر موینه از انجا ارند **سند** مملکتی بزرکست واز اقلیم دوم وبلاد
بزرکش منصوریه وملتان وبهادر وهیاطله ودرو نبات ونی شکر بسیار بود ونارجیل
وافر وسرحد هندست ودیگر صحاری وبلادش بسیار است واهالی انجا اکثر بزبان فارسی
سخن کنند وهوایش کرمسیر است وانواع حبوبات درو باشد **صغانیان** مملکتی
بزرکست واز اقلیم سیم وچهارم وولایات بیشمار دارد وارتفاع بانواع وبسیار ومردم
انجا اکثر دین اسلام دارند **صغانیان** مملکتی وسیع است از اقلیم هفتم واز بلاد مشهورش
مدینة الفیل که از قطاینه کفته اند شهری عظیم وبزرك است وتوابع بسیار دارد وار
تفاعش اندکی غله بود وصیفی درو نیکو اید **صقلاب** مملکتی است از اقلیم ششم وولایات
وتوابع بسیار دارد واهل انجا در حسن وخوب صورتی درجه بلند دارند ودر حق
ایشان کفته اند **شعر** کند صنعت انیا از اینم نیست • بکویم که تو بتوانی شنیدن •
خدایا راست کویم فتنه از توست • ولیکن کس نمی یارد چخیدن • لب ودندان ترکان
ختا را • بدین خوبی نبایست افریدن • که از ذوق لب دندان ایشان • بدندان لب
همی باید کزیدن **قرقیر وسلنکا** مملکتی است از اقلیم ششم دار الملکش قراقرم واوکتای
قاان ساخته است هوای سرد دارد ابش فراوان وغله اندك بود وحاصلش از

حبوب صیفی باشد علفزار نیکو دارد قابرو داین رسیدن که پد داصلی چنکیزخان بودْ
اوکتای قاان در وعمارات عالیه کرده ازکوشک وسرا واشال آن انچه ازاغسمله
نشستکاه او بوده ازا قوتشی خوانده اند **قندهار** مملکتی بزرکست ازاقلیم سیم وچهارم
وازبلاد قراخاتوک دارالملک انجاست ارتفاعش غله واندکی میوه باشد **کابل**
مملکتی است ازاقلیم سیم وبلاد ومواضع بسیار دارد ارتفاعش غله واندکی میوه
باشد **کشمیر** شهری بزرکست وازاقلیم سیم بارو وخندق عظیم دارد وولایات
بسیار ازاقلیم سیم وچهارم ازتوابع اوست ومردم انجا چون باترک امیخته اند
حسن صورت دارند وبغلبه حسن وفرط ملاحت مشهورند **کشمیر کتمال**
ولایات وصحاری بسیار دارد وازاقلیم ششم ودروعمارات بلاد وقری کمتراست
وسرد سیراست ودرومغروشات ومزروعات نادر باشد اما دواب ومواشی
بسیار بود **ماچین** مغول بکتاش خوانند مملکتی طویل وعریض است وازاقلیم دوم
دارالملکش شهر صباست وبعضی سیاحان کفته اند که ازان بزرکتر شهر در ربع
مسکون نیست وباتفاق درحد شرقی بزرکترین بلاد است وازبحیره درمیان شهراست
دودرش ششفرسنک باشد وهوای کرمسیر دارد وارتفاعش اکثر برنج ونی شکر بود
ماوراالنهر مملکتی بزرکست وازاقلیم چهارم وازبلاد مشهورش بخارا وسمرقند
وسغد وخجند وزرنوق ونورو کش وبدخشان وترمد واشناس ودهکند
واسروشنه واوزجند واترار وحاج وسنجاب وبیت ونخشب وطراز وتاراز
وسغناق وکیت ودرصورالاقالیم امده که درزمان ماقبل دیواری داشته که
قطرش دوازده فرسنک بوده وسغد ازمشهورات ومتنزهات جهان بوده است
وازبخارا تاسمرقند هفت روزه راهست برکنار اب وباغ برباغ است واهل ماوراالنهر
غریب دوست وبامروت اند ودران ملک قریب ده هزارده ومزرعه بوده است
ودراکثرش مردم سپاهی وسلاح ورز بوده اند **مکس وباشقرود** دوشهر بزرکست
باقلیم هفتم وصحاری وتوابع بسیار دارد **هند** مملکتی بسیارست ودرو
بحیره واکثر کرمسیر ودرصحت عرصه ان کفته اند که دانکی ازمعمور جهان باشد
ودرین کتاب چند ولایت اوکه مشهورست یاد کنیم که کثرت مردم درانجا بیشتر

بود.

بود وبلاد بزرکش دهلی تختکاه سلطانست ودوپراز اقلیم دوم است وسراندیب
ازاقلیم اولست وسومنات وقنوج ازاقلیم دوم است وکنایت وبکجرات ومرغ ازاقلیم
دوم است تابسرحد چین ودروکان ارزیزاست وبدین سبب ارزیزرا قلعی خوانند
وکجرات وکنایت هریک هفتاد هزارپاره ده ازتوابع ایشانست **یمن** مملکتی بزرکست
وهران کرمسیر وازاقلیم اول ودوم ودارالملکش اکنون شهر زبیداست ودرسابق صنعا
اب وهواچنان موافق بوده که چهار فصل را نمی توانستند تمیز کرد وقصر غمدان که از
معظمات ومتنزهات عمارات جهان بوده درصنعا بوده است وحضرالموت شهری کوچک
است وهود پیغمبر علیه السلام انجا اسوده است ودرقصبه مارب دیوان جهت سلیمان
علیه السلام قصری عالی ساختند ازسنکهای عظیم ودارالملکش مارب بوده است و
درتاریخ قضاعی امده که هلاک قوم عاد درزمینی بوده که مابین عمان وحضرالموت است
ازحساب یمن **نصف الغربیه** وان بیست وهفت مملکت است **ارمنیة الاصغر**
ازاقلیم چهارم است مشاهیر بلادش سیس وقهرس ودیکر بلاد وولایت بسیار ومملکت
بیشمار است وهوای بعضی بسردی مایل وبعضی معتدلست وانواع زراعات ومیوه های
الوان اوبسیار است **اس وروس** ازاقلیم هفتم است بلاد بزرکش کوتابه واوربار ودیکر
بلاد است وصحاری بسیار وعلفزارهای خوب دارد ومردم انجا دامر واب ومواشی بسیار
است وبنیاد معاش ان طائفه برانست وسونیه روسی ازان ولایت بسیار بدین ولایت
ارند **افریقیه** ازاقلیم سیم است ومملکتش طویل وعریض است وبلاد مشهورش طرابلس
ومهدیه وقسطنطنیه وقمونیه ودارالملکش قرطاجنه بوده است وازغایت خوبی شهر بهشتش
بیهشت نسبت داشته اما بارو وبیش ازسنک مرمر بوده است بزمان عثمان درحرب
مسلمانان خراب شد وازان وقت بازخرابست وازجمله عمارات دروستونی پیداست
ازمرمر دورش پانزده کز درعلو چهل کز ودیکر عماراتش ازین قیاس توان کرد واکنون دار
الملکش افریقیه است **الان وسودان** ازاقلیم پنجم است مملکتی وسیع وولایتی طویلست
وصحاری بسیار دارد ومردم انجا بیشتر صحرانشین اند ودواب ومواشی بسیار دارند
ومعاش ایشان ازان کذرد **اندلس** ازاقلیم سیم وچهارم است مملکتی طویل وعریض ودر
صورالاقالیم کوید که بزمان سابق اندلس را ازملک روم شمرده اند ودرعهد اسلام مملکتی

علیحده شده و دار الملکش قرطبه بوده است و ولایتی در مغرب از وجهت پر نفع تر بوده
و باروی شهرش از سنگ بوده و درو مردم متمول بوده اند و اکنون عمارتش وسط است و دار
الملکش اندلس است و قرناطه که شهر بزرگ ان ولایت چنانکه مسجد جامع دران بوده و قرطبه
نیز شهری بزرگست و در و معادن سنگ مرمر است و از میوهاش فندق بیشتر بوده و در و
قصبات و قری بسیار است و میوهاش زیتون خوب میباشد و مدینة النحاس که از عجایب
عمارات جهانست دران ملکست و ارتفاع و باروش چهار فرسنگ و علو دیوارش زیاده از پنجاه
گز و دروازه ندارد و بعضی گفته اند که ذوالقرنین اکبر ساخته و اصح انکه دیوان بزمان سلیمان
علیه السلام ساختند و مفسران در تفسیر ایه و ارسلنا له عین القطر و من الجن من یعمل
بین یدیه باذن ربه گفته اند از ان چشمه روی گداخته بیرون می امده و ان بارو ساخته شد
و بنی ادم انجا کمتر رسند و در عهد بنی امیه شخصی انجا رسیده بوده و خلیفه را از حال حصار
خبر داده و خلیفه با او کسان فرستاد و از اندرون حصار اواز غلبه می شنودند اما از استحکام
حصن دخول دروی میسر نبود و هر که را بحیله و تدبیر بر سر بارو کردندی قهقهه زده در اندرون
حصار افتادی پس شخص را بمال گران بفریفتند و نردبانی ساختند چنانکه بر فرازش درون
حصار را توانستی دید و ان مرد را ریسمانی محکم در میان بستند و بران دیوار بر رفت چون در
درون حصار نگریست او نیز قهقهه بزد و خواست که خود را در اندرون حصار افکند ریسمان
بکشیدند مرد بدو پاره شد و نیمه در درون حصار افتاد و نیمه که بر ریسمان بسته بود در
بیرون بماند و قطعا از درون حصار چیزی معلوم نشد توانایان با خلیفه گفتند که مگر
سلیمان علیه السلام دیوانرا دران حصار بند کرده است و این افعال ایشانست زیراکه
نزدیک مدینة النحاس بحیره بسیار مواجست و در گردنش فی اوان دسته پیش از این شخص
در عهد بنی امیه موسی بن نصیر ملاحانرا دران بحیره فرستاده بود و از قطرها چند برابر دیدند
از مس و قلعی ساخته و مهر کرده چون از ان شکستند شکل دیوی با سلاح سوار و پیاده پیدا
میشد فهم کردند که دیوانرا سلیمان علیه السلم در انجا محبوس کرده و هم بنزدیک مدینة النحاس
دو لوح از سنگ ساخته و بر انجا احوال انبیا و پیغمبر ما صلی الله علیه و اله نیز نوشته
و وصایای بسیار مفید اورده و در عجایب المخلوقات گوید که سبب خنده کردن مردم از
رؤیت مدینة النحاس انکه در انجا سنگ باهتست و خاصیت ان چنان است

که هر ادمی را که نظر بران افتد بقهقهه خنده ناک شود و چندان بخندد که بمیرد و دیوانرا
ازان لذتی عظیم است **بادیة العرب** جبال و صحاری بسیار است از اقلیم دوم و سیم است
طولش از حدود شام تا بحر فارس و عرض از مکه تا نجف و هر یک کما بیش دویست فرسنگ
مسافت دارد و مردمش صحرانشین اند و قبایل بیشمار دارد اما اگرچه ان دیار گرمسیر
عظیم است و بی اب اما هوایی در غایت خوشی دارد و در انمقام ذرع و غرس اشجار
نادر افتد و عمارت در چند موضعی معدود است و معاش ایشان بر نتایج شتر و مواشی
و لحوم وحوش صحرایی مثل سوسمار و غیران باشد و بدین سبب بغایت تباه باشند
بربر مملکتی است از اقلیم اول و دوم و از بلاد مشهورش فاش شهری بزرگست و بر ساحل
بحر است و اب بسیار دارد و درو کما بیش ششصد اسیاست و دیگر شهرهای بزرگ
و کوچک بسیار است **چرکز** مملکتی است باقلیم ششم و صحاری و علفزار بسیار و سکانش را
معاش از مواشی و دواب گذرد **حبشه** مملکتی است از اقلیم اول و دوم و ان شهری بزرگ است
و ولایت و بقاع دارد **حجاز** مملکتی است از اقلیم دوم خلاصه ان مکه و مدینه است
شرفهما الله تعالی و شرحش در قسم اول گفته شد و دیگر بلاد و صحاری بسیار دارد و طایف
و نجران که مقام اصحاب اخدود بوده و حجر که مقام بنی لیعه است از بلاد انجاست و مردم
انجا را معاش از تجارت و دواب گذرد **حمیر** مملکتی است طویل و عریض باقلیم اول
سبا مملکتی است باقلیم دوم و ذکرش در کلام مجید امده که لقد کان لسباء فی مسکنهم
تا اخر ایه **شام** از اقلیم چهارم است دار الملکش شهر دمشق و شرحش گذشت و دیگر بلاد
بزرگش حمص و حماة و حلب و عکه و انطاکیه و اعفا و شمشاد و طرطوس و بعلبک
و مرعش و دران ملک کنیسه در انطاکیه بوده و در رساله ملکشاهی امده که در جامع معش
ستون یکپاره از چوب صنوبر دیدم ببلندی چهل گز مربع و هر ضلعش یک گز ساخته بودند
و در صور الاقالیم گوید که بزمان سابق ملک شام داخل مملکت روم بوده است و در عهد
اسلام باز داخل مصر است و حصن تبوک سر حد است میان شام و تهامه و اصحاب
الایکه انجا بوده اند و شعیب پیغمبر علیه السلم بایشان مترل بوده و مدین که مقام شعیب
پیغمبر است بر شش مرحله انجاست و ان قبیله بدانجا منسوبند و در مدین چاهیست که
موسی پیغمبر علیه السلم جهت دختران شعیب پیغمبر عم از انجا اب کشیده که بکوسفندان دهند

وان قصه مشهوراست ودر قران مذکور قوله تعالی ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة
تا اینجا که تولی الی الظل وصخرهٔ موسی علیه السلام بقولی در انطاکیه بوده است وغار اصحاب
کهف در حدود کوه طرطوس صعید وبلاد عبد المؤمن مملکتی بزرکست از اقلیم دوم
وسیوم ودار ملکش قساس ودیکر مواضع وقصبات بسیار دارد واکثر انها کومسیرات
ودین اسلام دارند ودر زهد وتقوی درجهٔ عالی بمرتبه که هیچ کاری بخلاف شرع از ایشان
صادر نکردد طرابلس مملکتی است از اقلیم دوم وسیم وانرا بلاد مشهوریست قران ودیکر
ولایات است طنطله خوش شهریست بر سر کوهی واکثر عماراتش از سنکست نزدیک
نهر ناحیه وان رود در بزرکی بدجله نزدیکست واز اقلیم پنجم است ودران ملک سمور
بسیار است طنی مملکت بزرکست از اقلیم دوم وسیم دار الملکش شهر طنجه وقصبات
بسیار از توابع دارد فرنک مملکت بزرکست واز اقلیم پنجم وششم وهفتم وخلفان دار الملکش
شهر برطینه که اکنون قسطنطنیه خوانند دوم انکه قیصر روم کاو قسطنطین نام
داشت ساخته است واستنبول نیز کفته اند واز اقلیم ششم است ودر مسالک الممالک
امده که انشهر بر جزیرهٔ افتاده که سه طرفش شرقی وغربی وجنوبی متصل بحر روم است و
شمالش باخشکی پیوسته واز طرف شرق تا غرب طول ان جزیره شش فرسنکست وانشهر را
دو بارو کفته اند بلندی باروی درونی هفتاد دو کزاست بعرض دوازده کز ویکهزار دویست
وپنج برج دارد وبهر یک رهبانی ملازم وبلندی باروی بیرونی چهل ودو کزاست وبعرض
هشت کز وفاصله میان هر دو بارو شصت کزاست ودران شهر کنیسه ساخته اند طولش
سیصد کز وبعرض دویست کز وبلندی دیوارش کمابیش صد کز سقف وروی دیوار بپوشانیده
از مس ساخته اند ودر انشهر کنیسهٔ دیکراست که انرا بیت المقدس خوانند طولش یک میل
ودر و مطبخ قربان ایشان است ونزدیک ان مطبخ تختهٔ سنک سبزی بزمرد مانند طولش
بیست وچهار کز ودر عرض شش کز در دیوار انخانه در صد رنشانده اند وبر وشکل عیسی
علیه السلام ومادرش مریم نکاریده ودر جوارش دوازده تمثال بر اشکال حواریان از
زر وطلا ساخته طول هر یک دو کز نیم وچشمهاشان از یاقوت سرخ فروزان کرده و
درین کنیسه بیست وهشت در از طلا وقریب یکهزار من در روی نشانده وبیرون انرا از
عاج وابنوس وصندل وساج وغیران کرده اند ودرین شهر کثرت عماراتست چنانکه زیاده

از چهار صد حمام داشته وکنیسهای فراوان فلسطین مملکت بزرکست وباقلیم سیم
منسوب وفلسطین بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام ساخته وبقولی ابن فلسطین
از نسل حام بن نوحست وبروایت دیکر از نسل یافث بن نوح علیه السلم ودر بعضی
کتب فلسطین را از ملک شام شمرده اند ودر بعضی از ان مملکت علیحده کفته اند ودار
الملکش شهر بیت المقدس است وشرحش در قسم اول امد ودیکر از بلاد مشهورش کنعان
وغزه ورمله وعسقلان وبادیه وسلیم است واز انجا که دار الملک جباران بوده بقولی
دار الملکش شهر بلقا بوده است وبلاد قوم لوط باکثر روایت در فلسطین بوده در جنوب
بیت المقدس مایل بشرق ولایتی بغایت خوش ومرتفع بقولی هفت پاره شهر بوده و
بقولی پنجپاره وصعوه وعمره ودوماه وسدوم وان معظم ترین بلاد بوده ودر هر یک
انبوهی تمام بوده وهر یک را قری بسیار از توابع بوده وسبب خرابی انکثرت لواطه ونا
فرمانی حق تعالی بود وان مشهوراست ودر تواریخ وتفاسیر مسطور اکنون از ان مؤتفکات
وزمین مقلوب میخوانند ودر وهیچ رستنی نمیشود وتیرکی عظیم است ولاشک زمینی
که محل غضب خدای تعالی باشد چنین باشد وبعضی روایات این بلاد در مغاره بود
که مابین کرمان وقهستانست این روایت ضعیفست ودر فضیلت فلسطین
در تفسیر کلبی امده قوله تعالی یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم وقوله تعالی الی
الارض وبارکنا فیها للعالمین در شان فلسطین منزلست قینط از اقلیم دوم است
ومملکتی طویل وعریض ونشیمن هرچه تمامتر دارد قراقرم از اقلیم هفتم وماورای
انست طویل وعریض وبیشتر سکانش صحرانشین اند وبلاد وقری کمتر دارد ومعاش
ایشان بر دواب ومواشیست قیروان شهری معظم است وباقلیم سیم منسوبست
دار الملکش بنی اغلب بود وایشان بر ظاهرش شهری داده ساختند وهر دو باهم پیوسته
کشت وبلاد وولایات از توابع اوست قلزم شهری وسط است از توابع مصر واقلیم
دوم وبر ساحل شهر قلزم وان دیار را بلاد شهر بابل میخوانند مغرب وشهرنان از
اقلیم اول وما قبل اوست ومملکتی فراوان وبی اندازه دارد وبلاد بزرکش مدینة الفیل است
وانرا قطانیه خوانند شهری بزرکست ودر وکنایس وعجایب بسیار ودر جامع الحکایات
امده که عجایب انشهر مغاره ایست پانصد فرسنکست در پانصد فرسنک واز یک

مصر مملکتی طویل وعریض باقلیم سیم وشرح مصر واسکندریه در قسم ثالث کفته شد از بلاد مشهورش نیل ومبالطه وفنف وعویش ودمن وبهی
واملد وقوه وقمه وقنیه وقفط که در وقف علو باف ... ودر عجم البلدان آمده که در آن سلک غیر از آن موضع وصلت الحوشی ونف نصبت والفیوم که بعهد
یوسف پیغمبر صلی الله علیه ... یوسف ... کفت هذا عمل الف یوم الفیوم نام شد ویوسف ...
جوی وولایات ساخت ... کنون ... ولایت از مصر کفته شد

طرف ان مغاره ریك روانست که ریك راه بجز ندارد وان راه در هفته بجز روز
شنبه راه ندهد و درمیان ان ریك شهریست و درو همه زنان اند واگر از قضا مردی
بانجا رسد از اثر اب وهوای انجا از مردی بیفتد و باندك زمانی بمیرد وتناسل ایشان از چشمه
ایست که چون ان زنان در و نشینند حامله شوند و دختر اورند واگر احیانا پسری اورند
هم در طفلی بمیرد وچون ان زنان از حیض پاك شوند اگر در درون ان چشمه نشینند
دوم روز را باز حیض مراجعت کند وچندان خون برود که سبب هلاك ایشان باشد وبقدرت
یزدان ان زنان طالب شهوت نیستند تا بمرتبه که اگر زنی از انها بدین ولایت افتد
ومردی با او دخول کند عظیم برنجد اما چون مدتها بدین ولایت باشد وباین اب وهوا
خوی گیرد از تاثیر این اب وهوا از وی شهوتش پدید اید وایشان دین اسلام دارند
ودر عبادت وطاعت درجهٔ عالی وانا مور دنیوی هرچه مردانرا باید کرد از فلاحت و
صناعت وغیران انجا تمام در عهدهٔ زنانست وان زراعت وصناعت ایشانرا هرکدام
هرچه حاصل شود همه باهم در و شریك باشند و بزرگی وکوچکی ونزاع بجهت سود وزیان
درمیان ایشان نیست و زیاده جوبی وشعر طلبی و زینت خواهی و دلگه بندی بمعتقد
ایشان حرامست والحق خوش مذهبی دارند وچنین زنانرا بر بسیاری از مردان ترجیح
وتفضیل است و بدیگر کران ان مغاره شهری دیگر است ودر انجا بعضی از سبط بنی اسرائیل
ساکنند وایشان بعد از غرق شدن قبطیان از خدای تعالی درخواستند که الهی مارا بار دیگر
بمیان مردم مبر و بدیشان مشغول مگردان و بجایی فرست که بی وسوسهٔ شیطان ترا
پرستش کنیم پس لطف یزدانی ایشانرا از وساوس شیطانی رهانید و بدان زمین رسانید
وان ریك را سد راه ایشان گردانید چنانکه در هر یك سال یکروز بجز شنبه راه بدین ولایت
ندهد وان نیز از بهر انکه مردم گاه گاه از احوال ایشان واقف گردند ودر طاعت حق سبحانه
وتعالی با ایشان موافقت کنند ودر قران درحق ایشان امده که ومن قوم موسی امة
یهدون بالحق وبه و در کتب معراج امده که رسول صلی الله علیه واله بدان شهر رسیده ان
قوم را دیده است وایشانرا باسلام در اورده ومیان ایشان سوالها وجوابها رفته اول
حضرت پرسیده که خانه های شمارا همه یك بالا و یك رسم و شکل و بی تکلف می بینم واصلا
مرتبه و شرف بر دیگر ندارند سبب چه تواند بود گفتند سبب انکه ماهمه از یك نژادیم

وجز از بهر پرستش حق از والدین نزادیم ودر پرستش نیز هیچ فضیلت برهم نداریم و راه گذری
وسفری را دل بر مرحله نهادن وانرا تزیین دادن از جهل بود گفت بر در خانها گورهای
بینم گفتند بجهت انست که از مرگ فراموشی نکنیم ودر عمل صالح کوشیم گفت طاعت
بی خورش وپوشش حلال نبود گفتند ما همه از یك نژادیم خدای تعالی مارا رزق باین وسیله
میدهد که ما تخم و غله و پنبه و دیگر حبوب زرع میکنیم وحق تعالی ابش از هوا میفرستد
از امید رویم و برمیداریم و بیکجای می نهیم تا هرکس بقدر احتیاج خود ازان برمیدارد وصرف
میکند وخدای تعالی در و برکتی چنان میدهد که تا بسال دیگر همه را کفافست گفت گوشت
خوردن از چه سازید گفتند گوسفندان در صحرا داریم گران نیز چون دیگر حاصل همه
راست اما اکثر قوم ما حیوانی کمتر خورند گفت در اینجا پیشه وران وران باشند گفتند
که ما همه پیشه ور باشیم اما تاع ما فروختنی نیست بلکه بجهت یکدیگر وبقدر ضرورت
کار کنند گفت اگر از یکی جرمی صادر شود حکمش چگونه کنند گفتند تا این غایت که شرف
دین اسلام نیافته بودیم لطف یزدانی راه وساوس شیطانی برما مسدود گردانیده
بود و بی وسوسه شیطانی ازادی عصیان صادر نشود واکنون که بشرف اسلام
مستسعد گشتیم امیدواریم که درجه طاعت ما عالی تر از زمان سابق گردد
وگفت درین زمان اواز گریه بگوشم رسید واز جای دیگر اواز خنده سببش چیست
گفتند خنده بران بود که شخصی با ایمان رحلت کرد و گریه بجهت انکه فرزندی متولد
شد ونمی دانیم که با ایمان خواهد بود یا نه حضرت رسول چون ایشانرا در جمیع امور
نیکوکار و پاك اعتقاد یافت درحق ایشان دعای خیر کرد وروان شد اللهم
اغفر لنا بحرمت حسن اعمالهم واشغلنا بطاعتك بامثالهم بربوبیتك وملائکتك
وانبیائك واولیائك المعصومین **هرمان** بحدود مصر است واز اقلیم سیم در تاریخ
مغرب گوید که بعضی گفته اند که ادریس پیغمبر علیه السلام ساخته و بربیرون در ان
هرمها اثار نمود ان اکثر صنعتها منقوش گردانیده که چون جهان از واقعهٔ مثل طوفان وغیر
ان خرابی پذیرد ونسل منقطع شود وصنایع پوشیده ماند چون باز قومی پیدا شوند ان
اشکال و نقوش ایشانرا دستوران صنعتها گردد وبعضی گفته اند که از عمارات فراعنه است
وخوابگاه ایشان واز چندان استحکام غرض انکه امتداد زمان ان عمارات را ناچیز

کرده‌اند واشخاص آن موقی تمام شود و پوشیده نماند وجمیع کتب [illegible] بسبب قدمت باینکش
معلوم نمی‌شود زیرا اگر کتابتی کرده اینجا منقور است [illegible] کرد در این عهد کسی نمیتواند
خواند وبدین سبب حقیقت آن سخنها معلوم نمیکردد ودر تاریخ بنای آن در افواه مشهور است
که بنی هذا الهرمان نسر الطایر فی السرطان بدین دلیل چون اکنون نسر الطایر در اخر جدی است
وهر برجی را که ماند دو هزار سال نمیتواند برید اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ عمارتش
تا اکنون زیاده از دوازده هزار سال بود والعلم عند الله تعالی وان هفت و بزرکترین انرا
هرمسیدون خوانند **یونان** ولایتی طویل وعریض بوده واز اقلیم پنجم وششم بود وخلقی
انبوه بوده وحکمای بسیار از اینجا خاسته اند وعلم بسیار خوانده ودانسته مثل ریاضی
والهی ومنطق وحکمت وصنعت وفلسفه ورمل وتواریخ وهیات ونجوم واقلیدس
وطب وغیر ان وشهر بزرک از اماقدیه کویند خاصیت هوای از اصفای ذهن وتیزی فهم
وقوت حفظ وزیادتی عقل وحکمت بوده است واسکندر بوقت فتح بلاد بجهت کثرت
حکمت اهل اینجا از فتح اینجا عاجز شد وچون آن زمین را در کو یافت از دریای روم
فرنک مری برید تا آن دیار غرق شد وبغلبه اسکندر مشهور است نقل است که چون کشتی
بزمین ماقدونیه رسد از خاصیت هوای اینجا ساکنان کشتی را جمیع احوال واعمال
کذشته بخاطر رسد والعلم عند الله تعالی **خاتمة الکتاب**
در وصف عجایبی که در بحر و بر ربع مسکونست واکرچه بعضی ازین روایات را عقل بدشواری
پذیرد اما باعتقاد مقبول باید داشت وان مشتمل است مخلص ومقطع ومختتم **مخلص**
در ذکر عجایبی که در ایران زمین است وهر مملکتی را علیحده یاد باید کرد بعون الله تعالی
وحسن توفیقه **خراسان وقومس ومازندران وقهستان** پنج فرسنکی دامغان
چشمه ایست که از ایرا دخانی کویند اکر از نجاسات چیزی در وافکنند باد و سرما و بارندکی
پیدا شود وچون بردارند فرونشیند واین معنی در آن ولایت مشهور است **دیکر**
در عجایب المخلوقات امده که چشمه ایست درمیان غزنین وجبال همین خاصیت دارد
دیکر هم در اینجا امده که در ده سیانک بولایت رودبار توابع مازندران درم اب
کرمانی باشند که جمعی که از آن اب اورند اکر از آن کرمان چیزی را بزبرچه بسپرند اب سبوی
او وهر که در عقب او باشد کنده شود وهر که در پیش او باشد ابش خوش نماید **دیکر**

همچنین در اینجا امده که در ولایت مازندران هر بیشه که ببرند وبسوزانند تا زمین هامون
شود وبران زراعت کنند در سال اول بی انکه تخم افشانند از ان زمین سوخته
هندوانه شیرین حاصل شود **دیکر** هم در عجایب المخلوقات امده که در ولایت
بلخ در سنه ثمان وعشرین وخمسمائه زنی بچه اورد مثل یکنیمه ادمی چنانکه از فرق
تا بقدم بدو نیمه کنند ودر سال دیکر بچه اورد یک تن ودو سر وچهار دست ودو پای
داشت **دیکر** در قبلی دامغان بسه فرسنکی چشمه ایست کو کرداب که هر که یکبار درو
نشیند از مرض جرب خلاص شود وصاحب قولنج را نیز مفیدست **دیکر** در هم اینجا هم
در تحفة الغرایب امده که در ده للستان مابین جرجان واسفراین غاریست که از و
یک سیل اب بیرون می اید هر چند بی موجبی بسته شود وچندگاه در بند باشد یا اهل
ان دیار مرد وزن لباسهای خوب پوشند وبا ساز ملاهی شادی کنان بر در غار روند و
نوبتی چند سماع دارند اب از و روان شود **دیکر** در عجایب المخلوقات ومعجم البلدان امده
که در نامیان چشمه ایست هر چند نجاست در وافکنند قبول نکند وبر خشکی افکند واکر
خواهند که سنک در میانش افکنند که مکر با کنار نتواند افکند پای و بلغزد ودر وافتد وغرق
شود **دیکر** در حد ود هرات دو پشته است در پهلوی هم یکیرا ایران خوانند ودیکر را
توران در هر سال که لشکری از توران بایران اید سنکی از پشته توران بکسلد وغلطان
شود وبر پشته ایران افتد چنانکه او ازش اکثر مردم ان حدود شنوند **دیکر** صاحب
اعظم خواجه جلال الدین خانی حکایت کرد که نزدیک هرات در کوهی چاهیست که بادی
عظیم از اینجا بیرون میاید واکر چند من سنک در وافکنند قوت باد از ابر بالا افکند
وبدین کس قعر از اندانسته **دیکر** در عجایب المخلوقات امده که بر کوه دماوند چاهیست
عمیق چنانکه قعر انرا کسی ندانسته وروز از اینجا دودی براید وبشب اتش واکر چیزی در وافکند
قوت بخار از ابالا افکند **دیکر** چشمه ایست ببستان نی بسیار در وی میروید انچه از ان نی
که در اب است بسنک شده وانچه بیرون است نی مانده **دیکر** در بسطام در مزار شیخ ابو عبد الله
دستانی درختی خشک است چون از فرزندان شیخ یکیرا در ان سال وفات شد از ان درخت
شاخی بشکند ایشان هم بوصیت مشغول شوند کویند که ان درخت در اول عصای حضرت
محمد صلی الله علیه واله بود ونسل بنسل بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید وحضرت

امام بایزید جاد و بایزید وصیت کرد که بعد از دویست سال از دوستان درویشی خیزد
ان عصا ابدو دهند چون شیخ دستانی بظهور پیوست ان عصا بدو رسید و بوقت
وفاتش بوصیت او در مدفن او در پیش سینه اش فرو بزمین بردند درختی شد و شاخها
کشید و در رفتن غورشاخی از و ببریدندان درخت خشک شد وان کسان که انرا
بریده بودند اکثر هم در انروز هلاک شدند واز ان وقت باز ان درخت را این خاصیت
موجود است **دیگر عجایبی که در عراق عجم و کردستان و لرستان و جیلانات است**
در عجایب المخلوقات امده که در دهی بولایت همدان بحدود نهاوند چشمه ایست که همان
خاصیت دارد که چشمه سیانک راست و همان کرمان در رله کذا ان چشمه اند **دیگر**
در شمیران توابع لرستان چشمه ایست که چون در ولایت دیگر ملخ اید و مردکه از یشان
خمر ونا نرفته باشد برود واز ان چشمه اب بردارند و بولایت ملخ رسیده برند چنانکه بر
زمین ننهند مرغان بسیار در پی اب بروند و ملخ را دفع کنند واین در مملکتها شهرت دارد
و کویند که سلیمان پیغمبر علیه السلام با ملخ شرط کرده که دیگر خرابی نکند وان چشمه را کواه کرفت
وسالار امعتد کرد که اکر ملخ خرابی کند دفع از ان لوا زم شرط و این خاصیت از انست
دیگر چشمه ایست بولایت خشیجان و طوالش که ابش چون مسافتی برود سنک کردد **دیگر**
در عجایب المخلوقات امده که در کوه نهاوند همدان شکافی است که هرکاه که مردم ان دیار باب
محتاج شوند بجهت زراعت یا اسیا بدران شکاف روند و ببانک بلند اب ازان شکاف
بیرون اید و چون مقصود حاصل کنند هم انجا روند و کویند که اب کافیست باز ایستد
دیگر هم در انجا امده که همچنین چشمه ایست ما بین ری و رستمدار **دیگر** چشمه دیو شلک
در قزوین بوقت خربزه انجا روند واب خورند اسهال ارد و در عجایب المخلوقات امده که
اکر از ان اب بجای دیگر برند این خاصیت ندهد **دیگر** در صور الاقالیم امده که در ولایت
قزوین در ده باشلین جامه و غیره رنگ نمیکیرد و در دست اهن خون نمی ریزد و در کنجیان شبنم
نمی افتد واین هم در یک فرسنک زمین است **دیگر** دهی است بولایت قولنجان که در عهد
اولجایتو سلطان دختری را بوقت بلوغ زهار درد کرد و بعد از چند روز الت مردی خصیتین
از و بیرون امد و مردی شد و همچنین در جامع الحکایات امده که در بغداد محمد نام مردی را
دختری بود در حالت زفاف از قوت دخول شوهر الات رجولیت پیدا شد و پسر شد

و زن

و زن خواست و فرزندان امدند **دیگر** در ده پیغان بولایت قزوین مرد اپست دو رش
هزار کز باشد و در میانش نی دسته بود و پنج نیها در هم رفته و خاک در میان نیها شده
واز زمین سرداب قلعی کشته بماند کشتی بر سراب میکردد و مردمان بر سر ان روند
و تماشا کنند و هر سال از حاصل نی انجا پنج شش هزار دینار بمالک ده میرسانند **دیگر**
در کوه الوند همدان ماران بسیار میبودند و بمردم ایذا میرسانیدند و در زمان سابق
بر انجا چاهی عمیق و فراخ کنده اند و ماران را با فسون در و محبوس کرده اند واکنون نیز
پر مار است و هر ماری دیگر که در ان ولایت باشد بی اختیار برود و در انچاه افتد واز و
بر نتواند امد **دیگر** در زبدة التواریخ امده که در میان رود ترکوچک نوعی از مار است
که بر طرف دم نیز سری دارد و نزدیک هر یکی دو دست دارد **دیگر** امسال در ولایت قزوین
زنی دختری اورد نیمه زیرین در شکل دیگر دختران و نیمه بالا از ناف دو پیکر شده چهار
دست داشت و دو سر همه متحرک و یک سر کما بیش یکماه پیش از سر دیگر بمرد و قریب پنج
ششماه ان بچه در حیات بود **دیگر** مؤلف تاریخ مغرب کوید در سنه اثنی و عشرین و
خمسمائه بابهر رسیدم قاضی ابو الجشر بن عطای بن نبهان الاسدی بجهت من حکایت کرد
که در حدود ابهر بر ستم کوه غاری است که در و سوراخی که دست در ان دست چوبهای باریک
بریسمان در هم بسته اند و فرو میافتد اکر دسته فرو کیرند دیکری فرا پیش اید و الابر قرار ایستاده
بود **دیگر** امسال در قزوین مرغی پیری در بازار دید دشت وفات یافت سکی داشت بر بالای او
خود را بر زمین میزد چون او را بر مقبره بردند و بخاک سپردند سک همراه او بود و پس باز
امد و بر جای وفات او چندان خود را بر زمین زد که هلاک شد واین حال هم بازار یان را
مشاهده افتاد و بر همکنان وفا داری سک محقق شد **دیگر** بر سر فرسنگی قزوین
در کوه رود بار چشمه ایست که از ا انکول خوانند و در روزهای کرم تابستان اب ان چشمه
یخ بندد و اکر روز خنک بود یخ کمتر باشد و چون یخ در شهر نماند از انجا یخ بشهر اورند **دیگر**
در زمان سلطان ابو سعید در سلطانیه مردی با ریش و کوتاه بالا دیدم که بر همه اندام
چون خرس موی داشت اما بر ویش جز ریش نبود و سخنش مفهوم نمیشد و دریوزه میکرد
فارس و کرمان و شبانکاره در عجایب المخلوقات امده که در ده هندیان از توابع
فارس چاهیست در میان دو کوه واز انجا بادی بر می اید که هر پرنده که بالای انچاه بکذرد

ازعفونت ان بمیرد دیگر هم در عجایب المخلوقات امده که چشمهٔ دود خوارهٔ بشبانکارهٔ است
دو سه اسیا ازو بر میاید چون سی سال جاری باشد باز سی سال دیگر در بند بود و هیچ اب
ندهد تا سی سال دیگر بگذرد بعد از ان روان شود تا سی سال دیگر جاری باشد و لایزال احوالش
چنین بود دیگر چاه ضیانک باوجان فارس بقعرش نمیتوان رسید و چندان اب که ایشان را
کفافت میدهد دیگر در صور الاقالیم گوید که باردشیر خوره چشمه ایست که هر که از اب
اب خورد اسهال اورد و هر که را هوس دارو خوردن بود از ان اب خورد دیگر هم انجا امده که
نزدیک ده مورخان غاریست از سقف ان غار ابی بر میاید و اگر کسی واحد رود بقدر کفاف
او اب دهد و اگر بیشتر روند چندانکه روند بقدر کفاف ایشان اب دهد و گویند که ان
چشمه از طلسمات است دیگر هم در انجا امده که بدشت بادین در ان کوه چشمه ایست انرا
چشمهٔ نوح گویند ابش تداوی علل و عفونات میکند و از ان اب بولایت دور میبرند عراق
عرب وخوزستان در عجایب المخلوقات وتحفة الغرایب امده که در میان بصره و اهواز
رودیست که در بعضی اوقات چیزی بر شکل مناره از ان رود پیدا شود و از وا و از طبل
و بوق اید دیگر هم در انجا امده که از نقل ایقان بن ثابت حرانی نقل دیدی که هر دو دست
نداشت و هر کاری که بدست توان کرد او بپا کردی و من نیز در دجله چنین مردی دیدم که
بپا خیاطت کردی و در عهد غازانخان در تبریز همچنین مردی موجود بوده که در میدان هنگامه
میگرفته دیگر در بغداد نیز دار شاطبیه بر شاطی دجله زمینی است که اپنش صد گز باشد
ثیابی که انجا شویند طراوت خوب داشته باشد و بهر زمینی دیگر که از شاطی دجله شویند
ان طراوت نداشته باشد دیار بکر و ارمن در عجایب المخلوقات امده که در ارمنیه
چشمه ایست که از اذرا وند خوانند هر که در ان نشیند هر دملی و قرحه که بر بدن او باشد
صحت یابد و اگر از ان بخورد هر ماده فاسدی که در درونش باشد اخراج کند و از اطراف
مردم معلول انجا روند و صحت یابند دیگر هم در انجا امده که در مرغزار تاشی چمن بولایت
ارمن چشمه ایست اب او چنان بقوت ازو بر می جهد که از مسافتی اواز او میتوان شنید
و هر جانوری که در وافتد در حال بمیرد و خوردن او اسهال ارد دیگر در جامع الحکایات
امده که صاحب تاریخ دیالمه گوید که از ارمن تحفی بخدمت ناصر الدوله اوردند دو مرد
در میان بودند پشت بر هم چسپیده و عمرشان قریب به بیست سال رسیده و احوال

اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم و حکایت هاشم و عبد الشمس پسران عبد مناف
جد رسول صلی الله علیه واله برین صورت بوده و بهم چسپیده بودند و پدر ایشان بشمشیر
ایشان را جدا کرد مقوی این تقریر است روم و گرجستان در عجایب المخلوقات
امده که در ملاطیه روم چشمه ایست که چون ابش مسافتی برود سنگ شود و خوردنش
بزمستان مضر نیست دیگر در عجایب المخلوقات امده که در میان اقشهر وانطاکیه
چشمه ایست که چون خشک گردد شهر بسوزد و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی
ازمون کرد چنین بود ادربایجان و موغان واران و شیروان در عجایب المخلوقات
امده که در ده شیرکیران بولایت مراغه دو چشمه است در پهلوی هم از یکی ابی در غایت سردی
بیرون می اید و از دیگری در غایت گرمی چنانکه در دست نتوان داشت دیگر هم در عجایب
المخلوقات امده که در دو چشمه ایست که انرا وشله گویند که هر که از ان اب خورد هر چه در
درونش غذا بود در حال باسهال بیرون اید دیگر وهم در انجا امده که در صحرای ده خندق
از توابع مراغه چاهیست در و کبوتران بسیار و دام بر سر چاه افکنند و کبوتران را صید
کنند عمق ان چاه زیاده از پانصد گز فرو میرود و روشنی میرسد و در انجا دو چاههاست
که کمتر از پنجاه گز باب میرسد و همچنین در اسکندریه غاریست که کبوتر فراوان از و
صید کنند و هم در انجا امده که بجد و دخوی چشمه ایست انرا قوتور خوانند اب انرا با عسل
امیخته خورند تب ببرد و عجب انکه عسل تب انگیز است و بمجاورت ان اب مزیل تب شود
دیگر صاحب تاریخ معرب گوید که در پای کوه سبلان درختی است و در حوالیش گیاه
بسیار است اما هیچ جانور و مرغ را قدرت ان نیست که از گیاه و ثمرهٔ ان درخت خورد
چه خوردن و مردن یکیست و گفته اند که همانا ان مقام جن است دیگر هم در انجا امده
که بولایت باکویه زمینی است که از و اتش فروزانست چنانکه بدان اتش نان و اش میتوان
پخت و در هنگام باران بیشتر فروزان باشد و من ان مرغزار را دیدم اندک حفره ایست
که اتش از ان حفره بیرون اید دیگر هم در انجا امده که در مقابله این زمین در کوه شکافیست
و از و اب بیرون میاید و در ان اب سر پاره ها بوزن دانگی و دو دانگ میباشد و از ان
باتفاق میبرند دیگر در اول عهد ابو سعید گوساله دیدم که چهار چشم داشت و دو پا داشت
گاو دیگر در حوالی ده ها از توابع تبریز چشمه ایست که هر که از ان بخورد اسهال ایدش

وبوقت حاجت بکار برند **مقطع در ذکر عجایبی که در دیگر ولایات ربع مسکون است**
در بر و بحر اما فی البر انچه در خشکی است بهر ولایتی در حکایتش یاد کنیم در صور
الاقالیم و عجایب المخلوقات امده که در کوه سمرقند چشمه ایست که بتابستان ابش
یخ می بندد و بزمستان بجوشد می پزد **دیگر** هم در انجا امده که در کوه اشتر بولایت
مراغه سنکیست که چون انکشت می سوزد و ازان بدل فحم بکار برند و رمادش بدل
صابون باشد **دیگر** در عجایب المخلوقات که در ترکستان کوهیست که از اجبل النار
کویند و دران کوه غاریست که هر که درو رود فی الحال بمیرد و هم در انجا دیکراست
که هر چه از بیش در او بکذرد از چرنده و پرنده و رونده در حال بمیرد **دیگر** در تحفة الغرایب
امده که در زمین مکران رودیست و بران قنطره ساخته اند هر که بران قنطره کذرد
شکمش از جمیع اغذیه پاك شود و ایشان را چون وقت مسهل خوردن بود بر انجا
بکذرند **دیگر** هم در انجا امده که بزمین سمرقند کوهیست و در انجا غاری و دران غار
قطرات اب میچکد بهنکام کرما چنان سرد میباشد که یخ می بندد و بوقت سرما چنان
کرم که بیضه می پزد **دیگر** هم در انجا امده که در ولایت تبت سنکیست خوش رنك و
صافی هر غریبی که ازا به بیند بی اختیار چندان بخندد که هلاك شود و در مقیمان ان
ولایت تاثیری ندارد **دیگر** در مسالك الممالك امده که در زمین قوم عاد که بطلسم
منارهٔ از مس ساخته اند و بر انجا سواری از مس کرده چون ماههای حرام اید از انجا
اب زاینده شود و اهل ان موضع ازان اب چندان ذخیره کنند که تا ان موسم
رسیدن ایشان را کفاف باشد **دیگر** در مسالك الممالك امده که در سرای ملك روم
خانه بقفل بود و هیچ حاکم ان قفل را نکشودی بلکه هر یك قفلی دیگر بران افزودی تا بیست
و چهار قفل بروی جمع شد پس هرقل که اخر حکام انجا بود در کشودن ان قفلها و دانستن
احوال الخانه مبالغه نمود هر چند اسامعه و کشیشان منع کردند فایده نداشت در بکشود
و تمثال چند دید بر هیات عرب بعضی شتر سوار و بعضی اسب سوار با نیزه ها و اتفاقا در
همان سال مسلمانان از ملك عرب بان ولایت رفتند و فتح ان دیار کردند **دیگر** در عجایب
المخلوقات کوید که در حمص شوم کوهیست که از البنان خوانند از هر نوع در انجا میوه هاست
خود روی و بی انکه کسی او را تیمار دارد و ثمرهٔ نیکو دهد اما بوی و طعمش در هما انجا نیکو

بنود

بنود چون از انجا بیرون و بر شهری بکذرانند بوی و طعم خوش پیدا کند **دیگر** هم در انجا
امده است که در قاطون از توابع مصر چشمه ایست ابی از و بیرون می اید که قطرات ان
که بر زمین می افتد اتش مینماید **دیگر** هم در انجا امده که بر زمین مصر کوهیست
که از اکوه طاهر میخوانند از انجا اب شیرین بیرون می اید و در حوض جمع میشود
و بهمه جانب روان میکردد و اکر جنب و حایض بران حوض رسد ان اب باز
ایستد و تا انکس دور نشود ان اب که در حوض بود بیرون نریزد اب روان نشود
دیگر در مسالك الممالك امده که در قلعهٔ بیت المقدس دو سنك سفید در برابر هم
نهاده و بی انکه بر انجا دست بشر رسد منقور شده که بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله محمد رسول الله نصر عزه و در سنکی دیگر منقور شده که علیا ولی الله
عز نصره **دیگر** در تاریخ مغرب و بناکتی امده که در مجمع البحرین میلی از سنك سفید
صلب ساخته اند بلندی صد کز و بشب فروزون میباشد و بر سر ان میل صورت
ادمیست و بر وراه نیست و کنیسه در غایت عظمت بر جنب ان ساخته اند و قبهٔ
بزرك در حوالی ان پیوسته و غرابی بر سر ان قبه نشسته و بدین سبب ان کنیسه را
الغراب خوانند هر چند نفر مهمان که بدانجا خواهد رسید بعدد هر یك از ایشان
غراب بانکی کند و اهل کنیسه چندان مهمانان ترتیب برك کنند و کس را حقیقت
ان سر معلوم نشده فسبحان الله العظیم ما اکثر عجایبه **دیگر** هم در انجا امده که در
عسقلان مشهدیست که از امشهد طاهر خوانند و در و همیشه خون تازه در روی
زمین پیدا بود کویند قابیل هابیل را در انجا کشته است و اثر خون اوست که پیداست
دیگر در جامع الحکایات کوید که در تفسیر امده که حکمای نمرود در هفت شهر
هفت طلسم ساخته که بدشواری عقل پذیر شود در یکی صورت بطی بود که چون
غریبی در ان شهر امدی ان بط اواز کردی از حال وی واقف شده تفحص احوال او کردندی
و در دوم طبلی هر که را چیزی کم شدی دست بران طبل زدی اواز امدی و دزد را نشان
دادی در سیم اینه هر که را عزیزی بسفر بودی و از حال او خبر نداشتی در هر سال یکروز
معین در و نکرستی ان عزیز را در هر جا و هر حال که بودی بدیدی چهارم که هر سال یکروز
معین بر کنارش نمرود علیه اللعنه جشنی ساختی و هر کسی در و از مشروبات چیزی انکندی

مثل سرکه و گلاب و جلاب و امثال اینها اگرچه ان همه بهم بر امیختی ساقی هر که را ازان
دادی همان خوردی که اورده بود پنجم غدیری پر آب کرده بود و بها که حاکم بر کنارش نشستی
و مدعی و مدعی علیه را بران اب گذر فرمودی صادق گذر کردی و کاذب غرق شدی
ششم غدیری و بر اطرافش صورت بلادی که حکم نمرود بود نگاشته چون اهل یک شهر
با نمرود مخالفت کردندی نمرود جویی ازان غدیر بر صورت انشهر روان کردی دران سال
انشهر غرق شدی هفتم درختی بر درگاه نمرود ساخته بودند که از بیش و کم هرچند خلق
در سایه ان ایستادندی ان قدر مرد را سایه دادی باوجود چندین نعمتها چون قدر انها
ندانست و بشکران قیام ننمود و دعوی الوهیت کرد و تکذیب ابراهیم نمود و او را باتش
انداخت بس از ملک خود براند حق تعالی غیرت اورد وان نعمتها از وی بازستاند و او را
بزخم پشه هلاک کرد که عبرت جهانیان شود دیگر هم درانجا امده که در ارمنیة الاصغر
اتشخانه ایست که بامش بسا دوج اندوده و در زیر ناودانش حوضی ساخته اب باران
ازان بام کرد ران حوض جمع شود خورش ایشان باشد و چون اب اندک افتد بران
اب بام اتشخانه را بشویند باران اید و حوض پر شود دیگر در مسالک الممالک گوید
که در زمین رومیه در ولایت فرنگ درختی است و بر انجا چند مرغی سار از مس ساخته اند
چون هنگام زیتون باشد ان مرغان در صفیر ایند ساران صحرایی را متصور انکه ایشان
محبوسند هر یک سه دانه زیتون دو در پای و یکی در منقار پیش ایشان اورند و بریزند
بامید انکه ان سبب خلاص ایشان گردد چندان زیتون جمع شود که نگهبانان ان
درخت را تا سال دیگر بخرج و مؤنت کفاف باشد و دران حدود تا بیست فرسنگ
درخت زیتون نیست دیگر در عجایب المخلوقات امده که صاحب سقالیه اورده
که دران ملک کوهی عظیم بلند است و قله اش هرگز از برف خالی نیست و بران قله کبریتیست
و در روز ازانجا دودی مشاهده کنند و بشب اتش واین برف و اتش هرگز ازان قله
خالی نبود دیگر در تاریخ مغرب امده که در سقالیه کوهی است که از اجبل النار خوانند
و بروز دودی و بشب اتشی عظیم ازان کوه فروزان است چنانکه تا ده فرسنگ روشنی
دهد و اصلان دیار بدان روشنی در شب هر کاری توانند کرد و ازان کوه احیانا سنگ
پارهای فراوان در هوا رود و بر هر جانور که اید از ابسوزاند و اگر باب فرو رود اتش

از ان

از آن منطق بگردد و سوزندگی در آن آب نیز کم نکند اما انجا روینات را زحمت نرساند
و جز حیوان را نسوزاند دیگر هم درانجا آمده در بحر خزر جزیره ایست و در و ماران چنان بسیاراند که
زمین از ایشان پوشیده شده و ایشان بر سر هم افتاده و مرغان بغیر از ایشان بیضه می نهند
و بچه بر می آرند و ماران را قدرت آن نه که هیچ آسیب به بچه و بیضه آن مرغ رسانند و هر آدمی
را که از آن مرغان و بیضه چیزی همراه بود هیچ مار او را زخم نتواند زد دیگر هم درانجا آمده که
از آن روی دربند در میان دو درخت چشمه ایست آنرا عین الصواب خوانند در هر شب
آدینه مردم انجا جمع شوند و در بعضی شبها از آن چشمه روشنایی پیدا شود که بنور خورشید
مانند بود دیگر هم درانجا گوید که در زمین بلغار استخوانهای قوم عاد دیدم کله سر چند قبه
دندانها عرض شبری در طول چهار شبر و آن استخوانها از عاج سخت تر بود دیگر هم درانجا گوید که
بلغار مردی دیدم از قوم نسل عاد بالاش زیادت از هفت گز و اعضا در خور آن و صاحب
بلغار او را بیشوای بعضی از لشکر کرده بود در خور او سلاحها ترتیب کرده و او تنها زیاده از
هزار مرد را بودی دیگر در مسالک الممالک آمده که در حدود بحر خزر ولایتی است مستطیل در و
دایم باران بارد چنانکه مزروعات ایشان خود کردن بدشواری مجال دهد و بدین سبب در خوشه
بنهند تا بفرصت خرد کنند و همانا که این دیار جیلانست که اکثر اوقات بدین سبب ماندست دیگر
هم درانجا آمده جدوده صنعا میز زمینی ست که از و آتشی عظیم بر می آید دیگر در عجایب المخلوقات آمده
در ولایت اسعار جوی آبیست که یک سال روان باشد و هشت سال در بند بود و باز نهم سال روان شود
و همچنین هشت سال دیگر در بند باشد علی الزوال همچنین است دیگر هم درانجا آمده که از ثقات مروی است که
در ولایت یمن زنی را دید که بچه آورده و بزرگ شد نیم زیرین تا سینه بر شیوه دیگر زنان داشت و از
سینه تا فرق بر هیات دو تن شده دو سر و دو سینه و چهار دست و هم کاری میتوانست کرد و بنوبه
رفت دیگر هم درانجا آمده که در ولایت صنعا این کوهیست و بر انجا دو کوشک ساخته اند که در شب
همچون دو کوکب فروزانست و بر انجا رفتن و صفت حقیقت آن معلوم کردن کس را میسر نشد گویند
از مبانی جن است دیگر هم درانجا و در تحفة الغرایب نیز آمده که در ملک هند صورت دو شیر ساخته اند
و آب از دهان ایشان بر می آید و بدان آبها دو دیه معمور بود یک دیه تصور انکه زیاده شود دهان شیران بشکنند
آب باز ایستاد آب ایشان زیاده نشد اهل دیه بر فتند و بمکافات دهان شیر دیگر بشکستند آن آب نیز باز
ایستاد بشومی جهل هر دو دیه آب ایستاده خراب شدند دیگر هم درانجا آمده که در زمین هند حیوانیست

انواع عين العقاب گويند جهت آنکه عقاب که پير شود در انجا غوطه زند و پرهای کهنه بيفکند و پرهای نو برآورد
و وقت جوان شود. ديگر در انجا آمده که در کوه سکر هين تا باليدين کوه عظيم است و برابر آن قلعه ظاهر
روز صورت طاوس مشاهده کنند و در شب روشنی آتش و حقيقت آن کس ندانسته و در رساله
الممالک آمده که رای هند جهت خليفه مامون تحفه بسيار از انواع جواهر و لالی فرستاد و کنيزکی در غايت حسن
و جمال قدش هفت گز و حسن در غايت خوبی چنانکه از ديدنش دل سير نشدی. ديگر هم در انجا آمده که در صنعا
يمن درختی بود در ماههای حزيران و تموز و آب و ايلول که غايت شدت گرما باشد هر روزی در آن درخت
باران ابر قطعا روزی بی باران نبود چنانکه با هم در [illegible] گويند دفع [illegible] از آن باران بارد
العجايب آنچه در بحر است از حد حصر متجاوز است و علم کس بدان محيط نشود و انچنان گفته اند حدثوا عن البحر
و لا حرج مشهور است و در کتب علمای صادق القول ديدم و يا از راوی معتمد شنيدم ياد کنم والعهدة على الراوی
در عجايب المخلوقات آمده که در بحر هند حيوانيست که از دريا بيرون ميايد [illegible] ديگر هم در انجا آمده
که در بحر خزر جزيره ايست و چشمه از سنگ بيرون ميايد و در ميان آب از آن چشمه [illegible] بيرون مي آيد
[illegible] ديگر هم در انجا آمده که در بحر [illegible] خليفه صاحب [illegible] تعجب شد
بود [illegible] ماهی [illegible] صاحب جمال [illegible]
پوست [illegible] زانو [illegible] دست [illegible] موی [illegible] صاحب تاريخ
مغرب گويد که اين صدق است ديگر هم در انجا آمده که در جزيره [illegible] هند جاهی هست و در انجا ماهيانند
ايشان از انجا بيرون [illegible] ديگر در رسالة الممالک آمده که در بحر هند
[illegible] ماهی [illegible] ديگر هم در انجا آمده که در بحر [illegible] ميباشد
[illegible] ديگر هم در انجا آمده
که در جزيره [illegible] بيرون ميايد چون روان ميشود سنگ ميگردد ديگر هم در انجا آمده که در بحر قلزم ماهی
[illegible] ميباشد [illegible] و از پوست ايشان سپرها سازند ديگر هم در انجا آمده که در جزيره صقليه بحر مغرب
چشمه کبريتست که از دور روشنی دهد چنانکه بر روشنی او براه توان رفت و اگر از انجا برگيرند بجای ديگر برند [illegible]
شود و اين دليل است بر آنکه چون [illegible] دارد روشنی ميتواند داد و چون ضعيف ميشود اين خاصيت ندارد ديگر هم در انجا
آمده که در جزيره [illegible] در بحر فرنگ چشمه ايست هر چه در وی نهند [illegible] ديگر هم در انجا آمده که در بحر
[illegible] در خانه که مرغ بار ميآورند بوقت شکوفه [illegible] بار ميآورند مرغ در انجا [illegible]
هم در انجا آمده که در بحر کوهيست که از انجا آتش مشتعل ميشود چنانکه يك سر نيزه بالا ميرود

[illegible] و مرغ بيرون ايد و [illegible] گوشت [illegible]

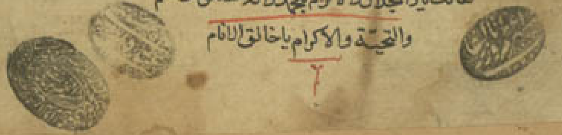
وبوقت

وبوقت اجتماع واستقبال نيرين مشتعل والعلم عند الله تعالى **اختتام کتاب در تمهيد**
عذر مؤلف است برای روشن وضمير گلشن ارباب فطنت واصحاب خبرت اعنی
مغنيان کلام نظم ونثر ومنهيان ايام جد وهزل اعلى الله تعالى مکانهم وصانهم عن
المکروهات فی شانهم که اين کتاب بنظر مبارکشان مزين ومشرف گردد پوشيده
نماند که در ترکيب اجتماع اين عرايس وترتيب اختراع اين نفايس باوجود کثرت وجوع
حوادث انقلابات متنوعه وتشويشات وزحمات متفرقه که از تواتر نکبات وتکاثر
بليات جهان عموما وخصوصا از سعايت خويشان بيگانه روی و رقابت دوستان
دشمن خوی فوج فوج کرة بعد اخری وثانية بعد اولی بر بدن ستم ديده وتيغ کشيده وارد
ميشد واصناف اغراض وانواع اعراض نازل ميگشت چنانکه اسباب حسرتش نامعين
وابواب عدش نامبين بود خاطر خسته وطبيعت شکسته بسته مرد منفعل پيشه چه
انديشه تواند کرد واز قوس قسی ضمير بدفع لشکر نوايب چند تير صوايب صايب را به پرتاب
رساند واز صهبای روی قدسی جانهای احبا و دوستان از چه شراب ناب چشاند ودرين شکی
امن وامان وفراخی ووقوع حدثان دلها هوای تاليف وجان را پروای تصنيف چگونه بوده
چنانکه بايد نجنانکه بايد سلطان نفس ناطقه را تحريك داده تا شهسوار عقل را بر رخش رخشان
خوشخرام وبراق براق تيزگام فکر نشانيده در تحصيل ابکار الفاظ پسنديده واطراف
معانی گزيده ودر فراز ونشيب ديار بلاغت وکشور فصاحت تاختهای مردانه آورده
وطريق مردی ومردانگی سپرده تا عروس مراد را در کنار اميد آورد وبا آنکه تمکن واستقرار
نداشت چون توفيق رفيق ديد فرصت غنيمت شمرد واز کرم باری ياری خواست ودر شرح
اغراض اسباب علامات وحل فحاوی مشکلات رموز واشارات معانی وبيان کتابهای
اين فنون غايت مساعی جميله مبذول داشت ونقش صورت ومعنی از دردها وارد حسن
کلام ودفاتر لطف مقام بر آينه ضمير نگاشت واز قوت بفعل آورده از حيز بيان بمنصه
لسان رسانيده وبنيادی بدين محکمی که رشک هرمان وبروج مشيده واساسی بدين معظمی
که غيرت سدير وخورنق وبنايی بدين دلکشی که طره قصر غمدان وعمود صوادم است بل
ايوانی بدين رفيعی که طاق کسری بجنبش نرسيد وميدانی بدين وسيعی که تيه موسی از زد کيش
نکشيد ظاهر کرد وکتابی بدين کاملی که جامع اصول توجيهات مفردات قوانين اين علوم است

بنظایف نکته غرایب تالیفی وضع کرده محرّر کردایند و بهدایت حق مجمل و مفصل ازا
کفایت کرده بدر رغث و ثمین و غور ساده و رنکین سخن شهدایات واخبار وامثال
واشعار توضیح و تزیین نمودم هرچند معنی بیت دلم چه مایه جکر خورد تا بدانستم • که ادمی
نچه پیدا شد و پری نچه زاد • صورت حال منت اما غرض بنده ازین تمهیدات
اظهار هنروری وانشای سخن کستری نیست بلکه مقصود کلی والفاظ اصلی انست که بقدر
فایده ازین باصحاب طلاب معرفت این اقسام رسد چه در تصحیح این روایات و تشییخ
این مقالات بقدر وسع کوشیده است و هیچ دقیقه از دقایق تفتیش و تحقیق نا
نامرعی نکذاشته و هرانچه شایبه خلاف وکزاف داشت کذاشته و هرچه در عقول مقبول
و در فطرت معقول بود چندکتب مسطور درین صحیفه نکاشته بیت مکر صاحب دلی روزی
برحمت • کند در حق این مسکین دعایی • بحکم انکه کفته اند من صنف کتابا فقد استهدف
فان احسن فقد استشرف واستعطف وان اساء فقد استقذف واتّهم وملتمس که ناظران
این منظور وطالبان این مطلوب چون درچهره ناز پرورد این دوشیزکان پرده خیال
نکرند اکرچه از حُلی وحُلل عبارت مستعار که بحقیقت افسون فریب خریدارست خالیست
وان کلفت تکلف معرّا وازشایبه ریب مبراست وخردمندان بزیور رمز و روپوشش
مکر ملتفت نباشند بحمد الله تعالی که حسن صورت ما در کمال دارد و لطف معنی حسن
وجمال بنظر مرحمت وشفقت در روی نکریده بملامت پرده عفتش ندرند واکر معانی والفاظ
این سهوی مشاهده افتد بقدر ذهن و ذکا قلم اصلاح در وبرند بیت چه کل تازه
خطاهاش برانکشت مکیر • بجمراساش فروکستره داما برسره • وفرضاً اکر خطایی نیز دونمود
بدین اعذار واضح و مواقع لایح که از تراکم وقوع حدثان مشاهده و معاینست معذور
دارند بل بمقتضی انما یخلو البیان عن نسیان و نعلم عن طغیان ذیل عفو و اغماض بر هفوات
وعثرات تقریر و تحریرش پوشانیده در اصلاح واجب کوشند تا عند الله و عند الناس محمود
افتد و شوبانش ایام همیون و دوزکار میمون ایشانرا مدد فرماید و بدلیل انکه کفته اند هیچ فرزندی
نامی تر و باقی تر از اثار هنر نیست واین شایج خاطر که زادکان جان و دل اند لاشک نامی تر و باقی تر
از فرزندان اب وکلند وبدو صفت ازین سرکاند که متصف حقیقت است برحسب فرموده
حق سبحانه وتعالی که سبقت رحمتی غضبی حق تعالی برحمت فرموده که انا اقوال وافعال واعمال این

بیچاره امده است بحکم حدیث ان الله رفع عن امتی الخطا والنسیان وما یوسوس به صدر
بدان بزرکان بخشد ما و ما در زمره سعدا ارد ان شاء الله تعالی وحده العزیز زیرا که در فیض
فضل یزدانی وسعت رحمت رحمانی شخابی زیادت از انکه از رقم عفو بر جرایدجرایم جمیع
عاصیان کشیدن تفاوتی پذیرد مثنوی الهی رحمت دریای عام است • وازانجا قطره ما را
تمام است • اکر الایش مشتی کنه کار • دران دریا فرو شوئی بیکبار • نکردد تیره ان دریا
زمانی • ولی روشن شود کار جهانی • و بفحوای لا تقنطوا من رحمة الله عین بشارتست
ودران حضرت مشتی خاک چه نواخته و چه انداخته شعر الهی انت ذو فضل ومنّ • وانّی
ذو خطایا فاعف عنّی • فظنّی فیک یا ربّی جمیل • فحقّق بالکرام حسن ظنّی • تقبّل
دعوتی وارحم علیّ • دعائی استجب یا ربّ منّی • و خود جز انحضرت این ارزو از که توان
خواست ع یارب این ارزو که داند ساخت • واز حضرت امام علی بن الحسین علیهما السّلم
منقولاست • الهی عبدک العاصی اتاکا • مقرّا بالذّنوب قد دعاکا • فان ارحم فانت لذاک
اهل • فان تطرد فمن یرحم سواکا بیت کناه خورد بنزدیک خورد عفو برند • بخورد
مایه کنه پیش عفو تو نایم • ازان به پیش تو محاوم کناه بزرک • که تا بزرکی عفوت بخلق
بنمایم مثنوی چه سنجد پیش عفوت پر کناهی • چه حاجت نزد لطفت عذرخواهی •
مرا بردرکهت راه طلب نیست • که امر ونهی بیزدان ادب نیست • نیارم خواستن حاجت
نیارم • دران حضرت من این قدرت ندارم • زبنده کرچه ناید جز تباهی • خداوندتو بر
حالم کواهی • اکرچه دور بودم از رضایت • نجستم دوری از حکم قضایت • ز ذوق انکه
حکم ازتست برمن • نمی بودم توان فرق کردن • کران فرمان رضا جز بر قضا چیست •
چه میکویم سخن خود حد ما نیست • بجا دانیم ما مشتی پریشان • که تا بر چیست رای پاک یزدان
چنان حیران الای خدایم • که هرکز می ندانم در کجایم • چنان کم کشته ام در وحدت وی • که جز وی
در نظر می نایدم شی • غلط کفتم مرا با این چکار است • منم فانی و باقی کردکار است • یا علة العلل
ویا معبود کل ملل یا من اذا شاء فعل ارزقنا راحت القلب وصفاء العیش ما دمنا فی عالم الکون
واختم خاتمنا علی الایمان والاسلام واحشرنا تحت لواء خیر الانام وادخلنا دار السلام وارزقنا

لقائک یا ذا الجلال والاکرام بمحمد واله الصّلوة والسّلم
والتحیّة والاکرام یا خالق الانام





طرف صبح

تاریخ مولود [illegible] بتاریخ [illegible]
جمادی الاول سنه [illegible] ۱۱۱۲

تاریخ مولود [illegible]
[illegible] ربیع الاول
[illegible]

تاریخ مولود [illegible]
[illegible] ۱۱۱۳

تاریخ مولود [illegible]
[illegible]

تاریخ ولادت [illegible]

تاریخ ولادت باسعادت [illegible]
[illegible] جمادی [illegible]
[illegible] ۱۱۱۴
[illegible]

تاریخ ولادت باسعادت

[illegible] ۱۱۱۳

[illegible]

٤٩٤

اب بت